عمل صالح

الموسوم بہ

شاہجہان نامہ

جلد دوم

تصنیف محمد صالح کنبوہ

ترتیب تحشیہ : ڈاکٹر غلام یزدانی

ترجمہ و تصحیح : ڈاکٹر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۲- کلب روڈ لاہور

عمل صالح

الموسوم بہ

شاہ جہان نامہ

جلد دوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب و تحشیہ : دکتر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح: دکتر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۲۔ کلب روڈ۔ لاہور

طبع دوم : مارچ ۱۹۶۷ ع

تعداد : ۱۱۰۰

ناشر : سید امتیاز علی تاج ، ستارۂ امتیاز
ناظم مجلس ترقیِ ادب ، لاہور

مطبع : زرین آرٹ پریس ، ۶۱ ریلوے روڈ ، لاہور

مہتمم : محمد ذوالفقار خان

قیمت :

عمل صالح

جلد دوم

فهرست مضامین

نمبرشمار	عنوان	صفحه

نمبرشمار	عنوان	صفحه

نمبرشمار	عنوان	صفحه

آغاز سال هفتم از جلوس مبارک حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی

چون سلطان سیارگان بسریر زرفشان حمل برنشسته روی زمین را به بساط انبساط برآراست و چاربازار گیتی رواج و رونق کلی پذیرفته گلشن روزگار آب و رنگی دیگر یافت انجمن جشن نوروزی بفرمان خدیو هفت کشور بزیور نوادر بحری و کانی از در و گوهر و سیم و زر زینت دیگر گرفته ابواب شگفتگی و نزهت بر روی نظارگیان عالم کشاد - و سریر میناکار گوهرنگار از تمکن آن عرش مکانت کرسی مکان پایه تمکن دیگر بدست آورد - و فیض عطای آن بحر دل ابر کف بخشش و بخشایش را رواج و رونق تازه داد - آنگاه بر مراتب و مناصب و وظایف ارباب رواتب افزوده بسی مدارج ارباب مراتب مذکوره احداث نیز فرمودند - از جمله درین روز سعادت اندوز سپهدارخان که در کاردانی و کارگذاری از امثال و اقران در پیش بود بنا بر نیت صالح بتازگی مشمول عواطف والا گشته درجه منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله سه هزار دو اسپه سه اسپه رفعت گرای گردید - و به تقدیم خدمت صوبه‌داری گجرات که بنا بر وجوه شتّی[1] از باقر خان تغیر پذیر شده بود سرافرازی یافته همدرین محفل مخلع به خلعت فاخره و مختص بعنایت فیل و اسپ مرخص گشت - و همدرین روز طرب افروز امام‌قلی نامی که از جانب شاه صفی دارای ایران مصحوب خیرات‌خان رسول قطب‌الملک برسالت گولکنده نامزد شده بود از بساط بوس انجمن حضور پر نور بر کام خاطر فیروز گشته نامه که شاه صفی مصحوب او بدرگاه والا ارسال داشته بود گذرانید - و پیشکشی مشتمل بر سایر نوادر تحف و نفایس طرف ایران کشید - از جمله بیست سر اسپ عربی نسب عراق حسب بنظر انور درآورد - که همگی بهمه حساب بر بادپای برق رفتار سحاب سبقت میگرفتند -

---

۱- قلمی ''شتّی'' ندارد (و - ق) -

و در تند روی تقدم بر تگاور آتش عنان صرصر اشتلم نموده بەنرمئی پویه نوند بادیه نورد آب[1] را سبق روانی میدادند با چند شتر بختی کـه از تندی پویه و خوبی خرام به شتاب بخت موافق[2] و اقبال مقبل دم از مقابل کوبی میزدند و در سرعت دوادلو از جازهٔ خودرو باد قبول گوی[3] میبردند ـ و چند سر استر راهوار صبا رفتار که بهنگام جلوریز قاصد تیز پر سبا یعنی پیک سبک خیز هدهد را گران جان وکند پای میخواندند ـ و دیزهٔ بروجی و تذرو شعشعه[4] مهر انور را کودن پالانی مینمودند ـ از آنجا که آمد اقبال است تمامی پیشکش او بنظر قبول آن سرور درآمده بانعام خلعت فاخره و چهل هزار روپیه نقد سمت اکرام پذیرفت ـ و ده هزار روپیه به پاینده بی اوزبک که از ماوراءالنهر بعزیمت طواف حرمین مکرمین راهگرای شده بود مرحمت گشت ـ بالجمله حسب‌الامر والای نیر اعظم روی زمین سامان طرازان بتهیهٔ اسباب چراغان اطراف تالاب سهرند پرداختند ـ و شب این روز عشرت افروز بافروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد ـ چنانچه ماه منیر که در جنب پرتو این شب فروغ افزا ظهور و بروز کرمک شب افروز نداشت بنور اندوزی درآمده ذخیرهٔ روز نیک و بد آماده ساخت ـ و روزگاری دراز از فرط استغناء طبع بی نیاز بوده به ترک دریوزهٔ مهر انور پرداخت ـ تمام شب از عکس انوار شمع و فروغ چراغ که در دل آب نمایان بود هر حباب صدف گوهر شب چراغ مینمود ـ نشای تفرج تماشائیان دوبالا شده سطح آب آسمانی پر ستاره بنظر اهل نظاره درآمد ـ و چون آن گل زمین که از کمال نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین بود بغایت خاطر پسند و دل نشین افتاد بنا برین بندگان حضرت بر آن شدند که نشیمن عالی بهندسهٔ غریب و وضع نظاره فریب در آن سرزمین بنا فرمایند که یک روی آن بهشت روی زمین بسوی تالاب و روی دیگر بجانب باغ باشد ـ و در لحظه طرحی تازه و نقشی بدیع که به هیچ وجه نظیر آن در شش

۱ـ قلمی ''آب'' ندارد (و ـ ق) ـ
۲ـ قلمی عوض ''موافق و اقبال'' امان اقبال (و ـ ق) ـ
۳ـ در قلمی بجای ''گوی'' گرو (و ـ ق) ـ
۴ـ قلمی دیز بردعی و دروه شعش (و ـ ق) ـ

جهت بنظر نظارگیان درنیامده بود رسم نمودند - و دیانت خان فوجدار سرکار سرہند را بر سر سرانجام آن کار داشتند که در ساعت مسعود رنگ ریخته بیدرنگ اساس بنهد -

دوم ماه ماهچهٔ لوای والای آن دویمین نیر اعظم از افق سرزمین سهرند طلوع نموده بسمت مقصد ارتفاع یافت - و بعد از طی دو منزل بکنار آب ستلج رسید - دہم ماه ساحل رودبار بیاه قرارگاه دریای لشکر طوفان اثر خاقان بحر و بر شد - روز دیگر که عید ماه رمضان بود در آن خجسته مقام قرار اقامت یکروزه اتفاق افتاد - و چون بارگاه محیط فسحت در آن سوی رودبار برای نماز عید افراشته شده بود حضرت بادشاه اسلام شعار دیندار خورشیدوار ظلال افاضت انوار ظل الٰہی بر سر هلال سفینه افگندند - چون کشتئی اقبال قبول آن حضرت مانند باد دبور از آب عبور نمود و آن سرور بسان مہر انور پرتو طلعت ہمایون بر مدار سرادق شفق گون بادشاہی که از افق تا افق کشیده و شامیانهای سپهر نشان که مانند شادروان نور سپیدهٔ صبحگاہی از ماه تا ماہی را فرو گرفته بود انداختند - و در آن مجمع که از فرط کثرت جمعیت و فر حضور پر نور آن عزیز کردهٔ حضرت عزت جل شانه جامع دمشق بل مصر جامع شده بود با جمیع علمای اسلام و ائمهٔ انام نماز عید صیام ادا نمودند -

درین ایام بحکم قضایای آسانی کریمهٔ که از مواہب حضرت متعال به شاہزادهٔ بلند اقبال موہب شده بود آہنگ گلگشت قصور جنان و ریاض رضوان نمود - لاجرم طبیعت قدسی سرشت آن باعث استقامت قوایم سریر دولت که ہرگز گرد کدورت و غبار کلفت گرد آن صفوتکدهٔ صفا نگشته بود بعلت افراط الم و غصه رفته رفته از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار به تب محرق کشید[1] - و لمحه لمحه شدت آن عارضه بفرط اشتداد منجر گشته مدت امتداد یافت - و ازین رو حضرت خلافت مرتب بی نهایت اندوہناک گشته افراط حزن و ملال خاطر عاطر آن حضرت مرتبه به مرتبه بمراتب کمال رسید - و نواب قدسی القاب بادشاہزادهٔ جهانیان بیگم صاحب نیز درین باب قلق بجای رسانیدند که دون آن مرتبه مافوق

۱- به تب محرق منتهی شد - قلمی (و - ق) -

اندازهٔ تصور است ـ و بنا بر افراط محبت که به برادر فرخنده سیر داشتند تجویز دوری ننموده سرادق شاہزاده را نزدیک بحریم حرم خلافت نصب فرمودند ـ و گاه بیگاه متفقد احوال آن والا اقبال بوده ہمراه بندگان حضرت ہر روز چندین مرتبه مراسم عیادت بجا می آوردند ـ چون اطبای پای تخت باوجود کمال مہارت غفلت نموده پی به تشخیص مرض نه بردند فرمان عالیشان بطلب وزیرخان که در فن حذاقت نظیر خود ندارد و از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاہزادہای والا مقدار بدست آورده توقیع صدور پذیرفت ـ و خان مذکور بعد از ورود فرمان والا بر سبیل ایلغار از لاہور روانه شده روز یکشنبه چہاردہم ماه خود را بملازمت شاہزاده رسانید ـ و تشخیص مرض و عرض آن نموده به معالجه پرداخت ـ و در اندک وقتی بنا بر سودمندیٔ تصدق و دعا بل توجه عالی و ہمت والای بادشاه دین و دنیا که بانواع سعادت دنیوی و اخروی مؤید و موفق سرمد اند دوا و مداوا مفید افتاد و بہبودی چہرهٔ ظہور نمود ـ عاقبت مزاج مقدس شاہزادهٔ اقبالمند سعید بعافیت جاوید گرائیده شفای کلی حصول یافت ـ وزیرخان بنا بر انتظار ساعت سعید ملازمت به لاہور معاودت نمود که در وقت معہود احراز این سعادت عظمیٰ نماید ـ و بندگان حضرت ازین جہت خاطر جمع نموده شانزدہم ماه کنار تالاب خواجه ہشیار که در خارج دارالسلطنت لاہور بسیار بموقع واقع شده مرکز اوتاد و مربط اطناب سرادق جاه و جلال و مضرب قباب موکب اقبال گردید ـ

ہفدہم ماه مطابق ہفتم شوال که ساعت مسعود بود حضرت خلافت منزلت ازین منزل که سطرح اشعهٔ ورود آن ظل ظلیل حضرت نورالانوار شده بود ہمعنان دولت و سعادت بر فیلی کوه شکوه در حوضهٔ زرین که چتریٔ آنرا بتصرف دقیقه رس حضرت اقدس بر صورت چتر مدور ساخته بودند سوار شده متوجه شہر گشتند ـ درین حال وزیرخان خود را به ملازمت اشرف رسانیده غبار نعال مراکب موکب اقبال را که کحل‌الجواہر ابصار ہر سیاه و سفید است توتیای ضیای امید ساخته ہزار مہر و ہزار روپیه بطریق نظر گذرانید ـ و نجابت خان فوجدار دامن کوه کانگره و میرزا والی و سزاوار خان

پسر لشکر خان فوجدار لکهی جنگل و دیگر کومکیان صوبهٔ پنجاب و سایر اعاظم و اشراف و اکابر و اعیان و اهالی و موالیٔ لاهور که بنا بر رسم پذیره باستقبال موکب اقبال برآمده بودند پذیرای سعادت زمین بوس گردیدند - و بعد از یک پهر روز که ساعت سعادت گرای گردید ساحت دولتخانهٔ مقدس از نزول اقدس پایهٔ کرسئی هشتمین غرفهٔ این طارم مقرنس یافته کروبیان عالم بالا و ملاء اعلیٰ کارگاه بوقلمون چرخ اطلس در راه بادشاه آسمان جاه بر سبیل پانداز گستردند -

نوزدهم ماه که فرخنده جشن شرف آفتاب برسم معهودهٔ همه ساله روکش پیرایش نگارخانهٔ چین بل سرمایهٔ آرایش بهشت برین شده بود - چنانچه از اسباب نکوئی و نکویٔ اسباب چیزی که نداشت گوئی همین نظیر و قرین بود - در آن روز شرف اندوز بطریق همه روز جهانی امیدوار از فرط داد و دهش آن کام بخش داد مراد خاطر و کام دل از نهال تمنا و نخل امید بر خورده ثمر چیدند - و خرمن خرمن حاصل تخم آرزو که کاشتهٔ دیرینه بود برداشتند -

و سعید خان صوبه دار کابل که در مدت جلوس اقدس از زمین بوس آستان مقدس مراد دل حاصل نه کرده بود درین روز بدرگاه اعلیٰ رسید و خود را بآرزوی دیرینه رسانیده برکام خاطر فیروز شد - هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و صد اسپ و همین عدد شتر بختی بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - چون وزیرخان در عرض مدت صوبه داریٔ پنجاب نفایس و ظرایف هر دیار و هر مکان از جواهر بحر و کان و آلات مرصع و زرین و اوان سیمین مصنوع صنعت پیشگان همه روی زمین و انواع اقمشهٔ ایران و توران و هند و فرنگ و ختا و[1] [ختن]ع و امثال اینها از آن و این چندانکه تصور کمیت و کیفیت نتوان نمود برای پیشکش بادشاه بحر و بر و خاقان هفت کشور آماده ساخته بود درین روز به ترتیب چیده از نظر انور گذرانید - بنا بر آنکه این معنی از روی صدق ارادت و صورت حسن عقیدت ازو سرزده بود خدمتگاریٔ او بغایت مستحسن و محسن افتاد - و از راه سرافرازیٔ آن عمدة‌الملک پرتو نظر قبول بر موازی مبلغ چهار لک روپیه از آنجمله یافت -

---

۱- ع [چین]ل -

نجابت خان چون خدمت فوجداریٔ کوه دامن کمایبنغی سر کرده بود منظور نظر عنایت شده مرتبهٔ منصبش از اصل و اضافه بپایهٔ سه ہزاری ذات و دو ہزار سوار رسید ـ قلیج خان از صوبهٔ ملتان رسیده [۱][ہژده اسپ عراق و لختی اقمشهٔ ایران بنظر انور در آورد][٤] ـ از جمله پیشکش شاہزادہای جوان بخت اقبالمند و امرای عقیدت منش اخلاص پیوند که از نوروز اسعد تا روز شرف اشرف مقبول نظر انور افتاد به مبلغ دوازده لک روپیه کشید ـ

بیست و پنجم فروردی ماه بطواف روضهٔ ملائک مطاف حضرت جنت مکانی توجه نموده بنا بر رعایت نهایت ادب در بیرون دروازه آمادهٔ ادای حق تعظیم گشته پیاده شدند ـ و بعد از مراعات آداب معهودهٔ زیارت آن مرقد مقدس ادای وظایف مقرره از اعطاء مجاورین و انعام خدمهٔ روضه فرمودند ـ و خیرات و صدقات مساکین و عجزهٔ دارالسلطنت لاہور خصوص سکنهٔ جوار حظیرهٔ خطیره اصناف خاطر ضعفا به فعل آوردند ـ و ده هزار روپیه از سرکار و نصف این مبلغ از پادشاہزادہای والا مقدار و دو ہزار روپیه بابت آصف جاہی که برسم خیرات آورده بود بر سایر مستحقان بخش فرمودند ـ

درین ایام فرخنده فرجام که عرصهٔ دارالسلطنت لاہور از میامن اقامت موکب سعادت غیرت ریاض رضوان بود بنا بر کمال معدلت گستری و رعیت پروری نخست به درست ساختن شکست و ریخت خراب‌آباد قلوب صاحبدلان پرداخته معمورهٔ عمارت جاوید ساختند ـ آنگاه از راه وفور رافت و مرحمت مرمت احوال پریشان عموم سپاہی و رعیت آن ولایت خصوص تحقیق و تشخیص کیفیت سلوک عمال اعمال خالصات دیوانی و شقداران محال جاگیرداران نمودند ـ پس از پرداخت این معانی بمرمت اندیشئی عمارات دولتخانهٔ دارالسلطنت که از دیرباز کسی بدان نه پرداخته بود توجه تام مبذول داشتند ـ بنا بر آنکه عمارات غلسخانه و خوابگاه در اصل باعتبار طرح و وضع دل پسند و خاطر خواه آن حضرت نبود معماران ہندسه

۱ـ ع [پیشکش نمایان از اسپان عراق و سایر نفایس و نوادر ایران در آورد]ل ـ

پرداز حسب‌الامر اعلی بتازگی طرحهای غریب نظر فریب رسم نموده از نظر مشکل پسند گذرانیدند ـ و رنگ ریختن و بنا نهادن و باتمام رسانیدن طرحی که از آنجمله مختار افتاده بود باهتمام وزیرخان و سایر متصدیان لاهور بازگذاشتند که تا هنگام مراجعت از سفر خیر اثر کشمیر اتمام پذیر سازند ـ هم چنین روش هندسه و طرح عمارات شاه برج که در عهد حضرت جنت مکانی طرح افگنده اساس آنرا از زمین برآورده بودند و تا غایت همچنان مانده فرمودند طراحان نیرنگ طراز رنگ طرحهای تازه که بخاطر اقدس رسیده بود ریختند ـ و شرح کمیت و کیفیت آنرا یمین‌الدوله که در باب طراحیها و تصرفات درین باب ید طولی دارد حسب الامر اعلی از دستخط خود بر همان طومار مطرح ثبت کرده بمهندسان سپرد که عمل آن دستور اکمل را دستور العمل سازند ـ و دربارهٔ سرانجام مصالح عمارت شاه برج که کمال فسحت و عظمت بنا دارد چنانچه در هر رسته از آن که بعرف معماران لای خوانند سه لک خشت پخته صرف میشود کمال اهتمام نموده اتمـــام آنرا نیز در مدت مقرر معین فرمودند ـ چون یمین‌الدوله در سمت قلعهٔ شهر پناه بر کنار میدان نخاس که مجمع اهل سود و سودای این مصر جامع است منازل عالی بنیاد رفیع العماد اساس نهاده مبلغ بیست لک روپیه در مدت ده سال صرف آن نموده باهتمام تمام سمت اتمام داده بود و درینولا بجهت تحصیل یمن و برکت و تکمیل قدر و منزلت درخواست حضور پرنور آن حضرت نموده ـ بنا بر رعایت جانب خان والا جناب ساحت آن عالی منزل غرهٔ اردی بهشت از فر ورود مسعود آن قرة عین اعیان وجود و مظهر حسن ایجاد سخا و جود روکش قصور و منازل بهشت موعود شد ـ و ازین رو نشیمنهای غریب و مناظر نظارگی فریب آن رشک سرابستان ارم معهود بتازگی آبروبخش کهن طارم چرخ کبود گردید ـ فی‌الواقع این فرخنده منزل که قبل از نزول اجلال خیل سعادت و وصول کوکبهٔ اقبال و دولت و ادراک پرتو نظر قبول آن حضرت در بلندیٔ قدر و منزلت و ارجمندیٔ زینت و مرتب و وفور زیب و زینت و ظهور انواع خصوصیت و مزیت بمرتبه‌ای بود که همگی اصحاب خبرت و عبرت از جهان گردان

گیتی نورد که نواحئی ساحت کرهٔ خاک بپای مساحت و نظر سیاحت پیموده اند ازین دست منزلی بر روی زمین از امثال و اقران آن خان عظیم‌الشان با آنکه مثل و قرین در زیر سپهر برین ندارد نشان نمی دہند ـ الحال که محفل دولت و اقبال و محمل جاه و جلال و حامل بار گران حشمت و سلطنت و محمل شوکت و شکوه حضرت و خلافت گشته راه قیاس خردمندان در تصور مراتب این ابواب کشاده است ـ و قیاس تقدیر و تخمین کیفیت و کمیت مزید خواص و مزایا بدست افتاده ـ چنانچه ازین مراتب ظاہر میشود که خصوصیات ارتفاع پایهٔ شان و منیعت مکان در کدام پله و دقایق عظمت قدر و مقدار آن در چه درجه خواہد بود ـ خان آصف مکان که فی‌الحقیقت در ہمه باب ارسطوی وقت و افلاطون این آوان است و از روی آداب دانی و قاعده شناسی قانون کار و دستورالعمل روزگار است نخست پاس شکر و سپاس حضرت پروردگار داشته ہمت بر ادای شکرانهٔ سایهٔ آفریدگار بستایش نیایش تمام گماشت ـ آنگاه رعایت مراسم معهودهٔ ظاہری نموده ہمگی لوازم این مقام را بجا آورد ـ خصوص پاانداز قدوم سکندر حشم حضرت سلیمان زمان و نثار مقدم مکرم آن موسیٰ دست عیسیٰ نفس که بقدر دسترس امکان پاس این مراتب نیز داشته پیشکش لایق از غرایب و ظرایف سایر اطراف و اوضاع گیتی بنظر انور آن سرور گذرانید ـ از انواع نوادر جواہر و آلات زرین مرصع به جواہر گران مایهٔ بحری و کانی و ظروف سیمین و اقمشهٔ روی زمین و دیگر نفایس و تحف روزگار از اسپ و فیل و امثال آن که بنا بر حسب کمیت و کیفیت از پیشکشهای لایق که در ایام سابق میگذرانید بمراتب بیش در بیش بود چنـانچه قیمت مجموع به شش لک روپیه می کشید بنا بر مراعات خاطر آن خان رفیع مکان که درباب درخواست قبول مبالغه و تاکید تمام داشت بالتمام مقبول افتاد ـ آنگاه بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه ادای حق اخلاص و ارادت آن نوئین عقیدت آئین نموده در آن منزل سعادت حاصل تا آخر روز قرین دولت و اقبال توقف فرمودند ـ و تناول خاصه و استراحت معتاد ہمانجا بجا آورده برین سر آن خان والا شان را بتازگی امتیاز ابد و سرفرازیٔ سرمد بخشیدند ـ و ہزار سوار از جمله

منصب سابق قلیج خان که چهار ہزاری ذات و سوار بود دو اسپه سه اسپه اعتبار یافت ـ و از عنایت خلعت و اسپ نوازش پذیرفته به ملتان مرخص گردید ـ محلدار خان دکنی بمرحمت خلعت و اسپ و علم و انعام بیست ہزار روپیه و تقدیم خدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرفراز گشته دستوری آنجانب یافت ـ

از سوانح این ایام فسخ عزیمت گلگشت کشمیر بهشت نظیر است درین آوان و تاخیر آن نهضت مقرر تا رسیدن ساعت مختار دیگر ـ و سبب ظاہری این معنی سوای اقتضای قضاء ارادۀ مقلب قلوب که عارف به نیات و خصوصیات و معروف به فسخ عزایم و فسخ ارادت است آنکه چون در مبادی ایام نزول دارالسلطنت لاہور اول اردی بهشت مبداء انشاء سفر دویمین بهشت موعود یعنی کشمیر دلپذیر مقرر و معهود شده بود ـ و ثانیا از مضامین واقعه نویسان آنسمت سمت ظهور یافت که رہگذرہا و گریوہا پیش از اوایل خورداد از زیر برف ظاہر نمی شود لاجرم وهن و فتور در مبانئی آن اراده راه یافت ـ و چون نزدیکی ماه ذی قعده که نواب مهد علیا در روز چهارشنبه هفدہم آن به فردوس اعلیٰ خرامیده اند نزدیک در رسیده بود ـ بنابر آنکه در سر تا سر ماه مذکورآن مهر سپهر سروری چون صبح صادق سراپا سفید پوش می باشند ـ و از ارتکاب انواع مستلّذات طیبه مثل تزّین و تفرج و طرب و غنا و رود و سرود اجتناب فرموده مقید به مطلق رامش و آرامش نمی شوند ـ ایام سایر آن شهر که آن معانی مخصوص چهارشنبه است اینمعنی مویّد تاخیر افتاد ـ چه درین صورت مرضی خاطر عاطر نیامد که ایام کلفت و کدورت در منازل کشمیر و متنزہات آن بهشت آباد بگلگشت شگوفه و تفرج لالۀ جوغاسو (؟) و تماشائی گل و سنبل و نظارۀ باغ و راغ بسر برند ـ لاجرم دقایق شناسان درج پیہای هندی و فارسی را در باب اختیار ساعتی دیگر مامور فرمودند ـ و غرۀ ماه خورداد که فرخنده روزی بود درکمال میمنت و نیک اختری جهت نهضت موکب منصور بسمت مذکور مقرر شد ـ بنابرین قرارداد پس از انقضای مدت موعود و رسیدن عهد معهود در ہمان ساعت سعادت ضمان همعنان دولت و اقبال از دارالسلطنت لاہور توجه اعلیٰ بسوی مقصد اتفاق افتاده آنروی رودبار راوی مرکز اعلام

نصرت و مخیم سرادق شوکت و حشمت گشت - درین منزل وزیرخان خلعت و جمدهر مرصع یافته دستوری معاودت لاهور یافت و از جمله سواران منصبش که باصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و دو هزار سوار یک اسپه معتبر گشت -

روز دیگر بقصد سمت بهنبر از آن مقام کوچ فرموده بعد از ورود بساحل رود چناب بر وفق معهود کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند - و باین طریق بآسانئی تمام از آن راه کشاده گذار گذشتند - چون مراحل این راه تا بهنبر که مساحت مسافتش سی و سه کروه است منزل بمنزل طی شد - روز چهارشنبه دهم ماه مذکور مطابق سوم ذی‌الحجه سال هزار و چهل و سه بدان قصبه رسیدند - و چون راه پیرپنچال درین وقت از توقفی که درینولا فرموده بودند کشوده شد چنانچه اصلا برف نداشت آنرا بنابر نزدیکی باوجود کمال صعوبت از سایر مسالک اختیار فرمودند - چه این بهشت روی زمین بحکم حُفت الجنة بالمکاره چهار راه بدهنجار دارد که همگی از راه صعوبت و حزونت جادهٔ دشوار گذار که همه جا بزمین گریوهای پر پیچ و خم و قله های کوهسار البرز آثار میگذرد نحویست که بشرح راست نیاید - چنانچه هر مسلک دقیقی از آن مسالک معائنه از دست راه باریک صراط بطریقی تیز و تند است که مقراض قوایم رواحل و عزایم قاطع را کب و راحل در قطع آن کند است - ازین جمله راه پگلی و [۱][دمتهور]ع است که بهر طور از دیگر مسالک بهتر است - اگرچه نشیب و فراز بسیار دارد و از همه دورتر است اما برف در آن حدود کمتر می بارد و مسافت آن به هیچ طریق آفت ندارد - و ازین رهگذر که سرد سیر نیست بلکه فی الجمله گرم سیری دارد برفها زود بگداز رفته راه خالی می شود - و این راه که به سی و پنج منزل طی می گردد یک صد و پنجاه و چهار کروه بادشاهی است - و هر کروهی دویست جریب و جریب بیست و پنج گز بادشاهی است - و مجموع پنجهزار ذراع می شود - دوم راه چومکهه است که یک صد و دو کروه و بیست و نه منزل مسافت دارد - درین مسلک نیز برف کم است - اما در چند موضع آن از رهگذر گداختن برف

۱- ع [دهنتور] ل [صحیح : پکهلی و دمتوڑ] -

گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث توقف می شود ـ چنانچه ژنده پیلان تنومند آنجا چون خر در خلاب بند می شود ـ و ازین راه در اواسط بهار به کشمیر می توان رسید ـ سوم راه پتوح (پونچ ؟) که مسافت بیست و سه مرحله است و نود و نه کروه ـ و بنابر کمئی برف نسبت براه پیرپنچال در اواخر بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفهٔ کشمیر را می توان یافت ـ چهارم راه پیرپنچال که درکمال صعوبت و دشواری گریوهای شخ و بسیاری برف که تا آخر اردی بهشت بر سر آن کوه انبوه است ـ و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سواره از آن راه درکمال تعسر است ـ و در موسم زمستان مجال گذار مراکب از آن محال متعذر ـ مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی می شود ـ چنانچه از لاهور تا بهنبر که هامونست به هشت منزل ـ و از بهنبر تا کشمیر که کوهسار دشوار گذار است بدوازده مرحله ـ و ازین رهگذر گلگشت شگوفهٔ کشمیر و گل و لالهٔ اوایل بهار احتمال ندارد ـ و چون عنقریب بخواست ایزدی مجملی از خصوصیات این راه و دشواریٔ مسالک در ذکر احوال منازل آن خصوص عقبهٔ ناری براری مذکور خواهد شد اکنون به تحریر وقت پرداخت ـ چون از بهنبر تا کشمیر سر تا سرمراحل کوهسار دشوارگذار است ـ بنحوی که اکثر راهگذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگئی عرض و بسیار خم و پیچ ـ بنابر آن عبور شتر از آن راه کمال تعسر بل تعذر دارد ـ مع هذا باربرداران راه منحصر در فیل و اسپ و اشتر و آدمی است ـ لهذا حمل پیشخانه که حشمت این دولتکده را کفایت کند بغایت دشوار است و با این معانی بارندگی و سرمای صعب نیز هست ـ لاجرم تمام آن راه که چهل و هفت کروه است بدوازده منزل بادشاهی پیموده می شود ـ و یازده جای به عهد حضرت جنت مکانی لدهی که بزبان کشمیر عبارت است از عمارتی که بوضع و شکل خاص می سازند و مهندسان هند بطرح و هندسهٔ معهود خود مشتمل بر غسلخانه و محل سرا و خواصپوره بنا نهاده اند ـ جوگی هتی ـ نوشهره ـ چنگترهتی ـ راجور ـ تهنه ـ بیرم کله ـ پوشانه ـ لدهی محمد قلی ـ هیره‌پور ـ شاجه مرگ ـ خانپور ـ بنابر آنکه درین مدت متمادی اندراس باساس آن راه یافته بندگان حضرت در مبادیٔ ارادهٔ سیر

کشمیر مرمت ہر لدھی را [1][بعهدهٔ ظفر خان ناظم کشمیر گذاشته بودند]ع -
از آنجا که در عهد حضرت جنت مکانی مردم به سبب ازدحام لشکر تصدیع فراوان می کشیدند - چه همگی اردو یک دفعه بکوهستان در می آمدند و بنابر هجوم مردم و کثرت فیلان در تنگنای مراحل بارها با رواحل و راکبان با مراکب از کوه می پریدند و ازین راه ضرر بسیار بعجزهٔ لشکر می رسید - حضرت ظل سبحانی از سر رحم و روی مرحمت نظر بآسودگی خلایق نموده مقرر فرمودند که امرای عظام با مردم خود باین دستور دفعه دفعه از عقب یکدیگر طی عقبات نمایند - چنانچه شاهزادهای والا نژاد و اسلام خان میربخشی و جعفر خان و شاهنواز خان قوش بیگی وفدائی خان و مرشد قلی خان و قراولان که در شکارگاها حضور ایشان ناچار است با چندی از خدمهٔ خدمات نزدیکی و قلیلی از اهل کارخانجات ضروری در رکاب سعادت انتساب باشند - و یمین الدوله با شایسته خان و چندی که قرابت قریبه داشته باشند با تابینان و سایر تبعه از عقب موکب والا یک منزل روانه شود - بهمین دستور دیوان و بخشی و میر سامان با سایر عملهٔ خود به فاصلهٔ یک منزل از دنبال یکدیگر راهی گردند - و موکب اقبال بنا بر قرارداد رای انور پیش افتاده از بهنبر راهگرای گردید - و عقبهٔ صعبه که به گهاتئی علی دکه[2] نامزد است و از سوی بهنبر یک کروه و ربع و از جانب دیگر درمیانه سه ربع کروه مسافت است طی شده آنروز به همه جهت چهار کروه و ربعی پی سپر گشت - و منزل جوگی هتی که لدهی آن بر کنار مختصر تالابی بغایت خوش و دلکش اساس یافته از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت - و چون در آن سر زمین مقدس الاتفاق نزول اقدس دست داد بنابر آنکه عمارت آن در عهدهٔ اسلام خان بود پیشکشی درخور حال و وقت کشید -

روز دیگر ازین مقام کوچ فرموده در عرض راه زمانی دراز درنگ افتاده بتفرج دو تمثال فیل گذشت که حسب الامر جنت مکانی از سنگ خارا

۱- ع [بعهده و اهتمام یکی از امرای عظام فرمودند] ل -

۲- در بادشاهنامه اسم این گهاتی آدمی دکه نوشته شده - ببینند صفحه ۱۷ - حصه دوم جلد اول - طبع ببلیو تهیکا اندیکا -

انگیخته بودند ـ و علّت این معنی آن صورت داشت که در مرتبهٔ از مراتب که آنحضرت طی آن راه می نمودند دو لخت سنگ کلان بنظر انور در آمد که از فراز کوه بزلزله و امثال آن غلطیده سر راه گرفته بود ـ امر شد که لختی از آن دو کوه لخت را شکسته از باقی آنها صورت دو فیل درست هیئت بسازند ـ و باین طریق آن خرسنگها را از راه مردم بردارند ـ بنابر فرمودهٔ عالی صورت نگاران خاراشکن از آن دو کوهچه [۱][صورت دو فیل]ع برآوردند ـ بالجمله بعد از پیمایش سه و نیم کروه مسافت در نوشهره منزل گزیدند ـ و آن قصبه حاکم نشین پرگنه ایست از مضافات کشمیر که در آبادی نظیر بهنبر است ـ در خارج آن بنابر فرمودهٔ حضرت عرش آشیانی حصاری از سنگ و صاروج در کمال استواری اساس نهاده اند و به دامنهٔ کوهچه و خاکریز قلعه رود صفا آمود به کمال پاکیزگی روان است که دام موجش ماهیٔ چشم ارباب نظر را بی اختیار بجانب خود می کشد ـ و بر وجنات صفحات آب رقوم درهم امواجش اشارات شفا را بگرد می آرد ـ و در آن رودبار کوثر اثر نوعی از ماهیٔ فلس دار یافته می شود که همانا پشیزه بر مسام ماهی سیم داغ پولک آن گشته ـ و در جوف سمک تا سماک هر جا ماهی است حتلی حوت فلک و ماهیٔ مایدهٔ عیسویش عبده' نوشته ـ بی تکلف در جنب خوش گوشتی و بی خاریٔ آن کچهٔ پرخاری و ناگواریٔ شبوط بغداد گل کرده ـ و ماهیٔ سنگ سر بربر چون ویلوهٔ تته و بهکر بفتوای ذره تا خورشید و ماه تا ماهی درباب دعوای همسری آن سر بر سنگ زده ـ چون قصبهٔ مذکوره در جاگیر ظفر خان بود و لدهیٔ مذکور در اهتمام او پیشکشی گرانمند گذرانید ـ و برین قیاس هر یک از امراء در لدهیٔ که مرمت آن بعهدهٔ تکفل ایشان رجوع پذیر بود پیشکشی فراخور حال گذرانیدند ـ و چون از آنجا کوچ فرموده چهار و نیم کروه مسافت طی شد ـ در چنگترهتی که روشن ضمیر مخاطب به صلابت خان متعهد عمارت آن بود نزول اجلال فرمودند ـ و از آنجا موکب سعادت براجور که پنج و نیم کروه راه درمیان بود بدولت شتافته روز دیگر چهار و نیم کروه راه پیموده بموضع تهنه ورود خیل سعادت

۱ـع [صور تمام معنی] ل ـ

اتفاق افتاد ـ چون از آنجا بکوہستان داخل می شدند یک روز در ہمین مقام اقامت گزیدند ـ روز دوم کوچ فرمودہ متوجہ بیرم کلہ کہ تا آنجا سہ و نیم کروہ مسافت است روانہ گشتند ـ و چون در آن مرحلہ اکثر راہ بر جادۂ متین گریوۂ رتن‌پنچال کہ شرح نزہت و خوشی و دلکشئی آن محال است اتفاق وقوع دارد ـ و کتل آن بدشواریٔ عقبۂ پیرپنچال نیست ـ چنانچہ ہمہ جا سوارہ بآسانی می توان گذشت ـ بلکہ در حقیقت قطع مسافت آن از دست گلگشت رشتہ ہای خیابان باغات و صفوف سروستان گلشن حیات است ـ ازین راہ موکب اقبال جابجا خرامان و تفرج کنان مرحلہ پیما گشتہ ہمہ جا ادای حق مقام نمود ـ و بی تکلف امتداد طول آن جادہ کہ در معنی چون خیابان عمر دراز خوش آیندہ است بنحوی مطلوب مسافر افتادہ کہ از تہ دل نمی خواہد کہ آن نمودار کوچۂ راہ سبز عمر خضر ہرگز بسرآید ـ و آن سواد اعظم عالم رحمت الٰہی و مہبط فیض نامتناہی تا ابد بپایان انجامد ـ و چگونہ چنین نباشد کہ از روی زمین تا آسمان چندان کہ نور نظر کار کند انواع درختان سبز و خورم و شاداب کہ از چشمۂ سحاب آب می خورند بنحوی سر در سر یکدگر کشیدہ کہ بہ ہیچ جا آسمان بنظر در نمی آید ـ و اکثر آن درختیست بہ تناوری و شاخ و برگ چنار کہ در سر آغاز بہار چندان گل سرخ کلان کہ ہر غنچہ از آن چندین گلست مانند گلدستہ بہم پیوستہ بار می آورد کہ جز گل چیزی منظور نمی شود ـ و گلبن آن کہ در حقیقت خرمن گل است مخصوص این عقبہ است ـ چنانچہ در جای دیگر بنظر سیاحان بحر و بر در نیامدہ ـ اگر نہال آنرا در زمین بنشانند پای نمی گیرد ـ و غرابت این گل بمثابہ ایست کہ می توان گفت کہ آن سر زمین برین سر از سایر روی زمین امتیاز بلکہ بر بہشت برین نیز تفوق دارد ـ چہ ہر گلی از آن گلبن در پائین برنگ ساق پیوستہ و بر فراز آن چند گل بدیع صورت تمام ہیأت معینہ باندام کلاہ پر طاؤسان برہم بستہ است ـ و در باب آب و رنگ بدان گونہ کہ گوئی روی گلگون لالہ رخان روشنئی گلگونۂ آب و تاب از آن بردہ ـ و در برابر آن لطافت گل نازک بدن عباسی در سوگ آب و رنگ شعار عباسیان گرفتہ ـ بالجملہ آنروز یعنی چہار شنبہ ہفدہم

خورداد کہ مطابقت بہ عیدالضحیٰ داشت موکب سعادت در ادہئی منزل بیرم کلہ برای اقامت سنت نماز عید مقام نمودہ بعد از فراغ نماز میانہای روز قرین دولت و سعادت بتفرج آبشار غریب[۱] [مجرہ نشان] ع آن موضع کہ قریب ہشت آسیا آب از سی چہل گز راہ بہ شدت تمام فرو می ریزد متوجہ شدند ۔ و لحظہ چند بملاحظہ آن دلآویز آبشار نظارہ فریب خاطر پسند مقید شدہ داد تماشا دادند ۔ و از فیض نور حضور و برکت ورود مسعود مادۂ استفاضۂ آن آبشار آمادہ نمودند ۔

بنا بر آنکہ از ہنبر پنجہزار پیادہ بجہت راندن انواع و حوش از سایر جہات این کوہسار مقرر شدہ درین مدت شکار بسیاری فراہم آوردہ بکوہای اطراف درۂ بیرم کلہ رسانیدہ بودند لاجرم بندگان حضرت را شکار قمرغہ درین سر زمین دلپسند مرضی خاطر آسمان پیوند افتاد ۔ بفراز تختگاہی کہ در سمت درۂ مذکور ترتیب یافتہ بود برآمدند ۔ و از فرط اہتزاز و انبساط بحکم اکتساب مزید طرب و نشاط بشکار انواع جانور راغب آمدہ بنیاد کمان کشی و کمین کشائی و بندوق اندازی نمودہ از چند راہ بصید افگنی اشتغال فرمودند ۔ چنانچہ ہر نخچیری کہ از دامان و کمر کوہسار آشکار میگشت بہ تفنگ خاصہ شکار می شد ۔ از جملہ دو آہو را از راہی بغایت بعید کہ رسیدن تفنگ پدانجا چہ جای نشانہ زدن و صید افگندن از طور استبعاد ظاہر خود بی نہایت دور بود بہ تفنگ خاصہ زدہ انداختند ۔ و سہ آہو را پیادہای ہندوستان در قلۂ آن کوہستان کہ جز برخی از کشمیریان کوہسار نورد را بچنگ و ناخن در آنجا راہ پیما شدن میسر نیست بجلدی و چستی تمام زندہ دستگیر کردند ۔

روز دیگر کہ پنجشنبہ ہژدہم ماہ بود ماہچۂ رایات موکب اقبال بادشاہی کہ کوکبۂ آن ماہ تا ماہی را فرو گرفتہ از افق کوہسار بیرم کلہ طلوع نمودہ بر منزل پوشانہ کہ از آنجا دو کروہی است پرتو توجہ گسترد ۔ و فردای آن بسمت کوہسار پیرپنچال ارتفاع یافت ۔ و آن عقبہ ایست دشوار گذار کہ ہمانا بر روی زمین نظیر آن بنظر گیتی نوردان جہان گرد در نیامدہ باشد ۔ بی مبالغہ نظر نظارگی را بجانب سر قلہاش کہ پلۂ کرسی

۱- ع [بحر نشان] ل ۔

را در رفعت پایه فرومایه می داند بنا بر فرط دہشت یارای نگریستن نیست ـ
و اطلاع بر حقیقت آن کوه والا شکوه که سر رفعت از جیب کہکشان
بر آورده بدون تائید عالم بالا بیاوریٔ فکر فلک خرام در حیز امکان
وقوع پذیر نه ـ گوئی تیغ تیز آن باتیغهٔ آفتاب تابان ہم نیام است ـ و
طرف کمرش از غایت سر افرازی با جوزا دست و گریبان ـ ہرچند سالک
میانجی گری دیده راه نگر جاده را از دست نداده ہمه جا به مقصد میرسد
اما درین راه که مانند خیال مالیخولیا پیچ در پیچ است گذشتن از
آن مشکل و از خود آسان می داند و با آنکه فرشته به نیروی فیض سپہر
از اوج سپہر اخضر بآسانی گذشته در عالم بالا بہمه جا می رسد لیکن
از این راه که بکردار اندیشه بی سر و بن اصحاب سوداء و آرزوی سر گم
ارباب آز و نیاز است مجال بیرون شدن نیافته درماندهٔ حال خود
می گردد ـ چه راه این کوه بلند مرتبه که در کاخ ہفت طبق خاک و زیر
رواق نه طاق به یکتائی طاق است ـ و باین اعتبار که سایر کوہہای روی
زمین در دامنش چون نقطهٔ نون جا کرده سرکوب سایر جبال آفاق ـ بعضی
جا چون خط جوہر شمشیر در کمال باریکی به نہجی تند و تیز واقع شده که
بمجرد نگاه پای پیک نظر را پی می کند ـ و بعضی جا که جاده‌اش چون
رگ سنگ نمودارست پنداری زال چرخ تار دامن کوه را چنان بدقت
باریک ریسیده که برید سریع السیر صرصر از ملاحظهٔ لغزش از آن راه برنگ
نوای مطرب از یک کوچهٔ نی پا بیرون نمی نہد ـ معہذا باندک بارش
برف آن چون سایهٔ زلف خوبان بر رخسار دلبران بوزیدن نسیمی
محو می گردد ـ و نقش قدم مسافر بسان داعیهٔ وفا در دل یار لمحهٔ بیش
ثبات قدم ندارد ـ ہمانا جاده‌اش چون دہان نیکوان سر غیب است که
در نظرہا آشکار نمی گردد ـ یا مانند مضمون خط خوبان سر بستهٔ ازل
است که سلیقهٔ سواد خوانئی آن کسی را دست بہم نمی دہد ـ رہروان
بسکه نظر بر راہش که چون خط غبار کم نماست از غایت حیرت دوخته
ہمانجا از خود رفته اند ـ چشمہا چون حلقهٔ دام از زیر خاک نمایان
است ـ و بسکه سرہا در سر تحقیق سر این راه که چون نشان مہر خوبان
نایاب است برباد رفته مانند گویہا از زخم چوگان تا قیامت غلطان ـ زہی

کوه بلند مرتبه صاحب حال پیرپنچال که زبان ارباب حال و قال از وصفش قاصر است و شکوه کبریائی جلالش در نظرهای اولی‌الابصار چون نور آفتاب ظاهر و باهر - ازین رو طریقت خویش مانند صدا در جوف خود پنهان داشته که تا ارباب اهتدا خلع خلعت عنصری نکنند رخصت پای بوسش نباشد - و تا سالکان قطع علایق زندگی نموده برنگ نقطهٔ انتخاب جریده روی اختیار ننهایند بجادهٔ مستقیمه‌اش راه نیابند - القصه بدون تائید عالم بالا و توفیق آسمانی عروج بر آن کوه فلک شکوه که سر قله اش بالجمله با ساق عرش اعظم دوش بدوش است میسر نیست - و جز اعلام الهام بالا نشان جاده اش که بحس بصر مدرک نمی شود متعسر بل متعذر است - بیت :

زمین طفلی بدامن دایه‌وارش
فلک نیلوفری بر چشمه سارش[۱]

مجملاً باوجود آنکه از نشیب آن تا فراز قریب دو کروه بادشاهی ست - و بغایت تند و پالغز بندگان حضرت پالکی سوار گذشتند - و اکثر جاها ارباب مناصب والا که پیش پیش موکب والا پیاده رهگرای شده بدین مفخرت نامتناهی مفاخر و مباهی بودند بوسیلهٔ مدد حاملان آن سریر عرش نظیر از تحمل شکوه این متحمل بار گران خلافت الٰهی سعادت پذیر می شدند - چون این منزل که سه و نیم کروه بادشاهی است قطع شد لدهئی محمد قلی سرمنزل خیل اقبال گشت - روز دیگر ازینجا بجانب منزلی که درمیان دره واقع است و بسرای سوخته اشتهار دارد متوجه شدند - و از مسلک آن که موسوم بناری براری است و کمال پیچانی و دشواری و نهایت بیم انگیزی و هراسناکی دارد قرار عبور دادند - و آن راهی است هولناک تنگ مجال که از نهایت ضیق جاده در لغزیدگی ضرب المثل است - اگر احیاناً پای مسافر از جا درآید تا قدمگاه قارون هیچ جا بند نشده تا ابدالآباد در قطع مسافت باشد - و از همه بالاتر آنکه سالک این مسلک که از باریکی و تنگئی راه هر قدم پای بر سر تیغ دارد

۱- در نسخهٔ [ل] علاوه ازین بیت این شعر هم درج است :

کند سالک حذر زین کوه بی پیر
که تیغ او زند بر ابر شمشیر

بمجرد لغزش در یک قدم بسر منزل عدم می رسد ـ چنانچه اگر بنویسم که از غایت تنگی و بی طریقی سلوک آن به ہمراہئی خضر طریق و رفاقت توفیق بر نمی تابد بیان واقع است نه مبالغه ـ و اگر بر زبان آرم که از فرط تنگئی دستگاه لفظ و معنی ذکر پیچانی و دشواریٔ آن در ظرف تقریر و حوصلهٔ تحریر نمی گنجد نفس‌الامر است نه مکابره ـ ابیات :

درین راه خوش بود معشوق دلخواه
که نتواند کس او را برد از راه
ببرہان نیست دیگر عقل محتاج
ازین ره رفته پیغمبر به معراج

آنروز موکب منصور ہمه جا از راہی که در نہایت باریکی و تنگی بر کمر کوه پیچیده گذار نموده بعد از طی سه کروه و سه ربع در منزل ہیره پور نزول موکب اقبال دست داد ـ و دیگر روز بعد از طی چهار کروه در مقام شاجه مرگ که باعتبار کشادگئی فضا و حسن منظر سر آمد سایر منازل دیگر است منزل اتفاق افتاد ـ و از آنجا بسمت خانپور روانه شده چون گذار کوکبه برکت آثار بر مزار شیخ موسیٰ بغدادی که اطراف مرقدش از افراط جوش سبزه و گل و لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبیٰ مثال و سیلان انہار سلسبیل آثار مرغزار جنان و ریاض رضوان دلنشین تر می نمود افتاده بغایت نظر فریب و دل پسند آمد ـ و از آنجا تفرّج کنان بعد از طی سه کروه سر منزل خانپور را از یمن قدوم فیض لزوم برکت اندوز جاوید ساختند ـ روز دیگر پنجشنبه بیست و پنجم خرداد موافق ہژدہم ذی‌الحجه متوجه کشمیر مینو نظیر که از آنجا پنج کروه مسافت دارد گشته ساحت دولتخانهٔ سپهر نشانه را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم چارم گردانیدند ـ

ستایش کشمیر و ذکر نقیر و قطمیر و خصوصیات کیفیت آن بهشتستان دل پذیر

روز نخست که ایزد تعالیٰ در سایر ابواب قسمت روزی دربایستهٔ احسان کشاده بهر کس هرچه می بایست دادن درخور قدر و استعداد

داده زیاده از مراتب قدر و درجهٔ منزلت او نداد ـ مگر نزهت آباد کشمیر ارم نژاد که فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیاض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین بمراتب متعدده بیش از مرتبهٔ امکان قابلیت آن تافته ـ و آن گلزار جاوید بهار زیاده از درجات فرض وهمی و احتمال عقلی فوز نظر فیض دریافته ـ ازینجاست که آن بهشتی مقام از فرط نزهت ساحت و وفور افاضت روح و راحت نمونهٔ قصور حدایق جنانست ـ چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل صدق بیانست ـ و چگونه چنین نباشد که دهقان آفرینش سر تا سر متنزهات روی زمین را در ضمن آن سر زمین بهشت آئین بر وجه احسن تعبیه نموده ـ و سایر خصایص جنات عدن و نفائس آن رنگین گلشن صفا آفرین از عیون جاریه و قطوف دانیه و اشجار و اثمار و ریاحین و ازهار و شراب طهور و منازل قصور درین شاهد حسن صنعت گیتی آفرین بودیعت نهاده ـ از خصایص این بهشت خاص وفور آبست از چشمه سار و انهار و آبشار و تالاب که هر یک آن آب تسنیم و کوثر برده آب بر سلسبیل سبیل کرده ـ و از تصور سلاست و صفای آن سیل نهر عسل مصفا آب بدهان آورده ـ و از صفا و عذوبت آب گذشته فرط خضرت و نضرت و رطوبت خاک پاک و هوای جانفزا از مزایای این گل زمین است ـ چنانچه زمین و آسمان آن چندانکه نظر کارگر می شود سبزهٔ تر و اشجار سرسبز سایه دار بارور است که در نظرها جلوه نمود می کند ـ بلکه از عکس سبزهٔ زمرد پیکر جوهر هوای شاداب نیز معاینه لوحی از زمرد اخضر ملحوظ تماشاگر می گردد ـ از جمله همه جا در کوی و برزن و بام و در و باغ و راغش سبزهٔ دلکش که بی اغراق خضروش آبحیات ابد خورده گویا فرش سندس خضر و بساط استبرق اخضر گسترده ـ و در بوم و بر و صحرا و کشت و هامون و کهسارش که سرو و چنار و صنوبر و سایر اشجار سدره آسا طوبیٰ کردار سر در سر یکدیگر کشیده همانا مرغان اولی اجنحهٔ نشیمن قدس اند که از شاخهای اخضر بال و پر یافته اند ـ نی نی سر تا سر این شاهد سبز فام خضر لباس طوطیست بهشتی که از شاخسار طوبیٰ هوا گرفته در فضای این رشک ریاض رضوان آرام و قرار پذیرفته ـ و کوهسار مشجر و باغ و راغ سراپا شجرش از وفور ترا کم سرو و صنوبر همانا سرویست

خورشید تذرو کہ نسرین چرخ بر اطراف آن طایر گشتہ و مرغ زرین آفتاب
و قمریٔ سفید قمر بل فاختۂ خاکستریٔ سپہر در پیرامون آن بال پرواز
کشادہ حبّذا نزہت آباد کشمیر ارم نظیر کہ حق توصیفش از فرط تنگئی
دستگاہ لفظ و معنی در ظرف تقریر و حوصلۂ تحریر نمی گنجد ـ و از فرط سبزۂ
سہ برگہ و الوان گلہا و دلنشینئی جا و طراوت فضا از روضۂ رضوان و غرفۂ
قصور حدایق حور نشان می دہد ـ سر تا سر زمین دل نشین ارم نشانش
از اقسام گلہای الوان کہ دستکار دہقان آفرینش است بمثابۂ جوش کثرت
و فوران وفور دارد کہ امعان نظارۂ آن دیدۂ اہل بینش را خیرہ می کند ـ
و از عکس ازہار و انوار رنگارنگ آن گلزار خدا آفرین جوہر ہوا بمثابۂ
رنگین می نماید کہ گوئی نظارگی عینک خیال فرنگی در پیش نظر
دارد ـ و بی شائبۂ تکلف ہر گلزمین بل سربسر روی زمین کوہ و ہامونش
از بسیاریٔ سنبل کہ تودہ تودہ و خرمن خرمن بر روی ہم افتادہ رونق
قفای شمشاد قدان کہ از طرہ و کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن
رو کش سنبلستان چین است در ہم شکستہ و نظر از تماشای آبہای روان
و چشمہ سارہای جوشان آن نمونۂ روضۂ رضوان کہ ہر یک در صفا و سردی
بمرتبہ ایست کہ میان آن و چشمۂ حیوان فرق از انسان است تا حیوان
سرمایۂ آبرو گرفتہ ـ بالجملہ با آنکہ در خوبیہای او سخن نیست چندانکہ
بتصور اندیشۂ سخنور نکتہ پرور درآید در خوبیہای آن ہست ـ لاجرم
اکنون عنان سرخ خنگ خامہ از پویۂ مبادیٔ آن بی پایان وادی
منعطف ساختہ ذکر حد و اسم و کم و کیف و وضع و مقدار و طول و عرض
آن بیان می نماید ـ کشمیر نام زمینی است در غایت رفعت مکان محاط بچار
دیوار کوہسار سپہر آثار طول آن از جنوب بہ سوی شمال کشیدہ باعتبار
مسافت قصبہ ویرناگ تا موضع [1][دوازدہ کتل]ع از مضافات پرگنہ و چہن
کمہاورہ نزدیک بیک صد کروہ رسمی است ـ و عرض آن از موضع ککنہ کہ
در مشرق رویہ آن واقع است تا فیروزپور از توابع پرگنۂ بانگل قریب
سی کروہ ـ و این گل زمین بہشت آئین بنابر اختلاف اقوال بعضی از محالش

۱ـ ع [دوارہ کنجل] بادشاہنامہ عبدالحمید لاہوری ـ صفحہ ۲۱
حصہ دوم ـ جلد اول ـ طبع ببلیو تھیکا اندیکا ـ

داخل اقلیم چارم است و برخی از اقلیم سوم با مجموع قریب لحاق وسط اقلیم چارم اتفاق افتاده - و طولش از جزایر خالدات یک صد و ہشت درجہ است - و عرضش از خط استوا سی و پنج درجہ - شرق حدود آن جبال تبّت است و بعضی از بلاد کاشغر - و غربی جبال افغانان بنگش و نغر[1] - و جانب جنوب آن ارض الله واسعۂ ہندوستان - و شمال رویہ بدخشان و سمت خراسان - مجملا جملہ اعمال این ولایت مشتمل است بر چہل و چہار پرگنہ و چہار ہزار قریہ و جمع رقمی آن ده کرور دام است کہ موافق تنخواه دوازده ماہہ بیست و پنج لک روپیہ حاصل آن باشد - و الحال حاصل در آوانی کہ این ارض مقدس از نزول اقدس رو کش نہمین رواق مقرنس سپہر باشد بنا بر رفع درجات نرخ ارتفاعات بہمین مبلغ بیشتر می کشد - و الا مداخل آن تا بیست و پنج لک روپیہ و کما بیش بحکم تفاوت مراتب تسعیر می رسد - و صاحب ظفر نامہ باوجود کمال آ گاہی بر کماہی عموم حقایق چون کشمیر داخل ممالک محروسۂ صاحب قران اول نہ شده بود و حقیقت آن فردوس حقیقی از افواه بدو رسیده و از قرار واقع بر خصوصیات آن ملک اطلاع نداشتہ لاجرم بعضی مزایای آن خصوص عدد پرگنات سی و دو انگاشتہ بتفاوت بر صفحۂ گذارش نگاشتہ - نام شہر حا کم نشین آن سری نگر است و کشمیر اسم این بقعۂ دلپذیر و رقعۂ ارم نظیر - و در باب تسمیۂ آن بدین نام چندین وجہ مسموع شده - و وجیہ ترین آن وجوه این کہ در عہد ماضی مرتاضی یزدان پرست کاش نام کہ از صحبت سایر انام نفور بود و بحکم آنکہ حضور قلب و صفای وقت را در غیبت مخلوق دانست از حضرت واہب بی ضنت پرستشگاہی کہ دور از درد سر مردم و خالی از شور و شر ہمسایگئی بنی نوع بشر باشد مسألت نمود - و سہم السعادت دعوتش بر ہدف اثر کارگر آمده ملکی از ملائک ارضی بہ خالی ساختن این سر زمین کہ از آب سرشار بود مامور شد - و باعتبار اقامت آن عابد در یکی از جبال این محال بکاشمیر موسوم گشت - چہ میر بہ لغت قدیمۂ ہند بمعنی کوه

۱- اسم مقامی است کہ نزد جلال آباد واقع است - ببینید قدیم جغرافیہ ہند مؤلفہ کنگھم صاحب - صفحہ ۳۹ - جلد اول -

است - و معنی ترکیبئی آن کوه کاش است - باعتبار کثرت وقوع در مصادر مقالات و موارد استعمالات الف از آن افتاده - و بالفعل بیشتر احیان در محاورات اکثر اہل بلاد ہند بکاشیر باسقاط میم بل بحذف الف نیز ایراد می یابد - و مبداء بنای این نزہت آباد جمعی از زمان حضرت خلیل الرحمٰن علی نبینا و علیہ السلام نشان می دہند - و بنابر اخبار برخی از اہل اخبار در روزگار حضرت سلیمان علیہ السلام گذار براق برق سیر بادپای صرصر کہ بساط حشمت آنحضرت بر وفق مضمون صدق مشحون صباحها شهراً و رواحها شهراً[1] شبانروزی دو ماه راه می برد برین سر زمین افتاده دلنشین آن سرور آمد - و دیوان بہ فرمودۂ آنحضرت از سمت باره مولہ کہ مشاہدۂ آن تنگناہا بالفعل شاہد صدق این معنی است کوه را شگافتہ این عرصہ را از آب پرداختند - و از آن روز باز این خطہ رفتہ رفتہ مردم نشین شد - تا در آن ہنگام کہ پرتو نیر اعظم اکبری بر ساحت این ہیولای اولای بہشت برین تافتہ صورت نوعی یافت و ساکنان آن اکثر از رہگذر عدم حسن سلوک و سوء وضع و ضیق طریق معاش بقول عزیزی از اہل تمیز مغولان کوره یعنی گازری ندیده بودند مکرر بہمہ رو شست و شو یافتند - و از اثر تکرار صدور و ورود اردوی جہان پوی حضرت جہانگیر آہستہ آہستہ طرزی دیگر بر خود بستہ بطور مردم آدمی در پاکیزگی مآکل و ملابس کوشیدند - و رفتہ رفتہ باکتساب علوم و آداب و کسب لطافت طبع و نزاکت منش در آمدند - تا درینولا کہ ہمای چتر سپہر فرسای حضرت ظل سبحانی سایۂ تربیت برین کشور گسترده بالقوه اش زیاده از آنچہ در شان استعداد مادۂ آن بود بہ فعل آمد - و بتازگی مراتب استکمال سکنۂ اینجا بمرتبۂ کمال رسیده یکبارگی سیرت انسان کامل با صورت بشری ایشان جمع شده - آنگاه بتلاش ہنرہای جزئی و کلی کہ لازمۂ آدمی گری است در آمده قرع ابواب آن نمودند - تا آنکہ سایر حرفتهای دقیقہ[2] و صناعات شریفہ را

۱- اصل عبارت این آیہ اینست - غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَّ رَوَاحُهَا شَهْرٌ - سورۂ السبا پارۂ و من یقنت -

۲- قلمی حرفتهای دقیقہ و استعداد و حیثیات شریفہ را بدرجۂ - - - - (و - ق) -

بدرجهٔ اعلیٰ رسانیدند - و سایر اشیای این ملک از جزئی گرفته تا کلی
الحال از حضیض نقص بر اوج کمال گرفته - چنانچه درین ملک جز شال
و شالی و میوهٔ جنگلی دیگر بهم نمی رسید - و امروز بیمن تربیت این
خدیو رعیت پرور همه چیزش حتیٰ میوه بحد کمال رسیده بنابر کثرت
خلایق و فرط آبادانی درجهٔ نرخ شالی عالی[1] و شال مال گشته - ازین دو راه
اهل این ملک که فلوس چه جای درم و دینار بر پشت ماهئی فلس دار
دیده بودند و آن نیز در آب جوئبار معهٰذا بداد و دهش خدیو روزگار
رفته رفته اهل خطه یک قلم بسر منزل نهایت تمول و تجمل رسیده پایهٔ
مالداری را بسرحد کمال رسانیدند - اما میوه که ترقئی کیفیت آن محسوس
است در وفور کمیت نیز بجای رسیده که اطراف شهر تا هر جا نظر کار کند
باغ در باغ و بستان بیکدیگر پیوسته بنظر می آید سراسر درختان
میوه پیوندی از جملهٔ شاه آلو[2] در نهایت طراوت و شادابی و رنگینی
و خوش طعمی - انواع سیبش بمرتبهٔ شاداب و لذیذ و لطیف می
باشد که از سیب سمرقند و صفاهان بل سیب ذقن سیمین غبغبان زود
سیری می آرد و خوردن آن افزایش خواهش ثمره می بخشد -
زردآلو در لطافت و شیرینی میانه می باشد و شفتالو علیٰ هذالقیاس -
دیگر ناشپاتی که نوعیست از امرود بغایت لطیف و شاداب و نازک
چنانچه از فرط لطافت مانند روی نازنین شاهدان طناز تاب نگاه گرم
ندارد - خربزه اش سالی که ازین دو بلای مبرم ارضی و سماوی یعنی
ژاله زدگی و کرم خوردگی سالم بر آید از عالم خربزهٔ فرد اول عراق
می شود - بلکه در شیرینی بر خربزهٔ طهران و در نزاکت بر خربزهٔ گازرون
و در لطافت بر خربزهٔ بخارا و سمرقند می چربد - انارش اوسط است -
و بهدانه اش که بغایت کلان و اکثر شهیدی می باشد در شیرینی از
نبات مصری گرد می برد - میوهای مغز دار از عالم فندق و بادام و گردگان
و امثال آنکه شمار ذکر هر یک بدور و دراز می کشد بیحساب و شمار بهم
می رسد - از جمله وفور گردگان بمرتبه ایست که در تمام این ولایت

۱- قلمی ' عالی ' ندارد - (و - ق) -
۲- این میوه را اکنون گیلاس می نامند -

و نواحی روغن گردگان در چراغ می سوزانند ـ و مساکین در طعام صرف می کنند ـ و زور قوت نامیهٔ این اقلیم بمرتبه ایست که قلم چنار بطول سه ذراع و ضخامت ران آدمی درین سر زمین پای می گیرد و ریشه می دواند ـ و ازین بدیع درختان سال خورده از ہر دست مثل چنار و سفیدار و امثال آن که از فرط تنومندی به بغل آدم تناور در نیاید از بیخ و ریشه کنده بهر جا که خواہند نقل می کنند و ہمان شادابی می ماند که برگ آن ہم پژمرده نمی شود ـ و ازین معنی چه شگفت که درین وطن گاه نشو و نما که ہمانا مسقط راس قوت نامیه است حفظ صورت نباتی پایهٔ دارد که در عین سورت سرمای دی و بہمن دست ذبول بگریبان سبزه و سه برگهٔ کوه دامن این سر زمین چه جای شاخ و برگ اشجار آن نمی رسد ـ و با آن مرتبه جمود آب و ہوا خمود طبایع آنجا چہره نما نمی تواند بود ـ فکیف در عین فروردی و اردی بہشت که بخاصیت فیض آب و ہوای این گل زمین خاص از شاخچهٔ موج خشک خارای کوه گل تر میدمد ـ بلکه شاخ آہو در رنگ ہامون و کہسارش الوان گلہا و میوہای رنگا رنگ بار می آرد ـ چه در عین شدت فصل شتا که اطفال نبات از سردمہریٔ مہرگان افسرده و پژمرده می باشند و شاہدان نوخاستهٔ ریاحین و ازہار از دار و گیر سیاه دل سپاه دمه دلگیر می گردند درین مسیحا کده از لطف ہوای روح افزا دسته دسته تازه نگاران سنبل در زیر لحاف قاقم برف به بساط مخمل سبزهٔ شاداب خفته می باشند ـ و سیم تن نازنینان سیمبر شگوفه سراسر سر از منظرهٔ شاخ بدر کرده خندان و شگفته می زیند ـ و در آن موسم زمستان که سرود خوانان سرابستان روی زمین منقار بسته و گلوگیر اند درین گلزار ہمیشه بہار از گرمئی ہنگامهٔ نشو و نما و رونق بازار نشاط و انبساط حدت شعلهٔ آواز بلبل بحدیست که از سورت آن مینای غنچه پر از گلاب ناب می گردد ـ و شد نغمه و مد ترانهٔ سایر نشید سرایان چمن بمرتبه ایست که از شدت آن پردهٔ گوش گل میدرد ـ چنانچه بی اغراق سخن سازی پیش از موسم بہار که دست صبای مسیحا نفس بہم دستئی تائید قوت نامیه سر انگشت تقاضای تکلم بر لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه زند صدای خندهٔ سرشار گل سوری

تا سرحد چار دیوار چمن می آید - بل لبهای دیوار گلشن که سر تا سر آن از نونهالان گل و کلاله مویان سنبل لبالب است بزباندہی غنچہای سوسن زبان آور سخن سر می کند -

آبادانئی این شهر بنابر آنکه دیوار بدیوار و در بدر در ہم اساس یافته عدم فسحت ساحت و گشادگی فضا دارد - باوجود این معنی در کمال دلکشائی و فرح افزائی و روح و راحت است - و فصل اردی بهشت و فروردین که سر تا سر این زمین بهشت آئین از جوش سبزۂ تر روکش سپهر اخضر میشود - معائنهٔ بهشت برین در نظر تماشائی جلوه‌گر می گردد - چه بر سایر دیوارهای خانه و باغ که سر آنرا خاکریز نموده انواع گلهای تازه رو خاصه سوسن کبود و سفید در ہم میکارند - اکثر فصول خصوص بهار در دشت و صحرا و کشت و سر مزارها حتٰی روی قبور انواع گل و سنبل و لاله و سوسن از کاشته و خودرو چهره نما می شود - تماشای بر و بوم هوش ربا و نظر فریب بومی و غریب می باشد - همچنین جمیع بامها که خرپشته ساخته روی آنرا توزپوش می کنند و خاک بر آن ریخته درمیان سبزهای خدا کار و سوسن و لالهٔ جوغاسو میکارند - و جوش آن گل که صنفی است از اصناف لاله و معهٰذا از وفور نشو و نمای این سر زمین در کمال بالیدگی خوش رنگی می شود بی تکلف آنگونه در نظر می آید گوئی آتش ببام و در گرفته - این کیفیت خاص با وصف عموم و وفور از جمله خصایص این شهر است - همانا همین معنی منظور آن طایر قدسی آشیان بود آنجا که فرموده - **بیت** :

بشهرش خانها رنگین ز لاله چو از میخانها چشم پیاله
زده گل بر سر دیوارها صف ز سنبل روی دیوارش مزلف

و از جمله مزایای این شهر نهریست که از انهار خمس مشهوره به پنجابست - و این رودبار که منبع آن چشمه سار کوثر آثار ویرناگ است و منصب آن دریای شور از سمت شمالیٔ کشمیر راهی می شود و رفته رفته چندین نهر پهناور با آن می پیوندد - چندانکه آبی عظیم باین روش فراهم می آید - و قریب سی کروه راه درنوشته شهر[1] می رسد - و از میان

۱- قلمی شهر ندارد - (و - ق) -

آن خطۂ پاک گذشتہ بسوی شمال مائل می گردد ـ و دوازده کروہی شہر بتالاب محیط فسحت موسوم بہ اولہ در غایت طول و عرض کہ محاط آن از روی تخمین قریب بیست و پنج بلکہ سی کروه باشد ملحق می شود ـ و از یک جانب آن برآمده تا موضع باره مولا بر مجاریٔ زمین ہموار جاری می شود ـ آنگاه بہ کوہستان درآمده از حوض جبال پکلی و دهنتور می گذرد ـ و در زمین لاہور بآب چناب می پیوندد ـ و از نواحیٔ ملتان گذشتہ با سایر پنجاب یکجا شده و در اراضیٔ بهکر و سیوستان بادیہ نورد گشتہ در نواحیٔ بندر لاہری بآب شور می ریزد ـ و اہالیٔ کشمیر از ادانی و اعالی بر کنار این جوئبار خانہای سافل و عالی درخور قدر و حال و تفاوت مراتب مال و منال ساختہ اند ـ و برین آب پہناور ده پل عظیم کہ بلغت کشمیر آنرا کدل می خوانند از چوب بستہ اند ـ بطریق غریب و روش بدیع از گچ و آہک در کمال استحکام و استواری ـ و از جملہ این چہار پل کہ درمیان شہر واقع است یک پل ساختۂ زین العابدین از ملکان پاستان آن ناحیت است کہ بزین‌کدل اشتہار دارد ـ قریب بدویست سال از عہد گذشتن او گذشتہ بہان روش ایستاده و شکست بر اساس آن دست نیافتہ ـ و از جملہ چہار چشمۂ آن یکی نزدیک بہ چہل ذراع است و زبر پیل پایہای آن کہ ہمین چوبہاست بر روی یکدیگر گذاشتہ شده شاہتیرہای عظیم افگنده اند ـ ہنگام صدور موکب بادشاہی ژنده پیلان باربردار از روی آن می گذرند و خلل بمبانیٔ آن راه نمی یابد ـ و سوای این تالابی است واقع در سمت شرقیٔ شہر کہ از فرط نقش و نگار گلہای رنگارنگ و انبوہیٔ انواع سبزہای مختلف‌الاشکال ہمانا شاہدی سراپا غنج و دلال است ـ و نام نامیٔ آن دل است بفتح دال ـ و بر دلکشائی و فرح افزائی ہمہ تن سرمایۂ استشہاد و استدلال است ـ میتوان گفت کہ نظیر این تال غریب و بر روی زمین موجود نہ شده باشد ـ و شبیہ این آبگیر دلپذیر بدیدۂ ہیچ آفریده در نیامده ـ از مشاہدۂ رنگ آمیزیہای گلہای آن رشک فرمای اطلس ساده و پرکار کارخانۂ چرخ برین در نظر دانا صورت این معنی مصور بل مجسم میگردد کہ مبدع این نقش بدیع فاعلی است مختار کہ از آذر گلہای طری صد

گونه نقش آذری بر آب زده و از نار نمرود هزاران گلزار خلیل بر روی رودبار نیل دمانیده - نی نی از مشت غنچهٔ کول نمونهٔ دست موسوی از بغل آبگینهٔ فرعونی نمودار نموده و از ساقهٔ آن معائنه عکس ساق بلقیس در آئینهٔ صرح ممرد سلیمان نمایان ساخته - مجملاً جمله دل را پرتو گل آتشئی کول که داغ رشک بر دل لالهٔ جوغاسو سوخته و شعلهٔ غیرت در مجمرهٔ یاقوت رمانئی گلنار فارسی بل در جان آتشکدهٔ فارس افروخته بمثابهٔ در می گیرد که گوئی از انعکاس آفتاب شعاع جهانتاب بر آئینه خانهٔ دل آتش در آب افتاده - چنانچه تماشایان تفرج اندوز عالم آب از نشای سیر چراغان جوش گل که در دل روز گیتی افروز می گردد مست و مدهوش گشته از دست می روند - جابجا درمیان این آبگیر کشاده فضا جزیرهای مختصر که دهقانان آنرا گلزار و سبزی کار ساخته اند قریب بهم واقع شده بسیار خوشنما و نزدیک بدل - و هم چنین خیابانهای ممتد در عین آب ترتیب داده درختهای چنار و بید که مانند طایران سبز فام اولی اجنحهٔ نشیمن قدس پر در پر بافته یا بهشتی طاؤس چتر سبز بر سر کشیده نهال نموده اند - چنانچه بهنگام گرما کشتی نشینان که از میان این خیابانها میگذرند از سایهٔ ساحت آن میوهٔ راحت می چینند - و باوجود این ثمرهٔ عظیم نظر تماشائی در دور و نزدیک از تماشای دلکش آن بیدهای مجنون وش که هر یک حسن صد لیلی دارند در قلب اسد گلچین فیض اردی بهشت می گردد - و ازین گذشته هم در دل دل باغهای فردوس فضا نزهت افزا خصوص باغ عیش آباد و بحرآرا که بسرکارداری بحر و بر تعلق دارد طرح انداخته اند - و هم چنین جزیرهای مشجر سلطان که در معنی سرابستانهای گشته است مثل جزیرهٔ بادشاهزاده اصغر سلطان مراد بخش و جزایر چندی از امرای عظام سمت وقوع دارد - بی تکلیف سر تا سر کشمیر از کثرت اشجار و انهار و آبگیرها خصوص از پهلوی دل مذکور باغیست خیابان در خیابان در آب - اکثر روی این آبگیر دلپذیر پهناور که محیط آن هفت کروه جریبی است از انواع گلها روپوش می باشد از قسم نیلوفر و گل کول و نوعی دیگر از گل زرد که بسیار درهم و برهم می شگفد - و نه تنهای روی این آب پر گل و سبزه است بلکه از ته تا بالا همه جا گل لعل و سبزهٔ شاداب

بانواع اشکال غیر مکرر بلند و پست رسته - چنانچه ته آب گوئی از سرابستانها
و خیابانها معائنهٔ بوستان خیالیست که استادان نگار پرداز ساخته روی آنرا
روپوش می دارند - و از جملهٔ خصایص این شهر گلگشت باغ و راغ بطریق
سواری کشتی است چه از فواصل آب دل شعبهٔ جدا شده به بهت می رسد -
و ازین رہگذر عموم مردم خصوص ارباب تمول و اصحاب تجمل سیّما بندہای
بادشاہی که خانها بر ساحل رود و تالاب مذکور دارند کشتی نشین گشته
بدربار والا که در کمال اشرف غربی تال واقعه است آمد و شد می نمایند -
و سایر متنزہات و اطراف شهر مرکوب سفاین که حقیقتاً راکب آن مسافر
مقیم است سیر می کنند - چنانچه پیوسته روی دریای بهت و دل از
کشتیهای منقش و مزین و ملبس به پوششهای فاخره و ملون رشک سراپای
چمن می شود - بل از روی رنگینی روکش پشت طاؤس و چشم خروس
می گردد - خاصه شبهای مهتاب که عکس ماه منیر از حلقهای موج شوخ
چشم دام نظر بند نظاره گیر بر روی آب می کشد - و جابجا از تفرجیان
سفینه گزین ہنگامهٔ باده و ساز گرم بازار است و ہر گوشه حلقهٔ از اہل
ناز و نیاز در کار -

و از متنزہات این نزہت آباد فردوس بنیاد سرابستانهای فردوس مثال
خلد نشان است که ہر یک از آن رشک حدایق جنان است - سرجملهٔ آنها
روضهٔ رضوان آئین فیض بخش و فرح بخش است و آن ثانئی خلد برین
که سبز درختان دلکش آن ہمانا خضر آسا آبحیاب سرمد خورده سبز کرده
و برآوردهٔ حضرت جهان بخش صاحبقران است که در ایام شاہزادگی در
سرزمین شالامار بی قرین این قرینهٔ بهشت برین را احداث فرموده اند -
و از آن روز باز باثر تربیت آن حضرت روز بروز بل لحظه بلحظه در صفا و
نزہت روز افزون است - از مبداء آن که سمت بالا باغ و پائین کوه باشد و
تا منتها که به آبگیر دل منتهی میشود خیابان طنابی است که طول آن دو
ہزار و یکصد و دوازده ذراع است بدین تفصیل[1] - چنانچه خیابان ہر یک از
فیض بخش و فرح بخش سی صد و دو ذراع است - خیابان داخل خواصپوره

۱- قلمی از " بدین تفصیل تا خیابان داخل خواصپوره یکصد و دوازده
ذراع" ندارد - (و - ق) -

یکصد و دوازده ذراع - و خیابان بیرون یک ہزار و سی صد و نود و ہفت ذراع است - و عرض آن سی و یک گز - و شاہ جوئی دیگر بعرض دہ گز کہ بفرمان فرمانروای انس و جان بشاہ نہر زبان زد است از وسط حقیقی جاریست - و آبش از چشمہ ساریست کوثر آثار کہ دور دست واقع شدہ از دامان کوہی معروف بکوہ ہہاک گذشتہ داخل باغ میشود ہمہ جا جاف وسط خیابان درختان چنار مجرای آب حیوان ساختہ بدل ملحق می گردد - و بر طرفین خیابان درختان چنار و سفیدار کہ در حضور اشرف بفاصلۂ دو گز در یکدگر نہال شدہ و ہمگی درین مدت بمرتبۂ کمال رسیدہ اکنون از فیض نظر انور کہ ہر یک صد رہ از سدرہ بالا تر بالیدہ بخوبی از برابر نخل طوبٰی سر کشیدہ اند - و در وسط باغ دو سہ جا عمارات عالی و نشیمن ہای دلنشین در نہایت صفا و زیب اساس یافتہ در پیش ہر نشیمن حوضہای کلان سی گز در سی گز سمت ترتیب پذیرفتہ مشتمل بر چندین آبشار و فوّارۂ جوشان کہ تفرج آن بغایت طرب انگیز است - و از آب چشمۂ مذکور کہ در ہمان نہر لبالب جریان یافتہ ہر جا کہ بحوض می ریزد آنجا آبشاری کہ بچادر معروف است از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفتہ چنانچہ صافی و شفافی آن بمرتبہ ایست کہ ازو تا آئینہ فرنگی و شیشہای و مینای حلبی تفاوت از صفائی صبح تا ظلمت شام است - درینولا حسب‌الامر والا بر سمت بالای باغ فرح بخش بہشتی روضۂ دیگر موسوم بہ فیض بخش طرح پذیرای پذیرفت - و در وسط آن نشیمنی عالی و در پیشش حوضی چہل در چہل ذراع قرار دادہ - و بر اطراف چارگانۂ آن ابوابہای عالی بنا از سنگ بنیاد نہادند - و ازین گذشتہ باغ نشاط احداث نمودۂ نواب آصف صفات است - بی تکلف آنگونہ نزہت گاہی کشادہ فضا شاید بر روی زمین موجود نباشد - و صورت آن باغ جنت آئین بدین دستور است - بر ساحل دل در سر زمینی بلند و پست معائنہ از دست طبقات آسمان نہ مرتبہ بر روی یکدیگر اتفاق افتادہ - چنانچہ بمراتب از افلاک تسعہ والاتر و بیک مرتبہ از بہشت برین برتر و بہزار درجہ بہتر است - در درآمد باغ عمارتی عالی بر دل مزید مزایای آن آمدہ در منتہای آن کہ بدامان کوہ پیوستہ ازین دست نشیمنی دل نشین بنیاد شدہ - و در ہر مرتبہ از نہر سرشار کہ

در وسط حقیقی جاریست آبشاری احداث یافته حوضی پهناور نیز ترتیب پذیرفته که سخن در وصف طول و عرض آن بر فرض محال بدور و دراز می کشد -

دیگر باغ نور افزای دولتخانهٔ والاست که بنابر صفاء نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی زمین سمت وقوع کمتر دارد - و ازین عالم است باغ بحرآرا و عیش آباد که نخستین روبروی جهروکهٔ درشن واقع است و ازین رو بر سایر باغات روی زمین بچندین وجوه تفوق دارد - و در وسط طبقهٔ زیرین آن باغ که مشتمل بر دو طبقه است چهار چنار رشیق القد واقع است که قامت هر یک بحسب قدر مقدار بلکه همه حساب دست از طوبیٰ می برد - و دیگر سه بستان سرای فردوس پیراست که هر یک مانند مالکهٔ خود یعنی بیگم صاحب از فیض وجود فایض الجود باعث آرایش صفحهٔ جهانست - یکی از آن اساس نهادهٔ جواهر خان خواجه سراست و الحال بسر کار آن ملکهٔ ملک خصال انتقال نموده از حیثیت اسم و مسمیٰ بدو وجه جهان آرا گشته - دویمین نور افشان بر کنار بهت احداث کردهٔ نور محل است - و از زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون که بسرکار آن مریم دوم تعلق پذیر گشته باعتبار فسحت ساحت خیابان چمن و وفور روح و راحت نشیمنهای نزہت وطن شاید بر روی زمین کمتر باشد - سومین باغ صفا که بر روی پشتهٔ مشرف بر تال صفاپور که هفت کروهی شهر وقوع دارد احداث یافته به تکلف و تصنع از غایت نزہت و فسحت فضا و وفور نور و صفا بمرتبه ایست که اگر روی تال عدیم المثال دل درمیان نبودی و حفظ صورت گلهای کول ضرورت ننمودی هر آئینهٔ بی ابا و محابا گفتمی که شبیه این آبگیر بی نظیر در بهشت برین چه جای روی زمین موجود نیست - و بر سمت شرقئی این تال که محیط او از همه جهت قریب سه کروه باشد کوهچه در کمال سبزی و خرمی واقع شده که پنداری خضریست بر کنار عین الحیٰوة جاوید خفته - از عکس صور گوناگون گل و سبزه آن کوه چون عرش مرصع زمرد نگار سلیمان زمان جلوهٔ نمود پذیرفته -

دیگر باغ کرنه که در ایام بادشاهزادگی بسرکار خدیو روزگار متعلق گشته اکنون به شاهزادهٔ کلان مرحمت شده به شاه آباد مسمیٰ گشته - اگر

نہ در حق توصیف آن عجز بیان زبان بند بیان شدی ہر آئینہ عقدۂ عقد لسان کشادہ درین وادی مرحلہ چند نوشتمی و فی‌الجملہ وام حق مقام ادا شدی ۔ و از آن گذشتہ باغ نسیم و افضل آباد است کہ ہر دو نشیمنہای خاطر پسند نشاط افزا دارد و باعتبار وفور اشجار میوہ دار و از فرط ریاحین و ازہار از ارم پا کم نمی آرد ۔ و اولین احداث نمودۂ اعظم خان و دومین بنیاد نہادۂ علامی افضل خان است ۔ دیگر باغ الٰہی کہ ہمانا محیط انوار فیض نامتناہی است و دست پرورد ید قدرت الٰہی ۔ در سایر جہات خوبی کوتاہی ندارد مگر از رہگذر عمارت کہ قصورش در خور شان آن روضۂ رضوان نیست ۔ و آن بنیاد نہادۂ یوسف خان مشہدی است بر کنار شعبۂ از جوئبار لار کہ گوارہ ترین آبہای کشمیر است ۔ آن نہر کوثر اثر درمیان آن جاریست و حوضی دہ در دہ در عین وسط آن و برکنار حوض چناری سالخوردہ کہ ہمانا باین دیر دیرینہ کہن بنیاد ہمتای است اتفاق افتادہ ۔

دیگر شہاب الدین پور است در پنج کروہی شہر ۔ و آن مرغزاریست در غایت فسحت و ہمواری کہ از یک طرف آن آب لار مذکور کہ رودیست بہ غایت عظم در کمال عذوبت و سفیدی و سردی جاریست و از جانب دیگر دریای بہت ۔ آن موضع مجمع بحرین و محل اتصال آن دو دریاست ۔ در رستہ طولانی از درختان چنار کشیدہ قامت کہ ہمگی در نہایت سرسبزی و شادابی اند بر کنار رودبار بہت واقعست ۔ چنانچہ گوئی سطریست از اشجار طوبئی واقع بر کنار جدول بہشت کہ بی میانجئی قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر محشر این خیر جاری و فیض سرشار ہمدرین دار دنیا باعالی و ادانی رسیدہ ۔

اکنون بشرح برخی از محاسن ییلاقات می پردازد ۔ درین سرزمین چندین ییلاق بہشت آئین واقعست کہ ہمانا قرین ہیچیک در روی زمین موجود نباشد ۔ از جملہ ییلاق کووی مرگ است کہ در عہد پاستان چراگاہ اسپان مرزبان این ملک بودہ ۔ و کووی بلغت این کشور ایلچی را گویند و مرگ مرغزار را نامند ۔ و معنئی ترکیبی آن مرغزار ایلچی است ۔ آن گل زمینی است نو آئین بر فراز کوہی در کمال رفعت و فسحت

ساحت که فراش صنعت بهمدستئی ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان ملوّن منقش گسترده چنانچه انواع گلهای رنگا رنگ و سبزهٔ مینا رنگ آن کوه در نکوئی از پرند نقش و نگار کارگاه بوقلمون دست برده - دیگر ییلاق توشه مرگ است که مهندس تقدیر گویا سطح مستوی آنرا از گونیای قدرت استقامت پذیر ساخته - و پیشکار کارگاه صنع یعنی قوت نامیه بساط زمرد رنگ سبزهٔ نوخیز معائنه از دست مخمل کمخواب فرنگی و جعد مسلسل موی زنگی در غایت هموازی و یکدستی گسترده - چنانچه بندگان حضرت در ایام شاہزادگی سایهٔ گلگشت برین زمینها گسترده ہر دو را برین سر آسمان پایه ساختند - بزبان مبارک فرمودند که در آنولا زیاده از شصت گونه گل و لاله بنظر والا درآمد - و عزیزی از اہل تمیز بیان نمودند که در یک گلزمین آن گلزار خدا آفرین نود و ہفت رنگ گل بشمار آمده - و راست گفتاری زبان به بیان این دعوی آراست که چون درین باب مکرر سخنان محال نما استماع رفته بود در امتحان این معنی درآمده گلهای پی سپر موضع یک قدم راه شمرده شد چهل قسم گل بنظر درآمده و سی و دو رنگ گل بیک انداز دست در مشت جا کرده بود - مجملاً در بقعهٔ ارتفاع سرد سیرش ییلاق چند اتفاق افتاده که ہیچ یک از ہم پای کم[1] ندارد - از جمله ییلاق معروف بماده‌کین و ییلاق سنگ سفید و امثال آن که در صورت طرازیٔ ہر یک چه جای معنی پردازی سخن بدرازی می کشد لاجرم شروع در آن نمی نماید -

درینولا بحکم اعجاز نمائیهای طالع والا امری غریب از آن حضرت سرزد که اگر بالفرض آن دقیقهٔ جلیله بحساب کرامات اولیا شمرده شود از طور ظاہر عقل روی کار بینان نیز دور نما نبود - و کیفیت آن برین وجه است که چون بنابر درخواست ملکهٔ جهان بیگم صاحب به باغ جهان آرا فیض قدوم و برکت قدم مبذول داشتند و با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت و پرستاران محل سلطنت بنظارهٔ سائر جزئیات پرداخته از تماشای سراسر آن سرابستان نشاط اندوز و طرب افروز گشتند و تفرج کنان در چمن و گلشن و سمن زار خرامان بوده از فیض نظر انور تربیت افزای فضای آن بودند -

---

۱- قلمی 'کم' ندارد - (و - ق)-

قضا را در عین گلگشت نشیمنی چارطاق که بهندی آنرا رواٹی و چوکھنڈی[1] خوانند در کمال نزہت و حسن بموقع بر سر راه آن یگانه انفس و آفاق اتفاق افتاد که از ہمه سو روبروی خیابان و چار چمن گل و سه برگ و سمن بود و ازین راه روی در و دیوار و سقف و جدار آنرا بانواع پیرایهٔ گرانمایه آرائش و پیرائش داده فرشهای ملوکانه در بسط صحن آن گسترده بود که مگر بنابر حسن منظرمنظور نظر اشرف گشته لمحهٔ مقر آنحضرت‌گردد ـ چون نظر اشرف بر آن افتاد توقف گزیده نزدیکان بساط قرب را از رفتن پیش آن منع نموده فرمودند که این عمارت کاواک مشرف بر افتادن می نماید و بخاطر می رسد که ہمین دم می افتد ـ بنابر اینکه درین چند روز اساس یافته بود انہدام آن غرایب تمام داشت و نزد بعضی این امر مستبعد می نمود و این معنی را یقین بر نداشته در شبه بودند که مقارن این حال سقف آن فرو ریخته باعث حیرت کوتاه بینان شد ـ

انتصاب لوای نصرت انتصاب از کشمیر دلپذیر بصوب هندوستان از راه شاه آباد[2] مچھلی بھون

چون درینولا ہوای معاودت کشور ہندوستان از مکامن ضمیر انور سرزده بخاطر مبارک خطور نمود که بعد گلگشت گل زمین دل نشین و تفرج عیون ماء معین شاه آباد وغیره بسوی دارالسلطنت لاہور توجه رو نماید ـ بنابر این بیست و پنجم شهریور مطابق بیست و سوم ربیع‌الاول پس از گذشت دو ساعت از روز یک شنبه موکب جاوید فیروز بمبارکی از کشمیر برآمد ـ و پرتو انور نیر اعظم روی زمین که آن روز از عالم ماه ہاله وار کشتی نشین شده بود ہلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر و جوئبار بہت را روکش نہر کہکشان بل جوئبار ریاض رضوان ساخت ـ و آن روز نشیمن

۱ـ قلمی و مطبوعه : جوگی هندی - (و ـ ق) ـ

۲ـ در نسخهٔ متحف برطانیه شماره ۲۱۵۷ بجای شاه آباد آصف آباد رقم شده ـ

دل نشین که در وسط باغی ارم آئین برکنار دریای بهت در قصبه پانپر[1] که منبت زعفران است و از آنجا تا دولتخانهٔ شهر سه کروه و ربع و از راه دریا پنج کروه مسافت است اساس پذیرفته بود سرمنزل خیل سعادت شد - روز دیگر قصبه ونتی پور که از مضافات پرگنهٔ اولر است[2] و ازین منزل سه و نیم کروه است تشریف برده و از آنجا پنجراره را که چهار و نیم کروه مسافت داشت به ورود مسعود فیض پذیر ساختند - چون درین مقام شاهزاده دارا شکوه عمارتی عالی بنیاد انداخته بودند و نهری بعرض سه ذراع در وسط آن بجریان درآمده بوساطت آبشاری که گوئی بر مجاری نهر مجرّه جاریست برودبار می ریخت و در آن سر آب نشیمنی خاطر پسند در وسط باغ صورت اتمام یافته بود یک روز اقامت نمودند - بعد از تماشای چراغان نمایانی که متصدیان آن بلند اقبال بر هر دو کنار بهت نموده بودند روز دیگر تا پل کهنه که مقطع سر عالم آب و کشتی سواریست به کشتی آمده از آنجا تخت روان سوار بموضع اچهول نزول فرمودند - چون عمارات آنجا پسند خاطر اشرف نیامد حسب الحکم اشرف بر سر دو چشمهٔ آن که در سایهٔ چنار عظیم القدر واقع است و از بس صفا و پاکیزگی بمنزلهٔ دو چشم روی زمین است عمارات خاطر پسند و منازل فردوس مانند اساس نهادند - چون در آن موضع بتخانها بسیار بود و هندوان آمد و شد متواتر و بازگشت کلی داشتند از بیخ و بنیاد برانداخته آن کفر آباد را اسلام آباد نام نهادند - و از آنجا قرین دولت بمنزل پیش که سابق بنابر کثرت ماهی به مچهی بهون نامزد بود و الحال باصف آباد موصوفست و خان مذکور باغی به غایت دلکش و خوب طرح انداخته و عمارتی بسیار خوش و مرغوب ساخته چنانچه تفرج آن روضهٔ بهشت آئین دل نشین اهل نظر آمده عزم رحیل ابنای سبیل را باقامت جاوید مبدل می سازد متوجه گشته سه روز در آنجا ماندند - شب دوم بفرمان والا بر کنار دریاچها و انهار آن چشمه سار سلسبیل آثار چراغانی در عرصهٔ ظهور جلوه گر آمد که از پرتو عکس حیاض

۱- در نسخهٔ متحف برطانیه شماره ۲۶۲۲۱ اسم این مقام مانیر نوشته شده -

۲- قلمی ''از مضافات پرگنهٔ اولر است'' ندارد - (و - ق) -

و انهار که از انطباع نور آنها بهانا جداول و چشمهای انوار شده بودند چراغ چراغان نهر مجره تا روز نشور روشن و پر نور خواهد ماند ـ روز چهارم بارادهٔ گلگشت سر چشمهٔ اچهول کوچ فرموده بعد از قطع دو کروه در آن محل نزول اشرف نمودند ـ این نزهت کده بدیع آئین که بالفعل به صاحب آباد موسوم است از جمیع جهات خوبی در شش جهت ربع مسکون نظیر خود ندارد ـ و سر سایر نیکوئیهای آن چشمه ایست بغایت غریب که نگاه حسرت سکندر که در راه طلب چشمهٔ حیوان سپرده همواره بدان نگران است بلکه چشم امید حضرت خضر علیه السلام پیوسته بر آن ـ وفور صفا و نور آن منبع آب و تاب چشمهٔ آفتاب بدان مرتبه است که لوح بلورین سینهٔ سیمبران در باب دعوی برابریٔ آن سینه سپر نمیتواند کرد ـ و مراتب جان بخشی و عذوبت بدرجهٔ که چشمه سار حیوان بل حیاض ریاض رضوان چشم تمنا بر فیض دریوزهٔ آن دارد ـ این چشمه در دامان کوه مشجر باشجار سایه گیر واقعه است و قریب ده آسیا آب در کمال جوش و خروش از آن فوران می نماید ـ و بر سر آن چندین عمارات دلپذیر از غسلخانه و درشن خاص و عام و خواصپوره و حمام در سال هزار و پنجاه هجری اساس پذیرفته و بر سر چشمهٔ حوضچه که آب از آن می جوشد بفرموده بیگم صاحب ایوانی که بر اطرافش همگی منازل دلکش واقع است مرتب شده و در پیش همین ایوان دریاچهٔ ترتیب یافته که آب چشمه از دو ممر داخل آن می شود و ثلث آن از دو راه بدو نهر که عرض هر یک آن از سه ذراع زیاده است در آمده از میان دو دست عمارت که بر یمین و یسار دریاچه مذکور واقع است بیرون می رود ـ و آب نهری که بجانب دست راست روانست از آبشاری که ارتفاع آن هفت ذراع است بباغ ارم آئین که در پائین طرح یافته می ریزد ـ درین منزل نیز سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت آموز عیش اندوز بودند ـ و در عرض این ایام نیز چراغانی نمایان که در کیفیت و کمیت بمراتب از چراغان پیش در پیش بود حسب الامر شمع شبستان روزگار چراغ دودمان صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته بتازگی روی زمین را آب و تاب داد ـ سوم روز به تماشای چشمهٔ لکهی بهون که بفاصلهٔ دو کروه از صاحب آباد واقع است تشریف فرموده بنابر آنکه نشیمن های

آن دلنشین مقام هنوز صورت پذیر اتمام نه شده بود در سر سواری بدیدن
اکتفا نموده بصاحب آباد معاودت فرمودند ـ این مکان نزہت آفرین
در دامن کوه آن سر زمین که باشجار سرو و صنوبر مشجر است واقع شده
و چشمه در کمال صفا و لطافت اندر آن بجوشش در آمده به نمطی که قطرهٔ
آبش قطرهٔ رطوبت بسحاب شاداب و زکواة عذوبت بدجله و فرات می دہد
و روش سلاست و سیلان به سلسبیل و طرز صفا و لمعان بآب کوثر تعلیم
می نماید ـ و بر سر این چشمه حوضی چارده در چارده ساخته دو نہر بعرض
دو گز از طرفین آن جریان پذیرفته بدو حوض که ہمان مساحت دارد
اتصال می یابد ـ از آنجا بدریاچه که طولش چہل و ہشت و عرضش
چہل و پنج ذراع است داخل می شود ـ چہار چنار سرافراز بر کنار دریاچهٔ
مذکور در یک راسته واقع است ـ ہر یک در جمیع جہات خوبی دست
از طوبیٰ برده اند و همگی بهمه وجه صد ره از سدره در گذشته ـ پنجم ماه
مہر کوکب اقبال از بیگم آباد یعنی صاحب آباد نہضت فرموده به
نزہت آباد ویرنا گ نزول نمودند ـ و آن چشمه ایست کوثر اثر که منبع آب
بہت است ـ و مانند لعل نوشین یاقوت لبان سیراب عذوبت از فیض
انہار بہشت چشمهٔ آفتاب انور بطاق ابروی موجش از پیمانهٔ ہلال پیوسته
ساغر سرشار می کشد ـ و حسن خدا آفرین آن نور دیدهٔ روی زمین
از جنبش سرشار گوشه ابروی موج چشمک تحریک نظاره جمال خویش
می زند ـ و نہری که از آن برآمده و رفته رفته به بہت معروف شده شاہد
وصفش از مشاطگئی نظم و نثر و حلیهٔ استعاره و تشبیه بی نیاز است ـ وصف
لطافت و سلاستش افزون از پایهٔ توصیف خرد نکته طراز ـ و از جمله خصایص
آن کوہی است در کمال درستئ اندام و شکل و نہایت سرسبزی
و پر درختی چنانچه کوه اصلا بنظر در نمی آید ـ و ہمین باغ در نہایت
سبزی و خورمی محسوس می شود که درختان آن قطعاً بلند و پست
نیست وقوع آن بر لب چشمه بنحویست که تمامی در سر چشمه عکس
افگن است چنانچه در موسم بہار چشمه از انطباع آن بعینه نگین زمردیست
در کمال شادابی و در فصل خزان صرح یمانی ملون ـ بفرمان حضرت صاحبقران
بر کنار آن چشمه که قطرش چہل ذراع و در وسط سی ذراع و عمقش ده

ذراع است حیدر ملک کشمیری داروغهٔ عمارت ابوابی بطول هفده و عرض دوازده بنیاد نهاده ـ یک رو بباغ و دیگر بسوی حوض و جوی پهناور پنج ذرعی از میان آن گذرانیده بر دو سر آن دو طبنی که هر یک شاه نشینی رو بباغ داشته باشد و از هر طرف آن ایوان هفت ایوان دیگر که مجموع چهارده ایوان رو بباغ باشد و حمامی در کمال صفا و پاکیزگی و خوش بنیاد پذیرفت ـ و از جانبین عمارتهای مذکور دو جوی بعرض چهار گز روان گشت ـ

چون در عین تفرج تاریخ وزن معهود در رسید بنابر آن روز یکشنبه نهم مهر جشن وزن قمری آن حضرت خاتمهٔ سال چهل و چهارم و فاتحهٔ سال چهل و پنجم بآئین خاطر خواه آذین و تزئین یافت ـ و بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرره این فرخنده انجمن پُرنور باضعاف نظایر آن سمت ظهور پذیرفت ـ چنانچه مراتب عموم جود سرشار به مرتبهٔ رسید که برج سنبله از خوشه چینان این خرمنهای جواهر به کفهٔ ترازو در جیب و دامان آرزو کرد ـ و پروین نثار چین از تودهای لآلی منشور که برافشاندهٔ دست گوهر پاش بود واسطة العقد بکف آورد ـ از جمله عطا یافتگان ارباب سخن پای تخت همایون بخت بودند که قصاید غرا برسم تهنیت و مثنویات تعریف کشمیر بمسامع والا رسانیده به تشریف تحسین و احسان رسیدند ـ و همگی را در لباس سروپای زرتار مانند نسج های سخن بدیع فن شان از جدول طلا همه تن در زر گرفتند ـ و جیب و کنار همگنانرا چون اشعار آبدار شان از گوهر شاهوار سرشار نمودند ـ و همچنین تمام ارباب مناصب وغیره از فیض نوال بکام دل رسیدند ـ

چون[1] طبع اشرف از گلگشت این نزهت آباد باز پرداخته خواهش منش اقدس از آن بهشتی مقام بکوچ تعلق پذیرفت ـ روز دوشنبه دهم مهر موکب منصور کوچ در کوچ به چهار منزل مرحله پیما شده موضع هیر پور را مرکز اعلام ظفر علامت گردانیده در طی راه کشش خاطر عاطر بتماشای آبشار اوهر که در دو کروهی جال نگری واقعست گرائیده ـ پس از تماشا معاودت بسوی منزل فرمودند ـ مجملی از خصوصیات کیفیت

۱ـ بینش ـ قلمی ـ (و ـ ق) ـ

آبشار مذکور آنست که منبع آن چشمه ساریست موسوم به کوثرناگ یعنی چشمهٔ کوثر و آن برفراز کوهی واقع است که کوهی دیگر بر آن مشرف نیست و دوره اش بچهار کروه رسمی می کشد و وفور آب آن مرتبه ایست که آب آبشار اوهر که بتخمین نظر بیست آسیا بلکه زیاده تر باشد یک ثلث آنست ۔ و دو ثلث آن که از طرف دیگر منشعب میگردد بسمت کوهستان ولایت کشتوار راهی می شود ۔ منبع آبشار بیرم کله نیز آن چشمه است ۔ و شعبهٔ نهر اوهر از آن منبع جدا شده درمیان کوهسار با نهایت شدت و تندی سر در نشیب بر روی سنگها غلطیده می آید و نزدیک ببالای آبشار اصل از سه چهار ذراع بر روی سنگ کلانی در کمال صلابت می ریزد چنانچه از تند آمدنهای آب در دل آن صخرهٔ صما رفته رفته حوض کلانی مایل بتدویر بهم رسیده که خارا تراشان فرهاد تیشه از آن دست حوضی بسالهای دراز نتوانند انگیخت ۔ و از آن گذشته بفاصلهٔ اندک از قریب پانزده گز به نشیبی که هیئت مستطیل دارد از عالم حوضی خدا آفرین که طول آن قریب به سی و عرض آن نزدیک بیست باشد بشدت و صولت تمام می ریزد ۔ و صدای که از آن بر می خیزد بمثابتی بلند می شود چنانچه دو کس که در نزدیکی یکدگر باشند بانگ بلند هم را استماع نتوانند نمود ۔ و آن آب ازین موضع پیچان و خروشان بیرون رفته چندین آبشار دیگر حادث می گردد که آن رتبه ندارد ۔ و از آن گذشته آبشار شک ناگ است که بر یکدست ییلاق توشه مرگ واقعست و ده آسیا آب از قریب پانزده ذراع بلندی بدریاچه که مابین آن واقعست می ریزد ۔ بالجمله خیل سعادت براه گریوهٔ پیرپنچال از هیرپور کوچ نموده در عرض نه روز قصبهٔ بهنبر را به ورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساخت ۔ و بیست و پنجم مهر باهنگ شکار قمرغه که چند روز پیشتر ده پانزده هزار کس از اطراف انواع نخچیر و اقسام وحوش رانده در یک و نیم کروهی بهنبر فراهم آورده بودند بصیدگاه شتافتند ۔ و هشتاد هودبال که قوچ کوهی باشد و چهکاره در آن روز و سی و نه هود بال و چهکارهٔ فراوان فردای آن صید نمودند ۔

بیان برخی از سوانح دولت که در ممالک جنوبی بوقوع پیوسته ۔ خبر آن از عرضداشت منهیان آن صوبه در مقام دلپذیر کشمیر بعرض

اشرف رسیده ـ بنابر پاس نظم سلسلهٔ سخن درباب گذارش احوال آن کشور در مقام خود ایراد نیافته بتاخیر افتاده بود اکنون به قلم می آید ـ چون قلعهٔ پرینده که از حصون حصینه دکن است و از قدیم باز اختیار بست و کشاد آن بدست اقتدار سلسلهٔ نظام الملک بود در وقتی که برضوان آقا نام گماشتهٔ او تعلق داشت و اعظم خان چندی به محاصره پرداخته بنابر وقوع بعضی امور در رهن تعویق روزگار و حیز تاخیر مانده بقبضهٔ فیض درنیامد ـ لا جرم دست از محاصره باز داشته بی نیل مقصود از پای حصار مذکور برخاست ـ در پهان گرمی عادلخان بمیانجئی نامه و پیغام در مقام تطمیع رضوان آقای مذکور شده نخست او را بمواعید دلپذیر مثل سه لک هون نقد و مواصلت انتظام در سلک مردم عمده دو دله ساخت ـ و اقطاع نامی نامزد او نموده باین همه مواعید امید افزا باقسام وعید ترسانید که عنقریب لشکر بادشاهی بر سر آن قلعه آمده بجنگ و ستیز بچنگ می آرند ـ در آن حال محالست که او مجال خلاصی داشته باشد ـ بنابر آن چون میان این دو سلسله جدائی نیست طریق اسلم و روش انسب آنست که کلید قلعه تسلیم گماشتگان این جانب نماید ـ آن ساده دل بی عقل فی الحال از قلعه برآمده عادلخان را دیده و قلعه را بتصرف ایشان گذاشت ـ و او به سیدی مرجان نام معتمد خود سپرده توپ ملک میدان که توپیست بغایت بلند و آتشخانهٔ شرارست و درست انداز و گلولهٔ آن یک گز قطر دارد شاید که از آن بابت توپی در روم و فرنگ و بلاد مغرب که فن آتشبازی و توپ اندازی مخترع ایشان است نباشد ـ و آن توپ را رومی خان میرآتش نظام الملک ریخته از آن وقت باز در احمد نگر می بود ـ چون در زمان حضرت عرش آشیانی آن حصار مفتوح گشت آن نیز بتصرف اولیای دولت درآمد ـ چون در ایام جنت مکانی باز قلعهٔ مذکور مسخر عنبر حبشی شد آن توپ را بقصد تسخیر قلعهٔ شولا پور از احمد نگر برآورد ـ و بعد از فتح آن حصار بکارگری آن توپ را بر قلعه پرینده برده در خندق دوم که از آب خالیست انداخت ـ درینولا عادلخان بانواع حیل و فنون جرثقیل به بیجاپور نقل نمود ـ محصل سخن از آن وقت که قلعهٔ دولت آباد بحوزهٔ تسخیر اولیای دولت درآمد همواره

استخلاص قلعهٔ پرینده در خاطر خانخانان جلوهٔ خطور داشت تا درین ولا شاه شجاع بنواحئی برهان پور رسیده خانخانان با سایر بندها ملازمت نموده در مجلس اول درخواست نهضت شاهزاده بدان صوب نموده شاهزاده بنابر پیشرفت مهمات بادشاهی داخل شهر نشده متوجه آنصوب گشت - از ملکاپور خان زمان را خلعت و فیل داده رخصت نمودند که بطریق ایلغار پیشتر شتافته آتش نهب و تاراج در ملک مخالفان برافروزد - و درین فوج از مسلمانان مبارزخان و اله ویردی خان و مرتضیٰ خان و رشید خان و اصالت خان و باقی بیگ و مبارک خان نیازی و از راجپوتان راجه جی سنگه و جگراج و راجه بیتهلداس و راؤ کرن و راجه بهار سنگه و راجه روز افزون و راجه سارنگ دیو و سنگرام زمیندار جمون و نرہرداس بندیله و ہرداس کچهواہه و عجب سنگه با چند تن دیگر معین شدند و خود بدولت و اقبال بعد از ارسال آن فوج با خانخانان و سایر بندہا کوچ در کوچ راہئی مقصد گشتند - چون بمسامع عالیه رسید که ساہو بهونسله یکی از خویشان نظام الملک را دست آویز فساد ساخته بنواحئی ولایت احمدنگر آمده و از سر نو حشری را فراہم آورده بر آن سر است که بحدود دولت آباد شتافته آن سرحد را محشر شورش و آشوب سازد و از آنجا به ظفر نگر رفته در عرض راه متعرض احوال بنجاره و رسانندگان آذوقهٔ لشکر ظفر اثر گردد - بنابر آن شاہزاده دولت خان را باسه ہزار سوار کار طلب نامزد ساخته که ہرجا با افواج آن گروه نابکار برخورد سزای آن ناسزاواری چند درکنار روزگار ایشان گذارد - چون خانزمان با ہمراہان بر جناح استعجال خود را بنواحئی پرینده رسانیده برکنار نهر آبی بفاصلهٔ یک کروه سرمنزل گزید و فرمود که ہمه مردم از سردار تا احاد لشکر کوشش نموده ہیمه و کاه بسیار برای جمیع سپاه جمع کنند - و آن قلعه در ہامون واقعست در ہمه طرف پیرامون حصار از کمال ہمواری آن سر زمین فراز و پستی که بجهت پیش بردن ملچار و سیبه درکار است یافت نمی شود و بی سرانجام کوچهٔ سلامت بتوپ رس قلعه چه جای تیر و تفنگ پای حصار گذار نمی توان کرد - معهذا از را کمئی آب نزول لشکر در جمیع جهات آن جهت احاطهٔ تامه دشوار است - باوجود این معنی خانزمان تهیهٔ شروع اسباب قلعه گیری و محاصرهٔ حصار نموده نخست از سوی بنگاه خود

جمیع ملچارہا را قسمت کرد ـ و الہ وردی خان متعهد کوچهٔ سلامت و سرکردن مهم نقب شده در پیش بردن اہتمام تمام نمود ـ و چون متحصنان بہمہ جهت خصوص از جهت سرانجام ضروریات قلعہ و استحکام مداخل و مخارج و مرمت دیوار حصار خاطر جمع ساختہ کاری جز مدافعه و مقابلہ نداشتند و ہمت بر آن گماشتہ شب و روز گرم انداختن بان و تفنگ و آتش دادن توپ و ضربزن بودند ـ و از جانب عسکر منصور بہادران آزموده کار نیز طلبگار پیشرفت کار آمده بجان و دل می کوشیدند و در اکثر روزہا چندین زخمی و جان نثار می شدند ـ و بعضی اوقات مردم غنیم را نیز از رخنہ ہای دیوار و سر کنگره بتفنگ می زدند ـ و از آنجا کہ قدراندازیہای قضا است روزی یکی از برق اندازان تفنگی دانستہ بجانب شگافی از رخنہای دیوار حصار کہ در آنجا شیخ صورت در نظر او جلوه گری نموده بود آتش داد ـ اتفاقاً سیدی مرجان نگاہبان قلعه در آنجا بتفرج ملچار عسکر ظفر آثار در عین اشتغال بود کہ بمیانجئی دستیاری اجل تیر بندوق بر شقیقهٔ آن قضا رسیده خون گرفتہ خورده از سر دیوار حصاربند وجود بہ قعر خندق خراب آباد عدم افتاد ـ بنابر پختہ کاریہای متحصنان این معنی بر اولیای دولت جاودان پوشیده مانده این راز نہانی بر روی روز نیفتاد ـ چندانکہ نہفتہ عادلخان را آگاه ساختند ـ آنگاه غالب نامی از بیجاپور بجای سیدی مرجان آمده داخل قلعه شده درین حال بیرونیان اطلاع یافتند ـ در ہمین تاریخ شاہزاده با مہابتخان سہ کروہئی پرینده رسیده چند روز ہمانجا قرار اقامت دادند کہ از توقف عسکر منصور در ہمان موضع مردم کمہی با خاطر جمع آمد و شد نمایند و درین صورت کمک خان زمان نیز باحسن وجوه سمت ظهور یابد ـ سرداران عادلخان از روی اضطرار ہمین قرارداد را پیشنهاد خود ساختند کہ با ساہو و بقیة السیف مردم نظام الملک بہیئات اجتماعی روبروی موکب اقبال شوند ـ اتفاقاً در روز کمہی خانخانان میرزا لهراسپ پسر خود را با جمعی از بندہای بادشاہی و تابینان خود بہ نگاہبانی فرستاده بود ـ اهل نفاق در انصرام آن اندیشہ متفق شده راه بر ہمراہان مردم کمہی بستند ـ خانخانان چون بہ قرارداد آن مقهوران اطلاع داشت اکتفا بفرستادگان ننموده خود نیز سوار شده چون بہ نیم کروہئی معسکر سعادت

رسید نزدیک ده ہزار سوار مقہوران نمودار گردیده جمعی از آنها باظہار تجلد و تہوّر پیش تاختہ بہ قلعہ دار خان و حسینی قدیمی و چندی دیگر کہ قراول فوج خانخانان بودند درآویختند - چون باندک زد و خورد غنیم جای خود را گذاشتہ بہ خانخانان رسید - درینحال کہ کار از خویشتن داری در گذشتہ بود سپہ سالار آزمون کار باوجود فرسودگئی روزگار و تکرار اطلاع بر احوال دکنیان نابکار ناچار خود نیز از جا در آمده بر قلب آن گروه زده ایشانرا از پیش برداشت - آن ناقص فطرتان سپہ سالار را بطرف فوج کلی خود کشانیدند - و بہ یک دفعہ از چہار سوی فوج خانخانان درآمده ہمگنانرا احاطہ کردند - سپہ سالار جلادت آثار بنابر تنگئی عرصۂ کار یکباره از سرجان گذشتہ با خود قرار کشتہ شدن داد - و بی ملاحظۂ پاس مراتب خویشتن داری کہ لازمۂ سرداریست بہ یک مرتبہ خود را بر ایشان زده بزد و خورد درآمد - میرزا لہراسپ نیز از روی تہور و بہادری دلیرانہ بر سر دست و پا زدن در آمد - مہیش داس راتہور کہ از نوکران عمدۂ خانخانان بود با برادران خود با قوشونی عظیم از فوج غنیم کہ متوجہ خان عالی مکان بودند بقصد ادای مراسم مواجہہ روبرو شد - چندانکہ ہمگنان جدل کنان و خصم افگنان کام خود از حریف افگنی و تیغ زنی گرفتند سودی نداد - و با آنکہ بباد حملہای مرد افگن گرد از بنیاد وجود بی بود آن خاکساران بر می انگیختند - و بہ شعلۂ جانسوز دمار از روزگار آن خس طینتان بر می آوردند سر گرمئی ایشان درکار بیشتر و آتش ستیز شان تیزتر می شد - ہر چند در دفع و طرد آن مطرودی چند مساعئی جمیلہ مبذول داشتند و داد دار و گیر داده حق تلاش و آویزه با آن گروه باطل ستیز بجا آوردند بجای نرسید - تا آنکہ عاقبت کار بعضی قتیل و برخی جریح بر خاک عرصۂ کارزار بیجان و و بیہوش افتادند - چون خان دوران ازکماہئی حقیقت آگاہی یافت با غیرت خان و چندی از گرزداران بادشاہی مثل خواجہ طاہر و نادعلی و امیر بیگ وغیره با چندی از یکہ جوانان کار طلب و دو ہزار و پانصد سوار جرار بآہنگ کومک خانخانان شتافت - و در عین رسیدن خود را بر فوجی کہ از عقب آن سردار شہامت شعار آغاز گیر و دار نموده بودند زده باندک زد و خوردی از نیروی ایزدی ایشانرا پریشان ساخت - و ہمان پا بر قلب جمعی کہ

در دست راست سردار دلیرانه می کوشیدند و فوج روبروی خود را برداشته چیره دستی از حد گذرانیده تاخت - و ایشان را باستظهار تائید الهی از پیش برداشته با فوج عظیم غنیم که در مواجهه سپه سالار داد کشش و کوشش داده مهیش داس راتهور و همرهان او را انداخته بودند روبرو شد - و با سایر بهادران خود را چون نهنگ خونخوار بر دریای لشکر موّاج یعنی افواج غنیم زده پنجهٔ ستیز بصید آن روباه صفتان کم فرصت تیز نموده مردانه بدار و گیر و زد و خورد در آمد - و از فرط تهور چون ببر بیان ناخن و چنگ بخون خصم رنگ کرده جمعی کثیر را بی سر و پی سپر ساخته گروهی انبوه را زخمی نمود - چندانکه از فرط دوست دشمنیها بل دوستیهای دشمنئی هم دیگر کار ایثار بجای رسانیدکه در آن قسم مقام نازک دم آب تیغ از گلوی هیچکس دریغ نداشت - و تیارداری و غم خوارگی را بسرحدی کشید که پهلوی شگافتهٔ مردم را بسوزن پیلک دلدوز رفو کرده در زخمها مرهم زنگار پیکان انداخت - آخر امر چون نسیم نصرت و شمیم ظفر از وزشگاه تائید ایزدی بر مشام اولیای دولت جاودانی وزید لاجرم ببوی عنایت عالم بالا روی تازه یافته از سرنو روبروی مخالفان شدند و همگنان بنابر اعتماد آن اعتضاد همدست یکدگر شده یک دفعه از روی اتفاق بر اهل نفاق و خلاف حمله آور گشتند- و بباد صدمهٔ صرصر اثر عرصهٔ مصاف را از کدورت وجود نابود آن ناپاکان بی باک صاف ساخته بطریق تعاقب از دنبال ایشان تاختند - و بشکرانهٔ روزی شدن فتح و نصرت لوای عزت افراخته همعنان ظفر معاودت به خیمه و خرگاه نمودند - و مهیش داس را که جراحت های کاری داشت با دیگر زخمیان و کشتگان برداشته به معسکر سعادت فرستادند - و سوای دلیران راجپوت از بهادران موکب اقبال چند تن دیگر از یافتن زخمهای منکر که باعث روسفیدیٔ مردان است چهره به گلگونهٔ خون آل ساخته بودند و قلیلی از دم تیغ آبدار زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شهادت نوشیدند - حق مقام این است که درین واقعه نصیری خان ببذل مساعئی جمیله خصوص در حق خانخانان و تخلیص آن والا مکان ازین نوع مخمصهٔ مخوفه و مهلکهٔ پرتهلکه که قرار برآمدن از آن باخود نداده بود از سایر دولتخواهان بتفرد تمام سمت اختصاص دارد -

بژدہم ماہ بادشاہزادہ شجاع از مقام کناپور کوچ فرمودہ بصوب پرینده روانه شدند - و منزل آن والا تبار در چاردیواری که به نزدیکیٔ خیمهٔ خانزمان بر فراز بلندی اساس یافته بود قرار یافت - در آن روز قریب پانصد خون گرفته از تقریب موعد اجل خود استعجال ورزیده از قلعه برآمدند - و در مورچل راجه بهارسنگھ بندیله ریخته بدست و پا زدن در آمدند - و باندک زد و خورد جمعی کثیر را بکشتن داده باقی زخمی و کوفته راه فرار فراپیش گرفتند - روز دیگر بیست و دوم ماه میانه الهوردی‌خان و گروهی از مخالفان دستبازی وقوع یافت - خان مذکور باعتضاد اقبال خاقانی از ملچار برآمده و به نیروی شهامت مخاذیل را منهزم ساخت - بیست و هفتم که نوبت کهیٔ خاندوران و سید خانجهان بود در بازگشت افواج غنیم نمودار شد و رفته رفته هنگامه جنگ گرم و بازار اجل تیز شد - و بعد از داروگیر که جمعی از هر دو طرف کشته شدند اهل خلاف رو از مصاف برتافته آخر روز خود را به سید خانجهان رسانیده آغاز بان اندازی کردند - و بهادران موکب اقبال مردم کهی را فراهم آورده احمال و اثقال را درمیان گرفته بر سبیل استعجال بهمراهیٔ ایشان راهی شدند - درین حال از بازیچه های بدیعهٔ روزگار شعبده ساز و نیرنگ نمائیهای سپهر دو رنگ حقه باز آتش بان به قطار شتر های کاه‌بار افتاد - چون درین اثنا باد تیز در وزش بود شعلهٔ آتش بی زینهار بزبانه کشی درآمده ازین قطار بدیگر قطارها سرایت نموده در یکدم زدن شتر و گاو بسیار با چندین آدم و اسپ در یکدگر سوختند - و ازین حادثه ناگهانی شورش در سپاه افتاده توزک موکب اقبال جاودانی برهم خورد - و افواج غنیم شیرک شده رفته رفته پیشتر آمدند و شوخ چشمی آغاز نهاده بنیاد دستبازی نمودند و شتر و گاو بسیار از مردم کهی جدا نموده می راندند - درین اثنا خان دوران و سید خانجهان مخالفان را تا پایان روز رانده در لوازم تعاقب از قتل و اسر تقصیر روا نداشته اسپ و شتر کهی را خلاص نموده بمنزل معاودت نمودند - چون در عرض این طول مدت باوجود بذل مساعیٔ جمیلهٔ اولیای دولت کار نقب بجای نرسید و مقصد بر وفق دلخواه پیش نرفت - چه از بعضی نقبها آب برآمده و مابقی را

آن باد پیمایان خاکسار پی برده انباشتند ـ سوای نقبی که از ملچار الهوردی خان سر شده بود ـ و بنابر اهتمام آن خان کار طلب شجاعت نشان که کوشش تمام درباب آن بجا می آورد از عروض آفات مذکوره سالم مانده بپای دیوار شیر حاجی رسیده بود در حضور شاهزاده آنرا آتش زدند ـ اگرچه یک برج پرید اما چون راهی که بحسب فسحت درخور یورش باشد کشاده نه گشت روزی چند صبر کردند که نقبی دیگر که نزدیک بدیوار بست رسیده بود آماده شود ـ چون آنرا نیز آتش دادند درین مرتبه نیز اندک رخنه وا شده چندان کشادگی که مقصد بود بهم نرسید ـ و باوجود عدم تهیهٔ اسباب یورش پریشانئی عسکر ظفر اثر بنابر نایابئی علف دواب و تعذر علاج آن بمرتبهٔ کمال رسید ـ با آنکه خانخانان مافوق امکان در آن باب دست و پا زده مساعئی جمیله مبذول میداشت ولیکن چون رهین بودن سایر اشیا در گرو گره وقت و حیز تفوق و تعویق و تاخیر روزگار است کشش و کوشش سودی نداده در آخر کار از چاره‌گری فرو ماند ـ چه تا ده کروه و زیاده هیچ جا هیمه و کاه نمانده بود ـ و هر نوبت که لشکر بکاهی میرفت بیش از بیست کروه در طول و عرض اطراف آن تردد نموده بهزار محنت و جنگ و جدل خوراک یکروزه بدست می آوردند ـ از آمد و شد بسیار که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات می شد وقت پرداخت لوازم محاصره و سرانجام اسباب تسخیر مساعدت نمی نمود ـ و از همه عمده تر وجود نفاق بود که باعث عدم اتفاق و علت بر نیامد مطلب شد ـ و ناشی شدن این نفاق باین وجه بود که در وقتی که خاندوران سپه سالار را کمک بوقت نمود چنانچه در جای خود گذارش پذیرفت از زبان او گفته یا ناگفته در افواه افتاد که خانخانان به سعئی من از قتل نجات یافت ـ و گفته گفته این معنی بخانخانان رسید و ازین سخن مادهٔ رنجش پیدا شد ـ و بنابر آنکه اکثر امرا و سایر ارباب مناصب از بدسلوکئی خانخانان آزرده خاطر بودند وقت یافته به نمامی و سخن چینی درآمدند ـ و از زبان سپه سالار نیز گفتگوهای ناملایم و سخنان نامناسب به خاندوران رسانیدند ـ و از فتنه انگیزی مردم درمیانه آتش نفاق افروخته شد که به بخود داری مواسا و مدارا خس پوش ساختن آن به هیچ وجه صورت نمی بست ـ کار بدان کشید که

از راه رعایت جانب جانبین و حمایت طرفین شرارهٔ شرارت آن مرض مسری بهمگنان سرایت نمود - و عاقبت بخیهٔ عداوت که در لباس بود بر روی کار افتاد و دشمنیهای نهانی آشکار شد و معامله بجای رسید که کومک و امداد و اعانت و خیرخواهی از سردار گرفته تا احاد سپاه درمیانه پامال شد - بلکه همگی بشکست کار یکدیگر کوشیده در افسردگی رونق بازار هم جد و جهد مبذول می نمودند - و بر زعم یکدگر در هر باب کنگاشهای خطا داده مصلحتهای که عین مفسده بود میدیدند - و عاقبت کار بدانجا کشید که غنیم را از تدبیرات و قراردادها آگاه می ساختند - چنانچه از آن پس هیچ اندیشه پیش نرفت و قطعاً مهمی و پیش نهادی بانصرام نرسید - و باین معانی قرب برشکال که در حقیقت علت تامهٔ مراجعت لشکر بود بمیان آمد - چون سپه سالار دید که سرانجام کار و معامله بدین مقام رسید و دانست که بیش ازین توقف باعث مزید خرابئی همگنان می شود معهذا کاری از پیش نمی رود لاجرم از روی پیش بینیها دیده و دانسته تسخیر قلعه بتاخیر قرار داده از شاهزادهٔ عالمیان درخواه دستوری معاودت نمود - و این معنی را بوجوه معقوله بنابر اعتقاد خود خاطر نشان و دلنشین ایشان ساخت - شاهزادهٔ والا قدر سایر امرا را طلب فرموده همگی را دستوری کارسازی ارتحال دادند - دهم خورداد از منزل پرینده طبل رحیل کوفته ندای حی علی السبیل دادند که از بیم عربدهٔ فیلان سحاب برشکالی که بیکدم بحر محیط را خالی و ربع مسکون را پر می کنند قبل از آنکه به منصوبهٔ طلسم بند سیلاب که شتران بدمست امواجش کف بر لب شور و شغب می آورند و بهوای شورش و آشوب در سر جا داده سر راه بر راه سوار و پیاده و اسپ و فیل می بندند طریق عبور بر عسکر منصور فیل بند گردد موکب اقبال با شتاب باد و سحاب رخ براه نهاده کوچ در کوچ متوجه برهانپور شدند - و بعد از قطع سه چهار مرحله مخالفان مقهور خود را نمودار ساخته مرکب تازی که در حقیقت در برابر شیر مردان از آن روباه بازان عین گاوتازیست آغاز کردند - خانزمان و راو ستر سال و جگراج و راو کرن با همگنان بارگی بادپای آتش عنان را به خار مهمیز آتش انگیز گرم لگام ساخته یکبارگی از جا درآوردند - و ایشان از پیش و

اصالت خان و خلیل‌الله‌خان از عقب چون برق سوزان بر قلب خرمن آن سیاه روزان زدند ـ و بباد حملهٔ نخستین صرصر کین برانگیخته بنیاد آن خس طینتان مگس صفت را که بحرکت نسیمی بل بتحریک مروحه ناپیدا بلکه معدوم مطلق می شوند و باز بهنگام فرصت پهانا در ساعت مخلوق شده هجوم می آرند و باعث کدورت دماغ و عدم صفای وقت رفته برهم زن هنگامه فراغبال می گردند بباد فنا بردادند ـ و از آنجا متوجه مقصد شده با سایر ملتزمان دوم تیرماه داخل برهانپور شدند ـ بندگان حضرت بعد از استماع این حقیقت سر تا سر کردار و گفتار سپه سالار نکوهیده و ناستوده گرفته بل بی حساب و ناخردمندانه شمردند ـ و سایر این معانی که بهیچ وجه مرضئی مبارک نبود بوجوه متعدده بر خاطر عاطر نحوی گرانی نموده که اکثر اوقات همگی شیوهای ناسردارانهٔ او را بر زبان مبارک آورده غائبانه او را نکوهش می فرمودند و بر زبان آوردند که بردن شاهزاده بجهت تسخیر پرینده که فتح آن پله کمترین بندهای تخت همایون بخت است ببالاگهات بغایت ناپسندیده بود ـ دوم سلوک بروش ناسردارانه با سایر سرداران نمودن و رمیده دل و رنجیده خاطر ساختن تمامی بندها و گوش بحرف سخن چینان فتنه انگیز کرده راه نفاق همگنان کشودن آنگاه بمقام اصلاح درنیامده از همه عمده تر تصویب رای خطا پیرای معاودت نمودن و شاهزاده را بی برآمد مراد به برهانپور باز گردانیدن ـ بالجمله فی الحال از موقف خلافت فرمان جهان مطاع صدور یافت که شاهزاده والا قدر با سایر امرای نامدار بی توقف بدرگاه والا معاودت نماید ـ

بیست و چهارم مهر جگناتهه کلاونت که درینولا مهاکت راج خطاب یافته در فن موسیقئی روش هند خصوص ترکیب نغمات و بستن تصانیف و ابداع معانی بدیعه و مضامین عالیه در سر تا سر این کشور همتا و همسر ندارد از دارالسلطنت لاهور که حسب الامر اعلی برای تالیف و تصانیف آنجا توقف نموده بود به زمین بوس خلافت رسید دوازده دهرپد که در آن مدت بنام نامئی بندگان حضرت مشتمل بر معانی و نغمات مختلفه مولف ساخته بود در انجمن والا به سمع عالی رسانید و بغایت پسند طبع اقدس و

خاطر حقایق یاب دقایق رس بادشاه ہنر سنج قدردان افتاد - و از عنایت حضرت بـا زر ہم ترازو گشته چہار ہزار و پانصد روپیہ ہم وزن او بدو مرحمت شد - و دہرپد عبارتست از تصنیف نغمات مولفه که بنـام ملوک و اصحاب دولت ساخته ابیات آن مدح و ثنای ایشان باشد و بشن پد که بمعنی تصنیفی است بنام شری کشن معبود ہنود که آن طبقه واہی عقیده باطل کیش در حق آن مبطل باوتار یعنی حلول حق تعالیٰ قایل اند ہر دو از مخترعات راجه مان تونور راجه گوالیار است - و علت این ابداع آن شد که در عہد پاستان تا زمان راجه مان مذکور مدار اہل ہندوستان در غنا و سرود بر نوعی از صوت عمل بود که آنرا کبت و چندو و دہرو میخوانند - و چون نظم آنہا به لغت اہل کرناتک بود که فنون موسیقی از آن ولایت در سایر بلاد ہند انتشار یافته بنابرکمال اشکال آن زبان اہل کشور از آنہا به حسن نغمه تنہا پسند نموده چندان ذوق سرشار از معانی آن نداشتند - لاجرم راجهٔ مذکور که نہایت مہارت در فن موسیقی و تالیف نغمهٔ مطربه داشت چنانچه نایک بخشو گوالیاری که پیشوای اهل این علم است تربیت کرده و برآوردهٔ اوست بلغت گـوالیار دہرپد و بشن پد وضع نموده آنہا را منسوخ ساخت - و رفته رفته نایک مذکورکه درین فن فرید قرون و اعصار است بدقت طبع نازک در آنہا تصرفات بجا کرده این طرز تازه را بسرحد کمال رسانید - از آن عہد باز بتوجه راجه و بخشو نایک‌گوالیارکه لغت آنجا در تمام ہند و سند سند است و اہل آن از ذکور و اناث به لطیفه گوئی و شیرین زبانی و ملاحت گفتار و لطف تکلم و نزاکت طبع و دقت فہم و حسن صوت و درستئ اصول و آہنگ توافق نطق مورد ضرب‌المثل اند معدن نغمه و منبع فن موسیقی شد - و تصانیف نایک مذکور که از باب کارنامہای عبدالقادر است که استادان صاحب قدرت این فن از استماع آن گوش می گیرند بلکه حلقهٔ شاگردی و غلامی اش در گوش ہوش می کشند در ہیچ جا بہتر از اہل آن سر زمین یاد ندارند بلکه بخوبیٔ ایشان نمی خوانند - مجملاً نایک مذکور یگانهٔ عصر بلکه وحید قرون قبل و بعد خود بوده چنانچه گلبانک آوازهٔ او چون صیت حسن صوت ہزار دستان آویزهٔ گـوش ہوش اہل چہار حد خرم بوستان ہندوستان بل شش جہت ہفت کشور شده بود از اصحاب مہارت این فن

بچندین وجه امتیاز داشت - از جمله آنکه علم و عمل را بنحوی باہم ضم کرده بود که در عین خوانندگی پکهاوج را که دہلیست ہلیلجی نواخته مراعات نطق و ضرب درکمال توافق می نمود - چنانچه استادان فن ایقاع و اصول که بهزاران جرثقیل ریخت ضروب و تال آنرا نگاه می دارند بدرستئی او نمی توانند نواخت - دیگر آنکه تیز آہنگی آواز و قدرت آن بلند آوازه در سایر دقایق فن خوانندگی و گویندگی خصوص علو درجه شد و بد در مرتبهٔ داشت که مافوق آن امکان ندارد چه جای آنکه بعمل توان آورد - و برخلاف خوانندہای این کشور که بی دم کش نفس نمی توانند کشید از ہم آواز و ہمدست بی نیاز بود - دیگر آنکه نهایت مراتب فصاحت و بلاغت بآن مرتبه خبرت درین فن جمع کرده بود که فحول شعراء درین ملک به براعت او اقرار داشتند - الحاصل رتبهٔ نایک درین فن بمرتبهٔ رسید که با آنکه دست پرورد راجه بود آن قدردان ہنرآور از مفاخر خود دانسته بر سایر راجہای این کشور بوجود بدیع الجود او تفاخر می نمود و آن نادرهٔ دہر و یگانهٔ ہفت اقلیم نیز باوجود این خصایص دقایق حق شناسی و وفاداری که در امثال این طبقه عزیزالوجود است بدرجهٔ داشت که با کمال تطمیع و ترغیب راجہای عظیم‌الشان این ملک جدائی از ولی نعمت خویش اختیار ننمود و تا وقت نزع روان راجه به ہیچ وجه روی ازو نتافت - چون بعد ازو ابراہیم بن سکندر لودی گوالیار را از دست راجه بکرماجیت پسر او انتزاع نمود بنابر مقتضای پیمان حقیقت شناسی به ہمراہئی دشمن او رضا نداده پای در راه فرار نهاده خود را به راجه کیرت سنگھ راجهٔ کالنجر رسانیده سادس خصایص حواص خمسهٔ او شد - چه راجهٔ مذکور از مواہب خاص عالم بالا باختصاص پنج نادرهٔ عصر از جمیع سلاطین روی زمین امتیاز داشت - و از مبداء آفرینش تا آن عهد بملوک ہفت اقلیم در ہیچ یک روزگاری امثال یکی از آنها روزی نه شده بود چه جای اتفاق وجود ہر پنج در یکجا - چنانچه کسری پرویز نیز بر سایر خسروان عجم بل سلاطین عالم بچند مراتب لوای مزید امتیاز می افراشت - اگر نظیر یکی ازین بی نظیری چند بنظر درآوردی عموم آن مزایای خصوص شمایل شیرین محبوبه اش از چشم افتادی - و اگر ازین دست نوادری بچنگ او آمدی برآئینه طلای

مشت افشار از دست دادی و از تگاور صبا رفتار سبک خیز شبدیز که ابلق نیرنگ روزگار پای هم پویگئی آن نداشت و سمند مهر و خنگ ماه بل نیلهٔ گردون گیتی نورد بگرد گرد او نمی رسید شکال تعلق و عقال علاقهٔ خاطر گسستی - و دیگر بر تخت طاقدیس که در روی کاخ هفت طبقهٔ خاک و زیر رواق نه طاق افلاک به یکتائی طاق بود و هیچ صاحب دیهیمی را از شهریاران اولی الابصار از آن دست تختی بچنگ نیفتاده بود و آن رنگ گرانمایه اورنگی هیچ تاجداری نداشته بلکه نظیر آن سریر فرخنده بنظر هیچ صاحب افسری در نیامده نه نشستی - مجملا جمله نوادر راجه که بحقیقت سر آنها میشد حکیمی بود دانا از طبقهٔ براهمه که بر همه انواع دانش قادر بود - در جمیع حکمت یعنی الٰهی و طبعی و ریاضی و سایر فروع آن اصول اصیله از اصناف نوع بشر بدان سان امتیاز داشت که انسان از جنس حیوان - و در حکمت عملی و سیاسات مدنی و منزلی بدانگونه ماهر که راجه به نیروی رای انورش از سایر رایان آن کشور باج گرفتی - و بزور تدبیرات متین و ترویج رای مبینش دقایق نظام کارخانهٔ دولت راجه اعلیٰ درجات رونق و رواج پذیرفته بود چنانچه مهاراج ادای خراج پذیرفتی - بی تکلف اگر نوشیروان را که سر اکابرهٔ اکاسره است صحبت او رو دادی برآئینه بدستوریٔ خرد ادب آئین دست از مصاحبت دستور دانش منش خویش بزرجمهر دانا شسته نظر از صوابدید تدابیر او نه بستی - وگر هرمز را در انجمن حضور او نقش مجالست درست نشستی لامحاله بر بزرگئی او اعتراف نموده پیوند امیدواری از بزرگ امید وزیر خویش گسستی - دیگر پسری نیکو محضر فرخنده سیر که از سایر ابناء زمان در همه ابواب بر سر آمده بود در هیچ ماده از هیچکس پای کم نمی آورد - خصوص در باب کمال جمال و حسن خلق که درین مواد شامل نصیب کامل نصاب آمده در جمیع فضایل نفسانی و خصایل انسانی ثانی نداشت - چنانچه راجه بحسب آن مزیت بر پرویز آن مشابه تفوق داشت که مافوق آن بتحت تصرف تصور درنیاید - چه از ناخلف پسر بیهوش پدر کش به خلف صدق ادب پرورد که سرچشمهٔ حیات جاوید و سرمایهٔ امید پدر باشد فرق در مرتبهٔ نیست که تا روز شمار هزار یک مراتب آن بشمار درآید -

سوم دو مطربه که در حسن صورت و لطف صوت و نهایت تفرّد در فنون غنا و رقص و کمال مهارت در انواع رود و سرود هر دو یگانهٔ دهر و فتنهٔ شهر بودند - چنانچه از شرم تیز آهنگئی آواز و تندیٔ مضراب ساز شان زهره چنگی هر ده ناخن خویشتن را از بن دندان شکسته - و دستبرد و موافقت ضرب و نطق شان دست مطربان بالا دست بسته - در انفعال خوبئی رقص و پای کوبئی ایشان رقاصان سر آمد از پا نشسته - اگر خسرو پرویز حرکات و سکنات موزون و نشست و برخاست مطبوع هریک از آن دو شوخ چشم شیرین شمایل شور انگیز بنظر در آوردی مجنون آن لیلی وشان شده شکر شیرین اداهای شیرین در کام عیش او کار زهراب خنجر شیرویه کردی - اگر یک بار الحان ترانه های طرب آمود و تازهٔ آن دو نگار پرکار استماع نمودی، دیگر گوش هوای نکیسا نکشادی و از آن پس آرزوی شنیدن لحن باربدی را در پیشگاه خاطر بار ندادی - دیگر طوطی که از غنچهٔ منقار دو برگه اش که گل صد برگ را طرز شگفتگی آموخته در یک داستان هزار گل دستان شگفتی - و هر چه بدو تعلیم کردی اگر همه سر نکو بودی پیش از گفتن نکو گفتی - سبز بختی که روشنی بیان بدانگونه سخن سفید کردی که رنگ بیرون داده معنی سخن رنگین در نظر صورت بستی - بالغ کلامی که بدانسان ابواب طلاقت لسان و بلاغت بیان کشادی که رونق بازار بضاعت سحبان شکستی - نوش لبی شکرین منقار خضر شمائلی سکندروش آئینه دار - روان گفتاری که چشم سخن ازو جان پذیرفته بود - شیرین بیانی که از معلم سلیمان منطق الطیر یاد گرفته - قوت حافظه در پایه که اگر تعلیم یافتی هر آئینه لوحهٔ سینه‌اش معائینه مانند لوح محفوظ حافظ قرآن گشتی - قدرت ناطقه در مرتبه که چون معانی بیان نمودی از طلوع هلال منقارش صنعت براعت استهلال نمودار شدی - ملخص سخن نایک مذکور مفت بچنگ راجه در افتاده بود نوادر پنجگانهٔ او برین سر نازل شدهٔ منزله سته ضروریه بل کمال عشرهٔ کامله پذیرفت - لاجرم آن قدردان هنرمندان درخور قدرت حق قدر او بجا آورده تا بجای در مقام انعام و اکرام او که مهر مهر بر او افگنده حاصل خزینهٔ شایگان برآن گنج بادآورد رایگان افشاند - بلکه مهر مهر از آن پنج گنج روان که داشت برداشته بصد دل دل برو بست - و سر پنجهٔ

تعلق از ہمہ آنها بآب دل سردی شستہ سرگرم صحبت آن باعث گرمئی ہنگامۂ سور و سرور شد - درین اثنا گوش زد سلطان بہادر گجراتی شد کہ ازین دست دستان سرای از قضایای اتفاق بدست راجہ کیرت سنگہ آمده لاجرم بنابر چشمک زنئی طمع خام بمقام پختہ کاری درآمده نامۂ از روی کمال ملایمت و ہمواری براجہ نوشت - سر جملۂ مطالب آنکہ چون از مواہب آسمانی ازین عالم عطایا بہ راجہ ارزانی شده انصاف و مروت اقتضای آن دارد کہ از جملۂ آن مکارم عظمیٰ در باب ایثار یک مکرمت کہ ارزان بدست آمده یعنی نایک مذکور اگرچہ سر جملہ آنہاست آثار جوان مردی بظہور آرد - راجہ بچارۂ آن درماند چندانکہ دست و پا زد و اموال عظیمہ در بدل آن بی بدل پیش کرده سودی نداده بجای نرسید - چہ سلطان ہمہ باب بزور و زر و لشکر و کشور برو غلبہ داشت - معہٰذا از در مردمی در آمده لاجرم باوجود آنکہ این معنی بغایت بروگران بود چار ناچار با کمال دل گرانی نایک را بر سبیل ہدیہ بخدمت سلطان فرستاد و تا فرجام روزگار معزز و مکرم بہ خدمت سلطان روزگار بسر برد - و بعد از نایک سر زمین گوالیار کہ بر و بومش عیش انگیز و نغمہ خیز و آب و ہوایش طرب آمود و نشاط آمیز است تان سین نام سرور سرای را جلوه داده محفل آرای بزم روزگار ساخت - و او در مبادی روزگار خود نزد رامچند بگھیلہ راجۂ ملک ماندہو می بود تا آنکه حسب الامر حضرت عرش آشیانی راجہ او را بدربار سپہر مدار فرستاد و از پرتو عنایت و تربیت آن حضرت کارش بحدی بالا گرفت که در زیر چرخ والا نظیر خود نداشت - چنانچه روش تازۂ آن نیرنگ طراز بنحوی مطبوع طبع افتاد کہ رفتہ رفتہ روش خوش آیندۂ نایک را یکباره از یاد مردم برد - و باوجود آنکہ گمان آن برد کہ طریق مستقیم او از کمال قوام و متانت تا قیام قیامت بر نہج استقامت خواہد بود امروز تصانیف متین او نظر بر روش تان سین حکم تقویم پارین دارد -

اکنون ازین پہناوری و فراخ روی کہ بتقریب مذکور روداده و بنابر شوق سخن رفتہ رفتہ درین وادی بطول کشیده باز آمده بسر سررشتۂ سیاق سابق کہ عبارتست از سوانح دولت بی پایان می رود - درین ایام بمحض خاصیت جشن و عہد بادشاه دین پرور کہ ثمر نیت آن سرور بود راجہ جوگوی

زمیندار بهنبر با سایر قبیله و عشیره و خویشان خویش که قریب پنجهزار کس بودند اسلام آورد و از حضرت خلافت راجه دولتمند خطاب یافت ـ و سبب صوری این معنی آنکه بعرض والا رسید که اکثر سکنهٔ ولایت بهنبر و اطراف و نواحیٔ آن باوجود ادعای مسلمانی و اتصاف به سنّت آن از سر جهالت و نادانی با کفار وصلت می کنند و تا الحال این طریقه درمیان مسلوک است که دختران کفار را که به مسلمانان داده باشند بعد از فوت دفن می کنند ـ و دختران مسلمانان که در خانه هنودان باشند بروش ایشان می سوزانند ـ لاجرم بندگان حضرت این فرمان دیوان فرقانی را که از موقف احکام یزدانی برسالة حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وسلم شرف صدور یافته و در دار الانشاء شریعت غرّا طغرای امضا پذیرفته حلیهٔ توقیع نفاذ بخشیدند که مسلمه که در خانهٔ کافری باشد و او اسلام آورد بر طبق شرح شریف نکاح بسته بدو باز گذارند ـ آنگاه او را از نظر انور گذرانیده بانواع عواطف آن سرور فایز گردانند ـ و اگر بمقتضای شقاوت ذاتی و کفر اصرار نموده تن بدین در ندهد و گردن بدین سعادت ننهد بر وفق وسع تمول جرمانه گرفته او را از مسلمه تفریق نمایند ـ مجملاً برین سر جمعی کثیر از قبول اسلام سعادت پذیر شدند و انواع عواطف درباره ایشان بوقوع پیوست ـ و این معنی محرک سلسلهٔ اهتدای راجه جوگو شده به ته دل از علاقهٔ تعلق عقدهای پر خم و پیچ زنار پیوند گسل گشته بر سر شاه راه راست هدایت آمد و عقد بیت اسلام چون عقدهای سبحه تسبیح و تهلیل بصد دل بر رشتهٔ آن بست ـ و خویشان آن هدایت گرای به اندیش نیز بمحض متابعت او پیروی طریقهٔ دین متین نموده رفته رفته سلوک حق و حقیقت پیش گرفتند ـ و حضرت خلافت پناهی معلمی را مؤظف ساخته بجهت تعلیم لوازم اعتقادات و وظایف عبادت مقرره بر ایشان گماشتند ـ

چون ظاهر قصبهٔ گجرات پنجاب مضرب خیام دولت و اقبال شد چندی از سادات و مشایخ آن قصبه معروض واقفان عتبهٔ سدره رتبه داشتند که بعضی از کفره فجره زنان و کنیزان مسلمان را در تحت تصرف دارند ـ و گروهی بدبخت خارج از دایرهٔ دین نیز از طور و حد و اندازه خود پای بیرون نهاده مساجد را داخل عمارات خود نموده اند ـ بندگان حضرت

تحقیق حقیقت این امر را به شیخ محمود گجراتی که داروغگئی همگی نومسلمانان بدو مفوض بود مرجوع فرموده مقرر ساختند که بعد از ثبوت این مقدمه زنان و کنیزان را ازینان گرفته مساجد را از منازل این بی دینان جدا نموده حقیقت بعرض مقدس رساند - چون شیخ بآن قصبه رسید هفتاد اصیله و کنیز مسلمه را از تصرف آن مردودان برآورده بمردم متدین پرهیزگار سپرد و چندین مسجد را از خانهای ایشان مفرد ساخت - و بی سعادتی که نسبت بمصحف مجید استخفافی ازو سرزده بود بعد از اثبات او را گردن زدند - آنگاه امر اعلیٰ بصدور پیوست که در سایر ولایت پنجاب هر جا این صورت بیمعنی رو نموده باشد متکفّلان مهمات شرعی و متصدیان خدمات عرفی شرایط تفحص و تجسس بجا آرند - و مسلمات را از قبضهٔ تصرف و اراضی مساجد را از خانهٔ کفار بر آورده بعقد مسلمانان درآورند - قریب چهار صد هندو بطیب خاطر قایل کلمتین طیبین گشته از ته دل مسلمان شدند - و هفت مسجد از کفرهٔ فجره برآمده بتازگی عبادتگاه اهل اسلام گردید و سه بتخانه از بیخ و بنیاد برکنده شد و بجای آن مساجد و معابد اساس یافت -

چون درینولا قلم تقدیر بمقتضای قضای نافذ بر عزل سید عبدالقادر مانکپوری میر عدل اردوی معلیٰ رفته بود لاجرم بقصد استزادهٔ رفع مراتب و نصب منصوبهٔ تقلد دیگر مناصب عزم اظهار خواهش عطلت و اختیار عزلت جزم نمود - و چون بنابر آن اندیشهٔ باطل و طمع خام مفسده مکیده به خاک نهفته دام کید و دہا برای صید جاه دنیا و زر نهاد و باستظهار تمام از تکفل منصب کامل نصاب مذکور استعفا کرد - بندگان حضرت آن سید رفیع القدر را راست گو پنداشته ازین خدمت پر مشغله معاف داشتند - و میر برکه بخاری را که سید نیکو محضر پاک دین صاحب دیانت است بجهت تصدی این شغل شریف از سایر مردم آدمی وش دربار سپهر آثار گزیده بحفظ مرتبهٔ عدالت که در آن تقدیم کمال دادگری و نیکوکاری و نگاهداشت سررشتهٔ نصفت و انصاف درکار و پاس مراتب شریعت و حقیقت و هزارگونه حقایق و دقایق دیگر خصوص عدم رعایت خواطر و جانب داری در سلوک این طریقهٔ دقیقه ناچار است برگماشتند - و چون او متقلد قلادهٔ

این امر شد و کمند اندیشهٔ سید مذکور کوتاهی کرده به نشیمن عنقای مدعا نرسید و معهذا مگسی در محکمهٔ حکومتش نپریده کلاغی بر کلوخش نمی نشست درین ماده که تیر تدبیرش بر سنگ خورده بود از گوشه گیری پشیمان شده رفض مذهب اعتزال نمود - و حوصله اش ازین خسران مبین تنگی کرده تشنیع این امر شنیع منکر که عبارت از دعوی غبن فاحش است بر خود پسندید ولیکن ازین غرامت که برو رفته بود اظهار ندامت نموده اثری بر آن مترتب نشد و چون بسیار کوشید و بجای نرسیده سودی نکرد ناچار رضا بقضا درداده دم در کشید -

چون بعرض مقدس رسید که در نواحئی کهنه از توابع کاهون داخل مضافات جانوبه که بغازی بیله اشتهار دارد انواع نخچیر و اقسام جانوران وحشی یافت می شود و صید قمرغه بآسانی دست می دهد به الہ ویردی خان قراول بیگی حکم شد که بموضع مذکور شتافته و مردم بسیار بجهت احاطهٔ جانوران فراہم آورده در جای که مناسب قمرغه داند وحوش را رانده نگاہدارد - چون فرمودهٔ بجا آمد خود بدولت تشریف برده به یکه تازی و شکار اندازی درآمدند - سه روز پی در پی در آن سرزمین رحل اقامت انداخته به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - و در عرض آن ایام چهار صد و بیست و سه راس از قوچ کوہی و چهکاره و مارخور شکار شد - و آن عبارتست از بز کوہی که آنرا رنگ نیز خوانند و بهندی زبان رام چیله[1] گویند - از آن جمله پنجاه راس به تیر و تفنگ خاصه انداختند - و باقی را وقتی که شاہزادہا از شکار باز پرداختند جمعی از مقربان حسب‌الامر اعلیٰ صید کردند -

و از سوانح این ایام چهاردہم آبان ماه مذکور خانزمان که ہمواره از نامهربانئی خانخانان پدر خویش گله مندی داشت درینولا بنابر بی روشی سرشار و بدخوئی ناہنجار او که از حد تعدی تجاوز داشت بنحوی رمیده دل و رنجیده خاطر شده بود که تجویز این معنی دور از راه نموده سرحد عظیم بالا گهات را بی سردار وا گذاشته بدون تحصیل رخصت متوجه درگاه گیتی پناه شده بود - درین تاریخ رسیده خود را به سعادت ملازمت بادشاه

۱- عوض رام چیله در قلمی چهیله (و - ق) -

قدردان مهربان رسانید و بندگان حضرت چون اطلاع خصوصیات احوال خانزمان داشتند و صفای عقیدت و خلوص اخلاص و ارادات و کارطلبیهای او در نظر داشته بدولت می دانستند که این معنی بی اختیار ازو سر برزده و تا قدرت بر پاس خود داشته نگاهداشت آن عالم سرحدی را از دست نداده و بدون اضطراری بی دستوری روی بدربار گیتی مدار نگذاشته بنابر این معنی گرفتی و مواخذه برو نه گرفته این معنی را بر روی او نیاوردند ـ چه از آنجا که حضرت بادشاه حکیم منش سراپا دانش همه جا بمقتضای قواعد عقلی عمل نموده دستورالعمل خرد والا را از دست نمی دهند ـ چون تکلیف مجبور در معنی نوعی از جبر است از این معنی اغماض عین فرموده حمل بر بیروشیها و کوتاه اندیشیهای خانخانان کردند ـ و نخست در لباس کمال تعجب و تحیر از طور سلوک ناهنجار آن سردار ناهموار با فرزند خلف ارشد کار آمدنئی خود فرمودند که آشنا را حال اینست وای بر بیگانها ـ آنگاه بر زبان مبارک آوردند که از طور معاش ناپسندیده نکوهیدهٔ او با خانزمان ظاهر می شود که رنجش خان دوران و سایر بندهای درگاه ازو بیجا نبود ـ مجملاً چون بالاگهات نگاهبانی لایق نداشت بی توقف از موقف خلافت فرمان اشرف بنام خان دوران صوبه دار مالوه شرف صدور یافت که بیدرنگ از آنجا ببالا گهات شتافته تا رسیدن صاحب صوبهٔ دیگر بحفظ آن سرحد و ضبط و ربط سایر ولایات متعلق بدان پردازد ـ قضا را در همین تاریخ از انهاء واقعه نویسان آن حدود بوضوع پیوست که مهابت خان خانخانان از اشتداد عارضهٔ بواسیر کهنهٔ دیرینه که درین کشور به بهگندر معروف است آهنگ صوبه داریٔ ولایت عدم آباد نمود ـ

از وقایع این اوقات سعیده سمات صید نشاط اندوز جرگه خرگور است که هرگز بسعیٔ فرمانروایان این کشور بمنصهٔ ظهور نمایان نه شده بود ـ و سبب اتفاق سنوح آن شکار نادرالوقوع اینکه چون چراگاه مقرر این نوع جانور وحشی که اکثر اوقات در بیابانهای دور دست می باشند بحسب مقرر شوره زمین شخ است که از آبادانی بعیدالوقوع باشد چنانچه از راه دور بآبشخور معین آمده باز بجای می روند ـ و در اطراف بهیره و خوشاب که

از پرگنات عمدهٔ پنجاب است بر کنار رودبار بهت واقع گشته ازین دست سرزمین بسیار است - بنابرین خرگور نیز در آنجا بیشمار است درینولا نواحئی آن سرزمین پی سپر نعال مراکب موکب والای خدیو هفت کشور گردید - الله وردیخان قراول بیگی در آن نواحی تنگنای بنظر درآورده که غدیری بغایت کم آب در آن واقع بود - بنابرآن بخاطر آورد که سر راه آبشخور مقرر معتاد گله های گور را بگیرد - چون بضرورت بر سر این غدیر آیند آنها را بدام آورده رفته رفته عرصهٔ کار بر آنها تنگ ساخته بخاطر جمع باهتمام تمام لوازم قمرغه پردازد - مجملاً این اندیشهٔ مستعد را نزدیک بکار انگاشت و برسر انصرام آن پیشنهاد آمده نخست تفحص آبشخور مقرر گوران نمود - آنگاه جمعی را بجهت منبع آن آبگاه معین تعین کرد - چون مکرر آن سوخته درونان آتش عطش را از آب خوردن باز داشتند ناچار بدان مضیق درآمدند - درین وقت دام کلان موسوم به نادر[1] بر اطراف آن کشیده همگی را بحیطهٔ احاطه درآوردند - چون این معنی دور از راه که بتوجه اعلیٰ قریب الوقوع شده بود صورت پذیر گشت بادشاه جهان با بادشاهزادهای عالی مقدار و چندی از مخصوصان و مقربان حسب المقرر بمیان آن دامگاه در آمده چندی را خود به تفنگ و تیر افگندند - آنگاه بحسب امر مطاع نخست شاهزادهای جوان بخت چندی دیگر را صید نموده تتمه را ارکان دولت ابد پیوند انداختند - و چند گوربچه گرزداران و قراولان زنده دستگیر نمودند - و خاطر اقدس بندگان حضرت ازین شکار بدیع اتفاق بی نهایت منبسط و فرح ناک گشته از آنجا شادکام متوجه دارالسلطنت لاهور شدند -

ششم آذر ساحت دارالسلطنت لاهور از ورود مسعود شهنشاه زمین و زمان مکانت دارالخلافه یافت - و بتازگی دولتخانهٔ سرزمین معلیٰ را از نزول اجلال و قدوم جاه و جلال آن والا منزلت کار بالا شد - در همین روز عنایت نمایان آفتاب گیر که از خصایص بادشاهان این سلسلهٔ عظیم الشان و ارشد اولاد امجاد ایشان است به سلطان داراشکوه لطف فرمودند - و سرکار حصار را که تعلق آن بسرکار شاهزادها بغایت فرخنده فال خجسته شگون است بآن عالی مرتبت ارزانی داشتند - سابق صوبه داری کل

۱- بادر ، قلمی (و - ق) -

خاندیس و برار و دکن بہ یک صاحب صوبہ تفویض می یافت اکنون دو صاحب صوبہ درین ولایت پہناور مقرر نمودند ـ چنانچہ بالا گھات و برار و دولت آباد و احمد نگر و مضافات آنہا کہ مجموع یک ارب و نوزدہ کرور دام جمع دارد بضبط و ربط صاحب صوبۂ جداگانہ باشد ـ و پائین گھات کہ نود کرور دام جمع تام آنست با یک صوبہ دار باشد ـ بنابرین خانہ زاد قابل رشید معاملہ فہم کاردان یعنی خان شجاعت نشان خانزمان باین مکرمت والا سرافراز شدہ نگاہبانئی بالا گھات بعہدۂ تعہد او مفوض گردید ـ و باضافۂ سہ ہزار سوار دو اسپہ و سہ اسپہ کہ از اصل و اضافہ منصب پنجہزاری ذات و سوار دو اسپہ سہ اسپہ باشد پایۂ اعتبار و سرمایۂ افتخار او و افزایش پذیرفت ـ و مرحمت خلعت خاص و جمدہر و شمشیر مرصع و اسپ خاصگی و فیل باتلایر ضمیمۂ سایر این مراحم عمیمہ شدہ ـ در ہمین محفل خاص از روی عنایت صوبہ پائین گھات در عہدۂ تکفّل خان دوران صوبہ دار مالوہ شدہ خلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصہ برای او و خلعتہای فاخرہ مصحوب خانزمان بجہت مزید مفاخرت امرای دکن مرسول گشت ـ و صوبۂ مالوہ از تغیر خاندوران باللہویردی خان مرحمت شدہ ـ و از اضافۂ ہزاری ذات و ہزار سوار کہ چہار ہزاری سوار باشد سربلند گردید ـ و ہمدرین ایام شاہزادہ محمد شجاع از دکن آمدہ ملازمت نمود ـ

درین ایام نظر عاطفت مستعد پرور خدیو ہفت کشور پرتو عنایت و توجہ بر ساحت حالت قبول و قابلیت و استعداد تربیت شاہزادۂ سعادتمند بلند اقبال جوان بخت سلطان اورنگ زیب بہادر کہ منظور نظر پرورش آبای علوی است مبذول داشتہ تجویز منصب دہ ہزاری ذات و چہار ہزار سوار بنام نامئی آن والا مقدار فرمودند ـ و رتبہ والا و منزلت معلّی آن شایستہ نوازش نمایان و افزایش بی پایان را بمرحمت علم و نقارہ و طومان و طوغ افزایش دادہ دستورئ برپا کردن سرادق سرخ کہ خصایص بادشاہان و شاہزادہای رشید این دودمان دولت جاوید می باشد ضمیمۂ این مراحم عمیمہ نمودند ـ

ہشتم دی ماہ حضرت بادشاہ معارف پناہ حقایق آگاہ کہ از راہ کمال ربط بمبداء ہموارہ خواہان ہم نشینئی ارباب عرفان و اصحاب ذوق و وجدان

می باشند پیوسته راه آشنائی مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معنی نزدیکان پیشگاه قرب آن شهنشاه اند می کشایند ۔ بنابر سلوک طریقهٔ معهود شوق صحبت عارف خدا آگاه عمدهٔ مقربان درگاه قدوة السالکین اسوة الواصلین میان شیخ میر که سرآمد ثابت قدمان طریقت و سرور پیشوایان این راه است چنانچه سر جملهٔ خصوصیات احوال شریف آن خاتم الاولیا در خاتمهٔ این دفتر بخواست ایزدی گذارش خواهد یافت بتازگی محرک ارادهٔ صادقهٔ آن حضرت آمده قرین سعادت متوجه زاویهٔ متبرکه آن سرخیل عزلت گزینان شدند ۔ و بعد از اتفاق ملاقات چون بندگان حضرت می دانستند که از صحبت ماسوای نهایت مرتبه انفجار دارند هنوز استیفای حظ تام ننموده همان لحظه ادعای وداع نمودند ۔ آن سر حلقهٔ سلسله اہل الله که از روی اشراق بر خواطر و ضایر آگاه بودند چون میلان خاطر مبارک آن حضرت را دریافتند خود نیز بنابر آنکه خدا جوئیها و حق نیوشیهای آن حضرت گوش زد ایشان شده بود از دیر باز میل دریافت لقای انور آن سرور داشتند ۔ لاجرم با آنکه کم کسی را پیش خود راه می دادند از سر خواہش تمام خوب درآمده خوش برآمدند و توقع از روی انبساط و اهتزاز تمام اظهار میل به صحبت آن حضرت نمودند چندانکه تکلیف توقف آن سرور بسرحد تاکید و مبالغه رسانیدند ۔ بنابر آن چون مالک رقاب انفس و مالک سلوک آفاق چنانچه مذکور شد بمجالست خاک نشینان گوشهٔ تنهائی که فی الحقیقت بادشاہئی عالم مجاز نیز ایشان دارند اشتیاق مفرط داشتند از سر خواہش ته دلی قبول جلوس نموده با بادشاهزادهای نامدار و یک دو از خاصان در محفل آن قدوهٔ اہل دل بصحبت اشراق نشستند ۔ مجملاً در آن انجمن صدق و صفا بسی حقایق و معارف از ہر باب خصوص سخنان ارباب سلوک و وصول که روایح عرفان و وجدان از آن استشمام می شد مذکور کردند ۔ و از سخنان بلند آن دو بادشاه عالم صورت و معنی حاضران این ہمین محفل اہل دل سرمایهٔ بلند پایگی اندوختند ۔ و برکت صحبت سراپا کیفیت آن دو مرشد کامل ظاہر و باطن از شاہراہ ایقان بسر منزل عرفان و وجدان رسیده از جرعهٔ فیض آمود شارب رحیق تحقیق دو والا مشرب مذہب وحدت توحید نشاء شراب

معرفت دوبالا رسانیدند - و به پرتو نظر آن دو بلند پرواز والا در یکدم طی مراتب کرده و از درجهٔ علم الیقین طیران نموده و باقبال نظر قبول آن دو عارج معارج حق حقیقت سلم السماوات استعلا و استدراج بدست آورده قابلیت حق الیقین یافتند - و بالجمله با آنکه ذکر نصایح خبرت بخش و غیرت افزا در خدمت این رموزدان اسرار آگاهی اعنی حضرت ظل الٰهی بنابر کمال عدم احتیاج آن حضرت در امثال این امور باستفاضه و استکمال، که از دست تکمیل کامل و تحصیل حاصلست ولیکن از آنجا که وظیفهٔ اہل الله در صحبت بادشاہان خدا آگاه به اندرز گوئی و نصیحت انحصار دارد لاجرم پندہای سودمند مذکور ساخته ادای حق مقام کردند - آن حضرت که گنجور لطایف دقایق و خازن معارف حقایق اند بنابر خوشنودیٔ الٰهی و خورسندیٔ جناب عرفان پناہی از باب تجاہل العارف فرمودهٔ ایشان را به کمال توجه خاطر و حضور قلب اصغاء فرموده در مخزن سینه اسرار خزینه جا دادند - چون خدمه شیخ ہیچ چیز از کسی نمی گرفتند مگر قلیلی از لوازم بشریت که آن نیز در وقتش بموقع قبول وصول می یافت آن حضرت چیزی از زخارف دنیوی برسم فتوح نگذرانیدند و ہمین سبحه و دستاری سفید بنظر انور ایشان که از روی باطن بنور معرفت الٰهی مزین و محلّی بوده ہرچند بظاہر از زیور بصارت عاطل و خالی بود در آورده اظهار چشمداشت به قبول نمودند - و جناب شیخ بنابر رعایت جانب آن والا حضرت به قبول آن ہدیه مبادرت فرمودند - بندگان حضرت در پایان صحبت از روی انبساط بنحوی که در خاطر شریف آن حضرت گران نیامده باعث انقباض نشود توقع قبول قلیلی نقد بجهت تقسیم بر فقراء و مساکین که منسوبان جناب ولایت انتساب و مجاوران بقعهٔ برکت نصاب اند اظهار نمودند - بندگان حضرت شیخ از سر بسط تمام فرمودند که فقیر مستحق نمی باشد چه ہر که خدا دارد احتیاج بماسوی ندارد - مجملاً چون این مجلس که از فاتحه تا خاتمه کماینبغی اختتام یافت قرین سعادت و مصحوب اقبال بدولتخانهٔ والا معاودت نمودند -

بیست و دوم چون حقایق احوال شیخ بلاول که زاہدیست بغایت پاک اعتقاد و پارسائیست به نهایت پرہیزگار و پاکیزه روزگار از دنیا گوشه

گیر و از خلق نفرت گرفته و دوری پذیر و باین معانی به شگفته روئی و خوشی محاوره و مهمان دوستی و نان دہی سرآمد عزلت گزینان ولایت پنجاب است مکرر بمسامع علّیه رسیده بود ـ لاجرم ارادهٔ ملاقات شیخ مذکور فرموده بزاویهٔ مشار الیه تشریف حضور ارزانی داشتند ـ و بعد از استیفای صحبت رنگین که بخوشی و دلکشی برآمد خیرباد شیخ بجا آورده مبلغ ده ہزار روپیه بمجاوران و تبعه بقعهٔ شیخ قسمت فرمودند ـ

بیست و چهارم که ساعت مختار و مسعود بود اشارهٔ علیّه والا حضرت اعلیٰ دربارهٔ روانه شدن پیشخانه برکت نشانه بسمت دارالخلافهٔ عظمیٰ سمت وقوع پذیرفت ـ و شاه علی کوتوال و عملهٔ فراشخانه از مشرف و سرمنزل و امثال ایشان بطریق معهود این دولت کدهٔ والا که در نظایر این وقت خلعت می یابند بخلاع فاخره مخلع شدند ـ در ہمین روز سعادت اندوز تربیت خان که در تقدیم خدمت رسالت بلخ بر طبق مقصد و مرام اقدام نموده باز گشته بود بسعادت زمین بوس آستان آسمان نشان مستسعد شد ـ چهل و پنج راس اسپ و چهل و پنج شتر نر و ماده و چند پارچه چینی نفیس و دیگر نفایس از قالی و نمد و تکیه و امثال آن بطریق پیشکش گذرانید و از ظرایف و نفایس و تحف او مصحفی بود که از بلخ بدست آورده که بخط شاد ملک خانم بنت سلطان محمد میرزا بن میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن صاحب قران اعظم از بای بسم تا میم تم یک خط و یک قلم بخط ریحان در نہایت خوشی و دلکشی صورت رقم یافته بود ـ در آخر نام و نسب خود را در ضمن سطری چند بقلم رقاع نحوی خوش نوشته که بخطوط استادان سبعه مشتبه می شد ـ بندگان حضرت از مشاہدهٔ آن بی نہایت منبسط و خوشوقت شده این تحفهٔ نایاب را در خزانة الکتاب خاصه مخزون ساختند ـ

بیست و پنجم ماه فرخنده انجمن جشن مبارک وزن شمسی سال چهل و پنجم از عمر ابد پایان خدیو زمین و زمان در نشیمن شاه برج دولتخانهٔ دارالسلطنت که ارتفاع شرفات غرفهای گردون عروجش از غایة رفعت مقدار سر برابری باوج چرخ چنبری فرود نمی آرد و متانت اساس خاک ریز فلک ستیز خصوص درینولا که محل وزن والای حضرت اعلیٰ شده از کمال

عظمت مکانت و مکان و رزانت قدر و مقدار تن بهم سنگی مرکز کرهٔ زمین نمی دهد انعقاد یافت ـ و بنابر رسوم معهودهٔ آن روز شرافت اندوز از داد و دهش و اضافه منصب وغیره بظهور رسیده سایر ارباب استحقاق برکام خواطر و مراد دلها فیروز گشتند ـ و همدرین روز سعید خان صوبه دار کابل بفوز سعادت زمین بوس انجمن حضور از سر نو ممنون بخت سعید شد و باضافهٔ هزاری ذات که پنج هزاری چهار هزار سوار سه اسپه و دو اسپه باشد سرافراز گردید ـ و عبدالقادر پسر احداد که ریاست سایر قبایل افغانان سرحد کابل داشت درینولا بوساطت راهنمای آن خان شجاعت نشان ترک سلوک ناشایسته طغیان و عصیان نموده بندگئی درگاه پیش گرفته بود بوسیلهٔ او از سعادت زمین بوس آستانه سپهر نشانه راس المال سرافرازئی جاوید بدست آورد ـ و بیست و پنجم منزل وزیرخان که درین ایام سمت اتمام یافته بود از فیض ورود مسعود رشک فرمای فردوس برین گشته برین سر اساس بناء اعتبارش را پایه دار بل پایدار ساختند ـ و خان مذکور به شکرانهٔ این عنایت که باعث سرافرازئی جاودان اولاد و اعقاب او بود مراسم پا انداز و نثار تقدیم رسانیده پیشکش گرانمند از نظر انور گذرانید ـ از آنجمله دو لک روپیه سایر اجناس بدرجهٔ قبول رسید ـ

وقایع ولایت جنوبی که درینولا سمت وقوع یافته آنکه چون مهابت خان خانخانان صوبه‌دار دکن بمقتضای قضای آسانی آنجهانی شده و هنوز خان زمان که صوبه داری بالا گهات باو رجوع داشت نرسیده عرصه بظاهر خالی بود ساهوی تیره رای سیاه رو با گروهی از بازماندگان نظام الملک مساعدت وقت غنیمت دانسته بر سر مضافات دولت آباد که در قبضهٔ تصرف اولیای دولت بود شتافته در خیره چشمی و چیره دستی که از دست ایشان می آمد قطعاً کوتاهی نکردند ـ خاندوران بعد از آگاهئی این قصه از مالوه به برهان پور آمده از آنجا با مبارزخان و جگراج و راجه جی سنگه و حکیم خوشحال بخشی و اکرام خان و جمعی دیگر متوجه بالا گهات شده بروز پنجم به ظفر نگر و از آنجا در سه روز به کهرکی رسید ـ و بزودی بدولت آباد پیوسته یک روز در آن مقام به قصد استعلام مقر آن آشفته مغزان قرار اقامت و استقرار داد ـ و چون خبر یافت که در همان چند روز که ماهچه

مهر شعاع رایت موکب منصور از افق خط دولت آباد ارتفاع پذیرفته بود بطرف رامدره افواج غنیم لئیم اختیار طی وادی فرار نموده اند و بشتاب بخت برگشته در آن سر زمین هایم و سرگشته می گردند ـ لاجرم بهاندم به قصد گوشهان مخالفان خارج آهنگ مهیای تعاقب شد و چون ساز راه راست گشت با دلیران کارطلب در همان شب بقابوی شبگیر پای برکاب شتاب آورده از آن مقام راهی شد ـ و همه جا مراسم تعاقب بجا آورده آخر روز خبر یافت که آن خاکساران بادیپا از شیوگانون دو کروه گذشته بر ساحل آبی منزل گزیده اند ـ باوجود تنگئی وقت و تنگ آمدن ستوران به ترتیب صفوف موکب اقبال پرداخته بمواجهه آن تیره رایان رو آورد ـ آن مخذولان بمجرد ظهور علامات موکب اقبال پشت به عرصه کارزار داده رو براه فرار آوردند و پناه بظلمت شب برده زینهاری شب تاری شدند ـ چون تعاقب دشمن در سیاهئی شب منافئی آداب سپاه گری است از دنبال ایشان نشتافته همان جا فرود آمد و یک پهر شب مانده از آنجا روانه شده به نزدیکئی مقصد رسیدند ـ ظاهر شد که بعضی از بار و بنه اهل ادبار ببالای گریوهٔ مانک دوند رسیده و باقی مشرف بر رسیدن است لاجرم دلیران یکّه تاز بشتاب سیلاب سر در نشیب از عقب آن بدعاقبتان رو بفراز عقبه نهادند ـ چون قوشونی از غنیم که بدرقه آنها بودند بیرقهای نشان غازیان موکب عظیم الشان و لوامع تیغ و سنان و بوارق اسلحه ایشانرا بنظر در آورده از موکب اقبال آگاه شدند بخاطر آوردند که دمی چند سر راه نگاهداشته بدستبازی در آیند که مگر در عرض این مدت جمیع مردم ایشان وقت یافته خود را ببالای گریوه رسانند ـ و چون مفسدان باین عزیمت فاسد سنگ راه مطلب و مقصد بهادران شده پیش روی سیلاب خانه کن بنیاد افگن را بمشتی خاشاک بستند و سر راه آتش شعله افروز خرمن سوز را بدسته خس گرفتند در دم از صدمه دلیران موکب مسعود بنحوی نیست و نابود شدند که گوئی جمله آن گروه سیاه بیرون تباه درون : ع

چون سرمه که در رهگذر باد فروشند

بمحض جنبش باد حملهٔ نخستین که در حقیقت اثر صرصر داشت معدوم مطلق گشتند ـ آنگاه یغمائیان عسکر اقبال دست به نهب و غارت برکشوده

آتش تاراج در اسباب آن بدکیشان سرکش زدند - هشت هزار گاو غله بار و باقی گاوان که بان و سلاحهای جنگ بر آن بود بتصرف درآمد و نزدیک بسه هزار نفس از بیم سر تن به ذل اسیری داده گردن بغلّ دستگیری نهادند - از این فتح مبین که نصیب اولیای دولت ابد پیوند آمده باعث کسر قلوب بقیه اعدا شد همانا از آثار اخلاص خالص و ارادت صافی و خاصیت صدق نیت و حسن عقیدت تواند بود که با این مایه ترددات نمایان و ایلغارهای دور و دراز از آن خان بلند مکان در عرض هجده روز صورت صدور بست -

ششم بهمن ماه منزل علامی افضل خان که در لاهور بتازگی اساس یافته ازیمن قدوم آن حضرت محل نزول فتوحات آسمانی و مهبط میامن برکات جاودانی گشت - و آن دستور اعظم به شکرانهٔ این مایه سرافرازی ترتیب پاانداز نمایان نموده پیشکشی گرانمند از انواع جواهر و مرصع آلات گذرانیده ده هزار روپیه که بصیغهٔ نثار نامزد شده بود از تموج دریای سخا و جود بساحل امیدواری عبدالقادر پسر احداد که در آن انجمن پرنور بسعادت یار کامگار بود افتاده سیر چشم تمنا گشت - و موکب والا بتاریخ بهمن ماه همعنان جاه و جلال و قرین دولت و اقبال از دارالسلطنت لاهور متوجه سمت دارالخلافهٔ کبریٰ شد - و چون درینولا شاهزادهٔ والا گهر مراد بخش که بغایت آبله برآورده درینولا بسبب همان بیماری صاحب فراش بود درین حال سواری بنابر احتمال حرکت عنیف کمال دشواری داشت ازین رو بجدائی چند روزهٔ قرةالعین اعیان خلافت راضی شدند که بعد زوال عارضه از دنبال باهستگی متوجه شوند و بجهت تفقد احوال و پرستاری و تیماردارئی شاهزاده رابعه دوم ستی خانم که در فنون مسایل طب و معالجه امراض مخوفه از درستئی سلیقه ید طولیٰ دارد در لاهور باز داشتند - وزیرخان را که در مداوای امراض صعبه کمال مهارت و خبرت اندوخته مکرر از عهد صبی معالجهٔ سوء المزاج شاهزادهای نامدار نموده هم از منزل نخستین بمرحمت خلعت خاصه و فیل مختص ساخته بجهت مداوای آن والا مقدار مرخص فرمودند - چون قرارداد خاطر اقدس آن بود که موکب اقبال از دارالسلطنت لاهور تا سهارنپور بخشکی مرحله نورد گشته از آنجا کشتی سوار متوجه دارالخلافه

اکبرآباد شوند بنابر آن بعضی از کارخانجات سرکار خاصه شریفه و ناظمان امور آنجا و سایر حشم و خدم زیادتی که همراهئی همگی درین راه چندان درکار نبود حسب‌الامر اعلیٰ از شاهراه راهی اکبر آباد گشتند - سعید خان بخلعت و جمدهر مرصع و فیل سرافراز گشته بکابل رخصت یافت - و عبدالقادر بمرحمت خلعت و شمشیر و فیل و انعام ده هزار روپیه و منصب هزاری ذات و سیصد سوار بر تمنای خاطر کامگاری یافته همراه خان مشار الیه راهی شد -

بیست و نهم ماه باغ حافظ رخنه که چشم و چراغ سرزمین سرهند است از فیض نزول موکب سعادت بهشت روی زمین شد و از سرتاسر آن گلگشت بهشتی مقام خاصه نشیمن دل نشین که حسب الامر اعلیٰ برکنار تالاب بیرون باغ بتازگی بنیاد یافته بود وام حق مقام بادا رسیده دوم اسفندار ظاهر پرگنه شاه آباد را که ابدالاباد از پرتو فیض نزول موکب اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معائنه مانند صفوة کدهٔ باطن روشندلان صفای آئینهٔ مهر انور پذیرفت - درین منزل اسلام خان میر بخشی را به سردارئی هفت هزار سوار در باب تنبیه متمردان آن روی آب دهلی که پیوسته در پئی سرکشی بوده بر سر راهزنی می باشند نامزد نموده راهی ساختند - مقرر شد که رستم خان دکهنی از سنبهل که جاگیر او مقرر است بفوج آن رکن الدوله پیوسته درین مهم همراهی گزینند - از حضور سردار خان و دیندار خان و شیخ فرید و اصالت خان و لطف الله خان نقشبندی و سید عالم بارهه و قلعه دار خان و سید لطف علی و چندی دیگر درین فوج متعین شدند - و همدرین تاریخ اشتعال شعلهٔ غضب بادشاهی که نمودار التهاب آتش قهر الٰهی است بزبانه کشی در آمده بر سر سوختن خرمن تن و جان و خانمان زیاده سران گردن‌کش این جانب آب جون آمد - و تقدیم این خدمت نامزد شایسته خان خلف یمین‌الدوله نامدار شد - پنجم ماه مطابق پنجم رمضان چون در نواحئی لوریه[1] راه بر ساحل رودبار جون افتاد برخلاف معهود بحر کرم بل ابر جود کشتی نشین گشته تفرج کنان و شکار افکنان بسوی مقصد توجه فرمودند - یازدهم ماه چون سفینهٔ

١- بوریه ، قلمی (و - ق) -

اقبال که در آن محل محمل کوه وقار و سکینه بود بر باغ و عمارات کیرانه ساختهٔ مقرب خان بر کرانه آب گذر افگند ـ بندگان حضرت به قصد مزید اعتبار آن پرستار دیرینه و تمهید قواعد مباهات جاوید سلسلهٔ او لمحهٔ فیض نزول همایون بدین سرمنزل نزهت آئین مبذول داشتند ـ خان مذکور اموال خود را به ترتیب چیده بنام پیشکش مسمی بل بسمت شکرانه موسوم ساخت و بندگان حضرت بنا بر مراعات خاطر او بقبول قلیلی از جواهر و طلا آلات اکتفا نموده معدودی از آلات سیمینه که بغایت خوش ساخت بود گرفتند و مابقی را باو بخشیدند ـ یازدهم دارالملک دهلی سرمنزل خیل اقبال آمده عرصهٔ نزهتستان نور گده بهبوط انوار ظل الٰهی حقیقت نورستان قدس گردید ـ روز دیگر بطواف مرقد منور جنت آشیانی متوجه شده از ورود آن حظیره خطیره فیض اندوز گشتند ـ بعد از ادای آداب زیارت از قرات فاتحه و استدعای مغفرت و وظیفهٔ مقرر که عبارت از اعطای مجاوران است مبلغ پنج هزار روپیه مرحمت نمودند ـ هفدهم اهل اردوی جهان پوی را همانجا باز داشته با بادشاهزادهای والا گهر و چندی از مقربان بسوی صیدگاه پالم شتافتند ـ چهار روز در آن سرزمین نشاط اندوز و شکار انداز بوده ـ قضا را برطبق دستور معهود آن نوبت در یک روز چهل آهوی سیاه از همان تفنگ خاص بان صید نمودند ـ و این اتفاق بدیع باعث مزید انبساط طبع مبارک آمد ـ بیست و دوم ماه دارالملک دهلی را بر جانب دست چپ گذاشته در آن نزدیکی قرین دولت فرود آمدند ـ بیست و پنجم همعنان اقبال انداز شیرافگنی نموده بسوی بیشه که همیشه‌کنام شیران اژدها صولت می باشد متوجه شدند ـ و بیکدم شش قلاده تنومند هزبر قوی هیکل سه نر و سه ماده به دمدمه فسون اژدهای دمان تفنگ بیجان شد ـ و چهار بچهٔ شیر دستگیر سر پنجهٔ صولت گرزبرداران شیر افگن البرز شکن موکب دولت گشتند ـ

درینولا والا مکرمتی از مکارم عالم بالا و مواهب حضرت ایزد تعالٰی که نسبت به سایر عالمیان عموماً و بحضرت ارفع اعلٰی و شاهزاده اکبر اعظم خصوصاً روی نموده باعث شگفتگی روی عالم و امیدواریٔ ابناء آدم گردید رسیدن نصیبهٔ کاملهٔ آن بادشاهزادهٔ سپهر جناب است از فیض قسمت ازلی

بکمال نصاب یعنی فرخنده ولادت سعادتمند شهزاده قدسی نژاد در شبستان
عصمت و عفت کریمهٔ شاهزادهٔ غفران مآب سلطان پرویز و تبیین خصوصیات
کیفیت این عطای مهین آنکه روز بیست و ششم اسفندار مطابق جمعه
بیست و ششم رمضان سال هزار چهل و چهار که موضع سلطان‌پور از مضافات
پرگنهٔ پلول مخیم سرادقات اقبال بود بهنگام طلوع طلیعهٔ مهر انور تباشیر صبح
ظهور آن فرخنده اختر برج سروری جلوه‌گری نموده و نوید قرب ورود مسعود
این همایون مولود ارجمند بعالم شهود وقتی بسمع شریف رسید که تمام
محل بادشاهی و اکثر اردوی گیتی پوی راهی شده بودند بنا بر آن از
موقف خلافت کبریٰ امر اعلیٰ بتوقف شاهزاده والا قدر زیور صدور یافت
که بعد از قدوم آن خجسته مقدم فرزند سعادتمند بآهستگی متوجه شوند -
و چندی از امرای عظام را در خدمت شاهزاده عالمیان باز داشتند که
هنگام کوچ در رکاب برکت نصاب آن شاهزادهٔ سعادت انتساب پذیرای
اکتساب سعادت گردند - چون این بشارت عظمیٰ که عبارت است از میلاد
آن والا نژاد که در دو گهری و ربع از پهر اول این روز سعادت افروز وقوع
یافته در منزل دیگر بموقف عرض اعلیٰ رسید از کمال انبساط خاطر آن روز
فرخنده را عید سعید گرفتند - و گورکهٔ دولت را بنوای شادیانهٔ این نوروز
اعظم نواختند - و سایر بندها مراسم تهنیت و مبارکباد بطریق اعیاد معهود
بجا آوردند - بیست و هفتم در عرض راه میان موضع بجهولی معروض ملتزمان
رکاب سعادت انتساب شد که در نزدیکی این محل تنومند شیری چند اهرمن
هیکل در پیغولهٔ جنگل جا گرفته اندکه ثور آسمان بل اسد را چه جای جدی
و حمل از محاذی مسکن و محل خویشتن مجال گذشتن نمی دهند -
و ازین راه آزار و اضرار تمام به انعام و مواشی سکنه حوالی و حواشئی این
سرزمین می رسد - لاجرم حضرت بادشاه شیر شکار هم از راه متوجه آنسمت
شدند و در عین رسیدن چهار شیر نر و ماده را به تفنگ خاصه انداختند -

سی ام ماه مذکور سرزمین دل نشین گهات سامی که در نزدیکئی
دارالخلافه عظمیٰ بر کنار دریای جون سمت وقوع دارد از ورود مسعود
موکب اقبال و دولت قرین رو کش سپهر برین گشته والا نشیمن های آسمان
نشان که تازه در آن والا مقام حسب‌الامر سامی نزدیک گهات مذکوره

سمت تمامی یافته بود از نزول اشرف شرف محل حمل پذیرفت - درین منزل شاہزادہ والا قدر کہ حسب‌الامر اعلیٰ متعاقب راہی شدہ بودند فوز سعادت ملازمت نمودند - ہزار مہر و ہزار روپیہ برسم معہود بر سبیل نذر گذرانیدہ التماس نام فرخندہ اختر نمودند - بندگان حضرت آن ہمایون قدم خجستہ قدوم را بہ سلطان سلیمان شکوہ موسوم فرمودند - از اتفاقات بدیعہ تاریخ ولادت سراسر سعادت آن شاہزادہ فرخندہ اختر است کہ مصراع موزون درست آمدہ : **مصراع**

سلیمان شکوہ و سلیمان شکوہ

ہمدرین روز عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ کہ حسب‌الصدور امر جہان مطاع بتادیب متمردان رتن‌پور مامور شدہ بود بعد از تقدیم مہم چنانچہ ہم اکنون ایضاح آن امر مبہم می نماید زمیندار آن موضع بابو لچھمن و سایر زمیندارن آن نواحی را با سایر غنایم ہمراہ گرفتہ بدرگاہ والا رسید - و سعادت ملازمت اندوختہ نخست ہزار اشرفی برسم معہود نذر ملازمت و موافق عدد مذکور اشرفی کہ بہ نیت برآمد این مہم نذر نمودہ بود بنظر انور درآورد - و کیفیت فتح مذکور آنکہ چون خان فیروز جنگ بگوشمال زمینداران سرکش آن سر زمین فرمان پذیر شدہ آہنگ آن مقام نمودہ راہی شد و امر سنگھ زمیندار باندہون نیز با جمعیت خود بہ خیل اقبال ملحق شد از آنجا کہ راہ سرداریست بمجرد رسیدن بپای گھاتی بھاگی کہ نزدیک شصت کروہ از رتن‌پور دور است منزل گزید - و روز دیگر بی توقف و تامل باوجود صعوبت گریوہ پای در راہ نہادہ عزم گذشتن از آن کرد - زمینداران آن حدود کہ بغرور جنگل و گریوہای دشوار گذار یک منزل پیش شتافتہ سر راہ گرفتہ در مجادلہ کشادہ ارادہ آن داشتند کہ بغبار وجود بی بود مشتی سبک سر خاکسار پیش صدمہ صرصر بگیرند و روی لطمہٴ بحر اخضر بہ پشتیٔ خس نہادی چند خاشاک سرشت نگاہدارند - درین حال کہ خان فیرزجنگ از پیش نہاد آن مردود آگاہ گشت فی‌الحال بہ شتاب باد و سحاب راہی شدہ روی بہ بالا گھاتی نہادہ شعلہ افروز آتش کین گشتہ بباد حملہٴ نخستین دود از نہاد و دمار از روزگار آن دد طینتان بد گوہر برآورد - و چون از ہمین صدمہ گروہی انبوہ کشتہ

گشتہ در سقر سقر گرفتند باقی رو بفرار نہادہ بمقر مقرر خود کہ عبارت است از تینوتہر نام حصاربندی اشکال پیوند واقع در جنگل شمال رویہ شتافتند ـ و بہادران تہور شعار از عقب ایشان و فراز آن عقبۂ صعبہ برآمدہ بہ تجسس آثار آن اہرمن منظری چند دیوسار پرداختند ـ چون سمت ہزیمت آن بدباطنان ظاہر شد باوجود آنکہ اطراف آن حصار از کثرت انبوہئی اشجار جنگل ہای دشوار گذار بود بجلدی و چستی از آن گذشتہ خود را بہ نزدیکئی دیوار حصار رسانیدند و ترک جان بر خویشتن آسان کردہ کار متحصنان دشوار گرفتند ـ و چون بہ کمتر فرصتی معاملہ بر اہل قلعہ تنگ نمودہ مشرف بر تسخیر قلعہ ساختند ـ اہل حصار چون دانستند کہ چارۂ معاملہ در جوہر انحصار دارد دیدہ و دانستہ بنا بر وفور جہل و غرور تیغ از جان اہل خانمان خود دریغ نہ داشتند و بعد از کشتن زنان خود نیز کوششہای مردانہ نمودہ بدرک اسفل سعیر و قعر بئس المصیر شتافتند ـ و قلعہ بہ کشایش گرائیدہ معدودی چند از عیال و اطفال جمعی کہ فرصت جوہر نمائی نیافتہ بودند دستگیر شدند ـ و چون سر آن گریوہ بغایت بد ہنجار و ناہموار بود و احمال و اثقال اردو خصوص ارابہای توپخانہ از فرط درشتئی جادہ در کمال دشواری عبور مینمود ناچار دو سہ روز در آن مقام اقامت گزیدہ راہ را ہموار ساختند و از آنجا با توزک شایستہ و روش بایستہ بہ سمت رتن‌پور راہی شدند ـ چون بابو لچھمن زمیندار آن موضع ازین گونہ فتحی کہ در سر سواری دست دادہ بود آگاہی یافت از خواب پندار بہ بیداری و از مستئی بیہوشی بہ ہوشیاری گرائیدہ ہوای خودرائی کہ لازمۂ جنگل پروری و خود روی است از سر بیرون کردہ از سر تملق و فروتنی و روی عجز و زاری پیغامہای رقت انگیز تضرع آمیز دادہ بہ شفاعت امر سنگھ زمیندار باندہون ابواب ضراعت و اظہار اطاعت کشودہ بوسیلۂ نامہ و پیغام از در درخواہ درآمدہ التماس اعطای امان جان و بخشایش مال و خانمان نمود ـ لاجرم سردار مروت شعار قبول ملتمس او نمودہ از سر جرم او در گذشت ـ و سندرکب رای را کہ درینولا از درگاہ نزد خان مذکور آمدہ بود نزد بابو لچھمن فرستاد کہ آن پریدہ ہوش رمیدہ دل را شرمندہ ساختہ استمالت دہد ـ چون کب رای بہ رتن‌پور رسید

و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته بیدرنگ آهنگ ملاقات خان نمود ـ و سیوم بهمن موافق هفتم شعبان سه زنجیر فیل بطریق ره آورد همراه گرفته بدیدن خان آمد ـ آنگاه در عرض بیست و پنج روز دو لک روپیه نقد و نه زنجیر فیل همراه گرفته روانه درگاه والا شد و در آن ولا که گذارش پذیرفت استسعاد یافت ـ

همدرین روز اسلام خان و شایسته خان که از نواحئی سرهند بگوشمال زیاده سران هر دو جانب رودبار جون رخصت یافته بودند بر سرزمین آنها تاخته خانمان ایشان را سوخته خراب ساخته و قریب دو هزار تن از مفسدان متمرد که جز قطع طریق و قتل مترددین کاری نداشتند بی سر و پی سپر و عیال و اطفال آن بد سگالان را اسیر و دستگیر نموده سالم و غانم معاودت کرده بودند با سایر همراهان بسجدهٔ درگاه رسیدند ـ و رستم خان فوجدار سنبهل و باقر خان صوبه دار دهلی که بهمراهئی دو فوج مامور شده بودند درین روز سعادت اندوز ملازمت حاصل کردند ـ و همدرین تاریخ اعیان امرا و اکابر و اشراف و اعالی و اهالئی دارالخلافه از متصدّیان خدمات و غیر ایشان و جمعی دیگر که بآهنگ ادراک سعادت ملازمت از اطراف دارالخلافه شتافته بودند مثل اعتقاد خان و لشکر خان و راجه بیتهلداس و مکرمت خان و احمد بیگ خان و امر سنگه زمیندار باندهون و غیرت خان و میر عبدالکریم بخشی و داروغهٔ عمارات دارالخلافه بشرف آستان بوس درگاه والا که مدتی از سعادت جاوید حرمان نصیب بودند رسیده کامل نصاب شدند ـ و چون ساعت مسعود برای نزول همایون موکب اقبال بمرکز محیط دولت یعنی دارالخلافهٔ عظمیٰ و جلوس مبارک آن نایب مناب نیر اعظم بر سریر سپهر نظیر مرصع که درین ایام آن نمودار فلک ثوابت صورت اتمام یافته باختیار منجمین روز جمعه سوم فروردی قرار یافته بود بنابرین جشن تحویل آفتاب جهانتاب و انجمن نوروز گیتی افروز در دولت سرای گهات سامی مقرر شد ـ و سامان طرازان کارخانجات سلطنت بر تزئین محفل نوروزی بر طبق دستور هر ساله و آذین بزم جلوس مذکور در صحن خاص و عام دولتخانهٔ دارالخلافه اکبرآباد مامور گشتند ـ و همگنان بحسب فرموده نخست اسپک مخمل زربفت مقیش کار گجرات را که قریب یک لک روپیه

صرف مصارف آن شده بود در پیشگاه ایوان چهل ستون به ستونهای زرین و سیمین افراشتند ـ و بر اطراف آن از جنس شامیانها بپایداری بهان ستونها ایستاده نمودند ـ آنگاه روی زمین را بگستردنی های ملوّن و بساطهای مزین روپوش ساخته روکش کارگاه بوقلمون ساختند ـ و در سایهٔ امپک چبوترهٔ مربع ترتیب داده محجری زرین بر چهار ضلع آن نصب نمودند ـ و اورنگ مرصع مذکور را در وسط حقیقی آن گذاشته بر جوانب تخت چترهای مرصع که مسلسل آن بلاٰلی قیمتی مکلل بود منصوب نمودند ـ و در و دیوار و سقف و جدار و طاقهای اطراف محوطهٔ خاص و عام را با عمارات نقارخانه و پیش طاقهای سردروازه که شاهزادههای عالی مقدار و امرای نامدار کامگار متکفل آذین و تزئین آن شده بودند در اقمشهٔ نفیسهٔ هر دیار از مخمل طلاباف و زربفت ایرانی و دیباهای رومی گرفتند و همه جا در مجالس بهشت زیب فردوس زینت ظروف طلا و مرصع و مینا کار به ترتیب چیدند ـ

اکنون خامهٔ وقایع نگار درین مقام به تصویر سر جمله از خصوصیات شکل و هیئت این گوهرین سریر بدیع آئین که جز قلم قدرت صورت آفرین از عهدهٔ تحریر آن نمی تواند آمد دلیری می نماید ـ این تخت همایون که قطع نظر از سخن آرائی شاعرانه روی سریر خسروانی و سر اورنگ کیانئی ملوک عجم با پایهٔ نردبان آن هم پله نمی تواند شد در مبادیٔ ایام جلوس ابد پایان رای گیتی آرای خدیو زمین و زمان به ترتیب آن پرداخت ـ جمیع جواهر که دو کرور روپیه قیمت آنست سوای جواهری که در جواهر خانهٔ خاصه محل می باشد و اغلب اوقات از تزئین آن حضرت زینت پذیر می گردد منظور نظر انور ساخته از آن جمله موازی هشتاد و شش لک روپیه بوزن پنجاه هزار مثقال از لعل و یاقوت و زمرد و مروارید که در سنگ و رنگ و قیمت امتیاز داشت اختیار فرمودند ـ و با یک لک توله طلا که دویست و پنجاه هزار مثقال جوهری باشد و قیمت آن پانزده لک روپیه است تحویل بی بدل خان داروغهٔ زرگر خانهٔ سرکار خاصه شریفه نمودند ـ و در مدت هفت سال تمام سمت اتمام یافته مبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سی و سه هزار تومان ایران و چهار کرور خانی توران باشد در مصارف آن بخرج رفت ـ و تصویر خصوصیات آن برین صورت است که

ہیئت آن فرخندہ سریر مستطیل و مسقف سمت ترتیب پذیرفتہ ۔ چنانچہ
ہمانا از نسبت آن وضع ہمایون عموم این شکل احسن صور و اجمل تقاویم
اکمل و افضل اشکال و اوضاع گشتہ گویا کمال و جمال صفاہانیان را
خصوص ہمین مادہ منظور افتادہ آنجا کہ می گوید :

تا عقل کرد نسبت این وضع با فلک
ہیئت مستطیل کنون شکل افضل است

و آن سریر رو کش پایۂ برجیس کہ تخت طاقدیس بل عرش بلقیس را از
طاق دلہا برانداختہ و کرسئی گوہر نگار سلیمان را در نظرہا بی وقعت ساختہ
وصف رفعت پایۂ گرانمایہ اش سخن را باز برکرسی نشاندہ و ثنای والای پلۂ
مقدارش بنابر فرط رتبہ مقدار قدر سخن را از پایہ کرسی درگذرانیدہ چندانکہ
بساق عرش رسانیدہ سقف مرصع اش بہشت قایمۂ زرین میناکار کہ ہر یک
قاعدۂ نہ گنبد مینای گوہر نگار می تواند شد افراشتہ شدہ بر سطح اعلای
آن دو طاؤس زرین میناکار کہ جا بجا بر پرہای افراشتہ آنہا زمرد بکار بردہ
روبروی یکدیگر سمت وقوع دارند و ہر یک دانۂ لعلی کہ ہر یک ہمانا
جگر پارۂ آفتاب تابان و ثمرة الفواد کان بدخشان درست بہ اخگر افروختہ
مانند مرغ آتشخوارہ بمنقار گرفتہ چنانچہ نظارۂ آن بغایت دلکش و دلآویز
افتادہ ۔ و طول آن سہ ذرعہ و ربع و عرض دو نیم و ارتفاع آن تا سقف
پنج ذرعہ و ہمہ جا انواع جواہر از یاقوت و زمرد و الماس فرنگی تراش
خورد و کلان در نقش و نگار آن بکار رفتہ ۔ چنانچہ تماشای ہوش ربای آن
قرار خاطر و شکیب از دل می برد و در ہر قطعہ از قطعات عذارہ آن چند
لعل کلان بدخشانی بدرخشانئی آفتاب تابان بہ نگین خانۂ زر بتمکین ہرچہ
تمام تر نشستہ و کتابہ درون آن از اشعار آبدار شاعر فرشتہ محضر اعنی
زینت صفحۂ روزگار حاجی محمد جان قدسی تخلص کہ از سرآمد شعرای پای
تخت است بمینای زمرد خام نگاشتہ ۔ این چند بیت از آنجملہ است :

ابیات

زہی فرخندہ تخت بادشاہی	کہ شد سامان بتائید الٰہی
فلک روزی کہ میکردش مکمل	زر خورشید را بگداخت اول
بحکم کارفرما صرف شد پاک	بمیناکاریش مینای افلاک

برای پایه اش عمری کشیده گهر افسر بسر خاتم بدیده
در اطرافش بود گلهای مینا فروزان چون چراغ از طور سینا
دهد شاه جهان را بوسه بر پای از آن شد پایهٔ قدرش فلک سای
سرافرازی که سر بر پایه اش سود ز گردون پایهٔ بر تخت افزود

و تاریخ اتمام را اورنگ شاهنشاه عادل یافته و سخن سنجی دیگر با این تاریخ برخورده : **ابیات**

اثر باقیست تا کون و مکان را بود بر تخت جا شاه جهان را
بود تختی چنین هر روز جایش خراج هفت کشور زیر پایش
چو تاریخش زبان پرسید از دل بگفت اورنگ شاهنشاه عادل

دیگری این تاریخ یافته " سریر همایون صاحب قرانی " - یگانه شاعر نادر سخن جادو کلام طالبای کلیم نیز قصیده در تهنیت اعیاد ثلثه سعید نوروز و عید فطر و عید قدوم اسعد به دارالخلافه عظمیٰ سمت نظم داده و چند بیت در تعریف آن برج شمس و قمر در ضمن آن درج نموده - و آن ابیات که بادشاه دقیقه سنج هنر نواز او را برین سر بزر وزن نموده بی ملاحظهٔ ترتیب با مطلع درین نامهٔ نامی ایراد یافته : **ابیات**

خجسته مقدم نوروز و غره شوال
فشانده اند گل عیش بر سر مه و سال
بچشم مردم دارالخلافه عید نویست
غبار موکب شاهجهان جهان جلال
شرف پذیرد نوروز در چنین عیدی
که بادشاه نشیند به تخت استقلال
بوصف تخت مرصع گهر فشان گشتم
خدا نصیب کند عمر خضر و طول مقال
هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل
برونمائی گرفت است تا نمود جمال
توان ز آتش یاقوت آن چراغ افروخت
که نی ز باد رسد آفتش نه ز اب زلال

فتاده پرتو یاقوت و لعل بر الماس
چنانچه عکس چراغان فتد در آب زلال
زمرد کهنش تازه تر ز سبزهٔ نو
که اجتماع نقیضین را شمرده محال
طلای تخت شدی آب ز آتش یاقوت
اگر نه قطره فشان می شدی زلال زلال
بها ندارد و دیگر هر آنچه خواهی هست
زشان وشوکت و فر و شکوه وحسن وجمال

خدای را سپاس که در عهد بادشاه هنر پرور و هنرور نواز کار هنرها بمرتبهٔ بالا گرفته و هنر کاربدان مشابه پیش آمده که بالا تر و بیشتر از آن بتصور اوهام در نمی آید و چگونه چنین نباشد که پیش ازین در عهد بادشاه عرش آستان اکبر بادشاه که گل زمین هندوستان از اجتماع انواع اهل هنر گلستان روی زمین بود یگانهٔ زمان سرآمد دقیقه سنجان جهان شیخ ابوالفضل در اکبرنامه میر حسن هروی را بانشای شانزده بیت که مصرع اول آن تاریخ ولادت حضرت عرش آشیانی و مصرع ثانی تاریخ جلوس آن حضرت است بمرتبهٔ ستوده که آن ابیات را کارنامهٔ هنروری شمرده ـ اکنون بمیامن دانش پروریٔ آن حضرت استعداد اهل هنر بجای رسیده که داروغهٔ زرگر خانه بی بدل خان که در فنون هنرها و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت حکاکی و خوش نویسی وحید عصر خود است قصیدهٔ مصنوع مشتمل بر یک صد و سی و چهار بیت در سلک نظم انتظام داده که دوازده بیت از اول آن برین نهج است که از هر مصرع آن تاریخ ولادت سراسر سعادت آن حضرت مستنبط می شود و بدیع تر آنکه از مضمون ابیات آن اشاره بمطلب مستفاد می گردد و از هر مصرع سی و دو بیت بعد از ابیات مذکوره تاریخ جلوس فرخنده و از هر مصرع نود بیت باقی تاریخ نهضت آن حضرت از دارالخلافه بسوی دارالسلطنت لاهور و نزهت آباد کشمیر که عبارت است از هزار و چهل و سه معلوم می گردد ـ و غریب تر آنکه مصرع ” هزار بود و چهل و سه بسال از هجرت “ با همین تاریخ بحساب جمل موافق می آید ـ و در بعضی از ابیات آن ورود مسعود آن حضرت

بدارالملک دہلی و توجہ خجستہ بہ شکار گاہ پالم و نہضت کشمر دلپذیر و معاودت باکبرآباد و جلوس اسعد بر تخت مرصع ایراد یافتہ ـ چنانچہ از مضمون بیتی چند کہ از آن جملہ برسم نمونہ درین مقام ثبت نمودہ مستفاد میگردد :

ابیات

خدای واحد بیچون جہان نمود عیان
برای شاہ جہان بادشاد کل جہان
بداد و جود و باحسان شہنشہ آفاق
علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان
ہزار سال بماناد آنکہ ہر دم ازو
بود بدور جہان صد ہزار جان شادان
بمدح شاہ جہان طبع این دوازدہ بیت
ز قسمت ازل آورد از دلم بزبان
از آن دوازدہ ہر مصرعی نگاہ نگار
کند تولد شاہ جہان پناہ بیان
باکبر آباد از جہد کامران بسریر[1]
جلوس کرد ز تائید عالم منان
ہزار بود و چہل و سہ بسال از ہجرت
کہ شد بدہلی با شاہی و سپاہ گران
بنوبہار بیامد بگلشن سرہند
گل بہار ابد با ہوا چو گل خندان
ز کامرانی نوروز عزم کردہ نمود
سوی مدینہ لاہور بر جہان شادان
ہزار گونہ بود گل بکوہ ہر قدمش
ہزار چشمہ ولی بہ ز چشمہ حیوان
بسوی ہند عنان تاب زود شد با جاہ
جہاندہ برق نما ابرشی چو باد وزان

۱ـ این مصرعہ ناقص معلوم می شود لیکن در ہمہ نسخ بہ ہمین طور نوشتہ شدہ ـ
[در قلمی بجای '' بسریر '' '' لبریز '' است (و ـ ق) ـ]

بداد و جود بدارالخلافه آمد باز
فلک بدور رکاب و ملک بدور عنان
ہزار شکر بیفزود باز حسن جہان
ز نوبہار سریر جواہر الوان
بہر زمین که ازان سایهٔ فتاد فلک
بداد تا بابد دستگاه پایهٔ کان
جمال و رنگ ز اورنگ بادشاه زمن
بداد گیتی صد رنگ بر زمین و زمان
خدیو ملک و ملل بادشاه دین و دول
جہان کشاد بامداد قوت ایمان
جہان پناہا شاہنشہی و دریا دل
محیطی از کرم و جود لیک بی پایان
ز سہم گرز و سنانت دل عدو جاوید
شود بزیر زمین چون رگ جہنده طپان
از آن بود سر دشمن برنگ سنگ سیاه
که از برای حسامت بود مدام فسان

سر آغاز سال هشتم جلوس حضرت صاحبقران ثانی

درین ہنگام که شاہنشاه نور نژاد خاور زاد یعنی جمشید خورشید در ساعت نہم از شب چہارشنبه غرّه شوال مبارک فال سال ہزار و چہل و چہار از سر منزل حوت گرفته خاطر گردیده از فرط شوق بسوی نشاط و انبساط یعنی دارالخلافهٔ حمل شتافت ـ و به پرتو نظر مہر ہنگامهٔ نشو و نما را گرمئی دیگر داده روی زمین بساتین و خاطر پژمردهٔ ریاحین را بآب و تاب شگفتگی پیراست ـ و بنابر تقاضای وقت و مقتضای مقام ماه تا ماہی را بعطای خلعت شاہانه مفتخر و مباہی نموده از بام و در چرخ اخضر گرفته تا بوم و بر خاک اغبر در پیرایهٔ زر گرفت ـ و سایر قوالب

عنصری را جانی تازه به تن درآمده سر تا سر ساحت کوه و ہامون بل صفحۂ روی زمین و زمان فیض مشحون گشت ـ و به پشت گرمئی اعتدال ہوا باغ و راغ پوستین قاقم برف از بن برآورده پرنیان چینی و پرند خطائی لالۂ نعمان در برکرده و در و دشت صحرا و کشت جامه گردانیده‌کرتۂ عنّابی گل و حلّۂ گل ناریٔ لاله پوشیدند ـ درین حال که از بساط خاک تا بسیط افلاک از فرط نشاط در جامه نمی گنجیدند بفرمان نیّر اعظم روی زمین ثانئی صاحبقران سعادت قرین که تمام سال در سیر سیاحت اکثر این کشور اکبر خاصه آفرج نزہت کدۂ کشمیر مینو نظیر بسر برده بودند در سر آغاز نوروز گیتی افروز عرصۂ ظاہر مرکز خلافت را بنور قدوم زیور شرفخانۂ چهارمین طارم سپهر اخضر ساختند ـ و در دولتسرای گهات سامی بر سریر فرحناکی و شاد کامی جلوس ہمایون فرموده سایر مایحتاج عیش مہنّا که در حقیقت عمر مثنّٰی بود مهیا گردانیدند ـ و در ساعت مسعود معهود که مانند روزگار این دولت ابد پایان مجمع سعادات ابدی و منبع برکات سرمدی بود داخل دولتخانۂ اکبرآباد گشتند ـ

درین فرخنده روز عشرت افروز سه عید سعید که عبارت از غرّۂ شوال و عید آغاز فروردی و عید قدوم ہمایون است و از پرتو فیوضات آن نهال امیدواران گیتی ببار و بر برآمده سامان عشرت ہزار ساله برای روزگار ذخیره شده بود ـ در خجسته محفل نوروزی که بجهت جشن جلوس ہمایون بر سریر مرصع از سرنو آذین پذیرفته و تزئین یافته مانند مهر انور که بر زین اورنگ مینا کار سپهر بر آید بتخت گوہر نگار برآمدند ـ و مانند نگین خاتم اسم اعظم در نگین خانه زر مربع نشین چار بالش تمکین گشتند : **ابیات**

آوازه شد اندرین کهن فرش
کان‌السلطان استوی علی العرش
زین عرش قوی نهاد شد دین
این آیت کرسی فلک بین

لوحش الله ازین بزم آئین و نو انجمن گوہر آگین که چون گلشن فردوس برین بهزار رنگ چهره برافروخته و صفای در و دیوارش مانند صبح روشن

جبین پیرایهٔ نور در بر گرفته پیرایهٔ روی زمین بهشت آئینش برو یافتن از فروش گوهر پوش خویشتن را بر فلک ثوابت کشیده ـ و فضای فرح افزایش از فر شامیانه های منقش در غـایت زینت روکش این زنگارگون خرگاه مکلل گردیده ـ سراپایش مانند سر تا پای خوبان در دلها جائیگیر و وصف خرمی و خوشی که مانند نزہت آباد خاطر شاد داغ دل گلشن ارم بود خارج از اندازهٔ تصور چه جای تحریر و تقریر ـ اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبوئیها از ہمه سو برخاسته بوی ارگجه از بسیاریٔ مشک تتاری ناف زمین را ہانا نافهٔ آہوی چین گردانیده ـ و دود عود قماری که از سطح خاک اغبر تا فضای فلک، قمر را معطر ساخته بود مجاوران کبود پوش خانقاه سپهر اطلس را از مجاورت فرط دود پرند عودی پوشانیده ـ و از شور انگیزیٔ اداہای شیرین و حرکات موزون و پیچ و خم کمرہای پر تاب رقاصان نازنین که آتش در دل آب می انداختند شعلهٔ اضطراب در جان شیخ و شاب افتاد ـ و از روش نشست و برخاست و حرکت و سکون رقص و سماع و اصول تال ہمدستان ایشان چرخ کهن سال بوجد و حال درآمد ـ و غنچه دہانان به غنچگی و گلرخان بلبل نوا با صد گونه غنج و دلال و ہزار رنگ کرشمه و ناز و نغمه و ساز مرغوله پرداز گشته در کمین بیدلان نشستند ـ و تیر کمانچه در صدد صید دلها شده جانها را ہدف ناوک بلا ساختند ـ و ہمچنین لولیان پری نژاد بحر اصول دف در کف آورده بضرب آہنگ راست آہنگ در مقام دلبری درآمده دست بدایرهٔ ہوش ربای افگندند ـ و ازین دست دلها فراچنگ آورده بدین قانون خردہا بتاراج بردند :

ابیات

در آن روز سعید عالم افروز　　کزان دارد سعادت بخت فیروز
سرا سر گیتی از بس شادمانی　　گرفت از سر نشاط نوجوانی
ز بس کز خرمی شد عالم آباد　　غم آباد جهان شد خرم آباد

درینگونه وقتی که زمان و زمین زبان بدعا و آمین کشاده و از ساکنان عالم بالا تا سکنهٔ دارالخلافهٔ والا دست بقبلهٔ اجابت برافراشته بودند ـ آن دست پرورد تائید ایزدی کف عطا آموز مانند پنجهٔ آفتاب جهان افروز بر

زرپاشی درآورده روی زمین را مانند صفحهٔ کاغذ زرافشان درفشان کردند ـ و جیب و کنار تهی دستان ہفت کشور را چون گریبان غنچهٔ گل سوری از مشت مشت زر سرخ پر ساختند ـ مجملاً مراسم این روز از اضعاف مناصب و رواتب بآئین شایستہ بظہور آمد ـ نخست نخستین ثمرة الفواد دوحهٔ خلافت کبریٰ شاہزادۂ معظم بادشاہزادۂ اکبر سلطان دارا شکوہ منظور نظر عنایت تازہ و مشمول عواطف بی اندازہ شدند ـ و خلعت خاصہ با نادری مروارید دوز و انعام دو لک روپیہ نقد ضمیمہ آن مراحم عمیمہ گردید ـ آنگاہ دو قرة العین اعیان خلافت نامتناہی حضرت بادشاہی شاہ شجاع و محمد اورنگ زیب بہادر از عواطف نامتناہی حضرت بادشاہی بتازگی مفتخر و مباہی گشتہ ہر یک از آن دو یگانہ زمان بعنایت خلعت خاص با نادری و انعام یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ نقد نوازش یافتند ـ و بہ گرامی شاہزادہ سلطان مراد بخش خلعت و نادری و یک لک روپیہ نقد مرحمت شد ـ یمین‌الدولہ آصف خان بعاطفت خلعت خاص با چارقب زردوز و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشتہ باعطای خطاب عظیم‌الشان خانخانی و تفویض مرتبهٔ عالئی سپہ سالاری کہ دربن دولتکدۂ والا بالا ترین مناصب و والاترین مراتب است کامگاری یافت ـ درین وقت بر زبان مبارک آوردند کہ چون بدارالخیر جنیر تفویض این خطاب بہ مہابت خان زبان زد شدہ و پاس گفتار والا درین صورت ضرورت بود لہٰذا درین مدت احقاق آن بہ یمین‌الدولہ کہ از وقت رحلت جنت مکانی مستحق این مواہب و مستعد این منزلت شدہ بود بمنصہ ظہور نرسید ـ تا این وقت کہ وقت آن در رسید و مراتب حق گذاری ادا شد ـ آنگاہ سید خانجہان از اصل و اضافہ بمرتبهٔ منصب پنجہزاری ذات و سوار دو اسپہ سہ اسپہ رسیدہ ـ و اسلام خان میر بخشی بتفویض صاحب صوبگئی بنگالہ از تغیر اعظم خان و اضافهٔ ہزار سوار دو اسپہ از جملہ سواران منصب کہ پنجہزاری ذات و سوار بود افزایش قدر و مقدار یافت ـ جعفر خان بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار از اصل و اضافہ سرمایهٔ اعتبار و افتخار اندوخت ـ شیخ فرید بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار سربلندی یافت ـ و فیروز خان ناظر محل بمنصب دو ہزاری پانصد سوار بر کام خاطر فیروزی یافت ـ و یکصد تن از مقربان

به مرحمت صد دست خلعت سرافرازی یافتند - و باقی هزار خلعت به سایر بندهای روشناس که درین جشن مقرر شده بود تا نه روز هر روز یکصد و بیست عطا شد -

پیشکش شاهزادهای عالی مقدار و امرای نامدار بموجب تفصیل ذیل درین ایام از نظر اشرف گذشت - از شاه شجاع سایر ظرایف و نوادر با شش فیل که بقیمت دو لک و بیست هزار روپیه بود - و نفایس و تحف سایر ولایات از جواهر و تخت روان مرصع بابت آصف خان بقیمت پنج لک روپیه - و قیمت مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه و بیست و شش زنجیر فیل بابت پیشکش عبدالله خان چهار لک روپیه - و نه زنجیر فیل و دو لک روپیه بابت زمیندار رتن‌پور که عبدالله خان با زمیندار مذکور همراه آورده بود - و جواهر و اقمشهٔ علامی افضل خان و اسلام خان و شایسته خان و سیف خان و جعفر خان هرکدام یک لک روپیه - و از باقر خان هشتاد هزار روپیه - مجملاً از روز نوروز عالم افروز تا روز شرف اشرف مجموع پیشکش نوشته و نانوشته آنچه بموقع قبول رسید بمبلغ سی لک روپیه کشید -

دهم ماه جشن میلاد شاهزاده سلیمان شکوه که بمقتضای قرب دارالخلافه تاخیر پذیر گشته بود درین روز آرایش پذیر گشت - منزل مهین شاهزادهٔ جوان بخت سلطان دارا شکوه برسم ادای تهنیت و مبارکباد از فیض مقدم شاهنشاه عالم عالمی دیگر شد - و گرامی شاهزاده سپاس این مکرمت بیقیاس بجا آورده نخست از ادای مراسم پا انداز و نثار حق مقام بجا آوردند - آنگاه پیشکش گرانمند مشتمل بر انواع نوادر و جواهر کشیدند - و درین فرخنده محفل والا شاهزادهٔ خجسته مقدم سلیمان شکوه را که بتازگی پرتو وجود مسعودش فروغ افزای گوهر خلافت شده بود بحضور انور طلبیده هفت طبقهٔ حدقه را از کحل الجواهر سلیمانی یعنی ضیای لقای جهان آرایش حدقهٔ نور ساختند - و در آن روز سعادت اندوز حسب‌الامر اعلیٰ از سرکار شاهزادهٔ والا مقدار دو تقوز پارچه درست و شمشیر مرصع به یمین‌الدوله عطا رفت - و خلعت والا با چارقب زربفت دوز به خان فیروز جنگ و علّامی افضل خان - خلعت با فرجی باسلام خان - و ازین دست به شایسته خان و خان عالم و میر جمله و جعفر خان و اعتقاد خان و

موسویخان مرحمت شد - و سایر امراء تا ہزاری بخلعت تنها کامگاری یافتند - و آن مہر گیتی افروز تا آخر آن روز از کمال انبساط نشاط اندوز بوده نعمت خاصہ ہمانجا تناول فرمودند -

دوازدہم ماه اسپک مخمل زربفت کہ سپهدار خـان صوبہ دار احمد آباد گجرات با ستونهای نقره ملمع طلا بہ ہشتاد و چهار ہزار روپیہ اتمام داده درینولا بر سبیل پیشکش ارسال داشتہ بود از نظر اشرف گذشت[1] - نوزدہم ماه خجستہ محفل شرف آفتاب جهانتاب از فروغ زر و گوہر کہ زیور روی در و دیوار آن بزم فرخنده ہمایون شده بود رشک فرمای منازل قمر و غیرت شرفخانۂ مہر انور شد - قرةالعین نیر اعظم و چشم و چراغ دودمان دولت حضرت صاحبقران معظم درین انجمن حشمت بر سریر عظمت جلوس مبارک فرموده دست جود و احسان را چاشنی سحاب نیسان داده دستهای تہی دستان را از مشت مشت در چون ہر دو کف صدف پر ساختند - و جیب و کنار بی برگانرا چون گریبان غنچہ از درست زر لبریز نمودند - سپہ سالار یمین‌الدولہ آصف خان را فیل خاصہ با یراق طلا و ماده فیل و دو راس اسپ با زین زرین مرحمت فرمودند - میر جملہ از تغیر اسلام خان بخدمت میر بخشی گری و منصب پنجهزاری ذات و دو ہزار سوار معزز گـردید - اصالت خـان از تغیر بـاقر خان بصوبہ داری دہلی و منصب دو ہزار و پانصدی ذات و ہزار و پانصد سوار و باقر خان بہ نگاہبانئی جونپور مقرر شد -

ہفدہم ذی قعده روز ارتحال نواب غفران مآب مهد علیا بود بر طبق معهوده ہمہ سالہ در روضۂ مقدسۂ آن قدسیہ صفات فرخنده محفلی بحضور فضلاء و صلحاء و اصحاب زہد و تقوی و حفاظ قرآن و حدیث و سایر ارباب عمایم کہ باصحاب سعادت معروف اند آرایش پذیر شد - و خود نیز بدولت و اقبال آن انجمن را از نور حضور متبرک ساختہ بیست و پنجهزار روپیہ باہل استحقاق و موازی این مبلغ در انجمن زنانہ بزنان بیوه و عجایز

۱- در بادشاہنامہ قیمت اسپک مخمل زربفت فـرستادۂ سپهدار خان یک لک روپیہ نوشتہ شده -

بی روزگار و عفایف پریشان احوال قسمت نمودند - هژدهم ماه ایلچئی
نذرمحمد خان نابهره بی نامی که از تعارف و معرفت روش سلوک و آداب
بنا بر مقتضای الاسماء تنزل من السماء بغایت بی بهره بود حوالئی دارالخلافه
رسید - و تربیت خان حسب‌الامر اعلی باستقبال شتافته او را بدربار
سپهر مدار رسانید - چون بآستانبوس عتبهٔ سدره مرتبه بهره‌ور و نامدار
گشته از سعادت باریابئی انجمن حضور پرنور کامیاب و کامگار گشت نخست
به تلقین و تعلیم یساولان طرزدان آداب معهوده از کورنش و تسلیم تقدیم
نموده آنگاه از روی کمال آداب نامهٔ خان مشارٌ الیه با یک تقوز باز طویغان
و دو دست شنقار و نه چرغ از آنجمله چندی آهو شکار و باقی آموخته روش
صید قال که خان برسبیل ارمغان ارسال داشته بود بنظر انور در آورد - و
شکار قال مرغوب ترین انواع صید چرغ و شنقار است و جز خان ماوراءالنهر
و ترکستان دیگری را میسر نیست - اگر بالفرض مقدور ارباب اقتدار نیز
باشد چون قورق ولاة آن ولایت است کسی بدان اقدام نمی نماید - و طور
آن شکار بدین طرز است که نخست جمعی سواران که ایشان را قال تاز
خوانند اطراف سرزمین را که نشیمن فوج کلنگ باشد بطریق جرگه احاطه
مینمایند - درین حال میرشکاران آغاز طبل زدن نموده خیل کلنگان را به پرواز
می آرند تا آنکه آنها طبل خورده رفته رفته بلند می شوند آنگاه از هر طرف
که آن سرگشتگان آهنگ بیرون شدن می‌کنند قال تازان و میرشکاران از نعره
و شور و غوغا و صدای طبل آنها را بر میگردانند - چندانکه آن قضا رسیدگان
سراسیمه شده از فرط دهشت و وحشت بجای می رسند که قطعاً بمحاذی
آن جرگه نزدیک نمی شوند چه جائیکه گذاره شوند - ناچار از آن سمت باز
گشته انداز جانب دیگر می نمایند و برین قیاس چون عاقبت راه بدر رو
از هیچ سو نمی یابند ناچار هوا گرفته بلندتر می شوند - درین وقت
میرشکاران جانوران را سر می دهند و آنها اوج گرفته کلنگانرا بباد صدمهٔ
صید افگن می‌گیرند - و در اندک فرصتی آن روز برگشتگان سرگشته را
یک یک بضرب زور پایان می آرند و همگی را بهمین آئین شکار می کنند -
چنانچه کمتر اتفاق می افتد که جانوری جان از چنگ آنها بدر برد - مجملاً
روز دیگر نابهره بی باقی سوغات خانرا که از آنجمله صد سر اسپ بود و

پنجاه شتر نر و ماده بختی و صد من سنگ لاجورد و چند جامه وار پوستین و سمور و چندین زوج قالی و نمد تکیه و بلغار و ظروف چینی نفیس و نفایس امتعهٔ عراق و کار ماوراءالنهرکه برسم نمودار ارسال یافته بود از نظر انور آن سرور گذرانید ـ و مجموع مبلغ هفتاد هزار روپیه تقویم یافت ـ بیستم ماه ایلچئی مسطور چهل راس اسپ و سی و پنج شتر نر و ماده با چند پوستین سمور و دیگر تحف توران زمین از جانب خود بر سبیل پیشکش گذرانید ـ بخلعت گرانمایه و کارد مرصع و یک اشرفی چهار صد تولگی که بکوکب طالع معروف است و دو از نقره[1] بهمین وزن نوازش پذیرفت ـ و خواجه یاقوت تحویلدار سوغات مذکوره به مرحمت خلعت و عطای یک اشرفی صد تولگی و روپیه بوزن آن کامیاب گشت ـ

بیان طغیان ماده سودای ججهارسنگهه بندیله و بکرماجیت پسرش و ذکر سوانح دیگر

چون پامال گشتهٔ لکدکوب حوادث را پایمردیٔ سعی کسی دستگیری نمی تواند نمود ـ و از چشم افتادهٔ انظار انجم و اوضاع افلاک بنظر توجه مردم از خاک بر نمی خیزد چه ادبار مدبری بتدبیر هیچ مدبری چاره پذیر نه گردد ـ و زنگ ظلمت از گلیم بخت تیره روزی بکارگرئی کوشش هیچ صیقل گری نزداید ـ و چگونه چنین نباشد که بهبود جوئی بدنهادان در حقیقت با قضا و قدر [مقابل] شدن است ـ و صوابگوئی خطا اندیشان با دستبرد تقدیر پنجه در پنجه کردن ـ شاهد صدق این مقدمه مشاهدهٔ احوال ججهار غرامت مآل از اواسط کار تا خواتم روزگار بسندست ـ چه آن زیان زد خذلان ابد و خسران سرمد و پدرش که پروردهٔ نعمت این دولت جاودانی و برآوردهٔ تربیت حضرت جنت مکانی اند از دولت این دولتخانهٔ والا کار شان بآنگونه بالا گرفته رفته رفته بجای کشید که در وسعت دستگاه حشمت مثل فسحت ساحت ملک و کثرت جمعیت لشکر و خزانه از جمیع راجهای این کشور عموماً و از رانا خصوصاً صد پایه بیش بل هزار پله در پیش بودند ـ

۱ـ دو روپیهٔ درست نقره ، قلمی (و ـ ق) ـ

چنانچه مجملی از آن باب سبق ذکر یافته - سرجمله دیگر در طی این فصل ظاهر می گردد - در آنولا که از سعادت جاوید روتافته بدست خود اسباب استیصال خود مهیا نموده بود و افواج قاهره بدفع آن مقهور تعین یافته نزدیک بدان شد که جزای کردار بد در کنار روزگار خود بیند - قضا را از آنجا که وقوع امور در بند اوقات است و بر آمد کارها در گرو روزگار چون وقت او بسر نیامده و روزگار دولتش به پایان نرسیده بود لاجرم قلع و قمع بنیاد او از عالم بالا بوقت دیگر حواله شد - بنابر آن از در استشفاع و استیهان در آمده امان یافت - و دیگر باره خانمان و مال و ملک برو مسلم شد چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفته - در آنولا که حسب‌المقرر از کومکیان ولایت جنوبی بوده در عرض آن اوقات مصدر خدمات شایسته شده بود در آخر آن از مهابت خان خانخانان صوبه دار دکن رخصت وطن گرفته پسر خود را در آنجا گذاشته بجانب ملک خود شتافت - و چون بجای خویش آمد از آنجا که زیاده سریها و پیش طلبیها رفته رفته آدمی را بر سر امری چند می آرد که عاقبت جان در سر آن کند هوای قلعه چورا گده و استیصال بهیم نراین زمیندار آنجا که از عهد قدیم باز زمینداری آن ملک با او و آبای او بود در دماغ جا داده قلعه چورا گده که روزگاران مفر و مقر مالکان آن سرزمین بوده محاصره نمود - و بنحوی در صدد شدت شده کار او تنگ ساخت که آخرکار از تنگئی عرصه بجان آمده خواه و ناخواه امان خواست - و به عهد و پیمان آن سست عهد که بایمان ملت هندی موکد نموده بود اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته برآمد - و آن بد عهد کم فرصت بر نفاق نقض میثاق نموده او را با جمعی کثیر از فرزندان و خویشان و متعلقان و منتسبان یکجا به قتل رسانیده و قلعهٔ مذکوره را با اسباب و اموال بی حساب بدست آورد - و چون این معنی بیوجه بدینگونه صورت بست یکی از پسران بهیم نراین مذکور که پیشتر از آن با پیشکش پدرش بهمراهئی خان دوران روانه درگاه گیتی پناه شده و اینوقت در دربار سپهر مدار باستسعاد دریافت شرف حضور افتخار داشت از روی تظلّم حقیقت را معروض واقفان موقف خلافت داشت - و بی توقف فرمانی تهدید آئین از روی کمال اندرز و ترهیب مشتمل بر انواع عتاب

و خطاب در جمیع ابواب خصوص درباب چورا گده بحکم اشرف شرف صدور یافت ـ و دربارهٔ عموم افعال غیرمحموده و ناستودهٔ آن غنوده بخت خفته خرد که شنیع ترین آنها نقض عهد و میثاق بود و هم چنین به قتل آوردن جمعی کثیر از راجه و مردم او بی تحصیل رخصت والا بر سبیل غدر و تصرف نمودن در اموال و اسباب و ولایت او که بپادشاه اسلام متعلق است نکوهش تمام در ضمن فرمان قضا نشان بلباس تخویف و توعید تمام اندراج یافت ـ مجملاً نخست از راه اتمام حجت او را بارسال ده لک روپیه از جمله مال بهیم نراین مذکور و تسلیم سایر ملک بعمّال اعمال ولایت پادشاهی مامور ساختند ـ و از روی کمال مرحمت آن شرارت آئین باطل گزین را مختار نمودند که اگر خواهش ولایت چورا گده داشته باشد موازی جمیع آن ملک از پرگنات نزدیک وطن خود بتصرف متصدیان معاملات آن صوب گذارد ـ و فرمان جهان مطاع را مصحوب سندرکب رای ارسال داشتند ـ قبل از وصول سندر چون حقیقت از نوشتهٔ وکیل که در دربار داشت بدو رسیده بود از سر جهل و روی نادانی پای از شاهراه راست هدایت بیرون گذاشته و دست از همه چیز باز داشته تحریک ستیز نمود ـ و بکرماجیت پسر خود را که در دکن از کومکیان خان زمان بود نهفته اشاره نمود که بهر طریق که رو دهد گریخته بدان بد سگال پیمان گسل پیوندد ـ و آن خیره سر از روی کمال ادبار پشت به سعادت نامتناهی کرده از موکب اقبال رو گردان شد ـ و به شتاب بخت برگشته از خیل دولت برگشته بسوی وطن راهی گردید ـ خان زمان با آنکه در بالاگهات بود رفتن او را چندان وقعتی ننهاده توفیق تعاقب آن بدعاقبت نیافت ـ و اله وردی خان صوبه‌دار مالوه که سر راه او داشت نیز درین باب موفق بصدور خدمتی نشده گذاشت که آن مدبر از آن حدود گذشت ـ و خان دوران که در آن اوان در برهانپور به ضبط پائین گهات اشتغال داشت بمجرد استماع خبر فرار آن مقهور با چندی از هواخواهان مثل راجه بهار سنگه و چندر سین بندیله و مادهو سنگه هاده و راؤ کرن و نظر بهادر خویشگی و میر فضل‌الله و امثال ایشان بر سبیل ایلغار بسمت فراز بل سوی مقر او راهی شد ـ و پنج روزه راه طي نموده در موضع اسنه از مضافات صوبهٔ مالوه باو و همراهانش

برخورد - و مانند برق بر قلب آن تیره روز زده بباد حملهٔ صرصر اثر در یکدم دمار از روزگار آن نابکاری چند برآورد - و گرد از بنیاد خرمن حیات آن خس منشان خاشاک نهاد که از شعلهٔ آتش زبانه کش کین پاک سوز شده بود برانگیخت - و قریب دو صد و پنجاه تن را بی سر نموده پی سپر ساخت - و آن مخذول با زخم منکر بهمراهئی جمعی از آن فرقهٔ تفرقه اثر که از سطوت صدمهٔ سخت بهادران پراگنده شده باز بر سر آن مادهٔ اجتماع اہل فساد جمعیت نموده بودند بهر کیف خود را بمیان جنگل های دشوار گزار و از گریوه راههای کوهسار آن حدود که دیگری جز آن بیراهه روان پی بدان نمی بردند بدر رفته رفته رفته در موضع دهامونی به ججهسار مقهور پیوست - و چون حقیقت تباه اندیشئی آن ناسپاسان ناحق شناس بر رای گیتی آرای سمت وضوع یافت بیست هزار سوار جرار کار آزموده روزگار فرموده بباشلیقی سه سردار شهامت شعار نامزد تقدیم این مهم شدند - نخست خان فیروز جنگ عبدالله خان که دستوری معاودت تنبیه یافته بود هم از راه به تنبیه آن غنوده خرد مامور گشت - و خان دوران بهادر که بعد از گوشمال بکرماجیت در نواحئی مالوه چشم براه و گوش بآواز برید خبر دربار سپهر مدار بود حسب الامر حضرت سلیمان مکان هم از آن مقام بر سر آن شیطان سار اہرمن سیرت شتافت - و دیبی سنگه بندیله و راجه بهارت و مادهو سنگه هاده و نظر بهادر خویشگی و یٰسین خان برادرش و احداد خان مهمند و حبیب خان سور با سایر لشکر کومکئی مالوه که همگی شش هزار سوار بودند در فوج او معین گشتند - و صوبه مالوه نیز صوبهداریٔ او قرار یافته اله وردی خان به نگاهبانئی برهانپور مامور گشت - و سید خانجهان با سردار خان و راؤ امر سنگه راتهور پسر راجه گج سنگه و مختار خان و کشن سنگه بهدوریه و قلعه دار خان و خانجهان کاکر و کرپارام کور جی رام گوجر و هادیداد انصاری و اندر سال نبیرهٔ راؤ رتن و روپ سنگه نبیرهٔ جگناته کچهواهه و چندی دیگر از منصبداران و پانصد سوار تابینان یمین الدوله که عدد این جمعیت به هشت هزار رسید از حضور پرنور بدفع آن مقهوران مامور شدند - و بهادر خان که بجاگیر خود مرخص شده بود با راجه امر سنگه زمیندار ماندوه و احمد بیگ خان و چندرسین بندیله و

راجه سارنگ دیو و چندی دیگر از اصحاب مناصب که مجموع شش هزار سوار تابین داشتند در فوج عبدالله خان تعین یافتند - و در فوج مذکور دیوان و بخشی و واقعه نویس علیحده تعین پذیر گشتند - و حکم شد که خان دوران از راه چندیری راهی گشته در حوالیٔ بجهور معسکر گزیند - و ایام بارش آنجا بپایان رساند - و خان فیروز جنگ موضع ایرج را که در تصرف آن مقهور است بدست آورده مردم او را بزور از آنجا برخیزاند - و نواحیٔ بهاندیر را بجهت اقامت موسم برسات اختیار نماید - و سید خانجهان در سانوان[1] موسم بارندگی بسر رساند - و بعد از انقضای ایام موسم برسات هر سه سردار باتفاق یکدیگر استیصال مطلق آن بد سگال پیشنهاد ساخته بزودی آن ناعاقبت اندیش را از پیش بردارند - و چون آن دو تیره چشم خیره سر یعنی پدر شوم اختر و پسر بدگوهر از استماع توجه حشم بادشاه سلیمان حشمت که قدرت شیر با کثرت مور داشتند مانند مورچه در طاس روئین سراسیمه و حیرت زده گشتند - و از نزدیکیٔ خیل اقبال بیدست و پا شده سررشتهٔ چاره گری از دست دادند و از دست تیغ آبدار آتش آمیغ بهادران خود را درمیان آب و آتش گرفتار دیده یکباره از صبر و قرار کناره گزیدند و مجمل سخن چون عکس ستاره سوختگی و تیره سرانجامیٔ خویشتن را در آئینهٔ زنگار خورده بخت سیاه جرده معائنه نمودند مانند دیوار شکسته که از دور بمحض صدمهٔ سیلاب از پا در می آید قبل از وصول شعبه های ثلاثهٔ دریای لشکر طوفان اثر بی پا شده از جا رفتند - و ناچار در صدد چاره گریٔ این کار دشوار شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد در آمدند - و دست استشفاع بذیل شفاعت آصف خان سپه سالار زده از روی زاری زینهاری گشتند - و بمیانجیٔ عضدالدوله درخواه این معنی نمودند که چون درم خریدگان کم خرد که مصدر انواع قبایح امور گشته و بوجوه متعدده مستعد اقسام عقوبت و انتقام شده اند که به هیچ وجه روی آمدن دربار ندارند درین صورت اگر یکی از مردم روشناس پایهٔ سریر خلافت اعلی باین جانب قدم رنجه نماید که بالمشافه ملتمسات خود را مذکور ساخته از زبان او مدعیات و سوالات این مستدعیان به محل جواب و موضع اجابت

۱- بدانون - قلمی (و - ق) -

پیوندد ہرآئینہ جان بخشئی مشتی دیرینہ بندگان کہ تہی دست آویز عذر خواہی اند خواہد بود - و چون درخواستۂ ایشان بوساطت خانخانان معروض افتاد از آنجا کہ شیمۂ کریمۂ آنحضرت مقتضی عفو زلات و صفح جنایاتست و ہمہ جا بمقتضای آن عمل نموده برای قضای حوایج ارباب مطالب بہانہ طلب می شد - درین مرتبہ نیز از باب اتمام حجت و وجوب اعطاء امان بارباب استیمان در مقام اجابت ملتمس ایشان شدند - و سندرکب رای را کہ سابق نزد او فرستاده بودند و بمجرد استماع تغیر احوال او ہم از راه معاودت نموده بود درین مرتبہ برای اطلاع بر مکنونات اندیشۂ آن فساد پیشہ ارسال داشتند - و بر زبان مبارک آوردند کہ باوجود این مراتب اگر آن مدبر سی لک روپیہ جرمانۂ خیره چشمی و چیره دستی کہ ازو سرزده برسم پیشکش ارسال دارد و سرکار سانوان در ازای چورا گده بتصرف اولیای دولت ابد پیوند دہد و بکرماجیت را بدستور معہود با ہمان جمعیت یساق کش بالا گھات نماید و نبیره صاحب تیکہ یعنی ولی عہد خود را بدربار سپہر مدار فرستد کہ ہمواره بجای او ملازمت رکاب ظفر انتساب التزام نماید ہر آئینہ درین مرتبہ لغزشہای آن فتنہ گر فساد آئین بخشیده خواہد شد - و مقرر فرمودند کہ سرداران عساکر نصرت ماثر تا مراجعت سندر در ہرجا کہ باشند اقامت گزینند - دیبی سنگھ بندیلہ کہ سرکردگی قبیلۂ بندیلہ از عہد قدیم تا زمان جہانگیر بادشاه بآبای او متعلق بود و آنحضرت ازیشان انتزاع نموده بجلدوی تجلد در قتل شیخ ابوالفضل بہ نرسنگھ دیو پدر این اہرمن سیر مرحمت فرموده بودند بخطاب راجگی و منصب سہ ہزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ و نقاره و زمینداری اوندچھہ سرافراز نموده بجای او مقرر ساختند - چون سندرکب رای بدانجا رسیده ابواب نصایح ہوش افزای بر روی روزگار او کشود از آنجا کہ ادبار آسمانی شامل حال خذلان مآل او گشتہ در ہیچ جای سر از دنبال او بر نمی داشت و واژونئی طالع زبون محیط روز و روزگار او گردیده تا ہمہ جا ہمراه بود چندانکہ روزگار او را مہلت داده قلع و قمع بنیاد او بہ تعویق می افگند آن عاقبت دشمن اہمال و امہال زمانہ غنیمت نہ شمرده در استیصال خویش استعجال بجای آورد - تا آنکہ گوش بحرف

او ننموده او را بی نیل مقصود باز فرستاد - لاجرم سندرکب رای از نزد آن مخذول معاودت نموده حقیقت سایر خصوصیات احوال و ارادات محال آن بد عقیدت را بعرض مقدس مرشد طریقت از آداب ارادت رسانید - خصوص سیاه روئیهای تازه و بی راه رویهای بی اندازه آن تیره رای کج گرای که از خیره نظریٔ بدروزی و چشمک زنیهای اختر بخت واژون بانبوهئی جنگل و صعوبت مسالک و حصانت حصون پشت گرم گردیده و به فسحت دستگاه ملک و مال و سواد خیل و حشم چشم سیاه کرده از تقلّد قلادهٔ اطاعت سر باز زده بود - بنا بر آن درینحال که حجت بر آن مستحق انواع عقوبت تمام شده هنگام نقمت خدا و انتقام خداوندگار درآمده سالاران افواج و سران سپاه سه گانه را که از موقف خلافت حکم توقف فرموده بودند مامور ساختند که از سر نو باستیصال مطلق آن واجب الدفع علی الاطلاق مقید شده خار بن استیلای دیرینه آن کفران پیشه را که در آن بوم و بر ریشه دوانیده بود از بیخ و بنیاد براندازند - چون معلوم اشرف شده بود و فروغ رای جهان آرای بندگان حضرت بر ساحت تحقیق حقیقت این معنی تافته که تا درمیان عسکر یگانهٔ وقت نباشد که احکام مطاعهٔ او حکم نفاذ امر روح در سایر قویٰ و جوارح تن و اعضای بدن داشته باشد هیچ مشیت بر وفق مصلحتِ وقت تمشیت نمی پذیرد و هیچ مهم و کار صورت درستی بر نمی کند - لاجرم از روی احتیاط بخاطر مبارک آوردند که سرداری که ایشان را از فرمان پذیریٔ او گزیر نباشد تعین فرمایند - بنابر آن شاهزادهٔ جوان بخت جوان دولت بلند اقبال بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر که خود آبروی گوہر خرد داشت و رای صواب آرائش گلشن آرای صائبه را گل سرسبد بکار فرمائی سرداران نامزد شدند - و فرمان شد که همگنان از اندیشیده و فرمودهٔ شاهزادهٔ کامگار که بتادیب ربانی مؤدب و بتائید آسمانی مؤید اند تجاوز نه نموده در همه وقت و همه حال حتی هنگام کوچ و مقام حقیقت امر بر رای صواب پیرای آن شاهزاده جوان بخت صائب تدبیر که ادب آموز خرد پیر است عرضه دارند و بر طبق اوامر نافذهٔ ایشان عمل نموده از نواهی بی نهایت محترز باشند -

و پنجم مهر در ساعتی سعادت رهین هزار سوار بر منصب شاهزادهٔ

کامگار نامدار که سابق ده هزاری ذات و چهار هزار سوار بوده افزوده بمرحمت خلعت خاص و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و طرّه مرصع و سه اسپ قبچاق که از آن دو مزین بزین زرین بود و فیل خاصگی با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل دیگر اختصاص بخشیدند ـ و فاتحهٔ فایحهٔ حصول فتح و فیروزی آن معنی آیت نصرت و حرز رایت ظفر و بهروزی از روی توجه تمام خوانده توجه اشرف را بدرقه راه آن نور حدقهٔ اقبال ساختند ـ و درین ولا نیز جمعی از امرای عظام در سایهٔ لوای معلای شاهزادهٔ بلند اختر سعادت تعین پذیرفت ـ مثل شایسته خان و رستم دکهنی و راجه بیتهلداس و راجه رای سنگهه ولد مهاراجه و شیخ فرید ولد قطب‌الدین خان و دیندار خان و شیر خان ترین و سید عالم بارهه و گوکل داس سیسودیه و مهیش داس راتهور و هزار سوار از تابینان یمین‌الدوله و هزار سوار از احدیان و تفنگچی نیز درین فوج تعین پذیرفتند ـ و خدمت بخشی گری و واقعه نویسئی آن فوج به محمد سعید کرهرودی دیوان بیوتات تفویض یافته خدمت او به مکرمت خان رجوع شد ـ

چون روز نخست عموم ولایات جنوبی خصوص سرزمین دولت آباد بمقتضای قسمت ازلی از دریافت سعادت ورود مسعود خدیو هفت کشور بهره ور شده بود درینولا تقاضای نصیبه و روزی در لباس هوای تماشای قلعهٔ دولت آباد و تسخیر سایر قلاع و حصون آن سرزمین محرک ارادهٔ کاملهٔ آن حضرت آمد ـ و چهاردهم مهر ماهچهٔ آفتاب شعاع اعلام ظفر علامت از مرکز محیط خلافت کبری بصوب ممالک جنوبی قرین خوبی و خیریت ارتفاع یافت ـ شاهسوار عرصهٔ دین و دولت رتهه سوار از قرارگاه سریر خلافت مصیر نهضت سعادت فرموده نخست باغ نور منزل را از نزول انور محل ظهور نور ساختند ـ و مقارن ورود مسعود نکته سنجی این مصرع تاریخ را که از عالم بالا برای شگون فتح و فال نصرت بر زبان آورده بود : ع

بپادشاه جهان این سفر مبارکباد

معروض داشت ـ و بعد از دو روز که آن فرخنده مقام از برکت اقامت موکب سعادت فیض اندوز بود بدولت کوچ فرموده دوم روز ساحت فتح پور را از ورود عسکر فیروز مهبط انوار سعادت ساختند ـ سه روز در آن

فرخنده موقف توقف گزیده به تفرج تالاب و شکار مرغابی فرح اندوز بوده روز چهارم از آن مرکز دولت محیط لشکر قلزم تلاطم را در تموج آورده بانداز صید اندازیٔ شکارگاه روپ باس متوجه آنصوب شدند - و هژدهم ماه عرصهٔ آن نزهت کده مضرب خیام موکب سعادت گردیده شش روز در آن سر زمین نشاط شکار روزگار سعادت آثار گذرانیدند - مرشد قلی خان میر توزک بخدمت فوجداریٔ متهرا و تنبیه متمردان مهابن و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و سوار سرافرازی یافت - و خدمت میر توزکی به میرخان که قدیم الخدمت و مزاجدان اشرف است تفویض فرموده بمنصب نه صدی دو صد سوار پایه قدرش افزودند - بیست و هشتم ماه مذکور فضای طرب افزای صیدگاه باری از میامن ورود موکب مسعود مطرح اشعهٔ انوار فیض آسمانی شد - هشت روز در آن فرخنده مقام اقامت فرموده به شغل شکار اندازی نشاط اندوز بودند -

بیان برخی از مابقی احوال ججهارسنگهه بندیله و سرزدن حرکات ناهنجار از آن خسران مآل که باعث ارسال شاهزاده بلند اقبال بکارفرمائی سرداران شد

چون ججهار بدنهاد را در قسمت کدهٔ عهد الست از نصیب شقاوت نصاب نصیبهٔ کامل بخشیده بودند - و در حوالت خانهٔ فطرت روز نخست از بخت و دولت حرمان روزی گشته بود - چندانکه صلاح اندیشان در اصلاح مادهٔ فساد آن مفسد کوشیده نصایح سودمند دربارهٔ او تلف نمودند اثری بر آن مراتب مترتب نگشته بلکه برعکس مدعا نتیجه داد - و خانمان دیرینه سال سلسلهٔ خود را بسعی خود خراب ساخته عاقبت سر نیز در سر این کارکرد - الحاصل هنوز موکب اقبال شاهزادهٔ عالمیان نرسیده بود که خان فیروز جنگ از بهاندیر و سید خانجهان از سانوان و خان دوران از بچهور کوچ کرده هر سه گروه بیکدیگر پیوستند - و پس از الحاق

درباب اتحاد آرا و ہمم کہ سررشتہ انصرام سایر مہام بآن پیوستہ و سلسلہ پیشرفت امور عظام بدان وابستہ بجد و جہد کوشیدند و کوچ بکوچ روان شدند - چون بسر گریوۂ اندوچھہ کہ مبداء جنگل بی منتہاست رسیدند نخست بریدن درختان آن جنگل کہ باعتبار انبوہئی اشجار در ہمہ ہندوستان بہ بیمثلی و مورد ضرب المثل است بنیاد نمودند - و روز بروز کار جنگل بری پیش برده باین طریق قطع راه می کردند - و آن پراگنده مغز پریشان خیال باستظہار ہیراہئی آن جنگل دشوارگذار جمعیت خاطر اندوختہ با فراغبال در قلعہ اوندچھہ میگذرانید و بہ پشت گرمئی اجتماع لشکر تفرقہ اثر خود کہ قریب پنجہزار سوار و یازده ہزار پیاده بودند قرار تحصین بخود داده اراده داشت کہ در حوالئی موضع کمرولی کہ یک کروه باوند چھہ فاصلہ دارد در عرصہ مصاف صف آرا گردد - و در طی ایام راه بریہای بہادران گاه گاہی مردم آن تیره بخت درمیان جنگل از دور سیاہی نموده بہ تیر و تفنگ ہنگامہ جنگ گرم می ساختند - و در ضمن آن دستبازیہا ہر روز چندین سر می باختند - و در شنبہ نوزدہم مہر ماه کہ موضع کمرولی مذکور مرکز رایات عسکر منصور شد راجہ دیبی سنگھ بافواج ہراول خاندوران و اہل توپخانہ دلیرانہ تا پای پشتہ کمرولی کہ دیوی از سرداران عمدۂ ججہار با جمعی کثیر آنجا مقام گزیده بود یکسر تاخت - و بہ نیروی سرپنجہ مردمی و زور بازوی مردانگی آن جا را از دست آن دل باختہ ہوش از سر رفتہ گرفتہ او را دستگیر ساخت - و معتمدی چند ہمراه داده نزد خان دوران فرستاد و خان مذکور آن مقہور را پیش خان فیروز جنگ ارسال داشت - چون آن تیره روزگار در آن سر زمین اعتبار تمام داشت خان مشار الیہ او را نظربند نگاہداشتہ در صدد تفقد خاطر او شد - و بعد از استمالت بیشمار کہ آن وحشی نژاد آرمیده خاطر و دلنہاد گشتہ بمقام اظہار اطاعت و انقیاد در آمد درینحال او را بہ تکلیف برین داشت کہ تبعہ خود را بوسیلہ پیغامہای رغبت آمیز دلداری بر متابعت تحریص و ترغیب نماید - بالجملہ از کارکشائیہای اقبال بی زوال شاہنشاه عدوبند آفاق گیر و تاثیر ادبار کہ در جمیع مواد شامل حال احوال اعداء دولت ابد پیوند است وہم و ہراس بسیار بر ججہار برگشتہ بخت و تیره روزگار استیلا یافتہ

بهجوم افواج رعب و خوف بی شمار در و دیوار حصاربند بـاطن آن واژون طالع خراب اندرون را فرو گرفت ـ چنانچه باوجود صعوبت جنگل و دشواریٔ مسالک آن سرزمین خصوص از راه بسیاریٔ انهار و آبکندها و شکستهای بیشمار که اولیای دولت جاودانی را عبور از آنها بآسانی میسر نبود قرار داد که عیال و اطفال خود را به قلعهٔ دهامونی از جمله اساس نهادهای راجه نرسنگه دیو پدر آن مدبر که از سایر حصون آن سرزمین حصین تر است ارسال دارد ـ فی‌الواقع اگر نه آن سرگشتهٔ وادی بخت برگشتگی را ضلالت کار فرما بودی پرآئینه ممکن بود که باستظهار صعوبت راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمعیت خـاطر انـدوخته و مدتهـای متمادی آنجا تحصن گزیده داد فراغ خاطر دادی ـ مجملا بحکم اندیشیدهٔ مذکور که از اندیشهٔ شیران جلادت پیشهٔ بیشهٔ مردی و دلیری ناشی شده بود بیدرنگ آهنگ انصرام آن پیشنهاد نموده و اکثر مردم خود را با بقیه خزانه که پیشتر در پیغوله های جنگل و شعاب جبال مخاک امانت دار سپرده بود پیشتر بدهامونی فرستاد ـ و جمعی آشفته مغز پریشان اندیش از آن فرقهٔ بد نیت تفرقه خـاصیت را بنگاهبانئی اوندچهه بـاز داشته خـود نیز بـا بکرماجیت پسرش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب بدانسو راهی شد ـ و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف باوندچهه شتافته تمام اطراف آنرا بحوزهٔ احاطهٔ تامه در آوردند ـ و آغاز پیش بردن ملچار و سرکردن نقب کرده ترتیب زینه پایها و سایر اسباب قلعه گیری نمودند ـ و در پایان شب دوشنبه بیست و دوم مهر دلاوران تهور کیش سخت کوش کمندها در دست و زینه ها برگردن گرفته خود را تا پای قلعه رسانیدند ـ و بمجرد رسیدن از جمعیت خاطر به نردبانها برآمده در انـدک فرصت یک یک بهـادران موکب اقبـال مـانـنـد کـوکب طالع سعد از افق بروج گردون عروج آن حصار طلوع سعادت نمودند ـ درین حال پاسبانان قلعه ازین قضیهٔ ناگهانی آگهی یافتند و چون کار از دست رفته و تیر از شست جسته بود دست و پا زدن سودی نداده از ثبات قدم بهبودی نمی نمود ـ لاجرم پس از اندک زد و خورد هر بدکیش چون

ناوک پرّان از کمان کمند[1] بلندی زده راه طرفی پیش گرفته بدر رفت ـ و درین حال دلیران قلعه گیر از فراز برج و باره بیدرنگ آهنگ درهای حصار نموده دروازه را کشودند ـ و افواج قاهره از اطراف بدرون ریخته قلعه بآن دشواری را به محض کارگزاری تائید آسمانی باین آسانی فرادست آوردند ـ و غزات عسکر اسلام بامدادان بعد از ادای فریضهٔ مکتوبهٔ فجر دوگانهٔ شکرانهٔ ایزدی بجا آوردند ـ و در آن کفرآباد دیر بنیاد اعلان معالم ایمان و اعلاء اعلام اسلام خصوص اذان ببانگ بلند نمودند ـ و قلعهٔ اوندچهه را با توابع آن حسب‌الامر والا که براجا دیبی سنگه تعین پذیر شده بود تسلیم نموده این خالص عقیده صافی نیت را با جمعیت خودش درین حصن حصین گذاشتند و حقیقت را در خدمت شاهزاده و بدرگاه والا معروض داشتند ـ و خود همان روز بقصد تعاقب ججهار راهی شدند ـ و چون بگذر آب بیتوا[2] که "بسات دهاره" بنا بر آنکه بهفت شعبه انقسام می یابد اشتهار دارد رسیدند ـ همانجا بجهت گذشتن از آب مذکور چندی توقف اتفاق افتاد ـ و در اندک وقتی از تاثیر جلوه‌نمائیهای اقبال کار گذار که بمحض امداد آن بسی امر غیر کشایش پذیر [کشایش پذیر] می گردد از آنگونه حایلی هایل باوجود تندی و کثرت آب و وقوع لختهای سنگ کلان درمیان رود که همانا سنگ راه همین معنی دارد بآسانی گذار نمودند ـ و در همان ساعت که مانند باد ازآن آب گذشتند از همه جا با یلغار متوجه دهامونی شدند و با شتاب تمام مرحله پیما گشتند ـ چندانکه روز چهارم آن ماه به سه کروهی مقصد رسیده در صدد استحصال مقدمات حصول مقصود یعنی استخلاص قلعهٔ مذکوره و استیصال اهل قلعه شده بودند که در عین رسیدن خبرگیران خبر به دلیران رسانیدند که آن مخذول بنا بر فرط سراسیمگی و حیرانی که از استیلای دهشت ناشی شده بود بمحض وصول پیرامون دهامونی چون بحصانت حصار چورا گده استظهار بیش داشت عیال و اطفال را با برخی از مال و منال که پیش از خود فرستاده بود چنانچه سابق نگارش یافته باز بسمت چورا گده

۱ـ قلمی "از کمان پرکش کند بلندی زده" ـ (و ـ ق) ـ

۲ـ آب تیهوان ـ قلمی ـ (و ـ ق)

راہی ساختہ و سایر عمارات و نواحئی حصار مذکور را خراب کرد ۔
و دود بھائی خود یعنی کوکۂ خود را با گروہی از اہل اعتماد و اعتبار
بہ نگاہبانی باز داشتہ خود از آب گذشتہ بسمت پرگنۂ کھتولہ کہ
بجانب چوراگدہ واقع است شتافت کہ اگر آن حصار بہ حیز تسخیر
بہادران عدوبند قلعہ گیر درآید بآسانی و زودی روانہ چوراگدہ گردد ۔
چون بہادران استماع این خبر بہجت اثر نمودہ از مضمون آن شگون فتح
و فیروزی گرفتہ در وسط روز متوجہ پیش شدند و پس از دو روز کہ
روزگار در قطع جنگل دشوار گذار گذرانیدہ خود را بنواحئی قلعہ دھامونی
رسانیدند و طرف غربئی آنرا کہ خندق ژرف پہناور بعمق بیست ذراع
بر آن محیط است احاطہ نمودند ۔ چون سایر اطراف ثلثہ آن قلعہ را کہ بر
روی پشتۂ مرتفع اتفاق وقوع دارد یکسر آبکندہا و شکستہای عمیق عریض
درست فرو گرفتہ بدین جہت کہ ازین جہات ملچار پیش بردن و نقب
سر نمودن و پیچ و خم کوچۂ سلامت راست کردن متعسر بل متعذر است
لاجرم دست از محاصرۂ آن جوانب باز داشتہ ہمگی ہمت ازین سمت
بر پیش بردن مطلب گماشتند و در اندک فرصتی کار خویش را حسب
المدعا پیش بردہ ملچارہا بکنار رسانیدند ۔ و در عموم آن ایام خصوص آن
ہنگام متحصنان از درون گرم مدافعہ و مجادلہ شدہ بیان و تیر و تفنگ
و توپ بازار کارزار و ہنگامۂ جنگ را رونق و گرمی می دادند ۔ و از بیرون
بہادران موکب اقبال بہ نحوی سرگرم جنگ و جدال و تنگ گیری عرصۂ
کار بر اہل حصار بودند کہ نہ خود یکدم نفس بخوشی می زدند و نہ یک
چشم زدن اژدہای توپ و تفنگ را فرصت نفس زدن می دادند ۔ بلکہ دمبدم
از دمدمہ افسون فتیلۂ دود افگن آنہا را بر سر آتش افشانی و جان ستانی
می آوردند و پیوستہ بتحریک شرارت شرار ثعبان دم پرندۂ بان را از جا پرواز
می دادند ۔ مجملا از ہمہ جہت در تضییق محاصرہ کوشیدہ ساحت
عیش بر متحصنان تنگ فضا ساختند ۔ قضا را در اثنای آن احوال شبی
کہ سیاہ درونان تیرہ روز تا سحرگاہ بہادران تہور شعار را گرم افروختن آتش
کین دیدہ بودند دل نشین خویشتن نمودند کہ اگر تا برآمد آفتاب بدین
مثابہ پیکار خواہند نمود یک تن از درونیان سر بیرون نمی برد ۔ لاجرم

به فکر دور و دراز افتاده دانستند که عنقریب آن دیواربست نیز بدست دلیران عدو بند به کشایش در آید ـ و چون چارهٔ معامله در تسلیم حصار انحصار دارد بنا بر آن فی‌الحال رتنای دودا بخان دوران پیغام داده امان طلبید ـ خان مشار الیه فرستادهٔ او را نزد عبدالله خان فرستاد و آن خان والا مکان او را و همراهانش او را بجان امان داد ـ درین حال چون عموم بهادران روهیله ازین حقیقت آگاه نبودند لاجرم بهان روش از کار طلبیها طلبگار پیش رفت کار بودند ـ چنانچه بهادر خان مذکور با جمعیت خود از شکستهای سر راه بهر روش که روی داد گذار نموده خود را بدر قلعه رسانید و بمجرد رسیدن در بهان گرمی دروازه را آتش داد ـ چون به رتنای این خبر رسید صلاح در آن دیدکه از میان آب و آتش جان مفتی بیرون برد ـ لهذا با سایر درونیان از طرف شرقئی قلعه راه بدروازه یافته زینهاری شب تار گردید و در ظلام پناه برده[1] رفته رفته خود را بجنگل رسانید ـ بهادر خان و همچنین نظر بهادر که پیش از همه بهادران خود را از عقب آن خان شهامت نشان بدر حصار رسانیده بود چون از درون حرکتی ندیدند بخاطر جمع داخل قلعه شده خبر به سالاران سپاه رسانیدند و غازیان آغاز یغما و تاراج نموده دست باموال کفره فجره زدند ـ خان دوران برین حقیقت اطلاع یافته درین هجوم عام با اسحاق بیگ بخشئی بادشاهی خواجه عنایت الله و یازده تن از تابینان خود بسعی تمام از راه دریچه بدرون رفت ـ و یک دو تن از اهل شدت و نجدت را بر سر آن دریچه به نگهبانی راه باز داشته خود تا میان قلعه شتافت و بمنع تاراجیان پرداخت ـ چون ملاحظهٔ غنایم حصار نموده ظاهر شد که تا آن حالت قلیلی از اموال دست زده شد باقی بحال است ـ لاجرم تلف شدن جزوی را خصوص در آن گونه محشر عام بحساب غنیمت کلی شمرده با ضبط تمام آنرا ضبط نمود ـ درین اثناء از شگرف کاری تقدیر و بدایع جهان ابداع چندی از اولیای دولت ابد پیوند بآتش باروت خود را سپند آسا سوخته دفع گزند عین الکمال از جمال شاهد اقبال خاصه فتوحات تازه بی اندازه که تازه رو نموده بود نمودند ـ تبیین این ابهام آنکه خود درین حال از ظهور علامات مقهوران ظاهر شد که هنوز جمعی در بروج مانده اند ـ

۱ـ در پناه پردهٔ ظلام ـ قلمی (و ـ ق) ـ

علی اصغر ولد جعفر بیگ آصف خان بانداز دستگیر نمودن آن گروه آہنگ آن سمت نمود - چندانکه خان دوران بنابر ظلمت شب و عدم امتیاز دوست و دشمن بمقام ممانعت او در آمد ممنوع نگشت - و با چندی از مردم بفراز باره برای تفحص مخالفان گرد بروج میگشت - چون بحسب اقتضای قضا ہنگام اصابت آسیب چشم زخم در آمد در عین سرگرمئی او و ہمراہان او بتجسس ارباب شرارت اتفاقاً شرارۂ آتش بی زینهار از گل شمعی که سابق ارباب یغما برای پیدا کردن اموال قلعه با خود داشته آنجا انداخته بودند آتش بانبار باروت قلعه که در زیر برج ذخیره کرده بودند گرفته کچهٔ نهفته یعنی فتح حقیقت آتش سوزان که ہمانا با تیره روزان اہل نفاق زبان یکی داشت گل کرده و بیکدم آن برج را با ہشتاد ذراع دیوار جانبین پرانید - و علی اصغر مرحوم با ہمراہان و چندی از تاراجیان که ببالا بر آمده بودند راه ہوا گرفته ببال آتش پرواز نمودند چنانچه اثری از ایشان پیدا نشد - چه اجزای متفرقهٔ ایشان که ہمانا بمراتب از معدوم بالمره نابود تر شده بود نوعی بحالت پراگندگی گرائید که بنابر استحاله اعادۂ آن گونه معدوم شاید در روز حشر نیز فراہم نیاید - بنابر آنکه اکثری آن رفیع بنیان بطرف بیرون قلعه پریده بود آفت کلی بسپاہیان که ہمراه سرداران در پای حصار ارادۂ شب پایان بردن داشتند رسید - چنانچه قریب سیصد تن از احاد عسکر که اکثر مردم راو امرسنگه بودند تلف شده دو صد اسپ نیز سقط گشتند - و از سپرداریٔ حفظ ایزدی سرداران لشکر سلامت ماندند - با آنکه سنگی به سر خان فیروز جنگ و دو سنگ پاره بسید خانجہان و بہادر خان و جی رام بدگوجر رسید اما بنابر حمایت الٰہی آسیبی نه رسید - و ہمچنین خان دوران که با ہمراہان درین وقت بضبط طوایل اسپان ججہار و اہل حصار پرداخته بود در کنف نگاہبانی حراست آسمانی سالم ماند - بالجمله بعد از اصابت آن مصائب چون خان دوران پرداخت معاملهٔ پاسبانئی اموال قلعه نموده ازین ممر خاطر جمعی ساخت درین حال چندی از سپاہیان که بقصد تحصیل کاه و ہیمه بجنگل شتافته چاہی پر از زر یافته بودند شتابان خبر رسانیدند - و خان مذکور بعد از آگاہی بنابر کمال دولت خواہی خود بر سر آن چاه رفته

تفحص کنان بر سر سه چاه دیگر که در آن سرزمین بود رسید ـ و از ہر چہار مبلغ دو لک و پنجاه ہزار روپیہ پیدا شده داخل خزانۂ سرکار خاصہ شریفہ گشت ـ

درین اثناء چون سرداران خبر یافتند که ججہار برگشتہ بخت در قصبۂ شاہپور که دو کروہی قلعۂ چوراگده است توقف گزیده و بہ راه نمائی ادبار عزیمت از خیل اقبال پیشنهاد نموده ـ چنانچہ بہاین خیال محال و اندیشۂ دور از راه اندیشۂ رفتن دکن در خاطر جا داده چون راه بر سرزمین دیو گده می افتد از زمیندار آن حدود توقع این معنئی دور از کار که تصوّر قبول آن از حد و اندازۂ راه او نیست نموده و بدانہ پاشئی زر کلی او را فریب داده چون بجای نرسید لہٰذا از آن اندیشہ باز آمده بتازگی بر سرانجام قلعۂ چوراگده رفتہ جریده در نواحئی آن مقام اقامت گزیده که اگر افواج عسکر منصور آہنگ تعاقب او نمایند در آن حصار تحصن جوید ـ بنابر آن خان فیروز جنگ و خان دوران ارادۂ توجہ آن سمت با خود قرار داده ـ و چون سید خانجہان حسب‌المقرر امر اعلی بنظم و نسق قلعۂ دهامونی و مضافات آن و تفحص خزاین مدفونۂ آن صاحب طالع واژونہ پرداختہ بود لاجرم از ہمراہئی ایشان باز ماند ـ و آن دو سردار جلادت آثار یازدہم ماه آبان بدان جہت شتابان شدند ـ درین اثنا آگہی یافتند که چون زمیندار گره دیو بدارالبوار شتافت ججہار بدگوہر ازین ممر جمعیت خاطر یافتہ بر سر انصرام پیشنهاد سابق است ـ و بنا برین خیال سست و اندیشۂ نادرست جمیع توپہای قلعۂ چوراگده را شکستہ و منازل بهیم نراین را که در آن حصار اساس نہاده بود بزور باروت پرانیده و اکثر اموال و اسباب و احمال و اثقال خود را که بنا بر گرانئی آن و عدم باربردار حمل آن تعذّر داشتہ سوختہ و با جمیع اہل و عیال از راه لانجی و کرولہ بسمت دکن راہی شده ـ بنا بر استماع آن خبر درست نخست سرداران متوجہ چوراگده شده روز جمعہ غره آذر بمیدان چوگان بیرون قلعہ رسیدند ـ خان دوران باستصواب خان فیروز جنگ با چندی از بہادران داخل حصار شد و نخست ببام صنمکدۂ آن کفر آباد که از مبداء بنیاد تا آن غایت گام مسلمانان بل نام مسلمانی بدان نرسیده بود برآمده و باتفاق اہل وفاق اول

وہلہ اعلاء اعلام اسلام و اعلان شعار ایمان یعنی اقامت اذان نمود ـ و
نماز جمعہ بخاطر جمع با جماعت گذرانیدہ دست بدعای مزید جاہ جاوید
شہنشاہ اسلام پرور دین پناہ برآوردہ استدعای بقای ابدی و دوام سرمدیٔ
این صاحب دولت موفق مؤید و تشیید اساس آن دولتکدۂ مخلد مؤبد از
درگاہ ایزدی نمود ـ و احداد خان مہمند و یعقوب عم او را با شمشیر و دیال
و عالم و دلاور پسران شیر خان و کنور پسر سنگرام زمیندار را با پانصد
پیادہ تفنگچی گوند بہ نگاہبانئی قلعہ نگاہداشتہ خود بمعسکر باز گشت ـ چون
اردو از آن مقام کوچ نمودہ در موضع شاہپور منزل گزید راگھو چودہری
تپۂ کریلی خان دوران را ملاقات نمودہ مذکور ساخت کہ ججہار بہ غایت
سنگین میرود ـ چنانچہ از جملہ احمال و اثقال شصت زنجیر فیل ہمراہ
دارد بیست نر و باقی مادہ کہ بعضی عماریٔ عیال او بران بار است و باقی
خزاین نقد و آلات زرین و سیمین ـ دو ہزار سوار و چہار ہزار پیادہ کہ با او
ماندہ اطراف فیلان را گرفتہ ہر روز چہار کروہ کوچ می نماید ـ بالجملہ
بنا بر استماع این خبر بہجت اثر سالاران سپاہ ظفر دستگاہ خوشوقت شدہ
عزیمت کار و ہمت کار طلب بر نیل مقصود و فوز مطالب گماشتہ باوجود آنکہ
یازدہ روز راہ درمیان فاصلہ بود آن مخذول مقہور را قتیل یا اسیر انگاشتند ـ
و روز بروز دہ کروہ راہ بہ تعاقب آن گروہ کند راہ رفتہ باین طریق شایان
بادپایان رہ نورد را مرحلہ پیما ساختہ ہمراہئی اقبال بادشاہی از عقب آن
مدبر بدعاقبت شتافتند ـ و موکب سعادت شاہزادۂ فیروزی نصیب سلطان
اورنگ زیب بہادر عنان کشیدہ بر اثر سرداران نامور باہستگی متوجہ شدہ
بعد از رسیدن خبر درماندگی و آوارگی آن برگشتہ بخت حسب الامر اعلیٰ در
دھامونی توقف گزید ـ

طلوع ماهچهٔ رایت ظفر آیت نیّر اعظم روی زمین از افق دار الخلافهٔ کبری و گستردن پرتو ارتفاع بر سمت ممالک جنوبی بقصد استخلاص سایر محال متعلقهٔ نظام الملک و باقی قلاع آن ولایت و استیصال بر اصل آن سلسله و تفرج ملک بندیله و قلعهٔ دولت آباد که درینولا بتصرف والا درآمد

آئین پسندیدهٔ این برگزیده که ہمای ہمایون فال اقبال بیزوالش سایهٔ شهپر مبارک فر بر تارک سر تا سر اہل این کشور اکبر افگنده و عنقای فرخنده لقای دولت جاوید بقایش قاف تا قاف آفاق را باوازهٔ مکارم و مفاخر بی اندازه فروگرفته اینست که در ہمان حالت که شاہباز عزیمت چرخ پرواز را از یکسو به کشورگیری در آورده باشند از دیگر سو شاہین ہمت بلند آہنگ شاہانه را باندازهٔ رسا بشکار اندازی و نشاط اندوزی باز دارند ـ چنانچه ہمواره بر آن سر اند که ملک از سرکشان گرفته بفروتنان دہند و پیوسته در پی آنند که خراج از شاہان صاحب کبریا ستانده در مخارج آرزوی درویشان صرف کنند ـ و بنا بر این معنی چون درینولا مکرر از عرایض شاہزادهٔ والا گہر محمد اورنگ زیب بہادر توصیف سرزمین بہشت نشاط ولایت دل نشین بندیله که از بسیاریٔ تالاب و جریان انہار جلگاه و مرغزار نسخهٔ باغ ارم و شبیه بعیون سلسبیل و نظیر جنات عدن ریاض رضوان است

بعرض اعلی رسید - و وفور انواع جانوران لایق شکار از اجناس وحوش و طیور بنا بر تقریر دقیقه شناسان آن ملک بدرجهٔ ظهور پیوست - لاجرم میل طبع اشرف و خواهش منش اقدس بتفرّج و گلگشت و سیر و شکار آن دیار کشش نمود - خصوص درین صورت که بعرض والا رسید که میان این دو مسلک که چندان تفاوت نیست این معنی خود یکباره محرک نهضت دکن ازین راه آمد - چه جاده مقرر بادشاهی از اکبرآباد تا دولت آباد دو صد و بیست و هشت کروه است چنانچه تا گوالیار بیست و هفت کروه و از آنجا تا سرونج شصت کروه و از سرونج تا آب نربده پنجاه کروه و از آنجا تا به برهانپور چهل کروه و از آنجا تا دولت آباد پنجاه و یک کروه - و راه اوندچهه بدین دستور است که از گوالیار تا آنجا بیست و نه کروه است و از آنجا تا سرونج براه اسلام آباد جهپره تا پنجاه و دو کروه و بنا برین فرق بیست و یک کروه است - مجملاً پنجم آبان ماه از مقام باری همعنان عون و صون جناب پروردگار باهنگ آن جانب کوچ فرمودند - نهم ماه شیخ دبیر فرستادهٔ عادلخان با یک زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه رسید و بانعام ده هزار روپیه بر کام خاطر فیروزمند گشت - و در همین تاریخ مکرمت خان بتقدیم خدمت استخلاص قلعهٔ جهانسی که از قلاع استوار ولایت بندیله است و ججهار برگشته روزگار نگاهبانئی آن به بسنتا نام معتمد خود سپرده بود سرفرازی یافت - و بجهت پیدا کردن اموال نهفته و تجسس خزاین دفینهٔ آن مقهور مامور ساخته مخلص خان را با چندی از منصبداران همراه تعین نمودند -

بیست و نهم بموضع دهوم گهات رسیده از تماشای حسن سرشار آبشار آنجا که بنا بر اکثر جهات نظیرش بنظر سیاحان هفت کشور در نیامده و بزبان روشن بیان طعنه بر آبشارهای کشمیر می زند اکتساب نشاط و انبساط مفرط نمودند - و دمی چند بتفرّج آن تماشا کدهٔ خاطر پسند که سرتاسر کنار و بر نهرش مانند پرچم دلآویز گلرخان فرخار مسلسل و مجعد مینمود پرداخته بهره طیب دل و ترطیب دماغ برداشتند - و لحظهٔ بنظّاره آن نزهت آباد نشاط بنیاد که صفحهٔ روی زمین دلپذیرش در صفائی فضای فیض افزا از صفوت قلوب صاحبدلان و باطن مقبلان نشان می داد و دو لب جوی

دل جویش که از سبزهٔ نوخیز مانند بیاض عارض شاهدان نوخط مخطوط بود مشغول شده مشغوف و محظوظ گشتند ـ و تا دو پهر روز آن گلزمین نزہت آئین از پرتو حضور انور آن سرور فیض مآب بوده چندانکه ملتزمان رکاب سعادت نصاب از تفرّج آن ارم زار بنصاب کامل رسیده بجهت ذخیرهٔ ایام حرمان نصیبی زله بر شدند ـ و چون در آن مقام جای که از روی فسحت ساحت درخور اقامت موکب نصرت با آنمایه کثرت باشد یافته نشد ناچار بمرکز اعلام موکب سعادت قریب معاودت نمودند ـ و چهار روز همانجا توقف گزیده هر روز با بادشاهزادهای فیروز بخت از تماشای آبشار و گلگشت شبهای ماهتاب ایام بیض طرب اندوز می گشتند ـ

بیست و نهم آبان خبر فتح قلعهٔ جهانسی بمسامع جاه و جلال رسید و چگونگئی وقوع این سانحهٔ دولت برین نهج است که چون بسنتا نگاهبان قلعه سابق کارکشائی تائید موکب اقبال را شنیده بود و درینولا سعی و تلاش و پژوهش کین مجاهدین برای العین دیده عیان را مطابق بیان یافت از مکرمت خان زینهار خواسته از آن عالم حصار را که مالامال خواسته بود با اسباب و آلات قلعه داری از توپخانه و باروت و انبار غله و امثال آن آراسته بود بهوا خواهان سپرد ـ چه آن قلعچه بر فراز قلّه کوهچه درمیان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خاردار سمت وقوع دارد که آنرا روزگارها بجهت این قسم روزی پرورش نموده بودند ـ چنانچه باد را در خیال آن محال از بیم خاطر مجال گذار محالست ـ معهٰذا آذوقه و سرب و باروت یکساله خبرداران ذخیره نهاده بودند و وفور توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ در مرتبه که باوجود آنکه جمیع بروج بتوپ های عظیم آراستگی داشت ججهار مقهور از روی فرط اهتمام ده توپ کلان دیگر در حضور خود ریخته بود ـ مجملاً چون این معنی بر رای جهان آرای صورت وضوع یافت رایت موکب اقبال در طی راه بدان سمت ارتفاع یافت ـ و سایر حقایق آن قلعه بنظر انور درآمده گردهر برادر راجه بیتهلداس بعنایت خلعت و منصب پانصدی دو صد سوار از اصل و اضافه مباهی و به نگاهبانئی آن معتمد و معتبر گردید ـ

هفتم آذر نواحی موضع دتیه مضرب سرادق اقبال شد ـ چون راجه

نرسنگدیو پدر ججهار درین سرزمین که سیرگاه او بود نشیمنی هفت طبقه بارتفاع هشتاد و چهار گز بروش هندوان ساخته مبلغی کلی در مصارف جزئیات آن بنا خصوص در تزئین پرکارئی آن صرف نموده بنا بر آنکه حسن منظری نیکو نظر فریب با اشراف اعظم بر مرغزارهای سبز و سیراب در جنگلهای پر درخت و آبهای روان داشت بندگان حضرت بتماشای آن سرزمین رنج قدم و فیض قدوم روا داشتند ـ و چون درینولا از خزاین مدفون آن واژون بخت چاهی چند پر از زر در باغی از باغات اطراف دتیه پیدا شد بنا بر این معنی گمانی که حسب انهای اهل آنجا داشتند مظنهٔ صدق خبر بهمرسید ـ اسحٰق بیگ یزدی را بتفحّص اموال مدفونهٔ مظنونه باز داشتند و باقی بیگ قلماق نیز مامور شد که بهمراهئی مکرمت خان در جنگلهای نواحئی دتیه به پیدا کردن دفاین آن مخذول جد و جهد تمام مبذول دارد ـ چهاردهم ماه سه کروهی اوندچهه سر منزل عسکر منصور گشت ـ راجه دیبی سنگه نگاهبان قلعه سعادت اندوز ملازمت گشته پیشکش نمایان گذرانید ـ و بندگان حضرت روز دیگر داخل اوندچهه گشته عمارت نرسنگدیو که بوضع و طرز منازل دتیه بود ولیکن در فسحت ساحت و تکلف زیب و زینت بر آن مزیت تمام داشت فیض نزول اشرف دریافت ـ و فی‌الحال امر اشرف بتخریب صنمکده که نرسنگدیو مذکور قریب بمنازل خود در کمال ارتفاع و عظمت ساخته زر بیشمار صرف آن بنا نموده بود زیب صدور و زینت نفاذ پذیرفت ـ آنگاه سر خصوصیات آن حصار حصانت آثار که فسحت چهار دیوارش حسب الامر معلّی بمساحت جریب در آمده چهار کروه بادشاهی برآمد منظور نظر تحقیق و تدقیق بادشاه حقایق آگاه گردید ـ و بنابر اینکه همگئی آن باوجود این مرتبه عظمت بالواح کلان خارا و لختهای سنگهای سخت اساس یافته بود محل اعجاب نظروران شد ـ روز دیگر ترتیب بیرون حصار که مشتمل است بر جنگلی انبوه دشوار گذار و یک طرف آن دریای بیتوا در گذر است بنظر در آمده ـ آنگاه بسیر تالاب بیر ساگر که محیطش پنج و نیم کروه بادشاهیست و آن نیز ساخته و پرداخته نرسنگدیو است اتفاق توجه افتاد ـ و همانجا منزل مبارک گزیده سه روز دیگر بسیر کشتی و شکار مرغابی روزگار در عین کام بخشی

و کامرانی گذشت ـ نوزدہم از آن مقام کوچ فرمودہ کنار تالاب موسوم بسمندر ساگر یعنی دریا تالاب در پرگنۂ جھیرہ کہ آن نیز ترتیب دادۂ راجہ است از فیض وصول دریای لشکر طوفان اثر مجمع البحرین گـردید ـ و مجاز اسم مذکور حقیقت نفس امری پیدا کرد ـ و آن بحیرہ کہ اطراف ساحلش ہشت کروہ و ربع بادشاہی بمساحت در آمد راجہ نرسنگدیو مذکور پدر ہمین خیرہ سر بندی عظیم بر پیش آن بستہ ـ چنانچہ پیوستہ آب بسیار از روی بند بروش آبشار بہ نشیب آن می ریزد و بی تکلـف ازین عـالـم تـالاب مصنوع کہ ہمانا منبع فیض جاوید است با این پایہ نزہت و صفا و فیض بخشئی فضا شاید در ہندوستان دیگر نہ باشد ـ چون در توصیف کیفیت و کمیت این تالاب فسحت نصاب کہ اطناب سلسلۂ بی منتہای تسلسل بہ پیمائش دور آن وفا نمی نماید و طریق اثبات متناہئی آن کہ ہر چند توسط حجت اواسط میانجی شدہ پای نردبان برہان مسلّم درمیان باشد بپایۂ کوتـاہی نمی گـراید ـ جادوفنان نیرنگ سخن پایہ تخت ہمایون بخت داستانہای نظم ثریا نظام و رسالہای نثر نثرہ نثار پرداختہ معہذا بجای نرسید و ہزار یک حق آن ادا نشد ـ خامۂ گرفتہ زبان این شکستہ بیان چہ بنگارش تواند آورد کہ وصف آن را شاید :

کنارش چون میان دلبران است   کہ از چشم تماشائی نہان است
بتوصیفش سخن از بس روان گشت   ورقہا در سفینہ بادبان گشت

چون این منزل ہشت نشان کہ از روی دلکشائی و فرح افزائی فضا و لطافت آب و ہوا ملایم طبع و مناسب منش آن سرمایۂ استقامت مزاج عالم آفرینش آمد چندی موکب اقبال در آن مقام خاطر پسند کہ در چار حد آن زبان حال صلای حی علی الحظ الرجال میزند ـ و ابنای سبیل ساحل آن روکش سلسبیل را در حال عزیمت ارتحال از کوس رحیل نوای خرم باد وداع ترحال بگوش می رسد رحل اقامت افگندند ـ و روزی چند ملتزمان رکاب سعادت نصاب را از تفرج این نزہتستان نظر فریب دل پسند عشرت نصیب و بہرہ مند ساختند ـ چـنـانچہ ہمگنان در عرض ایـن ایـام از مبداء وقت ورود تا ہنگام انعطاف عنان انصراف سرمایۂ طول عمر جاوید برگرفتہ داد پہناوریٔ عرض عیش دادند ـ و بالجملہ این پرگنہ کہ سابق

بجهپره موسوم بود درینولا باسلام آباد نامور شد - و جمیع پرگنات نواحئی آنرا حسب الحکم والا اہل دیوان اعلئی از جملہ مضافات و توابع این پرگنہ کہ موافق ہر سالہ ہشت لک روپیہ جمع دارد و نہصد قریہ تابع آنست شمردہ آنرا تابع محال مذکور ساختند و ہمگی داخل اعمال خالصہ شریفہ شد و عمل مندی برای عمل آن متعین کردند - و الحق این مرتبہ توجہ خدیو بحر و بر بہ فسحت مساحت و افاضہ روح و راحت باوجود این مایہ زرخیزی کہ سبب گنجایش انواع اہتمام بدان پرگنہ شد جا داشت - چہ از جملہ خصایص آن سرزمین اتفاق وقوع سیصد تالاب پہناور است در جای بجای آن چنانچہ درین وقت حسب الامر اشرف از روی تحقیق بہ شمار در آمدہ عدد مذکور بی کمابیش بر آمد - و آن سرزمین معمور کہ ہمانا از فرط فسحت احاطۂ آن در ظرف معمورۂ ربع مسکون نمی گنجد باعتبار اشتمال بر قطعات ارض و تالابہای ژرف معاینہ از عالم جزایر خالدات در بحراوقیانوس محیط بنظر حقیقت نگر در می آمد -

بیست و دوم ماہ والا اختر سعادت نصیب شاہزادہ محمد اورنگ زیب حسب‌الامر اعلئی از حوالئی دھامونی معاودت نمودہ شرف ملازمت اندوختند - شایستہ خان و سایر امرا از سجدۂ آستان سپہر نشان راس‌المال سعادت جاوید بدست آوردند - بیست و چہارم ماہ مذکور مکرمت خان و اسحاق بیگ و باقی بیگ کہ بجہت جست و جوی بقیہ خزاین آن تباہ رای در نواحئی دتیہ و جھانسی ماندہ بودند بیست و ہشت لک روپیہ از چاہ برآوردہ بملازمت والا رسیدہ مبلغ مذکور بخزانۂ عامرہ رسانیدند - در ہمین اوقات مبلغ شصت و دو لک از وجہ مبلغ مذکور و سی و چہار لک روپیہ دیگر کہ درین مدت خان دوران فرستادہ بود بر دویست فیل کوہ توان کہ نظر برین معنی کوہ زر شدہ بار کردہ باکبر آباد فرستادند - از ہمہ جہت خزاین متفرقۂ آن بد مآل بخزانۂ خاصہ شریفہ کہ ابدالآباد آباد باد مجموع یک کرور روپیہ کشید - سوای آنچہ خاک امانت دار تدیّن بکار بردہ پردہ از روی آن برنداشتہ باشد و ورای آن کہ آن کوتاہ اندیش ہنگام فرار بنا بر فقدان باربردار جابجا گذاشتہ و باین اندازۂ دور از راہ نیز جابجا در راہ و بیراہ جنگل در عین گرمئی ہنگامۂ گریز و سرگرمئی

سرداران بتعاقب آن بدعاقبت پاشیده بود که شاید بهادران نقود بیشمار را غنیمتی عظیم شمرده لمحه بدان پردازند درین میانه فرصت یکدمه هزیمت بدست آرد - اکثر آنها بدست زمینداران آن بوم و بر افتاده یا احاد سپاهیان بی دیانت که پی بر سر آن آورده در جنگل ها خس پوش ساخته از میانه برده باشند - چه اکثر اموال آن خذلان مآل که خزانه در خزانه و گنج در گنج مالامال از طلا و نقره بود بمثابهٔ وفور داشت که کمیت خامهٔ محاسب از عهدهٔ حساب کمیّت آن بر نمی آید - و حقیقت چند و چون آنرا جز اسرع الحاسبین دیگری نمی داند - در اصل این زر اندوخته های راجه نرسنگدیو پدر این شیطان سرشت است که جابجا در دل زمین پیغولهای جنگل چاهای ژرف فرو برده بود و هر چاهی از یک لک تا دو لک روپیه دفن ساخته بر سر هر چاهی علامتی وضع نموده که جز او و دو غلام معتمد دیگری از آن آگاهی نداشت - چون کار بججهار رسید او نیز مبلغهای بیشمار برین گنج خانها افزوده تا آنکه به پاداش کفران نعمت ازین عالم خزینه که گنج شایگان همانا در جنب آن شهرت رائیگان کرده نسبت بدان مشتمل بر پشیزی نیست - و حاصل خزانهٔ بادآورد پرویز نیز که در برابر آن گوئی بادش برده نظر بر آن چیزی نی با محال جاگیر آباد که پنجاه لک روپیه حاصل هر سالهٔ آن می شد از دست داده سرسری خان و مان و ناموس و جان نیز بر سر خود سری بباد داد - و مجملاً کمیّت اموال و کیفیت احوال محصول جاگیر او که درمیان سایر اولیای این دولت جاوید مرتبه قدر مقدارش میانه بود مقیاسی است حق اساس که از آن حقیقت وسعت این ارض الله واسعه و فسحت دستگاه این دولت کدهٔ ابد بنیاد که تا روز قیامت بخلود و دوام موصول باد از قرار واقع قیاس می توان نمود - چون خاطر اشرف از تفرّج این نزهت آباد باز پرداخت موضع دهامونی و توابع آنرا تنخواه جاگیر سردار خان نموده به نگاهبانئی آن سرزمین منظور نظر امتیازش فرمودند - و بتفتیش بقیه خزاین ججهار مامور ساخته از راه سرونج بسوی دولت آباد توجه فرمودند - پانزدهم ماه آن سر زمین سپهر نشان عکس بارقهٔ نعال لامع تکاوران براق نهاد برق نژاد

بهادران ہلالستان گشته ہمه روی زمین از انطباع نقش میخهای مریخ شعاع نعال که برعکس واقعه بدر منزل ثریا شده محل مقارنهٔ ماه و پروین آمد ـ و ظاہر آن قصبه از نصب سرادق بارگاه آسمان مرتبهٔ خدیو روزگار چون باطن انور خدا پرستان مہبط انوار و ضیا شده پرتو صفا و صفوت حضور پرنور معاینه آئنهٔ گیتی نما کردید ـ

نیرنگ نمائی دولت روز افزون در باب زودکشائی ابواب قلاع حصینه اوندچهه و چوراگده و دهامونی و آوارگیٔ ججهار با سایر منتسبان و پیدا شدن جمیع خزینه‌های دیرینهٔ او و پدرش

کفران نعمت که در معنی اشد انواع کفران است بوالعجب کرداریست نابکار که در سرشت ہر که این خوی زشت سرشته باشد اگر بمثل فرشته باشد مردود خدا و خلق و مطرود آشنا و بیگانه میگردد ـ ناسپاسی و حق ناشناسی که در حقیقت خدا ناشناسی است شیوه ایست ناستوده و شیمه ایست ذمیمه که در نهاد طبیعت ہر کسی که از آن شمهٔ بودیعت نهاده باشند ہرآئینه ہدف طعن و لعن دوست و دشمن گشته مستحق خسارت آخرت و دنیا و مستعد نکال و عقاب عقبٰی می شود ـ فی‌الواقع کدام غرامت باین منشاء ندامت می رسد که فاعل آن تا قیام قیامت به بدنامی و تیره فرجامی مذکور و مشہور گشته در روز نشور با زمرهٔ کفره فجره محشور شود ـ و قطع نظر ازین مبتلای پاداش آن در عین ابتلا بانواع بلا محل نظر ترحم ہیچکس نمی گردد ـ و سیاق این مقدمه برخاتمهٔ کار ججهار حق ناشناس انطباق تمام دارد ـ چه بحقیقت آن کافر نعمت که از تاثیر ناسپاسی خدا گیر شده بود و از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب بهرجا پناه برده راه نیافت تا عاقبت که گریزان و افتان و خیزان با پسر بداختر

خود در پیغولهٔ جنگلی دور دست که غول پی بدان نه بردی و از فرط تراکم اشجار باد در آن راه گذار نیافتی فروخزید - قضارا درین اثنا گروهی از فرقهٔ گوند که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم اند از ایشان خبر یافتند و رفته رفته برسرآن دو خون‌گرفته رفته ایشان را چون بلای ناگهانی دریافتند - و دور آن دو اجل رسیدهٔ قضاگیر را که ادبار بهمدستئی خسران عاقبت و خذلان سر بدنبال ایشان نهاده در باب اهتمام تعاقب ایشان از بهادران موکب اقبال پای کمی نداشت فرو گرفته در قتل ایشان پای فشردند - و همدران گرمی بانداز فرو بردن اسپ و سلب گرانمایه که نهایت دانه تمنای آن بدنفسان قابو طلب بود ایشان را مهلت نفس برآوردن نداده در دم دمار از روزگار شان برآوردند - و سرجمله از تفصیل این اجمال ابهام اشتمال آنکه چون خان فیروز جنگ و خاندوران چنانچه سابق این معنی صورت نگارش پذیرفته دوم آذر بشتاب باد و سحاب و تیزیٔ شعلهٔ آتش سرکش از مقام شاه‌پور کوچ نموده سر در دنبال آن خاکساران بدنهاد نهادند و رفته رفته از ولایت گده کنکه و حدود لانجی که متعلق به گوبند گوند است برآمده از سرحد چانده سر برآوردند و جهت فرار و مقرآن مدبران بد اختر به تجسس و جست و جوی خبر نمودند - و چون ظاهر شد که از آنجا تا سر منزل ایشان چهار کروه فاصله است و معهذا از رسیدن افواج قاهره خبر بدان مقهور نرسیده همگنان از فوز این نعمت غیر مترقب اتفاقی که همانا از آثار دستیاریٔ اقبال خدیو روزگار است و تاثیر دامان کشی وقت پاداش اعمال آن نابکار بود بنهایت مشغوف شده مقرر ساختند که بدستور معهود هر شبه بعد از انقضای دوپهر سوار شده هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد مانند قضای آسمانی ناگهانی بر سر منزل آن خفته بختی چند خون گرفته ریخته همگی را اسیر و دستگیر سازند - چون آن عزیمت راسخ با خود درست ساخته بتهیّهٔ مقدمات شبگیر پرداختند درین اثناء از اخبار خبرگیران اطلاع یافتند که آبکندهای پهناور و شکستهای عمیق بر سر راه واقع است که در روشنائی روز عبور از آنجا متعسر است چه جای ظلمت شب - ازین رو تا هنگام صبح بتاخیر قرارداد مذکور قرار داده بعد از ظهور فروغ سپیده دم و فراغ نمازفجر قدم در راه نهاده - و پس ازگذشت یک پهر روز که بر سر بنگاه ایشان بر آمده ظهور یافت که بداندیشان شب

ہنگام آگاہی یافتہ شباشب مانند اندیشۂ پراگندۂ خویش پریشان شدہ بشتاب بخت برگشتۂ خویش راہ سرعت پیمودہ اند بنابرین سرداران عسکر ظفر اثر بعد از تحقیق سمت مفر ایشان طریق تعاقب آن بداندیشان پیش گرفتہ تا شبانگاہ بیست کروہ گوندوانہ کہ چہل کروہ رسمی است راہ بریدند ـ و چون مرکبان اکثر اہل موکب نعل افگندہ واماندہ شدہ بودند خان فیروز جنگ صلاح در توقف دیدہ تا قریب دوپہر درنگ گزیدند ـ و ستوران را نعلبندی نمودہ و آسودہ ساختہ نیم شبان سوار شدند و بسرعت ہرچہ تمام تر طریق عجلت سپردہ بہ تگاپوی تمام راہ بسر می بردند ـ تا آنکہ نزدیک دوپہر ہمان روز بعضی از قراولان خان فیروز جنگ خبر رسانیدند کہ سیاہیٔ سپاہ مخالفان از دور پیداست کہ بشتاب تمام فیلان خزانہ بار و عماری دار را با سایر احمال و اثقال پیش انداختہ خود بطریق چنداولی از عقب راہ می روند ـ و پس از استماع این مژدہ فرحت افزای ملالت زدای سردار شہامت شعار فوج قراولان را مامور ساخت کہ بشتاب تمام پیشتر شتافتہ سر راہ بر آن خون گرفتگان بگیرند ـ و بعد از روانہ شدن قراولان درحال چہار صد سوار تفنگچی و کماندار تعیّن نمودہ بکومک ایشان فرستاد ـ ہنوز قراولان بدان سیاہ بختان نرسیدہ فوج کومکی بدیشان رسیدہ بمجرد پیوستن دلاوران دل دیگر یافتہ آن مقہوران را بباد تیر و تفنگ گرفتند ـ و بحملۂ نخستین جمعی از آن فرقۂ تفرقہ اثر را انداختہ باقی را مضطرب ساختند ـ درین حال عم بہادرخان کہ بہ نیکنام موسوم بود با ہشتاد سوار خود را بہادرانہ پیش تاختہ بقصد سر راہ گرفتن از ایشان درگذشت ـ ججہار چون وقت را تنگ دید چندی از عورتان را کہ مرکبان زبون داشتند بدست خود کشتہ مہیای کشتہ شدن شد ـ و بکرماجیت برگشتہ بخت برگشتہ در پیش خود یسال قتال آراست و قوشوقی از اہل خلاف بعرصۂ مصاف ریختہ اطراف نیکنام و ہمراہان او را احاطہ نمودند ـ و آن مرد مردانہ باوجود کثرت اعداء و قلت اولیا بنابر حفظ ناموس جای خود را بمردی نگاہداشتہ زد و خورد بسیار نمود و آخر کار با ہفت تن از ہمراہان زخم کاری برداشتہ بر خاک عرصۂ پیکار افتاد ـ و این اسم سامی را بدنام نہ ساختہ حقیقت با مسمّٰی ساخت ـ درین حال مادھو سنگھ پسر راو رتن خود را بحمایت

نیکنام رسانیده بر ایشان تاخت و دلیرانه با دلی قوی بر قلب آن دل باختگان زده بزد و خورد در آمد - و بصدمهٔ حملهٔ نخستین چندی را از آنجمله به بئس المصیر باز گشت داده باقی را پریشان ساخت - در همین گرمی که همگنانرا بضرب تیغ مرد افگن از معرکهٔ نبرد باز گردانیده بود خان دوران خود را چون شعلهٔ سرکش تند و تیز به بهادران رسانیده بجهت گرم ساختن هنگامهٔ ستیز با یکدیگر اتفاق نموده بدمدمهٔ افسون عزم درست و نیت صادق در یکدم چندان آتش کین افروختند که بشرارهٔ از آن خرمن وجود نابود اصحاب شرارت را درہم سوختند - توضیح این مقال مبهم آنکه چون آن دو سردار جلادت آثار با مردم خود بهیئت اجتماعی بر صفوف جمعیت لشکر تفرقه اثر شان که باوجود ججهار مطرود و بکرماجیت مردود شیرازهٔ پیوستگی داشت حمله آور گشتند آن دو خیره چشم از روی زیاده سریها نخست پای کمی از صدمهٔ مردآزمای سرداران نیاورده قدم ثبات فشردند - از باب حرکت المذبوح مرغ بسمل بنابر اضطرار باضطراب درآمده دست و پای چند بیهوده ناسودمند زدند و عاقبت جمعی را بکشتن داده خود آهنگ سر بدر بردن نمودند - و طوغ نقارهٔ خود را با چهار زنجیر فیل و سه شتر پر زر آنجا گذاشته بجانب جنگل مفر گزیدند - و بتگ پای تگاوران آن روز نیز در عرصهٔ مصاف جان مفتی از دست بهادران عسکر فیروز بیرون بردند - و بندهای درگاه والا باقی روز از دنبال آن بقیةالسیف جدال تا هنگام شام تردد نموده پی بدیشان نه بردند و ناچار در آن سر زمین منزل گزیدند - و دو پهر از شب سپری گشته آگاهی یافتند که آن سرگروهای اهل نفاق اهل و عیال خود را با هشت زنجیر فیل خزانه بجانب گلکنده روانه ساخته بر اثر آنها آهسته آهسته می روند - خان فیروز جنگ و خان دوران بمجرد استماع خبر آن مدبران جریده تر شده اراده تعاقب ایشان را بزیور حزم آراستند و اردو را با بهادر خان که در آن آوان بیماری و ضعف برو طاری شده بود از روی تجلد با سرداران تردد می نمود بازداشتند - درین مرتبه خان دوران متعهد نگاهبانئی فوج هراول و متصدئ پی بدر بردن و راه سرکردن شد - و با آنکه مزوّران درباب کور کردن پی فیلان انواع حیل بکار برده بودند آن سردار پی برکرده از بس

که کار آزموده و پیکار فرسوده شده در فنون سپاهگری بی بدل روزگار گشته بود خود مقید تجسس اثر آن ادبار اثر شده مطلقاً از پرکاریهای ایشان پای کم نیاورده پرکار اندازه و مقیاس قیاس عقلی از دست نداد و یک نقطه‌وار قدم از محیط راه جادهٔ ایشان بیرون ننهاده بر اثر بداندیشان می رفت تا آنکه رفته رفته خبر یافتند که آن نابکاری چند مکّار از راه فریب دو فیل[1] خزانه بار در جنگل شمالئی عرصهٔ کارزار گذاشته اند - و اودی بهان پسر ججهار سنگه با سیام و دودا که هشت زنجیر فیل خزانه گرفته بصوب گلکنده روانه شده بود درینولا شش زنجیر را بر سبیل پی غلط بسمت چانده فرستاده تا مگر بسبب این مکر و تزویر بدر توانند رفت و دو ماده فیل باد رفتار که برآن عیال و اطفال مستعد نکال سوارند با خود گرفته بسرعت تمام می روند[2]- خان مذکور چون ارادهٔ دستگیر نمودن ججهار و بکرماجیت داشت اصلاً ملتفت بدانها نه شد - قضا را از آنجا که نیرنگ سازیهای بخت و کار سازیهای اقبال است چندی از تابینان خان مشارالیه که در دنبال مانده بودند بهان فیلان معهوده بر خورده هر شش را با تمام نقود ضبط نموده بجنس نزد سرداران آوردند - چون خیل سعادت قریب چهار پنج کروه راه پیموده بودند از دور سیاهئی آن تیره بختان سمت ظهور یافت درین حال خان دوران سید محمد پسر خود را با مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و پانصد سوار یکه تاز مغل پیشتر راهی ساخته خود نیز سردارانه از عقب راهی شد - چون قوشون سید محمد نزدیک ایشان رسید آن جهالت کیشان که از کمال اضطراب و اضطرار نه پای فرار داشتند و نه روی قرار فرصت اظهار جوهر حمیت جاهلیت یعنی کشتن اهل و عیال که کفره را از آموز مقرر است از قرار واقع نیافته باوجود عدم جمعیت خاطر رانی پاربتی که زن نرسنگدیو بود و هم چنین چندی از زنان و دختران خرد سال خود را جمدهری چند سرسری زده خود ارادهٔ بدر زدن نمودند - در عین این حال دلیران شیر حمله بیکبارگی بارگیها را برانگیخته بر سر جمله ایشان ریختند - و در آن میانه جمعی که عار فرار بخود قرار دادند پناه

۱- فیلان خزانه بار - قلمی - (و - ق) -

۲- دو ماده فیل باد رفتار . . . می روند - قلمی ندارد (و - ق) -

بجنگل برده داخل پیغولها و دخیل انبوهی اشجار شدند ـ و گروهی که دوستئی نام و ننگ را بر محبت مال برگزیدند مردانه قدم ثبات افشرده بدست و پا زدن در آمدند ـ درین اثناء خان دوران نیز از عقب رسیده همگنان بهیئت اجتماعی بر آن جمعی پریشان تاختند و به یک دم گرد از بنیاد وجود آن بد نهادان برانگیخته دود از روزگار آن تیره روزان برآوردند ـ چنانچه بصرصر صدمهٔ مرد افگن و دمهٔ تیر و تیغ بهادران شیر اوزن که همانا هم خاصیت دمدمهٔ افسون باد مهرگان است بیکبار سرهای آن زیاده سران که بر تن ایشان بارگران بود مانند اوراق اشجار در برگ ریزان خزان فرو ریخت ـ و آن مدبر چند بد اختر که از غایت تیره بختی پرویزن گردون غبار ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود و با این همه از روی سبکسری و بادساری گرد شورش و آشوب انگیخته هم بدست خویشتن خاک مصیبت بر سر خود ریخته بودند یکبار با خاک معرکه یکسان شده خون بخاک برآمیخت ـ مجملاً درین میانه زنده که مانده زنده پیلان کوه توان بودند که سرمایهٔ لذت عمر جاوید و عیش سرمد یعنی درہم و دینار بار داشتند ـ و آن دو نابکار خود در عین مغلوبه بر یک کناره معرکه زده بدر رفته بودند ـ درجن سال پسر بکرماجیت و درگ بهان برادرش دستگیر گشتند ـ و خان دوران رانی پاربتی زخمی و سایر زنان و دختران نیم کشته را از معرکه برداشته با جمیع اسباب و اموال خصوص فیلان اشرفی و مرصع آلات نزد خان فیروز جنگ آورد ـ و سرداران آن روز بر کنار تالابی که در آن نزدیکی بود مقر عسکر فیروز قرار دادند و سایر نقود و جواہر و آلات مرصع و آلات زرین و سیمین و دیگر نفایس اجناس را بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نموده در تلاش و جست و جوی بقیه اموال آن خذلان مآل بودند ـ اتفاقاً خبر رسید که آن دو خون گرفته خدا گیر که از بیم شمشیر دلیران باوجود کمال نا پاکی و بی باکی مانند تیر از خانهٔ کمان پاک و صاف بر کند زده بودند ـ مانند کمان زه گسسته خانه باخته خسته پی شکسته گوشه گرفته و بحسب اتفاق گوندان آن سرزمین پی بدیشان برده ہر دو را بر خاک افگنده اند ـ خان دوران از استماع این خبر بنا بر کمال اهتزاز از جا در آمده بی درنگ آهنگ آن مقام کرد ـ و چون بر سر لاش آن دو بد کیش

سرکش رسید نخست سرہای آن دو بدنهاد را از تن بریدن فرموده باحضار
قبیلهٔ ایشان اشاره فرموده بهان لحظه همگنانرا حاضر کرده در حضور خود
بالمشافه چگونگئی حقیقت این قصه را پرسیده ـ و اسب و سلب آن
دو مخذول را از قاتلان ایشان طلب نموده بعد از احضار با سرہا و
انگشتریهای مهر ایشان طلب نموده بر سبیل نشان نزد خان فیروز جنگ
آورد ـ و خان مذکور در حال سرہا را مصحوب بهادر بیگ داروغهٔ قورخانه
تفنگ خاصه که حسب‌الحکم اعلی همراه بود بدرگاه والا ارسال نمود ـ
و حقیقت این فتح مبین را که به نیروی اقبال بادشاه دین و دنیا پناه روی
داده بود در طی عرضداشت بپایه سریر خلافت مصیر عرض داشتند ـ
بالجمله بهادر بیگ مذکور کوچ در کوچ روانه شده روز بیستم دیماه که
نواحئی سپهـور سرمنزل عساکر منصور بود سرہای آن خیره سر تیره اختر
را که بحکم وجوب پاداش کردار بد پی سپر ورود خیل ادبار آسمانی شده
بودند بدربار سپهر مدار رسانید ـ و حسب‌الامر اعلی برای عبرت کوتاه نظران
از در سرای سپهور نگونسار آویخته شد ـ و چون سالاران عسکر نصرت مآثر
را خاطر از ممرّ دفع اہل شورش بجمعیت گرائید از روی کارطلبی اراده نمودند
که چون قریب بملک چانده رسیده اند نزدیکتر شتافته باین تقریب از زمیندار
آنجا که عمده ترین زمینداران آن سر زمین است پیشکش طلب نمایند ـ بنا بر
آن اندیشه نوشتهٔ متضمن ترغیب و ترہیب تمام ہمراه سنگرام زمیندار
کنور راہی ساخته و ترتیب لشکر و آرایش صفوف نموده خود نیز کوچ
در کوچ بسوی آن سر زمین روانه شدند ـ چون فرستاده رسید و آن نوشته
رساند از مهابت این دولت خداداد تن بفرمان پذیری در داد و سایر
اموال و اسباب بندیلهٔ مخذول را که مردم جابجا تاراج نموده بودند و افواج
بادشاہی از کمیّت و کیفیت آن آگاہی نداشتند ہمگی را یکجا کرده دو
کروہئی چانده جای که ساحل رودبار نربده ملتقای دریای لشکر موّاج و امواج
آن دربار شده بود بملاقات سرداران فایز گردید ـ و آن اموال را گذرانیده
اظهار کماہی یکرنگئی ظاہر و باطن نموده و دم نقد ادای مبلغ پنج لک روپیه
بصیغه ضیافتانهٔ بندہای درگاه خدیو زمانه وعده نموده بدر رفته در صدد
سر انجام شد ـ و تعهّد نمود که ہر ساله بیست زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه

ارسال دارد یا ہشتاد ہزار روپیہ قیمت فیلان بخزانۂ عامرہ رساند - و آن دو سردار شہامت شعار عہدنامہ مشتمل بر اقرار قرارداد مذکور کہ عبارت است از ارسال پذیرفتہ ہا و تقبیل استعجال درباب استسعاد بدریافت سجدۂ درگاہ والا بدولت آباد بدستخط و مہر او تحصیل نمودہ دست ازو برداشتند -
ز جملۂ پیشکش در حال دو فیل نامی بود یکی روپ سنگار و دیگری بہوجراج -

از وقایع این ایام خیرانجام درین تاریخ بمقتضای شوخ چشمی ہای انظار انجم و شور انگیزی ہای اوضاع افلاک آسیب عین الکمال بہ جوق از اولیای دولت بیزوال رسید - و علّت این قضیۂ اتفاق آنکہ چون سابق نجابت خان ولد شاہ رخ میرزا کہ در آن ولا فوجدار دامن کوہ ولایت پنجاب بودہ بنا بر تحریک کارطلبی و بہ اندیشی و دولتخواہی متصدی سر کردن مہم سری نگر[۱] و تسخیر آن ملک با تحصیل پیشکش کلی بشرط کومک دو ہزار سوار شدہ بود بعد از اجابت ملتمس با قوشونی آراستہ از تابینان خود و لشکر کومکئی درگاہ والا روانہ شدہ جمعی از زمینداران محال متعلقۂ فوجداریٔ خود را نیز ہمراہ گرفت و بآئین شایان و توزک نمایان بکوہستان آن سر زمین درآمدہ نخست از نیروی اعتضاد تائید بر چندین حصن حصین دست یافت - و در آخر امر بنا بر کم تجربگی و نافرسودگی روزگار اساس معاملہ بر ناعاقبت بینی نہادہ از غرور فتوحات عظیمہ کہ ہم در فاتحۂ مہم روی دادہ بود از اندیشۂ فرجام و فکر خاتمہ مہام چشم دوختہ مآل اندیشی را پی سپر ساخت - و این معنی نہ تنہا باعث پیش نہ بردن کار و بپایان رسیدن مہم گردید بلکہ درین صورت بسی سرمایہ بباد رفتہ چندین ہزار تن از سوار و پیادہ پی سپر و پراگندہ بل مفقودالاثر شدند - و تفصیل این اجمال آنکہ خان مذکور بمجرد وصول بدان سرزمین نخست حصار استوار شیرگدہ را کہ زمیندار سری‌نگر در سرحد خود بساحل آب جون بنیاد نہادہ سپاہیان جرار کارطلب آنجا باز داشتہ کہ بہنگام انتہاز فرصت بر محال بادشاہی و ولایت سرمور ترکتازی و دست اندازی می

۱- این سری‌نگر اکنون در ریاست تیہری (گرہوال) داخل است و بہ دارالخلافہ کشمیر کہ ہمین اسم دارد خلط ملط نباید کرد -

نمودند احاطه نموده باوجود نهایت دشواریٔ راه و غایت استواری بر سر سواری بدست آورد - و از آنجا بیدرنگ باهنگ استخلاص حصار حصانت آثار کالسی که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت و زمیندار سری‌نگر بتغلب بر آن استیلا یافته بود چون خان مذکور بدان حدود شتافته اطراف آنرا محاصره نمود - در عرض اندک مدتی آنرا نیز تسخیر نموده بزمیندار مذکور سپرد - آنگاه بر وفق درخواست آن وفاق اندیش فوجی بکومک داده قلعهٔ بیرات را که ملک قدیمی آباء او بود و زمیندار سری‌نگر بجبر انتزاع نموده بود - از تصرف آن مقهور برآورده حوالهٔ او نمود - و از کالیسی بحصار انتور که بنا بر کمال حصانت بنیان و حرونت محل و مکان امکان استخلاص آن محال نما بود چنانچه از سری‌نگر که زیاده سریٔ راجه آن سر زمین بر سر آن بود پای کمی نداشت توجه نموده در اندک مدتی باتمایه استواری و دشواری که از عالم کره ارض از سه طرف چار دیوار آن بحوزهٔ احاطهٔ محیط درآمده بود و ربع رابع راهی صراط سان در غایت تنگی و تاریکی داشت که پیاده را باسانی عبور از آن مقدور نبود بکارکشائی کلید تائید کشایش پذیر گردید - و صد سوار و هزار پیاده بسرداریٔ جگتو زمیندار لکهن پور بنگاهبانی باز داشته خود همت کار فرما را بر استخلاص سایر آن ولایت گماشته راهی پیش شد - و جلد و چسپان شتافته تا کنار آب گنگ را بر سبیل تاراج و تاخت پی سپر عساکر سیلاب اثر ساخت - و اکثر آن سرزمینها بقبضهٔ تصرف درآورده قریب موضع هردوار از آب مذکور عبور نمود - درین حال خبر رسید که آن مقهور بفکر دور افتاده درینولا حشری از اهل شور و شر نزدیک سی چهل هزار پیاده فراهم آورده در صدد انسداد دهنهٔ دره کتل تلاو که راه درآمد ملک منحصر دران است شده - و آن تنگنائیست واقع در کهسار این سرزمین که زیاده از بیست گز عرض ندارد و در وقتی که مفتوح باشد به نصب صد منصوبه و حیل از آنجا نمیتوان گذشت چه جای آن حال که آنرا بسدی استوار از گچ و سنگ مسدود نموده و گروهی از تفنگچیان قدرانداز بحفظ آن باز داشته باشند درین حال جادهٔ قیاس اشکال آن کشاده است - مجملاً سردار جلادت شعار بمجرد استماع این خبر بنای چاره گریٔ آن کار دشوارکشا بر اساس

اظہار تجلد نہادہ گوجر گوالیاری و اودی سنگھ راتھور را بہ نگاہبانئی بنگاہ
در اردو نگاہداشت ـ و خود با بہادران کارطلب طلبگار پیش برد مقصد گشتہ
رو بسوی سد مذکور نہاد ـ و پس از استعمال انواع لطایف حیل جریدہ
بسرحد کتل رسیدہ ارادۂ پیش رفتن بخاطر راہ داد ـ درین حالت گروہی از
ایشان باہنگ ممانعت سر راہ گرفتہ ابواب جنگ بہ تیر و تفنگ مفتوح
داشتند ـ و مجاہدان میدان دین بہ پناہ حمایت ایزدی درآمدہ عون و
صون آنحضرت را سپر حفظ تن و سرمایۂ وقایۂ خویشتن ساختند ـ و غایت
مرتبہ جلادت بکار آوردہ دست بہ تیغہا بردند وکشاد کار فتح پیشنہاد اندیشہ
صواب پیشہ نمودہ بہر طریق کہ پیش رفت بود می رفتند ـ چنانچہ در آخرکار
خود را رفتہ رفتہ بدیواربست رسانیدند و بنوک خنجر و جمدہر بل بنفاذ
عزیمت نافذ و ہمت کارگر کہ بہ یک دم صد رخنہ در سد سکندر میکند و ہزار
شگاف در دل کوہ قاف می افگند رخنہا در بناء آن دیوار سنگین اساس
انداختند ـ و با شمشیرہای کشیدہ حملہ آور گشتہ جمعی کثیر از مخالفان
قضا رسیدہ را کشتہ و اسیر نمودہ و باقی را منہزم ساختہ چندی بتعاقب آن
بد عاقبتان پرداختند ـ و درمیانہ بہاندیو نامی از سرداران نامئی آن شیطان
اہرمن سیر بقتل آمدہ موجب ضعف و وہن ہمگنان گردید ـ نجابت خان
بعد از فتح غنیم و کسر سد بہزار جرّ ثقیل از آن کتل عبور نمودہ گوجر
و گروہی دیگر از سپاہ را کہ بہ حفظ بنگاہ نصب کردہ بود با سایر
احمال و اثقال طلبیدہ قدغن نمود کہ زود بدو ملحق شوند ـ و گوجر و
ہمراہان روز دیگر خود را رسانیدہ باتفاق از آن مقام کوچ نمودہ چون
در سی کروہی سری‌نگر منزل گزیدند زمیندار آنجا بسبب این معنی بی پا
شدہ از جا رفت ـ و بنا بر ہجوم جنود آسمانی یعنی افواج رعب بیشمار و
ہراس بیقیاس کہ در لباس فتوحات پی در پی جلوہ‌گر شدہ عرصۂ باطن آن
تیرہ روز فرو گرفتہ بود دل باختہ باضطراب سیماب و اضطرار مرغ بسمل
بیتاب بدست و پا زدن درآمدہ چندی از معتمدان خود را بشفاعت و اظہار
انقیاد و اطاعت نزد خان فرستادہ التماس امان نمود ـ و درین مرتبہ سہ لک
روپیہ بر ہفت لک روپیہ کہ سابق بر سبیل پیشکش قبول نمودہ بود افزود
و یک لک روپیہ بنا بر رسم مہلتانہ بخان تقبیل نمود ـ مشروط بر آنکہ تا ہنگام

سرانجام پیشکش و ارسال سایر پذیرفته در همان مقام درنگ نماید ـ و متعاقب ایشان مادهو سنگه نام مزوری شیطان سرشت اهرمن نهاد که نزد آن سرگروه اهل ادبار اعتبار و اعتماد تمام داشت و همیشه بوکالت در دربار سپهر مدار حضرت سلیمان روزگار می بود بطریق رسالت نزد خان آمده دم نقد برخی سیمینه آلات بصیغهٔ پیشکش گذرانید ـ و بنیاد دمدمه و افسون نموده آن ساده دل سلیم‌الصدر را بفریب و افسانه از راه برد ـ و چون درین ضمن بر عموم حقیقت احوال خصوص کثرت سپاه و کمئی آذوقهٔ اردو که از دوریٔ راه و وساطت عقبات صعب و نارسیدن رسد غله ناشی شده بود اطلاع یافت بانداز آنکه عرصه تنگتر و کار دشوارتر بود باز از سر نو آغاز داستان کرده بنیاد مکر و دستان نمود ـ و چون دانست که آن ساده باطن بحبالهٔ حیله افتاده صید قید تزویر شده بعد از چهارده روز که روزگار بکف و کومک بدست آمد مقرر ساخت که پیشکش معهود در عرض پانزده روز سامان نموده برساند ـ و چون خاطر ازین ممر جمع نمود دو کس از خویشان خویش را بجای خود در اردو گذاشته به بهانهٔ تحصیل پیشکش و مهلتانه و کوشش در تعجیل ارسال آن دستوری حاصل نمود و باین دستور خود را بدرانداخته از آن مخمصه نجات یافت ـ و چون اطلاع دقایق احوال را بدرجهٔ اعلیٰ رسانیده بود میدانست که عسکر از نهایت ضیق طریق معیشت زیاده بر یک ماه دیگر در تنگنای آن کوهستان درنگ نمی تواند نمود بلکه بنا بر نزدیکئی موسم برشکال تا این مدت نیز مجال توقف محال است ـ لاجرم بخاطرآورد که چندی دیگر بفسون فسانه طرازی و دستان داستان پردازی بامروز و فردا روز بگذارد و دیده و دانسته ارسال پیشکش را تعویق اندازد که شاید درین میانه به بهانه سرانجام کار خود بسازد ـ مجملاً بار دیگر خان گم‌کرده کار بی آزمون را بفریب وعدهای بیگانه از وفا تخلف آشنا دغا داده قریب یک و نیم ماه دیگر در انتظار آن امید دور از کار چشم براه نگاه داشت ـ و همین یک لک روپیه از همه جهت در عرض این اوقات درین مدت رسانیده رفته رفته کار قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که نرخ یک سیر غله بیک روپیه رسید و از آن نیز جز نامی درمیان باقی نی ـ چنانچه از نان نشانی جز صورت آن که پیوسته متصور همگنان بل در نظر ایشان بود در نظر نمی آمد ـ

چون در آن قحط عام از فرط انعدام طعام کار خواص چه جای عوام بهلاکت کشید بمثابه که مردم نامی را جان بلب رسیده نان بلب نمی رسید و ارباب ننگ و نام از زیادتئی جوع باسم نان جان میدادند ـ چنانچه سرداران را از فرط بی قوتی که فرع کم قوتیست هوای پایداری از سر بدر رفته فکیف احاد سپاه که برسر تحصیل یک دانه تا پای تیغ بل سر دار می رفتند ـ

مثنوی

در آن محشر که گشت از قحط سرشار
همه کس همچو کرگس آدمی خوار
بیکجو جان همی دادند و جان نی
ز نان نامی و آنهم درمیان نی
در آن هنگامه شد صد سر بیک جو
هزاران خرمن جوهر بیک جو

کوتاهئی سخن سرتاسر مردم برسر مشتی گندم چون خوشهٔ جو چندین تیغ بر سر هم می‌کشیدند بلکه برای یکدانه که در زیر خاک پنهان بود هرگاه پی بدان می بردند هزار مرغ زیرک خود را بدام هلاک می انداختند ـ و درین میانه مخالفان کم فرصت نیز از جمیع اطراف بنحوی راه بر آمد و شد مترددین گرفته بودند که اگر خون گرفته از کنار اردو چه جای مقام دور دست سر بر می آورد بازو بخون او می کشودند ـ چنانچه ازین رو نیز راه بر همگنان بستند ـ و سردار ناآزمون کار خود بنا بر غایت خورد سالی و کارنادیدگی از غرور فتوحات متواتر که در مبداء مهم رو نموده بود چنانچه مکرر مذکور شد آن طور هوای نخوت و پندار در سر جای داده بود که غلبهٔ اعدا را بخاطر راه نمی داد و مطلقاً مقید عاقبت اندیشی و پیش بینی نشده فکر حال چه جای مآل نمی کرد بلکه از کید غنیم و راه‌گیریهای ایشان نیز آگاه نبود ـ چون شکایت بی آذوقئی مردم از حد افراط تجاوز نموده بگوش او رسید ناچار گوجر گوالیاری را با دویست سوار به پرگنهٔ نگینه فرستاد که رسد غله را زود رساند ـ چون آن خون گرفتهٔ چند پنج شش کروه از اردو دور شدند گروهی انبوه از خیل مخالف که بکین ایشان کمر بسته

کمین کشوده بودند اطراف همگنان را مانند نگین انگشتر احاطه نموده
دست بکشتن و بستن کشادند ـ چون گوجر راه نجات از همه سو مسدود دید و
دانست که بهیچ وجه جان از آن میان بیرون نمی توان برد لاجرم دلنهاد
مرگ شده با پسران و همراهان و خویشان و منتسبان همگی یکجا جانفشانی
نمودند ـ چنانچه یکتن نماند که سر بدر برده خبر بسردار رساند ـ و آن
سردار غفلت شعار بنا بر وفور بی شعوری و کم تدبیری ازین قضیّه هرگز
آگاهی نداشته منتظر معاودت و رسانیدن آذوقه بود ـ چون آن کم فرصتان
اهرمن صفت طریق راه های همه جهت مسدود نموده بنحوی اطراف و انحای
اردو را از همه سو احاطه کرده بودند که جاسوسی خبر کشته شدن گوجر
نتوانست فرستاد ـ آن وقت از گران خواب نخوت و پندار بیدار گشته از اصل
کار خبردار شد ـ الحاصل تنگ گیریهای اعدا بمثابه ساحت کار بر اولیای
دولت پایدار تنگ فضا ساخت که کسی را اندازه آن نبود که یک گز اندازه
بلکه یک گز راه انداز رفتن بخارج معسکر در خاطر جای تواند داد چه جای
آنکه جهت کاه و هیمه بدور دست لشکر گاه گر همه یکدست راه هموار باشد
پای بیرون نهد ـ عاقبت که قطع نظر از ضرب‌المثل فی‌الحقیقت کار بجان
و کارد باستخوان رسید ـ در وقتی که کار از کارگریٔ تدبیر در گذشته بود
در صدد چاره گریٔ معامله شده ناچار علاج را منحصر در بازگشت یافت ـ
چون کوچ کرده نزدیک سه کروه راه طی نموده ظاهر شد که همه جا راه
مسدود است لاجرم همگنان بخاطر آوردند که پیاده شده هر گروهی براهی
روانه شود ـ و همه مردم باین فکر دور از راه بیگانه از صواب عمل نمودند ـ
و روپچند گوالیاری چون دانست که از آنجا بیرون رفتنی نیست بنا بر آن
رو بچندی از همراهان خود که ازیشان چشم یاوری و همراهی داشت کرده
گفت بمقتضای منظومه : ع

یک مرده بنام به که صد مرده به ننگ

بهتر آنست که خود خونخواه خود شده خون خویش هدر نسازیم و بهیئت
مجموعی برین گروه حمله آورده در عین تردد جان در بازیم ـ همگنان باو
اتفاق نموده در مقام جنگ بعد از دار و گیر ایستادند و رزمهای دلیرانه
و نبردهای رستمانه نموده بعد از دار و گیر بسیار چندان ایستادگی و پایداری

بجا آوردند که همگی همانجا بمردی کشته شدند - بالجمله جماگی آن سپاه از پیاده و سوار که در آن کوهسار پریشان و پراگنده شده بودند جابجا سر باختند - و خود خان نجابت مکان با جمعی قلیل سربازانه بمیانه ایشان زده همه جا مردانه زد و خورد نموده رفته رفته جان بدر برد - و قریب ده هزار پیاده که از زمینداران دامان کوه پنجاب همراه خود برده بود خواه جمعی که قبل از معاودت او پراگنده شده بودند و خواه گروهی که همراه او انداز بازگشتن نموده هر چند بطرفی افتادند همگی ضایع شدند - چنانچه یک تن سر بیرون نبرد - اگرچه در آخر آن اندک مایه مردمی باقی مانده بودند - چنانچه در آن وقت زیاده از هزار پیاده باو نمانده بود - و از سواران نیز نصفی متفرق گشته بودند - چون این معنی بمسامع علیّه بندگان حضرت اعلیٰ رسید طبع مبارک بغایت متغیر شده آن وضع ناپخردانه آن شریف النسب بی نهایت بر خاطر اقدس گرانی نمود - و باوجود این معنی چون خان نخست از تادیب ادیب روزگاه آزار و اصرار تمام یافته بود معهٰذا نسبت آبای او نیز منظور آمد - نظر برین دو معنی نموده از لغزش او اغماض فرمودند - و در تنبیه آن غفلت آئین بهمین تغیر جاگیر و خلع خلعت منصب والا اکتفا نمودند - و تقدیم خدمت فوجداری آن محال را بمیرزا خان ولد شاه نوازخان بن عبدالرحیم خانخانان مرجوع داشته جاگیر او را در وجه طلب مرزا خان مذکور تنخواه دادند -

بیست و یکم شهریور روز پنجشنبه سلخ ذی قعده جشن وزن قمری سال چهل و ششم از عمر ابد قرین نیّراعظم روی زمین بآئین هر ساله تزئین و آذین پذیرفت - و جمیع مراسم معهودهٔ این روز مسعود از موازنهٔ آنحضرت با سایر نقود و اعطاء آن بارباب استحقاق و باقی عطایای مقرره از اضافهٔ مناصب و مراتب و رواتب وغیره بظهور پیوست - درین روز فرخنده نابهره بی ایلچئی نذر محمد خان والئی بلخ را بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه نقد و نه خوان مالامال از وجوه نثار طلا و نقره که تهیهٔ آن معهودهٔ همه ساله ازین روز برکت اندوز است نواخته رخصت معاودت دادند - و بیاقوت تحویلدار سوغات پنجهزار روپیه و خلعت و برای صالح خواجه برادر خواجه عبدالرحیم جوئباری که یک

دست باز طویغون و تحف دیگر برسبیل نیاز بدرگاه والا فرستاده بود چهار هزار روپیه مصحوب ایشان مرحمت نمودند - و بعاطفت بادشاهانه میرک حسین خوافی بجهت ایصال جواب نامهٔ خان والا مکان نامزد ساخته در همین انجمن والا دستوری دادند - و وقت رخصت بانعام ده هزار روپیه و خلعت و اسپ نوازش فرموده یک لک و بیست هزار روپیه را جنس مشتمل بر صد و شصت قطعه یاقوت و پنجاه قطعه زمرد و یک زنجیر فیل ماده با حوضهٔ نقره و دیگر نفایس برسم سوغات مصحوب مشارٌالیه ارسالداشتند - و هفت لک روپیه نقد و جنس از جمله دوازده زنجیر فیل و پنجاه اسپ کونت و بیست و پنج نفر خواجه سرا و نفایس انواع عود و دویست دست سپر و اجناس بیشمار از جنس قماش سفید و پارچه وغیره و پنج لک روپیه نقد از وجوه پیشکش زمینداران بنگاله که حسب‌المقرر بصوبه داران آنجا میدهند بابت پیشکش اعظم خان صوبه دار سابق که قبل از عزل ارسالداشته بود بنظر مبارک گذشت - دهم ذی حجه که عید سعید اضحی بورود مسعود سعادت افزای ماه و سال شده بود موکب اقبال برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال به آهنگ احیای مراسم شریعت غرّا به عیدگاه توجه فرخنده نموده ساحت آنرا بزیور فروغ جمال جهان آرای آراستند - و بعد از فراغ نماز عید گاه بازگشت نیز راه گذار از دو سو بوجود نقود نثار زر ریز شده باین آئین شایسته بندگان حضرت همه راه از کام بخشی اصناف مردم و افراد انام کامران بوده بآهنگ ازدیاد مواد داد و دهش آهسته آهسته سمند خجسته پیکر فرخنده منظر می راندند تا بدین ستوده روش پسندیده بخت و دولت از شش جهت محیط و اقبال از پیش روان و سعادت از دنبال دوان بسمت مرکز منطقهٔ خلافت معاودت فرمودند - درین روز سعادت افروز نا بهره بی ایلچئی نذر محمد خان را بانعام مبلغ سی هزار روپیه سرافراز نموده و بیاقوت تحویلدار پنجهزار روپیه و بمراد اخته بیگی چهار هزار روپیه و به عبادالله میر شکار و نذر بیگ قوش بیگی چهار هزار روپیه و به داروغهٔ شترخانه هزار و پانصد روپیه مرحمت فرمودند - و ذوالفقار خان بمنصب هزار و پانصدی و هشت صد سوار و خدمت فوجداری میان دوآب از تغیر سید لطف علی بهکری بر کام خاطر فیروزی یافت - دولت خان که از سابق

سرخیل خدمتگاران بود و خطاب خواصخانی داشت بخاصیت حسن ارادت بپایهٔ والای امارت و درجهٔ علیای حکومت تته از تغیر یوسف خان رسیده بعطای خلعت و اسپ مرحمت پذیر گردید - و خدمت فوجداری این روی آب اکبرآباد بخواجه آگاه تفویض یافته بخطاب خانی[1] نیز سرافرازی پذیرفت -

روز تیر از ماه تیر که جشن عیدگلابی بود انجمن حضور پرنور بادشاهی بدستور معهود آذین پذیر شده سایر لوازم این روز برکت اندوز چهره افروز ظهور گشته از شاہزادہای والا قدر گرفته تا ارباب مناصب و اصحاب خدمات نزدیک بگذرانیدن صراحیهای مرصّع و زرناب میناکار و چینی و شیشهٔ سرشار از گلاب ادای رسم معهود هر ساله نمودند - سیف خان از اصل و اضافه بمنصب نهصد پنجهزاری ذات و سوار از انجمله سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و صوبه داری احمد آباد از تغیر سپهدار خان و لشکر شکن نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم بمنصب نهصدی و پانصد سوار و خدمت فوجداری لکهنؤ سرافراز گردیدند - و اعظم خان از تغیر سیف خان صوبه دار الهآباد شده حکیم مسیح الزمان که سعادت طواف حرمین مکرمین دریافته به بصره شتافته بود و از آنجا به کشتی نشسته از بندر لاہری تته برآمده بود بشرف آستانبوس والا رسیده چهار راس اسپ عراقی اصل بر سبیل پیشکش گذرانید - از انجمله دو اسپ که رنگ یکی بور و دیگری طرق بود پسند طبع مشکل پسند افتاد - اولین ببادشاه پسند نامور و دومین بتمام عیار موسوم گشت - و حکیم مذکور بمنصب ہزار و پانصدی ہفصد سوار و انعام بیست ہزار روپیه نقد و تفویض حکومت بندر سورت از تغیر معزالملک امتیاز یافت - چون علی پاشا حاکم بصره از ہواخواہان غائبانهٔ این دولت جاودانه که پیوسته بمقام تحریک سلسلهٔ صدق نیت و خلوص طویّت درآمده در پی پیدا کردن مرغوبات طبع اقدس خصوص اسپان نجدی نژاد می بود - درینولا بنابر اظهار اخلاص و ارادت پنج اسپ عربی نژاد دیو نهاد که هر یک از آن بادپایان صرصرتگ از ابر بهار برق رفتارتر بوده مانند سمند رہوار نسیم سحر خشک و تر یکسان

۱- قلمی " خانی " ندارد - جای آن خالی گذاشته شده (و - ق) -

می پیمودند - و بی ابا و محابا نهنگ آسا بر آب و سمندر وار بر آتش می زدند بدست ملازم خود بر سبیل پیشکش ارسالداشته بود از نظر انور گذشته پسند طبع اقدس افتاد -

دوم شهریور موافق دوازدهم ربیع‌الاول انجمن جشن میلاد حضرت رسالت صلواة الله و سلامه علیه و علی اصحابه بطریق معهود مترتب شده مراسم مقرر هر ساله که عبارت است از گستردن سماط اطعام عام و بسط بساط انعام دوازده هزار روپیه نقد بظهور آمد - بیست و چهارم دی ماه که آنسوی آب نربده مضرب سرادق اقبال شده بود انجمن جشن خجسته وزن اقدس شمسی سال چهل و پنجم از عمر جاوید قرین شهنشاه عالم بزیب و زینت بادشاهانه ترتیب یافته بر آئین هر ساله آذین و تزئین پذیرفت - و سایر امور معهودهٔ این روز برکت اندوز از وزن و نثار بر وجه احسن بظهور آمده وجوه آن بارباب استحقاق و استعداد رسید - و شاه نواز خان صفوی قوش بیگی از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری دو هزار سوار و راو امر سنگه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و مهیش داس راتهور بمنصب هفتصدی پانصد سوار سرافرازی یافتند - سید خانجهان سعادت ملازمت اقدس دریافته بانعام خلعت با چارقب و شمشیر و خنجر مرصع و یک لک روپیه نقد رعایت پذیر گشت -

از سوانح این احیان ارسال مکرمت خان دیوان بیوتاتست بطریق رسالت به بیجاپور و عبداللطیف دیوان تن به گلکنده - باعث واقعئی این واقعه آنکه چون عادلخان از کم خردی و ناعاقبت اندیشی که ناشی از خرد سالی و بی تجربگی است بقیة السیف لشکر فتنه گر نظام الملک را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه داده معهٰذا در ارسال وجوه پیشکش که سابق تقبیل نموده بود تهاون و تکاسل می ورزید - همچنین قطب‌الملک که بسبب این دو علّت که عبارت است از صغر سن و عظم غفلت در باب تعویق ارسال پیشکش پیروئ طریقه نکوهیدهٔ شنیعه و ارتکاب شیوه ناستوده او نموده و از همه شنیع‌تربستن اوست بسبب نکوهیده طایفه شیعه که مستلزم انفتاح ابواب شنیع و فضایح است - معهٰذا باوجود وقوع در سایهٔ حمایت ظل الله بر منابر آنولایت بنام والئی ایران خطبه

میخواندند - بنابر این معنی حضرت ظل سبحانی از روی عنایت و مهربانی نخست بدان دو معامله نافهم ابواب نصایح حکیمانه مفتوح داشته آنگاه که از اتمام حجّت حق مقام بجا آمده مرتبه اعذار بمنصه ظهور و وضوح رسیده باشد هر آنچه در باب تنبیه و تادیب ایشان سمت وقوع یابد بموقع خود بوده باشد - لاجرم فرمان عالیشان بنام عادلخان و قطب‌الملک مصحوب دو نام بردها که خلاصهٔ مضمون فرمان عادلخان اینست که اگر حفظ سلسلهٔ دولت و ملک خود را در نظر دارد باید که تعجیل در ارسال پیشکش نموده دست از بعضی محال نظام‌الملک که به تغلب بتصرف خود درآورده باز دارد و ساهو را از ملک خود اخراج نماید عزّ صدور یافت - و نقل فرمان قطب‌الملک اینست -

سواد فرمان که بنام قطب‌الملک صادر شد

ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اماجد اکرام سلالهٔ اکارم عظام نقاوه خاندان عز و علا عضادهٔ دودمان مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ متخصصان سعادت کیش مورد الطاف ظل الٰہی مصدر آداب خیر خواہی سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایت الملک المنّان قطب‌الملک بشمول عنایات بادشاہانہ مستظهر بوده بداند که چون ما بدولت و اقبال بادشاه اسلام و مروّج دین متین حضرت سید انام علیه و علیٰ آله و اصحابه صلوات الله الملک العلّام و مؤید و مروج مذہب اہل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که در ہر جا حکم اشرف اقدس ما جاری باشد احکام شریعت غرّا و ضوابط ملت بیضا را جاری سازیم - و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم - بمسامع جاه و جلال رسیده که در ملک آن فلک شوکت علی روس الاشهاد سبّ اصحاب کبار که اخبار و آثار صحاح سته و کتب متداوله شهادت می دہند بر علو درجه و سمو مرتبه آن بزرگان رضی الله تعالیٰ عنہم و قرابت قریبهٔ حضرت رسالت پناه در باب آن طایفه علیّه با فضایل صوری و معنوی جمع گشته می نمایند - و آن ایالت و شوکت پناه آنها را منع نمی کند و بسزای اعمال نمی رساند - بنابرین

از روی ارشاد حکم می فرمائیم که نوعی نماید که در آن ملک این امر قبیح و فعل شنیع بالکل برطرف گردد ـ و اگر بدبختی از بی سعادتی مرتکب این امر قبیح شود در حال او را سیاست نماید ـ و اگر اینچنین نمی کند معلوم میشود که آن امارت پناه باین راضی است ـ درینصورت بر ما فرض میشود که در مقام گرفتن آن ملک شده مال اہل آن ولایت را بر خود حلال دانیم و خون آنها را ہدر شناسیم ـ دیگر بعرض رسید که خطبه در آن ملک بنام والئی ایران میخوانند ـ ہرگاه آن ایالت دستگاه دعوی مریدیٔ ما می نموده باشد با والی ایران چرا رجوع دارد ـ می باید که بعد ازین نام والی ایران در خطبه نخوانند و در آن ملک خطبه بنام نامی و القاب سامئی ما مزین باشد ـ دیگر چون مبلغ کلی از بابت پیشکش وغیره آن امارت پناه را باید داد ضرور بود که بندۂ فہمیده معتمدی را بانصوب بفریسیم و ارشادی که آن ریاست دستگاه را باید نمود بزبانئی او حواله نمائیم تا مقدمات مسطور صدر را خاطر نشان او نماید که ما بدولت و اقبال نظر بر وفور اخلاص و اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان قطب‌الملک مرحوم بخدمت ما داشته و خدمتی که از آن مرحوم بوقوع آمده این ہمه عنایات بادشاہانه نسبت بآن قطب فلک عظمت می فرمائیم و آن ملک را باو مرحمت می نمائیم ـ و مقرر میکنیم که بشرط استقامت بر جادۂ دولتخواہی و اطاعت و انقیاد حکم جہان مطاع عالم مطیع و ادای مطالبات خاصه شریفه بعد ازین ضرری از اولیای دولت قاہره بآن ملک نرسد ـ و موازی مبلغ مذکور از جواہر نفیسه و مرصع آلات ثمینه و فیلان بی عیب کلان نامی روانۂ درگاه والا گرداند ـ و الّا یقین داند که اگر توفیق این احکام نیافت و باین ارشاد مسترشد نگشت و بروشی که حکم جہان مطاع شرف صدور یافته پیشکش مذکور روانۂ درگاه عالم پناه نگردانید افواج قاہره و عساکر منصور بادشاہی بدان ملک در خواہند آمد ـ آنوقت آنچه بآن ملک و اہل آن ملک برسد از نتائج اعمال خود خواہد دانست ـ

از سوانح این ایام پنجم ماه خان دوران که پس از قتل آن دو بد اصل بد گوہر و استیصال مخاذیل قبیلۂ بندیله و تحصیل پیشکش از زمینداران چانده وغیره چنانچه سمت نگارش پذیرفت با خان فیروز جنگ و سایر

بندہای درگاہ والا متوجہ دربار سپہر مدار شدہ بود پیشتر از خان مشار الیہ خود را بفوز سعادت ملازمت رسانیدہ و ہزار روپیہ بطریق نظر گذرانید ـ و فیل روپ سنگار از جملہ پیشکش زمیندار چاندہ مزین بہ یراق زرین کہ از جانب خود بر سبیل پیش کش مرتب ساختہ بود در ہمین روز از نظر انور گذرانید و منظور و مقبول افتادہ بمہاسندر نامی گشت ـ و قیمت آن بنا بر تقدیم ارباب این فن بہ پنجاہ ہزار روپیہ رسید ـ و سایر اموال ججہار و بکرماجیت از اشرفی و جواہر و زیورات مرصع و طلائی سادہ کہ بحیطۂ ضبط در آمدہ بود بموقع عرض رسید ـ و درجن سال پسر صاحب تیکہ بکرماجیت و برادر خورد خودش درگبھان از نظر اقدس گذشتہ نخستین بعلی قلی موسوم گردیدہ در زمرۂ غلامان خاصہ حوالۂ فیروز خان گشت ـ و آن دیگر اسلام قلی نام یافتہ بہ معتمد خان سپردہ شد ـ و رانی پاربتی چون زخم کاری داشت در گذشتہ باقی زنان و دختران بندیلہ بخدمت پرستاران محل والا نامزد شدند ـ و خان مشار الیہ منظور نظر عنایت و مشمول نہایت رعایت آمدہ بمرحمت خلعت خاصہ با چارقب زردوزی و شمشیر و خنجر مرصع و عطای صد راس اسپ و اضافۂ دو ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ کہ مجموع منصبش باصل و اضافہ پنجہزاری ذات و سوار باشد و خطاب کامل نصاب نصرت جنگ نامور گردید ـ آنگاہ امرای عظام مثل مادھو سنگھ و نظر بہادر خویشگی و میر فضل‌الله وغیرہ کہ در فوج آن خان شجاعت نشان بسعادت تعین فایز شدہ بودند سعادت ملازمت حاصل نمودہ درخور مساعئی جمیلہ خود بعنایت جلیلہ پذیرای رعایت شدند ـ

ششم ماہ مذکور عبدالله خان بہادر فیروز جنگ بفوز شرف بساط بوس انجمن حضور سعادت اندوز گشتہ ہزار مہر و ہزار روپیہ بصیغۂ نذر گذرانید و بانواع عنایت شاہنشاہی کہ از آنجملہ مرحمت خلعت با چارقب زردوزی و شمشیر مرصع و دو راس اسپ و اضافۂ ہزار سوار بمنصب سابق کہ شش ہزاری ذات و پنجہزار سوار بود مفتخر و مباہی گردید ـ و فیل بھوجراج نام بابت پیشکش زمیندار چاندہ گذرانید ـ بعد آن بہادر خان ادراک سعادت ملازمت نمودہ بعنایت خلعت و جمدھر و اسپ سرافرازی یافت ـ

نهم ماه نزہت کدۂ کرآورہ کہ سابقا نگارش حق توصیف آن مقام از کوتاه دستئ بنان و سستئ بیان نیمکاره مانده بود و اکنون نیز بعلّت قلت سخنوری در ہمان پایہ ماند از فوز فیض ورود مسعود منبع افاضہ و استفاضہ عمر دوباره شد ـ و سہ روز در آن دلکشا منزل فیض محفل اقامت موکب مسعود بوده روزگار فرخنده آثار در ضمن سیر و صید نشاط و انبساط گذشت ـ و چهارم روز از آن طرب آموز مقام اتفاق کوچ افتاده خطّۂ برہانپور بنا بر آنکہ قضیۂ ناگزیر نواب مہد علیا در آنجا وقوع پذیر گشتہ سوای آن نیز مرضئ حضرت نبود بجانب دست راست گذشتہ و از آنجا در گذشتہ توجہ اقدس ببالا گھات روی نمود ـ و چون نواحئ دولت آباد مہبط اشعۂ ماہچۂ لوای والا شد خان زمان صوبہ دار بالا گھات بعزم استقبال از دولت آباد روانہ گشتہ باستسعاد شرف آستان بوس درگاه والا مفتخر و مباہی گردید ـ و ہزار مہر و ہزار روپیہ بطریق نذر و یک زنجیر فیل بر سبیل پیشکش گذرانید ـ آنگاه مبارز خان و ستر سال وغیره امرای تعینات آنجا عتبہ بوسئ درگاه والا را سرمایۂ اکتساب مفاخر و مباہی ساختند ـ و چون سرزمین دولت آباد از ورود موکب والای حضرت صاحبقران سعادت قرین روکش سپہر برین شد بعرض مقدس رسید کہ ساہوی مخذول کودکی را از منتسبان سلسلۂ نظام الملک بدست آورده باوجود حبس او در قلعۂ گوالیار این نام برو داشتہ و باین دست آویز از حصون حصینۂ آن ملک را بقبض تصرف درآورده در مقام ترک اطاعت و انقیاد پای بغی و عناد افشرده ـ باوجود آنکہ در جنب سپاه ستاره شمار حضرت سلیمان آستان کہ بحسب کثرت و وفور با خیل مار و مور ہم عدد و باعتبار زور نیروی بازو با شیر و فیل ہم قدرت اند وجود پشہ ندارد از خیره چشمی و خودسری کہ آن کوتاه نظر آشفتہ دماغ را بچشمک زنئ شور بختی و بد اختری روی داده ہنوز ہم ترک فساد ننموده در زیاده سریہا پای کم نمی آرد ـ بنا برین بجہت استیصال آن سیاه رو سہ خلیج زخّار مواج را از دریای لشکر قلزم تلاطم منشعب ساختند و ہمگی را بسرداریٔ سہ سردار جلادت آثار خاندوران بہادر و خان زمان و شایستہ خان نامزد استخلاص باقی قلاع و بقیہ محال متعلقۂ بی نظام و استیصال بنیان

بغی و ضلال آن گمراه و سایر بیراهه روان نموده روانه فرمودند - و نخست خان دوران بتوجه سمت قندهار و ناندیر که سرحد گلکنده و بیجاپور است مقرر گشت که آن دهنه را بضرب تیز زبانئی تیغ دو دم و زور سرپنجهٔ گلوگیر دلیری نگاهداشته نگذارد که زیاده سران آن حدود نفس کشیده دم برآرند چه جای آنکه از جای خود حرکت نموده قدم پیش گذارند - و اگر عادلخان بفرض محال حمایت ساهو و سایر متمردان در خاطر بگذراند نخست بمقام تنبیه و تادیب او درآمده حسب‌المقدور دربارهٔ تخریب آن بلاد و تسخیر حصون ملک او کوشش مبذول دارد - و نیز تفویض خدمت تسخیر اوسه و اودگیر که در حصانت نظیر ندارد فرمان پذیر گردید - درین فوج امرای عظام و ارباب مناصب والا و بهادران نامور و غیر ایشان بدین دستور سعادت تعین یافتند - راجه جی سنگه و مبارز خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگه والد راؤ رتن و راؤ امر سنگه ولد راجه گج سنگه و سردار خان و لشکر خان ولد مبارک خان نیازی و قزلباش خان افشار و نظر بهادر خویشگی و اهتمام خان و راجه رام داس و مغل خان ولد زین خان کوکه و عزت خان و قزاق خان و جانسپار خان و لطف‌الله ولد لشکر خان و سید عالم بارهه و کرم‌الله ولد علی مراد خان بهادر و گوکلداس سیسودیه و مهیش داس راتهور و هادی داد انصاری و خواجه عنایت‌الله و چندی دیگر از ارباب مناصب - و از امرای دکنی جواهر خان حبشی و سرفراز خان و انی راؤ دهویه و تولاجی کوکنی و سادات خان و جمعی دیگر با هزار سوار احدی ترکش بند و بندوقچی و بدستور سابق بخشی گریٔ این فوج که عدد ایشان به دوازده هزار می کشید به اسحاق بیگ اختصاص یافته هراولی بعهدهٔ راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و سایر راجپوتان مقرر شد - و چون حیله‌وران دکن از عهده فوج هراول که عمده فوج سپاه است بر نمی آیند و ازین رو پیوسته بر آن سر اند که با قوشون فوج چنداول که در عقب همه از یکسو بحفظ اردو از دیگر سو به نگاهبانئی خود مشغول است در آویزند - بنا بر آن در یساق این زیاده سران چنداولی پای کمی از هراولی ندارد - لاجرم قرارداد خاطر اقدس آن شد که مبارز خان افغان را که از سپاهیان قرارداده روزگار دیده و دلاوران کارآزموده پیکار

فرسوده است بحراست فوج مذکور متعین سازند ـ بحکم آن اندیشهٔ صائب خان مشار الیه ادراک سعادت نموده ـ سردار دوم خان زمان حسب الامر خدیو روی زمین مامور شد که با سایر عساکر ظفر اثر متوجه سمت احمد نگر گشته سرزمین چار کونده و موضع اشنی را که وطن گاه ساهوی پرخاش جو در آن موضع واقعه است در آنجا چندی از مردان جنگ را نگاهداشته و تهانه نشانده هیچ جای اشنی را بهیچ وجه خالی نگذارد ـ و ولایت کوکن که همه جا بر ساحل دریای شور واقعه است از چنگ آن شوریده مغز شوریده بخت که بتغلّب بر آن استیلا یافته برآرد ـ و چون آن دو فرمودهٔ همایون را بنفاذ مقرون نموده از پرداخت آنها کماینبغی باز پردازد درباره تاخت ولایت عادلخان منتظر اشاره باشد ـ و درین فوج عمان موج نیز امرای عظام و اصحاب مناصب عظیمه برین موجب بطریق کومکی معین شدند ـ بهادر خان روهیله سید شجاعت خان شاه بیگ خان راؤ ستر سال راجه بهار سنگه بندیله دلیر همت میرزا مغول ولد شاهرخ میرزا پرتهی راتهور بهیم راتهور خواجه برخوردار حکیم خوشحال اوزبک خان بهگوانداس بندیله کشن سنگه بهدوریه قطب خان غزی راؤ تلوک چند حبیب خان کرانی جگناتهه راتهور سید مرزای سبزواری سعید شیرازی شیام سنگه راتهور راجه اودی بهان حسن قلی خاج عجب سنگه دیالداس جهاله و چندی دیگر از بندهای روشناس ـ و از دکنیان مالوجی آتشخان حبشی کار طلب خان بتهوجی پتنگ راؤ و دتاجی و رستم راؤ و هاباجی ترمل راؤ و سیدی یوسف و اعتبار راؤ و یاقوت و جمال خان و هزار سوار راجپوتان رانا جگت سنگه و هزار سوار دیگر از احدیان تیرانداز و تفنگچی سمت تعین یافتند ـ و هراولئی آن فوج که عدد آن نیز بدوازده هزار سوار جرار رسیده بعهدهٔ تکفل راو ستر سال و سایر راجپوتان رزمجوی آزرم خوی شده ـ حمایت قوشون چنداول به بهادرخان و دیگر افغانان حمیت شعار تهور آثار مقرر گشت ـ سالار فوج سوم شایسته خان خلف سپه سالار آصف خان بهمراهی اله وردی خان و شیخ فرید و یکه تاز خان و راجه سنگرام و سید ابوالفتح و سید عبدالوهاب و میر جعفر و برخی دیگر از دکنیان راوت راو و سعادت خان بیجاپوری و سرور خان و فرحان خان و میدنی راو و هزار سوار تابینان آصف خان که جمعیت جمع به شش هزار

سوار رسید و آن سردار بتقدیم خدمت استخلاص قلعه جنیر و سنگمنیر و ولایت ناسک و ترنبک و دیگر محال اختصاص یافت ـ

بیست و ششم ماه بهمن بساعت مختار نخست خان دوران بهادر بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل راس‌المال تعظیم و تبجیل اندوخته مرخص شد ـ آنگاه خان زمان بعاطفت خلعت و جمدهر خاصه و اسپ و فیل و شایسته خان بمرحمت خلعت و جمدهر و اسپ نوازش پذیر گشته رخصت توجه بمقاصد خود یافتند ـ و سایر امرای عظام که بهمراهیٔ آن سه سردار شهامت آثار در افواج ثلثه معین شده بودند بتفاوت مراتب و مناصب و مقدار اقدار بعنایت خلعت و جمدهر و اسپ رعایت پذیر گشتند ـ

سوانح اسفندار بنابر آنکه تا غایت نشیمنهای درون حصار مہاکوت سمت اتمام نه پذیرفته بود کنار حوض قتلو که در دو کروہیٔ دولت آباد واقعه است و باعتبار نزہت و صفا و خوشی و دلکشیٔ آب و ہوا از سایر محال آن سر زمین امتیاز دارد مرکز رایات ظفر آیات و مہبط انوار ماہچهٔ آفتاب فروغ و اعلام نصرت علامت گشت ـ و چون آن سر زمین دلنشین که باین اعتبار آسمان نشان نیز گردید لیاقت آن داشت که محل آذین و تزئین جشن فرخندهٔ نوروزی گردد حسب الحکم اشرف پیرایه بندان آرایش محافل سور و سرور و بزم آرایان احیان عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات خلافت ہمانجا تختگاہی رفعت پناه بآراستگی خاطر خواه ترتیب داده بر فراز آن بارگاه عظمت طراز برپا نموده بزینت و زیب خاطر پسند دلفریب آرایش پذیر ساختند ـ

چہاردہم ماه خدیو روی زمین یعنی سلیمان زمان و ثانئی صاحبقران سعادت قرین بتفرّج قلعهٔ دیوبند و حصار طلسم پیوند دولت آباد شتافته باعتبار مقدم معظم آن حصار رفعت آثار را که بحساب مقدار از جمیع حصارہای روی زمین بیش بود بحسب قدر نیز از آسمان گذرانیده سمت بیشی بخشیدند ـ چون عموم بدایع صنایع آن موقع عجایب آثار و غرابت اعمال بنظر حقیقت نگر درآمده خصوص آن گونه خندق عمیق در دل سنگ خارا که از نفوذ اندیشهٔ مرد خرد پیشه در مطالب مشکله یاد میدہد و ہمچنین راه گذاری

که از دامان کوهسار سر کرده و همه جا در جوف کوه بریده اند چندانکه رفته رفته سر از گریبان آن برآورده چنانچه از مشاهده این تاثیر آه سوختگان دل سنگدلان از یاد می رود - بالجمله خصوصیات غریبهٔ آن حصار بدیع آثار در نظر مبارک بغایت عجیب و غریب نموده موقع استغراب و استعجاب و باعث اطراب و اعجاب آنحضرت شد - چنانچه بر زبان مبارک آوردند که درین مدت متمادی اغراقاتی که در وادی توصیف این قلعه بمسامع والا میرسید محمول بر مبالغات شاعرانه می شد ، الحال که حقیقت آن از قرار واقع بظهور پیوست و بطریق عین الیقین وضوح یافت ظاهر شد که هزار یک حق مقام بجا نیاورده اند بلکه در بیان دقایق حقایق آن دانایان صرفه نگاهداشته و کوتاه نظران بکنه دریافت خصوصیات آن نرسیده اند - و این معنی که بر زبانهاست که آن قلعه کار دیوانست و بر خرافات عوام حمل میرفت و اکنون مشاهدهٔ آن بر این معنی شهادت می دهد که همانا کار بشر نباشد خصوص با عمر طبعیٔ مردم این روزگار -

چون بعرض معلیٰ رسید که ساهوی مقهور بطریق تغلّب بر شش قلعهٔ نظام الملک که در ضلع چاندورست استیلا یافته و دو قلعه بدست بهوج مل نام مفسدی افتاده و شش باره دیگر بتصرف متمردان آن حدود در آمده و همگنان باستظهار آن پشت گرم گشته سر بشورش برداشته اند - و سر پنجه تعدی باسباب و اموال و انعام و مواشی اهل آن حوالی دراز کرده به سایر رعایا و سکنهٔ آنحدود آزار و اضرار می رسانند - بنابر آن فرمان جهان مطاع نامزد الله ویردی خان شد که از فوج شایسته خان جدا شود و با خود دو هزار سوار یکه تاز همراه گرفته بانداز تسخیر حصون مزبوره بدان جهت ترکتاز آرد -

ششم ماه چون اودی بهان پسر ججهار نابکار که سن هژده سالگی با برادر خورد سال خود و سیام داد از معرکهٔ کارزار چنانچه مذکور شد فرار اختیار نموده بودند قضا را مردم قطب‌الملک دستگیر نموده نزد او بردند - و آن عقیدت آئین از روی ارادت کامل و اخلاص صافی ایشانرا باکمال نامی از معتمدان خود روانهٔ درگاه والا نموده بود درین روز از نظر اشرف گذشتند - حضرت بادشاه دیندار پسر کودک آن مخذول را به فیروز خان

ناظر محل سپردند که بعد از تلقین کلمه طیبه و ادای سنت ختان سنن و فرایض دین مبین بدو تعلیم نموده با پسر بکرماجیت که سابقاً حوالهٔ او شده یکجا نگاهدارد ـ و دربارهٔ اودی بهان و سیام داد مقرر فرمودند که از عرض شهادتین اگر ابا کنند هر دو را بقتل رسانند ـ چون سرشت زشت آن بدطینتان از آب و گل شرکت و کفر سرشته بود جهالت از دست نگذاشته سر بدین درنیاورده تن بقبول این سعادت در ندادند چندانکه جان بر سر کیش باطل خود گذاشتند ـ

از وقایع این تاریخ تعین افواج عمان امواج است بآهنگ تنبیه عادلخان و سبب صوریٔ این معنی آنکه چون آن غنوده خرد از خوردسالی و عدم بلوغ بپایهٔ عقل و تمیز و وصول بسرحد کمال هنوز آن مقدار قدرت نداشت که بر مردم خانهٔ خود غلبه تواند آورد و آن خودرایان ناعاقبت اندیش آنچه بالفعل مصلحت خود می دانستند از قوه بپایهٔ فعل میرسانیدند بنابر آن در مقام اعانت و امداد و صدد مدد قلعه‌دار اودگیر و اوسه شده آذوقه و خرچی حشم و سایر سامان قلعه داریٔ ایشان سرهراه نمودند و خیریت خان را با جمعی بنگاهبانئی اطراف و نواحئی آن دو حصار فرستادند ـ و ساهوی مقهور را نیز بنوشتجات مستظهر و مستمال و رندوله را با سپاه بسیار بکومک او نامزد نمودند ـ لاجرم بندگان اعلی حضرت بمجرد اطلاع بر حقیقت این معنی تنبیه آن غنوده خردان را موافق صوابدید رای جهان آرای دانسته گوشمال دادن آن سرتابان خودرای را از چندین روی واجب و لازم دیدند و ازین جهت چندی از سرداران امرا و منصبداران مغول و سادات و افغان و راجپوت و امثال ایشان را بسر کردن مهم نامزد ساختند ـ مثل سید خانجهان و سپهدارخان و رستم خان دکنی و شاهنواز خان و صف شکن خان رضوی و مرتضی خان و راو کرن و شیرخان ترین و خلیل الله خان میرآتش با پانصد برقنداز و احداد خان مهمند و مراد کام و میرزا نوذر و هریسنگه راتهور و قلعه دار خان و راجه بهروز و سید لطف علی و جی رام و خواجه ابوالبقا و یعقوب بیگ و اندر سال و عبدالهادی و از دکنیان منکو جی و شرزه راو و حسن خان ولد فخرالملک و محلدار خان و کرشنا جی و بسونت راو و حمید خان و جمعی دیگر را

همراه دادند - و همگنان را که مجموع جمعیت شان به ده هزار سوار می رسید بتخریب بلاد عادلخان مامور فرموده وقت رخصت سید خانجهان را به مرحمت خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و ازین دست سایر همپایان او را به عنایت سروپا و اسپ بقدر مرتبه برنواختند - و باین دستور دستوری دادند که باتفاق خان دوران و خان زمان نخست رندوله را که بمدد ساهوی مقهور معین شده گوشمال بلیغ دهند و نگذارند که آن دو نفاق پیشه بنابر علّت خبث باهم ضم گشته باتفاق فتنه زای گردند - و از دست مجاورت سنگ و آهن دو قسی القلب بهمدیگر آمیزند و شراره شرارت برانگیخته بیکدم آتش فتنه برافروزند - چون آن غنوده خردان را بزهر آب تیغ بیدریغ از نوش خواب غفلت بیدار ساخته باشند آنگاه از سه طرف بولایت عادلخان درآمده نشانی از آبادانی در سر تا سر آن سرزمین نه گذارند - درین وقت از عرضداشت شایسته خان بموقف عرض اعلیٰ رسید که صالح بیگ نظام الملکی قلعه کهنّر درک[1] با جمیع اسباب قلعه داری تسلیم اولیای دولت نموده گماشتهای ساهو را که در بست و کشاد ابواب ضبط و مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند بدست آورده محبوس ساخت -

نوروز سال نهم جلوس مبارک و تعین افواج منصور بجهت تاخت و باخت ملک بیجا پور

درین هنگام سعادت فرجام که مهر انور از حوت بآئین هر ساله در محل دلکشای حمل انتقال نموده هنگامهٔ آذین جشن بهشت آئین نوروزی را گرمی بخشید - و کهسار و دشت را از رایحهٔ گوناگون انوار و ازهار طیب آمود و مشک آگین و عطر اندود ساخت - چون بهمین دقیقه مبدای نهمین سال از جلوس برکت توامان خدیو زمین و زمان درآمده هنگامهٔ آذین جشن بهشت آئین نوروزی گرمی گرفت - عطار بهار برای ترتیب مصالح

۱- کهیر درک ، قلمی (و - ق) -

طیب آن بزم خاطر فریب از فرط لخلخه سائی و ارگجه سازی هاون لعل لالهٔ نعمان را مشک فرسود و طبق یاقوت گل سوری را عنبر سود ساخت ۔ چندانکه شمیم شمامهٔ روح افزا جوف زمین و آسمان را فرو گرفته جوهر هوا را نفحه پذیر گردانید ۔ در ساعت سوم از روز پنجشنبه دوازدهم شوال سنه هزار و چهل و پنج هجری که این انتقال خجسته در آنوقت بعرصهٔ وقوع جلوه گری نموده از خاصیت خاص آن آسمان بروح پروری و زمین بروح بخشی و راحت گستری در آمد ۔ نیّر اعظم این عالم و نور جهان افروز دودمان صاحبقران معظم مانند نگین عظمت آئین خاتم سلیمانی در نگین خانهٔ تخت زر با بخت نور و طالع سعد اکبر مربع نشسته سر تا سر روی زمین را از نور فروغ خورمی و شاد کامی آذین بست و باشارهٔ گوشهٔ ابروی عطا که در حقیقت گره کشائی عقدهٔ کار فروبسته بی روزگارانست ابواب فراغ عیشی و کامرانی بر روی تنگدستان و ناکامان کشاده همگی بندها را باضافه مناصب و اضعاف درجات مراتب کامروا ساختند ۔ نخست پایه بادشاهزاده والا قدر دارا شکوه بافزایش دو هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب دوازده هزاری ذات هشت هزار سوار عالی مرتبه گردید ۔ آنگاه پله منصب هر یک از دو قرة العین اعیان سلطنت کبریٰ و قوت ظهر خلافت و اعتضاد بازوی دولت غرا شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر از اضافهٔ هزار سوار به ده هزاری ذات و شش هزار سوار بوالائی گرائید ۔ ملا تقیائی شیرازی فرستادهٔ قطب‌الملک پس از دریافت سعادت زمین بوس و ادای تهنیت قدوم میمنت لزوم به دولت آباد پیشکش قطب‌الملک که یک لک و بیست هزار روپیه قیمت داشت مشتمل بر صندوقچهٔ بلور مالامال از جواهر و دو فیل و سه ماده فیل دیگر گذرانیده مشمول مراحم بیکران شد ۔ ثنا سنجان که قلاید قصاید غرا و مرسلات رسایل در ثنای آنحضرت و توصیف بزم نوروزی و تهنیت این روز بهروزی ساخته و پرداخته زینت آویزهٔ گوش و گردن ابنای روزگار نموده بودند بر طبق معهوده به صلات شایان و نمایان کامیاب گشتند ۔ و ازین دست ارباب ساز و نشاط و طرب بنا بر نواختن ترانهٔ رود و سرود چنانچه حق مقام بود نوازش یافتند ۔ از آن جمله عنایت بادشاه سخن پرور شامل رعایت احوال همدم بال افشانان فضای عرش و کرسی

حاجی محمد جان قدسی آمده از روی قدردانی ترازوی زر سنگ را در وزن آن سرآمد ثنا سنجان گهر سنج فرمودند و حق صلهٔ گوہرین قصیده که درین ایام مشتمل بر مدیح آنحضرت به سلک نظم انتظام داده بود درین صورت ادا نموده مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که ہم وزن سبک روحئی آن یگانهٔ زمانه گشته بود مرحمت نمودند ـ و ہمدرین روز به برکت مناسب نسبت روحانی و تناسب نفسانی که در نفس‌الامر میان این دو جواہر والا یعنی سخن و نغمه واقع است مرحمت شاہانه شاہین میزان نغمه سنجی رنگ خان خواننده را با زر کشیده چهار ہزار پانصد روپیه که به ہم سنگی آن سر آمد اہل راگ و رنگ آمده بود باو عطا رفت ـ یازدہم ماه پنج لک روپیه پیشکش یمین‌الدوله آصف خان مشتمل بر نوادر جواہر و انواع تحف اطراف و اکناف ہفت کشور از نظر انور گذشت ، از آنجمله نادری بود بغایت کمیاب نادرالوجود مرصع بالماس گرانمایه که از خیرگی فروغ آن نظر دقیقه شناس اہل بصیرت و خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاس درست اساس فرادست نمی آمد ـ بنا بر آن از روی تخمین بہای آن گوہرین لباس مبلغ دو لک و پنجاه ہزار روپیه قرار یافت ـ

نوزدہم ماه کینای زمیندار چانده که تا حال او و اسلافش طریقهٔ اطاعت ملوک ماضی و سلاطین سلف این کشور چه جای برآمدن از مقام خویشتن و ملازمت نمودن به فعل نیاورده بودند بدلالت بخت راہنما سعادت اندوز بملازمت اسعد آمده بدریافت شرفی که ہیچ یک از سلف او در نیافته بود فیروز گشت ـ و از عنایات نمایان که درین احیان علی‌العموم خصوص به نسبت امرای عظام و سرداران سمت ظهور یافت معاف داشتن ہمگنان است از کشیدن پیشکش مقرر نوروزی نظر بر وجوب رعایت و لزوم امداد و معونت ایشان در عین یساق که باعث وفور مصارف و مؤنت آن عقیدت کیشان شده بود ـ باوجود اینمعنی ہر روزه پیشکش شاہزادہای کامگار و امرای عالی مقدار که در حضور پرنور بودند میگذشت ـ

بیست و دوم ماه میر ابوالحسن خویش و ہمه کارهٔ مصطفی خان با قاضی ابو سعید از جانب بیجاپور رسیده پیشکش لایق مشتمل بر جواہر و

مرصع آلات بمعرض اعلیٰ رسانید - و عرضداشت عادلخان که از روی عجز و نیاز مطالب خود را در ضمن اظهار نهایت اطاعت و انقیاد عرض داشته بود گذرانیده با رفیق خود بمرحمت خلعت سرفراز گشته از مرافقت بخت کارساز منت پذیر گردید - و سبب ارسال عرضداشت و پیشکش بر سبیل استعجال آن بود که چون مکرمت خان برسالت بیجاپور چنانچه سبق ذکر یافت نامزد شده راهی شد بعد وصول معتمد عادلخان به چهار کروهی شهر استقبال نموده فرمان قضا نشان و تبرک مبارک را افسر سر و زیور ساخته بتقدیم زمین بوس و لوازم تسلیم پرداخت - و همان روز از روی اکرام و تکریم رسول واجب الاعظام را به شهر در آورده دربارهٔ اقامت لوازم ضیافت و ارسال نزول اقامت اقدام نمود - و پذیرفتن فرموده را بجان منت داشته اظهار کمال اطاعت و انقیاد نمود - لیکن بحکم بدآموزیٔ ارباب دخل آن در خانه که او را بر بیراهه روی میداشتند در ارسال پیشکش بامهال و اہمال میگذرانید - چون مکرمت خان این حقیقت را در طی عرضداشت معروضداشت بنا برین افواج ثلٰثه بتازگی از موقف خلافت مامور شدند که بی توقف تخریب آن بلاد و نهب و اسر اموال و انفس اہالی آن پیشنهاد ساخته درین باب چیزی باقی نه گذارند - و عادلخان بمجرد استماع فرمان جهان مطاع از جا درآمده بر سر آن آمد که گوش بحرف نـادولتخواہان نکرده طریقهٔ ناگزیر وقت و حال فراپیش گیرد - بنا برین فرستادگان را دم نقد با پیشکش فرستاده درخواست فروگذاشت تقصیرات خود کرد - و درینولا جعفر ولد الله ویردی خان نرسنگدیو نام پسر بکرماجیت بندیله را که بہادر نام سوداگر افغان بتخیل فاسد نزد بہلول می برد با افغان مذکور گرفته مقید بدرگاه والا آورد - در حال آن دد نژاد بمعتمد خان حواله شد و آن افغان سر در سر آن سودا نهاده اموالش به جعفر رسید -

درینولا قطب‌الملک از راه کمال اطاعت و انقیاد درستی چند از طلا و نقره که بسکهٔ نام ہمایون آنحضرت نقش آنها درست نشین شده نیروی روائی یافته بودند ارسال داشته بود فرستادہا رسانیدند - و صورت اینمعنی آنکه چون امری چند مخالف طریقهٔ انیقهٔ اہل سنت و جماعت و صدور دیگر امور ناملایم از بابت خطبه بنام والئی ایران ازو سر می زد فرمان نزہت نشان مشتمل

بر منع ارتکاب این شیوهٔ نکوهیده و محصلی ارسال پیشکش بر سبیل جرمانه مصحوب ملا لطیف دیوان تن نامزد قطب‌الملک ساخته بدان ملک فرستادند چنانچه سابقاً سمت نگارش پذیرفته ـ درینولا بعد از رسیدن موسی الیه مراسم آداب معهوده و استقبال تا موضع مقرر و ادای رسوم قوانین دیگر مثل کورنش و تسلیم و زمین بوس در مقام گرفتن فرمان و تبرک بتقدیم رسانید ـ و در برداشت و بزرگداشت ارسال داشتهٔ مذکور به هیچ وجه فوتی و فروگذاشتی ننموده او را بهاندم بشهر آورد و در منزل خاطر پسند فرود آورده در همه باب خصوصاً ارسال ساوری و نزول گرانمند مقدم او را باکرام گرامی داشت ـ اگرچه نخست بنابر عدم قبول عمدهای آن سلسله در سایر امور معهوده و پذیرفتن اوامر خصوص رفض شیوهٔ مبتدعان ناپسندیده آئین و تسنن بسنت سنیه سلف ماضی رضی‌الله تعالی عنه ایستادگی تمام نموده عاقبت چون سلامت و عافیت خود و رغبت بلاد خویش در التزام طریقهٔ وفاق و ترک شقوق نفاق دیده دانست که تقید به مخالفت مطلق خداوند خلافت علی‌الاطلاق جز سوئی فرجام و وخامت انجام نتیجهٔ دیگر ندارد ـ لاجرم دیده و دانسته از سر استبداد و خودرائی در گذشته سررشته اطاعت و انقیاد بدست آورد و سعادتی که اسلاف و آباء او بدریافت آن تشریف پذیرفته بودند دریافت ـ چنانچه نخست خطبه باسامی سامئی حضرت خلفای راشدین و ایمهٔ دین و القاب کامله سلطان سلاطین روی زمین تزئین داد ـ و چندین مرتبه خود در آن محضر عام حاضر شده از نشستن در پای منبر سر رفعت برافراخت و زر بی شمار نثار ذکر نام نامئی آن سرور نموده خطیب را به خلعت‌های فاخره مخلع ساخت ـ آنگاه صفحهٔ درم و دینار را بغازهٔ رنگین یعنی پرتو حروف اسم مبارک روی تازه داده چندی از آن نقود ارجمند را بر سبیل نشان بدرگاه والا فرستاد ـ

بیان انواع فتوحات آسمانی از عدو بندی و قلعه کشائی که بمیامن اقبال بی زوال قرین حال روزگار دولت جاودانی گردید

عمده ترین مصالح پیش رفت دولت که پیشکاران کارخانهٔ مشیت در روز نخست به تنظیم آن پرداخته اند و تہیهٔ آنرا بر سایر امور که دربایست وقت و ضرور حال امر عظیم‌الشان مذکور است مقدم ساخته اقبال بلند است که کشایش حال عقدهٔ ہر بند در بند آن عطیهٔ ارجمند و سررشتهٔ تیسیر ہر شی از قلیل و کبیر و یسیر و عسیر منوط بدین گره کشای سعادت پیوند است - چنانچه ہیچ امری از امور ضروری عالم صوری نیست که بچندین معنی نیازمند کارگذاریٔ آن نه باشد حتی تائید که مدار کارگری قوای قویه و تاثیر موثرات جلیله این عالم بروست - و معہذا آنرا نیز قوت سرپنجه و نیروی بازو بدوست - چه پیداست که بمحض زور تنها بدون تقویت بخت کاری نکشاید بلکه ہیچ چیز بی کارگزاری و دستیاری اختر بہیچ کارنیاید - و مؤید این معنی وفا و وفاق اوست با موافقان حضرت خلافت پناہی در ہمه حال و شاہد حال یاری و مددگاریٔ اوست که درینولا باولیای دولت آنحضرت بظہور آورده چہره کشای فتوحات تازه و نصرت ہای بی اندازه آمده - خصوص نسبت به الله ویردی خان که تسخیر قلعهٔ دہورپ و باقی قلاع نظام الملک پیشنهاد نموده بود راه ہمراہی سپرده دربارهٔ فتح الباب حصاربندی چند طلسم پیوند ابواب امداد کشاد که خیال استخلاص آنها فی‌المثل چون به شہربند متخیله در آید بتاثیر بندوبست آن شاه راه آمد و شد خیال کوچه بندگردد - و کیفیت وقوع فتوحات مذکوره اینکه چون خان مذکور از فوج شایسته خان جدا شده متوجه استخلاص قلعه دہورپ و سایر حصون آن حوالی گردید نخست بپای حصار چاندور که بر سر کوہی آسمان پیوند سمت وقوع دارد رسیده مداخل و مخارج و جای ملچار و راه یورش و امثال این امور که لوازم قلعه گیریست مشخص

نموده آنرا مرکز وار بدایرهٔ احاطه درآورد - آنگاه بسرانجام دربایست وقت پرداخته جا بجا ملچارها را قرار داده - مجملا درکمتر مدتی بی مزید سعی به محض کارکشائی اقبال آسمانی و تائید خدا که در همه وقت قرین روزگار حضرت صاحبقران ثانی است آن حصن حصین به کشایش گرائید و خاطر هوا خواهان ازین ممر آسایش پذیر گردید - و آن خان فیروزی روزی در همان روز کلید قلعه را بدرگاه گیتی پناه ارسال داشته با یک جهان مقالید تائید و مفاتیح اقبال همت بر تسخیر بقیه قلاع گماشت - چون زیاده سران حدود این گونه قلعه گیری مشاهده نموده از جا رفته بودند اکثری در مقام اقامت مراسم بندگی و لوازم فروتنی شدند - و درین باب نخست کنهر راو قلعه دار حصار انجرائی[1] کس فرستاده درخواه امان و التماس عهد نامه نمود - آن خان کاردان متوقعات او را مبذول داشته غائبانه بنامه نوشتن و پیغام دادن مشمول انواع استمالت و دلدهی ساخت - راؤ مذکور هشتم فروردی ماه[2] حصار را با اسباب قلعه داری تسلیم اولیای دولت نموده و حسب تجویز الله ویردیخان بمنصب دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سرافرازی یافت - آنگا الله ویردیخان خاطر از سرانجام دربایست و سامان قلعه داری جمع نموده آهنگ استخلاص قلعه کانجنه و مانجنه نمود - و بظاهر هر دو حصار پیوسته خصوصیات دانستنی آنجا را دانسته و دیدنی را بنظر درآورده از همه سو ملچار قرار داد - چون در ضمن اندک مدت ملچارها بحسب دلخواه پیش رفت ازان موضع بر وفق مواضعه مقرر بهادران کار طلب بآهنگ یورش نای سور یعنی کرنا کشیده بیکبار سورن انداختند - و عرصهٔ رزمگاه را صحن بزم گاه دانسته مجاهدان دین تکبیر گویان راه حصار پیش گرفتند - درین حالت درونیان دل از جان و دست از خود برداشته بازوی مدافعه و ممانعه برکشادند و دست به استعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ و بان و حقه و باروت و خرسنگهای

۱- قلمی '' انجرائی '' ندارد (و - ق) -

۲- در بادشاهنامه نوشته که الله ویردی خان یکه تاز خان را محاذی دروازه و غضنفر پسر خود را شمالی قلعه و حسن علی پسر دیگر را جنوبی قلعه و سرور خان را عقب قلعه ملچارها مقرر کرد -

کلان کرده به هرچه دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند ـ دلیران کارآزموده پیکار فرسوده که همگنان را بارها در پای این کار بر سر افتاده همه را بمحض عون و صون حضرت پروردگار گذرانیده از سر وا کرده بودند این بار نیز بی ابا و محابا. وقایهٔ حمایت آنحضرت را پیش رو در آورده تا پای دیوار بست هیچ جا بند نشدند ـ و آنجا دست به تیراندازی و کمند افگنی و دفع مدافعان و رفع زینه پایه و نردبان و شگافتن دیواربست و انواع چاره سازیٔ تسخیر برکشادند ـ درین حال کنهر برادر خود را نزد نگاهبان حصار که گماشتهٔ قلعه دار دهورپ بود فرستاده پیغام داد که اگر با قضای ربانی قدر ستدن مقدور بودی و با مشیت سبحانی برابری صورت بستی هرگز قلعهٔ محال کشای انجرائی از دست نرفتی ـ اکنون طریق اسلم آنست که از راه طلب امان درآمده کلید حصار تسلیم نمائید و الا بعد از متصرف شدن قلعه متنفسی از دست ایشان جان بر نخواهد برد ـ و چون قلعه دار مذکور حال خود و آن حصار را با احوال او و قلعه انجرائی سنجیده حقیقت معامله دریافت فی‌الحال امان طلبیده مستظهر و مستمال بملاقات خان بلند نشان شتافت ـ و هر دو قلعه را خالی نموده تسلیم اولیای دولت متعال نمود ـ بالجمله در مدت اندک روزگاری چندین حصار حصانت آثار مثل روله و جوله و اهونت و کول و راج دیوهرا و اچلا و دیگر حصون حصینه که هر یک از دیگر هزار باره حصین تر بلکه همگی صد مرتبه از سد روئین سکندر محکم تر بود بنابر محض کارگریٔ اقبال و یاوریٔ بخت به تحت تصرف اولیای دولت جاودان درآمد ـ سوای حصار راج دیوهرا که تسخیر آن اندکی دیر کشید ـ و این معنی بنابر آن بود که چندی از خویش و پیوند سلسلهٔ نظام الملک آنجا در بند بودند ـ و درونیان در گرفتاریٔ ایشان مضایقه داشتند ـ ناچار دو ماه بمضیق محاصره گذرانیده همت بر اخراج همگنان گماشتند ـ و در آخرکار آن قلعه نیز که بر فراز کوهساری رفعت بنیاد اساس یافته و در استحکام و مشکل کشائی با سامان و سرانجام قلعه داری نظیر حصار انجرائی بود از نیروی تائید به کشایش گرائیده آن گرفتاران خداگیر دگر باره اسیر شدند ـ چون خاطر الله ویردی خان از ممر حصون حصینه که بامداد ایزدی گرفته

بود جمعیت پذیر گشته از همه رهگذر فراغبال یافت آهنگ استخلاص
قلعه دهورپ که از سایر قلاع مذکوره در جمیع ابواب بامتیاز خاص اختصاص
دارد و از قلعه سپهر تمکین دولت آباد در محکمی پای کم نمی آرد پیشنهاد
ساخت ـ و بمجرد پیوستن مقصد و نزول اولیای دولت ابد پیوند در پای
آن دیوار بست بهوج مل نگاهبان حصار نظر به فرجام بینی و عاقبت اندیشی
کرده بوساطت پیغام درخواه امان و اظهار چشمداشت مراحم عواطف
بی پایان و اصناف مرتبه منصب و انعام که با کنهر راو ظهور یافته بود
نمود ـ چون آن خان معامله فهم کاردان درین ابواب بتعمق اندیشهٔ غور
پیشه فرو نگریسته دید که کار آن حصن سپهر نظیر که چاره گریٔ سعی و تدبیر
در آن کارگر نیست بزور از پیش نمی رود و دانست که مدتها روزگار درین
باب تلف و تاخیر میشود و محاصره آن بهرزه مصرف نقد وقت و کمیاب
جوهر عمر عزیز میگردد ناچار حقیقت را معروض درگاه والا داشته منتظر
نشست ـ چون از درگاه در سایر این ابواب ماذون بل مامور گشت
فی الحال جمیع گفتهای بهوج مل دراز امل را در ضمن عهد نامه پذیرفته
نزد او فرستاد ـ و او بعد از تسلیم قلعه بمنصب سه هزاری ذات دو هزار سوار
و انعام یک لک روپیه نوازش پذیرفته نهم تیر ماه تسلیم این عنایات نمود ـ
و اینگونه قلعهٔ حصانت بنیاد که ثانئی قلعه دولت آباد است و در روی
زمین ثالث این اثنین یافته نمی شود بآن آسانی بدست اولیای دولت
در آمده از سرنو تائید بخت و امداد اقبال خاطر نشین و دل نشین همگنان
شد ـ بیان فتوحات نمایان که درین احیان خیر پایان فتوح وقت و روزی
روزگار افواج ثلثه از جمله اولیای دولت جاوید فیروزی گردید ـ اولاً از فوج
محیط موج که بسرداریٔ شایسته خان مقرر بود برین دستور سخن سر میکند ـ
که چون آن خان مذکور از حضور پرنور مرخص شده راهی گشت اول
بصرف مساعی جمیله جملگی محال متعلقه سنگمنیر را خلاص ساخت ـ
بعد از آن بنواحئی ناسک رسیده رعایای آن سرحد را که بنابر تطاول و دست
درازیٔ اهل فساد توطّن بلاد دور دست اختیار کرده بودند همگی را باحسان
و تلطف بدام تقاوی و دانهٔ تخم فراهم آورده بزراعت و عمارت مشغول
گردانید ـ و از آنجا به جنیر شتافته از قطع و فصل تیغ برّان مغفر شگاف

معاملهٔ مصاف را فیصل داده بکمتر فرصتی جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افگن بدرک اسفل سقر فرستاد ـ و به نیروی همراهی دولت قاهره بر اعداء غالب آمده تا ساحل بهمیره به مراسم تعاقب پرداخت ـ و دو سرکار کبیرالخیر سنگمنیر و جنیر مشتمل بر بیست و هفت پرگنه و جمع دو کرور و شصت لک دام به تصرف درآورده حسب‌الحکم مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود ـ اکنون ترددات خان والا مکان خان دوران بقلم می آید ـ چون آن سردار شهامت آثار حسب‌الامر اشرف آهنگ تسخیر حصار اوسه و قلعهٔ اودگیر نموده جا بجا تهانجات گذاشته و خاطر از رسیدن رسد آذوقه جمع نموده روانهٔ مقصد شد فرمان اشرف شرف صدور یافت که چون اهل بیجاپور مدار کار بر تزویر و حیله گذاشته در ارسال پیشکش و قبول احکام مطاعه اهمال دارند و پیش ازین در مشرب فتوت و مروت طریقهٔ اغماض را که از سنن حسنهٔ برگزیدگان حضرت ذوالجلال است واجب شمرده بودیم اکنون بیش ازین اهمال را در مذهب حمیت و غیرت حرام دانسته تنبیه و تادیب ایشان و تاراج و تخریب ولایت آن غدر اندیشان بر ذمهٔ همت فرض ساختیم ـ و از حضور سید خانجهان معین شد که با فوج خود از جانب شولا پور در آمده بدستوری که مامور گشته عمل نماید ـ و خان زمان مقرر گردید که از اطراف ایندا پور داخل آن بلاد شده از آبادانی در آن سر زمین نشانی نه گذارد چنانچه در حقیقت بادای مراسم تاراج بانئی بنای غارت گردد ـ بنابر آن آن فدوی اخلاص آئین نیز مامور است که بر طبق فرمان قهر که به پروانگئی شعلهٔ بادشاهی یعنی نمونهٔ نیران بطش شدید جناب الٰهی ابلاغ یافته و برسالت وجوب انتقام ثبوت ثبت پذیرفته و بمعرفت مشیر تدبیر سمت تاکید گرفته بعرض مکرر نظر ثانوی رسیده آنگاه بسزاوائی نفاذ حکم مؤکد و مشدد شده عمل نماید و به سمت بیدر شتافته درآن بوم و بر و دشت و در از عمارت علامت و آثاری بجا نماند و بنیاد آبادانی برانداخته عالم را بر چغد و بوم نوعی گلستان سازد که از کثرت ویرانی هیچ جا از آشیانهٔ خویش باز نشناخته همه را خانه خود داند ـ و یغمائیان و الماچیان را که درین کشور به بیدر موسوم اند دستوری دهد که تا نزدیک شهر بیدر رفته و سرتاسر آن سر زمین را روفته بدستوری جاروب پاکروب نهب و غارت

را کار فرماید که گرد از بنیاد کره خاک تیره برانگیزند تا آن سبکسران باد سار از گران خواب خودرائی و خود روی بیدار شده بنا بر خرابیٔ کشور خصوص بیدر که معمور ترین آن بلاد معموره است از سکر بهشیاری گرایند و ازین بیش بادۂ زیاده سری ننوشیده بادیهٔ بالادوی و کجروی نپویند - بالجمله خان دوران حسب‌الصدور فرمان گیتی مطاع بکنارۂ رود مانجره شتافته آنجا مقامی محروس یافت - و احمال و اثقال را همانجا گذاشته جمعی از مردم زبون اسپه را بحراست باز داشت - و شام گاه شب نوروز سال حال راهی شده پنج گهری از روز سپری شده خود را بحوالیٔ کلیان نام قصبه در کمال آبادانی و جمعیت که همگی بیوت و منازل آن معائنه چون قصور هفت طبقهٔ حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع مالامال و معمور بود و بحسب اتفاق سکنهٔ آن موضع که در حقیقت پرگنه بود از ورود لشکر بیگانه غافل و بی خبر بودند - درین حال همگی بهادران خصوص غارتگران و یغمائیان موکب اقبال بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشتاب صرصر بر همگنان تاختند - و گروهی انبوه را که عدد ایشان از دو[1] هزار متجاوز بود بقتل رسانیده جمعی کثیر را اسیر و دستگیر ساختند و سرتاسر مواشی و سایر اسباب و اموال و بنه و پرتال اہالی آنرا بباد نهب و تاراج برداده گرد از بنیاد آن دهکده برآوردند - و از آنجا بهان پا بر سر نراین پور که در یک و نیم کروهی آن قریه سمت وقوع داشت تاخت بردند - و درین موضع نیز بیش از آنچه پیش کرده بودند بعمل آوردند - و چون اکثر سپاهیان گرانبار غنایم سرشار شده بودند ناچار سردار متانت شعار که کوه تمکین و سفینهٔ شکوه و وقار بود آنجا لنگر انداخته منزل گزید - و بعد انقضای شش روز از آن مقام که متصل بهالکی بود و از بیدر دوازده کروه است خیل اقبال را کوچ نموده بموضع کمتهانه[2] که در دو کروهی شهر بیدر وقوع دارد و در آبادانی نظیر آن در سرحد مذکور بسیار کمیاب بود بشتاب تمام شتافت و در آن مقام نیز اقامت قتل و غارت نموده خانها را خراب و ویران ساخت و خانگی را به خراب آباد عدم روانه ساخت - و تا قرب

۱- ده هزار ، قلمی - (و - ق) -

۲- قلمی ، مکتانه - (و - ق) -

قلعهٔ بیدر رفته در هر معموره که بر سر راه بود ازین راه درآمد و همچنین اطراف و نواحئی آن هر جا از آبادانی نشانی یافت چنان ویران ساخت که دیگر کسی از آن نشان نیافت - چنانچه در طی سه روز پنجاه قصبه از محال آبادان آن سر زمین بویرانی گرائیده کار بجای کشید که دیگر کسی در آن سمت از آبادانی نشان نداد - آنگاه عنانِ مراجعت از آنصوب برتافته بکنار آب مانجره شتافت و سپاهیانرا آرامش و ستورانرا آسایش داده از آنجا رهگرای بیجاپور گشت - و همه جا در طی راه طول و عرض جاده را پی سپر و پامال خیل تاراج نموده هرچه بدست یغمائیان افتاد دست از آن بر نمی داشتند - درین اثناء غنیم تیره گلیم از دور سیاهی نموده خود را نمودار ساخته همه وقت چون گوسفند قربانی بر گرد شیران پلنگ افگن بیشهٔ مصاف می گشتند و از بیم نزدیک نیامده قدم پیش نمی داشتند - تا آنکه درین اثنا آشنا و بیگانه از هر گوشه کمان طعنه زه نموده تیغ سرزنش را فسان دادند و سرداران مخالف را بباد تیرباران ملامت گرفته همگنانرا سپرد شمشیر تعییر ساختند - و یکه تازان پرخاش جوی تا قلب اعداء یکسر صفوف اعداء را شگافته و بازو به دار و گیر برکشاده زد و خورد پیش گرفتند تا بحدی که سرداران ناپائدار مخالف قرار از دل و دل از قرار و پا از رکاب بیرون آورده بپای بادپایان که از سر راه راست فرار شده بودند بمقر خود شتافتند - و خیل اقبال تا مقامی که از آنجا کوچ اتفاق افتاده بود دنبال ایشان را از دست نداده در طی تعاقب جمعی کثیر را پی سپر ساختند - و بدو کوچ از آنجا تا فیروزآباد که دوازده کروهی بیجاپور است رفته بانداز آسایش ستوران اقامت گزیدند - درین حال اعلام نامهٔ مکرمت خان رسید که غنیم از توجه عسکر منصور سد تالاب شاهپور را شکسته آنرا از آب و اطراف شهر را از آذوقه خالی ساخته اند و اہالی و موالی شهر را کوچانیده در بیجاپور جا داده اند - لاجرم از فقدان آب و آذوقه بدین حدود آمدن منافئی طریقهٔ حزم است - بهتر آنکه سمت دیگر شتافته بکار خود اشتغال نمایند - بنا برین عنان توجه را خاندوران از آنجهت انعطاف داده راه انصراف پیش گرفت و رو باطراف دیگر آورده نخست بقصبهٔ پلپلی که از جمله محال جاگیر نبیرهٔ یاقوت حبشی در کمال آبادانی بود تاخته شب را در

نراین پور بروز درآوردند ـ بامدادان بموضع کملاپور که قصبهٔ مشهور بل شهری معمور بود پیوسته پاک تاراج کردند و اسباب بیشمار خصوص غله و عقاقیر و امثال آن بدست افتاده نرخ آن در لشکر بخاک برابر شد ـ و از آنجا بر محال جاگیر ریحان شولاپوری تاخت آورده قصبات عظیم و و آبادان و قرای معموره را خراب ساخته و سوخته بسیار اموال بتصرف درآوردند ـ و سرتاسر این ولایت را تا سرحد قطب‌الملک خراب و بی آب ساخته از روی ترغیب و ترهیب در باب استعجال پیشکش مقرر بدربار سپهر مدار به قطب‌الملک نوشت ـ مقارن این وقت فرمان همایون بدین مضمون پرتو ورود مسعود گسترد که چون عادلخان ناچار از ته دل قبول سایر فرمودها خصوص ارسال پیشکش نموده در مقام اطاعت و انقیاد است چنانچه عرضداشت مکرمت خان متضمن این مضمون رسیده لاجرم عنایت بادشاهانه رقم عفو بر جراید جرایم بی منتهای او کشیده قهرمان قهر از سر تنبیه و تادیب او و تخریب ملکش درگذشته ـ الحال مناسب آنست که آن ارادت کیش دست ازو باز دارد و از راه وثوق تمام بعنایت الٰهی رو به تسخیر اوسه و اودگیر آرد ـ

اما شرح سوانح دولت و فتوحات بی پایان اقبال که در همین ایام در فوج سید خانجهان چهره نما گشت علی‌الاجمال آنکه چون آن خان عالی نسبت حسب‌الامر متعالی بتادیب بیجاپوریان و تخریب مضافات آن دیار معمور مامور شد و ترتیب افواج منصور بر طبق ارشاد خلیفهٔ زمین و زمان نموده به قلاوزیٔ تائید نامتناهی و بدرقگئی عون و صون الٰهی سبکبار و جریده طومار راه درنوردیده و از قطع مسافت ادیم زمین بریده بسر زمین غنیم پیوست نخست شاماجی و کشناجی وغیره دکنیان را به تسخیر و تخریب سراء دهون[1] فرستاد ـ و آنها پانزدهم فروردی در وقتی که خود را بپای قلعه رسانیدند عنبر نام حبشی سرگروه حشم آن حصن در باغ انبه‌زار ظاهر حصار با جمعی بسرود اشتغال داشت و بعد از آگاهی بامید نجات گریزان گشته افتان و خیزان خود را بدر حصار رسانید ـ و چندی از همسران و همراهانرا سر بپای تیغ و گردن بطوق و پای به زنجیر اسر سپرد و شاماجی با همراهان اطراف محوطهٔ قلعه را محاصرهٔ مردان کار ساخته بعد از سه روز

بر استخلاص حصار فیروز گشت - و اموال قلعه داران و اسباب قلعه داری
از نقد و جنس و توپ و تفنگ و اسلحهٔ جنگ بتصرف درآورده و دست
سیدی عنبر قلعدار بسته نزد خانجهان آورد - خان سپاهی شناس همگنانرا
برای سرگرمئی کار بر سر این کار دست بسته مورد استحسان و تحسین ساخته
حسب التماس دکنیان او را بتصدق خاکپای مبارک آزاد ساخت - و خود
آهنگ دهارا سیون نموده در طی راه سه قریه را از قرای آبادان محال جاگیر
ریحان پی سپر ساخت - و از اهل آن موضع دیگر همگی یکجا جمع شده بودند
جمعی را بی سر و اکثر را اسیر و دستگیر گردانید - و مواشئی بیشمار و
آذوقهٔ بسیار از آن محال و اهالی و حواشئی آن بدست یغماگران افتاد - چون
عسکر منصور از اسر و قتل آن حدود ادراک حصول مقصود نموده متوجه
پیش شدند قضا را سکنهٔ قصبهٔ دهاراسیون که پیشتر آگاهی یافته بودند شیرازهٔ
جمعیت را از یگدگر گسسته اسباب و غلات بسیار جابجا گذاشته بودند همگی
تاراجیان مباح کردند - و سیدخانجهان همگی افواج را یک بان انداز راه دورتر
نگاهداشته خود بانداز تحقیق و تشخیص مخارج و مداخل حصار نزدیک رفت -
درین‌حال متحصنان برسر جدال و قتال آمده دست بانداختن بان و تفنگ و سایر
آلات جنگ بر کشودند و از ایستادگئی سردار دلیرتر شده رفته رفته برگرمئی
هنگامهٔ جدال و قتال افزودند - تیز جلوان موکب اقبال تاب خیره چشمئی
آن کوتاه نظران نیاورده رو به قلعه نهادند - نخست خلیل خان میرآتش
با گرمی و تندیٔ شعلهٔ سرکش خود را بدروازه و سید منصور ولد خانجهان
خویشتن را بپای حصار رسانیدند - و از طرف دیگر سپهدار خان و ازین دست
رستم خان و شاه نواز خان و سایر سرداران و بهادران محوطه قلعه را چون
چار دیوار درمیان گرفتند و حصاری بآن استواری بزور بازو و ضرب تیغ
بر سر سواری باین مرتبه آسانی مفتوح ساختند -

بامداد روز جمعه بیست و سوم ماه که ماهچهٔ رایت ظفر آیت موکب
نصرت نصاب با آفتاب جهانتاب ارتفاع یافته سرداران بامداد آسانی رو
به کشورستانی نهادند - شوم اختری چند از آن مدبران روباه باز با نحوست
ستارهٔ دمدار و وبال ذو ذنب دنبال لشکر کواکب شمار افتاده از دور آشکار

۱- قلمی سرا هون - (و - ق)

شدند و رفته رفته پیش آمده با فوج چنداول دستبازی آغاز نهادند ۔ سپهدار خان که دربارهٔ سرداری پای کم از سام سوار نمی آورد دلیرانه بایشان به گیر و دار درآمد ۔ و شاهنواز خان و رستم خان هر دو بر وقت به مدد رسیده از طرفین هنگامهٔ جنگ به تیر و تفنگ و شمشیر و بان گرم بازار ساختند ۔ با آنکه ازفرط کشاکش درکشش و کوشش و پیوند علاقهٔ جان و تن از پیکر یکدیگر می گسیختند باز آن سررشته را از دست نداده بهمان طریقه درهم می آویختند ۔ درینوقت سید خانجهان بنا بر تحریک عرق نسبت نسبی بحضرت کرّار از جا در آمده بهمراهیٔ گروهی یکه تاز جرار تاخت ۔ و بمجرد رسیدن بر سر پله از جلادت ازلیٔ جناب اسداللهی آن جمع یکرویه یکدله را بار دیگر نیرو داده چون شیر یله بر قلب خیل روباه صفتان کم فرصت زد ۔ و راؤ کرن با دیگر رزم جویان آزرم دوست متابعت نموده از دنبال حمله آور شد و از تهور آن سردار شجاعت شعار همگنان خصوص سپه دار خان و شاهنواز خان و خلیل خان دلی دیگر گرفته باندک زد و خورد آن زیاده سران را که درین مدت ازین دست ثبات قدمی کم بجا آورده بودند از جا برداشتند ۔ و گروهی انبوه از اهل خلاف آنروز در عرصهٔ مصاف چنان افتادند که مگر غبار شانرا باد صرصر از خاک معرکه بردارد - و چندان زخمی نیم بسمل از عرصهٔ کارزار جان بدر بردند که عدد شان را بغیر از خدا کسی نمی داند ۔ و از موکب اقبال نیز چند نیکو فرجام بخت مند سرمایهٔ سعادت دارین یعنی شهادت اندوختند و جمعی بزخم کاری پیش روی کامگاری یافته و ازین راه تازه رویٔ ابدی از سر گرفتند ۔ و در آن داروگیر رندوله راکه سردار لشکر و میر شمشیر خیل عادلخان است جراحتی منکر بر روی ران رسیده از زین خانهٔ نحوست چون گرد زمین گیر گردید ۔ و بنابر شدت آن بنحوی از جا در آمد و نزدیک بدان شد که هم در معرکه از پا در آید ۔ درین حال دکنیان هجوم آورده او را نیم مرده از میدان بیرون بردند ۔ درین حال فرهاد خان پدر رندوله با جمعی از خاصه خیل عادلخان که گروهی انبوه بودند بر سپه دار خان حمله آورده در نمایش دستبرد نمایان بر همه بیشی جست ۔ آن سردار متانت شعار مانند کوه ثابت قدم صدمهٔ آن فوج گران سنگ را به کاهی برنداشته اصلا از جا در نیامد مگر بتنبیه

آن بد اختر چون شیر ژیان حمله آورد و در اندک زمانی به نیروی تائید الٰهی و اقبال نامتناهئی بادشاهی مخالفان را بی جا و بی پا ساخته تا نزدیک یک کروه تعاقب نمود ـ چون اولیای دولت مظفر و منصور مراجعت نموده روز دیگر متوجه اوسه شدند در طی راه طول و عرض جاده را پی سپهر و پامال نعال مراکب موکب اقبال ساخته یغمائیان همه جا از آبادانی نشانی نمی گذاشتند ـ چون قطع راه بدین طریق نموده هژدهم ماه مذکور در موضعی که در دو کروهی قلعه اوسه بود معسکر خیل اقبال ساختند و سه پهر از شب منقضی گشته غنیم قضا رسیده باطراف اردو درآمده بان اندازی آغاز نمود ـ بهادران تجلّد کوش تهور کیش غلبه طلب از ملچارها که در اطراف لشکر گاه مرتب ساخته بودند برآمده بضرب سهم صایب که نسبت بآن اهرمن سیرتان شیطان سار کار شهاب ثاقب مینمود چندی را جریح و قتیل و بقیه غنیم را طرید و رجیم ساختند ـ چون گروهی دیگر از افواج غنیم که در برابر لشکر خاندوران و خان زمان متعین و مقرر شده بودند از مجادلهٔ ایشان نومیدی اندوخته بامید نمایش و دست برد بر فوج سید خانجهان که از آن فوج در عدد کمتر بود خود را بفوج رندوله انداخته انتهاز فرصت می نمودند ـ بنابرین آن مخذول نیروی دیگر یافته بامدادان که خیل سعادت بعادت هر روزه با طالع بلند و بخت فیروز مند لوای والای کوچ را از آن مقام ارتفاع دادند آن تیره بختان دلیرانه پیش آمده از روی تسلّط و تهوّر آغاز دستبازی نمودند ـ درین حال بندوق از فوج مقابل بر کمر ترکش سید خانجهان که فیل سوار درمیان عرصه قیام داشت رسیده از آن بلای ناگهانی بمحض نگهبانئی نظر عنایت ربانی سالم ماند ـ این مصرع :

رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت

مناسب وقت و حال آمد ـ درین صورت سردار جلادت شعار بتحریک این حرکت ناهنجار از جا درآمده بر اسپ سوار شد و با کمال قهر و غضب از روی کین توزی بر فوج پیش روی خود تاخته سلک جمعیت همگنان را بهان حمله پریشان ساخت ـ و مرد و مرکب بیشمار از پای درانداخته لوای معاودت بجای خود افراخت ـ و شاهنواز خان نیز با رستم خان

تاختہ باوجود آنکہ اسپان چند نفر از ہمراہان ایشان بضرب بان گرم عنان وادی ہلاک شدہ بودند رزم رستمانہ کردہ مصدر ترددات نمایان شدند و از کشا کش ہمگنان معاملہ بطول انجامید ـ و بہادران عسکر جاوید فیروز بآن تیرہ سرانجامان بدروز کہ از گریبان کشئی اجل بتقاضای خون گرفتگی گرفتار سرپنجۂ بلاگشتہ بودند دست و گریبان گشتند ـ و اکثری از آن زیادہ سران اہرمن سرشت آتشی منش را دود از نہاد بل گرد از بنیاد برآوردہ بضرب سرپنجۂ مردی نیروی بازوی دلیری کام خود از نبرد اعدا گرفتند ـ خان شجاعت نشان از مشاہدۂ این حال بدستوری کہ از شہامت آل ہاشم و دودمان حضرت ولایت آید با دلی قوی و پیشانئی کشادہ بر سر قتال و جدال آمدہ رو بمصاف اہل خلاف نہادہ از روی تسلط و تہور آغاز نبرد نمودہ بیک مرتبہ آن خس طینتان را از پیش برداشت ـ و از میمنہ خلیل خان و شیر خان ترین و سید لطف علی با مردم توپخانہ با تندی و تیزی شعلۂ آتش سرکش خود را بکومک رسانیدند ـ و از میسرہ مرتضیٰ خان و رستم خان نیز بوقت رسیدہ بہمدستئی یکدیگر اہل خلاف را یکبارہ بیجا و بی پا ساختہ از عرصۂ مصاف راندند ـ مجملاً تا سہ پہر روز درمیان اولیای دولت و افواج غنیم ہنگامۂ زد و خورد و گیر و دار رواج کار و گرمئی بازار داشت ـ در آخر کار کہ آن خون گرفتگان از دست و پا زدن و آدم و اسپ بکشتن دادن افسردہ شدند بہادران نیز از زدن و بستن اعدا کام خاطر گرفتہ و از جانستانی باز آمدہ بر سر جان بخشی بقیۃ السیف رفتند ـ افواج غنیم این معنی را فوزی عظیم شمردہ فی‌الفور راہ فرار پیش گرفتند ـ اولیای دولت روز دیگر در عین نصرت و کامرانی از آنجا کوچ نمودہ متوجہ دہارور شدند ـ در عین این حال کہ محل مذکور سر منزل عسکر منصور بود رندولہ از سر عجز و فروتنی معروضداشت کہ چون درینولا عادلخان متعہد ارسال پیشکش شدہ اظہار پذیرش سایر احکام مطاعہ نمودہ و بندگان حضرت رقم عفو بر جریدۂ جرایم او کشیدہ اند و از روی عواطف بادشاہانہ مقرر فرمودہ اند کہ ہمگی ملتمسات او را زیور قبول بخشند اکنون توقع عمدہ آنست کہ ہواخواہان درگاہ حقیقت ویرانئی این ولایت و پراگندگی و پریشانئی رعیت از قرار واقع عرض دارند کہ مگر

تقاضای رافت تمام و مقتضای مرحمت جبلّی باعث مرمت احوال سکنهٔ این محال گردد - چنانچه زود تر رایت موکب اقبال سوی قرارگاه سریر خلافت ارتفاع یابد - چه اگر دولت‌آباد مستقر اورنگ باشد سپاهی و رعیت این ولایت متزلزل احوال و متذبذب خواطر بوده از بیم مطلقاً مقید کار خود نمی شوند و تن بسکونت مسکن و وطن در ندادہ سر بر سرکشت کار نمی گذارند - و این معنی باعث خرابئی ملک و عدم امن و امان اہالئی آنست - چون از مضمون مدعا ظهور یافت که بنابر اشارهٔ عادل خان جرات این استدعا نموده لاجرم سید خانجهان حقیقت را معروض داشته مترّصد جواب گشت - اما حقایق دقایق فتوحات که بمحض مساعئی جمیلهٔ خان زمان صورت وقوع پذیرفت برین نهج است که چون آن خان بلند مکان حسب الامر والا از درگاه معلّی قرین تائیدات عالم بالا راہی شد نخست بکارفرمائی رای صواب و اندیشهٔ درست باحمدنگر شتافت - و سپاہیان را شیوهٔ اہل تجرید و سالکان مسالک تفرید آموخته آنچه زیاده برقدر و قدرت و ضرورت تام بود آنجا گذاشت[۱] - و ہرچه از وجود آن ناگزیر بود و بی آن بسر نمیرفت با خویشتن برداشت - و باین طریق از آن مقام راہی شده بنابر مقتضای عجلت و سرعت خود و ہمراہان بر جناح طایر نشستند و ہمه جا جریده مراحل بریده ہفتم فروردین ماه بسرحد ملک غنیم پیوستند - و در آن محال معموره ہرجا از معموری نشان یافتند بنحوی در تخریب آن کوشیدند که نشان از آن باقی نماند - چنانچه بالفرض ازین پس مخبری صادق از آبادانئی سابق اخبار نماید و از صدق خبر دہنده یقین باشد نظر بتصدیق ظاہر عقل قطعاً دلنشین و خاطر نشان گیتی نگردد - و چون موکب اقبال یازدہم ماه مذکور بپای گہاتئی دودابائی رسیده سردار دوراندیش منصوبه بین در پائین آن عقبه توقف نموده عقب ہمه را نگاہداشت تا جمیع مردم از سوار و پیاده و سایر احمال و اثقال و باربردار عملهٔ اردو برفراز گہاتی

۱- در بادشاہنامه نوشته که خان زمان درکنار آب بهیمره رسیده احمال ثقیلهٔ خود ہمراه بہادر خان گذاشته ہژدہم شوال داخل ملک عادلخان شد - جلد اول حصه دوم ، صفحه ۱۶۲ -

برآمدند - آنگاه قریب پانصد سوار در پای کتل بازداشت که مگر غنیم کمئی ایشان را غنیمت شمرده در پیش آمدن جسارت ورزد - درین صورت خود نیز معاودت نموده همگنانرا تنبیه بلیغ نماید - قضا را اندیشه راست نشین افتاده صورت درستی بر کرد - یعنی هنوز سردار جلادت آثار نیمه راه کتل نرسیده که افواج غنیم کوتاه نظر از اصل کار مواضع بیخبر بیکبار از موضع خود بارگیها برانگیخته و همه جا تا ممکن تاخته و به هیچ چیز نپرداخته بر سر آن جماعت قلیل ریختند و بدیشان درآمیخته با یکدیگر درآویختند - درین حال خان زمان معاودت نموده باتفاق آن قوشون کمین کشاده و کمان کشیده و بارگی تاخته پلارک خونریز برآخته مخالفان را درمیان گرفتند - و در کمتر فرصتی آن کم فرصتانرا شکست درست داده جمعی کثیر جریح و قتیل و پس از فرار تا دو کروه شیوهٔ دنبال گیریٔ آن بداندیشان پیش گرفته مظفر و منصور معاودت نمودند - و قضیهٔ غریبه در پائین کتل دیگر رو نمود که تفصیل آن اینست که فوجی از غنیم لئیم با راوستر سال روبرو شده بنابر آنکه در آن سرزمین نشیب و فراز بسیار بود خان زمان و باقی افواج از حال آگاه نگشتند و آن مرد مردانه باعتماد عون و صون عالم بالا و اعتضاد زور سرپنجه و نیروی بازو نموده سردار را آگاه نکرد و با راجپوتان خود حمله آور شده به دار و گیر و زد و خورد درآمده از آنجا که همت نافذ و عزیمت راسخ نفوذ در سنگ و آهن کرده کوه شامخ را از پیش برمیدارد از صدمهای سخت آن لشکرگران سنگ باکی نداشته چون کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده و رفته رفته بر غنیم غالبه نمود و بتائید آسمانی و اقبال صاحبقرانی از قلبئی زمین دل نه باخته بر قلب اعدا تاخت - و عاقبت بنا بر نیت درست آن ناراستان را شکست داده بضرب راستی از جا برداشت - روز دیگر سردار نصرت آثار با موکب منصور از کتل عبور نموده بعد از هفت کوچ بنواحئی موضع کولاب خود را رسانیده قلعه که پیوست قصبهٔ مذکور بود مرکز آسا بدایرهٔ احاطه درآورده در یورش اول باوجود ممانعه و مدافعهٔ متحصنان بمحض تائید قلعه کشائی کشور گیر آن حضرت که همه جا رفیق اولیای دولت ابد مقرون است حصار بحوزهٔ استخلاص و حیز تسخیر درآمده قریب پانصد تن از مردم قلعه سر به تیغ

بیدریغ داده زیاده بر هفصد کس گردن بکمند عدوبند نهادند ـ و بهادران موکب اقبال همانجا نزول برکت نمودند ـ ستوران را آرامش و آسایش دادند ـ قضا را درین حال جاسوسان خبر رسانید که جمع کثیر از خون گرفتگان این نواحی و حواشی با عیال و اطفال و اسباب و اموال و دواب التجا بکوهسار نزدیک قصبه برده اند ـ خان زمان بهادر خان و شاه بیگ خان را با فوجی آزموده کار طلب بر کوهساریان تعیین نمود و آن دلیران آزموده پیکار بی ابا و محابا راه آنجا پیش گرفته خورشید آسا با تیغ کشیده و سپر کشاده رو ببالای کوه نهادند و بمجرد برآمد شمشیر شعله آمیغ از آن اجل رسیدگان دریغ نداشتند و در کمرگاه کوه پشته بسته و خسته و کشته بر روی یکدیگر افگنده پیغولها از آن انباشتند ـ چنانچه قریب هزار کس قتیل گشته زیاده از دو هزار کس اسیر و دستگیر شدند ـ و مواشئی بیشمار که عدد ایشان از چهار هزار متجاوز بود با اموال و اسباب بسیار فتوح غنیمت گیران گردید ـ

روز دیگر که از آنجا کوچ کرده هنگامی که بکنار آب بان گنگا رسیدند ساهو سیاه رو با دو هزار کس از مردم خود و سپاهی عادلخان که بکومک او همراه داده بود از دور سیاهی آشکار ساخت ـ ولیکن از بیم بهادران همچنان دورگرد بوده گردوار گرداگرد عسکر ظفر اثر میگشت - و تا سه روز همراهی گزیده چون یارای دستبازی با پردلان تهور شعار نداشت گاهی بحوالئی اردو آمده از بان اندازی دل خالی میکردند - چهارم روز که لشکر از آن مقام کوچ کرده افواج منصوره جابجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر روانه شدن بهیر یعنی آغروق بودند به هیئت اجتماعی خود را نمودار ساخته قریب شش هزار سوار ازیشان جدا شده بر قوشونهای سید شجاعت خان و بهادر خان که پهلوی هم قرار گرفته بودند اسپ انداختند ـ و آن دو پردل جای خود را خالی نکرده چندان ثبات قدم ورزیدند که آن روباه بازان شیرک شده پیشتر آمدند وچون قابوی تاختن اسپ و بر خاک هلاک انداختن یکه تازان معرکه پرداز شدند بیکبار بارگیها انگیخته بر آن زیاده سران کم فرصت حمله آور گشتند ـ و در اندک وقت جمع کثیر از آن سوخته اختران را سرگشتهٔ وادیٔ فنا ساختند ـ و چندین از سادات بارهه

برفع درجهٔ شهادت سعادت کونین یافتند و خانزمان از آنجا بشهر مرچ که
از بلاد نامدار ولایت عادل خان است شتافت ـ دلیران موکب اقبال سر تا سر
آن معموره را به نعال مراکب فتح و نصرت پی سپر و لکدکوب ساختند ـ
و یغماگران روی زمین خاک آنرا از دست برد بباد نهب و تاراج بردادند ـ
چون سکنهٔ آن مسکن معمور مهاجنان صاحب ثروت بودند که کالای
عدن و معدن و متاع بحر و کان راس المال دکانچه از دکاکین ایشان بود
یغماگران آنقدر اسباب سوداگری از اجناس عقاقیر و ظروف چینی و امثال
آن بدست آوردند که از حمل آن عاجز شده از داشت آن بتنگ آمدند ـ
چنانچه بی تکلف از تصنع شاعری در مدت اقامت سپاهیان ستوران خود را از
قدح های چینی آب می دادند و اکثر فضولان عملهٔ اردو از روی اسراف
و تبذیر چون قدر اجناس نفیسه نمیدانستند بنابر آنکه قادر بر برداشتن آنها
نبودند بجای هیزم عود و صندل میسوختند ـ ازین مقیاس سایر انواع و اجناس
را قیاس می توان کرد که وفور و نفاست آن در چه درجه خواهد بود ـ
و چون خانزمان بر ساحل آب بهیمره منزل گزید فرمان جهانمطاع بدین
مضمون شرف ورود یافت که درینولا از مضمون عرضداشت مکرمت خان
بذروهٔ عرض اعلی رسید که چون عادلخان درین ایام در دبستان ادب
آموزی و خرد اندوزی و مکتب طرز دانی و قاعده شناسی از ادیب الادباء
عالم بالا طریقهٔ روش سلوک و طور حسن معاش و معاشرت یاد گرفته
بصر بصیرتش از کحل الجواهر توفیق جلا پذیرفته از سر خواهشهای
بیموقع و چشم داشتهای بیجا درگذشته چنانچه تمامی احکام منقاد را بجان
و دل مطیع گشته اطاعت را گردن نهاده فرمان همایون را بر سر و چشم
گذاشته قرار داده که اگر ساهوی سیاه رو رفته سرافگندگی در گردن بندگی
گذارد و قلعه جنیر را با بقیه قلاع بی نظام باولیای دولت روز افزون
سپارد او را لب نانی داده ملازم خود میسازد و اگر از قبول این
معنی روگردان شده گردن کشی کند در قلع و قمع وجود نابود او بیش
از هواخواهان بل پیش ازیشان ساعی و داعی باشد ـ و با این معنی قرار
ارسال پیشکش دم نقد بیست لک روپیه و جنس از نوادر جواهر و مرصع
آلات و نفایس ظرایف و فیلان نامور کوه پیکر داده که درین چند روز با

مکرمت خان روانهٔ آستانهٔ سپهر نشان سازد ـ بنابرین مراتب آن عمدهٔ بندگان رضا جوی از موقف خلافت مامور است که دست از تخریب ولایت او باز داشته بی توقف روی بدریافت سعادت بساط بوس انجمن حضور پرنور آرد تا در حضرت خلافت از زبان مبارک بعضی مقدمات شنیده و ارشاد یافته بجهت استخلاص قلعه جنیر و تنبیه و تادیب ساهو مقهور باز مرخص گردد ـ خان بلند مکان در همان روز لوای معاودت را ارتفاع داده متوجه درگاه والا شد ـ

بیان وقایع دربار سپهر آثار بیست و چهارم اردی بهشت چون وقّاص حاجی ایلچئی نذر محمد که سابقاً باین سعادت عظمیٰ اختصاص یافته و عنایت عام آنحضرت دربارهٔ او خاص شده بنحوی موجب مزید ارادت و اخلاص او گشته رقبهٔ عقیدت او را وقف ربقهٔ ارادهٔ بندگی ساخته بود که بمجرد معاودت تاب توقف وطن نیاورده از جاذبهٔ کمند بند احسان ترک مسقط راس مانوس و مسکن مالوف نموده با محمد مومن پسرش و حاجی محمد یار اوزبک که سپاهئی اطوار پسندیده روزگار دیده است و همچنان خدا قلی نام سپاهی دیگر درین روزها بدرگاه والا رسیده از زمین بوس آستان مقدس سر تفاخر به چرخ اطلس سود ـ و بمرحمت منصب هزاری هشتصد سوار و عطای خلعت و شمشیر با یراق میناکار و اسپ مزیّن بزین زرین و یک زنجیر فیل کامگاری پذیرفت ـ و بیست هزار روپیه نقد ضمیمهٔ این مراحم عمیمه گردید ـ و پسرش بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه و منصب چهار صدی تارک سربلندی افراخته رخسارهٔ بخت مندی بنور ارجمندی افروخت ـ و خدا قلی بعاطفت خلعت و پنجهزار روپیه نقد و منصب سه صدی صد سوار سرمایهٔ اعتبار و افتخار سرمد اندوخت ـ

چون درینولا عادل خان بوسیلهٔ عرضداشت مریدانه استدعای شبیه همایون فر آنحضرت که بعضی از بندگان سعادتمند از مرحمت آن سربلند شده همیشه آن مایه سرافرازئ جاوید را بر سر خود جا می دهند و برین سر تن بهم سریٔ خورشید انور در نداده باو سر بسر خرسند نمی شوند از راه تضرع و نیازمندی نموده بود بنابرین حضرت خلافت پناهی از روی کمال

اظهار نوازش ملتمس او را پذیرفته شبیه خجسته را با یک قطعه زمرد گرانمایه و یکدانه مروارید شاهوار بجهت آویزه و عقدی دیگر از لآلی آبدار مرحمت فرمودند - و یک قبضه دهوب مرصع که عبارت از شمشیر است ضمیمهٔ آن عاطفت عمیمه نمودند - و در فرخنده روز همگی را باسان نامه مزین بنقش پنجه که ازین رو روکش سرپنجهٔ مهر جهان افروز شده بود مشتمل بر تفویض آن ولایت بدو مصحوب محمد حسین سلدوز ارسال داشتند - و فرستادگان آن خان خلافت مکان میر ابوالحسن و شیخ دبیر و قاضی ابو سعید را مشمول عواطف بادشاهانه مرخص نمودند - چون این خبر به عادل خان رسید از فرط اهتزاز چند کروه باستقبال برآمده غائبانه لوازم سپاس مراحم بیکرانه از خدیو زمانه در ضمن ادای مراسم معهوده بجا آورده شبیه مبارک را منت آسا بر سر و چشم نهاده آنگاه در برابر آن عرضداشتی بر سبیل شکرانه متضمن اظهار سپاس این مواهب بیقیاس ارسال داشت که در اطراف آن سراسر این غزل عندلیب گلشن شیراز که مطلعش اینست :

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم
یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم

بطریق کتابه بآب زر مکتوب بود و این معنی طریقه مسلوک اوست که بر سر حواشی جمیع عرایض خود از روی کمال مراتب اظهار عقیدت پیوسته غزل مذکور مینویسد و درین خردنامه نقل این سپاس نامه بجنس منقول افتاد :

عرضداشت عادل شاه

عرضداشت بندهٔ فدوی بر شاهراه ارادت[۱] مستقیم محمد عادل ابن محمد ابراهیم ذره وار بموقف عرض استادهای پایهٔ سریر خلافت مصیر اعلیٰ حضرت خاقان سلیمان مکان خلیفة الرحمان صاحبقران ثانی می رساند که فرمان عالیشان قضا توامان و شبیه بی مثل و نظیر آن بادشاه بادشاهان و شمشیر و قبضهٔ مرصع

۱- قلمی '' عقیدت'' - (و - ق) -

مرحمت حضرت صاحبقران که مصحوب شجاعت مآب محمد حسین سلدوز مرسول بود با عهدنامهٔ استوار بوساطت و وسیلهٔ معتبر درگاه صاحب قرانی معتمد بارگاه سلیمانی فضیلت و مکرمت دستگاه مکرمت خان ، مصرع :

بساعتی که تولاّ کند بدو تقویم

فیض ورود و شرف نزول بخشید ـ و این مرید حلقه بگوش و معتقد غاشیهٔ ارادت بر دوش را باوج رفعت و سمای عزت رسانید ـ بازای این مرحمت عظمیٰ شرایط استقبال و تعظیم و سجده و تسلیم بجا آورده ـ امّا بچه زبان شکرانهٔ این عطیهٔ عظمیٰ نماید و بکدام بیان از عهدهٔ سپاس این موهبت کبریٰ برآید بجز دعای آنحضرت ورد شبانروزی و ذکر محامد وظیفهٔ اوقات خود ساخته لمحه به غفلت نمی گذراند ـ چون در روز دوم وصول فرمان عالیشان که دو شنبه بیست و پنجم شهر ذی حجه باشد خان معز الیه رخصت ملازمت سراسر سعادت یافته اند و این مرید از انتخاب جواهر و مرصع آلات و فیلان که داشت بقدر وسعت ترتیب داده همراه ایشان روانهٔ درگاه والا ساخت بعد از دریافت سعادت استلام عتبهٔ والا شرع حال ارادت مندی و اعتقاد درستی که در خدمت عالی متعالی دارد و برای‌العین مشاهده نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانید ـ دیگر هرچه شرح حال نماید مکرر است ـ محمد حسین سلدوز همین شب متوجه درگاه فلک بارگاه شد ـ آنچه درین مجلس از صدق ارادت و صفای عقیدت مشاهده مشارالیه شده باشد یقین که در عرض آن مقصر نه خواهد بود ـ سایهٔ چتر معلیٰ بر مفارق عالم و عالمیان پاینده باد ـ

درین ایام سید خانجهان و شایسته خان که بجهت تاخت ولایت عادلخان تعین شده بنابر حکم اشرف دست از مملکت او باز داشته راهیٔ درگاه گشته بودند بدریافت زمین بوس عتبهٔ سدره مرتبه بادشاهی مفتخر و مباهی شدند ـ سیوم تیر خان زمان نیز بعد از تقدیم خدمات مرجوعه افواج منصوره را در احمد نگر بازداشته سعادت اندوز ملازمت والا گشت و حسن خدمت او منظور نظر قبول گردیده بعطای خلعت خاصه و گهپوهٔ مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی گرامی شد ـ و بخطاب بهادری

نامی گردیده سرمایهٔ بلند پائی و شادکامی اندوخت ـ و ہمدرین ایام تقدیم
خدمت استخلاص جنیر و استیصال کاٹی ساہو نامزد خان والا مکان شده
ہمدران مجلس سعادت پذیر رخصت گشت ـ و حکیم خوشحال ولد حکیم ہمام
گیلانی مشمول عنایت خلعت و اسپ آمده نامزد بخشی گرئی فوج خانزمان
گردید ـ و چون خدمت صوبہ داری برہانپور بجہت افزایش مراتب نامداری
و عزت خان زمان نامزد او شده بود شکرالله مخلع شده بہ نیابت پدر بہ
پاسبانئی آن تعین گردید ـ روز دیگر عبداللطیف نیز بعد از تقدیم رسالت
گلکنده و تحصیل پیشکش عالی از والئی آن ولایت جبین از زمین بوس آستانهٔ
خلافت نورانی ساخت ـ و شیخ محمد طاہر ہمشیره زاده شیخ محمد آل خاتون کہ
سرخیل قطب‌الملک بود و ہمراه پیشکش فرستاده بود ادای آداب معہوده
نموده عریضهٔ او را کہ ہم اکنون بجہت توضیح مضامین سواد آن منقول
خواہد افتاد گذرانید ـ آنگاه مرسولات قطب‌الملک بہ قیمت چہل لک روپیہ
از جواہر و مرصع آلات و پنجاه اسپ عربی و عراق با زین و لگام مرصع
و صد زنجیر فیل تنومند کوه پیکر از ماده و نر کہ دو زنجیر از آن مزین
بہ یراق نقره بود و دیگر تحف اطراف بلاد دفعہ دفعہ بنظر انور در آورد ـ
و ملا عبداللطیف نیز دو لک روپیہ از نقد و جنس از جواہر آلات و فیل
و امثال اینہا از جملہ تکلفات قطب‌الملک بر سبیل پیشکش گذرانید ـ

عرضداشت قطب الملک

تعہد نامهٔ مرید موروثی نیک خواه و فدوی بلا اشتباه عبدالله
قطب‌الملک آنکہ چون بندگان اعلی حضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفۃ الرحمانی
صاحب قران ثانی خلد الله ملکہ و سلطانہ و افاض علی العالمین بره و احسانہ
کہ ہزاران جان گرامی فدای نام نامی و لقب گرامئی آنحضرت باد از روی
کرم و رافت جبلّی این ناحیہ را بشرط ذیل نسلاً بعد نسلاً و بطناً بعد بطناً
مقرر باین نیازمند درگاه جہان پناه مرحمت فرمودند ـ این مرید موروثی
از صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعہد می نماید کہ ہمواره درین ملک خطبهٔ
چہار یار باصفا چنانچہ اسم سامئی ہر یک از آن اکابر دین رضوان الله تعالی

علیهم اجمعین صریحانه در آن مذکور میشود مزین بنام نامی و لقب گرامی بندگان حضرت خاقانی اعلیٰ حضرت ظل سبحانی در جمیع اعیاد لا منقطع میخوانده باشند - و هرگز پیرامون روشی که سابق میخوانده اند نگردند - و پیوسته زر سرخ و سفید را به سکهٔ مبارک که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده اند می زده باشند[1] و نیز مقرر نمودم که از ابتدا سنه نه جلوس مبارک مبلغ نه لک هون را که هشت لک روپیه میشود - از چهار لک هون بابت نظام الملک خود قبول نمودم سال بسال بی عذر و اهمال بسرکار خاصه شریفه و اصل سازم[2] - بدینگونه که اگر پادشاهزادهٔ والا گهر نظام بخش صوبهٔ دکن باشند بخدمت ایشان بفریسم و الا بهر یک از بندهای دولت که پرداخت صوبهٔ مذکور برای رزین او مفوض باشد برسانم - و هشت لک روپیه پیشکش که تا آخر هون سیاهه است و بالمقطع برین نیازمند درگاه والا مقرر شده بود باقی مانده نیز با دو لک هون سال متصل گذشته که نهم جلوس مبارک باشد بی عذر و اهمال بسرکار خاصه شریفه واصل سازم - و آنچه تفاوت بقیمت جواهر و فیلان و اسپان وغیره موافق قیمت حضور اشرف نسبت بقیمت گکنده از پیشکش حال مشخص شود حاجب این مرید موروثی تعهد مینماید که بلا عذر واصل خزانهٔ عامره سازد - و در سنوات آینده هم اگر جنس از جمله زر پیشکش فرستاده شود همین طریقه مسلوک باشد - و بعد ازین همیشه باولیای عظمیٰ از صمیم القلب یک رنگ و موافق و با مخالفان که اسم بی مسمیٰ بیش نیستند از ته دل دشمن و مخالف باشم تا راستی و رسوخ این یکرنگ در تعهدات مذکور ظاهر و باهر گردد - و در حضور فضیلت و کمالات دستگاه مولانا عبداللطیف بر قرآن مجید دست گذاشته قسم خوردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام از من سر نزند - و اگر خدا نخواسته مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک محقق

۱- در نسخهٔ خطی اینچنین است :

" و نیز مقرر نمودیم که از ابتدای سنه نه جلوس همایون مبلغ نه لک هون را که از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک خود قبول نمودم سال بسال بی عذر و اهمال بسرکار خاصه شریفه واصل سازم " (و - ق) -

۲- قلمی ، عبدالملک (و - ق) -

خواهند بود ـ طریقه عمدهای دولت که صاحب صوبه دکن باشند آنکه اگر احیاناً عادلخانیه بعد از معاودت رایات عالیات به مستقر خلافت و مقر سلطنت از کوته اندیشی دست تطاول بملک این نیازمند دراز کند ایشان در دفع شر آنها از من و ملک من ممد و معاون باشند ـ و اگر عادلخانیه بعنف و تعدی از من مبلغی بگیرند آن مبلغ در پیشکش هر ساله که هشت لک روپیه است[1] مجرا باشد ـ این چند کلمه بر سبیل حجت نوشته شد ـ تحریر بتاریخ شهر ذیحجه سنه هزار و چهل و پنج هجری ـ

ارتفاع گرفتن ماهچهٔ لوای مهر شعاع موکب والا از افق دولت آباد بسوی قلعه ماندو بعد ازچهره نمائی فتوحات نمایان و شرحی از سوانح دولت ابد پایان

بانئی عالم تکوین و ایجاد بنای دولت آباد دنیا را بدانگونه بر بنای این دو رکن رکین یعنی بخت و تدبیر که در حقیقت دو دست رسا اند بل دو بال بلند پرواز دولت اند مبنی ساخته هیچیک ازین دو معنی در هیچ باب از یکدگر مستغنی نیستند چنانچه بخت و تخت بدون تدبیر صائب ضایع و ناچیز گشته ناسودمند و بیکار بماند ـ و تدبیر تنها خود بهمه وجه بهیچ چیز نیرزنده برای مصلحت بکار نیاید ـ لهذا اردشیر بابکان از حکمای ملوک بل از ملوک حکماء که کارنامهٔ حکمت آمیز نرد صنع اوست و آنرا نمودار چگونگی اوضاع روزگار و تقلب سیاه سفید لیل و نهار نموده ـ چنانچه تخته را نسخهٔ ادیم زمین ساخته و خانهای هر طرف را بر وفق عدد بروج آسمان و مهرها مطابق شمار ایام و شهور قرار داده کعبتین آنرا بهیئت

۱ـ ''که هشت لک روپیه است'' قلمی ندارد (و ـ ق) ـ

مکعب بر عدد جهالت سته محاط شش سطح گردانیده که نقوش هر دو سطح مقابل آن بعدد روزهای هفته بنا بر آنکه مدار کار بر سیر و دور آن است بجای نیرین مهر و ماه مقرر نمودنده ـ و در ضمن این لطیفهٔ خرد آئین حکمت بنیاد که آنرا کوتاه نظران بازیچهٔ محض انگاشته اند و لعب کودکان انگاشته اند اشارتی لطیف بعدم استغنای این دو امر شریف از یکدگر نموده چه بدان مثابه که نقش مراد کاردانئی این فن ذو فنون هیچ یکی از هم بی نیاز نیستند ـ همچنین بخت مطلقا از تدبیر غنی نیست و تدبیر بدون بخت اصلا کار آمدنی نه ـ و برین قیاس چنانچه بازی آن بی همدستئی نقش نرد همه دست حصل دربازد ـ و صاحب نقش نادان نقشهای موافق را بی مصرف خرچ کرده در هر صورت نقد رایج آنوقت بهمه معنی تلف سازد ـ خداوند بخت بی عطیهٔ عقل کارگذار آموزگار و خرد معامله دان آزمون کار قطعاً در قطع و فصل مهات کاری نه ساخته ابواب معاملات را به هیچ وجه فیصل نیارد داد ـ بلکه پیوسته مهات ساخته و پرداخته عالم را برهم زند و خلل و شکست بمیان امور درست نشین افکند ـ و صاحب عقل و خردمند بی یاورئ بخت مساعد و مرافقت اقبال موافق به هیچ نحو توفیق بر آمد هیچ مقصدی نیابد ـ بروشی که اگر فی‌المثل توفیقش رفیق و هدایتش خضر طریق باشد بی اتصال او بسر منزل مقصود نرسد ـ بلکه اغلب اوقات انگیخته فکرش برعکس مدعا نتیجه داده مفسدها بر مراتب آن مترتب گردد ـ لله‌الحمد ثم حمد لله که حضرت جهانبانی گیتی ستانی ظل سبحانی را ازین دو گوهر والا یعنی خرد خدا داد و بخت ازل آورد مادر زاد عالم بالا بدان گونه شامل نصیب و کامل نصاب آفریده اند که بالا تر از آن بتصور عقل والا در نیاید ـ بدین معنی چنانچه مشاهده بدان شهادت میدهد و عیان استغنا از بیان دارد استقامت طریق ملک رانی و فرمانروائی و اصابت رای صایب که از دلایل حسن تدبیر است و هم چنین درست نشینئ تدبیرات مدنی و سیاسیات ملکئی آنحضرت و امن و امان ملک و قهر اعداء و تصرف اولیاء بر اثبات این دعوی بسند است ـ چه همگی گردن کشان و از پا در نشسته ها جها را جهالت فراموش شد و سایر زمینداران

دراز دست بیک کف زمین ساخته هوای زیاده سری از سر بیرون کردند ـ
و از آثار عدوبندی آن حضرت خزینه در خزینه و گنج در گنج بر روی هم
نهاده کوه در کوه زر و دریا دریا گوهر بر روی یکدگر افتاده معمورهٔ ممالک
محروسه که ده بده برهم بسته و شهر به شهر با یکدگر پیوسته همگی مصؤن
و محروس و همه جا معمور و آبادانست ـ مجملاً چون درین ایام سعادت
فرجام کارها لله الحمد بر وفق مرام موافقان برآمده جمیع خواهشها بکام هوا
خواهان شد ـ و بمحض کارگریٔ اقبال بیزوال و کارگذاریٔ تدبیر صائب نافع
استخلاص ولایت دکن و استیصال طرفداران آنحدود که مهمی بود بغایت
عظیم و یساقی بود بی نهایت شاق مُهذا با نهایت مبالغه دو بادشاه
گردون کلاه درین مدت مدید کماینبغی صورت نه بست ـ چنانچه از مبداء
ارادهٔ فتح تسخیر دکن که تا اکنون قریب پنجاه سال است مکرر تجهیز
عساکر قاهره و تعین سرداران کاردان شهامت آثار بآن سرزمین روی نموده
خزینها درین راه برباد شد ـ هزینه و نقد گرانمایهٔ وقت درین باب تلف گشته
سرها در سر این کار رفت ـ از جمله دو شاهزادهٔ والا قدر سلطان دانیال و
سلطان مراد در آن بلاد آنجهانی شدند ـ و با این معنی جز قلعهٔ احمد نگر
و آسیر و قلیلی از محال دکن و برار بحوزه تسخیر در نیاوردند ـ درین وقت
بمحض توجه جهانکشای آنحضرت و چهره کشائی اقبال و کارگذاریٔ تدبیر
این مایه فتوحات نمایان رو نموده و سرتاسر آنولایت بی پایان بقبضهٔ
تسخیر اولیای دولت روز افزون درآمد ـ چنانچه در عرض نه ماه اینگونه
ملکی عریض که قریب یک کرور روپیه هر سال حاصل دارد مفتوح شده
بممالک محروسه منضم گشت ـ و باین معنی از پیشکش دنیاداران دکن
و زمینداران گوندوانه و دفاین و خزاین ججهار دو کرور روپیه که شش لک
و هفتاد هزار تومان ایران و هشت کرور خانی ماوراء النهر می شود بمدخل
خزاین عامره داخل شده زیاده از چهل قلعه مستحکم بکشایش گرائید ـ
و اگر پای کارگذاری اقبال بلند درمیان نبودی و سرانگشت عقده کشای
تدبیر دستیاری ننمودی ازین دست قلاع که اکثر بر سر کوهسار البرز
آثار واقع است چگونه بقبضهٔ تسخیر درآمدی ـ بی تکلف بیشتر این بارها
ازین عالم اند که بادشاهان صاحب شوکت قوی نیرو را باوجود عدد و عدت

موافق و مدد بخت مساعد و فقدان آذوقهٔ درونیان و عدم حمایت و کومک از بیرونیان بکمتر از یکسال استخلاص یکی از آنها دست نمیدهد ـ چنانچه ثنا سنج دولت تائید اعتصام کلیم جادو کلام از یقین و تعلیم الهام درین رباعی اشاره بعدد حصون و اشکال تسخیر آن نموده : رباعی

شاها بختت کشور اقبال گرفت
تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت
چل قلعه بیکسال گرفتی که یکش
شاهان نتوانند بچهل سال گرفت

فی‌الواقع جد و جهد و اهتمام و کدّی که آنحضرت درین مهم از حیّز قوه بسرحد فعل آوردند شاید که حد سایر بنی نوع بشر نباشد ـ چه بندگان حضرت از مبداء نهضت همایون تا منتهای کار که فرجام امور و لله المنت که بکام اولیای دولت روزافزون شد اکثر اوقات که از سرانجام سایر مهام تجهیز جیوش و باقی امور جهانبانی فاضل می آید آنرا صرف تعلیم و ارشاد سرداران نموده دربایست وقت و ناگزیر حال و استقبال بایشان تلقین می فرمودند ـ و باوجود معانی مذکور درین ضمن بعد از مطالعهٔ عرایض سایر حکام و صوبه‌داران و متصدیان اعمال مرز و بوم این کشور و سالاران هر عسکر فرامین مطاعه را که بمقتضای مصالح دولت اخفاء مضامین آن لازم بود با ضیق وقت اقتضای املاء مطالب باهل انشا و صرف نظر ثانوی بمطالعهٔ فرامین گیتی مطیع نمی نمود خود بدستخط مبارک می نوشتند ـ چنانچه درین مدت قلیل سیصد و چهارده فرمان بیست سطری و سی سطری بخط اشرف زیور پذیر رقم و تسطیر شده بود ـ سوای آنچه مضامین آن تلقین دستور اعظم علّامی افضل خان شد و بوساطت رسالت آن وزیر دانا از روی مسوده منشیان نوشته باز بنظر ثانوی آن خدیو زمانه می رسید ـ و عنوان مناشیر مذکوره از چند سطر بخط مبارک معنون و مزین می گشت آن خود اضعاف مضاعف فرامین مذکور خواهد بود ـ ملخّص سخن چون درین سرحد امری که باعث توقف موقف اقبال باشد نمانده فتح جمیع بلاد و حصون که پیشنهاد خاطر عاطر بود بوجه احسن روی نمود مگر همین قلعه اوسه و اودگیر و جنیر که در تصرف ساهوی مقهور بود آنها را بحسن

تدبیر و ضرب شمشیر خان دوران و خان زمان تفویض نموده بودند معهذا عادل خان نیز متعهد شد که کومک نموده خواه ناخواه تسلیم اولیای دولت نماید و سوای این تقبل انواع نیکو خدمتی نموده بیست لک روپیه بزودی پیشکش فرستاد ـ هم چنین قطب‌الملک در هیچ ماده استادگی ننموده دم نقد چهل لک روپیه پیشکش ارسال داشت ـ درین حال که اکثر زمین دکن پایمال نعال مراکب مواکب اقبال شده بود و خان و مان و اهل و عیال متوطنان آنجا باسر و نهب و تخریب از دست رفته از توقف موکب مسعود رعیت خاطر جمع نگشته فرق متفرّقه بمساکن خود باز گشت نمی نمودند ـ و بازماندگان در مواطن خویشتن با جمعیت خواطر بزراعت و عمارت نمی پرداختند اراده فرمودند که در عین برشکال که تردد درین زمینها خصوص خاندیس و مالوا نهایت تعسر و اشکال داشت بهر طریق که ممکن باشد بر قلعهٔ ماندو که کوهسار رفعت آثار آن در موسم برسات بغایت سرسبز و خورم و خوش و دلکش و پر گل و کم گل می شود بدولت بسر برند ـ لاجرم بتاریخ سی و یکم مطابق هفدهم صفر ختم بالظفر سنه یک هزار و چهل و پنج هجری انتصاب رایات فتح آیات که ماهچهٔ آن در حقیقت کوکب بخت اولیای دولت آفتاب طالع است ارتفاع بخت درجات مرادات هواخواهان شد ـ درین وقت مکرمت خان از رسالت بیجاپور معاودت نموده به تقبیل عتبهٔ سدره مرتبه سعادت اندوز گشته پیشکش عادل خان مشتمل بر انواع نوادر و اسپان عراق نژاد و فیلان کوه پیکر که از افراد نوع خود بعظم جثه و سربلندی و عدم عربده در صورت و سیرت کمال امتیاز داشتند [پیش نمود[1]] از آنجمله فیلی بود نامور به امان‌الله در خوشئی منظر و درستئی پیکر فرد کامل نوع خود ـ آن جانور بختاور در نظر انور جلوه گر گشته خوش آینده و زیبا آمد که آنرا بسرحلقگئی اکثر فیلان خاصه اختصاص داده به گججراج یعنی راجهٔ فیلان موسوم ساختند ـ و مکرمت خان از جانب خود پیشکش نمایان موازی دو لک روپیه از نفایس جواهر و سایر تحف پیش کشید ـ از آنجمله دو زنجیر فیل بود نامی از بابت تکلیفات عادلخان ـ

۱ـ تصحیح قیاسی (و ـ ق) ـ

یکی از آن پنجاه هزار تقویم یافته داخل فیلان خاصه گشت ـ از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بنده پروریست حکم فرمودند که ولایت بیجاپور به عادلخان مسلم داشته اصلا بدان متعرض نشوند ـ و ولایت کوکن را که بر ساحل دریای شور طولاً واقع است و سابقاً میانه اسلاف او و نظام‌الملک بالنصف مشترک بود بالتمام[1] بدو مرحمت فرمودند ـ آنگاه حصار پرینده را که از گماشتهٔ نظام‌الملک بدست آویز ترغیب و تطمیع دو لک هون بدست آورده بود با سایر توابع و مضافات برو مسلم داشتند ـ و امان نامه مشتمل بر تفویض و تسلیم ملک بدو که برقم و انشای علّامی افضل خان بر لوح طلا ثبت شده بود با فیل دل سوبها و ماده فیل و هژده تقوز پارچه کار گجرات مصحوب محمد زمان مشرف اصطبل فرستادند ـ

تفویض یافتن سرتاسر ممالک جنوبی بشاهزادهٔ والا گهر بلند اختر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر جوان بخت و مرخص شدن آن نامور بخیریت و خوبی و شرح دیگر سوانح دولت ابد پیوند

چون درین هنگام که اولیای دولت عدوبند کشورکشا حسب‌المرام بر کام خاطر فیروز شده بودند و اکثر ممالک جنوبی بدست آمده چنانچه سمت گذارش پذیرفت بخاطر مبارک دوربین آوردند که اگر بدستور معهود پاسبانئی این حدود بامرا و سالاران سپاه تفویض یابد هرآئینه این زیاده سران کم فرصت چنانچه دیرینه آئین ایشانست که هرگاه موکب اقبال دور دست شتابد فرصت از دست نداده خودرائی که لازمهٔ سرحد پروریست پیش می گیرند ـ و بحکم پاس ناموس دولت و حفظ صورت سلطنت استیصال همگنان ضرور میگردد و فرونشاندن چراغ دودمان دیرینه سال

۱ـ اصل : بالتماس (و ـ ق)

ایشان خود مرضی خاطر عاطر نیست که درین ضمن به فعل آید - بنا بران بمصلحت والئی ولایت و راعئی رعیت این حدود خواهش آن فرمودند که هنوز این معنی صورت نبسته راه صدور این امور بر ایشان مسدود سازند - چون حصول مطلب مذکور در ضمن تفویض این سرحد بیکی از شاهزادهای نامدار کامگار جلوهٔ ظهور می نمود ناچار برین عزیمت جازم شدند - بنا برآنکه مهین شاهزادهٔ اعظم که نامزد مرتبهٔ عظمی ولایت عهد بانداز پاسبانئی سرحد مرز ملک والاتر بود و شاهزادهٔ اصغر هنوز بپایه جهانبانی نرسیده بود و شاهزاده آفتاب شعاع شاه شجاع برای نگاهبانئی قطری دیگر مخصوص و معین - لاجرم شاهزادهٔ سعادت یار اقبالمند نیک اختر بلند بخت سلطان اورنگ زیب بهادر کامل نصاب شامل نصیب که از روز ازل این معنی روزیٔ آن سعادت اندوز بود بتفویض ایالت این اصقاع و حکومت این بقاع نامزد گشت - و این خلعت والا ببالای والایش راست و درست و چسپان و چست آمد - و این کشور پهناور که برآن شاهزادهٔ بلند اختر مسلم شد مشتمل بر بلاد عظیمه است - بدین دستور که همگی بر چهار صوبه و شصت و چهار حصن حصین مستقیم است - که از آن جمله پنجاه و سه قلعه بر فراز کوهسار منیع اساس یافته و باقی بر هامون - و از صوبه چهارگانه دو صوبه بر بالای گهات واقع است - یکی از آنجهت که صوبهٔ عظیم تر معتبر تر است در افواه بدکن اشتهار یافته - و آن دو قلعه و شهر حاکم نشین دارد دولت آباد و احمد نگر - بالفعل دولت آباد حکام نشین[۱] است - دوم صوبهٔ تلنگانه که مرکز آن ناندیر است و قلعهٔ آن قندهار - و از آن دو صوبه که در فرود گهات سمت وقوع دارد یکی خاندیس است که شهر آن موسوم به برهانپور است و قلعه باسیر نامور - و دیگر صوبهٔ برار است که مقر حکام آن شهر ایلچپور است و ملجای نزدیک بدان حصار کاویل که در نهایت حصانت است و بر فراز کوهی مرتفع بنیاد پذیرفته - و جمع این ولایت دو ارب دام است که موافق ضابطه دوازده ماهه پنج کرور روپیه حاصل آن باشد - مجملاً بادشاه حقایق آگاه ظل الله که در حقیقت احقاق حق و ایصال حقوق مستحق آیت است

۱- اصل : نشین حکام -

در شان آنحضرت نازل از آسمان در غرّه امرداد از دو منزل دولت آباد آن
دری فلک دولت و اقبال و در محیط جاه و جلال را رخصت معاودت
بمرکز و مقر خویش دادند ـ و در باب حسن سلوک و معدلت گستری و مدار
و معاش و رفق معاشرت با رعیت و لشکری جواهر نصایح آگهی آمیز
نباهت آموز و مواعظ هوش افزای دانش پیرای و پندهای خرد آئین
دل پسند که هر یک دری بل درجی از لآلی شاهوار محیط حکمت یونان
بود در خزانهٔ حافظهٔ آن خازن مخازن اسرار و رموز آگهی مخزون ساختند
و از یکتا گوهرهای دلآویز اندرزهای گران ارز ارجمند بآویزهٔ گوش هوش آن
والا گهر پرداختند ـ آنگاه اهتمام سایر سرداران که به تسخیر بقیه قلاع آن
ملک مامور بودند و کار فرمائی دیگر کارگذاران فرمان بردار بعهدهٔ تعهد آن
بلند اقبال مقرر داشتند ـ و بهنگام دستوری آن شاهزادهٔ نامدار را باکرام سروپا
و انواع عطا و انعام بدین موجب نوازش بخشیدند ـ خلعت فاخره با چارقب
و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صد اسپ عراق و ترکی
و سدهگر نام فیلی کوه پیکر که در میدان پای درشن دارالخلافهٔ کبری
از دست آن شاهزادهٔ مؤید در سن پانزده سالگی زخم برچهه بر پیشانی خورده
بود ازین رو فرخندگئی دیگر پذیرفته با ماده فیلی دیگر و دو لک روپیه
نقد ـ چون خان زمان بهادر را که در خدمت شاهزادهٔ عالمیان بازداشته
مقرر فرموده بودند که با سایر کومکیان این صوبه در خدمت شاهزاده بوده
اصلا تجاوز از اوامر و نواهئی آن والا گهر تجویز ننماید و تحصیل رضامندیٔ
آن بلند اختر را خوشنودیٔ آنحضرت داند ـ درینولا حسب الامر والا
باستخلاص قلعه جنیر و باقی قلاع مامور شده بود بنا بر آن سید خانجهان را
در خدمت شاهزادهٔ جهان و جهانیان گذاشتند که تا زمان مراجعت آن رفیع
مکان مراسم اطاعت و فرمانبرداری بجا آرد ـ و خیل اقبال از راه گهات
نند پور کوچ بکوچ متوجه مقصد گشته روز چهاردهم ماه نزهت گاه کراره
از متنزهات نواحئی برهانپور که خصوصیات آن سبق ذکر پذیرفته مهبط انوار
ماهچهٔ لوای انور شد ـ و درین سر زمین فیض آئین بنابر طغیان رودبار تبتی
که از حد عادت تجاوز داشت روزی چند بدولت و اقبال اقامت گزیدند ـ

و از وقایع این ایام در آمدن سفاهت سرشتی است که نام بایسنغر

بر خویش نهاده بود بمعرض سیاست پاداش روزگار و موقع وصول یاسای مکافات - و تبیین این ابهام آنکه شاهزادهٔ مرحوم سلطان دانیال پسری بایسنغر نام داشت که شهریار ناشدنی او را در لاهور سالار سپاه مقهور خود کرده بود چنانچه گذارش پذیرفته - و آن ناخلف بعد از شکست لشکر تفرقه اثر مذکور سر خود گرفته از هرگشتگئی بخت آوارهٔ وادیٔ سرگشتگی می بود - و در موضع کولاس از اعمال قطب الملک اساس خراب آباد پیکر عنصریش انهدام پذیرگشته مدت روزگارش آنجا سپری شد - درین حال گمنامی بی سرانجام از مالیخولیای سودای زاید و رنگ آمیزیٔ مادهٔ اخلاط فاسد بوادیٔ زیاده سریها افتاده این رنگ خام بر آب زد که نام تیره فرجام بایسنغر بر خویش گذاشته از بیراهه روی طریقه دعوای بیمعنی کرد - شاید که از عالم مزیت فرع بر اصل از پیش کوچهٔ خمول به پیشگاه شهرت آید - غافل از آنکه بایسنغر اصلی چه کرد که آن بد اصل تواند کرد - و آن شاهزاده واقعی را چه مایه وقعی در نظرها و کدام پایه قبول در دلها بود که آن گدازادهٔ جعلی عملی را باشد - بالجمله آن سست رای سخت رو باهنگ فیروزی بر روزی قسمت ناشده خشک و تر و بحر و بر را پی سپر نموده چنانچه مرز و بوم ایران و توران و روم بزیر قدم آن شوم اختر بدمنش درآمده آخر در خطه تته گرفتار شد - تفصیل این اجمال آنکه نخست به بلخ رفته نذر محمد خان والیٔ آنجا در اول بنابر دعوی انتساب آن کذاب بدین دودمان دولت در تعظیم و تکریم درآمده اراده نسبتی نمود - در آخر از بیم آنکه آن مدعی درین دعوای مفتری باشد ایستادگی نمود - و او از توقف خان رنجیده خاطر بایران رفت - شاه صفی چون آن دعوای را لختی دور ازکار میدانست او را نزدیک خود راه نداد بنابر احتمال ابواب اقامت مراسم ضیافت و تعین منزل مفتوح داشت - چون در آنجا رو نیافت از راه مدینهٔ اسلام بغداد بروم شتافته چندی در آنجا بسر برد - عاقبت از گریبان کشئی اجل و جاذبهٔ خاک دامنگیر و آبشخور دمی چند زهراب آمیز باین کشور بازگشت نموده بسرزمین تته رسید - دولتخان صوبه دار پی بدان ادبار سرشت برده دستگیرش ساخت و مقید نموده بدرگاه همایون فرستاد و در انجمن حضور حاجی وقاص از جمله حاضران که او را در بلخ دیده بود شناخت - او نیز اظهار معرفت حاجی نمود - چون

بر بندگان حضرت حقیقت از روی تحقیق کمال مرتبہ ظہور یافت کہ این ہمان مدعی است بیاما رسید ۔

آقا افضل کہ سابق بہ فاضل خان مخاطب بود و بسبب بعض امور از پایۂ عزت و خطاب افتادہ بود درین تاریخ بخطاب اعتماد خان و خدمت دیوانیٔ دکن سربلندی یافت ۔ بیست و سوم امرداد ہلال کشتی از پرتو حضور پرنور نیّر اعظم روی زمین قدر بدر منیر یافتہ روکش انوار مہر انور شد ۔ و رودبار تبتی از مرحمت ورود مسعود سرشار فیض گشتہ سرمایۂ جزر و مد بہ بحر اخضر داد ۔ و سحاب سیراب کہ اکتساب مادۂ افاضۂ جاوید بیک دم نمودہ بود از فاضل راس المال بارش ابدی وام دیرینہ عمان گذارد ۔ ششم شہریور ساحل رودبار نربدہ فیض یاب ورود مسعود لشکر سیلاب اثر گشتہ روز دیگر فیض عبور سحاب مکرمت و افضال بل محیط عالم جاہ و جلال بر آن دریا مبذول شد ۔

نہم سر زمین آسمان نشان شادی آباد ماندو کہ از فیض موسم برشکال روپوش جوشن سبزہ و گل و از انواع ازہار و سنبل روکش کارگاہ مخمل ہفت رنگ تسبیح فرنگ شدہ بود بہ برکت قدوم فیض لزوم بہار گلستان ایجاد و سرمایۂ صد گونہ رنگ و بو و ہزار رنگ آب و تاب اندوخت ۔ و از یمن گلگشت گل گلشن آرای عالم وجود آن روضۂ دلکشا ہمانا یک چمن سرسبز بود کہ از دولت آباد تا اینجا سر تا سر جادہ حکم خیابان آن داشت و عکس نور و ضیا و پرتو نزہت و صفا بر چارباغ چرخ چارم و گل آفتاب انداخت ۔ یازدہم در دولت سرای آن بقعۂ دلنشین انجمن جشن فرخندہ وزن قمریٔ سال چہل و ہفتم از عمر نامعدود آن سرور بآئین معہود آذین و تزئین پذیرفت و خاطر پژمردۂ ارباب آز و نیاز از دریافت نقد تمنا درکنار و بر استغنا گل گل شگفت ۔ درین روز نشاط افروز مبلغ دو لک روپیہ بشاہزادہ دارا شکوہ و ہشتاد ہزار روپیہ بشاہزادہ شجاع مرحمت شد ۔ و منصب شاہ نواز خان باضافۂ پانصد سوار و منصب ملا عبداللطیف بافزایش دو صدی پنجاہ سوار نہصد و دو صد سوار قرار یافت ۔ و ہمدرین روز انگشتر نگین یاقوت کہ سالہا مخزون خزینہ و مکنون درج جواہر سلسلۂ قطب‌الملک بود کمال ندرت و نفاست نفس‌الامری داشت درینولا حسب‌الاشارۂ افضل خان ارسال داشتہ

بود از پرتو نظر انور رشک فرمای انوار یاقوت رمانی کان چرخ احضر گشت ـ و آن یکتا جوہر فرد کامل نوع خود بود و دوازدہ سرخ وزن داشت و مبلغ پنجاہ ہزار روپیہ مقوم شد ـ و در ہمین روز بہ محمد طاہر ایلچئی قطب الملک خلعت و اسپ و دوازدہ ہزار روپیہ نقد و سایر ہمراہان او خلعت و اسپ و ہشت ہزار روپیہ نقد مرحمت شد ـ چون عادلخان چندی پیش ازین بمرحمت شبیہ ہمایون و فیل و دیگر عنایات نمایان سرافرازئ بی پایان یافتہ بود بنابر ہمچشمیہا قطب‌الملک نیز ارادۂ استدعای این معنی نمودہ نظر بمراتب رو یافتن از عنایت آنحضرت چشمداشت این سرمایہ مرحمت داشت لاجرم در طی عرضداشت اظہار این توقع نمود ـ درینولا کہ بوجہ رزین عہد نامۂ نامی بدست خواجہ محمد طاہر نامی ارسال یافت و شبیہ مبارک منضم بعقدی از لآلی شاہوار غلطان با گوہر یکدانہ گرانمایہ برای آویزہ پایۂ آن و فیل ظفر نشان نام مزین بہ یراق سیمین و ہژدہ تقوز پارچہ زربفت مصحوب او مرسول داشتند ـ قضا را خواجہ طاہر در برہانپور باجل طبعی در گذشت ـ بعد از وصول خبر واصل شدن او خواجہ محمد زاہد درباب ایصال مرسولات مذکور نامزد گشتہ مرخص شد ـ قطب‌الملک پس از رسیدن مراسم معہودہ از استقبال و آداب تسلیم و زمین بوس بادا رسانیدہ از روی شکر گذاری سپاس نامہ بر سبیل عرضداشت کہ صورت آن بجنس درین فرخندہ نامہ ادب آموز گذارش می یابد ارسال داشت ـ

عرضداشت قطب الملک

عرضداشت مخلص الاعتقاد و مرید موروثی قدیم الانقیاد عبداللہ قطب الملک تحفہ دعای کہ کروبیان ملاء اعلیٰ را استقبال آن زیبد و ہدیۂ ثنای کہ لمعات شوارق آن بر عالم و عالمیان پرتو افشاند نیاز درگاہ آسمانجاہ و نثار بارگاہ عرش اشتباہ اعلیٰ حضرت کیوان رفعت فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان جاہ عالم پناہ مہر سپہر سلطنت و جہانبانی ماہ رخشان آسمان خلافت و کشورستانی سلطان السلاطین الآفاق برہان خواقین العصر بالارث و الاستحقاق خسرو جمشیدفر نوشیروان دادگر دارای خورشید رای سکندر استعداد ناصب آیات فتح و ظفر رافع اعلام سلطنت ہفت کشور

خدایگان عرصهٔ عالم واسطهٔ امن و امان زمرهٔ بنی آدم شهریار سلیمان اقتدار مسیحا آثار محمد کردار افضل و اکمل خواقین روزگار زاد الله مآثر سلطنت و خلافت و حشمته و اقباله علی صفایح الشهور و السنین بحق محمد سیدالاولین و الآخرین گردانیده بعرض ایستادگان مجلس خلد برین و بسمع باریافتگان محفل فردوس قرین می رساند که همایون توقیع رفیع منیع و گرامی فرمان جهانمطاع عالم مطیع که از موقف مرحمت و ذره پروری و مقر عطوفت و مرید نوازی بنام این فدویٔ صادق ارادت شرف نفاذ یافته بود و در ضمن هر حرف آن عنایتی و در طی هر سطری از آن مکرمتی اندراج داشت مع لوح مبارک همایون و صفحه مذهب مرحمت مشحون که بلااخلاف انموذج لوح محفوظ خالق بیچون و بمثابهٔ سرنوشت کاینات از وصمت تغیر و تبدل مصؤن و مامون بود شبیه بی شبه و نظیر مبارک که از برکات وصول فیض شمول آن عطیهٔ عظمی و میامن ورود مسعود آن موهبت کبری محن فراق آنی براحت وصال جاودانی تبدیل یافت و نکابت حرمان ملازمت حضور فایض النور بسعادت لقای وافر بالسرور مبدل شد مصحوب عمدة السادات خواجه محمد زاهد ارسال یافته بود

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

کالوحی المنزل من السماء میامن ورود سراسر مسعود تارک مفاخرت و فرق مباهات ابن مرید موروثی را عرش فرسا گردانید ـ و عنایت فیل ظفر نشان که بی تکلف تا غایت فیلی باین حسن اندام و خوشخوئی و لطافت ترکیب و تناسب اعضاء و نیکو منظری بنظر این فدوی درنیامده است و محتمل که این قسم فیلی تا حال به کسی از مریدان مرحمت نه شده باشد مع بعض تبرکات که نمونهٔ حلّهای جنان و رشک نفایس جهان بود فرق عزت را باوج دولت رسانید ـ از عهدهٔ شکر یک لطف از الطاف گوناگون سالها نمی تواند برآمد و سپاس یک عنایت به عمر نوح و امتداد زمان نمی تواند نمود : بیت

اگر سالها عذر لطف تو خواهم

برون نایم از عهدهٔ آن کماهی

همان به که آنرا بلطفت گذارم
که هم لطفت از خود کند عذر خواهی

فیل کج موتی هر چند جز نامی نداشت بموجب اشارهٔ علیه که در ضمن فرمان بدستخط مبارک که بنام عمدةالملک خان دوران شرف صدور یافته بود و نقل آن بنظر این فدوی درآمد قبل از ورود فرمان عالیشان روانهٔ درگاه آسمان جاه شد ـ محتمل که داخل فیلخانه شده باشد ـ چون خالی فرستادن عرضداشت مناسب نبود و تحفه که قابل فرستادن باشد کم و بیش در سرکار نمانده درین اثنا پیش بعض از تجار الماس که بوزن الماس سابق بود و در آب و رنگ بر آن رجحان داشت و صاحبش مدعئ آن بود که کهنه است بهم رسید ـ اگرچه ظاهر بود که الماس باین وزن هر چند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد تنها فرستاده شود اما بحکم مالا یدرک کله لا یترک کله خرید نموده جسارت در ادراک آن واقع شد ـ لطف کریم و کرم عمیم عذر خواه حقارت آن خواهد بود ـ همیشه ظل ظلیل سلطنت و خلافت بر مفارق عالم و عالمیان مستدام و پاینده باد ـ

از سوانح دربار سپهر مدار و شکار شیربادشاه شیر شکار ـ صورت این معنی آنکه درینولا سکنهٔ ماندو از بیداد شیری چند که در جنگل نواحئ آن بهم رسیده آزار بایشان می رسانیدند دادخواهی بنیاد نهاده معروض داشتند که خیره چشمی و چیره دستی آن ددی چند مردم خوار بجای رسیده که در روز روشن داخل قلعه می شوند و به هر اجل رسیده که در میخورند دیگر از عمر و روزی بر نمی خورد ـ چنانچه درین چندگاه دویست تن بتصرف سرپنجهٔ آنها بی سر شده باقی مردم از بیم آسیب شان دست از جان شسته اند ـ حضرت خلافت پناهی اینمعنی را که از عمده مراضئ الٰهی بود از خدا خواسته بیدرنگ آهنگ صید شیران نمودند ـ و بعد از وصول بشکارگاه در نیم طرفهٔ عین هشت قلاده را بتفنگ خاصه شکار فرمودند ـ و دو شیر بچه را بهادران شیر افگن که باستظهار التزام رکاب ظفر انتساب تا آنحد شیرک شده اند که اگر مامور گردند فی المثل که شیر چرخ اخضر را از سر شیر بیشهٔ عالم بالا فرود آرند ـ حسب الامر والا زنده

صید قید خویش نمودند ـ

یازدہم مہر تربیت خان را با جمعی از سپاہیان کارآموزده بر سر زمیندار چیت پور کہ ہرگز پیش ہیچیک از صوبہ داران آنجا سر فرود نیاورده طریقۂ ناستودۂ قطع طریق گرفتہ بود نامزد نموده حکم فرمودند کہ جزای آن متمرد مفسد چنانچہ سزای آنست در کنار روزگار او گذارد ـ درینولا از عرضداشت خان دوران بہادر بوضوح پیوست کہ چون با سایر اولیای دولت ابد پیوند متوجہ تسخیر قلاع اوسہ و اود گیر شد بنابر التزام طریقۂ اتمام حجت ہم از راه زبان دانی کاردان فرستاده پیغام داد کہ این معنی باندک تاملی ظاہر است کہ حصون مستحکم اگر بمثل چون حصار چرخ چنبرین متین و استوار باشد بی استظہار کومک باحاطۂ اندک مدت از دست تصرف درونیان بیرون می رود و اکنون مدتیست کہ نظام‌الملک از میان رفتہ و سر تا سر ممالک و قلاع او مسخر اولیای دولت شد ـ و عادل خان کہ بنابر طمع خام درخواه این دو قلعہ از درگاه والا داشت بنابر پختہ کاریہا و دوربینی ہا دیده از تمنای آنہا فروبست ـ چون از ہیچ راه امید مدد و معاونی نیست کہ باذوقہ و لشکر کومک شما کنند ناچار آخرکار گردن برضای قضا و تن بہ تسلیم حصار باید داد ـ ہنوز کہ ببعض وجوه فی الجملہ اعتباری و آبروی مانده و امید کامگاری بہ عنایت بی پایان خدیو روزگار ہست بہتر آنست کہ درین صورت نیکو ملاحظۂ اطراف و شقوق نموده از در بہ اندیشی خویش در آیند ـ و پیغام تمام و عذر واضح و حجت تام ـ السلام علی من اتبع السلامۃ[1] ـ آن کوتہ نظران باوجود این پیغام لطف آمیز بر سر راه نیامده بنای گردن کشی بر اساس استظہار متانت حصار و تہیۂ سرانجام آن گذاشتہ جواب صریح باز داده پرخاش جوئی و تلاش پردازی آغاز نمودند ـ لاجرم سردار شہامت آثار نخستین بپای بارۂ اوسہ شتافتہ رشید خان انصاری را با تابینان او بدستیاریٔ کومک چندی از بہادران قوی بازو تعین گردانید ـ و از استظہار نوید کارگری تائید دولت جاوید نیرو داده بہ محاصرۂ آن حصن حصین بازداشت ـ و خود با سایر دولتخواہان بیدرنگ آہنگ قلعۂ اودگیر نموده بعد از

۱ـ من اتبع الصلواۃ و الاسلام ـ قلمی (و ـ ق) ـ

وصول آن قلعه را بنظر تدقیق اثر حقیقت نگر درآورده تشخیص مداخل و مخارج حصار و تحقیق مواضع قرار دادن ملچار و پیش بردن نقب و سایر مقدمات قلعه گیری نموده آنگاه شرایط محاصرهٔ حصار بجا آورده اهتمام تمام در نقب زدن و پیچ و خم کوچهٔ سلامت آراستن و برافراشتن جواله و امثال آنها بتقدیم رسانیده توجه در پیشرفت کار گماشت - و بشعله کشئی آتش کین نقبی بپای برج شرقی که صد ذرع دوره داشت و بتوپها و منجنیقها و سایر آلات آتشبازی آراسته بود رسیده ته آنرا که از خاک تهی و از باروت انباشته بودند فتیله دوانیده بهوا پرانیدند - و چون برج اصل حصار ارک بجای خود بود معهذا بنابر آنکه نبیرهٔ ابراهیم عادلخان را که بعد از قتل درویش محمد پدرش دایهٔ او در این قلعه گریزانیده بود سردار فرجام نگر دوربین دغدغه آن داشت که درین میانه مبادا آسیبی بآن کودک برسد لاجرم آن روز یورش مناسب ندانسته دیده و دانسته به تعویق انداخت - و بنابر آنکه مرمت قلعه بعد از فتح باعث تضییع اوقات و تعویق دیگر فتوحات می شد صلاح در آن دید که حصار را بی یورش بروش دیگر مفتوح سازد - و ازین جهت دیگر باره بر سر ترغیب و ترهیب در آمده[1] فرستادهٔ سیدی مفتاح قلعه دار را طلبیده نقبها انباشتهٔ مهیا را بدو نموده و پیغامهای بیم انگیز امید آمیز داده نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن فرستاده و رسانیدن پیام باوجود خودرائی دلنهادهٔ تسلیم قلعه شده از پیشنهاد پیشینه درگذشته زنهار جویان و امان خواهان خواه مخواه نزد خان دوران بهادر رفته کلید قلعه را تسلیم نمود - چنانچه روز پنجشنبه هفدهم مهر حصار بحوزهٔ تصرف در آمده کام هواخواهان دولت پایدار حسب المرام بر آمد - سیدی مفتاح قلعه دار پسر درویش محمد مذکور را نزد خاندوران بهادر آورده استمالت نامها که مکرر عادلخان بمقام تطمیع و ترغیب درآمده بمبالغه آن خورد سال را ازو طلب نموده بود آورده نمود - بالجمله چون آن حصار متانت آثار که از حصون منیع نامئی دکن بود بکشایش گرائید و از کشایش آن طلسم بند حصانت پیوند که بر فراز کوهچه در نهایت صلابت سنگ که فسون

۱- اصل : قلعه درآمده (و - ق) -

تدبیر و فنون اندیشهٔ چاره‌گر از پیش بردن نقب و امثال آن قطعاً درو کارگر نبود سمت وقوع داشت - و سوای آن خندق پهناور که در روزگاران بانواع حیل و تدبیر برگرداگرد آن کنده بودند خندق دیگر خدا آفرین در دل سنگ خارا از چار حد آن آشکار بود که باعث حیرت اهل خبرت می شد درین صورت بتازگی ظهور تائید آسمانی در نظر کوتاه نظران مجسم و متصور شد - سردار نصرت آثار در احقاق دولتخواهی سیدی مفتاح شده خطاب حبشخانی و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار تجویز نموده بدرگاه نوشت - و التماس خان مذکور درین باب منظور افتاده جاگیر موافق طلب منصب مذکور از محال مفتوحهٔ تلنگانه تنخواه شد - سردار متانت آثار از آنجا متوجه اوسه شده قضا را وقتی رسید که رشید خان و سایر دولتخواهان کار بر اهل حصار تنگ نموده طرق چاره‌گریٔ مدافعه و ممانعه مخصوص راه آمد و شد بر ایشان بهمه وجه مسدود ساخته بودند - لاجرم خان مذکور آن حصار را از سر نو به دایرهٔ احاطهٔ بهادران تهور شعار که پرکاروار در کار خداوند خود پای از سر ساخته بل سر از پا نشناخته اند درآورد - و در همان گرمی همگنانرا دربارهٔ پیش بردن ملچار و رسانیدن نقبها تا پای بارهٔ بروج سرگرم نموده نیرو داد - ارادت کیشان سخت کوش جد و جهد را بسرحد کمال رسانیدند و زیاده بر امکان کوشش بکار برده اصلا پای کم نیاوردند - چون بهوجراج و سایر متحصنان ازین دست تجلد و جلادت مشاهده نمودند دیدند و دانستند که ازین دستبردها رفته رفته کار بکجا منجر شود آتش در خرمن طاقت ایشان افتاده دود از نهاد همگنان برآمد و دیده و دانسته بهوجراج خویشتن را از قلعه داری باز داشته بوساطت پیغامهای عجز آمیز ابواب استیمان و وعدهٔ تسلیم قلعه بشرط عطای امان و ارسال زینهار نامه داده نوشته تعهد ظهور عنایات معهوده که در باب سایر قلعداران بوقوع پیوسته بود دربارهٔ خود نیز درخواست نمود - خان نصرت نشان بنا بر وجوب عطاء امان بارباب استیمان ناچار مستدعیات او را مبذول داشته خاطر او را بهمه وجوه جمع ساخت - و او بی توقف از حصاربند برآمده خان قلعه کشا را ملاقات نمود - و خان راست عهد درست پیمان تجویز منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار دربارهٔ

او نموده تجویز نامه را با فتح نامه بدربار سپهر آثار ارسال داشته آنگاه سامان و سرانجام قلعه کاینبغی بجا آورده و قلعه را در عهدهٔ اهتمام خان باز گذاشته خود مظفر و منصور از آنجا معاودت نمود - و چون حقیقت فتح بندهای دولتخواه بموقف عرض اشرف رسید بادشاه حق شناس مغل خان ولد زین خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار کامگار ساخته به نگاهبانی قلعهٔ اودگیر سر برافراختند - و جاگیر بهوج راج نیز از محال مفتوحهٔ تلنگانه تنخواه نموده خلعت خاص و اسپ نامور بزین زرین و فیل با یراق سیمین با ماده فیل در جلدوی فتح به خان نصرت نشان ارسال داشتند -

تربیت خان که حسب‌الامر اعلی به تنبیه زمیندار چیت پور شتافته بود درینولا معاودت نموده آن مقهور را جبراً و قهراً مطیع و منقاد ساخته با خود بدربار سپهر آثار آورد - و بهمدرین تاریخ وقاص حاجی را به خطاب شاه قلی خان و عنایت خلعت فاخره و خنجر مرصع و اسپ توپچاق و علم نامور و مستظهر نموده به عاطفت نمایان فیل گران قدر بخشیدند - و بافزایش هزاری ذات دویست سوار منصب سابقش که هزاری ذات و هفتصد سوار بود سرمایهٔ کامگاری افزودند - و تفویض خدمت فوجداریٔ دامن کوه کانگره از تغیر میرزا خان نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم که از شوریدگی دماغ انزوا گزیده بود ضمیمهٔ این مراحم عمیمه گشت -

بیست و پنجم ماه مهر ماهچهٔ لوای ماه آثار مهر انور بعد از انقضای موسم برسات بصوب دارالخلافهٔ اکبر آباد ارتفاع یافته مواکب اقبال از راه اوجین و گهاتی چانده بدان سمت شتافت - چون بعد از جلوس مبارک بفیض زیارت مزار فایض الانوار مقتدای اولیای کبار حضرت خواجه معین‌الدنیا والدین فایز نشده بودند و عمل نسبت سنتیهٔ اسلاف اشراف ننموده چه آنحضرت والا درجات یعنی جنت مکانی مکرر طواف آن بهشتی روضه ملایک مطاف بجا آورده - خصوص بعد از جلوس بی توقف آهنگ زیارت آن حظیرهٔ خطیره نموده از پرتو حضور مرقد انور آن سرور اقتباس انوار میامن و استفاضهٔ انواع برکات کرده - و حضرت عرش آشیانی خود بنا بر وفای عهد معهود از مستقر سریر خلافت پیاده بدان خطهٔ پاک طی مسافت نموده بودند - مجملاً بنا بر عدم وصول بدان فرخنده روضه ارم

نشان از جادہ مقرر انعطاف عنان نموده آہنگ صوب دارالبرکت اجمیر فرمودند ۔ و یازدہم ماه آذر مذکور آن بقعۂ مبارک مورد عسکر منصور و مضرب خیام و خرگاه اہل اردوی گیتی پوی شد ۔ و نزہت آئین باغی که با نشیمن ہای دل نشین و منازل خوش آینده و دلکش سراپا از انواع سنگ مرمر بر سر بند متانت پیوند تالاب انا ساگر طرح افگنده و اساس نہادۂ حضرت جنت مکانی است فیض پذیر ورود مسعود آمد ۔ و عمارات غسلخانه و جھروکه درشن و انجمن خاص و عام که حسب‌الامر بانئی مبانئی جہانبانی بنیاد شده میاسن نزول ہمایون دریافت[1] ۔ از آنجا که حق پژوہی و خداجوئی در طبع آن سرور است و بر این سر ہمواره در مقام اعظام و اکرام عارفان خدا آگاه و بزرگ داشت جانب اہل‌الله و مقربان درگاه الٰہی اند آن شاه سوار عرصۂ امکان و یکه تاز میدان کون و مکان بروش آبای عظام که مکرر این طریقۂ انیقه مسلوک ایشان شده پیاده رو براه نہاده از سر تال تا روضۂ مقدسۂ آن پیشوای اہل حال شتافتند ۔ و ہمه جا جادۂ راه را از پرتو مقدم انور نمودار شاہراه مجرّه گردانیده خود نیز ازین مایه رعایت ادب انواع فتوحات دریافتند ۔ و بعد از ادای آداب زیارت و رسم اقامت مراسم اعطای وظایف مقرره که وظیفه امثال این مقام است مبلغ ده ہزار روپیه بر سایر مجاورین و سکنۂ آن قدسی مسکن قسمت فرمودند ۔ آنگاه بمسجدی رفیع بنیان که حسب وفای نذر سابق اساس یافته چنانچه پیشتر سمت گذارش یافته و درینولا صورت اتمام گرفته فیض توجه مبذول داشتند ۔ و لحظۂ در آن موقف اجابت دعوات بانجاح حاجات و مرادات نیازمندان محتاج پرداخته این دست آویز متین را وسیلۂ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه واہب العطیات ساختند ۔ چندانکه نماز شام ہم در آن مقام بجا آورده اینہایه دقیقه جلیله را علتّ رفع پایه حسنات عبادت باعلٰی درجات علیین با مزید شغل کتابت کرام‌الکاتبین گردانیدند ۔ بی بدل خان گیلانی تاریخ اتمام آن عالی بنای والا مقام بدین گونه یافته

---

[1] در بادشاہنامه نوشته که عمارت دولتخانۂ اجمیر بصرف سه لک روپیه مرتب شده ۔ حصه دوم ، صفحه ۲۲۵ ۔

معروضداشت[1] : مصرع

قبلهٔ اہل زمان شد مسجد شاه جهان

بیستم ماه راج کنور پسر صاحب تیکهٔ رانا جگت سنگھ که از روی توسّل شاہزادۂ کامگار نامدار سلطان داراشکوه در انجمن حضور دربار سپهر مدار راه یافته بود بعد از ادای آداب معهوده یک زنجیر فیل کوه پیکر بیراق سیمین با نه راس اسپ بر سبیل پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع سربلند شد و سرمایهٔ ارجمندیش بمرحمت یک عدد مالای مروارید آبدار شاہوار افزود ـ

از سوانح این احیان ورود نوید فتوحات نمایان است که درینولا به چهره کشائی تائید خدا در فوج خان زمان بهادر رو نموده ـ باین دستور که چون آن خان رفیع مکان بار دوم از دربار سپهر مدار دستوری یافته بآهنگ استخلاص قلعهٔ جنیر و دیگر حصون و استیصال ساہوی خذلان مآل روانهٔ آن حدود شد و در احمد نگر ببار و بنه خویش که حسب‌الامر اعلیٰ آنجا باز داشته بود ملحق گشت خبر یافت که آن تیره اختر تن بنوکریٔ آن خان عدالت مکان در نداده بنا بر آن عادل خان رندوله[2] میر شمشیر خود را با گروہی آزموده بتادیب آن زیاده سر تعین نمود که از صلاح و صوابدید دولتخواہان تجویز تجاوز ننموده در ہمه جا ہمراه باشد ـ لاجرم سردار شهامت شعار یعنی خان زمان از آن مکان بیدرنگ آہنگ سمت دارالخیر جنیر نمود و ہمه راه بر سبیل ایلغار قطع مسافت فرمودند ہمان لحظه که با موکب اقبال بمقصد رسید از آنجا که طریقهٔ سرداری و مقتضای روش کارگذاریست ہم از راه خود را بپای حصار رسانید و در ہمان گرمی بهادران کار طلب را سرگرم کار نموده بر سر کار آورد ـ دلاوران عدوبند قلعه کشا خصوص بهادر خان و جگت سنگھ نخست گروہی انبوه را از مردم آن مقهور که در اطراف قلعه بر سر پاسبانی بودند بضرب

۱ـ در بادشاہنامه نوشته که این مسجد بصرف چهل ہزار روپیه سرانجام یافته ـ حصه دوم ، صفحه ۲۲۵ ـ

۲ـ قلمی ''رندوله'' ندارد (و ـ ق) ـ

شمشیر بی جا و بی پا ساخته جمعی کثیر را در عرصهٔ مصاف عرضهٔ تیغ اتلاف ساختند و بقیة السیف گریزان گشته افتان و خیزان خود را بدرون قلعه رسانیدند - و چندی از مجاهدان میدان دین سعادت شهادت اندوخته اکثری از بهادران تهوّر شعار رخساره بتازه روئی زخم برافروختند - چون سردار نصرت شعار از وفور تجلّد و جلادت خان تهوّر منش بهادرخان و کشش و کوشش سایر بهادران دستبردهای نمایان دیده خاطر جمع نموده بود لاجرم قلعه کشائی را باطناً به کارگذاریٔ اقبال و ظاهراً بکار طلبئی بهادر خان و دیگر اهل وفاق گذاشته خود را با چندی از دولتخواهان بطریق ایلغار به قصبهٔ پونه که درینولا مفر و مقر ساهوی مقهور بود رسانید و از آنجا چون ساهو بر آمده بود خان نصرت نشان نیز کوچ در کوچ راهی شد - وقتی که با فوج لشکر سیلاب اثر بساحل رود گهورندی رسید قضا را رودبار مذکور از فرط بارش برشکالی چون اعدای دولت لایزال در جوش بغی طغیان داشت و بطریقی سرشار افتاده بود که سرتاسر اطراف و حوالئی آنرا سیلاب گرفته به هیچ وجه عبور موکب والا از آن میسر نبود - لهٰذا خان مذکور یک ماه توقف نموده بهر نحوی که ممکن بود گذشته در نواحئی نوگانو[1] نام موضعی منزل گزید - باوجود آنکه بین الفریقین قریب هفده کروه فاصله بود از عدم سرمایهٔ ثبات قدم ناگزیر راه دارالبوار فراپیش گرفته رفته رفته به کوکن و دنداراجپوری شتافته عقبات آنرا جابجا ملجای خود ساخت - خان مذکور بی توقف در عقب آن بدعاقبت که خون بسی مسلمان ریخته بود و خونش به هفتاد و دو مذهب هدر افتاده سر بدنبال نهاده خبر یافت که آن سرگشتهٔ تیه غوایت را زمینداران آن حدود در ملک خود راه و بحمایت خود پناه نداده جواب صریح دادند - چون آن راندهٔ خلایق و خالق در آنجا جا نیافت معهٰذا نه راه فرار و نه روی قرار داشت ناچار بنا بر عدم مفر و مقر با یک جهان نومیدی از کتل گذشته ارادهٔ قلعهٔ موهولی نمود - خان فیروزمند مطلقاً بر رسیدن اردو و بوصول

۱- در بادشاهنامه اسم این مقام نوه گانو درج است - جلد اول ، حصه دوم ، صفحه ۲۴۶ -

رسانندگان رسد و آذوقه مقید نشده آهنگ تعاقب او نموده بعد از طی قدری راه آگاهی یافت که آن بد سرشت راهی قلعهٔ مورنجن (گشته) که درمیان کوهسار دشوار گذار و جنگلی متراکم الاشجار که مور را بران روی عبور نیست و باد را در آن گذار نه چه جای لشکر انبوه و جمله احمال و اثقال اردوی عظیم و فیلان کوه شکوه - مجملاً خان زمان باعتماد کارگذاریٔ عزیمت راسخ باوجود آنکه آن گم گشته اثر زیاده از دمی چند بقصد آرمیدن ستوران بهر جا که می رسید توقف نمی ورزید قطعاً ازین مراتب فتوری درمیان عزم جزم راه نداده بر سر سرانجام پیشنهاد خاطر پای فشرده مطلقاً بامری از امور مقید نگشته راهی شد - چون در عرض راه بفراز پشتهٔ که در پیش راه بود بر آمد آنجا سیاهیٔ مردم تیره درون بنظر درآمد - با آنکه جادهٔ معهوده باوجود صفات معدود مشتملبر گل و لای نامحدود بود در عرض کمتر مدتی همگنان عنان تگاور سرعت بعجلت سپرده طی آن نموده بودند ازین راه اکثر سپاهیان در دنبال مانده اندک مردم با سردار رسیده بودند - از کمال دلیری و فرط کار طلبی نظر به کثرت اعدای ملک و ملت و قلت اولیای دین و دولت نینداخته از فراز آن پشته سیلاب آسا راه نشیب فراپیش گرفته صرصر وار بادپا برانگیخت - و با صولت هزبر و سطوت شیر در آن جنگل و کوهسار ره نورد گشته مرحله گرد شد - و بقدرت تمام رو بسوی آن روباه سرشت که مانند کمان همه وقت پشت نموده سینه را سپر تیر روز جنگ هرگز نمی ساخت نهاده حمله آور گشت - آن مقهور با آن کثرت جرأت مقابلهٔ موکب نصرت ننموده هزیمت را غنیمت دانست - و برخی از اسباب ضروری و اموال قیمتی همراه گرفته راهیٔ راه فرار گردید - و خان زمان از دنبال شتافته درین حال اکثر سپاهیان نیز جلوریز از عقب رسیدند و باتفاق آهنگ ستیز و آویز ارباب نفاق نموده عنان بشتاب دادند - چون آن سرگروه اهل خلاف یک و نیم کروه راه طی نموده از دور علامت خیل سعادت را بنظر درآورد بی استادگی همگی بار و بنه که همراه داشت انداخته از هجوم افواج هراس و هول افتان و خیزان نیم جانی خشک بدر برد - و اولیای دولت مطقاً مقید به غنایم نشده دنبال او را از دست ندادند - و در طی تعاقب جمعی کثیر از

سپاہیان او را کہ اسپان جلد داشتند راہیٔ دارالبوار ساختند چہ جای لشکر زبون اسپہ کہ ستوران شان زمین گیر شدہ بود ہمگی را بہ بئس المصیر بازگشت دادند ـ چون آن روز عسکر منصور دوازدہ کروہ مسافت قطع نمودہ لاجرم اکثر مراکب ایشان از رفتار بازماندہ ستور بسیار تلف شدہ چارپای بیشمار از سردار و اہل اردو سقط شدند ـ چنانچہ دو تگاور سردار جلادت آثار باوجود فروماندگی در طی یکدم رہ نورد یلغار مراحل عدم شدند ـ ازین مقیاس قیاس احوال باقی احاد سپاہ می توان نمود ـ مجملاً بنا بر آنکہ جنیبت ہای سرکار خانی نرسیدہ بودند آخر کار بر مرکب سپاہی از تابینان خود سوار گردید ـ و این یکران نیز زیر ران آن سرور گران قدر پایدار از رفتار فروماند و چون بدین علّت درنگی در تیز آہنگیٔ موکب اقبال رو نمود آن ادبار پرورد بر بارگیہای تازہ زور سوار شدہ مرحلہ نورد وادیٔ فرار گردید ـ و باین روش از چنگ دلاوران پلنگ افگن مفت و مسلم نجات یافتہ خود را ازین مخمصہ بیرون افگند ـ و جمیع اسباب و اموال و احمال آن آوارۂ کوی سلامت با نقارہ و چتری و پالکی بتصرف درآمدہ ـ این غرامت کہ در طریقہ سپاہیان عاریست بغایت عظیم تا قیام قیامت برو ماند ـ خان فیروز جنگ در زمین کہ خلاب کمتر بود نزول نمودہ شب را گذرانید و از توقف عسکر منصور آن راست رو راہ فرار کہ یکسر تاختہ بود بعد از قطع مسافت شب درمیان خود را بقلعۂ ماہولی رسانید ـ و اکثر لشکر شر اندیش خود را خیر باد وداع گفتہ با دویست تن از خویشان و نزدیکان خویش و اندک مایہ نقدی کہ با او ماندہ بود برداشتہ داخل حصار گردید ـ خان زمان بمجرد استماع این خبر بیدرنگ آہنگ مقر او نمودہ بر سبیل ایلغار شتافت ـ و در یکروز مسافت دوازدہ کروہ راہ بدہنجار دشوار گذار را طی کردہ بنزدیکیٔ مقصد رسید ـ و شرایط محاصرہ بجا آوردہ جابجا مردم قرارداد ـ درین نزدیکی رندولہ نیز رسیدہ و محافظت دروازۂ دوم کہ در سمت روبروی دروازۂ نخستین سمت وقوع داشت و میانہ ہر دو بنا بر اتفاق کوہ و جنگل ہفت کروہ مسافت بود بکارگزاری مقرر شدند ـ و رندولہ نیز با مردم عادلخان بمراعات لوازم جد و جہد و تضییق محاصرہ پرداختہ رفتہ رفتہ از اطراف کار بر آن سیاہ کار تباہ روزگار تنگ

ساختند - چون آن پر نفاق کہ ہمواره از زیاده سری خیال برابریٔ دلاوران لشکر ظفر اثر در دماغ خودسری و پندار راه می داد اکنون کہ ضرب دست و تندیٔ شست و نیروی بازو و قوت سرپنجۂ مجاہدان میدان دین کہ بتائید ید قدرت مؤید و بتقویت آنحضرت موفّق و مشیّد اند مشاہده شد ناچار از در زینہارجوئی درآمده قرع ابواب تملّق و تخضیع نمود - و مکرر پیغامہا بسردار نصرت شعار داد و نامہ ہا نوشت و در ضمن استیہان استغفار از زلّات بی پایان خود و استدعای دریافت استعداد بندگی درگاه والا نمود - خان زمان اجابت مسؤل آن مخذول ننموده جواب داد کہ دیگر آن نابخرد تیره رای را روی بندگی درگاه آسمان جاه نیست و نجات او بعد از تسلیم سایر حصون و قلاع در سازش با عادلخان و التزام ملازمت او انحصار دارد - ناچار آن گسستہ امید پس از یاس تمام تحریک سلسلۂ توسل بمردم آن در خانہ نموده پیوند سررشتۂ مقاصد خویش را بآنجا اتصال داد - و محمد امین وکیل مطلق‌العنان عادلخان عہد نامہ با نشان پنجۂ آنخان عدالت مکان درخواست نمود - و بر طبق استدعای او قاضی محمد سعید کہ از معتمدان ایشان بود با سایر متوقعات او بماہولی پیوست - آن مخذول از قلعہ بکمرگاه کہسار شتافتہ رندولہ را آنجا طلبیده باو بنیاد صلح و صلاح را استحکام داد - و بنای عہد و پیمان بر اساس تسلیم حصون معہوده باولیای دولت ابد مقرون و رضا بقرارداد سابق عادلخان نہاد - و چون باین روش مبانئی مصالحت را تمہید و تشیید داد جمعی از اہل اعتماد خود را با نوشتجات معتبر کہ در باب تسلیم حصون معہوده بہ گماشتگان خود نوشتہ بود ہمراه قاضی ابوسعید نزد خان زمان ارسال داشت - و خان والا مکان ہمان زمان پاسداریٔ ہر حصاری نـامزد کارگذاریٔ یکی از بندہای آزمودهٔ درگاه والا نموده با قوشونی از سوار و پیاده ہمراه فرستادگان ساہو بدان حد فرستاد - چون بمحض اعجاز نمائی اقبال عدوبند کشور گیر حضرت سلیمان زمان و بذل مساعئی جمیلۂ ہواخواہان و تاثیر عزیمت ہای راسخۂ ہمگنان کہ ہمانا افسون دیوبند و اسم طلسم کشاست آن اہرمن سرشت کہ در آن کہسار و جنگل از خود روی و خود رائی مدار کار بر تغلب

نهاده بود و سایر بلاد و عباد آن حدود از جوار او گرفتار قید اضرار بودند از آن کوه و بیشه اخراج یافته چون دیو در شیشهٔ تسخیر و مانند دد بدام گرفت و گیر درآمد ـ و از آن دست حصون مثل قلعه جنیر که از دولت آباد پای کم نمی دارد و همچنین حصار ترنبگ و ترنکلواری و هریس و جودهن و جوند و هرسرا و امثال آن بقبضهٔ تصرف اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت ـ و دیگر در آن حدود امری و مهمی که باعث توقف باشد نماند ـ لاجرم خان زمان عسکر منصوره را از آن مقام کوچ داده بآهستگی راهی شد و خویش نظام‌الملک[1] را که رندوله از ساهو گرفته بود و خان مذکور از رندوله بدست آورده بصوب دولت آباد شتافت و رندوله و ساهو روانهٔ بیجاپور گردیدند ـ

کیفیت فتوحات تازه که بعد از تسخیر اوسه و اودگیر در فوج خان دوران بهادر رو نمود ـ آنکه چون درینولا خان ارادت کیش اطلاع یافت که قطب‌الملک تنومند فیلی فرخنده منظر گجموتی نام که سرآمد فیلان اوست دارد ـ چنانچه از فرط استحکام علاقهٔ تعلق پیوسته او را نزدیک بحرم خود بسته از بیم آگاهی و کلای بادشاهی هرگز بیرون نمی آرد ـ لاجرم لشکر بآنحدود کشید و بعد از رد و بدل بسیار فیل مذکور بمبلغ بیست و پنجهزار هون بها نموده بر سبیل وجوه نعلبندی گرفته معاودت نمود ـ ازینجا بجانب دیو گده شتافته قلعه کیلچهر و حصار آشته را که توابع برار است بضرب شمشیر و زور تدبیر از دست جمعی تمرد کوش خلاص ساخته بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد ـ و کنک سنگه را لزد کوکیای زمیندار دیو گڈه ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد و قبول پیشکش خوانده از روی وعده و وعید پیغامهای امید آمیز بیم انگیز فرستاده خود از راه سپاهگری کوچ در کوچ روانه شده چون یک منزل ناگپور رسید فرستاده بی نیل مقصود مراجعت نموده جواب صاف آورد ـ خان مذکور قلعهٔ مزبور را که حصین حصون آن سرزمین است چنانچه پیشتر ساهوی تباه کار را باستظهار متانت این حصار پشت گرمی روداده بود فی‌الحال محاصره نموده جابجا ملچار قرار داد ـ و در عرض پنج روز همگی ملچارها

---

[1] ـ قلمی : و نظام‌الملک عملی را که رندوله از ساهوگرفته بود (و ـ ق) ـ

از همه طرف پیش رفته بکنار خندق رسید - و رومی خان بندهٔ قدیم درگاه که در سایر فن قلعه گیری ید طولیٰ دارد بنابر صوابدید خان دوران بهادر پلی چوبین در کمال استواری بر روی خندق که هشت ذراع عرض و دوازده گز عمق داشت ترتیب داده راه آمده و شد بر دلیران قلعه کشا کشاد - و همگنان بی محابا از آن درگذشته بیکبارگی اطراف چار دیوار باره را درمیان گرفتند - و نقابان چابک دست که درین چند روز کمر جد و جهد بر پیشرفت کار خود بسته بانصرام پیشنهاد خاطر برخاسته بودند در اندک مدتی باهتمام رومی خان که پهلوان درویش سرخ نام داشت سه برج را از خاک و سنگ تهی و بباروت پر کرده در آتش زدن مترصد اشاره نشستند - نخست رومیخان دربارهٔ آتش دادن نقبی که از اهتمام او سمت اتمام یافته بود اشاره نمود - و همان لحظه فتیله رسانیده و آن برج عظیم را که قریب پنجاه تن از آن زیاده سران به فراز آن قرار داشتند با آن خون گرفتگان اجل رسیده هوا گرفت - چنانچه آن اهرمن نژادان آتشی نهاد که اثری ازیشان پیدا نشد همانا رجوع به مرجع اصلئی خویش یعنی کرهٔ نار نموده در مرکز جبلی خود جای گرفتند - آنگاه نقب دوم را که باساس برجی دیگر کلان تر از آن رسیده باهتمام راجه جی سنگه تعلق پذیر بود آتش دادند بنابر کمئی باروت بر وفق مدعا نپرید - نقب ثالث را که در عهدهٔ کارگزاری مردم سپهدار خان و کارفرمائی اهتمام آن خان ارادت سرشت بود آتش دادند و آن برج و چندین ذراع دیوار از بیخ و بنیاد بر افتاده با خاک برابر شد - و زیاده بر صد تن از آن دیوساران چون دودی که از نهاد آن دد نهادان برآمده بود بسر کرهٔ هوا در آمده رفته رفته از راه چرخ اثیر به بئس‌المصیر رفتند - و چون ازین راه جادهٔ کشاده مطابق خواهش هوا خواهان کشوده شد در همان گرمی عموم بندهای درگاه خصوص سپهدار خان و راجه جی سنگه با همراهان بدرون حصار ریختند - و در یک نفس از زبانهٔ تیغ شعله آمیغ آتش فنا در خرمن آن ناکسان زدند - و قلعه بحیز تسخیر درآمده دیو جی قلعدار اسیر و دستگیر مردم سپهدار خان شد - کوکیا زمیندار دیو گده ازین دست قلعه گیری دیده دانست که اگر زیاده برین جرأت و دلیری نماید بکمتر فرصتی گرفتار کمند اسیرئ دلاوران

عدوبند میگردد ـ ناچار از در عجز و فروتنی درآمده درخواه زینهار نمود ـ از آنجا که بذل امان نسبت باهل استیهان در مروت شرع واجب و در شرع مروت اوجبست خان علوی نسب هاشمی حسب که مروت فتوحات را بارث از دودمان ولایت انتهای مخصوص بنعت لافتٰی و منصوص بنص انما گرفته و آن مشرکان حربی را یکسر بجان امان داده تیغ ذوالفقار نژاد را ازیشان دریغ داشت ـ کوکیا روز دوشنبه هفتم بهمن در یازده کروهی دیو گده ملاقات خان دوران بهادر و سایر دولتخواهان دریافته یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یک صد و هفتاد زنجیر فیل نر و ماده بر سبیل پیشکش تسلیم نموده تعهد نمود که در مدت سه سال چهار لک دیگر بخزانهٔ عامره رساند و بعد از آن در تقدیم لوازم فرمان برداری اقدام نماید و هفتاد هزار روپیه مهمانی به سران لشکر گذرانیده رخصت دیو گده شد ـ و خان دوران بهادر بعد از فراغ مهم بیدرنگ معاودت نموده متوجه درگاه عالم پناه شد ـ

بیست و دوم آذرماه ماهچهٔ لوای مهر شعاع موکب جاه و جلال از افق دارالشرافت اجمیر طلوع نموده پرتو ارتفاع آن بر سمت دارالخلافهٔ اکبر آباد تافت ـ چهارم دی علامی افضل خان و مکرمت خان دیوان بیوتات را با مجموع عمله و کتاب دفتر و کارخانجات زاید بر قدر ضرورت بجهت رفع کثرت اردو از شاهراه اعظم رخصت دارالخلافه دادند ـ و خود قرین دولت متوجه باری گشته شانزدهم نشیمن های کنار تالاب که تازه اساس پذیر شده بود نزول اسعد یافت[1] ـ و چون فرخنده منازل بر وفق خاطر خواه در کمال نزهت و خوش آیندگی و دلکشی رو داده اشراف بر تالاب سبب مزید نزهت و صفاء نظر و حسن منظر آن شده موجب افزایش سرمایهٔ دل پسندی و نظاره فریبی گشته بود بی نهایت منظور و مرغوب آمده تفرج آن باعث نشاط و انبساط طبع همایون گردید ـ بنابر آنکه سرتا سر آن همایون بنیاد از الواح سنگ سرخ یاقوت رنگ اساس یافته بود به لعل محل موسوم گشت ـ بیست و سوم کنار تالابی که طرح انداختهٔ روپ

۱ـ در بادشاه نامه رقم شده که منازل کنار تالاب باری در عرض دو سال بصرف یک لک و چهل هزار روپیه صورت اتمام یافت ـ

خواص است محل ورود مسعود شد - و عمارت آنجا که ہمگی از سنگ گلگون
بنابر فرمان ہمایون اساس یافتہ بود فروغ نزول اشرف پذیرفت - و از آنجا
بہ فتح پور و از فتح پور بدو کوچ عرصۂ باغ دہرہ را کہ بنورمنزل
موسوم است در حقیقت منزل نور ساختند - بیست و ششم دی ماہ مطابق
ہفدہم شہر شعبان سنہ یکہزار و چہل و پنج کوکبۂ اقبال شاہجہانی و
نشان شوکت آسمانی قرین دولت و سعادت جاودانی از باغ نور منزل متوجہ
دارالخلافۂ عظمیٰ گشتہ خدیو اعظم و ملک الملوک عالم با فر یزدانی و
شکوہ ربانی بر فراز فیل کوہ پیکر فرخندہ منظر بتمکین صاحبقرانی متمکن
شدند - و مہین شاہزادۂ جوان بخت دارا شکوہ بطریق مقررہ در عقب حوضۂ
فیل چون نور دیدۂ مردم صاحب نظر قرار گرفتند - و از زر پاشی بحرین
کف مبارک چون نیسان احسان الہٰی زمین را در سیم و زر گرفتہ نثارچینان
را از آز و آرزو بی نیاز ساختند - و باین روش شایستہ داخل دارالخلافہ شدہ
ازین رو سر تا سر اہل آن مصر عزت فرق افتخار بر سپہر اعظم افراختہ
رخسارۂ بخت مندی برافروختند - و بمیامن مقدم فرخندہ قلعہ را نمونۂ طور
ساختہ اول بارگاہ چہل ستون خاص و عام کہ بتازگی از آذین جشن دو عید
یعنی عید سعید و وزن مبارک شمسی بہشت آئین شدہ بود بفیض خاص نزول
اسعد اختصاص یافت - آنگاہ سر تخت میناکار گوہر نگار کہ مجمل توصیفش
پیشتر نگارش پذیرفتہ از برکت پای سریر آرای آن سرور زیور میمنت بل افسر
فرخندگی گرفت - نخستین امری کہ بشکرانۂ فتوحات تازہ آسمانی و فیوضات بی
اندازۂ ربانی مقارن این جلوس ہمایون عز صدور پذیرفت نہی زمین بوس
بود کہ بعد از منع سجدۂ تعظیم چنانچہ سابقاً مذکور گشت بنابر دلایل
استحسان صوابگویان دولت و دین تجویز یافتہ بود و درینولا از راہ اشتباہ
بسجدہ ممنوع و مرفوع شد - و مقرر کردند کہ بجای تعظیم مذکور بعد
از سہ تسلیم معہودہ یک تسلیم دیگر بجا آرند - و دستور اعظم مامور گشت
کہ بر طبق این معنی فرامین مطاعہ بحکام صوبجات قلمی نماید کہ ہمگنان در
وقت گرفتن فرمانہا و خلاع بدین دستور عمل نمایند و بعد از انجام این مجلس
و فراغ تفرج عمارات غسلخانہ و حمام حریم حرم خلافت از خلوت شاہ برج
صفوت و صفا مانند سعد اکبر طلوع فرمودند - روز دیگر چون پرتو حضور

پرنور بر ساحت ہمایوں انجمن عام و خاص کہ بانواع زیب و زینت آذین و تزئین یافتہ بود گسترده روی سریر خلافت را روکش محل نیر اعظم ساختند۔ از شاہزادہای والا گہر گرفتہ تا سایر بندہای روشناس ہمگی را بعنایت خلاع پایۂ افتخار و سرمایۂ اعتبار افزودند ۔ آنگاه مراتب مناصب بعضی از امرا را باضافۂ مناصب برافراختند ۔ از جملہ مرتبۂ معتمد خان باضافۂ پانصدی ذات بپایۂ چہار ہزاری ہزار و دویست سوار رسیده ۔ و راجہ بیتھلداس از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار سرافرازی پذیرفت ۔ خلیل خان قراول بیگی بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و ہر کدام از باقیخان و سرانداز خان بمنصب ہزاری ہزار سوار سربلندی یافتند ۔ بہمن یار ولد آصف خان بتجویز منصب پانصدی دو صد سوار مقرر گشت ۔

چون کریمۂ ستوده شیمۂ خان نجابت نشان شاہنواز خان کہ از روز ازل شایان مسند آرائی صدر حرم مکرم شاہزادۂ بلند اختر والا گہر سلطان اورنگ زیب بلند اقبال آمده ازین رو سابقاً بسعادت نامزد نامی شده بود مراسم معهودۂ خواستگاری سمت ظهور یافتہ درینولا کہ بنابر مقتضای وقت ہنگام ارسال ساچق در آمد بتاریخ ہفتم ماه مذکور در اسعد ساعات موازی شصت ہزار روپیہ جواہر گرانبہا و مرصع آلات ثمینہ و مساوی مبلغ مذکور نقد و چہل ہزار روپیہ از انواع اقمشۂ نفیسہ بآئینی کہ سزاوار این دولت جاوید قرین باشد مصحوب میر جملہ و معتمد خان و مکرمت خان و خلیل الله خان بمنزل خان مشارٌالیہ مرسول گشت ۔

جسونت رای بمنصب ہزاری ہشت صد سوار و فوجداری آنروی آب اکبر آباد سرافرازی یافت ۔ و عبدالکریم بیگ برادر عبدالرحمٰن اتالیق عبدالعزیز سلطان از ماوراءالنہر آمده سعادت ملازمت یافت ۔ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر میناکار و منصب ہزار و پانصدی ذات و ہشتصد سوار و انعام بیست ہزار روپیہ اکرام پذیرفت ۔ نہم ماه شاہد فرخنده سیمای ہلال شوال بنابر بشارت قدوم فتوحات نمایان انگشت ایما باشارت برآورده آنرا از دور انگشت نما ساخت ۔ و عموم اولیای دولت نامدار خصوص حاضران دربار گیتی مدار را دربارۂ اقامت مراسم عیش و نشاط و شادی و انبساط تحریک نموده تہنیت و مبارکبادی داد ۔ و در آن روز مبارک بادشاه دیندار

اسلام پرور عیدگاه را از پرتو حضور منور ساخته احیای سنت حضرت خیرالانبیا بادای نماز مقرر نمودند -

یازدهم ماه مذکور موافق دوم شوال مزاج مبارک از مرکز اعتدال انحراف یافته اندک مایه گرانی پیرامون کالبد روحانی گشت - اطبای پایه تخت در تقلیل مواد بتصفیه و تلطیف و قلع ماده مفسده بحجامت کوشیدند - و صحت عاجل رو داده نظام عالم و عالمیان دیگر باره بحال معهود عود نموده سایر شاهزادهای کامگار و امرای نامدار بدستوری که در حالت عارضه از روی استشفاء نذور و صدقات بیشمار باهل استحقاق می رسانیدند الحال نیز بنا بر شکرانهٔ حصول شفا بذل انواع خیرات نموده سایر نیازمندان بی سرمایه را بکمال تمنا و نهایت مراتب غنا و استغنا رسانیدند -

آغاز سال دهم جلوس مبارک و ورود مسعود در دارالخلافه اکبر آباد بخیر و خوبی

درین فرخنده هنگام که سرور کشور چارم سپهر در عرض دوازده ماه بر بروج قلعهٔ چرخ مینائی استیلا یافته آهنگ قرار گاه اورنگ عظمت خویش نمود بعد از انقضای هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه از روز جمعه بیست و دوم شوال هزار و چهل و شش هجری داخل دارالشرافت مقرر شده از روی کسب شرف و نیک اختری بر پلنگ چارپایهٔ حمل مقر گرفت - نیر اعظم اوج سروری و سعد اکبر برج دولت اکبری که بکمتر از نه ماه چهل حصن حصین تر از حصن چنبری با کثر ممالک جنوبی تسخیر نموده بخیریت و خوبی معاودت فرموده بودند - از میامن ورود مسعود برکت افزای دارالخلافهٔ کبری شده بمدرین ساعت سعادت پیرای فیروزی انتمای از نور حضور انور زینت افزای جشن نوروزی شده پیرایه پیرای آن فرخنده بزم رنگین گشتند - و روی سریر مینا کار گوهرنگار که بارگاه چهل ستون همایون از لمعان آن معاینه چون دیدهٔ مردم صاحب بصیرت صاحب نظر از نور مردمک نظر بپیرایهٔ زر و زیور گوهر آرایش پذیر گشته در عین زیب و زینت دلپسند و نظر فریب آمده بود از فر جلوس همایون زیور انواع

سعادت شرف پذیرفت - درین حال سایر شاهزادهای والا گهر فرشته سیرت نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلیٰ و ملایکهٔ کرام موافقت نموده به تهنیت این عید سعید و مبارکباد فتوحات گذشته و آینده که از عالم بالا نصیب اولیای دولت جاوید آمده بود کماینبغی پرداختند - و بشکرانهٔ حصول صحت مزاج وهاج آن فروزندهٔ تخت و فرازندهٔ تاج بمراسم ستایش و نیایش حضرت ایزدی اقامت نموده در باب ازدیاد مواد عمر و دولت ابد بنیاد دست دعا بدرگاه واهب العطایا برافراختند - و حضرت ظل اللهی ادای حق اقسام عواطف نامتناهی و سپاس این مایه مواهب بی قیاس بافاضهٔ داد و دهش و بخشش و بخشایش نموده بنا بر مقتضای مقام در لباس کام بخشی کامرانیها بجا آوردند - و نخست پیشکش سرکار نواب تقدس احتجاب ملکهٔ جهانیان بیگم صاحب مشتملبر تخت زرین منبت کار با دیگر نفایس بقیمت دو لک و پنجاه هزار روپیه از نظر اشرف گذشته آنگاه پیشکش سه گانه در درج سلطنت و دری برج دولت اعنی داراشکوه و شاه شجاع و مراد بخش مشتملبر انواع نوادر و جواهر بحری و کانی و مرصع آلات بمعرض قبول درآمد - روز دیگر پیشکش علامی افضل خان بقیمت یک لک روپیه و از میر جمله یک لک و شصت هزار روپیه و نصف ازین از شایسته خان و دیگر امرا که تفصیل آن طولی دارد بمحل پذیرش وصول یافت -

روز دیگر سوم فروردی ماه الٰهی خاندوران بهادر که درین یساق فرخنده چنانچه در سیاق احوال سابق گذشته مصدر ابواب جانفشانی و افعال شاق و مظهر انواع دولتخواهی در دفع اهل نفاق شده متصدی خدمات عمده و ترددات نمایان آمده از دکن متوجه حضور پرنور شده بود سعادت زمینبوس سدّهٔ عرش رتبه دریافته دو هزار مهر و هزار روپیه بر سبیل نذر و تصدّق گذرانید - و بتازگی کمال مراحم عام بادشاه حقایق آگاه خدمت‌گذار در حق آن سردار حقیقت شعار خاص شده مشمول انواع رعایت گشت - و سایر خدمات پسندیده اش که از آنجمله بعد از کسر غنیم و فتح حصون تحصیل هژده لک روپیه بود از زمینداران گوندوانه و امثال ایشان محسن و مستحسن بندگان حضرت خدیو زمان افتاد - چه از زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون بلکه از عهد عرش آشیانی نیز هیچ سردار کار گزار بیکدفعه دویست زنجیر فیل

از غنیم نگرفته بود - چون نوبت ملازمت بهمرہان خان مذکور رسید نخست درویش محمد پسر ابراہیم عادلخان که در قلعه اودگیر بدست آمده بود بشرف بساط بوس پای تخت سر بلند گردید - و با روزیانهٔ مقرر در قلعه اکبرآباد مقر یافت - آنگاه سرداران عظام که در فوج آن عظیم‌الشان حسب‌الامر قضا نشان سعادت تعین پذیرفته بودند مثل راجه جی سنگه و مبارز خان و مادهو سنگه باده و راؤ امر سنگه و امثال ایشان بترتیب مناصب از امتیاز دریافت شرف ملازمت اشرف مشرف گشتند - و ہمدرین روز دو صد فیل بابت پیشکش کوکیا بنظر انور درآمده ده لک روپیه قیمت فیلان مذکور مقرر شد - بعد آن فیل گجموتی بابت قطب‌الملک که بانواع ترغیب و ترہیب ازو گرفته یک لک روپیه را یراق زرین از جانب خود ساخته بود گذرانید - و آن جانور نیکو منظر تنومند کوه پیکر که در حقیقت اکمل و اجمل افراد نوع خود بود بغایت منظور نظر مشکل پسند و مختار خاطر ارجمند آمده ببادشاه پسند موسوم گردید و یک لک روپیه قیمت آن قرار یافت - و در ہمین روز برکت اندوز پرتو مراحم سرشار بر ساحت مراعات احوال خان دوران بہادر وغیره که در راه دولتخواہی از نہایت مرتبه جانسپاری و سربازی چیزی باقی نگذاشته ازین راه استحقاق و استعداد حق گذاری اندوخته بودند افگنده جملگی را بہمه جہت سرافراز ساختند - چنانچه نخست خان نصرت نشان را بخلعت خاص چارقب زردوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی با زین و لجام زرین و فیل خاصه با ساز نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل برنواخته از اصل و اضافه بمنصب شش ہزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و پرگنهٔ شجاعت‌پور از صوبهٔ مالوه که در خالصه شریفه چهار لک و پنجاه ہزار روپیه حال حاصل داشت در وجه طلب منصب آن دولتخواه که ده کرور و ہشتاد لک دام و بیست و ہفت لک روپیه حاصل آن میشود تنخواه فرموده بخطاب نصرت جنگ نیز کامیاب نمودند - آنگاه از راه مزید مراتب مرید نوازی و فدوی پروری بل بنا بر مقتضای کرم جبلی و جود ذاتی و طبیعی بر سر عنایت ربانی رفته فرمودند که اگرچه از سایر بندہای بادشاہی در یورش مساعئی جمیله بظہور رسیده ہمگی در ہیچ باب کوتاہی نکرده اند

لیکن کوشش آن عقیدت کیش از ہمہ بیش بود - چنانچہ در جمیع مراتب
این نوازش بآن فدوی ارادت کیش کہ در جانفشانی و سربازی در ہیچ
جا کوتاہی نورزیدہ منتی نیست بلکہ بضرب شمشیر و زور سعی و تدبیر
این مایہ دولت بی پایان بدست آوردہ و این ہمہ عواطف نمایان کہ در
حق آن سردار جان سپار بظہور آمدہ سزاوار و شایان آن بود - و این پایۂ
والا بمحض استحقاق و شایستگی یافتہ نہ بمجرد تفضیل و افضال - و چون
این مرحمت عمیمہ کہ برداشت آن از ظرف طاقت انسان افزون و ادای
شکرش از سرحد شہربند امکان بیرونست از شیمۂ کریمۂ آن سرور سرزدہ آن
سعادت سرشت را از اظہار این مایہ خوشنودی و رضامندی کہ ہمانا باعث
خورسندی خالق باشد ممنون بخت فیروز و محسود خلایق ساختند - درین
مقام کہ جای گفتار نبود بلکہ از غایت عجز گفتار زبان شکر گذار در کام
نمی گشت بعد از ادای آداب معہودہ در ضمن کمال مراتب تخشع و نیاز
بر زبان آورد کہ امثال این کمینہ بندگان کہنہ را حد و یارای آن نیست
کہ ہرگاہ بندگان حضرت ظل الٰہی از راہ ذرہ پروری و مرید نوازی دربارہ
محقر خدمتی کہ بمحض کارگذاریٔ اقبال و تائید آنحضرت در پیش
رفتہ باشد باین مایہ مرحمت سرشار فرمایند در برابر آن بمقام شکرگذاری
درآمدہ سپاس گذاریٔ این مایہ الطاف بی پایان بجا آرد مگر لطف حضرت
بادشاہی گاہی چند ازین بیش فراپیش نہادہ تقصیر بی زبانئی این تہی
مشت سرمایۂ شکرگذاری را عذر خواہی نماید - بعد آن راجہ جی سنگھ
را بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ توپچاق معزز ساختہ ہزار سوار
بر منصب سابقش کہ پنجہزاری چہار ہزار سوار بود افزودہ پرگنۂ
چانسوکہ کہ ہمسایۂ وطن او بود و یک لک روپیہ حاصل داشت
در طلب اضافہ مرحمت فرمودند - پس از آن مادھو سنگھ بعطای خلعت و
اسپ و چہار صد سوار کہ سہ ہزاری دو ہزار سوار باشد و امر سنگھ ولد
راجہ گج سنگھ بعاطفت خلعت و اسپ و از اصل و اضافہ بمنصب سہ ہزاری
دو ہزار سوار سرافرازی یافتند - روز دیگر منزل خان آصف صفات از میامن
مقدم سلیمان رشک فرمای گلشن ارم گشتہ بنا بر افزایش سرمایۂ قدر مقدار
آن سپہ سالار با سایر شاہزادہای نامدار و مسند آرایان حریم حرم خلافت

نعمت خاصه همانجا تناول فرموده همان روز مراجعت فرمودند ـ آن خان قاعده دان بنا بر شکرانهٔ قدوم سعادت لزوم بعد از مراعات رسوم پا انداز و نثار و پیشکش نمایان از انواع نوادر و جواهر بقیمت پنج لک روپیه از نظر اشرف گذرانید ـ درین ایام خیر انجام بهمه جهت بیست لک روپیه پیشکش فراهم آمد ـ

درینولا از عرضداشت حاجی وقاص مخاطب بشاه قلی خان معروض واقفان موقف خلافت کبری شد آنکه بهوپت پسر سنگرام زمیندار جمون که سابقاً در سلک بندهای درگاه سمت انتظام داشته همواره حسب الحکم کومکئی فوجداران آن نواحی بود بنا بر خودرائی که لازمهٔ خودروی است بخیال خام با متمردان آن حدود زبان یکی داشت ـ چنانچه هنگام ملاقات فوجداران جمعی خودسر را بجهت دستیاری و همپائی همراه خود می آورد ـ و در خدمات مرجوعه تهاون ورزیده بنحوی که مرضئی خاطر باشد سر نمی کرد ـ تا آنکه در تاریخ مذکور شاه قلی خان او را طلب داشته آن تمرد کیش با پانصد تن از خویشان و هزار کس دیگر از سوار و پیاده و تفنگچی و نیزه دار و تیر انداز همگی آهن پوش و پولاد سلب فتنه پژوه فساد طلب باین انداز که یکبارگی معامله را بگرد گرداند از مقر خود روانهٔ حضور شد ـ و چون خان مذکور از کیفیت آمدن او با بسیاری اعوان و انصار استشمام رایحه فساد نمود دانست که سر فتنه گری دارد با آنکه فرصت نیافت که بقیه مردم خود را که به تهانه داریٔ حدود و دیگر خدمات پراگنده ساخته بود حاضر سازد ـ ناچار جمعی را که در جوار جا داشتند بر سر خود جمع کرده منتظر کارگذاریٔ انظار طالع سعد نشست ـ آن بد طینت بمجرد رسیدن پیش از آنکه کسی دست برآرد چنگ ستیز بخونریزی تیز کرده بیدرنگ با همراهان شمشیر کشیده بازو بمقابلهٔ شیران بیشهٔ جنگ کشاد ـ مجاهدان میدان دین از کثرت اعدا و قلت اولیا نیندیشیده نصرت از تائید آسمانی و اقبال حضرت صاحبقران ثانی خواستند ـ و بدفع دشمنان دین و دولت برخاسته رستمانه خود را بر قلب اعدای ملک و ملت زدند ـ تا سه پهر روز مدار کاروبار بزد و خورد و گیر و دار بوده آخرکار دود از نهاد و دمار از روزگار آن کافرکیشان کفران اندیش برآوردند ـ و آن سرگروه اہل

کفران را با سایر منتسبان و اقران او که ہمہ ہیمۂ جهنم بودند بدرک اسفل فرستاده کم کسی ماند که در بازگشت او بہ بئس المصیر تاخیری افتاده باشد ـ و از اہل غزا و جہاد میر علی اصغر تفرشی بخشئی کانگره و چند بختمند دیگر از سرخئی خون شهادت و روسفیدیٔ دریافت این سعادت چهرهٔ سرخروئی برافروختند ـ چون خبر این فتح مبین که باعث وہن و ضعف کفر و تقویت و نیروی دین شده بود بمسامع علیۂ بادشاه دیندار اسلام پرور رسیده بنابر عطای جلدوی تقدیم این شایستہ خدمت خان مذکور را از مرحمت خلعت و فیل و نقاره مستظهر و گران قدر و بلند آوازه ساختند ـ

از سوانح حضور پرنور باقیائی نامی برادر فتحائی مصنف که در فن سخنوری طبع روان دارد و در تصنیف و تالیف نغمات بروش موسیقای یونان و فرس بی نہایت ماہر است و تصانیف خود را که بر وفق ریختۂ طرز امیر خسرو و بنغمۂ ہوش ربای ہند برآمیختہ لہٰذا بغایت مرغوب و مطبوع مسامع و طبایع افتاده چون درینولا قصیدهٔ غرّا در مدح این خدیو سخنور نواز بنظم آورده معروضداشت لاجرم آن حضرت او را بہ بخشش برنواختہ شاہد احسان را در صورت وزن آن موزون بزر کہ پنجهزار روپیہ بر آمد جلوه دادند ـ

چون این مصر جامع یعنی اکبر آباد کہ در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت عمارت ثانی و نظیر خود بر روی زمین ندارد بازارہا و کوچہا بغایت کم عرض و جلوخانہ بسیار کم فضا و تنگ ساحت دارد ـ و از کثرت آمد و شد مردم و افواج تابینان در اوقات ملازمت خصوص در عیدہا و جشن ہا آزار و اضرار بسیار بمردم می رسد ـ دیگر مسجد جامع کہ درخور عظمت و فسحت شہر و جمعیت مردم باشد درین شہر بنا نشده لاجرم بخاطر مبارک آوردند کہ این تنگی و کمی رفع شود ـ و بر طبق این عزیمت نافع امر ارفع توقیع صدور یافت کہ مہندسان اصطرلاب نظر در پیش دروازهٔ قلعہ میدانی بہشت مثمن بغدادی کہ قطرش یکصد و ہفتاد ذراع بادشاہی باشد اساس نہند ـ چنانچہ در ہر ضلعی از دو ضلع طولش چہارده حجره و ایوانی در پیشگاه آن و در ہر ضلعی از اضلاع باقی پنج حجره کہ مجموع

پنجاه و ہشت باشد سوای ایوانہا صورت وقوع پذیرد[1] ـ بنابرین معماران چابک دست ہمان موضع نخست طرح چوک بوضع مذکور انداختہ بیدرنگ در ساعت مختار رنگ ریختند ـ و چون مسجدی عالی اساس کہ سابق بر ساحل رودبار جون چنانچہ مذکور گشت طرح انداختہ بنای آنرا از زمین برآورده بودند و بنابر فرط اہتمام بعمارت روضۂ منوره اتمام آن موقوف مانده بود معہذا از وسط معمورۂ شہر لختی دوری داشت لہذا بخاطر مبارک آوردند کہ در یک طرف چوک مسجد جامع بنا فرمایند ـ درین حال نواب قدسی القاب شاہزادۂ فرشتہ سیرت جوزا طینت صاحبۂ عالم و عالمیان بیگم صاحب کہ پیوستہ در پی افاضۂ خیرات و مبرّات بوده ہمگی نیت بر بنای ابنیۂ خیر و بقاع برّ مصروف دارند از حضرت خلافت درخواه تفویض احداث این پرستش گاه ایزدی نمودند ـ بنابر کمال عنایتی کہ خدیو اعظم نسبت بدان ملکۂ عظمیٰ دارند ناچار توقع مذکور را مبذول داشتہ بنای آنرا بہ متصدیان سرکار شریفۂ آن مہین بانوی کبریٰ باز گذاشتند ـ و آن کار گزاران دیانت شعار از روی تدین نہایت اہتمام درین باب مصروف داشتہ نخست از جملہ اراضی آن بقعۂ ارضی کہ بخالصہ متعلق نبود مالکانرا بر وفق حصول مراضئی ہمگنان بطیب قلب راضی نمودند ـ چنانچہ برخی را ده پانزده نرخ وقت افزوده تسلّی بخشیدند ـ و باقی را کہ خواہش قیمت نداشتند منزل بہتر و با نزہت تر در عوض داداه خرسند ساختند ـ آنگاه بساعتی سعد رنگ بنای خیر مذکور کہ بدین دستور از نخست اساس آن بر تقویٰ و برّ نہاده شده برین نمط ریختند ـ طول یکصد و سی ذراع بادشاہی و عرض صدر فضای صحن ہشتاد ذراع مشتملبر سہ گنبد عالی در سمت قبلہ و پنجاه ایوان در اضلاع باقی ـ امید کہ تا بنای دار دنیا پایدار و ثابت بوده ثواب این ابنیۂ خیر بروزگار آن صاحبۂ زمان واصل و عاید باد ـ و چون رفع تنگی کوی و بازار کہ علّت تخریب خانۂ چندین ہزار بندۂ خدا می شد مستلزم تصدیع مردم بود لاجرم نظر بر صلاح حال رعیت ازین امر اغماض عین روی داد ـ

۱ـ در بادشاہنامہ نوشتہ کہ در ضلع طویل چہارده حجره و در ضلع قصیر پنج حجره طرح افگندند ـ

و بیست و نهم ماه که دانشوران و سخن سنجان پای تخت ہمایون بخت
در انجمن حضور سراسر نور بر طبق دستور معہود سعادت بار دریافتہ شرف
قرار داشتند و از ہر جا سخن سر شده از ہر در گفت و گو درمیان بود
اتفاقاً بتقریب ذکر روش سلوک یکی از متصدیان شغل دیوانیٔ صوبجات
مذکور شد که آن دشوار معاملہ بغایت عرصۂ کار بر مردم تنگ کرده و
مہمات سخت گرفتہ ـ آنحضرت فرمودند که این معنی موافق آئین کارگزاری
نیست چہ سخت گرفتن کارہا و تنگ کردن ساحت امور باعث آن می شود
که سستی و فتور در اساس پیشرفت کارہا افتد و عرصۂ ملک بر فتنہ و فتنہ
گران فراخ گردد ـ چنانچہ در عہد ولایت حضرت امیرالمومنین علی کرم اللہ
وجہ باوجود آنکه آنحضرت خلیفۂ محق و امام مطلق بوده بر وفق قول حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ کارفرمای بر حق و باحق بودند اصلا
کار موافق مدعای آنحضرت پیش نرفت ـ چہ آنحضرت در ہیچ امری از امور
دنیا و دین دقیقہ واری تجویز مساہلہ نفرموده یک لمحہ مسامحہ روا نمی
داشتند ـ و اہل دنیا که نقطہ مقابل دین و طرف آخرت بل فی نفسہا باطل
مطلق است طالبان حق نیستند و این معنی در مذاق ایشان تلخ و ناگوار
بوده برداشت آن شاق و دشوار می آمد ـ لاجرم حق صرف را بر نیافتہ بہ
پیرایہ باطل محض شتافتند و تحریک سلسلۂ فساد نموده فتنہا برانگیختند ـ
درین حال سلالۂ سلسلۂ علیۂ علویہ و وارث ولایت حقّہ مرتضویہ
اسوۂ اہل حال و قال قدوۂ ارباب عز و اقبال میران سید جلال که جمال
حسب و نسب را بخال کمال فضل و افضال مزین دارد معروض داشت
که آنحضرت خود نیز این معنی را صورت بیان داده اند که دار دنیا بدو پا
قایم است یکی حق و دیگری باطل ـ من خواستم که آن دار را که قیامش
بمدارا وقوع دارد تنہا بپای حق ایستاده دارم اصلا معاملہ قوام نپذیرفت ـ
حضرت بادشاه حقائق آگاه که طبع اقدس دقیقہ رس آنحضرت بکارفرمائی جدت
ناخن دریافت از ہیچ نکتہ بی تفتیش نمی گذرد فرمودند که درین مقام
جای ایستادگئی خرد است ـ ازین کلام فیض نظام چنان لازم می آید که
از وقت آنحضرت گرفتہ تا بمبداء فطرت ابوالبشر علیہ السلام احیاناً پای
باطل نیز درمیان بوده باشد و حاشا که آنحضرت را از آن کلام این معنی

منظور بود - درین وقت چندی از فیض یابان حضور پرنور آنرا بتاویلات دور و دراز ظاہر نمودند چنانچہ ہیچ کدام دلنشین و خاطر نشان نیامد - و در آخر کار خود فرمودند کہ این کلام را برین وجہ تاویل باید نمود کہ در عہد برکت آئین حضرت خاتم النبیین مدار برحق محض بوده پیش رفتن امور در آنحال بنا بر آن بوده کہ بمیامن وجود مسعود آن مؤید آسمانی اہل آنزمان راستی و درستی و حق پژوہی و حقیقت طلبی دیگر داشتند - و دلہای ہمگنان در آن محل باوجود صفوت جبلی و صفای فطری از پرتو صیقل مواعظ و نصایح آنحضرت جلا و صفای کلی پذیرفتہ خلاف حق و صدق بر آن قرار نمی گرفت بلکہ بطلان و ناصواب در آن راه نمی یافت - لہٰذا تنسیق امور بر وفق نفس الامر میسر می شد و حق مطلق کما ینبغی از پیش می رفت - و برین قیاس در زمان حضرت خلفای راشدین کہ بمقتضای قرب عہد رسالت معاینہ مانند ساعت بعد از غروب آفتاب کہ بتاثیر پرتو آن دمی چند اثر فروغ باقیست و رفتہ رفتہ بظلمت می گراید بواطن اہل آنزمان نیز ہنوز از یمن تاثیر نیر اعظم اوج نبوت نورانی بوده زنگ غفلت برآن دست نیافتہ بود - و چون بتدریج احوال زمانیان دگرگون شده یکبارگی بعد مطلق از عہد آنحضرت در مابین اتفاق افتاد و زنگار ظلمت بر قلوب ابنای روزگار استیلا گرفت چنانچہ کار بجای رسیده کہ ظلم پیشگان ظلمت سرشت اطفای نور وجود خلیفۂ بر حق اعنی حضرت ذوالنورین نمودند - در خلال این حال خلل درمیان استقامت حق و حقیقت راه یافتہ اقامت دنیا بر پای حق دست نداد و ازین رو حضرت امیر را این معنی کہ مطلوب آنحضرت افتاده بود میسر نہ شد و قرار داد خاطر آن سرور حق پرور صورت نہ بست - چون این توجیہ وجیہ بسبب تدقیق آن حضرت رو نمود ہمگنان از برکت غور و خوض آن خسرو عقیدت اندیش دقیقہ یاب بکنہ این دقیقہ رسیدند و باتفاق کلمہ اقرار نمودند کہ این کلام را بہتر ازین تاویلی نمی توان کرد -

وقایع اردی بہشت - چون مقتضای خاطر عاطر بندگان حضرت خلافت مکان آن بود کہ کارخیر شاه داماد تازه عروس نوجوانی و جوان بختی اعنی بادشاہزادۂ اقبال نصاب دولت نصیب سلطان اورنگ زیب بہادر در حضور اشرف وقوع یافتہ طوی دامادئی آن بلند اختر ازین رو سرمایۂ مزید

شادی و مبارکبادی اندوزد ـ بنا بر آن والا نژاد که حسب الامر اعلی از دولت آباد متوجه دارالخلافهٔ کبری شده بودند در اسعد ساعات این روز برکت افروز نزدیک بمقصد رسیدند ـ و در باغ نورمنزل که همیشه هنگام قدوم اسعد منزل نور می شود منزل فرخنده گزیدند ـ درین وقت بندگان حضرت از روی اظهار کمال مرتبه مرحمت و اشفاق بل بتحریک نهایت مراتب خواهش و اشتیاق آغاز انبساط و اهتزاز نموده شوق نامه رقم فرمودند ـ و این رباعئی کلیم را بخط اشرف ارسال داشتند ـ **رباعی**

با مژده اگر ز در درآئی چه شود
یا تاخته پیش از خبر آئی چه شود
زود آمدنت نظر بشوقم دیر است
از زود اگر زود تر آئی چه شود

و چون آن برگزیدهٔ ایزدی در لباس این مایه مرحمت بیقیاس باصدار نامه مباهات ابدی شاهزادهٔ اقبالمند را نواخته آن سعادت پیوند را برین سر ممنون بخت جاوید ساختند ـ آن ارادت منش ادب اندیش نخست سپاس عواطف بیکرانهٔ خدیو زمانه حسب‌الامکان بدعای دوام دولت و مزید عمر جاوید آنحضرت ادا نموده آنگاه تسلیمات و سجدات غائبانه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند ـ و بندگان حضرت نظر بافزایش درجهٔ احترام و برداشت آن منظور انظار عنایت حضرت پروردگار مقرر فرمودند که شاهزادهٔ جوان بخت فرخنده فر سلطان مراد بخش بلند اختر آن شاهزادهٔ والا گهر بلند اقبال را استقبال نماید و یمین‌الدوله و امین الملت آصف خان سپه سالار و خان نصرت شعار خان دوران بهادر نصرت جنگ و علامی افضل خان دیوان کل و خان علوی نسب سید خان جهان و شایسته خان و جعفر خان و میر جمله بخشی و موسوی خان صدرالصدور و دیگر امرای عظام و سایر ارباب مناصب والا در رکاب برکت نصاب شاهزادهٔ عالمیان بپذیره شتافته خود را پذیرای سعادت اطاعت امر عالی و شرف استقبال کوکبهٔ جاه و جلال آن درخشنده کوکب برج عظمت و جلال نموده همراه موکب سعادت بدربار سپهر مدار پیوستند ـ و دوپهر یک گهری از روز مذکور گذشته استلام رکن و مقام کعبهٔ امانی و آمال بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بر سبیل نذر و موازی مبلغ مذکور

بطریق نثار گذرانیدند ـ و بعد از ادای مناسک مقرره و مراسم معهوده بندگان حضرت بتحریض عاطفت بی پایان آغوش شوق کشاده آن سرمایهٔ آرام خاطر و اطمینان قلب را که شایان انواع عنایت نمایان بود در کنار رافت کشیدند ـ و مدتی مدید آن نوگل گلبن امید را همچنان در بر نگاهداشته در عین مواصلت بهانا ذخیرهٔ ایام مهاجرت دوری ضروری برمیداشتند ـ و بعد از اظهار اقسام تفقد و دلجوئی آن سزاوار انواع عواطف عمیمه را در لباس عنایت خلعت خاص که فرد کامل مرحمت است بسرافرازی اختصاص بخشیدند ـ و در همین انجمن والا نظام الملک که خان زمان او را از ساهو گرفته بخدمت شاهزادهٔ عالمیان آورده بود سعادت ملازمت اشرف دریافت ـ و بسید خانجهان حواله شد که او را در قلعه گوالیار با دو نظام‌الملک دیگر که یکی در عهد اکبر بادشاه از قلعهٔ احمد نگر و دیگری هنگام فتح دولت آباد بدست آمده بود یک جا نگاهدارد ـ

روز دیگر که انجمن جشن وزن شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بزیب و زینت نظر فریب کمال آراستگی داشت مبلغ ده لک روپیه بجهت سامان طوی دامادی آن شاهزادهٔ جوان بخت مرحمت شد ـ و چون سابق در سرانجام لوازم جشن عقد و زفاف بادشاهزادهٔ معظم و شاهزادهٔ اوسط و اکرم نواب قدسی القاب بیگم صاحب متصدی و متکفل سامان هر دو طوی عظیم شده بودند درین مرتبه بندگان حضرت تجویز این معنی نفرموده مقرر ساختند که متصدیان سرکار شاهزادهٔ عالم و عالمیان خود سرانجام دربایست وقت نمایند ـ

بیست و چهارم ماه از واقعات منهیان ممالک جنوبی بوضوح پیوست که خان زمان بهادر از دولت آباد بنا بر طغیان امراض مختلفهٔ دیرین طبل رحیل کوفته بجوار سرمنزل رحمت ایزد تعالیٰ ارتحال نمود ـ بندگان حضرت از روی کمال قدردانی و حقداری بر فوت آن عقیدت کیش ارادت اندیش که از سایر خانه زادان در دلیری و سپاهگری و کار طلبی و معامله فهمی بهمه وجوه بیش و از همه جهت در پیش بود متاسف شدند ـ

از سوانح این ایام فتح ولایت اوجینیه[1] است و بقتل رسیدن پرتاب

۱ـ از ولایت اوجینیه این جا آن محال صوبهٔ بهار مراد است که زیر حکومت راجه بهوجپور بود ـ

زمیندار آن سر زمین - و کیفیت این معنئی مبهم آنکه چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با تابینان خود بر سر او لشکر کشید باقر خان نجم ثانی از صوبهٔ اله آباد حسب الامر اعلی بخان فیروز جنگ پیوست - و فدائی خان از گورکهپور که جاگیر اوست بحکم کار طلبی طلبگار پیشرفت معاملهٔ ولی نعمت حقیقی آمده بی حکم داخل لشکر آن خان عظمت مکان شد - و آن هر سه سردار کارگزار بهمپائی یکدیگر بسمت بهوجپور که حاکم نشین آنحدود است متوجه شدند - و نخست قلعهٔ قصبه را که نهایت مرتبه حصانت داشت و پرتاب مقهور آنجا تحصّن گزیده بود از روی کمال استقلال بحیطهٔ محاصره درآوردند - و سرانجام قلعه کشائی چنانچه حق مقام بود نموده کار بر آن باطل ستیزان تنگ گرفتند - باوجود این معنی بنابر استحکام و استواری حصار و آراستگئی آن بجمیع اسباب قلعداری و بسیاریٔ آذوقه و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ و وفور مردان کار و فرط کشش و کوشش که از طرفین داد مردی و مردانگی میدادند و از ستیز و آویز یکدیگر کام خاطر می گرفتند درین عرض آن قلعه بگرفتن نگرائیده طول مدت بشش ماه کشید - کوتاهی سخن در آخر الامر از عدوبندی و قلعه کشائی اقبال و مساعئی جمیلهٔ دولت خواهان آن حصن حصین بحوزهٔ تسخیر درآمده گروهی انبوه کشته گشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند - و پرتاب اوجینیه مقهور و مغلوب و منکوب از بیم اولیای دولت قاهره با عیال و اطفال خود را بحصار قدیم بهوجپور رسانیده آنجا متحصن گردید - و خان فیروز جنگ با سایر سرداران بنابر مقتضای وقت که از آنجمله فتح حصاربندهای قلوب غنیم بود بهجوم افواج رعب و هراس و کسر سطوت و صولت اهل خلاف شده بشدت و حدت بیقیاس ارباب وفاق بعد از استخلاص حصن مذکور نخست دست از عدو بندی بازداشته بکشور کشائی و قلعه گیری درآمد - و ده حصن منیع حصین از آن سر زمین که هیچ یک پای کمی در حصانت از بهوجپور نداشت بضرب شمشیر و زور تدبیر فرا دست آورده بسی زیاده سران را از پای درآورده بر خاک هلاک افگند - خصوص در تسخیر قلعهٔ ترنبک یعنی سه برج که بعد از قلاع مذکور مستخلص گشت جمعی انبوه را پی سپر ساخت - و زبردست خان و صوفی بهادر حسب الامر سردار بفتح قلعهٔ کالا پور شتافته بعد از محاصرهٔ

یک ماه آنرا به کشش و کوشش تمام مسخر گردانیدند - و از آنجا سرداران باتفاق یکدیگر مظفر و منصور رو بدفع آن مقهور نهاده حصار بهوجپور را از سر غلبه و استیلای تمام درمیان گرفتند - و در سدّ مداخل و مخارج و تضییق اطراف محاصره کوشیده آنچه در قوت و امکان سعی بود بفعل آوردند - و درونیان نیز در مقام مدافعه و ممانعه شده ثبات قدمی که نظر بحال ایشان از سرحد احتمال عقلی بیرون بود بکار بردند - چنانچه مدتی بهادران عسکر منصور را بآن مایه کشش و کوشش نگاهداشته خیره چشمی و چیره دستی از اندازه گذرانیدند - عاقبت دلیران تهوّر شعار بقصد یورش سورن انداخته راه حصار برداشتند و رفته رفته خود را بدروازه رسانیده در قلع بنیاد و قمع اصل آن بدنهاد همت بر وجه اتم گماشتند - و پرتاب زمیندار مخذول بنابر فرط بیباکی با بیباکان اوجینیه از عقب فیل جنگی که باو مانده و بسیار سخت رو و سرشخ بود خود را تا دروازه رسانیده دمی چند تاب صدمهٔ بهادران آورد - و با جمعی از خیل سعادت که تهور ورزیده بدرون ریخته بودند درآویخته بعد از اندک زد و خوردی شکست خورده از میان بدر زد - و بعمارتی که تازه درون آن حصار ساخته بود پناه برده حصاری شد - و دو زنجیر فیل نر و ماده و نقاره و نفیر که همراه داشت بدست بهادران افتاد - در آن دار و گیر که در درون قلعه رو نمود دو پسر زبردست خان مظفر بیگ و فریدون بیگ بعد از نمایش دست برد بالا دست جان از بحر فنا بیرون نیاورده گوی سعادت شهادت بدر بردند و سرمایهٔ سرخروئی و نیکو سرانجامئی خود و رو سفیدی و بهبودی حال و مآل پدر آماده ساختند - و چندین مرد مردانه نیز گلگونهٔ خون جراحت نمایان بر رخساره کشیدند - و هوا خواهان اطراف آن خانهٔ استوار را که جای التجای پرتاب بود محاصره نموده درونیان را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و از یک پهر روز دوشنبه پانزدهم اردی بهشت تا صبح روز شانزدهم از طرفین میان مردان کاری هنگامهٔ مجادله و مقاتله گرم بازاری داشت - و در عین این گرمی آن خیره سر کوتاه نظر که بنابر امید سود سودای فاسد خسران دنیا و آخرت اندوخته بود بحملهای پی در پی ارادهٔ دور از کار نمود که درمیانه راه فرار کشوده خود را بکناری کشد - ولیکن از سخت کوشی و تنگ گیریٔ دلیران قرار داد خاطر ناقص صورت نمی بست - و هر بار تن بعار فرار

داده چون اختر راجع بمقر نحوست خویش بازگشت می نمود و چندی از همراهان را بکشتن سپرده خود جان بدر می برد - و در آخرکار که عرصه بسیار تنگ شد نیت جوہرنمائی جمعیت یعنی قتل عیال و اطفال که راجپوتان آنرا جوہر خوانند چنانچه مکرر گذشته در خاطر شکسته بست - و چون باین اراده قرار کشته شدن بخود داده نخست بر سر جوہر نمودن آمد براہنمائی صواب گویان لختی از نخوت واستکبار فرود آمده راه فروتنی و انکسار گرفت - و کس نزد خان فیروز جنگ فرستاده زینهاد جوی شد - ولیکن از زور آزمائی قلق و اضطراب تا رسیدن جواب تاب صدمات متواتر بهادران نیاورده سیماب وار آہنگ فرار نمود - و از کوتاه نظری عریان شده خواست که درین لباس با زن خود بیرون رود - اتفاقاً خواجه سرای که در ملچار سمت مفر او مقر داشت آن عاری لباس ننگ و عار را که خلع خلعت حمیت و غیرت از خود نموده می خواست که با یکجهان خواری و بی اعتباری با ناموس خود فراری شود زنده با زنش بدست آورده نزد خان فیروز جنگ برد - و آن منزل نیز در قبضهٔ تصرف آمده اکثر اموال او بچنگ سپاهیان افتاده او با زن زندانی گشته سایر پیروانش پیشتر بطبقهٔ زیرین سقر روانه شدند و محبوس مطمورهٔ درکات بئس‌المصیر گردیده آنجا مقر جاوید گرفتند - و آن حدود از شر وجود ناپاکان بیباک پاک شده رعایای اطراف و مترددین طرق از دست تغلب و راہزنئی ایشان رستند - و چون خبر این فتح مبین در تاریخ مذکور بمسامع علیهٔ ایستادهای پایهٔ سریر اعلیٰ رسید بی توقف امر اعلیٰ بقتل آن خود سر صدور یافت - و زن و مالش در جلدوی این شایسته خدمت نمایان بخان فیروز جنگ مرحمت شد - و آن سردار مروت شعار اکثر آن اموال را از سپاهیان بازیافت ننموده پشیزی از هیچکس نگرفت و زنش را در دایرهٔ اسلام آورده بحبالهٔ ازدواج شرعی نبیرهٔ خود گرفت -

انعقاد انجمن طوی عقد زفاف شاه داماد نوعروس جوان بختی و تازه جوانی اعنی خرم بهار گلشن دولت صاحبقرانی و نونهال سرابستان اقبال شاهجهانی شاهزادهٔ والا گهر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر دریا دل و بیان سوانح دولت ابد اتصال

کارگذاران عالم بالا یعنی پیشکاران کارخانهٔ قضا و قدر ایزد تعالی که پیوسته در پی بسیج ناگزیر وقت دربایست حال این دولتکدهٔ والا افتاده مادهٔ مزید بخت و اقبال خداوند این جاودانی دولت خداداد آماده می سازند ـ و همواره پیشنهاد خاطر عاقبت بین فرجام نگر ایشان آنست که این معنی در هر صورت که زیاده رو دهد بیشتر و بیشتر بسرانجام آن پردازند ـ و چون بار و دوحهٔ وجود برومند آن برگزیدهٔ حضرت واجب‌الوجود را بکثرت فروغ و اغصان یعنی تعداد اولاد امجاد که اهم آن مهات است تقویت و برومندیٔ ابد داده اند ظاهر است که مراتب کیفیت و کمیت ثمره که نتیجهٔ وجود شجرات بر پیوند فروع آن بیشتر مترتب می گردد لاجرم بر وفق مقتضای وقت و موسم در تربیت مقدمات آن کوشیده فصل بفصل مساعی جمیله درین باب بذل می نمایند ـ چنانچه سابق از روی کمال تفضل و افضال بنا بر حصول آمال سایر کامل نصیبان این عهد تا ابد که از میوهٔ مراد آن بکام می رسند و از ظل ظلیلش بهرهٔ حیات جاوید بر می دارند مکرر بتهیهٔ لوازم این کار پرداخته اند و کاروبار عالم و عالمیان درین ضمن ساخته ـ درینولا که هنگام پیوند سرسبز شاخچهٔ دوحهٔ اقبال بی زوال و گرامی اصل اصیل این حدیقهٔ دولت لایزال درآمده بود یعنی وقت وصلت شاهزادهٔ جوان بخت سعادت مند اعنی بالغ نصیب فطرت خداداد کامل نصاب طالع ازل آورد و مادرزاد سلطان

اورنگ زیب عالیقدر والا نژاد که در حقیقت سرویست زینت افزای گلستان دولت اقبال و نونهالیست از سرابستان جاه و جلال با تازه نخلی از ریاض سیادت و اجلال در رسیده بود و اسباب مقدمات آن در عالم علوی دست بهم داده و درین عالم نیز سایر مراسم و لوازم وقوع آن چهرهٔ ظهور برافروخته و ساعت مختار که حالت منتظره بود انواع استسعاد اندوخته - بنا برین مراتب بتاریخ شب دو شنبه بیست و نهم اردی بهشت ماه مطابق بیست و دوم شهر ذی حجه سنه یکهزار و چهل و شش هجری که هنگام اقامت رسم حنابندی بود از منزل خان نجابت نشان شاهنواز خان حنا و لوازم آن بساز و آئینی که سزاوار این دودمان خورشید مکانت آسمان مکان و درخور سلسلهٔ صفیه صفویه باشد آوردند - و در غسلخانهٔ سپهر نشان محفل حنابندی انعقاد یافته بانوان قاعده دان بدستور معهود انامل سایر بندهای درگاه را چون انگشت شمع فروزان از پرتو این نشانی نورانی ساخته سرانگشت آن نوجوان را رنگ عناب خندان پسته لبان دادند - و مالهای زرتار و سیمکش که روکش انوار تار شمع بل رشک علاقهٔ دستار مهر انور بود بر آن بستند - و سایر رسوم دیگر از قسمت فوطهای زربفت و انعام کدبانوان بوقوع پیوست - و شب آیندهٔ آن ساعت مختار بجهت عقد و زفاف فرخنده چهار گهری پیش از بامداد اختیار شده سرشام نخست آن سرافراز عنایت بی پایان را بمرحمت نمایان سروپای گرانمایه مشتملبر خلعت فاخره با چارقب زردوزی و دو عقد مروارید شاهوار سرمایه افتخار بخشیدند - واعطای شمشیر مرصع و از آن جنس پردله و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو سر اسپ تبچاق مزین بزین مرصع و طلای ساده و فیل خاصگی با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی ضمیمهٔ مراحم عمیمه گردانیدند - آنگاه بدست مبارک سهرهٔ مروارید غلطان و لولوی درخشان که همانا خرمنی بود از در ثمین بل از خوشهٔ پروین فراهم آورده بر سر فرخنده فر آن والا گهر بستند - و تارک مبارک آن درة التاج خلافت هفت کشور را که همانا نازل منزله ماه منیر در منزل ثریا بل مهر انور در برج سنبله بود روکش سپهر پر اختر گردانیدند - و در وقت رخصت مقرر گردانیدند که قرةالعین اعیان خلافت جاوید سلطان مراد بخش با سایر ارکان دولت و امرای عظام و

ارباب مناصب والا از راه تعظیم شاهزاده رفیع‌القدر عظیم‌الشان همه جا همراهی گزینند - و از روی نهایت عنایت اکتفا بدین نوازش ننموده خود بدولت و سعادت کشتی سوار منزل خان سعادت نشان شاهنواز خان را شش گهری از آن لیلة‌القدر مانده بپرتو حضور پرنور رشک فرمای منازل قمر و غیرت بیت‌الشرف مهر انور ساختند - از فر قدوم همایون و به یمن قدم مبارک که تاج تارک سرافرازان است فرق افتخار سرمد آن خان والا مکان را باوج طارم فرقدان برافراختند - و در همان ساعت مختار بحضور انور عقد آن خجسته پیوند ارجمند بسته ابواب مزید میمنت و برکت جاوید بر روی همگنان کشادند - و در آن فرخنده شب سرتاسر زمین دارالخلافهٔ مبارک خصوص از پای درشن برکت مسکن و طرفین ساحل رودبار جون و عمارات و باغات اطراف و ساحت میدان حریم دولتخانهٔ والا تا منزل شاهنواز خان همه جا از نور چراغان که بطرح نقاشانه چراغ افروزی شده بود نمودار وادیٔ صحن ایمن و نورکوه طورگشت - و فضای هوا از در و بام دارالخلافه گرفته تا سقف چرخ اخضر از گل افشان انواع آلات آتشبازی که بستاره‌بازی درآمده بود همه را نثره و ثریا فرو گرفت - و از نور ماهتابی که همانا در هر گوشه آفتابی جهانتابی از سر گرفته بود فرسوده کتان ماه منیر مهتابی شد - و فرط اهتزاز تماشای چرخی و گاریزان که جهانی را از جا در آورده بود سپهر خمیده پشت را از سر نو بچرخ و سماع درآورد - مجملاً از آن لیلة‌القدر نشاط عالم و نوروز انبساط عالمیان تا چند روز هنگامهٔ خوشحالی و فارغبالی اسافل و اعالی اهالی دارالخلافه گرمی داشت - و خاص و عام داد دل و کام خاطر از داد و دهش و بخشش و بخشایش داده گرو عمر رفته و آینده گرفتند - و خصوص اہل رود و سرود که ساز سور و سرور ساخته براست کردن برگ عیش و عشرت پرداخته بودند چهرهٔ غنا افروخته سرمایهٔ استغنا اندوختند - و سخنوران و ثناسنجان درگاه والا که بمقتضای مقام قصاید تهنیت آمود در سلک نظم کشیده بودند صلهای نمایان یافته بنهایت مرتبه تمنا واصل شدند - از جمله طالبای کلیم در تاریخ آن فرخنده طوی قطعهٔ بنظم درآورده معروضداشت :

نظم

جهان کرد سامان بزم نشاطی
که گلبانگ عیشش بگردون رسیده
قران کرده سعدین دولت بنحوی
کزان سان قران چشم عالم ندیده
فلک رتبه اورنگ‌زیب آنکه بختش
سزاوار تائید جاوید دیده
نهال برومند شاهی که دولت
چو اقبال در سایه اش آرمیده
خرد گفت تاریخ جشن زفافش
دوگوهر بیک عقد دوران کشیده

پنجم خورداد خان سعادت پیوند شاهنواز خان پیشکشی درخور قدر خود مشتملبر جواهر نوادر و نفایس امتعه هر مکان بنظر انور خدیو هفت کشور گذرانید - و باین روش حق شکر آن مایه نوازش بیکرانه که والا حضرت خدیو زمانه در آن لیلة القدر عیش و عشرت پرتو یمن قدوم انور و برکت قدم اسعد بر منزل او گسترده اورا بلند پایه و عظیم منزلت نموده بودند و سرمایهٔ مفاخرت سرمد و مباهات جاوید او آماده نموده حسب‌المقدور ادا نمود - چه بنابر پاس مراتب رسم معهود و آئین مقرره که از نهایت مرتبه شرم و آزرم ناشی است آن شب در حجاب اختفا و پردهٔ احتجاب مانده سپاس این مایه عنایت بیقیاس بجا نیاورده بود بعد از تقدیم آداب معهوده درین صورت ادا نمود - بندگان حضرت سایهٔ عاطفت برعایت جانب آن خان عقیدت نشان و ملاحظه خاطر شاهزاده بر پذیرش موازی یک لک روپیه از آنجمله گستردند -

ششم ماه مذکور منزل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از پرتو قدوم سعادت لزوم بهره ور شد - و مراتب آرایش و پیرایش آن محفل بهشت آئین که در عالی منزل بادشاهزادگی آنحضرت انعقاد یافته بود از برکت حضور آن خدیو عالم افزایش پذیرفت - شاهزادهٔ سعادت منش نخست اقامت رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده و پیشکش نمایان از جواهر وغیره کشیده موقع

قبول یافت ـ آنگاه حسب الارشاد والا سایر ارکان دولت و اعیان حضرت را بموجب ذیل مخلع ساختند ـ یمین‌الدوله آصف خان سپه سالار دو تقوز پارچهٔ درست و شمشیر مرصع ـ دستور اعظم افضل خان و خان دوران و سید خانجهان خلعت فاخره با چار قب زردوز ـ چندی از عمده ہای درگاه گیتی پناه خلعت با فرجی ـ و چندین تن از بندہای روشناس به خلعت تنها ـ درین روز شایسته خان خلف یمین‌الدوله آصف خان سپه سالار از تفویض صوبه داریٔ بالاگهات بجای خان زمان سعادت اندوز شده مامور گشت که قبل از شاہزادهٔ بلند اقبال بدولت آباد رسیده نیابتاً به نگاہبانئی آن حدود پردازد ـ و ہمدرین روز پیشکش اسلام خان صوبه دار بنگاله مشتملبر چهل فیل نر و ماده از آن جمله ہفت زنجیر مزین به یراق سیمین و پنجاه اسپ تانگن ابلق با دیگر نفایس آن ملک از نظر اشرف گذشت ـ

ہفدہم خان دوران بهادر نصرت جنگ بعنایت خلعت و شمشیر خاصگی و فیل والا مرتبه شده و از مرحمت اسپ یکران دولت و کامرانئی بی پایان زیر ران آورده لگام کام بدست آورده معزز و مکرم رخصت مالوه یافته مامور شد که از راه ولایت بندیله راہی گشته در تنبیه و تادیب فرقهٔ ضالهٔ بندیله که پرتهی راج نام خورد سالی از اولاد ججهار مقهور بدست آورده خمیر مایهٔ فساد و شورش ساخته اند کماینبغی سعی و کوشش مبذول دارد ـ درین تاریخ شاہزاده والا گهر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر طاوسی طویغون که قطعاً نقش و نگار ملون مقرر و الوان مطوق مطوس نداشت از نظر مقدس گذرانیده مشاہدهٔ آن طایر عجیب منظر نایاب موجب اعجاب ہمگنان گردید ـ و آن جانور بدیع الوجود عدیم المثل در جنگل اسلام آباد یافته شده بود و یکی از اہالئی آنجا بتحفگی نزد شاہزاده عالمیان آورده ـ بنابر آنکه تا غایت طاؤس سفید بنظر اشرف در نیامده بود بسیار غریب نما گردید ـ دہم ماه مذکور بوضوح پیوست که باقر خان نجم ثانی صوبه دار اله آباد که سپاہئی صاحب تردد بود باندک مایه عارضهٔ جسمانی به فسحت آباد عالم رحمت رحمانی شتافت ـ و سید شجاعت خان بارہه بعنایت خلعت و شمشیر و فیل و منصب چهار ہزاری ذات و سوار سرافرازی یافته رخصت صوبهٔ مذکور شد ـ

درین ایام متصدیان مہمات شریعت اہالئی سہرند بعرض اشرف رسانیدند که دلیپ نام ہندو بنابر زیاده سری و ازدیاد مواد مالداری و وسعت دستگاه مسلمانی را با شش مسلمه در خانهٔ خود محبوس داشته ہمگنانرا بجبر بر کفر و شرک میدارد و ہر یک را بنامی از اسامئی ہندوئی بدنام ساخته ـ از جمله آن زمرهٔ ستم رسیده سیده زینب نام که او را گنگا نامیده بروز نزدیکی می کرد و فرزندی متولد شده ـ بی توقف حکم معلی صادر شد که آن شقی را بآن مظلوم و مظلومهٔ چند بدرگاه حاضر سازند ـ چون فرموده بظهور پیوست در دارالعدالت آن قضیه بدرجهٔ ثبوت رسید ـ حسب الحکم اشرف نخست آن ملعون را تکلیف اسلام نمودند ـ چون سرشت زشت آن بدنهاد از آب و گل کفر و کفران مخمر بود دست از کیش باطل خود باز نداشته پای براه حق ننهاد ـ فی الحال عملهٔ اعمال دارالعدالت که پیوسته اجرای حدود احکام بر مجاریٔ اوامر و نواہئی ملت حقهٔ حضرت رسالت پناہی صلی الله علیه و آله و اصحابه مینمودند آن خسران مآل را سر تا سر اعضای تن از یکدیگر جدا ساخته ہر بند را در سر رہگذاری بر سر دار کردند و بدین طریق جزای کردار آن نابکار را ہم در دار دنیا بکنار روزگار گذاشتند ـ

پانزدہم تیر معروض واقفان پایهٔ اورنگ خلافت شد که افغانی کافر نعمت از جمله غلامان مختار خان ہنگام بازخواست محاسبه و مصادره از روی جہل افغانی زخمی منکر بر آن خان مرحوم زد ـ و خان نیز در زخمداری جمدهر بر آن نابکار انداخته چندان کاری نیفتاد بر فور از دست دیگران بقتل رسید و آن سید مظلوم نیز آنجہانی شد ـ

وقایع امرداد ـ از سوانح این احیان توجه موکب اقبال بصیدگاه باری است ـ اگرچه در ایام تابستان که بوم و بر اکثر ممالک ہفت کشور از شدت حرارت ہوا سموم خیز بوده ہر جا غدیریست و آبگیری چون دست مدخلان و دیدهٔ قساوت منشان خشک و بی نم می باشد ـ اما در موسم برسات سر تا سر زمین دلنشین ارم نشان یعنی اقلیم اعظم ہندوستان که کشور اکبر الٰہی بل خرم بوستان فیض نامتناہی است از فرط بارش سحاب شاداب که معائنه چون بحرین کف گوہربار خدیو روزگار عالمی را سیراب فیض تمنا دارد باغ و راغ و در و دشت و ہامون و کوہسار این گل زمین فردوس آئین

خصوصاً ساحل انهار و کنار جوئبارش چون پشت لب سبزخطان از سبزهٔ نوخیز بهانا بکام دل اہل نیاز است و چون چشم کودک محو در خواب ناز و در ہر گوشہ تالابی[1] کوثر مثال و آبگیری دلپذیر و رودہای سلسبیل ورود از آب صافئی زلال مالامال شده چون کامروایان فیض جود این ظل انوار وجود بر وفق مدعا سرشار فیوضات می باشد ۔ بنا برین کشش خاطر مبارک بندگان حضرت بسیر اطراف و نواحئی دارالخلافہ سمت ظہور یافتہ عزم این معنی زیور جزم[2] پذیرفت ۔ و بی اختیار بسوی صیدگاه باری کہ بنا بر لطافت آب و ہوا و فسحت فضای روح افزا و سرسبزئ ریاض ارم آسا ہزار بار از مرغزار شعب الوان [شعب الوند] فارس و سنبلستان چین و خطا دست برده و با این معنی از ہر دست شکار خاصہ آہو بر وجہ دلخواه در آن سر زمین صورت می بندد از دیگر نزہت کدہای خاطر فریب پسند و اختیار افتاده بروز یکشنبہ چہارم ماه مذکور ماہچۂ لوای کوکبۂ خلافت کہ چون کوکب بخت و طالع مسعود اولیای دولت بیزوال ہمواره در اوج صعود است مزید درجات ارتفاع یافته پرتو اقبال بر سمت مذکور گسترد ۔ و حضرت بادشاه همه راه تفرج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط را بجولان در آورده کسب اهتزاز و انبساط می فرمودند ۔ و در آن صحرا و کشت و در و دشت که از جوش سبزه زنگارفام غیرت معدن زمرد چرخ اخضر گشته بود در عین تفرج گلگشت جا بجا سرگرم صید وحوش و طیور آمده در هر زمین از خون شکاری سیل خون جاری می ساختند ۔ چون نشیمن تالاب باری که به لعل محل موسوم است از پذیرش پرتو حضور پرنور روکش کان بدخشان گشته مجاز این اسم مسمّی حقیقی گرفت ۔ روزی چند آن سر زمین ارجمند بخت رشک فرمای طارم فیروزه گون گردون بوده در عرض این اوقات دو قلاده شیر و بیست نیله گاو و شصت آهو شکار فرمودند ۔ و از آنجا براه صیدگاه روپباس متوجه دارالخلافه شده بیست و سوم ماه در قرار گاه اورنگ خلافت نزول فرمودند ۔

۱۔ مطبوعہ : نالی (و ۔ ق) ۔

۲۔ مطبوعہ : حزم (و ۔ ق) ۔

بیست و چهارم در ضمن واقعات صوبه تته واقعه بدیعه از بدایع عالم کون و فساد که در آنصوب اتفاق افتاده علت اضرار و آزار بلاد و عباد شده بود معروض سامعهٔ والای بادشاه هفت کشور خدیو بحر و بر گشت ـ وکیفیت آن برین نهج بود که در شهر مذکور و مضافات و توابع آن نخست بارانی درنهایت شدت و کثرت که همانا از باب نزول نوعی از عذاب بود دوازده پهر متواتر متقاطر شده مقارن آن صرصری عاصف در غایت عنف که گوئی از مهب نقمت الٰهی وزش پذیرفته بود بهبوب آغاز نمود ـ و باعث انهدام اکثر عمارات شده آدمی و حیوانات دیگر ازین راه راهی عدم آباد گشتند ـ و اشجار کهن سال تناور را ریشه کن ساخته از بیخ و بنیاد انداخت و ازین طوفان شدید شورش در دریای شور افتاده بنحوی طغیان نمود که اکثر اطراف ساحل را فرو گرفت ـ چنانچه بهر جا رسید از اثر آن شوره بوم گشته استعداد کشت و کار بآن نماند ـ و از فرط تلاطم دریا و ترا کم امواج ساحلش یاد از شدت تموج قلزم بل از طوفان نوح میداد ـ و ماهی بسیار و دیگر جانوران بحری بکنار افتاده بری شدند ـ و قریب هزار کشتی غله بار و خالی که از پرگنات حوالی بشهر می آمد چه درمیانه غرق گشته و چه بساحل رسیده از صدمهٔ تلاطم امواج درهم شکست ـ

سوم خورداد سلخ ربیع‌الاول سنه یکهزار و چهل و هفت هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک سال چهل و هشتم عمر بیشمار خدیو روزگار آذین پذیرفت ـ و بر آئین هر ساله مراسم معهودهٔ این خجسته روز بظهور آمد ـ و اضافهٔ منصب و افزایش وظایف و رواتب بدستور مقرر وقوع یافت ـ چنانچه مرتبهٔ شاهزادهٔ اعظم سلطان داراشکوه که دوازده هزاری هشت هزار سوار بود از اصل و اضافه و بدرجهٔ پانزده هزاری ذات و نه هزار سوار رسید ـ و دو هزاری هزار سوار بر منصب شاهزاده شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر افزوده دوازده هزاری و هشت هزار سوار قرار یافت ـ چون پیشتر شاهزادهٔ کلان از عنایت آفتاب گیر مرحمت پذیر گشته تارک مباهات به سپهر برین رسانیده بودند درینولا پرتو عنایت بی عنایت برعایت جانب این دو بلند اقبال گسترده بدان مرحمت نامتناهی هر دو شاهزاده را در سایهٔ عاطفت ظل الٰهی جا دادند ـ سرانداز خان و

باقی خان غلامان خاصه هر یک از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه نخستین به فوجداری بیسواره از تغیر الله ویردیخان و دویمین بفوجداری اسلام آباد چهتره سرافرازی یافت ـ

درین ایام از خاصیت حسن نیت خیر بادشاه روزگار دادگر نیکوکار ابواب فتح الباب رحمت الٰهی از درگاه نابسته در فیض مبداء بر روی زمین و زمان باز شد ـ وکیفیت این معنی آنکه چون بسبب عدم بارش که در عین برشکال اتفاق افتاده باعث شدت و گرانی و مخافت قحط خاص و عام آفت زدهٔ دہشت و وحشت تمام گشته بودند ـ پنجروز پیش این علما و فضلا و اہل قال و حال اصحاب ورع و تقوی خصوص سید عالی نسب والا حسب سلالهٔ سلسلهٔ ولایت و فضل و کمال سید جلال و قاضی محمد اسلم و ملا عبدالسلام مفتی و شیخ مجیب علی سهرندی و مظهر بدایع شیخ ناظر حسب الاشاره بنماز استسقا شتافته بودند و همانا چون منظور نظر رافت عالم بالا آن بود که کمال قدر و منزلت این بادشاه ولی شعار صافی نیت خالص طویت در آن والا درگاه بر عالمیان بدرجهٔ ظهور پیوندد بآنکه ادعیهٔ صالحهٔ علماء و فضلاء ملت حضرت خیرالانبیا صلی الله علیه وسلم موقع اجابت یافته بود و رتبهٔ دین متین آن حضرت بر اہل شرک این کشور ظاہر گشته فی الجمله بارشی روی نمود ـ اما چون فیض عام وجود تام را در حیز تاخیر نگاہداشته بود درین روز برکت اندوز که سال میلاد سعادت بنیاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود از برکت فیض قدوم سعادت لزوم حضرت خلافت مرتبت ابواب مغلقهٔ فیوضات مطلقه بر روی عالمیان مفتوح ساخت ـ و از بذل این موہبت نمایان که ببرکت آن شایان مرحمت بی پایان الٰهی رو داده بیم جهانیان بامید عشرت مبدل گشت ـ

نهم شهریور میرجمله بخشی بمرض ناگهانئی لقوه و فالج آنجهانی شد ـ چون آن سید کم تعارف بنا بر خشونت طبع و عدم رقت منش مدار کار بر عدم مواسا و مدارا نموده از حسن سلوک مطلقاً بهره نداشت و باوجود درشت گوئی و یک پهلوئی بسوء عقیدت و عدم ارادت متهم بود بلکه اظهار تعصب در شیوع مذہب می نمود لهٰذا اطوار و اوضاع او مرضی خاطر پسند بندگان حضرت نبود و بعد از فوت موقع ترحم

نه شد - چنانچه سایر بندهای مرحوم را بخوبی یاد می فرمایند و او بدین
سعادت استسعاد نیافت - معتمد خان بجای او میر بخشی و تربیت خان
بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار از تغیر خان مذکور بخشی دوم
شده هر دو بخلعت کامگاری یافتند - سیزدهم ماه پرتو خورشید ورود مسعود
بر منزل دلنشین رفعت نشان جعفر خان که درینولا بر ساحل رودبار جون
اساس یافته بود تافته از آخر روز تا یک پهر شب شنبه انجمن ماهتابی از
بارقهٔ حضرت پرنور نیر اعظم روی زمین سمت جهانبانی داشته خانه ازین
سعادت فیض ابدی و صاحب خانه کامیابی اندوخت -

رخصت بادشاهزادهٔ جوان بخت محمد اورنگ زیب بهادر به دولت آباد

چون بعد از وقوع طوی دامادیٔ آن شاهزادهٔ والا گهر نامور به
خجستگی و فرخنده فالی که در کمال شادی و مبارکبادی رو داد ساعتی
مختار برای رخصت بمقر مسند آن والا نژاد که عبارت از دولت آباد است
بر وفق خاطرخواه یافت نمی شد بنا بر آن مدت پنج ماه فیض پذیر فوز شرف
حضور اسعد بودند - درینولا که بعد از انقضای دو نیم گهری روز یکشنبه
بیست و سوم ربیع‌الثانی ساعت فرخنده اختیار افتاد بندگان حضرت از روی
عنایت و مرحمت آن شاهزادهٔ ارادت سرشت عقیده آئین اقبالمند سعادت
پیوند را مشمول کمال رضامندی و خوشنودی و خورسندی و مقرون ادعیهٔ
مستجابه و مصحوب فاتحه فاتحه بخیرالحافظین سپردند - و هنگام دستوری
عنایت خلعت خاص و خنجر و شمشیر خاصگی و دو اسپ محلّی بزین و ساز
زر و فیل نامور مزین به یراق سیمین و صد اسپ عراقی و ترکی ضمیمهٔ این
مایه مراحم عمیمه معنوی شد - و سر زمین ملک بکلانه که بغایت خوش
آب و هوا مشتمل بر معمورهای معمور است و در عین ملک بادشاهی مابین
خاندیس و دکن و مضافات سورت و گجرات اتفاق وقوع دارد حسب‌الالتماس
آن بلند اقبال بر سبیل التمغای ابدی یعنی اقطاع سرمدی بآن نیرومند رکن
رکین دولت جاوید مرحمت فرمودند که بعد از وصول بدولت آباد تجهیز

عساکر ظفر مآثر بجا آورده از تغلب پهرجی زمیندار آنجا انتزاع نماید ۔ غیرت خان برادر زاده عبدالله خان از اصل و اضافه بمنصب دو ہزار و پانصدی ذات و دو ہزار و پانصد سوار و صوبه داریٔ دہلی و آگاه خان بمنصب ہزاری ذات و دو ہزار سوار و صوبه داری آنروی آب اکبر آباد کامگاری یافتند ۔

کشایش کشور تبت به کلید اقبال بادشاهی و شکست طلسم بند حصون اشکال پیوند آن به نیرنگ سعی و تدبیر اولیای دولت ابد پیوند مختتم بذکر قلیلی از سوانح ابد خاتمه

لله الحمد و المنت که بحکم استعداد ازلی مقالید گنج خانهٔ دولت جاوید یعنی اقبال بیزوال بدست قبول حضرت ظل سبحانی داده بنا بر مقتضای لطف جبلی بنیاد پیشرفت کارش بر اساس این عطیهٔ بی قیاس نهاده اند ۔ چنانچه سابقاً همه جا شرط رفاقت بجا آورده جادهٔ فتح ختا و چین از سمت مقام کوچ و آسام که سرحد آنحدود است بسعی جمیل دولتخواہان بر ایشان کشاده ۔ و الحال با فتح تبت ہمراہی گزیده و ازین راه نیز راه نزدیک بجهت نهضت آنجهات وا کرده امید که تا آنجا بهمه جهت مصحوب بوده بل ابدالآباد بطریق استصحاب مصاحب و مراقب ایشان باد ۔ اکنون کیفیت فتح تبت که درینولا نصیب اولیای دولت والا شد بقلم می آید ۔ چون حضرت جنت مکانی پیوسته در پی فتح تبت و تبت کلان که بقراتبت معروف است بوده ہمت والا نهمت بر حصول این معنی می گماشتند و درین باب مساعئی جمیله مبذول داشته یک مرتبه در زمینداری علی رای تبتی تجهیز عساکر ظفر مآثر فرمودند ۔ چنانچه ہاشم خان صوبه دار کشمیر با عدت تمام متوجه این معنی شده و چون آنولایت مشتمل است بر چندین قلعهٔ متین و محاط بجبال متعسر و عقبات

صعبه و مسالک ضیقه و دقیقه باین معنی بیش از دو ماه آنجا از فرط سرما و برف و عدم آذوقه توقف نمی توان کرد لاجرم در آن محال مجال مدخل نیافت و گروهی انبوه را در خلال آن کوهستان بکشتن داده خسارت بسیار بسپاه ظفر پناه رسانید - و اگرچه این معنی صوری سد راه مقصد شد ولیکن بنا بر آنکه حقیقتاً در گرو گره وقت بود به کشایش نه گرائید تا درین حال که از رهن تاخیر روزگار برآمد - و ظفر خان خلف خواجه ابوالحسن صوبه دار کشمیر حسب‌الامر اعلی به تسخیر آن ملک شتافت و مساعی جمیلهٔ او مشکور افتاده باقبال بیزوال آنحضرت مظفر و منصور گشت - و تفصیل این اجمال آنکه چون خان مذکور با تابینان خود و سپاه کومکئی صوبهٔ کشمیر و زمینداران آن سر زمین قریب دو هزار سوار کارگزار و ده هزار پیاده جلد جرار فراهم آورده درین سال از راه کمراج[1] بدان صوب راهی شد اتفاقاً پس از طی عقبات دشوار گذار گریوهٔ پیش آمد موسوم بصد پاره که هزار باره در منیعت از سد سکندر متعسر بوده راهگذاری داشت چون راه صراط بباریکی و تندی و راست مانند طریقهٔ طریقت در تنگی و حقیقة از دست مسلک اهل معنی و اصحاب خیال نازک بدقت[2] و با این حال ابدال خذلان مآل پسر علی رای خود تا اینجا استقبال موکب اقبال نموده آنرا بجمعی از تفنگچیان حکم انداز مسدود نموده بود - باوجود اینکه صعوبت آن کتل بمرتبهٔ بود که دو سه تفنگچی راه بر لشکر روی زمین می توانند بست بمجرد اندک زد و خوردی که درمیانه وقوع یافت از کار کشائی تائید خدائی آن عقدهٔ مشکل اینگونه کشایش یافت که گوئی بسر خویش از پیشرفت - کوتاهئی سخن آن کوتاه نظر به نیروی دستبرد بهادران تهوّرکیش جلادت اندیش از جا رفته چندان وهم و هراس برو غالب گشت که پاس مرتبهٔ خویشتن داری نداشته مغلوب و منکوب یکسر تا تبت شتافته چنانچه هیچ جا پا محکم نه کرده بند نشد - و

۱- در بادشاه نامه اسم این مقام کرچه رقم شده (جلد اول - حصه دوم ، صفحه ۲۸۲) -

۲- پذیرفت ، قلمی (و - ق) -

ظفر خان بهان پا از پی او راهی شده در عرض یک ماه بعد از برآمدن کشمیر در پرگنهٔ گردو[1] که سرحد آنحدود است و این سوی دریای نیلاب سمت وقوع دارد داخل شده و در پای قلعهٔ آن موضع نزول گزید ـ و حصن مذکور در حقیقت دو قلعه است اساس نهادهٔ علی رای واقع بر فراز کوه و طرفین آن کوهی بغایت مرتفع طولانی که رود نیلاب سند بر سمت شمالی آن می گذرد ـ و از بالای کوهسار بیک دیگر راه دارد ـ و مسلک قلعه از پائین کوه در نهایت تنگی و باریکیست چنانچه زالی سر راه برستم دستان می تواند گرفت ـ و ابدال خود در حصاری که بر قلعه رفیع تر واقع است و کریوجه نام دارد متحصن شده بود ـ و دیگری که بگجناک موسوم است بنگاهبانئی محمد مراد نامی از معتمدان خود باز گذاشته اہل و عیال و ذخایر و اموال خویش را در قلعهٔ شکار که بر آنسوی آب سمت وقوع دارد نگاهداشته بنگاهبانی پسر خورد سال خود و علی کوکه و جمعی از سپاهیان نامی گذاشت ـ و چون ظفر خان که استحکام و حصانت قلاع آن ملک را مکرر استماع نموده بود از مشاهدهٔ آن دو قلعه استنباط حال باقی حصون نموده دانست که بجبر دست بر آن نمی توان یافت ـ خصوص باوجود قلت مدت و عدم غله و آذوقه چه در آن محال چنانچه مذکور شد زیاده از دو ماه درنگ محالست بنابر آنکه در همه سال چهار ماه آن کشور برف نمی بارد و از آنجمله دو ماه صرف آمد و شد می شود و در باز گشتن راه را بنحوی مسدود می سازد که قطعاً امکان گذار از آن مکان ندارد ـ لاجرم بخاطر آورد که از هر راه رو دهد همت کارگر بر رعایت و استمالت سپاهی و رعیت آن ملک که از ابدال رمیده دل و رنجیده خاطر بودند گماشته زیاده بر امکان درین ماده کوشش نماید شاید که ازین راه بمقصد وصول یابد و قوشونی را از آب گذرانیده به محاصرهٔ قلعهٔ شکار فرستد ـ آنگاه بمقتضای این عزیمت صایب آدم خان برادر ابدال را با دیگر سپاهیان تبت که از دیرباز داخل بندهای درگاه جهان پناه اند و برخی از زمینداران کشمیر که با اہل تبت در سوابق معرفت و آشنائی داشتند به

۱ـ در بادشاه نامه اسم این پرگنه شکردر رقم شده (جلد اول ، حصه اول ، صفحه ۲۸۲) ـ

ترغیب و تطمیع آن گروه بـازداشت ـ و خود بمحاصرهٔ ابدال اشتغال نموده
ہر دو قلعهٔ گردو را اگرچه استخلاص آنها محال بود احاطه نمود و ابواب
عطا و بخشش بر روی ہمگنان کشوده ہمگی را باحسان صید قید اطاعت و انقیاد
نموده خلعت و انعام و اسپ بیدریغ میداد ـ چنانچه در اندک مدتی جمعی
کثیر از آن مردم مستظهر و مستمال شده به ملاقات خان پیوستند ـ بعد آن
میر فخرالدین تفرشی وکیل خود را با فرہاد بلوچ از بندہای بادشاہی
و چهار ہزار پیاده و سوار بآہنگ تسخیر قلعه شکار تعین نموده راہی ساخت ـ
و میر مشارٌالیه بکنار نیلاب رفته تختهای چند منزل کشتی تراشیده و آماده
که با خود به تبت آورده بودند بر یکدگر وصل نموده جمعی از سپاہیان را
در آنها جای داد ـ و چون مردم ابدال ہمه جا گذرگاه آن رود را که بنابر
شدت و سرعت آب و وقوع کثرت کوه لختهای کلان جا بجا درمیان آب
قطعاً از آن عبور امکان ندارد گرفته بودند و سدی متین بلند ساخته گروہی
از تفنگچیان را نگاہبان نموده ـ لاجرم از ماہیت دانان آن سرزمین پُرسیده
مقرر نموده که نشیب رویهٔ رود را گرفته بشتاب روانه شوند و ہر جا گذار
رو دہد بگذرند ـ مجملاً بدستیاریٔ ملاحان کشمیری که ہمراه داشتند نیم
شبی نهفته چنانچه بومیان آن محال آگاہی نیافتند کشتی ہا را رانده رفته رفته
از آب گذشتند ـ و ناگهان بر سر نگاہبانان سد مذکور که به پشت گرمیٔ
حایل شدن آن رودبار محال گذار خاطر جمعی داشتند چون قضای نازل
ریختند ـ و از آن اجل رسیدگان که اکثر را خواب مرگ مانند خون
گرفته گرفته بود جمعی کشته گشتند و باقی بتگ و تا سر بدر بردند ـ و آن
سید ہاشمی نسب در ہمان سیاہیٔ شب بنابر فرط تجلد و تہور با سایر سپاہیان
از آب گذشته در پای قلعهٔ شکار که بر سر کوہی بغایت رفیع و منیع واقع
است نزول نمود ـ و آنرا دلیرانه احاطه نموده بسامان قلعه گیری پرداخت ـ
و پسر ابدال که باوجود پانزده سالگی خالی از رشد و پردلی نبود ہمراہان
میر را اندک مایه مردم انگاشته باکمال خیره نظری دلیرانه بقصد دستبازی
و چشم نمائی از حصاربند برآمد ـ و میر مشارٌالیه با رفقا بنابر اظهار جلادت
پیاده پای بکوه نهاده سر راه بر آن زیاده سران گرفت ـ و در کمر گاه کوه
میان فریقین ہنگامهٔ دار و گیر گرم شده باوجود آن که مردم غنیم از جانب

بلندی در آمده پشت بکوه داده ازین پشتگرمی دمبدم حملهای سخت بر بهادران می نمودند - آن ثابت قدمان عرصهٔ پایداری در سمت نشیب پای استواری بر جا داشته گاهی به بهای صدمات ایشان ندادند معهذا از فرط کار طلبی و کارفرمائی جلادت بمحض قیام راضی نشده ارادهٔ زیادتی نمودند - و از پائین حمله های بالا دست مرد افگن بجا آورده چندی از آن خود سران را انداختند - و از هواخواهان دولت ابد بنیاد فرهاد بیگ بلوچ زخمی شده چندی از تابینان ظفر خان نقد جان نثار خدیو روزگار کردند - و در آخرکار از هجوم جنود آسمانی یعنی رعب و خوف که بکومک اولیای دولت جاودانی نزول نموده ظاهر و باطن این تیره درونان را فرو گرفته بود فرار برقرار گزیدند و بپائمردی هزیمت جان از آن میان بیرون برده تا درون حصار به هیچ جا بند نشدند - و بندهای درگاه تا دروازهٔ قلعه شتافته تعاقب نمودند و بپائمردی تمکّن یزدانی آنجا را بمردی استوار ساخته آغاز پرداختن ملچار کردند - و از روی استعجال آنقدر پناه جا ساختند که ملجاء همگنان از تیر و تفنگ متحصنان تواند شد - و چون آن خرد سال این مایه دستبرد بزرگ از دلاوران مشاهده کرد بی پا شده از دست رفت - از آنجا که کار گذاریٔ دولت و دستبازی اقبال است در عین این حال لطیفهٔ آسمانی رو نموده مؤید این معنی افتاد - تبیین این ابهام آنکه پس از فتح اولیا و کسر اعدا که درین روز فیروزی اثر رو نمود موافقان بلا فاصله در عقب مخالفان شتافتند - داماد علی کوکه و چندی از خویشان و منتسبان او در وقت هزیمت فرصت التجا بحصار نیافته از بیم خود را به پیغوله کوهسار کشیدند - و آنجا بکنجی پنهان شده تا نماز شام که نزول افواج تیره دل شب دیجور قیروان تا قیروان را احاطه نمود تیره بختان مذکور هولناک و هراسان از داخل آن غار قبرستان سر بیرون کردند - و چون محشوران بامداد روز نشور از آن غار مضطرب برآمده اراده نمودند که از در عجز و زاری درآمده زینهاریٔ بندهای درگاه شوند - ناچار در دل شب پیغام گذاری نزد فخرالدین فرستاده امان طلب شدند و بعد از دلاسا مستمال و مستظهر مشارٌالیه را ملاقات نمودند - و این معنی را جمعی که نقاضتی با کوکه داشتند بدولت پسر ابدال رسانیدند که کوکه ابواب دولتخواهئی بندهای درگاه بر روی روزگار خود مفتوح داشته

اراده دارد که در قلعه بر روی اولیای دولت نامتناهی بکشاید - لهذا داماد خود را فرستاد که از هواخواهان عهد نامه بگیرد - آن خرد سال از استماع این معنی که به هیچ وجه اصلی نداشت کمال قلق و تزلزل بخود راه داده نزد کوکه بنیاد عجز و زاری و آغاز بیتابی و بیقراری نمود که هرگاه مقصد تو تسلیم حصار و سپردن قلعه بود اخفای این مطلب درکار نبود - زیرا که چون مرا بر ممانعت اختیاری و اقتداری نبود این معنی باسهل وجهی دست میداد - کوکه هر چند سوگند خورده اظهار عدم اطلاع نمود قطعاً خاطرش را تسلی نشده همان بیدلی مینمود - چندانکه کوکه را خواهی نخواهی برین داشت که با او هم سوگند گشته تا کاشغر همراهی کند - لاعلاج تن باین معانی داده با خود قرار فرار و گذاشتن حصار داد - معهذا خود میدانست که اکثر سپاهیان از ابدال آزرده و دلدهئی بیشمار از اولیای دولت جاوید یافته اند عنقریب او را با کلید قلعه می دهند - مجملاً چون شب سر دست در آمد از فرط استیلای و هم مادر و اتباع و سه برادر خورد سال را در حصاربند گذاشته و پنجهٔ تصرف در خزینهٔ پدر دراز کرده هر چه دست داد از نقره و طلا و دیگر اجناس گرانمایه چندین سر بار با خود بدر برده دروازه سمت کاشغر را کشوده روی راست پس خم طریقت زد و بانداز آن کشور راه هزیمت پیش گرفته راهی شد - بامدادان که روز سوم امرداد بود چون میر فخرالدین از اصل کار آگاهی یافت و دانست که بامداد بخت خداداد بی سعی و تردد فتح قلعه نصیب دولتخواهان شده بی توقف با سایر بندهای درگاه درون حصار رفت - و زنان و فرزندان ابدال بدست آورده جمعی را بتعاقب آن بد گهر فرستاد - اگرچه باو نرسیدند اما چند پشتواره طلا و نقره که از غایت بیتابی و اضطراب پرتاب کرده هزیمت اختیار نموده بود بتصرف در آورده معاودت نمودند - میر فخرالدین بجهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمود - اما کماینبغی از عهدهٔ ضبط اموال قلعه برنیامد - چنانچه جمعی از مردم تبت که در قلعه بودند بهانهٔ پسر ابدال و تاراجیان لوث مال لشکر همگی را از میان بردند - و بین‌الفریقین حسب المشهور والله اعلم بحقایق احوال مال و منال بیشمار خس پوش شده که برندهٔ آنها ظاهر نگشت - چون اینگونه مطلب عظیم بمحض چهره کشائی تائید ربانی صورت نما گردید و معهذا باعث دلیریٔ هواخواهان

و علت بیدلی بدسگالان آمده بغایت بی دست و پا شدند آن خان ظفر نشان دل بر نصرت ایزدی بستہ استخلاص باقی حصون دلنشین ساخت ۔ و از روی جد و اجتهاد محاصرۂ کریوچہ و کچناک بذل مساعیٔ جمیلہ نموده دیگر بار بسر ترغیب و تطمیع بومیان آن ملک پیمان و وسایط را بمیان آورد ۔ چون شنیده بود کہ نگاهبانان هر دو قلعہ از ممر قلّت آذوقہ عسرت بسیار دارند ازین راه بغایت امیدوار شده از روی یقین قرار فتح و نصرت با خود داد ۔ و گروهی از اهل تبت را کہ بتازگی از ملاقات خان و عطای او کامیاب شده بودند درمیان پیغام گذار ساخت ۔ و آنها بوعده و وعید آن گروه تنگ چشم را کہ باندک مایہ ریزشی دیدۂ طمع سیاه کرده از آن راه خون عزیزان خویش می ریزند و بر سر آن سر پسر خود بریده پهلوی فرزند جگربند خویشتن میدرند از ابدال برگردانیده تشنۂ خون او گردیدند ۔ و از همہ بالا تر هیچکس در تبت نبود کہ آن سنگ دل قسی القلب کسی از نزدیکان او را ببدترین وجهی و سخت ترین عذابی و نکالی نکشتہ بود و باندک مایہ کوتاهی یا تهمت فرزندان و دوستداران او را باهل کاشغر و اطراف دیگر نفروختہ ۔ در عرض این حال ظفر خان بابدال حرف صلح بمیان آورده و دست از جنگ و تنگ گیریٔ محاصره باز داشتہ آن سفاهت سرشت را بدین معنی مغرور ساخت ۔ و بمقام ابلہ فریبی و روباه بازی کہ در امثال اینجاها عین شیر مردیست درآمده آن غنوده خرد مدهوش را کہ در حقیقت خفتہ بل مردۂ جاوید بود خواب خرگوش داده غافل و معطل گردانید ۔ چنانچہ بامید مصالحہ و معاهده از قلعداریٔ قلعداران خصوص در حصن کچناک کہ خود آنجا نمی بود خبر نگرفتہ با خاطر جمع از تردد و تلاش و پرخاش باز آمده و ازین جانب تبتیان دولتخواه کہ همگنانرا از ابدال یکبارگی رسیده خاطر ساختہ بودند مقرر ساختند کہ روز پنجشنبہ پنجم شهریور قلعہ را تسلیم نمایند ۔ و بر طبق مقرر در آن روز سردار ظفر شعار قوشونی بپاشلیقیٔ آدم خان تبتی و محمد زمان نامی از خویشان خویش بجانب قلعہ کچناک فرستاد ۔ بمجرد وصول موافقان عموم متحصنان خصوص محمد مراد وکیل آن برگشتہ بخت بعهد خود وفا نموده از در موافقت درآمد ۔ و ابواب قلعہ بر روی دولتخواهان و در بخت بر روی خود کشوده کلید آن حصاربند را تسلیم

نمود - و چون ابدال ازین معنی اطلاع یافت دانست که عنقریب اہل قلعہ کریوچہ نیز دو دلہ شدہ ازو رو می گردانند و او را دستگیر نمودہ باولیای دولت می سپارند - ناچار دیدہ و دانستہ از در طلب زینہار درآمدہ راہ استیہان و استشفاع بوسیلۂ شادمان پگلی وال کشود و ظفر خان او را بجان امان دادہ ایمن و مطمئن خاطر ساخت - و بی اختیار از در عجز و زاری در آمدہ بدستور عفو طلبان زینہاری از قلعہ برآمدہ بدست آویز تسلیم مفاتیح قلعہ بملاقات خان پیوست - و روز دیگر ظفر خان با سایر بندہای درگاہ گیتی پناہ ابدال را ہمراہ گرفتہ داخل قلعہ کریوچہ شد - بعد از مشاہدہ آن حصار کہ شکست آن بدون نصرت آسانی از دست اقتدار بشر نمی آمد و بی دستیاریٔ تائید قدرت ید اللہی و اعتضاد اقبال نامتناہئی دست پروردگان توفیق آنحضرت بہ ہیچ گونہ دست بر آن نمی توان یافت بتازگی سپاس گذار حضرت آفریدگار شدہ خطبۂ حمد جناب الٰہی و نعت حضرت رسالت پناہی و منقبت آل و اصحاب والا جناب آنحضرت بنام نامی و القاب سامئی حضرت سلیمان مقام سمت اختتام و وصف تمامی یافت - و منبر مسجد جامع قلعہ را برین سر سرمایۂ والا شدہ کار بالا گرفت - در حقیقت فتح این بلاد را کہ تصور تصویرش در آئینہ خیال ہیچ کشور گیر صورت نبستہ و بمحض چہرہ کشائی اعجاز تائید و رنگ آمیزیٔ فسون و نیرنگ اقبال رو دادہ داخل عرضداشت کردہ بدربار سپہر مثال ارسال داشت - درین حال فخرالدین نیز عیال و اطفال ابدال را با بقیہ اموال او کہ ہمہ ابواب قریب دو لک روپیہ می شد ہمراہ آورد - و از اتفاقات حسنہ اہل و اولاد حبیب و احمد چکان کہ در صوبہ داریٔ اعتقاد خان مصدر شور و شر شدہ آخرکار پناہ بابدال بردہ و درینولا باشارۂ او بکشمیر شتافتہ فتنۂ تازہ سر کردہ بودند بدست آمدند - و حبیب چک کہ در عہد میرزا علی اکبر شاہی خمیر مایۂ فتنۂ عظمٰی گشتہ بود عاقبت تبت را مصر مقر خود ساختہ درینولا باصد تن از فرزندان و خویشان داخل زینہاریان شد - ظفر خان از ملاحظۂ انسداد رہگذرہا بسبب بارش برف کاینبغی بتفحص اموال ابدال و ضبط و ربط آن ملک نہ پرداختہ و سایر قلاع و جمیع مرز و بوم تبت را بہ محمد مراد برادر زادۂ ابدال کہ از روی دولتخواہی کلید قلعۂ کچناک را دادہ بود تسلیم

نموده با ابدال و اہل او و سایر چکان و مفسدان آن سر زمین از راه پرگنۂ لار معاودت نموده داخل کشمیر شد ـ

چون حقیقت نصرت اولیای دولت از عرضداشت ظفر خان وضوح یافت باوجود آنکه مصدر اینگونه خدمتی نمایان شده بود چون حصون و قلاع به یکی از بندہای معتمد نه سپرده معہذا ہمگی ولایت و مضافات آنرا نظم و نسق شایسته نداد لاجرم این مایه سبکی بر خاطر عاطر بادشاه فلک جاه مرکز محیط وقر و وقار بغایت گرانی نموده چنانچه باید بحال مشارالیه نه پرداختند ـ ولیکن بنابر آنکه حرمان آن خانه زاد دیرین باعث نومیدیٔ سایر بندہای امیدوار نشود او را بی بہرهٔ تمام و ناکام مطلق نه پسندیدند ـ و بعنایت ارسال خلعت و جمدهر مرصع سرافرازش گردانیده منصبش از اصل و اضافه بسه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار رسانیدند ـ

چون خامۂ کارنامه نگار از شرح کیفیت این فتح مبین بازپرداخت بنابر وفای وعده بر سر بیان مجملی از خصوصیات آن کشور و کیفیات مسالک و عقبات آن می رود ـ نخست از حقیقت راه سخن سر کرده آنگاه تتمۂ حقایق را علی‌الاجمال بپایان می رساند ـ کشور مذکور که چار حدش را جبال آسمان مثال فرو گرفته سوای راہی که بقراتبت و کاشغر و حدود بدخشانات خصوص کوہستان ہمکال[1] که در نزدیکی این واقع است منتہی میشود از سمت کشمیر دو راه دارد ـ یکی راه کمراج که ظفر خان از آن جاده راہی شده و دیگر راه لار که از آن مسلک باز گشت نموده ـ چنانچه اشارتی بدان رفت ـ راه نخستین اگرچه سه چار مرحله دور تر است ولیکن در سایر محال آن یخ و برف و سرما کمتر است باوجود آنکه بر گریوہای دشوار عبور و تنگناہای صعب‌المسلک اشتمال دارد که دو سوار را پہلوی ہم راه نیست بلکه اکثر جاہا بآسانی پیاده طی نمودن مشکل است چه جای سواره گذاره شدن و بدون این روش قطع مسافت متصور نه از این راه زود تر بدان کشور میتوان پیوست ـ و در راه لار که اندک مایه نزدیکی دارد یخ و برف و خوف دمه بسیار است و فرط بارش بمرتبه ایست که ہشت ماه اکثر اوقات سحاب طوفان بار از کار خود

۱ـ کوہستان ہمکان ـ قلمی ـ بگمانم این که کوہستان لمقان یا لغمان بوده باشد (و ـ ق) ـ

فارغ نیست ـ و در اندک فرصتی مسالک را از سد روئین یخ که پهانا سنگ راه همین معنی دارد بمثابهٔ مسدود می سازد که برید صرصر مجال گذار نمی یابد ـ و بعضی از عقبات صعبه آن بنحویست که از مبدای آفرینش گیتی تا الحال برف آن گذر بگداز نرفته بلکه سال به سال برف بر سر هم افتاده انبار می شود ـ و از آنجمله کوهی از یخ که قریب نیم کروه ارتفاع آنست بروزگاران از گدازش برف و سیلان باران بر روی هم در کمال صلابت افشرده و معهذا انهار عظیمه در اطراف از زیر یخ روان گشته بیرون می آید ـ و ازین عالم آبها بر روی یخ نیز جاریست چنانچه بعضی از جاها را شگافته و راه وسیعی کشاده ـ و در وقتی که این مسلک کشاده است راهروان سوار و پیاده از روی یخ عبور می نمایند ـ و درین راه بسی کروه کشمیر گریوهٔ واقع است که بلندیٔ آن از هر دو سو تخمیناً یک کروه بادشاهی باشد ـ و از هر دو جانب بمثابهٔ تند و تیز افتاده که قطعاً امکان سواره راه بریدن ندارد ـ مجملاً همگی تبت مشتمل است بر بیست و یک پرگنه و سی و هفت قلعه و چون اکثر را کوهسار البرز آثار فرو گرفته فسحت عرصه اش بغایت تنگ ساحت و کم مساحت است ـ و غلات آنجا اکثر جو و گندم است بکفاف و معیشت اهل آن اطراف وفا نمی کند ـ چون اعمال آن تا غایت از قرار واقع بتحت تصرف عمال بادشاهی در نیامده حقیقت حاصلش مشخص نیست ـ و مشهور است که زیاده بر یک لک روپیه حاصل ارتفاعات بحکام آنجا واصل نمی شود ـ و از راهگذر وجوه اجاره یک سوی نهری که در آن حدود واقع است و طلای ناقص عیاری که تولچهاش بهفت روپیه ارزش دارد از آن بدست می آید دو هزار تولچه در آمد زمینداران آن سر زمین میشود ـ از غرابت میوهای آن بر و بوم مثل زردالو و شفتالو و خربوزه و انگور که بغایت شیرین می افتد نوعیست از سیب سرخ که باطن آن از ظاهر سرخ تر است ـ و از همه بدیع تر آنکه توت و خیار و زردالو و شفتالو و خربوزه و انگور و سایر فواکه آن ملک در یکدفعه بهم می رسد ـ

آغاز سال یازدهم جلوس میمنت مانوس شاهجهانی

درین ایام سال یازدهم جلوس میمنت مانوس از روز سه شنبه غرّه جمادی الثانی سال هزار و چهل و هفت هجری بخیریت و مبارکبادی شروع شده جهانرا سرمایهٔ مسرت و خورمی داد - و ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار مفتوح ساخته سرمایهٔ جمعیت بدلها ارزانی داشت - و سر و سرگروه سلاطین عالم انجمن جشن و کامرانی آراسته پرتو نور حضور بر ساحت خاص و عام افگندند - و فروغ شرف بر سر تخت زرّین و سریر گوهرآگین گسترده بدستور هر سال بحرین کف در افشان چون سحاب نیسان بگوهرباری در آوردند - و دست سخا چون پنجهٔ آفتاب بزر ریزی برآورده مادهٔ حصول تمنای غنی و فقیر آماده ساختند - درین تاریخ دو داماد احداد یکی محمد زمان و دوم صاحب داد با قادر داد نواسهٔ احداد ولد محمد زمان و علائی زن احداد خواهر رشید خان و گروهی دیگر از همراهان عبدالقادر ولد احداد که پس از فرو رفتن او سعید خان بحسن تدبیر بدست آورده روانهٔ درگاهٔ آسمان جاه ساخته بود بآستان معلی رسیدند - بادشاه جرم بخش محمد زمان و صاحبداد را بعنایت اسپ و خلعت و دیگرانرا بمرحمت خلعت برنواخته نزد رشید خان که ابن عم احداد است و صوبه دار تلنگانه فرستادند - نهم ، پس از آنجهانی شدن راجه انوپ سنگه جیرام مهین پسرش از زمین بوس درگاه چهرهٔ بخت افروخته بعنایت خلعت و منصب هزاری ذات و هشتصد سوار و عطای فیل و اسپ و خطاب راجگی و چهار پسر دیگر متوفی فراخور حال بمناصب مناسب سرافرازی یافتند -

نوزدهم حکیم صالح برادر حکیم فتح الله شیرازی از ایران بدرگاه جهان پناه رسیده از فیض دریافت ملازمت کیمیا خاصیت سعادت دین و دنیا اندوخت - و از پیشگاه نوازش خاقان غریب نواز بانعام سه هزار روپیه و خلعت کامیاب گشته داخل بندها گردید - چون بعرض مقدس رسید که مرشد قلیخان فوجدار متهرا در اثنای تاخت بر یک موضع از مواضع متمردان که همگی تمردگزینان در پناه دیواربست آن آتش افروز هنگامهٔ کین توزی

شده بودند بزخم تفنگ آنجهانی شده سرمایهٔ سعادت دارین برای خود آماده ساخت الله ویردی خان را به فوجداری و جاگیرداری سرافراز نموده دستوری انتقام دادند - بیست و ششم آن ماه حکیم حاذق را از منصب بازداشته پانزده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند -

غرهٔ شعبان امانت خان که نو آئینش رقم نسخ بر خط سبز خطان خطهٔ خوبی کشیده در جایزهٔ کتابه که درون گنبد آسمان رفعت مزار فیض آثار نواب مهد علیا نگاشته بود بعنایت فیل سربلندی یافت - هشتم ماه لوای ظفر انتما که چون کوکب بخت مسعود همواره در اوج صعود است بصوب شکارگاه باری ارتفاع یافت - دوازدهم نشیمن دل نشین تالاب باری موسوم به لعل محل از پذیرش پرتو حضور پر نور روکش کان بدخشان گردید - و چند روز آن سر زمین فردوس آئین از نزول اشرف پایهٔ آسمانی یافته در عرض این اوقات سه قلاده شیر و چند نیله گاو و آهو شکار شد -

نهم رمضان داخل دارالخلافه گشته محفل وزن شمسئی آغاز سال چهل و هفتم مبارک را آذین پذیر نمودند - و تزئین همه ساله و مراسم معهود این خجسته روز بظهور آمده سرمایه بی نیازی یک جهان نیازمند مهیا گردید - درین تاریخ دو هزار دوداسی بابت پیشکش خان دوران بهادر از نظر اشرف گذشت - اگرچه از دیر باز در مالوه این جنس پارچه یافت میشود اما در عهد بادشاه زمان نزاکت و لطافت آن بجای رسیده که جامه واری رنگین بوته دار هشتاد روپیه و ساده چهل روپیه ارزش دارد - در نفاست و لطافت قماش هیچ پارچه از پارچهای سفید هندوستان بآن نمی رسد - در هوای تابستان لباس خاصه از آنست - حکیم مومنا بسالیانهٔ بیست هزار روپیه و عبدالرحمٰن روهیله از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشت صد سوار و عبداللطیف دیوان بخطاب عقیدت خان سرافرازی یافتند -

کشته شدن کریم داد کور

چون آن مدبر بدسرشت گروهی انبوه را در خلال کوهستان بکشتن داده در سرحد لوحانی میگذرانید درینولا الوسات نغر از بدبختی بخیال محال او را طلبداشته سر به شورش و فساد برداشتند - سعید خان بجهت استیصال او

و استخلاص پرگنات بنگش پانزده هزار پیاده کماندار قدر انداز از عشایر افاغنه گرد آورده با راجه جگت سنگھ و پردلخان و غیرت خان و سید ولی و برخی دیگر از بهادران تجلد منش و دو هزار سوار از تابینان خود همراه یعقوب کشمیری وکیل خود تعین نمود ـ اتفاقاً پیش از رسیدن افواج ظفر امتزاج بحدود نغر جمعی از کوه نشینان برای محافظت مال و جان خود برادر کریمداد کور را که سابق ببلخ رفته بود و الحال باشارهٔ نذر محمد خان پنهانی در قبیلهٔ نغر آمده مصدر ابواب شور و شر شده آن طایفهٔ ناحق شناس را بموافقت خان مذکور تحریص می نمود با برادر هزار میر اورک زئی از هم گذرانید ـ و گروها گروه مردم بوسیلهٔ این دولتخواهی باولیای دولت ملصق گشته در تردد همه جا پیش قدم بودند ـ و کریمداد کور با سه قبیله که باو دم از دوستی می زدند از ملاحظهٔ دستبرد بهادران تهور کیش از جا رفته به کوههای تنگ گذار عسیر العبور پناه برد ـ از آنجا که مخالفان دولت ابد پیوند را پیوسته بجز ادبار و ناکامی حاصل زندگانی نیست باوجود عدم یافت غله و قلت آذوقه از بالا برف و باران چون بلای آسمانی نازل شده و از پایان حملهای بالا دست دلاوران مرد افگن بظهور رسیده مخالفان را بستوه آورد چنانچه هر روز جمعی کثیر از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ عالم فنا می گردیدند ـ لاعلاج کریم داد را باهل و عیال مقید ساخته با توابع و لواحق حوالهٔ سران لشکر نمودند ـ پس از عرض رسیدن این حقیقت حکم قتل در باب او پذیرای شرف صدور گردید و عالمی از فتنهٔ او خلاص شد ـ

بیست و پنجم رمضان‌المبارک بصوب سورون که شکار انواع جانور بحری و بری و اصناف وحوش و سباع در آن سر زمین زیاده از شمار دست بهم می رسد کوچ رایات اتفاق افتاد ـ بیست و نهم در مکان مذکور برکنار گنگ نزول اجلال واقع شد ـ چون در آن نواحی شیری چند فراهم آمده بسکنهٔ پرگنات جوار آزار و اضرار بسیار می رسانیدند بادشاه شیر شکار متوجه آن گشته یازده شیر را به تفنگ خاصه شکار فرمودند ـ و سوم روز از آب گنگ براه جسری که از سفاین ترتیب داده بودند عبور فرمودند و همه راه تفرج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط بجولان درآوردند ـ و در آن صحرا که از جوش سبزهٔ زنگار فام غیرت معدن زمرد چرخ گشته بود در عین

تفرج در هر گل زمین از خون شکاری سیل خون جاری ساختند ـ و از چهارم شوال تا پانزدهم نوزده شیر و چرند و پرند بسیار شکار فرموده عنان یکران کامرانی را منعطف ساخته آهنگ دارالخلافه نمودند ـ جمال خان قراول را چون درین شکار خدمت شایسته بجا آورده بود بزر سنجیده هشت هزار روپیه هم سنگ او را باو مرحمت نمودند ـ و هزار سوار شایسته خان را دو اسپه مقرر نموده بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه بر نواختند ـ و راجه جی سنگه از وطن آمده سعادت ملازمت دریافت[1] ـ بیستم شوال سنه یکهزار و چهل و هفت از عرضداشت بادشاه زادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر بمسامع جاه و جلال رسید که آن گرامی گوهر بحر تاجداری را از دختر شاهنواز خان صفوی صبیهٔ صفیه صافی فطرت روز پنجشنبه دهم شوال بوجود آمده ، اعلیٰ حضرت آن پاک نژاد را به زیب‌النسا موسوم ساختند ـ بیست و چهارم ماه رفیع الله برادر زادهٔ قاضی خان از تعیناتیان کابل عرضداشت علی مردان خان مشتمل بر زینهاری شدن او بدرگاه خلایق پناه آورده سعادت زمین بوس بارگاه سلیمانی دریافت ـ بیست و ششم بادشاه آسمان جاه داخل دولت خانهٔ دارالخلافه شده حریم خلافت را بنور حضور رشک فرمای انوار مهر انور ساختند ـ

حقیقت مفتوح شدن قلعه قندهار با دیگر قلاع آن دیار

چون کشایش هرکار فرو بسته بوقت خود وابسته و فتح الباب امور مشکله بنابر قسمت الست بهنگام مقرر متعلق گشته تا هنگام معهود نرسد و وقت موعود نیاید سعی و کوشش فایده ندهد ـ شاهد حال این معنی مقدمهٔ فتح قندهار است که از سال چهلم حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه بعد از التجای مظفر حسین میرزا بدرگاه خواقین پناه در تصرف اولیای دولت قاهره بود ـ چون شاه عباس بعد از جلوس بر سریر دارائی ایران همواره

۱ـ ’’ و هزار سوار شایسته خان ـ ـ ـ ـ جی سنگه از وطن آمده سعادت ملازمت دریافت‘‘ ـ ـ ـ ـ این عبارت در قلمی نیست (و ـ ق) ـ

خواهش تسخیر آن داشت زنبیل بیگ توشمال باشی را که در آخر سلطنت شاه بمرتبهٔ سپه سالاری رسیده بود با خان عالم بعنوان سفارت فرستاده التماس قلعهٔ مذکور نمود - حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بجواب آن نپرداخته خان جهان لودی را که بکثرت قوم و قبیله و سامان دولت و جاه فریدون وقت خود بود به قلعه داری آنجا تجویز نمودند - او بنابر تن آسانی و کاهلی بوسیلهٔ نور محل که بر روی کار ننگریسته ملاحظهٔ عواقب امور نمی نمود صوبهٔ ملتان را برای خود و حراست قلعهٔ قندهار برای عبدالعزیز خان التماس کرده تعهد نمود که هرگاه شاه ارادهٔ آمدن قلعهٔ قندهار نماید این بندهٔ درست اعتقاد بر جناح استعجال بر سر کار رسیده داد جانفشانی دهد - درین اثناء شاه بلند اقبال که بجهت تنبیه و تادیب دکنیان با لشکر گران سنگ در برهانپور تشریف داشتند بسبب نسبت دختر نور محل که از شیر افگن ترکمان داشت با شهریار رنجیده سلطان خسرو را که حوالهٔ گماشتهای ایشان بود روانهٔ کشور جاوید ساختند - و لشکری عظیم فراهم آورده اراده نمودند که بملازمت پدر بزرگوار رسیده نور محل را که مدار امور سلطنت بر خود گرفته بیدخل سازند - اهل نفاق آمدن شاه بلند اقبال را باین کیفیت خصوص کمیت افواج به بدترین صورتی و نامناسب لباسی در نظر حضرت جنت مکانی جلوه دادند - و آن حضرت مهابت خان را که از هواخواهان سلطان پرویز بود با تمام لشکر بجهت منع آمدن شاه بلند اقبال تعین نمودند - و بمقتضای این قرارداد روزهای دراز هنگامهٔ فتنه و فساد گرمی پذیرفته روز بازار اهل فریب و فساد رونق و رواج تمام داشت - زنبیل بیگ سفیر ایران که هنوز رخصت مراجعت نیافته بود پنهانی به شاه عباس نوشت که درین هنگام که درمیان پدر و پسر صحبت نامناسب روی داده شورش عظیم در هندوستانست برای گرفتن قندهار قابو به ازین نخواهد بود - شاه بمجرد رسیدن نوشته با لشکر گران سنگ باهنگ تسخیر قلعهٔ قندهار آمده چندی دربارهٔ احاطهٔ آن پا فشرده مدتی متمادی باقامت مراسم تضییق دایرهٔ محاصره اشتغال نمود - و روزگاری نایرهٔ جدال و قتال از بیرون و درون اشتعال داشت تا آنکه کار بر متحصنان به غایت تنگ شده معامله به دشواری گرائید - و بنابر آنکه مبانی یک جهتی

و صداقت این خانوادهٔ علیه و سلسلهٔ صفویه از دیرباز استحکام داشت شاه بحکم مراعات مراسم مؤدت دیرینه نسبت اخوت و برادری نگاهداشت می کرد ـ معهٰذا عبدالعزیز خان نقشبندی از مراتب سپهداری و نبرد آزمائی بهره نداشت و از جانب شاه خاطر جمع داشته در آن قلعه سرانجام شایسته از تفنگچی و حشم و آذوقه و باروت وغیره چنانچه می بایست نکرده بود و حتی المقدور بدفع مخالفان کوشیده از کثرت عسرت و قلت غله و نومیدیٔ کومک بتنگ آمده در شهریور سال هفدهم جلوس جهانگیری مطابق سال هزار و سی و دو از قلعه برآمده شاه را دید ـ شاه اورا باهمراهان رخصت هندوستان داده تنظیم امور قندهار به گنج علی خان ازبک که سابق حاکم کرمان بود تفویض نموده خود بایران باز گشت ـ چون اورنگ خلافت هند بوجود این سلطان السلاطین زمان زینت تازه گرفت انتقام آن جرأت بر ذمت همت لازم دانسته همواره توجه اشرف بجهت کشایش قلعهٔ قندهار مصروف می داشتند ـ لیکن حصول این امر و وصول این مرام بنابر بعضی موانع از باب دفع فتنه خانجهان و استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال نظام الملک از شامت حمایت خانجهان و تنبیه بندیلهٔ مقهور و دیگر امور ضرور در حیزّ توقف و تاخیر مانده بود ـ اکنون که همه کام هواخواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال حسب المرام برآمده از هیچ راه به هیچ رو در سر زمین دکن حالت منتظره نماند به سمت قرارگاه اورنگ سلطنت بیدرنگ آهنگ فرموده عزیمت سر کردن مهم قندهار و پسیج در بایست وقت و تهیهٔ اسباب قرارداد خاطر خطیر و پیشنهاد همت والا نهمت نمودند ـ از آنجا که از روز نخست نصرت آسمانی بهمراهیٔ موکب مسعود این خدیو زمان پیمان به بیعت معهود درست بسته بمجرد توجه طلیعهٔ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب پای استقلال علی مردان خان حارس قندهار از جا رفته طلب اعانت و استمداد از شاه صفی نمود ـ و شاه این معنی را حمل بر دوکانداری و دمدمه سازیٔ او نموده خلف ارشدش محمد علی بیگ راکه در سن هفده بود بحضور طلب داشته در صدد کشتن علی مردان خان و استیصال خان و مان او درآمد ـ و بجهت انصرام این عزیمت سیاوش قلرآقاسی راکه در مشهداقامت داشت نوشت که خود را ببهانهٔ کومک بزودی بقندهار رسانیده

خاطر از استحکام برج و بارهٔ حصار جمع ساخته اگر تواند علی مردان خان را دستگیر نموده همانجا بقتل رساند و الا بحضور بفرستد - خان مذکور بعد از اطلاع این اراده چه بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم اضطرار و بیچارگی بندگئی درگاه جهان پناه اختیار نموده بقصد اظهار این معنی عرضداشت مصحوب کامران برادر ملک مودود ابدالی نزد سعید خان صوبه دار کابل فرستاد و نوشت که بطریق اخفاء بدرگاه عالم پناه روانه نمایند - و ملک مودود را نزد قلیچ خان صوبه دار ملتان فرستاده ازین اراده مطلع ساخت - و بسیاوش نوشت که بالفعل آمدن تو بقندهار از مصلحت وقت دور است چه اگر پیش از ورود موکب ظفر آمود داخل قلعه میشوی از کثرت مردم و قلت غله آذوقه از دست می رود و اگر بیرون قلعه توقف مینمائی احتمال مضرب از عساکر نصرت مآثر هست - بهتر آنست که در همان دیار توقف ورزیده هرگاه نوشتهٔ من برسد خود را بر سر کار رسانی - سیاوش نوشتهٔ علی مردان خان را وقعی ننهاده کوچ بکوچ بفراه رسید و حقیقت آمدن خود دیگر بار بخان مذکور نوشت - این مرتبه علی مردان خان صریح باو نوشت که تا جان در بدن و سر بر تن است ممکن نیست که گرد قلعه توانی گشت پس مناسب آنست که تصدیع خود و من ندهی - چون مشخص سیاوش شد که علی مردان خان از اطاعت والئی ایران سر برتافته رو بجناب خلافت دارد و افواج قاهره از روی استقلال تمام و نیروی تام نزدیک رسیده ارادهٔ گرفتن قلعه دارند بجناح استعجال خود را بکشک رسانیده در آنجا رحل اقامت انداخت - و به سخنان ساده فریب دور از راه جمعی از قزلباشان را از علی مردان خان روگردان ساخته باجتماع لشکر پرداخت - و قزلباشان از روی عدم بصیرت باغوای او طریقهٔ بیراه روی پیش گرفته اکثر قلعه نشینان را از راه بردند - قلعدار بمقتضای مصلحت گروهی را که پنهانی با سیاوش نسبت اخلاص درست می کردند از قلعه برآورده بسرحدهای دور دست فرستاد - و بعضی را آنجهانی ساخته جمعی از خویشان معتمد و غلامان معتبر را با خود نگاهداشت - و حقیقت بدرگاه عالم پناه معروضداشته التماس نمود که چون این بندهٔ درست اعتقاد قلعهٔ قندهار را اضافهٔ ممالک محروسه گردانیده اولیای دولت ابد قرین را لازم است که مسارعت در التزام طریقهٔ کومک

و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور دارند - اتفاقاً پیش از ورود فرمان عالیشان عوض خان قاقشال بمجرد اشارهٔ علی مردان خان بکارفرمائی همت و کار طلبئی اخلاص از غزنین روانه شده با هزار سوار جرار داخل قلعهٔ قندهار گشته متعاقب او میرزا شیخ خلف سعید خان بموجب نوشتهٔ پدر با فوجی از مردان کار بطریق استعجال بقلعه قلات که پنج منزلی قندهار است رسید - علی مردان خان از آمدن عوض خان قوت دل و نیروی بازو یافته بنابر پاس سیاوش خطبه را بنام حضرت گیتی ستانی شاهجهان بادشاه غازی بلند آوازه ساخته وجوه دراهم و دنانیر را باسم مبارک نورانی ساخت - و نه اشرفی مسکوک بسکهٔ مبارک با عرضداشتی بر کیفیت رسیدن عوض خان و خواهش استیلام عتبهٔ فلک رتبه مصحوب احمد بیگ نوکر خود بپایهٔ سریر خلافت مصیر ارسال داشت - و میرزا شیخ را بیست و پنجم شوال باعزاز و احترام تمام بقلعه در آورده لوازم مهمانداری و مراسم ضیافت بزرگانه بتقدیم رسانید و محمد سعید قاضی قندهار را که از هوا خواهئی شاه بسیاوش پیهم خبر می فرستاد به بدترین روشی بقتل رسانیده برج و بارهٔ حصار را حوالهٔ اولیای دولت قاهره نمود - چون مضمون عرضداشت بر رای گیتی آرای وضوح یافت قلیچ خان ناظم ملتان را که بمنصب چهار هزاری ذات و سوار سرافراز بود از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار از آنجمله دو هزار دو اسپه سه اسپه و تفویض صوبهٔ قندهار سربلند ساخته حکم فرمودند که با تمام لشکر ملتان و یوسف محمد خان حاکم بهکر و جان نثار خان فوجدار سیوستان خود را بسرعت بقندهار رساند - و فرمان عالیشان دیگر بنام سعید خان صوبه دار کابل باین مضمون صادر شد که گوهر تاج سلطنت و بختیاری شاه شجاع بهادر با لشکر بیقیاس درین نزدیکی متوجه آنصوب میشوند باید که آن زبدهٔ پیش قدمان معرکهٔ دلیری و دلاوری با تمام لشکر کابل و مبلغ پنج لک روپیه نقد از خزانهٔ آنجا همراه گرفته روانهٔ قندهار شده از آنجمله یک لک روپیه بصیغهٔ انعام به علی مردان خان برساند - و دو لک روپیه بطریق مساعده خود بگیرد و تتمه مبلغ را به بعضی بندهای دیگر برسم مساعده بملک مودود وغیره تبعهٔ علی مردان خان درخور حال هرکدام انعام بدهد - و چون قلیچ خان بقندهار برسد خاطر از بندوبست قلعه و ذخیره وغیره

جمع نموده و آن حصار خیر آثار را حوالهٔ خان مذکور نموده علی مردان خان را با بنه و بار و توابع تا بکابل ہمراه آورده از آنجا میرزا شیخ پسر کلان خود را ہمراه داده روانه درگاه عالم پناه نماید - و چون احتمال آمدن شاه صفی نیز بود گرامی گوہر بحر خلافت و نامداری شاه شجاع بهادر را در آغاز ذی قعده سنه یک ہزار و چهل و ہفت با کمال اعظام و اجلال خلعت گرانمایه با چارقب زردوزی و جیغه و شمشیر و خنجر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و فیل و ماده فیل با ساز نقره و دو اسپ عراق با زین زرین و لجام مرصع و صد اسپ ترکی و ده لک روپیه نقد بطریق انعام و ہزار سوار جرار جدگاره[1] بدان صوب مرخص گردانیدند - و ہنگام رخصت بر زبان فیض ترجمان آوردند که اگر شاه خود آید آن فرزند ارجمند نیز با تمام لشکر بدان صوب شتافته ہنگامه آرای نبرد گردد - و اگر لشکر بفرستد فوجی از بهادران کار طلب بسر کردگی خان دوران بهادر نصرت جنگ تعین نموده خود نزدیک باشد - آنگاه ہر یکی از امرای نامدار را که در رکاب ظفر انتساب آن بلند اقبال تعین شده بودند خلعت و خنجر و اسپ و فیل درخور رتبه و حالت عطا نموده خان دوران بهادر را به عنایت خلعت خاصه و جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه با ساز طلا و فیل و ماده فیل با براق و حوضهٔ نقره معزز و گرامی ساخته مدار جنگ و جدال و رحل و ترحال بر رای و درایت او باز گذاشتند - و بهادر خان و مبارز خان را حکم شد که از جاگیر خود آمده ملحق عسکر اقبال گردند - و به وزیر خان ناظم پنجاب حکم شد که از صوبهٔ پنجاب غله فراہم آورده پیهم روانهٔ کابل سازد - مجملاً سعید خان صوبه دار کابل بر طبق حکم معلّی از کابل با راجه جگت سنگھ و تمام تعیناتیان آن صوبه روانه شده چون بقلات رسید از نوشتهٔ میرزا شیخ و عوض خان معلوم نمود که سیاوش با برخی از حکام خراسان بشش کروہئی قندہار رسیده - و جمعی که در قلعه اند اگرچه بظاہر با علی مردان خان دم از موافقت می زنند اما نهانی بسیاوش محرک سلسلهٔ دوستی گشته خواه و ناخواه او را بآمدن قندہار تحریص می نمایند باید که از قلات به کمال ہوشیاری و دوربینی

۱- اصل : جدکار - جدگاره بر وزن گہواره ، روش ہای مختلف (و - ق)

عازم این صوب شود ـ خان مذکور پس از اطلاع این معنی بآئین شایسته و توزک بایسته کوچ به کوچ طی مراحل نموده چون هفدهم ذی قعد سنه یک هزار و چهل و هفت بظاہر قندہار رسید علی مردان خان از مقدم آن خان شجاعت نشان جانی تازه و مسرت بی اندازه یافته استقبال خیل اقبال نمود ـ و فرمان فرخنده عنوان را با خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و شمشیر و خنجر مرصع که مصحوب محمد مراد سلدوز مرسل گشته بود پس از تقدیم مراسم تواضع و تسلیم جبین نیاز بر زمین منت گذاشته بدریافت این سعادت عظمیٰ که از دیر باز خواہان وصول آن بود کامیاب صورت و معنی گردید ـ و فرمان عالیشان که بنام سعید خان بهادر مشتمل بر تلقین محاربه و ارشاد مدافعهٔ لشکر عراق صادر شده و در آن رقم یافته بود که اگر سیاوش بنابر کوتاه نظری و خیره چشمی عرصه را خالی دیده بدست درازی و ترکتازی نواح قندہار درآمده باشد آن عمدةالملک قلیچ خان را در قندہار گذاشته خود با سپاه نصرت دستگاه متوجه گشته دمار از روزگار او برآرد ـ و از رہگذر سرانجام این یساق اندیشه را به خاطر راه نداده راست تا فرات بتازد که از سپاه و آذوقه و خزانه آنچه باید و آنچه شاید بکرم الٰهی موجود است چنانچه مبلغ بیست لک روپیه با بیست ہزار سوار ہمراه شاہزادهٔ والا گهر روانه نموده حکم فرموده ایم که اگر والئی ایران متوجه قندہار شود آن فرزند سعادت مند افواج کلی را به پنج قسم منقسم ساخته و خود به نفس نفیس سردار خیل اقبال گشته داد مردی و مردانگی دہد - اتفاقاً فرمان مذکور بدست مردم سیاوش که سر راہها گرفته بودند افتاد ـ بعد از آگهی بر مضمون آن سر رشتهٔ استقلال او و ہمگنان از دست رفت و فرمان عالی شان نزد والئی خود بایران فرستاده متوجه تہیهٔ اسباب جنگ گشت ـ سعید خان بهادر از تنگئی وقت و دیر آمدن قلیچ خان میرزا شیخ پسر خود را با دو ہزار سوار در قندہار گذاشته و توقف علی مردان خان با جمعی قلیل در قلعهٔ ارک قرار داده قریب سه ہزار جمعیت او را که در باطن نفاق و بظاہر وفاق داشتند بسرداری حسین بیگ خواہر زادهٔ علی مردان خان ہمراه گرفته با ہشت ہزار سوار رو به پیکار سیاوش آورد ـ و فیلان عربده آئین پرخاش جو که ہمه اژدہا صولتان اہرمن منظر بودند پیش روی داده بتاریخ بیست و ششم ذی‌قعده

سنہ یازدہم جلوس مبارک موافق سنہ یک ہزار و چہل و ہفت ہجری
زینت افزای عرصۂ مصاف گشت - در آن روز خان نصرت اندوز ہراولی
سپاه نصرت دستگاه را براجہ جگت سنگھ و محکم سنگھ و اوگر سنگھ و گوپال
سین و رام سنگھ و جگرام و گج سنگھ و ہمت سنگھ و مہدنی مل بھدرویہ و
اندر بھان و دیگر راجپوتان مقرر نموده جرانغار بسید ولی و عبدالواحد و سید
محمد و محمد شوق وغیره سادات بارہہ و امروہہ و بخاری و برانغار بہ پردلخان
و غیرت خان و علاول خان و حیات خان و حسن خان وغیره افغانان حوالہ
ساخت - و قول را با برادران و پسران آرایش داده طرح دست راست
بعوض خان و سہ ہزار سوار علی مردان خان بسرداری حسین بیگ خواہر زاده
و علی بیگ نوکر خان مذکور زینت بخشید - و ازین جانب سیاوش با
بیرام علی خان حاکم نیشاپور و خدا قلی خان حاکم فرات و دوست علی سلطان
حاکم خواف و یوسف سلطان حاکم چمش کزک و صفی قلی قلعدار
بست و جمعی دیگر قریب ہفت ہزار سوار بتوزک صفوف پیراستہ و توپخانہ
را پیش رو داشتہ روانہ شد - و در یک کروہی قندہار چون ہر دو لشکر
مقابل شده نبرد آرا گشتند بہ تعصب یکدیگر جنگ سخت در گرفتہ در اثنای
زد و خورد ہراول و برانغار و جرانغار قزلباش اسپ برانگیختہ برانغار از
جانب راست ہراول سپاه ظفر دستگاه با طرح جرانغار روبرو شد - و جرانغار
بہ مردم علی مردان خان کہ طرح برانغار مبارزان دین بودند محاذی گشت -
و ہراول با ہراولان در افتاده تردد شیرانہ بمیان آمد - در چنین ہنگام کہ
جنگ از ہر دو سو ترازو گشت معاملہ بہ نیروی سرپنجہ و زور بازو افتاده
جمعی کثیر از بہادران طرفین داد اقامت داده متعاقب یکدگر بعالم دیگر
روانہ می گردیدند و دلاوران موافق و مخالف بر سر آن پلہ پایۂ قدر و
مقدار یکدیگر سنجیده باشتعال آتش کین حق مقابلہ و مقاتلہ ادا می نمودند -
بیک ناگاه از ہجوم افواج و جنود رعب تزلزل در بنای تمکینی کہ نداشتند
راه یافتہ افواج غنیم طریقۂ فرار سر کردند و باشتاب بخت برگشتہ و ادبار
رو آورده یکسر تا خیمہ و خرگاه خود بہان پا تاختہ عنان یکران عزیمت
را مثنی نہ ساختند - دلاوران لشکر شکن ہمہ مراسم تعاقب بجا آورده
فرصت آن ندادند کہ در آنجا ہم دست و پای آنہا آشنای عنان و رکاب شده

دمی خود را در خانهٔ زین محکم توانند نمود - لاجرم احمال و اثقال گریختگان که در میدان باز مانده بود بدست دلاوران افتاد و جمعی کثیر از آن خون گرفتگان از ضرب تیغ صف شکنان راه آخرت سرکردند - هژبران بیشهٔ جدال و قتال شکر کنان و سجده گذاران مظفر و منصور بمقر خویش بازگشت نمودند -

بیست و نهم ذی قعده مذکور تمامی مساجد و معابد بتذکار حمد جهان آفرین و نعت سیدالمرسلین و مناقب معصومین و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و مفاخر بادشاهان این سلسلهٔ عالیه حق گزین زینت و صفای تازه یافت - و حقیقت ترددات مجاهدان دین از عرضداشت سعید خان که مصحوب عبدالرحمٰن ولد عبدالعزیز خان ارسال داشته بود بعرض مقدس رسیده خاطرها را مبتهج و مسرور ساخت - بادشاه حق شناس حق گذار همگی بندهای روشناس را بعنایت خلعت فاخره و اضافهٔ مناصب پایهٔ افتخار و سرمایهٔ اعتبار افزوده سعید خان به خلعت خاصه و چار قب و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه مزین بزین و ستام زرین و فیل خاصه و ماده فیل با یراق و حوضه نقره و اضافه هزاری ذات و سوار دو اسپه و سه اسپه بر اصل منصب او که پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه بود و خطاب ظفر جنگ سرافراز ساخته به نهایت عزت فایز و کامگار گردانیدند - و راجه جگت سنگه بمرحمت خاصه و خنجر مرصع و اسپ و فیل سرمایهٔ افتخار ابد اندوخته پردلخان از عطای خلعت و اسپ و نقاره و اضافهٔ پانصد سوار و عوض خان قاقشال بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و اضافهٔ هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار سوار بلند آوازه و ممتاز گردیدند - و غیرت خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و هزار و شش صد سوار و مرحمت اسپ و ابوالبقا برادر سعید خان بمنصب و خلعت و اسپ و اضافهٔ پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب افتخار خان و میرزا شیخ ولد سعید خان بخطاب خانه زاد خان و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل اضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافته منظور نظر مرحمت گشت - و علاول ترین بخلعت و منصب هزاری هشت صد سوار و گوپال سنگه بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و سید ولی بخلعت و منصب هزاری هفت صد سوار و خطاب دلیرخان و سید احمد بخلعت و منصب

ہزاری سہ صد سوار و یوسف بیگ کابلی بخلعت و منصب ہزاری و پانصد سوار و خطاب ہمت خان و رای کاشیداس بخلعت و منصب ہزاری دو صد و پنجاه سوار مفتخر و مباهی گشتند - جمع این مناصب از اصل و اضافہ است کہ بہر یک ازینان مرحمت شده و جمعی دیگر از بندہا کہ با اضافۂ منصب سرافرازی یافتہ اند چون تفصیل آنها طولی داشت لاجرم بہ اسامی آنها نپرداختہ -

درینوفت صفدر خان کہ بجانب ایران رفتہ بود از ایران مراجعت نموده بقندہار آمد و سعید خان را دیده گفت کہ شاه صفی از رفتن قندہار بغایت بیدماغ گشتہ اکثر اوقات بر زبان دارد کہ از صفاہان و بغداد دل برداشتن آسان است اما از سر قندہار گذشتن بسیار دشوار است - بنا بر آن در صدد فرستادن لشکری آراستہ بسرداری جانیخان قورچی باشی در آمده بلکہ ارادهٔ آمدن خود نیز مصمم نموده - لاجرم سعید خان در قندہار توقف نموده بپادشاہزاده والا گہر محمد شاه شجاع بہادر نوشت کہ صلاح دولت آنست کہ تمام لشکر ظفر اثر را با توپخانہ روانۂ این صوب نموده خود در کابل تشریف داشتہ باشند - اگر والی ایران بارادهٔ محاصره متوجہ این صوب گردد یا لشکری تعین نماید پلنگ خویان سخت کوش تیغ جلادت از نیام تہور و تجلد کشیده بر ایشان حملہ آور گردند - و اگر راه دور بینی درگذرد ہمت بر تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور گذاشتہ گرد از نہاد و دود از دماغ متحصنان برآورده آید - چون این حقیقت از روی واقعهٔ کابل و قندہار بمسامع جاه و جلال رسید از پیشگاه خلافت حکم معلیٰ بشرف نفاذ پیوست کہ تا رسیدن قلیچ خان سعید خان در قندہار توقف نموده علی مردان خان را روانۂ کابل نماید - و عوض خان را با ہزار و پانصد سوار تا مقر و خانہ زاد خان را تا کابل ہمراه داده خود بہ تسخیر قلاع آن دیار پردازد - بعد از ورود فرامین مطاعہ ہژدہم ذی حجہ سنہ یک ہزار و چہل و ہفت ہجری علی مردان خان بعد از رسیدن قلیچ خان از قندہار حرم ادراک سعادت آستانبوس بارگاه اشرف اقدس بستہ روز ہفدہم ربیع الاول چون نزدیک دولتخانہ بتخاک کہ بادشاہزاده در آن ولا آنجا تشریف داشتند رسید صاحب الامر جلیل القدر بہادر خان و لہراسپ خان و مبارز خان و نظر بہادر خویشگی و جانسپار خان و ذوالفقار خان مراسم استقبال بہ تقدیم رسانیده خان

مشارٌالیه را باعزاز و اکرام تمام دریافتند - پس از آن خاندوران بهادر باشارهٔ علیه تا بیرون دیوان خانه پذیره شده مراسم مصافحه و معانقه بجا آورده و آداب ملازمت و روش کورنش و تسلیم که درین دودمان عالی شان متعارف است بیاد داده از حصول شرف دریافت ملازمت بادشاهزادهٔ والا مقدار سربلند گردانید - بحکم آن زینت افزای انجمن دولت و اقبال خان دوران خان و راجه جی سنگه جانب راست و خان مذکور در سر جرگه دست چپ نشستند - و بادشاهزاده شفقت بسیار و مرحمت بیشمار نسبت خان مذکور بجا آورده همان لحظه بانعام خلعت فاخره با چار قب زردوزی و جمدهر مرصع و فیل با یراق و ماده فیل با حوضهٔ نقره سر بلند ساخته بکمال عزت و احترام روانهٔ درگاه آسمان جاه نمودند - بنابر مصلحت وقت بهادر خان ولهراسپ خان و نظر بهادر و ابوالبقا و پانصد سوار برقنداز و پانصد سوار تیرانداز و پانصد بیلدار و سقا روانه قندهار نموده خود داخل کابل گشتند -

سعید خان پیش از رسیدن این مردم به قندهار مجلس کنگاش آراسته صلاح درآن دید که پیش از آنکه مردم غنیم غلات ربیع در قلاع درآورده باستحکام برج و باره کوشند بهادران جنود ظفر آمود بتاخت و تاراج نواح قلعهٔ بست و زمین داور و گرشک پرداخته خرابی در آن مرز و بوم بظهور آرند - لاجرم بدین اندیشهٔ صائب راجه جگت سنگه و عوض خان و غیرت خان و همت خان و میرزا محمد خویش قلیچ خان را با جمعی از مردم خان مشارٌالیه رخصت آنصوب نمود - سرداران نصرت مند بعد از رسیدن کوشک نخود[1] چون خبر یافتند که غلات درودهٔ محال متعلقهٔ قلاع مذکور را متحصنان می خواهند پاک نموده درون برند لا جرم قرار یافت که پردل خان و غیرت خان و شادمان و علاول و حیات ترین با تابینان سعید خان و احدیان بصوب قلعهٔ بست و راجه جگت سنگهه و یوسف خان و عوض خان و جان نثار خان و میرزا محمد بجانب زمین داور روانه گردیده بموجب قرارداد بعمل آورند - نامبردها را بیست و ششم محرم مرخص گردانیده خود با پسران و جمعی از خویشان و

۱- درین وقت این مقام بنام کشک نخود موسوم است (و - ق) -

رای کاشیداس بخشی کابل در ظاہر قندہار طرح اقامت افگند ـ اتفاقاً در اثنای راه ہزار سوار و دو ہزار پیادهٔ قلیچ خان و مردم راجه جگت سنگھ در آخر شب بآن قلعه رسیده به لوازم محاصره پرداختند ـ اگرچه درونیان بمقام مدافعه و ممانعه در آمده تا دوپہر روز داد تردد دادند اما آخر کار دلیران راجپوت وغیره آتش بدروازه زده دست به فتح آن یافتند و ہمگئی آن مردم را روانهٔ کشور دیگر ساختند ـ و از اتفاقات حسنه ہمدران روز زاہد بیگ نوکر قلیچ خان که با سه صد سوار بحراست قلعهٔ کوشک نخود تعین شده بود جمعی دیگر از الوس آن نواحی را با خود متفق ساخته بر قلعهٔ ہیرمنداب تاخت و در ہمان حملهٔ اول که از روی دلیرئی تمام بی تحاشی ناشی شده بود بعنایت الٰہی بر متحصنان غالب آمده در سر سواری آن قلعه را مفتوح و حارسان را بدست آورده به تیغ بیدریغ گذرانید ـ شانزدہم صفر راجه جگت سنگھ با لشکر ظفر اثر بزمین داور رسیده اطراف حصار آنرا مانند باطن متحصنان بہجوم افواج وہم و ہراس فرو گرفت ـ باوجود این درونیان باستقلال تمام در حصار بر موکب اقبال بسته مردانه دست به تردد بر کشادند و آئین ستیز و آویز پیشنہاد ہمت ساخته داد محافظت و پاسبانی دادند ـ چون در سران لشکر ناسازی بمیان آمده این معنی موجب خیره چشمئی درونیان گشت و مقدمهٔ فتح قلعه در عقدهٔ تعویق افتاده معامله یک قدم پیش نمی رفت ـ لاجرم قلیچ خان بنابر پاس ناموس صوبه داری و نسق و نظم ولایت جمعی از تابینان خود بحراست قلعهٔ قندہار گذاشته ہژدہم صفر رو بزمین داور نہاد ـ روشن سلطان قلعدار بمجرد استماع آوازهٔ آی آی قلیچ خان دل از جنگ برداشته یکی از معتمدان خود را بالتماس زینہار نزد خان مذکور فرستاد ـ قلیچ خان امان نامه بمہر خود و دیگر سران فرستاده به تسلئی دل ہراسیدهٔ او پرداخت ـ آنگاه ششم ربیع الاول سنه یک ہزار و چہل و ہفت بعد از محاصرهٔ بیست و شش روز از قلعه برآمده آن خان ظفر نشان را دید ـ روز دیگر خان مذکور داخل قلعه شده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن درآمد ـ و سامان و سرانجام مایحتاج قلعداری نموده فولاد بیگ نوکر خود را به محافظت آن برگماشت ـ و بخاطر جمع رو بتسخیر قلعهٔ بست آورده بعد از نزول آن مکان از کیفیت اوضاع و خصوصیات اطوار اہل قلعه مطلع

شده ده ملچار بر دورش از لشکر سابق و لاحق مقرر گردانید ـ و اجازت داد که دلیران عرصهٔ پیکار به پیش بردن ملچار و سر کردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه کوشیده همه وقت در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور گردند ـ و از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله می دادند پای کم نیاورده یک لحظه دست از کار باز نکشند ـ با این همه نقبی را که بتلاش تمام مبارزان اقبال به بیخ برج و باره می رسانیدند اندرونیان پی برده خراب می ساختند ـ و باوجود جد و جهد مجاهدان میدان دین اهل قلعه دل از دست نداده دست از کار باز نمی داشتند ـ بآنکه از طرف ملچار قلیچ خان و یوسف خان نقبها رفته رفته بنزدیکئی مقصد رسیدند قصا را نقب یوسف خان را درونیان یافته بخاک انباشتند و پی بنقب قلیچ خان که بپای دیوار قلعه رسیده بود نبرده تا وقتی خبردار نشدند که بباروت انباشته شد ـ از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بهدف اصابت می رسد صبح چهارشنبه هفتم ربیع الاول باشارهٔ خان مشارٌالیه در حالتی که عرصهٔ قتال از اشتعال نیران جنگ و جدال رشک آتشکدهٔ فارسی شده بود در همان گرمی نقب را آتش دادند ـ یکه تازان عرصهٔ جلادت و جدال که از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند آورده بودند اصلاً ابا و محابا از توپ و تفنگ و سایر آلات آتشباری که از برج و باره بآتشباری در آمده بود ننموده از راهی که نقب وا کرده بود بقلعه درآمدند ـ و جمعی دیگر از شجاعان بی هراس بمدد زینه و کمند از هر طرف بدیوارها برآمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را چنانچه باید کار فرمودند ـ متهوران درون از صدمهای پی در پی بهادران اگرچه پای کم نیاورده چندی بمقابله پرداختند اما چون اثری بر آن مترتب نشد به بیچارگی جای خود از دست داده پناه بارک بردند ـ درین دار و گیر جمعی کثیر از اعدا بدستبرد دلاوری بهادران سر باخته صد تن از اولیای دولت نیز روانهٔ کشور بقا گردیدند ـ و سه صد تن زخمهای نمایان برداشته چهار صد اسپ عراق با غنایم دیگر بتصرف درآوردند ـ روز دیگر بکندن بیخ دیوار ارک شروع نموده در چند روز آن قلعه را نیز بحوضهٔ احاطهٔ تامه و حیطهٔ ضیق محاصره در آورده مشرف

بر تسخیر ساختند - چون محراب خان را به هیچ روی امیدواری نماند و بهمه وجه یاس کلی دست داد از روی تضرع زینهار جو شد - و بعد از رسیدن امان نامه بیست و سوم ربیع الثانی با همراهان آمده قلیچ خان را دید - خان مذکور او را که از غلامان ارمنی معتمد والئی ایران بود با مینکباشیان و یوزباشیان که همراه بودند یک روز مهمان نگاهداشته روز دیگر خلعت داده بموجب خواهش او روانهٔ عراق گردانید - چون آراستگئی صفوف نمایان و تورک و آئین شایان آن سپهدار رزم جو یعنی قلیچ خان مسموع مردم آن نواح شده آوازهٔ ترددات نمایانش بگوش رسید قلعه فولاد که از گرشک ده فرسنگ و قلعه دلخک که از بست دوازده فرسخ فراه رویه واقع شده و میان این هر دو قلعه چهار فرسخ راه هست مردم خدا قلی خان حاکم فراه بتصرف اولیای دولت داده خود بتگ و تا سر بدر بردند - و دست از حراست قلعهٔ گرشک نیز باز داشته بیست و یکم ربیع الثانی راه فرار سر کردند - لله الحمد والمنه که به سلسله جنبانئی اقبال حضرت صاحبقران ثانی انواع فتح های آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردیده - مثل قلعهٔ قندهار که از حصون منیعهٔ باختر زمین و بحصانت مورد ضرب المثل است و دیگر حصون و قلاع ششگانه که از ایام قدیم متعلق این دودمان عالیشان بود مسخر اولیایٔ دولت ابد پیوند گردید - قلیچ خان از سرانجام ناگزیر قلعداری بست و توابع آن خاطر واپرداخته نگاہبانئی بست و و گرشک را بعهدهٔ یکی از نوکران خود بازداشت و پانصد سوار برقنداز و تیرانداز باو تعین ساخته هشتم جمادی الاول با همراهان بقندهار مراجعت نمود - همگی لشکر علوفه خوار ایران مطابق آنچه از حقیقت دانان ایران بظهور پیوسته سی هزار اسپ و بیست هزار سوار مواجب خوار و هفت هزار سوار قورچی و هزار سوار غلام و ده هزار سوار تفنگچی و ده هزار دیگر جمعیت امرا و سوای این هنگام یساق پنج هزار سوار بامید آنکه جمعی از وظیفه خواران اگر بکشتن روند اینها بجای آنها معین گردند فراهم می آیند و آن گروه را نوکر ارادت میگویند - یافت وزیر ایران که اورا در آنجا اعتمادالدوله خوانند سالی بطریق علوفه یک لک روپیه است و با رسم الوزارة آنرا وزرا پیشکش شاه می نامند دو لک روپیه - و سپه سالار سه لک روپیه - و قورچی باشی پنج لک روپیه

و بیگلربیگئی خراسان که از همه زیاده می یابد ده لک روپیه - دیگر اولکه داران ازین کمتر در خور حال هر اولکه - تفنگچی چندی که مینکباشی اند از پنجاه تا شصت - یوزباشی از پانزده تا سی - دیگران تا چهار و پنج - غلامان یوز باشی نیز از پانزده تاسی و ازین جماعت چندی چهل و پنجاه تومان مواجب دارند - و هر یکی از قلرآقاسی و تفنگچی باشی یک لک سالیانه - قورچیان یوزباشی از ده تا سی تومان - چندی ازین جمله چهل و پنجاه تومان نیز می یابند - سایر از پنج تا هفت تومان - و درین دولت ابد پیوند بادشاهان هندوستان هر یکی از بندهای شان که بمنصب هفت هزاری هفت هزار دو اسپه سه اسپه سرافرازند دوازده کرور دام که سی لک روپیه باشد می یابند که صد هزار تومان عراقست بتخصیص وزیر ارسطو نظیر آصف صفات پنجاه لک روپیه یافت دارد -

حقیقت آسام و آسامیان بدفرجام

در شمالی سمت بنگاله دو ولایت واقع شده یکی کوچ هاجو و آن بر ساحل برهم پتر که بعرض دو کروه است و از وسط آسام گذشته بطرف بنگاله می آید آباد است و از آنجا تا جهانگیر نگر معروف به راج محل یکماهه راهست - دوم کوچ بهار که از رود خانهٔ مذکور بغایت دور است و ازینجا تا بنگاله بیست منزل درمیان است بدو کس تعلق دارد - کوچ هاجو به پریچهت و کوچ بهار به لچهمی نراین - در هنگام صوبه داریٔ قاسم خان آبای هردو مالشی بسزا یافته منتظر وقت و قابو بودند - چون خان مذکور متوجه ملک بقا شد مملکت بنگاله بی سردار ماند - فتور که لازمهٔ این قسم ایام است در اطراف و جوانب بهم رسیده معاملهٔ سرحدها از ضبط حارسان بیرون رفت - راجهٔ آسام سرگدیر نام کافر بود و هزار فیل و صد هزار پیاده جنگی که بتگ پا از اسپ پیش میگذارد و سفائن جنگی آمادهٔ حرب و توپخانهٔ بسیار داشت و روز جنگ بیشتر سلاح لشکرش تیر و کمان و تفنگ بود - اگرچه در صف جنگ حریف لشکر هندوستان نمی تواند شد اما در حرب کشتی مردانه و ماهر اند - وضع ماند و بود اینها برین نمط است که خورد و بزرگ سر می تراشند و ریش و بروت بمنقاش می چینند و از جانداران بحری و

بری ہرچہ بدست ایشان می افتد می خورند ـ و بارادۂ جنگ ہرگاہ از مکان
خود حرکت نمودہ بطرفی روانہ میشوند در ہر منزل باندک فرصتی قلعہ
از گل و چوب و نی و کاہ ساختہ شرفات آنرا بہ تختہای عریض مرتب نمودہ
برای سر دادن توپ و تفنگ رخنہا در آن می گذارند ـ و بر دور آن خندق
عمیق تیار کردہ از خار و خس سر تیز روپوش می سازند تا عبور غنیم متعذر
باشد ـ بمدد مرزبان کوچ ہاجو کہ از غلبۂ لشکر فیروزی اثر گریختہ پناہ
باو بردہ بود برخاستہ با حشر بیشمار و فیلان بسیار در سرحد بادشاہ رسیدہ
اکثر قصبات و قریٰ را متصرف شد ـ پس از آنکہ ریاست بنگالہ باسلام خان
مرحمت شد خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا محمد صالح کنبو را کہ مرد
مردانہ صاحب تدبیر و تردد بود با لشکری آراستہ روانۂ آنجانب نمود ـ
چون بارش و طغیان آبہا طریق و سبیل بر مترددین بستہ بود مومیٰ الیہ
با جمعی قلیل پیش از ہمہ بتلاش تمام بکوچ ہاجو رسید ـ و با زین‌العابدین
و جمعی از تابینان اسلام خان از آنجا روانہ پیش شدہ جمعی کثیر از مقاہیر را
بقتل رسانیدہ پنج توپ با دو قلعہ بدست آورد ـ ازین رو کہ جمعیت غنیم
بسیار بود و پیہم کمک از آسام می رسید اسلام خان میر زین الدین علی
برادر خورد خود را با اللہ یار خان و محمد زمان طہرانی وغیرہ منصبداران و
دو ہزار سوار و چہار ہزار بندوقچی پیادہ شصت و پنج کوسۂ جنگی و
کشتیہای پر غلہ روانۂ آنصوب نمود ـ اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم
مقاہیر پانصد کشتی با ساز و سامان ہمراہ آوردہ محمد صالح کنبو و
سید زین العابدین را شہید گردانیدند و شیخ عبد السلام تہانہ دار ہاجو را
با برادر باسیری بردند ـ میر زین الدین علی و اللہ یار خان و محمد زمان طہرانی
بعد از چند روز رسیدہ حصاری را کہ آسامیان بر کنار آب برہم پتر بجہت
گرفتن سر راہ صفدران ساختہ بودند مفتوح گردانیدند ـ و بعد از قتل و
نہب و غارت کفار محکمہای سری گہات بتصرف در آوردہ جمعی کثیر از
آن سرکشان بدکیش را برہمنونئی تیغ راہگرای جہنم ساختند ـ و پانصد
کشتی کلان و سہ صد توپ داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدایگان بحر و بر
گشتہ در عرض دوپہر پانزدہ حصار بہ تردد دلاوران نصرت شعار بکشایش
گرائید ـ و قریب دہ ہزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و

غریق و حریق گشته رعایای پرگنات بسیار که در بند کفار افتاده بودند از حبس مولم آزاد گردیدند - و چون این ماجرا از واقعه صوبه بنگاله بمسامع جاه و جلال رسید از سواران اسلام خان که پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار بر آن دو اسپه سه اسپه افزوده شد - و اله یار خان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و محمد زمان بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر زین الدین علی بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب سیادت خان سربلند گردیدند -

کیفیت سرافرازی یافتن شاهزادهای والا مقدار و نوئینان نامدار و آرایش محفل نوروزی

درین هنگام سعادت فرجام که عرصهٔ چمن بخندهٔ گل و گلبانگ بلبل لبریز گشته غنچه از نوید درآمد نوروز عالم افروز پیرهن بر پیرهن بالیده در جامه نمی گنجید و از رسائی نشاء خرمی و خوشحالی ورود موکب ربیع خار تا گل این رنگین چمن برسم ذخیره گذاری و زله بری برگ شگفتگی ابد بر روی هم می نهند سامان طرازان بارگاه سلیمانی بام و در و دیوار دولتخانه را در دیبای خسروانی گرفته روی زمین را بفرش ملون بعنوانی زیب و زینت دادند که اگر کار پردازان قوای نامیه نسخهٔ طراحئی بهار ازین رو گرفته طرح چمن افروزی بر آن گیرند رواست - و اگر رنگ انوار و ازهار رنگا رنگ را در گلزار جاوید بهار بدین رنگ جلوه دهند سزا - زینت افزای اورنگ جهانبانی بجهت رواج شادمانی شروع سال هزار و چهل و هشت هجری شاهزادهای والا گهر و امرای عظام و سایر بندها بادشاهی را بر وفق تفاوت درجات باضافهٔ منصب و انعام و خلاع فاخره سر افراز ساخته ابواب مسرت و ابتهاج بر روی روزگار مفتوح ساختند - و نوئینان دولت بنوازش شادیانهٔ شادی گورکه دولت را بلند آوازه ساخته خورد و بزرگ دنیا بدعای مزید جاه و جلال آن بر گزیدهٔ حضرت ذوالجلال پرداختند - نخست بادشاهزادهٔ والا مقدار محمد داراشکوه را

از اصل و اضافه بمنصب پانزده ہزاری ذات ده ہزار سوار و شاہزاده محمد شجاع و شاہزادۂ عالی مرتبت محمد اورنگ زیب بهادر را بمنصب دوازده ہزاری ہشت ہزار سوار از اصل و اضافه سرافراز نموده علامی افضل خان دیوان را بمنصب ہفت ہزاری چہار ہزار سوار سر بلند گردانیدند - و بندہای دیگر را که تفصیل آن طول دارد بمرحمت اضافه و خلعت کامیاب ساخته اموال بیشمار بر ارباب استحقاق و سایر نیازمندان منقسم ساخته از آز بی نیاز ساختند -

چون عبداللطیف مخاطب بعقیدت خان که سر براہئی دفتر تن باو متعلق بود از کثرت غلبۂ بیماری بامور مرجوعه نمی توانست پرداخت دیانت رای دفتر دار خالصه را بمنصب ہزاری ذات و صد و پنجاه سوار برافراخته این خدمت نیز باو تفویض نمودند - علی مردان خان را غایبانه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و ارسال علم و نقاره بلند آوازه ساخته بصدور منشور لامع النور عز امتیاز بخشیدند - از چهارم ذی قعده که آغاز نوروز بود تا بیست و دوم این ماه که روز شرف اشرف است از پیشکش بادشاہزادہای نامدار و امرای والا مقدار مبلغ ده لک روپیه را جنس از نظر اشرف گذشته شرف پذیرائی یافت - و مضاعف آن بطریق انعام بشاہزادہا و امرا مرحمت گشته جهانی را کامیاب مطالب ساخت -

ظفر خان ناظم کشمیر که بعد از فتح تبت با ابدال مرزبان روانۂ درگاه شده بود با او از تلثیم سدۂ سپهر مرتبه سعادت دارین حاصل نمود - یادگار بیگ نامی که پیش از فتح قندہار او را والئی ایران بعنوان حجابت بدرگاه عالم پناه فرستاده بود میر خان میر توزک تا بهشت آباد باستقبال رفته بحضور اشرف آورد - و بعد از حصول سعادت ملازمت نامۂ شاه را که مشتمل بر حقیقت فتح ایروان بود با دوازده اسپ و سه تفنگ کلان که دارای ایران درین فتح از رومیان بدست آوده بود از نظر اشرف گذرانیده بانعام خلعت و تاج قزلباشی و جیغۂ مرصع سرافرازی یافت - مبارز خان از اصل و اضافه بمنصب چهار ہزاری ذات و سوار سرافرازی یافت - فرمان عنایت عنوان با خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع

و سپر خاصه مصحوب نور بیگ گرز بردار به علی مردان خان ارسال یافت ـ دوم روز آن نقدی سلطان و احمد بیگ فرستادهای علی مردان خان زر مسکوک بنام مبارک با عرضداشت خان مذکور که قبل از روانه شدن از قندهار ارسال داشته بود از نظر اشرف گذرانیده هر کدام بانعام خلعت و اسپ با ساز نقره و سه هزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت مراجعت یافتند ـ و خلعت خاصه و دو اسپ با زین طلا و مطلا و نقاره و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل مصحوب ذوالقدر خان که همراه فرستادهای علی مردان خان آمده بود مرحمت فرمودند ـ و یادگار بیگ سفیر ایران بیست و دو اسپ و دو شتر از خود پیشکش نموده بعنایت خنجر خاصه سرافراز گردید ـ و ملا عبدالغفور حاجب نذر محمد خان والئی بلخ بدربار اعلی رسیده سعادت بار یافت ـ و نامهٔ خان از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و پنجهزار روپیه بلند پایه شد ـ

غرهٔ محرم سنه یک هزار و چهل و هشت میر صمصام الدوله انجو بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی و داروغگئی توپخانه و عمارت و سایر قندهار سرافرازی یافت ـ دوم ماه مذکور راجه گج سنگه باجل طبیعی درگذشت ـ بادشاه بنده نواز جسونت سنگه پسر خورد او را بمنصب چهار هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه و یادگار بیگ سفیر ایران را بانعام سی هزار روپیه کامیاب ساختند ـ و عبدالغفور ایلچی نذر محمد خان نیز درین تاریخ بانعام بیست هزار روپیه نقد سر بلندی یافت ـ

روز چهارشنبه دوم ربیع الاول سال هزار و چهل و هشت هجری حضرت واهب البرکات بشاهزادهٔ والا جاه عالی مرتبت از بطن صبیهٔ رضیهٔ سلطان پرویز پسری عطا فرمود ـ و حسب الالتماس آن والا گهر حضرت خاقان بنده پرور آن نونهال چمن دولت را بمهر شکوه نامور ساختند و دو لک روپیه بجهت جشن عقیقه انعام فرمودند ـ و بیادگار بیگ ایلچئی ایران کمر مرصع به قیمت پنج هزار روپیه و چهل هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند ـ سلطان مهر شکوه پس از زندگئی چهل روز بعالم بقا متوجه شد ـ

آرایش جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی سال هزار و چهل و هشت مطابق سوم شهریور آئین بزم وزن قمری مقدس ابتدای سال چهل و نهم از سنین عمر ابد قرین زینت آرتیب یافته خدیو روزگار خورشید وار به برج کفهٔ میزان تحویل نموده پله برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر نقود و اجناس دیگر سنجیده همه را بر اهل استحقاق قسمت فرمودند ـ و منصب هر کدام از بادشاهزادهای والا نسب عالی مقدار شاه شجاع و محمد اورنگ زیب بهادر باضافهٔ هزار سوار دوازده هزاری نه هزار سوار مقرر گردید ـ یادگار بیگ ایلچئی ایران را بخلعت فاخره و شمشیر یراق مرصع و سی هزار روپیه نقد برنواخته رخصت معاودت دادند ـ

حقیقت فتح بکلانه

از سوانح این ایام رسیدن خبر مسرت اثر فتح بکلانه است مشتمل بر قلاع نه گانه و سی و چهار پرگنه بحاصل چهار لک روپیه و هزار و یک قریه و طولش صد کروه و عرضش هفتاد کروه رسمی است ـ لطافت آب و هوا و فزونئی اشجار میوه دار و کثرت تالاب و انهارش مستغنی از توصیف و فارغ از بیانست ـ از مدت یک هزار و چار صد سال مرزبانئی آن در سلسلهٔ بهرجی زمیندار است ـ از جملهٔ حصون تسع که نامزد است بسالهیر و مولهیر و موراء و هرگده و سانوه و پانوه و هاتگده و پیپول و چوریل محکم ترین آن سالهیر و مولهیر است ـ هر دو بسیار صعب‌المرور و دشوار گذار بر جبلی طولانی واقع شده یکی بر فرق کوه و دیگر برکمر ـ هر یکی از سنگ یک لخت به صنعت گریٔ معمار قدرت صورت اساس یافته و زینهٔ هر دو در سنگ تراشیده نمودار ساخته بعنوانی که بیمددگاری دیگری گام نتوان نهاد ـ در هر حصار چشمه و تالابی بقدرت الٰهی چون چشم عاشقان پیوسته روان است و آب هر یک آن بعذوبت و گوارائی زبان زد سیاحان زمان ـ و حصاری که بر کمر کوه طولانی مذکور است خانهٔ مرزبان در آنجا واقعست ـ در سال دهم جلوس مبارک بادشاهزاده نامدار کامگار محمد اورنگ زیب بهادر

حسب الحکم اشرف سه هزار سوار و دو هزار پیاده برقنداز بسرکردگی مالوجی دکهنی و محمد طاهر نام نوکر خود بجهت تسخیر آن ولایت تعین نمودند ـ بهادران جنود ظفر آمود بمجرد رسیدن آنجا از سه جانب یورش نموده ناگهان بر سر نگاهبانان قلعه چون قضای نازل ریخته جمعی کثیر را رهگرای وادیٔ فنا ساختند ـ بهرجی زمیندار آنجا با سراسیمگی نخست بحصار مولهیر در آمد و هنگامهٔ دار و گیر را گرم نمود ـ دلیران قلعه کشای بپایمردیٔ تمکن جبلی و تمکین پر دلی پای مردی استوار ساخته آغاز پرداختن ملچار نمودند ـ و در کمر گاه کوه میانه فریقین هنگامهٔ جدال و قتال آراسته حملهای سخت بر یکدیگر نمودند ـ چنانچه آخرکار متحصنان از مشاهدهٔ نیروی دستبرد بهادران تهور کیش از جا رفته و بجهت انسداد ابواب وصول غله خود را بای داده چندان مغلوب هراس و اندیشه گشتند که دهم شوال بهرجی زمیندار آنجا مادر خود را با کلیدهای قلعه هشتگانه در خدمت بادشاهزاده والا قدر فرستاده التماس نمود که اگر سلطانپور که در جوار بکلانه است بطریق وطن مرحمت شود فرزندان و توابع را در آنجا گذاشته سعادت ملازمت حاصل نماید ـ گرامی نیر اوج دولت و بختیاری مادر او را بعطای نقد و جنس و مرحمت سلطانپور خوشدل ساخته رخصت مراجعت دادند ـ و حسب الحکم اشرف نشان والا شان مشتمل بر تسلی و دلاسای او و مرحمت منصب سه هزاری دو هزار سوار بنام او صادر فرموده باطمینان خاطرش پرداختند ـ زمیندار مذکور بعد از ورود منشور لامع النور بدست آویز تسلیم مفتاح حصار های مذکور استفتاح ابواب امن و امان و سلامت بر روی روزگار خود نموده بدستور عفو طلبان زینهاری از قلعه برآمده بملاقات مالوجی و محمد طاهر پیوست ـ بادشاهزادهٔ عالمیان از قبل خود محمد طاهر را بحراست مولهیر و حکومت آن دیار و هفت معتمد دیگر را بپاسبانی هفت قلعه دیگر معین ساختند ـ اگرچه استخلاص این قلاع که راهگذار شان چون راه صراط بباریکی و تندی ضرب المثل است بجد و جهد محتمل نبود اما بمحض کارسازیٔ اقبال جهانکشای بآسانی مفتوح گشته کار بر وفق مراد دوستان ابد پیوند صورت اتمام یافت ـ

توجه شریف بصوب دارالسلطنت لاهور

چون بجهت تنبیه و تادیب مفسدان دکن و شرق دیار مدت چهار سال در دارالخلافه توقف رو داده بود درینولا که ارادهٔ سیر و شکار دارالسلطنت لاهور و کشمیر دامنگیر طبع اقدس گردید بتاریخ شانزدهم ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت سیف خان را بمرحمت خلعت و حراست دارالخلافه و راجه بیتهلداس را به عنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ با زین مطلا و خدمت قلعداریٔ اکبر آباد و فوجداری هر دو روی آب جون باگاه خان و کوتوالی بشرف الدین حسین مقرر نموده ماهچهٔ آفتاب شعاع لوای والا را بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع دادند - و یمین الدوله را بعنایت خلعت خاصه عز امتیاز بخشیده بواسطهٔ ضعیفی که داشت به دارالخلافه مرخص فرمودند که بعد از ایام بارش کارخانجات بادشاهی را همراه گرفته روانهٔ حضور شود - و میرزا رستم و خان عالم و لشکر خان را بخلعت سر برافراخته رخصت دارالخلافه فرمودند - و عبدالله خان بهادر دستوری تته و سید خان جهان اجازت تیول خود یافت - و در نواحی موضع بلی[1] پانزده کروهی دهلی به شکار شیر پرداخته در سه روز شش قلاده شیر نر و سه ماده شیر را شکار نموده چهارم جمادی الاول سایهٔ اقبال همای چتر فرخنده بر دهلی انداخته نخست بزیارت مرقد منور حضرت سلطان المشایخ و جنت آشیانی همایون بادشاه شتافته هفت هزار روپیه در هر دو مکان باهل استحقاق عطا نمودند - پانزدهم ماه مذکور بصید گاه پالم تشریف برده در یک روز پنجاه و دو آهو به تفنگ خاص بان شکار فرمودند - چون هیچ وقت ازین دست شکار از دست هیچ بادشاهی نشده بود باعث انبساط خاطر انور گشت - غیرت خان صوبدار دهلی و اله ویردی خان فوجدار متهرا را رخصت خدمت مرجوعه فرموده متوجه پیش شدند - درین سال از پیشگاه عنایت حضرت بادشاه دریا دل جهان نواز نوزده لک روپیه ببادشاهزادهای عالی مقدار و امرای نامدار وغیره بطریق انعام مرحمت شد -

---

۱- علی - قلمی (و - ق) -

شروع سال دوازدهم جلوس میمنت مانوس و ملازمت نمودن علی مردان خان بعد از آمدن قندهار

روز شنبه غره جمادی الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت هجری بخیر و خوبی شروع شده آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - چون مطلبی پیشنهاد همت والا بود در ایام سفر لاجرم زیاده بر یک روز متوجه آرایش محفل بهشت آئین نگشته دوازدهم باغ انباله را که حسب الامر بیگم صاحب عمارتی نو در آن صورت اتمام یافته بود از نزول اشرف ثانئی اثنین فردوس برین ساختند - و از آنجا در دو کوچ بسرهند تشریف ارزانی فرموده و پنج روز برای سیر و تماشای باغ و عمارات اطراف تالاب و چبوترهٔ ماهتابی میان این که باهتمام میر علی اکبر کروری سرهند صورت اتمام یافته بود مقام نموده متوجه پیش شدند - درین مقام سکهپال عاج با یراق طلا و پوشش خاصه سمور مصحوب خاندان قلی ملازم علی مردان خان که عرضداشت خان مذکور با دوازده رومی که والئی ایران بعد از فتح ایروان بقندهار فرستاده آورده بود مرحمت نمودلد - و رومیان مذکور بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد سرافرازی یافته بر طبق تمنای خاطر رخصت وطن یافتند -

بهرام ولد صادق خان بخدمت بکاولی از تغیر عارف بیگ امتیاز یافت - و پرگنه بتهنده که چهل و یک لک دام جمع دارد از روی عنایت بعلامی افضل خان انعام مرحمت شد - بیست و دوم جمادی الثانی صفدر خان که از ایران مراجعت نموده جریده بدرگاه والا رسیده بود هزار مهر بطریق نذر و نه اسپ عراق بر سبیل پیشکش گذرانید - غره رجب بقلیچ خان فرمان شد که غیرت خان ولد یوسف خان تکریه را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و محافظت قلعه بست با توابع و میرزا محمد خواهر زاده بنگاهبانئی قلعه زمین داور و منصب هزاری پانصد سوار سرافراز دانسته رخصت بخدمات مامور نماید - و بسعید خان بهادر حکم شد که صوبه داری قندهار بعهدهٔ قلیچ خان مقرر دانسته با لشکر ظفر اثر بکابل بیاید

و پس از نزول بدارالسلطنت لاهور به تعجیل آمده سعادت ملازمت اقدس حاصل نماید ـ

دهم بر کنار تالاب راجه تودر مل وزیر خان صوبه دار لاهور و شاه قلی خان فوجدار کانگره و بختیار خان فوجدار لکهی جنگل از زمین بوس درگاه جهان پناه سرافرازی یافته هرکدام در خور حال نذر گذرانیدند ـ پانزدهم رجب موافق غره آذر کشور خدیو دین پناه از باغ هوشیار خان مانند خورشید انور دولتخانهٔ زین زرین را شرف خانه ساخته بدولت خانهٔ لاهور متوجه شدند ـ و در تمام راه روی زمین را درم افشان و زر ریز ساخته بساعت سعید اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال گردیدند ـ حسب‌الحکم معلی معتمد خان میر بخشی و تربیت خان دوم بخشی تا بدروازهٔ خاص و عام پذیره شده علی مردان خان را باعزاز تمام ببارگاه عالم پناه آورده بشرف استلام عتبهٔ فلک رتبه رسانیدند ـ خان معزالیه بعد از ادای آداب معهوده هزار مهر نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و چارقب زردوزی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و منصب شش هزاری ذات و سوار و دو اسپ دیوزاد پری پیکر با زین مرصع و مطلا و چهار فیل اهرمن نژاد خجسته از آن جمله فیل کوه شکوه نام بیراق نقره و پوشش زربفت بتازگی مایهٔ ارجمندی و پایهٔ سربلندی یافت ـ و انعام حویلیٔ اعتمادالدوله که بهترین منازل دارالسلطنت است و در صفا و پاکیزگی قرین ندارد ضمیمهٔ مراحم عمیمه گردید ـ سوای حویلی آنچه از تاریخ روانه شدن قندهار تا این روز بخان مذکور مرحمت شده یک لک روپیه قیمت داشت و عنایات دیگر که بدفعات بر روی کار آمده در محل خود گذارش خواهد یافت ـ ده‌کس از نوکران معتمد آن خان والا شان بانعام خلعت و بیست هزار روپیه نقد سر افرازی یافتند ـ از آنجمله حسین بیگ و علی بیگ که قرابت قریبه به علی مردان خان داشتند بخلعت و خنجر مرصع و هشت دیگر بخلعت سر بلندی یافتند ـ یادگار بیگ ایلچئی ایران که در لاهور بجهت سرانجام بعضی امور مانده بود درین تاریخ باز بشرف ملازمت رسیده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشته دیگر باره رخصت انصراف یافت ـ از روز رخصت تاریخ ملازمت دو لک روپیه نقد و پنجاه هزار را جنس باو مرحمت شد ـ و برای شاه صفی صراحی و پیالهٔ

مرصع بقیمت پنجاه ہزار روپیہ مصحوب مومی الیہ ارسال یافت ۔ چون قندھار آب روان و حدایق جنت نشان داشت و از دیرباز طبیعت علی مردان خان بتماشای آب خوگر بود لاجرم از روی عنایت صوبۂ کشمیر را از تغیر ظفر خان کہ نعم البدل قندھار بلکہ بلطافت آب و ہوا و کثرت انہار و اشجار سر آمد متنزہات است و تفرج شگوفہ و گل و طراوت سبزہای شاداب نوخیز و جوش سمن زار تازہ رستہ عبیر بیز ایام بہارش یاد فردوس برین می دہد مرحمت نمودہ بعنایت خلعت خاصہ با نادری و خنجر مرصع با پھولکتارہ و برخی اقمشۂ نفیسۂ ہندوستان جنت نشان و قدری پشمینۂ کشمیر و پنج لک روپیہ نقد کامیاب ساختند ۔ و از وفور رافت پاندان مینا کار مملو بہ پان خاصہ با خوان و سفلدان طلای سادہ عنایت نمودہ فرمودند کہ بخوردن پان کہ از گزین نعمای سواد اعظم ہندوستان است اعتیاد نماید ۔

خان دوران بہادر نصرت جنگ کہ در کابل ہمراہ بادشاہ زادۂ والا گہر محمد شجاع بہادر بود بموجب فرمان قضا نشان با اینہمہ جسامت در ہفدہ پہر از اتک با یلغار آمدہ ملازمت نمود و بمرحمت خلعت خاصہ با چارقب سربلندی یافت ۔ پیشکش صفدر خان پانصد اسپ عراقی و اصناف اقمشۂ نفیسۂ ایران از نظر انور گذشتہ پنج لک روپیہ قیمت آن مقرر شد ۔ چون خان مذکور خدمت رسالت را بکمال سنجیدگی و فہمیدگی بتقدیم رسانید یک لک روپیہ پیشکش شاہ گذرانید و باعیان دولت نقد و جنس بسیار بطریق سوغات فرستادہ پنجاہ ہزار روپیہ بمحسن مہماندار تکلیف نمود ۔ شاہ از وضع پسندیدہ و اخلاق حمیدۂ او بغایت خوشوقت شدہ یک مرتبہ بخانہ اش آمد ۔ و نہ ہزار تومان کہ دو لک و ہفتاد ہزار روپیہ باشد نقد و ہشتاد اسپ عراقی با برخی اشیا بدفعات باو دادہ اقسام تلطّف نمود ۔ لاجرم بوسیلۂ این خدمت مورد عواطف بیکران آمدہ منظور نظر مراحم بی پایان گشت ۔ بعلّامی افضل خان و شایستہ خان و وزیر خان و صفدر خان و جعفر خان و چندی دیگر خلعت زمستانی مرحمت فرمودند ۔

ششم ماہ سعید خان بہادر ظفر جنگ از یساق قندھار مراجعت نمودہ با پسران بزمین بوس درگاہ والا استسعاد پذیرفت ۔ و بعنایت خلعت و چار قب طلا دوزی و جمدھر مرصع با پھولکتارہ و شمشیر مرصع عزّ امتیاز

یافته محسود امثال و اقران گشت - یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاری سه هزار سوار و صوبه داری ملتان و جان نثار خان بمنصب
دو هزار و پانصدی و دو هزار سوار از تغیر او بحراست بهکر و یکه تاز خان
بمنصب هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار و فوجداری سیوستان سرافرازی
یافته کامیاب دولت گشتند - بیست و ششم منزل علی مردان خان از ورود
مسعود مرکز دایرهٔ سعادت گشته موطن فیض گردید - خان قاعده دان
مراسم پا انداز و نثار بجا آورده اسپ و اقمشه بقیمت یک لک روپیه از
نظر اشرف گذرانید و همگی بمحل قبول در آمده بعنایت اسپ لعل بی بها نام
با ساز طلا مینا کار سر افرازی یافت - و از اقسام جواهر و مرصع آلات و
نفایس اقمشه و اسپان عراق و ترکی و شتران نر و ماده که همگی پنج لک روپیه
قیمت داشت بابت پیشکش وزیر خان از نظر فیض اثر گذشت - و میر یحیی
کابلی که از جانب نذر محمد خان بنظم بدخشان می پرداخت بارادهٔ بندگی
درگاه از آنجا آمده شرف ملازمت دریافت - و بخدمت دیوانی کابل از تغیر
شیخ عبدالکریم و منصب پانصدی صد سوار و انعام چهار هزار روپیه
سرافرازی حاصل نمود - و عبدالکریم مذکور بدیوانی سرکار بادشاهزاده عالی
مقدار محمد دارا شکوه عزّ امتیاز یافت - علی بیگ خویش علی مردان خان بخلعت
و انعام چهار هزار روپیه و تفویض خدمت نظم و نسق صوبهٔ کشمیر به نیابت
امتیاز یافت - بسیف خان صوبه دار اکبرآباد حکم شد که چون مملکت
بنگاله بشاهزاده محمد شجاع درینولا مرحمت شده بسرعت هرچه تمام تر از
اکبر آباد به بنگاله شتافته تا رسیدن آن والا گهر از صوبهٔ مذکور باخبر
باشد - کفایت خان بدیوانی قندهار و صفدر خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر
مرصع با پهولکتاره و فیل حکومت اکبرآباد و سعید خان بمرحمت خلعت
خاصه و جیغهٔ مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و فیل و پسرانش بعنایت
خلعت و اسپ سربلند گردیده هر کدام بمکان خود رخصت یافتند -

درین ایام چون وزیر عطارد تدبیر نیکو محضر افضل خان که از
وسط ایام بادشاهزادگی سوای ایام فترت تا الیوم سرانجام مهمات دیوانی سرکار
والای آنحضرت بدو تفویض یافته در حسن خلق و سلامت نفس و کمال نیک
ذاتی و خیر خواهی خلایق سر حلقهٔ نیکان روزگار بود درین مدت از لذت

طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده به نهایت خوبی سن به هفتاد رسانیده بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن باشد دوازدهم شعبان دفتر حیات برچیده بجهت رفع حساب بدیوان اعلیٰ عالم بالا رجوع نمود ۔ فرمان عالی شان بنام اسلام خان صادر شد که چون خدمت جلیل القدر وزارت باو تجویز شد بمجرد رسیدن سیف خان عازم درگاه عالم پناه گردد ۔ و مقرر شد که تا رسیدن خان مذکور امور دیوانی در حضور اشرف مشخص می شده باشد و مطالب جزئی را دیانت رای دفتر دار خالصه سرانجام دهد ۔ و سیاهه تنخواه جاگیر جعفر خان بعرض رسانیده اسناد تیول وغیره بمهر و رسالت او به ثبت رسد ۔ شانزدهم امانت خان برادر افضل خان و دو پسر او عنایت الله که خان مغفور به فرزندی برگرفته بود و فضل الله را بخلعت برنواختند ۔

روز یکشنبه هژدهم شعبان مطابق چهارم بهمن ماه الٰهی بزم جشن وزن شمسی آغاز سال چهل و هشتم عمر جاوید قرین در شاه برج دارالسلطنت که بنابر رفعت رشک فرمای زیبا طارم سپهر مینا است انعقاد پذیرفت ۔ و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی خواص و عام بظهور پیوست ۔ درین روز برکت اندوز منصب بادشاهزادهٔ والا گهر محمد دارا شکوه از اصل و اضافه بیست هزاری ده هزار سوار قرار یافته شاهزاده مراد بخش را که پانصد روپیه روزیانه داشت بمنصب ده هزاری و چار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان و طوغ سر بلند گردانیدند ۔ راجه جسونت سنگھ باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه و راجه رای سنگھ باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و سعادت خان بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و امانت خان بمنصب هزاری دویست سوار و عنایت الله ولد خان مذکور بخدمت عرض مکرر فرق مباهات برافراخت ۔ و عبدالرحمٰن ولد صادق خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سر افراز گشتند ۔ رشیدای خوشنویس بخدمت داروغگیٔ کتاب خانه از تغیر عبدالرحمٰن و دیانت رای بخطاب رای رایان عزّ امتیاز اندوختند ۔

چون بعد از اطفای نیران فساد بندیله و استیصال او با اهل و عیال

پرتهی راج نام کودکی از فرزندان آن مردود را چنپت نام بندیله دست آویز فتنه و فساد ساخته و جمعی از مفسدان فراهم آورده برعایای اسلام آباد مزاحمت می رسانید ـ اگرچه باقی خان فوجدار آنجا حتی المقدور در تاخت و باخت کوتاهی نمی کرد لیکن از عهدهٔ تنبیه واقعی نمی توانست برآمد ـ لاجرم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را حکم شد که خدمت فوجداری بعهدهٔ خود دانسته در قتل و اسر و قلع و قمع آن جماعت سعی کمال بجا آورد بعنوانی که نام و نشان از آن قوم ناپاک بر روی زمین نماند ـ و شایسته خان بصوبه داریٔ بهار و عنایت خلعت و جمدهر و اسپ با یراق طلا سربلند گردیده روانهٔ آنصوب شد ـ

چون بیست و سوم ذی حجه سال هفتم جلوس دختر میرزا رستم صفوی که جلیلهٔ بادشاهزادهٔ والا گهر شاه شجاع بهادر بود از جهان فانی درگذشت بنابر آن صبیهٔ اعظم خان را برای آن کامگار خواستگاری نموده بودند ـ و خان مذکور او را مصحوب والده و برادرانش میر خلیل و میر اسحاق بدرگاه معلی فرستاده بود ـ هشتم شوال پنجاه هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و اقمشه و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق ساچق مصحوب معتمد خان و مکرمت خان و عمدة النسا ستی خانم بخان مذکور فرستادند ـ بنابر آنکه ساعت رخصت بادشاهزادهٔ عالم نزدیک بود هنگام عقد بعید حکم فرمودند که آن بانوی حرم عصمت و اقبال را با والده و برادرانش میر اسحاق روانهٔ بنگالهٔ نمایند که در ساعت مقرر بآئین معهود روزگار کارخیر را صورت سرانجام دهند ـ ذوالقرنین فرنگی در جایزهٔ تصنیفی که بنام نامی ساخته بود انعام پنجهزار روپیه و خلعت یافت ـ سلخ ماه شاهزاده محمد شجاع بهادر را بعنایت خلعت خاصه و مرصع آلات و اضافهٔ سه هزاری بمنصب پانزده هزاری نه هزار سوار سرفراز ساخته دستوریٔ بنگاله دادند ـ و بادشاهزادهٔ عالی مقدار محمد اورنگ زیب بهادر را نیز بهمین منصب پانزده هزاری نه هزار سوار بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا سرافراز گردانیده بدولت آباد ارسال فرمودند ـ

نهضت موکب همایون بصوب کابل

چون از آن باز که روی سریر خلافت مصیر از جلوس مبارک حضرت بادشاه والا مرتبت زینت تازه یافته مجاری کاروبار سلطنت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاری گردید بلدهٔ طیبهٔ کابل از پرتو نزول انور مطرح انوار سعادت و مهبط آثار یمن و برکت نشده بود لاجرم تماشای آب و سبزهٔ آن دیار فیض آثار دامنگیر طبع اقدس شده خاصه جذب خواهش قلوب سکنهٔ آن دیار محرک داعیهٔ آنصوب گشت - و هم آگاهی بر مداخل و مخارج ولایت ماوراءالنهر و قابوی وقت تسخیر مملکت موروثی باعث این سفر گردید - لاجرم شب یکشنبه نهم شوال سنه یک هزار و چهل و هشت هجری از دارالسلطنت لاهور بساعتی مسعود ماهچهٔ مهر شعاع لوای نصرت انتما بصوب کابل ارتفاع یافت - و چون مکرر خبر آمدن شاه صفی والئی ایران بقندهار بسمع اشرف رسیده بود حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که جوهر شمشیر بسالت گوهر درج خلافت شاهزاده محمد داراشکوه با افواج و توپ خانهٔ والا پیش از توجه اشرف از آب نیلاب گذشته تا ورود کوکب معلی در نوشهره توقف نمایند - لاجرم در وقت رخصت خلعت خاصه با نادری مروارید دوزی و جیغهٔ مرصع و تسبیح لعل و زمرد بقمیت یک لک روپیه که در نخستین رخصت بادشاه فلک جاه بصوب دکن حضرت جنت مکانی عنایت فرموده بودند و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر و سپر خاصه و دویست اسپ از آنجمله دو اسپ یکی با ساز مرصع و دیگر با زین طلای میناکار و پنج فیل نر و ماده و ده لک روپیه نقد مرحمت فرموده بکمال عز و شان رخصت فرمودند - و از فرط عطوفت بده نوکر پیش علوفهٔ آن بلند اختر نیز خلعت عنایت شد - و از بند های بادشاهی خان دوران بهادر را بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره نوازش فرموده فدائی خان و راجه جگت سنگه و سعادت خان و ذوالفقار خان بخشئی این لشکر و عبدالرحمن واقعه نویس بمرحمت خلعت و اسپ و گروهی دیگر را بخلعت معزز ساخته تعینات فوج آن والا گهر نمودند - و راجه رای سنگه بخلعت امتیاز یافته بخدمت بادشاهزاده مرخص شد -

علی مردان خان بعنایت خلعت و فیل و جیغه و کمربند مرصع و فیل با ساز نقره مفتخر گشته رخصت کشمیر و وزیر خان خلعت و جَمدهر مرصع یافته رخصت لاہور یافتند ـ بعبداللہ بیگ و اسماعیل بیگ پسران علی مردان خان دو فیل بچه عنایت شد ـ عنایت اللہ برادر زادهٔ افضل خان بمرحمت خلعت و خطاب عاقل خان بلند پایه گردید ـ و از تغیر ملتفت خان بدیوانی بیوتات و اسحٰق بیگ یزدی بدیوانی سرکار بیگم صاحب و خطاب حقیقت خان و خدمت عرض مکرر از تغیر عنایت اللہ معزز گردید ـ و داروغگئی داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عنایت اللہ بدیانت خان مفوض گشت ـ و خدمت قراول بیگی از تغیر خلیل اللہ خان بمراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوی مقرر شد ـ و صف شکن ولد میرزا حسن صفوی از تغیر مراد کام قوربیگی شد ـ رای سبها چند بخدمت دیوانی لاہور از تغیر بہاری مل که او را بجای محمد رشید خان درانی دیوان ملتان گردانیدند مقرر گشت ـ

پانزدہم ذی قعده سنه یک ہزار چہل و ہشت ہجری جشن آغاز نوروز برکنار آب چناب که بعذوبت و گوارائی رشک انہار جنت است جشن ترتیب یافته مجموع مراسم عیش و انبساط بوقوع پیوست ـ بزم خلد آئین شرف آفتاب در منزل حسن ابدال که بدلکشائی و فرح افزائی بہترین منازل این راه است زینت افزای خرمی و خوشدلی گشته افزایش مراتب بارباب مناصب و وظائف و اصحاب رواتب باضعاف قرارداد خاطر بعمل آمد ـ سرو جوئبار کامرانی شاہزاده محمد داراشکوه درین منزل از نوشہره بعنوان استقبال آمده با خان دوران و سعید خان و راجه جی سنگھ و بہادر خان و فدائی خان و نجابت خان و راجه جگت سنگھ از دریافت سعادت ملازمت کامیاب مآرب گشتند ـ و براجه جی سنگھ مالای مروارید مرحمت شد ـ روز دیگر خان دوران و سعید خان رخصت معاودت نوشہره یافته و راجه جگت سنگھ بفوجداری بنگش بالا و پائین و عنایت خلعت سرافراز گشته دستوریٔ فراہم آوردن آذوقه و رسانیدن آن بکابل یافت ـ ده روز درین منزل مقام فرموده بعد از سه کوچ از آب اتک عبور نموده سواد نوشہره را مخیم سرادق جاه و جلال گردانیدند ـ درین منزل فرمان قضا توامان بشرف نفاد پیوست که جمیع بندہای درگاه با فوجہای خود مسلح و مکمل و یسال بسته

بترتیب جنگ صف در میدان جا بجا بایستند - چون فرموده بجا آمد بادشاه فلک جاه فیل سوار تمامی سپاه نصرت دستگاه را که پنجاه ہزار بقلم آمده مفصلاً مشاہده فرمودند و فردای آن از آن مقام کوچ نموده ہمعنان سعادت و ہمرکاب اقبال متوجه مقصد گشته کوچ در کوچ متوجه کابل شدند - و افواج لشکر محیط امواج چون باد از کوہستان گذار نموده در روزی که خطهٔ ساحت کابل از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد رو کش عرصهٔ محشر گشت و از ہول سطوت و صولت اولیای دولت در عرصهٔ بلخ و بخارا شور روز نشور بظهور پیوست - اہالی و موالئی کابل بل سایر رعیت و سپاہئی آن مرز بوم از فیض قدوم مبارک جانی تازه یافته فوج فوج باستقبال موکب اقبال شتافتند - و از پذیرهٔ خیل دولت پذیرای انواع سعادت گشته منظور نظر عاطفت شدند -

تعین شدن سعید خان بهادر ظفر جنگ بتنبیه و تادیب هزارجات حوالی کابل

چون از بی توجهئی حضرت جنت مکانی در پرداخت امور دولت خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافته کار بجای کشیده بود که نظم و نسق معامله سرحدہا مختل گشته رتق و فتق مہمات ملکی و مالی مہمل و معطل شد - یلنگتوش فرصت وقت غنیمت دانسته بعضی از اویماقات ہزارجات ثغور کابل را که ہمواره مطیع حاکم کابل بودند بزبردستی منقاد خود ساخته از اطاعت ناظم صوبهٔ مذکور باز داشته بود - درینولا که دارالملک کابل مضرب خیام دولت گشت حکم شد که سعید خان بهادر ظفر جنگ بتنبیه و تادیب ہزارجات مذکور پرداخته از متابعت یلنگتوش باز داد - و اگر آنها از عاقبت بینی پذیرای اطاعت بندہای درگاه گشته از تمرّد باز آیند بمال و جان امان داده امیدوار عنایت نمایان سازد - و اگر در مقام عصیان و طغیان پا فشرده قبول این معنی ننمایند ہمه را به تیغ بیدریغ حواله نموده در نہب و غارت دقیقهٔ از دقایق تاکید مہمل و نامرعی نگذارد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازی و دست اندازی

آغاز نهاده تمامی ہزارجات را بر سبیل تاخت و تاراج پی سپر عساکر سیلاب مآثر ساخت ـ و اکثر سر زمینها را به قبضهٔ تصرف درآورده بیست و ہفت نفر سردار ہزاره را ہمراه آورده سعادت ملازمت اشرف دریافت ـ

بروز جمعه غرهٔ صفر متوجه زیارت مرقد منور حضرت فردوس مکانی و رقیه سلطان بیگم گشته بعد از طواف آن مکان متبرک بخیرات و تصدقات پرداخته پانزده ہزار روپیه بخدمهٔ آن مکان عطا فرمودند ـ بیست و چهارم بشکار قمرغه چنارنو تشریف فرمودند و یک صد و شصت رنگ و مارخوار شکار نموده برعایای آنجا که بجهت قمرغه فراہم آمده بودند پنجهزار روپیه مرحمت کردند ـ

چون خبر نزول بادشاه جمجاه بامام قلیخان والئی توران رسید به نذر بیگ طغائی صاحب مدار خود اشاره نمود که ابواب دوستی بخان دوران و سعید خان مفتوح ساخته بنویسد که ماوراءالنهر در جنت مملکت ہندوستان ولایتی است محقر اگر ارادهٔ تسخیر آن مرکوز خاطر اشرف باشد بعرض مقدس رسانید ازین داعیه درگذرانند ـ و معروض دارند که ہرگاه متوجه تسخیر خراسان گردند آنچه لازمهٔ دوستی و خلّت است ازین جانب باحسن وجهی بظهور خواہد پیوست ـ و نیز نذر محمد خان نامهٔ مشتمل بر اظهار مراتب یگانگی با قدری تنسوقات ماوراءالنهر مصحوب حاجی منصور که مرد فهمیده و آزموده کار است ارسال داشته محرک سلسلهٔ صلح و یکرنگی گشت ـ چون حاجی مذکور بوساطت اصالت خان و مکرمت خان که تا حوالیٔ شهر باز رفته بودند آمده سعادت استلام عتبهٔ فلک مقام دریافته نامهٔ خان مذکور با ہشتاد اسپ و پنجاه شتر و دیگر اشیا از قسم سمور و وشق بقیمت چهل ہزار روپیه از نظر اشرف گذرانید و پرتو خورشید قبول و اقبال بر آن تافته حاجی مذکور بانعام بیست و پنجهزار روپیه نقد و خلعت و اسپ با زین مطلا سرافراز گردید ـ محسن و عبدالله پسران او نیز بمرحمت پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ با ساز طلا مینا کار مباہی گردیدند ـ ذوالفقار خان از تغیر خلیل الله خان بداروغگیٔ توپخانه سرافرازی یافت ـ

روز دو شنبه چهار دہم ربیع‌الثانی سال ہزار و چهل و نهم جشن وزن قمری آغاز سال پنجاہم از سنین عمر ابد قرین تزئین پذیرفته بجهت کامروائی

محتاجان جسم مقدس که جان جهانست تن بهم سنگیٔ ذخایر بحر و کان داده همه را به فقراء و مساکین قسمت نمودند - قلیچ خان صوبه دار قندهار که بعزم آستان بوس والا روانهٔ درگاه جهان پناه شده بود بادراک شرف ملازمت لازم البرکت سر بلند گشت - حاجی منصور بعنایت خلعت و شمشیر با ساز طلا و پاندان مرصع طلا و پیالهٔ طلا پر از ارگجه با خوانچهٔ نقره و بیست و پنجهزار روپیه سرافراز گشته برفقای او دو هزار روپیه مرحمت گشت - چون یوسف خان ناظم ملتان تعینات صوبهٔ عدم آباد گشته نجابت خان بمنصب چهار هزاری چار هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافته بحکومت ملتان و قلیچ خان بخلعت خاصه و اسپ با ساز طلا و فیل خاصه نوازش یافته رخصت قندهار گردیدند به دیندار خان حراست حصن کابل مفوض فرمودند - محمد اسحاق خویش یادگار حسین را از تغیر رای کاشیداس بخشی و واقعه نویس صوبهٔ کابل گردانیدید - میرزا محمد خواهر زادهٔ قلیچ خان بخطاب خنجر خان سرافرازی یافت و میر صمصام الدوله از تغیر کفایت خان دیوان قندهار شد -

مراجعت اشرف از بلدهٔ کابل بصوب دارالسلطنت لاهور

اگرچه تلافیٔ بی اندامیٔ نذر محمد خان که از غرور جوانی و جهل نادانی انواع خرابی در نواحئی کابل بظهور آورده باعث آزار سکنهٔ آن دیار گشته بر ذمهٔ همت لازم و واجب بود امّا چون امام قلی خان مجدد روابط صوری و معنوی و مذکر مناسبات قدیمی و جدیدی گشته بتازگی ابواب مکاتباب مفتوح داشته محرک سلسلهٔ معذرت گردید خدیو روزگار نخواستند که علاقهٔ دوستی و روابط چند ساله خلل پذیر گردد - لاجرم بیست و پنجم ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت یک پهر روز برآمده براه بنگش بالا و پائین متوجه دارالسلطنت لاهور گشتند - و از منزل چشمهٔ خواجه خضر سعید خان را خلعت داده بدستور سابق بحکومت کابل رخصت دادند - و شاد خان را بخلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر با یراق طلا سرافراز ساخته با جواب نامهٔ نذر محمد خان و یک لک روپیه اشیا روانهٔ بلخ

ساختند - وزیر خان چون در ایام حکومت با اکثر مردم لاہور سلوک ناہموار درمیان داشت تغیر ساختہ معتمد خان را بخدمت مذکور و الله ویردی خان را از اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری ذات و سوار و صوبہ داری دہلی از تغیر غیرت خان سر افراز ساختہ رخصت آنصوب دادند - بیستم جمادی‌الاول در منزل کوہات بشکار پنجاہ و شش مار خوار و قوچ کوہی و چہکارہ بعنوان قمرغہ پرداختہ بیست و پنجم از پل نیلاب کہ بسفائن ترتیب یافتہ بود گذشتہ پس از طی ہفت منزل ساحل بہت مضرب خیام عسکر نصرت فرجام گردید -

آغاز سال سیزدهم جلوس مبارک

روز پنجشنبہ غرۂ جمادی‌الثانیہ سال ہزار و چہل و نہم موافق ششم مہر آغاز سال سیزدہم جلوس مبارک نوید عشرت بعالمیان رسانیدہ نیسان احسان سرور ہفت کشور دنیا را سرشار افضال و تفضیل گردانید - درین روز بہجت افروز میرزا عیسی ترخان حاکم ولایت سورتہ باضافۂ ہزار سوار بمنصب پنجہزاری ذات و سوار از آنجملہ ہزار سوار دو اسپہ و سہ اسپہ سربلند گردید - دوم جمادی‌الثانی صلابت خان را بمرحمت خلعت خاصہ و اضافہ پانصد سوار بمنصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار بلند پایہ گردانیدہ از تغیر معتمد خان میر بخشی گردانیدند - و اصالت خان بعنایت خلعت و خدمت بخشی گری‌ٔ دوم سر برافراخت - و پنجم کنار تالاب حضرت فردوس مکانی کہ در موضع کدہ از مضافات پرگنۂ بہیرہ واقع است منزل اقبال شد - و ہزار مہر برای ترمیم شکست و ریخت آن بجانسپار خان فوجدار حوالہ شد - از منزل جندالہ خلعت خاصہ و چہار اسپ مصحوب مرشد قلی ملازم علی مردان خان کہ در کابل از قندهار آمدہ ملازمت نمودہ بود فرستادہ حکم فرمودند کہ در تاریخ ورود موکب معلی بدارالسلطنت لاہور از سجدۂ بارگاہ والا سر رفعت بعالم بالا رساند -

بیست و یکم جمادی الثانیہ یک ہزار و چہل و ہشت دولتخانۂ دارالسلطنت لاہور از نزول اشرف زیب و زینت تازہ یافتہ مورد فیض بی اندازہ گشت -

علی مردان خان از کشمیر آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت و بعنایت خلعت با نادری و جیغهٔ مرصع و اضافهٔ ہزاری ذات و سوار بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و حکومت صوبهٔ پنجاب با صوبہ داریٔ کشمیر محسود امثال و اقران گردید ـ ششم رجب سال مذکور اسلام خان از بنگالہ آمده جبههٔ اخلاص را بغبار سجدهٔ آستان سپهر نشان فروغ پذیر ساخت ـ و از سر نو منظور نظر عاطفت گشته بخدمت دیوانئی کل ہندوستان و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و قلمدان مرصع و اقطاع صوبه اوده سرافرازی یافت ـ و رقم عنایت تام بر صفحهٔ احوال او کشیده صدر نشین ایوان وزارت ساختند ـ و حکم شد کہ سیادت خان برادر او بضبط حکومت صوبهٔ مذکور بپردازد ـ

چون والدهٔ ماجدهٔ حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی در ہمین ایام رحلت بعالم بالا نموده بود بمنزل آصف صفات بجهت دلدہئی ماتم زدہا تشریف برده لوازم پرسش بآئین شایسته بجا آوردند ـ خان مذکور یک لک روپیہ پیشکش گذرانیده بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ عربی با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل مباہی گشت ـ ہفدہم منزل علی مردان خان بمقدم فیض توام سعادت آمود گردید ـ خان قاعده دان بعد اقامت مراسم پااانداز و نثار پیشکشی از جواہر و دیگر نفایس امتعه کہ قیمت آن قریب بیک لک روپیہ بود گذرانید ـ راجه جی سنگھ بعنایت خلعت سر برافراخته بوطن دستوری یافت ـ از عرضداشت شاہزادهٔ والا مقدار شاه شجاع کہ مصحوب مسعود نام ملازم خود از بنگالہ فرستاده بودند خبر تولد پسر خجسته اختر اواخر شب یکشنبہ دوم رجب سال ہزار و چهل و نہ و دختر نیک اختر روز چهار شنبه پنجم شهر مذکور رسیده خاطر فیض مآثر را خرم و فرحان ساخت ـ آن تازه نہال بوستان دولت و اقبال را بہ سلطان زین الدین محمد نامور و صبیهٔ صفیه را به گلرخ بانو بیگم موسوم ساخته خبر رساننده را بانعام خلعت و شش ہزار روپیہ کامیاب گردانیدند ـ

جمدة الملکی اسلام خان بیست و پنج فیل با یراق نقره و پنجاه تانگن و دیگر امتعهٔ بنگالہ کہ سہ لک و شصت ہزار روپیہ قیمت داشت بعنوان پیشکش بنظر اشرف درآورد ـ چون شب برات نزدیک رسیده بود علی مردان خان بعنوان ایران صحن خاص و عام وتمام در و بام دولت خانہ را بطرز

تازه چوب بندی کرده بر تختها و طاقها و مشبکهای مختلف الاحوال نمودار ساخته بعنوان بدیع و روش غریب چراغ افروزی نمود - شمع شبستان عز وجلال دودمان دولت و اقبال در آن خجسته انجمن که مرتبه فوقانیش از پرتو انوار شمعهای کافوری مرصع لگن فروغ بخش طارم چارم بود و مرتبهٔ تحتانی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهرهٔ شب زنده داران نورانی نموده بود زینت افزای اورنگ جهانبانی گشته حکم سردادن آتشبازی که در صحن خاص و عام و جانب درشن چیده بود فرمودند - و مبلغ دو ہزار روپیه بنیازمندان و محتاجان عطا نموده ملا عبدالحکیم و ملا فاضل را بانعام چهار صد اشرفی کامیاب گردانیدند - بیست و ششم ماه معتمد خان روانهٔ عالم بقا گردید -

احداث شاه نهر باهتمام علی مردان خان

چون علی مردان خان بعرض مقدس رسانید که یکی از همراهان این بنده در حفر قنوات وقوف و مهارت تمام دارد و تعهد می نماید که از جای که آب دریای راوی از کوهستان بر آمده بر زمین هموار میرود نهری که آب آن به بساتین دارالسلطنت لاهور خاطر خواه رسد جدا کرده بیارد - از آنجا که توجه عالم آرای بهار گلشن کامرانی آبروی حدیقهٔ سلطنت و جهانبانی بر آرایش باغ و بساتین زیاده از اندازه است و توجه والا همه وقت بر تعبیهٔ مصالحه رفاهیت عباد و آبادیٔ بلاد مصروف مبلغ یک لک روپیه که دانایان این فن برآورد نموده بودند حوالهٔ خان والا شان نمودند - خان مذکور معتمدان خود را باهتمام این کار گذاشته فرمود که از موضع راجپور که بجانب نورپور واقع است و از آنجا تا دارالسلطنت لاهور مساحت زمینی که آب در آن جریان نماید چهل و هشت و نیم کروه جریبی بود شروع در حفر نهر نمایند - بعد از آنکه این کار بانجام رسید آب چنانچه باید نیامد صد ہزار روپیه دیگر حوالهٔ بندهای درگاه صاحب وقوف شد تا آب خاطر خواه برسد - کارپردازان از بیوقوفی و عدم مهارت پنجاه ہزار روپیه برمرمت آن صرف نموده کاری نتوانستند ساخت - حسب الحکم اشرف جامع کمالات صوری و معنوی ملا علاءالملک تونی که

از آب ترازو و علوم غریبه وقوف تمام دارد تا پنج کروه نهر آوردهٔ علی مردان خان را بحال داشته سی و دو کروه را نو بر نموده آب وافر آورد - چنانچه از سال شانزدهم جلوس تا حال که سال سیم است آب وافر بی فتور بباغات می رسد -

درین ایام نهم رمضان‌المبارک سال هزار و چهل و نه هلالی عرضداشت گوهر اکلیل خلافت و سروری نیر اوج سلطنت و برتری بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مشتمل بر تولد فرزند سعادتمند از بطن صبیهٔ رضیهٔ زمیندار راجور در نواحی متهرا بتاریخ روز پنجشنبه چهارم رمضان‌المبارک سال مذکور و التماس نام با هزار مهر نذر نظر بیگ نام ملازم آن والا گهر بنظر مقدس گذرانیده مسرت پیرای خاطر فیض مظاهر گردید - بادشاه عالم پناه آن ثمرة الفواد را بمحمد سلطان موسوم ساخته نظر بیگ را بانعام خلعت و اسپ و هزار روپیه برنواخته خلعت خاصه و اسپ عربی با زین طلا بآن قرهٔ باصرهٔ دولت و کامرانی ارسال فرمودند -

رسیدن سیستانیان بحوالی بست و شکست خوردن از اولیای دولت

چون عزت خان قلعدار بست از راه عدم تدبیر محافظت حراست قلعه خنشی بعهدهٔ عبدل نام سیستانی وا گذاشته بود و او پنهانی بحمزه پسر ملک جلال الدین که حکومت آنجا داشت نامه و پیغام داشت و وعدهٔ دادن قلعه می نمود و او بنابر ملاحظه جرأت درین باب نمی توانست نمود - تا آنکه یکی از دوستان او باو نوشت که در مجلس شاه مذکور میشود که تو با صوبه دار قندهار ساخته ای - حمزه از روی اضطرار در وقتی که قلیچ خان بجهت حصول سعادت ملازمت بکابل آمده بود قابو یافته سیاله نام غلام خود را با جمعی بجهت تسخیر قلعهٔ خنشی فرستاد - عبدل مخذول او را به قلعه در آورده مردم عزت خان را که جمعی قلیل بودند بقتل رسانید - درین اثناء قلیچ خان بقندهار رسیده لطیف بیگ نام نوکر خود را با جمعی از احدیان و تابینان خود روانه نمود - آن مرد مردانه با دلیری تمام رو به قلعه

آورده بمحاصره پرداخت - حمزه بعد از استماع این معنی جمعی کثیر را
بمدد محصوران فرستاد - لطیف بیگ بنا بر مصلحت از پای قلعه برخاسته
آن روی آب هیرمند پنجکروهئی خنشی آمده توقف نمود و احمال و اسباب
در آنجا گذاشته آمادهٔ جنگ گردید - مخاذیل از برگشتن لطیف بیگ دلیرتر
شده جلد و چابک از آب هیرمند گذشته هنگامه آرای پیکار گردیدند -
لطیف بیگ بدامن زنیٔ کوشش شعله افروز آتش کین گردیده جمعی کثیر
را در حملهٔ اول بقتل رسانید - و بقیة السیف را که عنان اختیار از دست
داده بی پا شده بودند راهئی راه فرار گردانید و لوازم قتل و اسر از قرار
واقع بجا آورده در سواری قلعهٔ خنشی را نیز مفتوح ساخت - قلیچ خان
بعد از استماع این خبر خنجرخان را با دو هزار سوار بجهت تاخت و تاراج
سیستان رخصت کرد - خان مذکور باتفاق لطیف بیگ خرابیٔ بسیار در آن
ملک بظهور رسانیده عبدل حسب الحکم اشرف بقتل رسیده مال و منالش
ضبط سرکار خالصه گردید -

پانزدهم رمضان پادشاهزادهٔ والا گهر سلطان مراد بخش با علی
مردان خان و اسلام خان و جعفرخان و بخشیان عظام باستقبال گوهر تاج
دولت و بختوری زینت افزای انجمن سلطنت و سروری سلطان محمد اورنگ زیب
بهادر دستوری یافته بآئین شایسته تا هنگام حصول دولت ملازمت همراه
بودند - آن گرامی اختر اوج خلافت بعد دریافت سعادت ملازمت و
گذرانیدن هزار مهر بر سبیل نذر و یک فیل بقیمت پنجاه هزار روپیه با
یراق طلا بعنوان پیشکش بعنایت خلعت خاصه و اسپ عربی تمام عیار نام
سربلندی یافته عنان نوند دولت بدست آورد - چون بعرض مقدس رسید که
راجه رامداس نروزی رخت هستی بربست امر سنگهه نبیرهٔ او را از اصل و
اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و خطاب راجگی مباهی گردانیدند - و
صیانت حصن نروز و نواحئی آن بدستور جدش بدو تفویض نموده آن نواحی را
در اقطاع او مرحمت فرمودند - دوم شوال برای عیادت یمین الدوله که مادهٔ
فالج دست راستش را از نیروی گیرائی باز داشته بود تشریف فرمودند - چهارم
شوال سال هزار و چهل و نه مطابق هشتم بهمن جشن وزن شمسی آغاز سال
چهل و نهم به تزئین بادشاهانه آذین یافت - شهزادهای کامگار و امرای

نامدار بنابر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی تسلیمات نیاز آیات بجا آورده پیشکش لایق گذرانیدند - درین روز مسرت اندوز سواران منصب ہر یکی از نیر اوج خلافت و کامگاری شاه شجاع و بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر که پانزده ہزاری ذات و نه ہزار بود شش ہزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر کردند و ده لک[1] روپیه بشاہزاده محمد اورنگ زیب بطریق انعام مرحمت فرمودند - و شاہزاده محمد مراد بخش باضافهٔ ہزار سوار بمنصب ده ہزاری پنجہزار سوار ممتاز شدند - و علی مردان خان بعنایت خلعت و اضافهٔ سه ہزار سوار دو اسپه سه اسپه از جمله منصب او که ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار برآوردی بود عز امتیاز یافت - و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل خاصه با ساز نقره ضمیمهٔ عنایات شد -

پنجم منزل شاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر از ورود مسعود روکش قصور و منازل بہشت موعود گشت - آن والا گہر رعایت مراسم معہود بجا آورده اقسام جواہر و مرصع آلات و پنجاه فیل نر و ماده با یراق نقره که قیمت ہمگی شش لک روپیه باشد پیشکش نموده - حسب‌الامر اشرف بعلی مردان خان خلعت خاصه بچارقب و جمدھر مرصع و بوزیر خان و جعفر خان خلعت با فرجی و بصالت خان خلعت عنایت نمودند - شانزدہم بر گلگون دولت و اقبال سوار شده بموضع خانپور که جہال خان قراول در آنجا قریب دو ہزار و سیصد آہو سیاه و چکاره از اطراف رانده بدام آورده بود تشریف بردند - سه صد را زنده گرفته باقی را آزاد فرمودند - ہرناتھه مہاپاتر بعنایت اسپ و فیل و یک لک دام نقد نوازش یافت - قزلباش خان را از اصل و اضافه بمنصب سه ہزاری سه ہزار سوار و حراست قلعه احمد نگر و مرشد قلی علی مردان خانی را بدیوانئی پنجاب سرافراز ساختند -

---

۱- قلمی : 'دو لک' - گمان می کنم تیموریان ہند ہیچ وقت 'ده لک' روپیه بهکسی مرحمت نفرموده اند شاید که 'دو لک' بوده باشد (و - ق) -

آتش افتادن در اکبرنگر و سوختن حویلی بادشاهزاده محمد شجاع بهادر و سایر کارخانجات

بعرض مقدس رسید که شوال سال حال بحسب قضا و قدر از وزش صرصر تندی جهکر آتش بشهر اکبر نگر در گرفته، در اندک فرصتی بعمارات بادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر رسیده در طرفة العین همه جا منتشر شد بمرتبهٔ که فرصت برآمدن مردم محال گشته ـ بحسب ضرور بادشاهزاده نزدبانی جانب دریچهٔ درشن گذاشته بدشواری تمام با اهل محل و خدمتگاران از آن راه فرود آمدند ـ بعد از آنکه آتش به بنگلهٔ جهروکه نیز رسید از جملهٔ جمعی که مانده بودند بعضی خود را از بام افگنده مجروح و مکسور گشتند و چندی بسلامت برآمده هفتاد و پنج کس از خوادم محل سوختند ـ و از جواهر خانه و کرکراقخانه و توشک خانه و تمامی کارخانجات سوخته از هیچ چیز جز خاکستر اثری نماند ـ خاقان عالم نواز بعد رسیدن این خبر فرمان مشتمل بر عطف بسیار با دو لک روپیه نقد و دو لک روپیه جواهر و اقمشه بآن والا گهر و یک لک روپیه زیور برای فرزندان آن درة التاج دولت و اقبال ارسال نمودند ـ

تشریف شریف بسیر و گلگشت کشمیر دل پذیر

چون کشش خاطر عاطر بتفرج گل و سبزهٔ کشمیر دلپذیر زیاده از حد بود لاجرم اوایل فصل بهار که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آمود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار از مطالع گلبن و مناظر شاخسار است بیست و پنجم شوال موافق غرهٔ اسفندار از لاهور براه پنوج متوجه کشمیر شده یمین الدوله آصف خان را بسبب عارضه استسقاء در لاهور گذاشتند ـ غیرت خان را بخدمت قلعداری لاهور و علی مردان خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع سر بلند گردانیده رخصت دارالسلطنت که در

صاحب صوبگئی او بود نمودند - و خلیل الله خان را بخدمت قراول بیگی
از تغیر مراد کام سر برافراختند - هشتم ذی قعده بکنار آب چناب بادشاهزادهٔ
والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر را بمرحمت خلعت خاصه و سر پیچ لعل
و مروارید که یک لک و پنجاه هزار روپیه ارزش داشت و تسبیح مروارید که
سه قطعه لعل و چهار قطعه زمرد درو منتظم بود بقیمت پنجاه هزار روپیه و
جمدهر و شمشیر و ترکش خاصه و کمر مرصع و بعضی مرصع آلات و دویست
اسپ از آنجمله یکی با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل معزز گردانیده
رخصت دولت آباد فرمودند - و شاهزاده مراد بخش را بعنایت خلعت
خاصه و جیغهٔ مرصع و جمدهر و شمشیر مرصع و دو اسپ با زین طلا مینا کار
و فیل با یراق نقره و ماده فیل سرافراز ساخته حکم فرمودند که بهیره رفته
توقف گزینند و هرگاه فرمان رود روانهٔ کابل شود - وزیر خان بمرحمت خلعت
و اسپ و دیگر بندها بعنایت خلعت نوازش یافته در خدمت آن والا گهر متعین
گشتند - راجه جسونت سنگه را خلعت و اسپ با زین طلا عنایت نموده بوطن
رخصت کردند - الله ویردی خان از دهلی آمده شرف اندوز ملازمت گردید -
و مکرمت خان را حکم شد که از لاهور برای سر انجام آذوقهٔ کابل و قندهار
و تنظیم و تنسیق دیگر امور بدان صوب راهی گردد و دوازده هزار مهر از
زر وزن بدو حواله شد که بمستحقان آن دیار قسمت نماید - و حکم اقدس بنفاذ
پیوست که مهین پور خلافت یک منزل عقب اردوی گیهان پوی و جعفر
خان عقب آن غرهٔ ناصیهٔ سلطنت و سایر بندها عقب جعفر خان بره نوردی
در آیند[1] - و از آنجا قرین دولت و کامرانی کوچ بکوچ متوجه شده از تماشای
گل و شگوفه در هر منزل داد نشاط و شادمانی می دادند تا آنکه در منزل
تهنه غرهٔ فروردی ماه موافق سه شنبه بیست و ششم ذی قعده سنه یک هزار
و چهل و نه هجری جشن نوروز دل افروز و بزم بهشت آئین بر ساحل نهر
کوثر اثر صورت تزئین پذیرفته وقت و مقام مقتضئی طرب و نشاط زمین و
زمان محرک سلسلهٔ عشرت و انبساط گردید - و شب این روز مسرت اندوز

۱- عبارت از راجه جسونت - - - تا جعفر خان بره نوردی در آیند -
قلمی ندارد (و - ق) -

بافروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد - چون راه پیرپنچال بکمال صعوبت و دشواری گریوهای شخ و بسیاری برف واقع شده در اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سواره از آن راه در کمال تعسر است لاجرم براه پنوج که بنابر کمی برف نسبت براه پیر پنچال در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفهٔ کشمیر را میتوان دریافت اختیار فرمودند - در اثناء راه بر فراز کتل گل سرخ کلان که هر غنچه از آن چندین گل است و مانند گلدسته بهم پیوسته بر شاخ بار می آرد و مخصوص این عقبه است بکمال خوبی بنظر مبارک در آمد - چون پیش ازین این نوع گل بنظر مبارک در نیامده بود از تماشای آن بغایت محظوظ گشتند -

چهارم ذی حجه ازکتل برف عبور فرمودند - راجه جگت سنگھ که برای ساختن راه دستوری یافته بود سر کتل دولت زمین بوس اندوخت و چون حیدرآباد معسکر اقبال گردید علی بیگ که از جانب علی مردان خان بضبط صوبهٔ کشمیر می پرداخت شرف اندوز ملازمت گشت - هفتم ماه ذی حجه در باره موله که منتهای جبال کشمیر است بر کنار آب بهت چون نزول اجلال موکب اقبال دست داد نوارهٔ بادشاهی در کمال زیب و زینت از کشمیر رسیده حیرت فزای تماشائیان گشت - روز دیگر بادشاه دریا دل گیتی پناه کشتی سوار سیر کنان روانه شدند نهم ذی حجه دولت خانه کشمیر جنت نظیر که چشم و چراغ متنزهات روی زمین است از یمن قدم بادشاه سلیمان حشم که فی الحقیقت در روی زمین دوم نیر اعظم است غیرت افزای طارم چهارم گشت - شگوفهٔ بادام از شدت باد و باران ریخته بود شگوفهٔ شفتالو وغیره در کمال خوبی و پاکیزگی بنظر مبارک در آمد -

روزی در هنگام اقامت چون کشتی سوار بسیر باغ فیض بخش و فرح بخش تشریف بردند بوتهٔ گل سرخی بنظر مبارک در آمد که چار هزار و پانصد گل و غنچه داشت و روز دیگر بوتهٔ سوسنی در دولت خانه دیدند که گلهای ناشگفته آن دو صد و دوازده بود - تفاوت آب و هوای آن وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط راس قوت نامیه است ازین قیاس باید نمود که نسبت به بلاد دیگر در چه پایه است -

چون توجه اشرف بر فراهم آوردن اسپان عربی بسیار است و میر ظریف

اسپانی که از عراق خرید نموده آورده بود پسند طبع مشکل پسند نیفتاد بنابر رفع خجالت التماس نمود که اگر بصوب عرب و روم دستوری یابد اسپان قابل سواری خاصه خریده خود را از شرمندگی برآرد ـ لاجرم به علامی افضل خان حکم شد که نامهٔ مشتمل بر اظهار روابط والا و بیان مراتب صدق و صفا بجانب سلطان روم بقلم آورده حواله نمایند که اگر احیاناً رجوعی باو افتد بدین دست آویز کارسازی خود نماید ـ و ازین جهت که بچنین سلطان عظیم‌الشان از چنین بادشاه گردون کلاه ارسال نامه فقط لایق شان این دولت ابد مدت نبود کمر مرصع گرانبها نیز مرحمت نمودند ـ و حسب الحکم اشرف علامی افضل خان بوزیر اعظم نیز از جانب خود دو کلمه نوشت ـ او در آغاز سال دهم روانهٔ آن حدود شده از بندر لاہری براه دریا روانه به عرب گردید ـ و سعادت زیارت حرمین محترمین دریافته بمصر آمد و از آنجا حسب الامر قیصر بقدس خلیل و شام و برخی بلاد دیگر رسیده بموصل شتافت ـ نخست بوزیر اعظم نامهٔ علامی رسانیده بعد آن بوسیلهٔ او سلطان مراد را دید ـ سلطان پیش طلبیده نامه خاقان گیتی ستان بکمال عزت از دست او گرفته بترکی زبان پرسید که سبب طئی این همه مسافتی دور و دراز چیست ـ موسی الیه بعد از اظهار سبب صندوقچهٔ طلا که در آن کمر مرصع بود بنظر سلطان درآورد ـ سلطان خوشوقت شده بر زبان آورد که درینوقت که متوجه تسخیر بغدادیم رسیدن ایلچی و کمر مرصع از بادشاه عظیم‌الشان شگون فتح و فیروزی است ـ روز دیگر ہزار پارچه از جانب خود بطریق پیشکش گذرانید ـ بعد از آن سلطان از سلاح ہندوستان پرسید ـ میر ظریف تعداد نموده بکتری قیمتی که ہمراه داشت گذرانید و گفت که تیر و تفنگ ازین نمی گذرد ـ قیصر تعجب نموده نیزۂ خود طلبید و بقوت ہر چه تمام تر آنچنان بر بکتر زد که از میانش گذشت ـ پس از آن از شگرفئی دولت جاوید طراز کلمهٔ چند پرسیده ده ہزار قرش که بیست ہزار روپیه باشد بدو داده گفت که بعد از انصرام مهم بغداد رخصت معاودت خواہم داد و ایلچئی خود نیز ہمراه خواہم فرستاد بالفعل بموصل رفته بسرانجام ضروریات و ابتیاع تحف این دیار پردازد - چون سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را مفتوح ساخته به موصل برگشت ظریف را رخصت نموده جواب نامهٔ سلطان السلاطین مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ

عربی صبا رفتار با زین مرصع بالماس و عبای مروارید دوز بطرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت ۔ ظریف با ایلچیٔی مذکور از موصل تا بلخ[1] و از آنجا ببصره آمده براه دریا به تته رسید و عرضداشت مشتمل بر رسیدن خود و ارسلان آقا بدرگاه عالم پناه ارسال داشت ۔ از پیشگاه خلافت بهر یک منشوری با خلعت مرحمت گشته فرمان شد ده هزار روپیه از سرکار و هر یکی از خواصخان صوبه دار تته و نجابت خان صوبه دار ملتان ششهزار روپیه از جانب خود بسفیر قیصر برسم ضیافت بدهند ۔ و هر کدام از سرکارداران سیوستان و بهکر که قزاق خان و شاه قلی خان باشند چهار هزار بعنوان مذکور رسانند ۔ ظریف بعد از رسیدن لاهور جریده راهی گشته بیست و نهم ذی قعده سعادت آستانبوس معلّی دریافت و از روی عنایت بمنصب هزاری دو صد سوار سرافراز گردیده بخطاب فدائی خان که هدایت الله پیش از خطاب جان نثار خانی بآن مخاطب بود و بخدمت اخته بیگی از تغیر تربیت خان بلند آوازه گشت ۔ و محمد حسین سلدوز بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه مباهی گشته بمهمانداری ارسلان آقا دستوری یافت که از لاهور او را بکشمیر بیارد ۔

اکنون حقیقت مفتوح شدن قلعهٔ بغداد و غلبهٔ سلطان مراد خان که از تقریر فدائی خان بظهور پیوست بقلم می آید ۔ چون شاه صفی بر ارادهٔ سلطان مذکور مطلع شده با لشکر خود از صفاهان بسوی بغداد متوجه گردید از فزونیٔ رومی و بسیاری توپخانه در خود تاب مقاومت ندیده در طاق بستان اقامت نموده میر فتاح تفنگچی باشی را با توپخانه و فوجی از میر و سلطان و یوزباشی را بسرداریٔ خلف خان بکومک یکتاشخان حاکم بغداد تعین نمود ۔ آنها پیش از رسیدن قیصر روم داخل قلعه شده بگردآوریٔ آذوقه و اسباب و آلات قلعداری پرداختند ۔ سلطان مراد خان از شنیدن این خبر دوم رجب سال گذشته با توپخانه فراوان بپای قلعهٔ بغداد رسیده پیغام مشتمل بر انواع ترهیب به قلعداران فرستاد و آنها راضی نشده سرگرم توپ و تفنگ اندازی شدند ۔ سلطان غضبناک گشته فرمود که دایرهٔ محاصره را احاطهٔ

---

۱ ۔ این مقام بلخ نیست بلکه تصحیف مخه است که در خلیج فارس است ۔ در نسخه خطی مخا تحریر است (و ۔ ق) ۔

تنگ فضا ساختہ قلعۂ بغداد را نقطہ وار درمیان گیرند ۔ متحصنان در آن روز بضرب بادلیج و زنبورک و ضربزن مرد افگن روی رومیان را نگاہداشتند و اصلا مجال دخول ندادند ۔ روز دیگر حسب‌الامر قیصر سلطان محمد پاشا وزیر اعظم از جانب برج قراخانی نبرد آرا گردیدہ بعد از دار و گیر بسیار و کشش و کوشش بیشمار جمعی بقتل دادہ خود نیز بزخم تفنگ رہگرای وادیٔ فنا شد ۔ سلطان ازین واقعہ بغایت برآشفتہ سایر امراء و بہادران لشکر را بعتاب و خطاب مطعون و ملام ساختہ و بتہاون و تکاسل منسوب نمودہ حکم فرمود کہ فردا بیکبار تمامی توپخانہ را سر دادہ یورش نمایند ۔ درین اثناء جمعی قزلباش ملازم بکتاشخان کہ در حملہ بدست رو یان گرفتار آمدہ بودند بیکتاشخان گفتہ فرستادند کہ اغلب آنست کہ فردا قلعہ را بہ جبر مفتوح سازند نجات شما در دیدن سلطان است ۔ خان مذکور قلعہ نشینان را ازین ماجرا آ گہی دادہ ہر چند بہ تسلیم قلعہ تحریص نمود اصلا راضی نشدند ۔ بکتاشخان ہنگام شب از برج سمت شط بغداد بیرون آمدہ خود را بہ مصطفی پاشا کہ بعد از کشتہ شدن محمد پاشا وزیر اعظم شدہ بود رسانیدہ بوسیلۂ او سلطان را دید ۔ رومیان فردای آن بضرب توپ و تفنگ قلعہ را بخاک برابر ساختہ بآہنگ یورش کرنا کشیدند و بیکبار سورن انداختہ تکبیر گویان درون حصار در آمدند ۔ درین حال اگرچہ درونیان دل از جان و دست از خانمان برداشتہ تا ممکن و مقدور بازوی مدافعہ و ممانعہ برکشادہ بودند و دست باستعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ کردہ بہرچہ دسترس بود خود را از انداختن آن معاف نداشتند ۔ بہادران رومی مردانہ قدم ثبات فشردہ بکمال دلیری ہمگنان بہیئت اجتماعی بر متحصنان ریختہ بیکدم گرد از وجود قزلباشان برانگیختند و بر استخلاص قلعہ فیروز گشتہ جمعی کثیر جمعیت را اسیر و دستگیر گردانیدند ۔ از معاینۂ این حال باقی ماندہا کہ شیرازۂ جمعیت از یکدیگر گسستہ پاشان و پریشان شدہ بودند ناگزیر بامان خواہی در آمدند ۔ ینگچریان بحکم سلطان مراد خان یراق جنگ از قزشالبان گرفتہ ہمہ را بہ قتل رسانیدند ۔ و گروہی کہ با زخمہای منکر ہزیمت را غنیمت شمردہ پناہ بروضۂ امام‌المسلمین حضرت ابوحنیفہ و مرقد منور قافلہ سالار ارباب تحقیق و عرفا سید عبدالقادر جیلانی نور اللہ ضریحہما بردہ بودند

بنابر بی ادبیها که نسبت بآن دو مکان شریف ازینها بوقوع رسیده بود طعمهٔ تیغ رومیان خونخوار گشتند - در آن روز که جای عبرت و مقام ادای شکر این نوع استیلا و غلبه بود سلطان در خیمه که بر دور آن پشته پشته از کشته افتاده بود بباده گساری پرداخته از غایت غفلت و غرور چون توفیق ادای مراسم سپاس عنایت الٰهی نیافت بعد از برگشتن آنچه بایستی یافت - مجملاً بعد از تسخیر قلعهٔ بغداد ایلچی نزد شاه صفی فرستاده طلب همدان و ارتنگ نمود - شاه مقدم ایلچی را گرامی داشته دادن ارتنگ قبول نمود - و سارو خان را بسفارت روانه ساخت - سلطان بمبالغهٔ وزیر اعظم راضی شده مصطفٰی پاشا وزیر اعظم را با لشکری بسیار به بغداد گذاشت که بتعمیر و ترمیم قلعه و عمارت شهر و استقلال قلعدار و فراهم آمدن آذوقه و دیگر لوازم حصار آنجا بوده بعد از رسیدن حکم طلب روانهٔ حضور گردد و خود بجانب روم برگشته یکتاشخان را در حوالئی بغداد و خلف خان و میر فتاح تفنگچی باشی و آقا صادق پسر او را در استنبول بقتل رسانید -

اکنون کلک وقایع نگار بعد از تحریر داستان روم باز بر سر مطلب پیشینه می آید - پانزدهم ذیحجه مطابق نوزدهم فروردی ماه که روز شرف بود اوزبک خواجه سفیر امام قلی خان والئی بخارا و صالح دستار خوانچی که نذر محمد خان با برخی ارمغانی ولایت نزد بادشاهزادهٔ والا گهر سعادت پژوه محمد داراشکوه فرستاده بود شرف ملازمت لازم البرکت دریافتند - ایلچئی امام قلی خان شصت اسپ و صد شتر و نه باز طویغون و نه غلام قلماق و لختی دیگر از اسباب ماوراء النهر از طرف خان مذکور و صالح دستار خوانچی چهل اسپ و سی و پنج شتر از خود بطریق پیشکش گذرانیده اولین بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و دومین بانعام خلعت و ده هزار روپیه نقد سرافراز گردیدند - درین تاریخ از روی واقعه بعرض اشرف رسید که پرتهی راج ولد جگراج بندیله و چنپت که با بسیاری از بندیلها درمیان اوندچهه و جهانسی نشسته به نهب و غارت پرگنات می پرداختند از باقی خان و عبدالله خان شکست درست یافته پرتهی راج گرفتار پنجهٔ تقدیر گشته چنپت جان بسلامت برد و اسیر مذکور در قلعهٔ گوالیار محبوس گردید - و خدمت نیست و نابود ساختن بندیلها از تغیر عبدالله خان به بهادر خان مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب

چهار ہزاری سوار دو اسپہ سہ اسپہ سربلند گردید ۔

سلخ ماه اوزبک خواجہ بانعام اسپ عراقی با زین مطلا و بیست و پنج ہزار روپیہ کامیاب گشتہ ۔ بمقتضای رافت باطنی و پیوند درونی طره و سر پیچ مرصع و تسبیح مروارید و زمرد کہ شصت ہزار روپیہ قیمت داشت با لختی از اقمشۂ نفیسہ برای درة التاج خلافت کبریٰ بادشاہزاده محمد شاه شجاع بہ بنگالہ فرستادند ۔ ظریف مخاطب بفدائی خان دو اسپ عربی کہ سلح دار پاشا از عمدہای روم باو تکلف نموده بود با پنجاه و دو اسپ کہ در روم و عربستان ابتیاع نموده از نظر فیض اثر گذرانید ۔ روز دیگر نہ راس اسپ بابت پیشکش محمد پاشا حاکم لحسا کہ با عمر چابی ملازم خود ہمراه میر ظریف فرستاده بود نیز از نظر انور گذاشت و خلعت و ہزار روپیہ باو مرحمت گشت ۔ علی مردان خان از لاہور آمده سعادت ملازمت دریافت و غازی بیگ بخدمت دیوانی بادشاہزاده مراد بخش از تغیر حاجی عاشور کام اندوز گردید ۔ ارسلان آقا سفیر سلطان روم کہ محمد حسین او را از لاہور بکشمیر رسانیده بود حسب الحکم اشرف فدائی خان و عنایت خان از کنار شہر بدرگاه عالم پناه آورده بسعادت کورنش رسانیدند ۔ او بعد از ادای آداب معہوده و استلام آستان سدره نشان نامۂ سلطان و اسپ خاصہ منت نام کہ با زین مرصع و عبای مروارید دوز بطریق ارمغانی ارسال داشتہ بود گذرانیده بانعام خلعت خاصہ و کمر خنجر مرصع و انعام پانزده ہزار روپیہ سرمایہ مفاخرت اندوخت ۔

بانجی پسر زمیندار چاندا بعد از درگذشتن پدر بشکر جانشینئی او نزد بادشاہزادۂ جہانیان محمد اورنگ زیب بہادر آمده چہار لک روپیہ نقد گذرانیده بود بعد از عرض رسیدن مبلغ مذکور ببادشاہزادۂ عالی مقدار مرحمت شد ۔ و بیست و ہشتم صفر سنہ یک ہزار و پنجاه از واقعۂ بنگالہ بعرض مقدس رسید کہ سیف خان رخت ہستی بربستہ عازم دیار بقا شد ۔ بادشاه بنده نواز قدردان از روی عنایت بخانۂ ملکہ بانو زوجۂ او کہ خواہر حقیقی حضرت ممتازالزمانی است تشریف برده آنچہ لازمۂ دلجوئی و عاطفت بود بجا آوردند ۔ و بہ یحیٰی و شافی و ابوالقاسم پسران او خلعت عنایت فرمودند ۔ و غیرت خان را بصوبہ داری تتہ از تغیر خواصخان مقرر فرمودند ۔ یازدہم ربیع الاول

رام سنگھ راتھور خواہر زادۂ رانا بارادۂ بندگئی درگاہ آمده ملازمت نمود و بعنایت خلعت و منصب ہزاری ذات و شش صد سوار سرافرازی یافت ـ بیست و چهارم درباغ فیض بخش معروف بشالامارکه از کمال فسحت ساحت قطعۂ است از فردوس برین و نهری پهناورش با چندین آبشار حیرت افزای نظارگیان روزگار است تشریف فرموده تفرج چراغ افروزی کنار انهار و چشمه سار سلسبیل آثار نمودند ـ سفیران روم و ماوراء النهر نیز در آن انجمن والا حاضر آمده از چنین تماشای غریب دیده را نور دادند ـ بیست و نهم ماه مذکور بسرکارداریٔ علی مردان خان اطراف عمارات میان دل و کنار آن ازچراغان نمایانی که در کمیت و کیفیت از چراغان سپهر پای کم نمی آرد آب و تاب تازه گرفت ـ و کشتی بسیار از شمع و فانوس زینت افروز ساخته بر دور آن عمارت باز داشته بودند ـ چراغ افروز دودمان صاحبقران با سایر بندہا و ایلچیان کشتی سوار بتماشای آن تشریف آورده بعد از یک پهر شب مراجعت بدولت خانه نمودند ـ

روز دو شنبه سوم ربیع الثانی یک ہزار و پنجاه ہجری مطابق غرۂ امرداد محفل جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و یکم از سنین ابد قرین آذین پذیر گشت و بر آئین ہر ساله مراسم معهودۂ این خجسته روز بظهور آمد ـ نخست بگرامی شاہزادۂ سعادت پژوه محمد داراشکوه منت نام اسپی که قیصر با زین مرصع و عبای مروارید دوز فرستاده بود با ساز مکمل مرحمت فرمودند ـ خلیل الله خان باصل و اضافه بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و محمد زاہد کوکۂ بیگم صاحب بخدمت فوجداری میان دوآب از تغیر نورالدوله سرافرازی یافتند ـ بارسلان آقا ایلچئی روم خلعت و جیغۂ مرصع و باوزبک خواجه خلعت و بیست ہزار روپیه نقد مرحمت شد ـ شجاعت خان ناظم صوبۂ اله آباد از اصل و اضافه بمنصب چهار ہزاری چهار ہزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلندی یافت ـ

توجه شاهنشاه عالم پناه بسیر ییلاق سنگ سفید

چون در سال ہفتم جلوس اقدس که گلشن جاوید بهار کشمیر از نزول اشرف آب و رنگی تازه یافته روکش ارم شده بود سیر ییلاق سنگ سفید میسر نیامد درین ایام که بادشاہزاده محمد داراشکوه از تماشای آن مکان نزہت آئین معاودت

نمودند و کیفیت لطافت و نزاہت آن سرزمین دل نشین ارم نشان که معاینهٔ قطعهٔ فردوس برین بر روی زمین است مفصل بعرض مقدس رسانیدند رغبت بسیار بتماشای آن بهم رسید ـ مرحمت خان را فرمودند که کیفیت ہنگام شگفتن گل و آوان تماشای آن مکان دریافته بعرض اشرف رساند ـ پس از آنکه او آمده بعرض مقدس رسانید که وقت سیر آن گل زمین ہمین است از غایت حزم و احتیاط خلیل الله خان قراول بیگی را فرستادند که حقیقت راه و منازل معلوم نموده معروض دارد ـ خان مذکور بر ہمواری و آسانئی کتل و راه در ہنگامی که اثری از باد و باران نبود مطلع شده مبالغه در تشریف آوردن بمیان آورد ـ لاجرم کشش خاطر مبارک بسیر آن مکان سمت ظهور یافته عزم این معنی زیور جزم پذیرفت ـ ہفدہم ربیع‌الثانی ماہچهٔ لوای کوکبهٔ خلافت مزید درجات ارتفاع یافته پرتو اقبال بر سمت مذکور گسترد ـ بالجمله ہمه راه تفرج کنان و صید افگنان اسپ طرب و نشاط بجولان درآورده کسب اہتزاز و انبساط می نمودند ـ و ہنگام عبور کتل سعادت اندوزان رکاب سعادت احمال و اثقال را ہمانجا گذاشته جریده بره نوردی درآمدند ـ پس از آنکه از کتل گذشته قدری راه قطع گردید باران بنرمی آہسته آہسته شروع شده آخرکار بشدت انجامید ـ بادشاه عالم پناه بعد از طی چهار کروه مسافت بدولت خانه معلیٰ که بر سر گلزار برپا شده بود چون از کثرت باران و گل و لا مجال حرکت متعذر بود قطعهٔ گلزار پیش دولت خانه را با بادشاہزاده کلان و علی مردان خان و چندی دیگر از مقربان بساط دولت سیر نموده مراجعت فرمودند ـ راہی بآن آسانی ہنگام معاودت از کثرت گل و لای که بعضی جا تا زانو و اکثر جا تا سینهٔ اسپ و استر بود بمرتبهٔ دشوارگذارگردید ـ و ریشهٔ باہم پیوستهٔ اشجار صحرا که بسبب وفور بارش از زمین برآمده بود بنهجی زنجیر پای اسپ و آدم گشت که برید صرصر را مجال گذر در آن محال بآسانی میسر نبود چه جای آدم و دواب ـ لهٰذا ہمگنان از ملاحظهٔ فرط بارش و خوف دمه مضطرب گشته برادر از برادر و پدر از حال پسر خبر نمی گرفت ـ درین اثناء عمیق جوی که وقت رفتن مطاق آب نداشت از سیل مملو گشته آنچنان سد راه گشت که جز فیل دیگری را عبور از آن متعذر بود ـ و این معنی بیشتر سبب اضطراب آدم گشت ـ مجملاً بفرمان شاہنشاه

زمان بجلدی و چستئی تمام دو پل برآن بسته پس از گذشتن بادشاه فلک جاه با پردگیان مشکوی دولت مردم دیگر بگذار در آمدند و بصد دشواری در شش پهر چار کروه راه طی نموده بمنزل رسیدند ـ و مراد کام را بمنصب هزاری چهار صد سوار از اصل و اضافه و خدمت قراول بیگی برنواختند ـ و دو روز برای رسیدن پس ماندگان در آنجا توقف نموده بیست و چهارم نیم کروهئی هفت چنار که آب بهت از بس طغیان بالای آن گذشته تا آنجا زمین را فرو گرفته بود نزول اجلال فرمودند ـ درین سه شبانرور سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده رخت هستئی عالمی را بسیلاب فنا داد ـ چنانچه کهن سالان کشمیر این قسم باران و حادثهٔ سیل از مبدای آفرینش تا حال نشان نمی دادند ـ آخر روز بحر فضل و احسان کشتی سوار متوجه دولت خانه گشته بآنکه آب رو بکمی نهاده بود همه جا سفینهٔ والا از فراز درختان میوه دار بساتین کنار بهت و دل میگذشت ـ در نخستین سال جلوس که از کثرت بارش و سیلاب آب دل و بهت پیوسته ارتفاع آب سه گز و ربعی بود درین مرتبه چهار گز و ربعی بلند شد و چهار هزار خانه کنار دل و بهت انداخت و سوای این ده بسیار را آب برده نقصان عظیمی بفصل خریف رسید ـ و از عرایض واقعه نگاران پنجاب بظهور پیوست که این سیل باعث خرابئی عالمی گشته بسیاری از محال کنار آب بهت را پامال حوادث ساخت ـ چنانچه نوزدهم ربیع الثانی آب بهت رو بزیادتی نهاده بیست و دوم بجای رسید که از چهار صد و سی و هشت موضع بهیره چهار صد در زیر آب آمده و از خوشاب جز دو محل دامن کوه ازین آفت نرسته بسیاری به بحر فنا رفتند ـ و هم چنین موضع کرجهاک و نندن پور و شمس آباد و غیر آن پرگنات پنجکروهئی آب بهت خراب و ضایع مطلق گشتند ـ الحق این جوش آب و شورش سیلاب نمونهٔ طوفان نوح بود اگرچه آخر روز بیست و دوم درکشمیر آب رو بکمی آورد اما تا سه روز دیگر مواضع اطراف در زیر آب بودند ـ

غرهٔ جمادی الاولی سزاوار خان خلف لشکر خان مشهدی از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافت و اوزبک خواجه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر یراق طلا مینا کار و اسپ ابلق عراق

و دیگر اشیا سرمایهٔ عزت و افتخار اندوخته رخصت بخارا گردید - چون از واقعهٔ کابل بعرض اشرف رسید که الله قلی ولد یلنگتوش بمددگاری بخت بیدار بارادهٔ بندگئی درگاه از ماوراءالنهر آمده سعید خان بهادر پنجهزار روپیه برسم مساعده از خزانهٔ کابل باو داده فرمان شد که متصدیان مهمات اتک پنجهزار روپیه بطریق انعام داده مبلغی که در کابل یافته نیز بصیغهٔ انعام مقرر شناسند -

درین ایام راجه جگت سنگه بعرض مقدس رسانید که اگر خدمت فوجداری دامن کوه کانگره به بنده از تغیر راجروپ پسرش مرحمت شود هر سال از زمینداران آنجا چهار لک روپیه بصیغهٔ پیشکش گرفته بخزانه عامره می رسانم - لهذا هشتم ماه او را بعنایت خلعت برنواخته بخدمت مذکوره تعین نمودند - تودرمل افضل خانی بخطاب رای و دیوانی و امینی[1] و فوجداری سرکار سهرند سربلندی یافت - بیست و هشتم جعفر[2] خان را با راجه رای سنگه و جمعی دیگر از بندهای و زواید کارخانجات بصوب بهنبر دستوری دادند -

آغاز سال چهاردهم جلوس مبارک و سوانح دیگر

منت و سپاس مرخدایرا که سال چهاردهم جلوس جاوید قرین حضرت ظل سبحانی که قرون آن تا آخر زمان بدورات گردون مقرون باد مطابق هزار و پنجاه هجری بفرخی و میمنت شروع شده جهان را پیرایهٔ خرمی و زینت دست داد - نو آئین بزمی گوهر آگین که وهم و فهم از دریافت ادنی رتبهٔ زیب و زینتش معترف بعجز و قصور است رونق ترتیب یافته ابواب مسرت و ابتهاج بر روی عالم کشاد - درین روز بهجت افروز درویش حقیقت کیش ملا شاه که مرید شه نهنگ بحر حقیقت و صفا میانمیر قادری است و در نزهت کدهٔ کشمیر بعنوان انزوا بسر می برد بفیض صحبت

۱- قلمی ''امینی'' ندارد (و - ق) -

بادشاه خلایق پناه رسیده بعد از ذکر مطالب معنوی و نکات معرفت طراز رخصت زاویهٔ خود یافت ـ روز دوشنبه هفتم جمادی الثانیه این سال مطابق دوم مهر بعد از سیر و شکار کشمیر توجه موکب اقبال بسمت دارالسلطنت لاهور وقوع یافت ـ و چون بهترین و نزهت افزا ترین مکانهای کشمیر چشمه سارهای سلسبیل آثار ست که برسمت جنوبی در دامنهای کوهستان اتفاق وقوع دارد گلگشت گلهای آن زمین دل نشین و تفرّج عیون ماء معین از خاطر مبارک سر برزد ـ لهٰذا در تاریخ مذکور از فیض سواریٔ مبارک هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر ساخته در نشیمن دلنشین قصبهٔ پانپر[1] که در وسط باغی ارم آئین بر کنار دریای بهت واقع است تشریف فرموده روز دیگر قصبهٔ ونتی پور که از پانپر تا آنجا سه و نیم کروه است مهبط انوار حضور گشته از آنجا قریهٔ پنج براره بورود مسعود فیض پذیر گشت ـ چون این فرخنده مقام تعلق ببادشاهزاده والا گهر محمد داراشکوه داشت هنگام شب کشتی سوار تماشای چراغان که هر دو کنار بهت متصدیان آن والا مقدار نموده بودند فرمودند ـ و روز دیگر باسلام آباد معروف باینچه که در جاگیر اسلام خان مقرر بود و دو بدیع سر چشمه نظر فریب دارد نزول فرموده عمارت دیگر درخور آن مکان حکم فرمودند - و از آنجا به مچهی بهون که الیوم بآصف آباد معروفست تشریف فرموده بعد از تماشای چشمهٔ کوثر اثر بل دو چشم روی زمین که نظیر آنها نظر بر بعضی خصوصیات خاصه وفور صفا و عذوبت آب و بسیاریٔ ماهی [که] در روی زمین کمیاب باشد تفرّج روضه فردوس قرین آن مکان دلنشین و چراغ افروزیٔ کنار دریاچها و انهار آن چشمه سار سلسبیل آثار بارادهٔ سیر و گلگشت اچهول که بالفعل بصاحب آباد موسوم است کوچ فرموده بعد از قطع مسافت دو کروه در آن محل تشریف نزول فرمودند ـ این مکان فردوس نشان در شش جهت ربع مسکون نظیر خود ندارد سرخوبیهای آن چشمه ایست خاطر پسند و نهایت دلفریب ـ لطافتش در درجه که انهار تسنیم چه جای فرات و نیل سرمایهٔ افاضه از فیوضات سرسارش اندوخته و چشمه سار حیوان بل حیاض روضهٔ رضوان چشم

۱- قلمی ''پانیسر'' (و - ق) -

تمنا بر دریوزهٔ فیض آن دوختہ - چندین عمارت دلپذیر از محل و غسلخانہ و درشن و خاص و عام و خواصپورہا دارد و در روز درآن مکان بہ نشاط و انبساط تشریف داشتہ شب ہفدہم چراغانی کہ در کمیت و کیفیت از چراغان مکانہای دیگر بسیار بہتر بود تماشا فرمودند - و از آنجا بلکہ بھون[1] کہ عمارتش صورت اتمام نیافتہ بود تشریف فرمودہ تفرج محاسن چشمہ سار و باغ بہمین یک نظر فرمودہ باز بہ بیگم آباد معاودت نمودند - روز دیگر بویرناگ موسوم بشاہ آباد کہ منبع آب بہت است و آب بلورین حبابش چون لعل نوشین یاقوت لبان سیراب فیض عذوبت است و ہوای طرب افزای فضایش مانند صفای دماغ سرمستان سرشار نشاء رطوبت - چہ نویسم در تعریف و توصیف آن گل زمین خدا آفرین و لطافت و طراوت آن حدیقۂ جنت قرین کہ معشوق و محبوب‌القلوب روی زمین است و ادنٰی رتبہ آن تن ناز بہ تقریر نمی دہد تشریف فرمودہ چہار روز در آن مکان فردوس نشان بعیش و عشرت پرداختہ متوجہ لاہور گشتند - در چہار کوچ ہیرا پور و از آنجا در نہ روز قصبۂ بھنبر را بورود مسعود سرمنزل اقامت سعادت جاوید ساختند - شاد خان کہ بعنوان حجابت نزد نذر محمد خان رفتہ بود درین منزل شرف کورنش و سعادت زمین بوس حاصل نمود - و خون گرفتہ بندی نام را کہ دعوی پسریٔ سلطان خسرو بر خود بستہ بود نذر محمد خان از وضع و اطوارش طرز و وضع شاہزادگی مشاہدہ ننمودہ در قید داشت و در وقت رخصت مقید و مسلسل باو سپردہ بود از نظر اشرف گذرانید و حسب الحکم بحبس مؤبّد عدم محبوس گردید - شاد خان بمرحمت خلعت و خدمت اختہ بیگی فرق مباہات برافراخت -

از عرض بادشاہزادہ مراد بخش بعرض مقدس رسید کہ ہزارہ جات صوبۂ کابل کہ سال گذشتہ اطاعت پذیر شدہ بود باج گوسفندانی کہ در سنین سابقہ باوزبک می دادند امسال بخانہ زاد خان تیولدار خود ادا نمودند - درین مقام بشکار قمرغۂ کوہستان پرداختہ متوجہ پیشتر کوچ بکوچ شدہ و غرّۂ شعبان با شان و شوکت فراوان داخل دولتخانہ شدہ ساحت

۱- قلمی ''جلوکہ بھون'' (و - ق) -

دارالسلطنت را از ورود مسعود نمونهٔ ساحت خلد ساختند - وزیر خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با یراق طلا و فیل سرافرازی یافته بصوبه داریٔ اکبر آباد از تغیر صفدر خان رخصت یافت - سه فیل با یراق طلا و نقره بابت پیشکش قطب الملک سید حسن ملازم او از نظر اشرف گذرانیده بمرحمت خلعت و ارسلان آقا سفیر روم بانعام خلعت و پانزده ہزار روپیه سرافرازی یافتند - دوازدہم شعبان منزل علی مردان خان بقدوم میمنت لزوم رشک افزای منازل آسمانی گردید - خان مذکور رسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده جواہر و نفایس اقمشه پیشکش نمود - پانزدہم شعبان بمنزل یمین الدوله آصف خان تشریف فرموده آن والا مکان را مشمول عواطف نمایان ساختند - آن خان قاعده دان رسم پاانداز و نثار بجا آورده سه لک روپیه جواہر و پارچه از نظر اشرف گذرانید - نظر بهادر خویشگی که قریب دو سال گوشه نشین بود باز بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار سوار سربلندی یافته داخل بندہا گشت - یک قطعه لعل گران بها با دو دانهٔ مروارید و جمدهر مرصع و کمر مرصع و برخی دیگر از مرصع آلات و البسهٔ فاخره و دو اسپ یکی بساز طلا مینا کار و دیگری با زین طلا بشاہزادهٔ والا گہر محمد شاه شجاع بهادر فرستادند - و سلخ شعبان ارسلان آقا ایلچیٔ روم بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا و یک مهر صد تولگی و یک روپیه بهان وزن و بیست اسپ ترکی و عمر چلبی ملازم محمد شاه حاکم لحسا بمرحمت خلعت و ہزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت معاودت حاصل نمودند و ده ہزار روپیه بمحمد پاشا و پنج ہزار روپیه بعمر بیگ برادر او مصحوب عمر چلبی فرستادند - بادشاہزادهٔ والا تبار محمد مراد بخش با سردار خان و مادهو سنگھ ہاده و دیگر بندہا از کابل آمده سعادت ملازمت دریافتند - سردار خان را از تغیر صف شکن قور بیگی ساخته خلعت مرحمت فرمودند - و دیانت خان را بمرحمت خلعت و اسپ و دیوانیٔ دکن و بکلانه و بالا گهات برار از تغیر آقا افضل برنواختند - و محمد تقی تفرشی را از تغیر امیر بیگ برادر آقا افضل دیوان خاندیس و پایان گهات برار گردانیدند -

رسیدن ملا سعد الله بسعادت زمین بوس درگاه و منسلک گشتن در سلک بندها

چون لطف ازلی شامل حال یکی از بندگان گشته او را خواهد که بپایهٔ دولت ارجمند رساند و مشیت جناب ایزدی برفاهیت احوال یکی از آفریدها تعلّق پذیر شده بر آن آید که او را از روی بهروزی بهره ور سازد هرآینه از روز ازل تمامی موجبات آن بحسن تدبیر مرتب و مهیا ساخته نخست آن نظر یافتهٔ عنایت سرمدی را از قسمت اقسام کمال و انواع فنون نصیبه بر میگرداند - پس از آن بحسن تدبیر و اصابت رای قوت فهم و صفای اندیشه روشناس سواد اعظم قبول و اقبال نموده در نظرها عزیز می سازد - و بنابر آنکه برآمد هر کاری در رهن درآمد روزگاری است تا آنوقت در نیاید اصلا کار بسعی و تلاش بر نیاید مصداق این سیاق مراتب احوال جناب فضایل مآب شیخ سعدالله لاهوریست که عمری باکتساب فنون علم آداب و استفاده قانون سخن بپایان آورد - چون خرد بالغ رسدش از اقسام دانش نصیبهٔ گرامند یافت و فطرت خدا دادش باندازهٔ پایهٔ استعداد بدرجهٔ والا رسیده از هر گونه کمالی و مزیتی بهره ور گشت بآنکه بناء فطرتش از روز نخست بر دریافت این دولت نهاده بودند و در قسمت کدهٔ ازلی استیفای رزق مقسوم بدست آویز فن ازین درگاه آسمانجاه مقرر گردیده ود هرچند بتحریک سلسلهٔ فضل و دانش خواست که حلقهٔ ارادت بر در دولت سرای سعادت زند پیش از وقت معهود حصول مدعا صورت نبسته کوشش و سعی بجای نرسید - اکنون که انظار انجم بر وفق مراد افتاد عقدهٔ آن کار از رهن تاخیر برآمد و سرانجام مصالح تنعم و تجمل بر روی کار آمده وقت مقرر و هنگام معین در رسید بی توقف و اهمال در رمضان سنه یکهزار و پنجاه هجری بصدارت و سفارش زبدهٔ سلسلهٔ حضرت خیرالبشر موسوی خان صدر کل بدریافت شرف حضور ماذون گشته در مجلس اول از پرتو کمال قدر شناسی و مرتبه دانی حضرت خلافت مرتبت استعدادش صورت نمود پذیرفت - و ببرکت تمیز اشرف و فطرت دقیقه رس آنحضرت مقدار کمال

آن بلند اقبال پدیدار گشته دقت طبع و حدت فهم و کثرت فراست و حدس صائب و استنباط دقایق و دریافت حقایق و تفصیل تحصیل ابواب دانش آن جامع فضایل وہبی و کسبی خاطر نشان اہل عالم گشت ـ چون ہمگی ہمت بادشاہ ہنر پرور دانش نواز در ترویج شروع مبین و امداد و تقویت اکابر دین و اشراف و تعظیم علما و صلحا و تربیت طلبہ علم و حسن اہتام در پیش آوردن طایفۂ مذکور مصروف است ببرکت ہمزبانیٔ خاص آنحضرت کہ ہم خاصیت آب زندگانی است حیات جاودانی یافتہ بروزیانہ مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گردیدہ در زمرۂ بندگان منسلک گشت ـ و بمیامن حسن تربیت و برکات بذل عنایت و رعایت آنحضرت در عرض یکسال بمنصب ہزاری دویست سوار و خطاب خانی و خدمت عرض مکرر و داروغگیٔ غسلخانہ عزّ امتیاز یافت ـ و شاہد اقبالش دمبدم جلوۂ نمایان و روز بروز دولتش ظهور و بروز دیگر نمود ـ چنانچہ آثار نظر عنایت از حضرت خلافت مرتبت باستعداد ذاتیٔ آن خردمند ادب پرور مددگار و یاور افتادہ اختر سعادتش از مشرق قابلیت و اقبال و مطلع کمال و استکمال طالع گردید ـ و رفتہ رفتہ کار جامع الکمالات از عنایت خاص آنحضرت بجای کشید کہ در سال دوم بمنصب جلیل القدر سہ ہزاری دو ہزار سوار و خدمت خانسامانی سربلند گشتہ در انجمن ہمدم و دمساز و در خلوت محرم و ہمراز گشت ـ و در سال چارم از فیض تربیت سحاب مرحمت آن ابر گوہربار سپہر قدر شناسی نہال اقبالش طوبیٰ مثال بالیدہ زینت افزای بوستان وزارت کل ہندوستان گشت ـ و در سال ہفتم بعنایت منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار از آنجملہ پنجہزار دو اسپہ سہ اسپہ و دہ کرور دام انعام و خطاب علّامی فہامی دقایق مراتب کمال از ارتفاع درجات آسانی در گذرانید ـ

ہژدہم قزاق خان حاکم سیوستان بمنصب دو ہزاری ہشتصد سوار و شادخان بعنایت خلعت و منصب ہزار و پانصدی ہزار و دویست سوار و حکومت بھکر از تغیر شاہ قلی خان و مرحمت اسپ و اوزبک خان باضافہ ہزاری ہزار سوار بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و قلعداریٔ اودیسہ تعلقہ دکن سربلند و کامیاب گردیدند ـ شانزدہم صفدر خان از اکبرآباد آمدہ

سعادت ملازمت اشرف دریافت - از وقایع صوبهٔ کابل بمسامع والا رسید که دلیر خان تهانه دار نوشهره با دو برادر و پسر و برادر زاده در نبرد افاغنهٔ یوسف زئی که چون مور و ملخ برو ہجوم آورده بودند بوالا پایهٔ شهادت رسید -

جشن وزن شمسی

روز پنجشنبه نوزدہم شوال سنه یکهزار و پنجاه ہجری دوازدہم بہمن آغاز سال پنجاہم از عمر گرامی شروع شده ہنگامهٔ سور و سرور گیتی بتازگی رونق پذیرفت و از آرایش انجمن نشاط خاطرہای غنچه شده مانند گلبن سوری گل گل شگفت - از جملهٔ عزل و نصبی که درین روز مبارک وقوع یافت بدین موجب است - نخست شاہزاده محمد مراد بخش باضافهٔ دو ہزار سوار بمنصب ده ہزاری ذات و ہفت ہزار سوار سرافراز گردیدند - علی مراد خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره و اضافهٔ دو ہزار سوار بمنصب ده ہزاری ذات و ہفت ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و دو برآوردی[1] مقرر گشته بصاحب صوبگیٔ کابل از تغیر سعید خان سرافرازی اندوخت - و از کومکیان صوبهٔ کابل مبارز خان بخلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و سردار خان بخلعت و اسپ با زین نقره و ضبط ہر دو بنگش و جانسپار خان و چندرمن بندیله بمرحمت خلعت و اسپ مفتخر گردیدند - عزّت خان حارس قلعه بست و گرشک باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه ہزاری ذات و دو ہزار و پانصد سوار و خطاب عزیز الله خانی و شاه قلیخان بخلعت و شمشیر یراق طلا و اضافه ہزاری ذات بمنصب سه ہزاری دو ہزار سوار و انعام پنجاه ہزار روپیه نقد و صوبه داری کشمیر و ذوالفقار خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو ہزاری ہشتصد سوار و محمد زاہد کوکه بخطاب خانی و حکیم ضیاءالدین بخطاب رحمت خانی سرہلندی

۱- Cf. Mansabdari System of the Mughuls (A. Aziz) P. 180 -

صنفی از اسپ سواران (و - ق) -

یافته بر مراد خاطر فیروز گشتند ۔ و صالح دستار خوانچی نذر محمد خان بانعام خلعت و ده ہزار روپیہ و صفدر خان بخلعت و اضافۂ دو ہزار سوار بمنصب پنجہزاری ذات و سوار و مرحمت اسپ از طویلۂ خاصہ با زین مطلا و فیل از حلقۂ خاصہ و صوبہ داریٔ قندهار از تغیر قلیچ خان بلند پایہ گردیده بتازگی تارک افتخار بر افراشتند ۔ سید حسن حاجب گلکنده بخلعت و اسپ و چهار ہزار روپیہ نقد سرافراز گشتہ رخصت گلکنده یافت ۔ راجہ جی سنگھ از وطن آمده ناصیۂ طالع باستلام آستان جهانداری برافراخت ۔ چون از جعفر خان تقصیری بوقوع آمده بود از منصب و جاگیر برطرف گشتہ از دریافت سعادت کورنش منع گردید ۔ تربیت خان از انتقال شاه قلی خان کہ در حسن ابدال عازم سفر بالا گردید بصوبہ داریٔ کشمیر و اضافۂ پانصدی سہ صد سوار بمنصب دو ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار و مرحمت فیل و اسپ نوازش یافتہ غرّۂ ذیحجہ مرخص گردید ۔ بہ نذر بی طغائی ملازم امام قلیخان خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و سپر ہر دو با یراق طلا میناکار و بیست ہزار روپیہ نقد مصحوب نذیر بیگ ملازم او کہ پیشکش آورده بود مرحمت نموده فرستادند ۔ شاد خان از انتقال غیرت خان برادر زادۂ عبدالله خان بهادر فیروز جنگ کہ تعینات ملک عدم گشتہ بود بصوبہ داریٔ تتہ و اضافۂ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو ہزاری ہزار و ہفتصد سوار و مرحمت خلعت و اسپ و شمشیر سربلندی یافت ۔

نوروز جهان افروز

درین روز شادی افروز کہ چهار شنبہ نهم ذی حجہ سال ہزار و پنجاه ہجری و غرّۂ فروردی ماه است و آغاز عهد شباب روزگار و موسم استقامت لیل و نهار و جهانی از فیض بهار گلشن خلافت و کامرانی نزہت افزای حدیقۂ صاحبقرانی سرسبز گشتہ پژمردگان چارچمن روزگار بر سر بسط و انبساط رفتند ۔ بادشاہزادۂ والا تبار محمد مراد بخش بعنایت خلعت خاصہ و جیغۂ مرصع و جمدهر و شمشیر خاصہ و دو اسپ با زین میناکار و فیل با یراق نقره و ساده فیل سربلندی یافتہ باز بکابل مرخص گشتند و راجہ جی سنگھ

بمرحمت خلعت و جمدهر میناکار با پهولکتاره و اسپ با زین مطلا معزز گشته
با جانسپار خان و هری سنگه راتهور و نورالدوله انجو و رای کاشیداس و ناہر
سولنکی و اندر سال ہادا و خلیل بیگ و چندر بهان کچهواہه و گروہی دیگر
از منصبداران در خدمت آن عالی لسب مرخص گشتند ۔

ہفتم محرم سال ہزار و پنجاه و یک چون بعرض مقدس رسید که پیمانهٔ
زندگانی ظریف مخاطب بفدائی خان در لاہری بندر لبریز شد حکیم خوشحال
بجای او معین گشت و جان نثار خان بخطاب سابق خود فدائی خان مامور
گشت ۔ راجه جسونت سنگه از وطن خود آمده دولت ملازمت اندوخت ۔
صلابت خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه ہزاری دو ہزار سوار و
مکرمت خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو ہزار و پانصدی
دو ہزار سوار امتیاز یافتند ۔ راؤ امر سنگه بخلعت و اسپ با زین نقره معزز
گشته بکابل رخصت یافت ۔ خلیل الله خان بعنایت خلعت و اضافهٔ پانصدی
ذات بمنصب دو ہزار پانصدی ہزار و پانصد سوار و خدمت قوش بیگی
و اخته بیگی سرافراز گردید ۔ درین روز از جمله پیشکش بادشاہزادہا و امرا
متاع ہفت لک روپیه بدرجهٔ پذیرائی رسید ۔ راجه جسونت سنگه بعنایت
خلعت و دهوپ مرصع نوازش یافت ۔ مہیش داس راتهور را پس از در گذشتن
راج سنگه بخلعت و اسپ سرافراز ساخته حلّ و عقد مہات راجه جسونت سنگه
بدو تفویض فرمودند ۔ سعید خان بہادر از کابل آمده دولت ملازمت دریافت ۔
یازدہم محرّم ہزار سوار از منصب راجه جسونت سنگه که پنجہزاری پنجہزار
سوار بود دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند ۔ مرشد قلی بخدمت دیوانی ملتان
سرافراز گردید ۔

مالش دادن اعظم خان کولیانرا و گرفتن پیشکش از زمیندار جام

چون در سال ہشتم جلوس عالم آرا خدمت صوبه داریٔ احمد آباد
باعظم خان مرحمت شده بود و مفسدان آن دیار از کاتهی و کولی باستواری
مکان و انبوہئ جنگلهای دشوار گذار پشت گرم گشته ہمیشه به مترددین

و رعایا آزار می رسانیدند و ہمت در خرابیٔ پرگنات برگماشتہ آثار جور و تعدیٔ آنہا برعایا و مساکین حوالی و حواشیٔ آن سر زمین بجای رسید کہ زیردستان از دست زبردستی بجان آمده دل از وطن برداشتہ بودند ۔ خان مشارالیہ بموجب حکم اقدس بجہت دفع ظلم از مظلوم و رعایت جانب رعیت سواری نموده از قرار واقع بہ تنبیہ و تادیب آنہا پرداختہ مدتی در آن صحرا بوده در مواضع پرگنہ بہیل از اوطان کولیان دو قلعہ محکم بنا نمود ۔ یکی را باعظم پور و دیگریرا بخلیل آباد بمناسبت نام پسر خود موسوم گردانیده در کاتہیواره کہ جای نشستن سرداران مفسدان است قلعۂ دیگر بنا نہاده بشاہپور نامید ۔ سر تا سر حدود آن ناحیت را پایمال مراکب موکب ظفر طراز گردانیده تا نواحی و حواشیٔ آن ولایت ترکتاز نمود ۔ و سرپنجۂ تطاول و دست درازی بنہب اسباب و غارت اموال و انعام و مواشی و اسر اطفال و ذراریٔ ایشان برکشاده بندی بسیار برگرفت ۔ و از ابتدای کولی واره سمت جالور تا انتہای کاتہواره کہ بحد جام پیوستہ است مفسدان را تنبیہ از قرار واقع نمود ۔ و از آنجا بمملکت جام و بہاره پیوستہ صد اسپ کچہی و سہ لک محمودی پیشکش گرفت و مقرر نمود کہ بجای محمودی روپیہ را بنام مبارک بسکہ رسانند ۔ و ہرگاه ناظم صوبۂ احمد آباد بہ تنبیہ و تادیب مفسدان سواری نماید پسر خود را با جمعی شایستہ نزد او بفرستد ۔ بعد از عرض رسیدن این حقیقت و مراجعت اعظم خان باحمد آباد بجرای نمایان بخدمت اشرف گشت ۔ سید خادم بخلعت و منصب ہزاری ذات و پانصد سوار و فوجداریٔ مندسور از تغیر شمس‌الدین پسر ظفر بہادر خویشگی سربلندی یافت ۔

چون نہری کہ حفر آن بصرف یک لک روپیہ باہتمام علی مردان خان مقرر شده بود بنواحیٔ شہر رسید حکم شد کہ خلیل الله خان باتفاق معماران در کنار نہر مکانی بجہت باغ کہ مراتب نشیب و فراز داشتہ باشد و حیاض و انہار و آبشارہای خاطر پسند در آن ترتیب میتوان نمود پیدا نموده بعرض مقدس رساند ۔ چون نزدیک مکان شیخ حسین دہده بکیفیتی کہ حکم شده بود یافتہ آمد بحکم اشرف سوم ربیع الاول سنہ یک ہزار و پنجاه و یک در آنجا اساس عمارت نہاده بیست و چہارم جمادی الاولی سال مذکور شروع در نشاندن اشجار اثمار سردسیری و گرم سیری

مثل انبه و شاه آلو و زرد آلو و شفتالو و آلوچه وکوکچهٔ سلطانی و ناشپاتی و سیب و بادام و به و توت بیدانه و نارنج و کوله و دیگر فوا که و غرس سرو و چنار و اصناف نهال گل و ریاحین نمودند ـ

قلیچ خان از قندهار آمده بصوبه داریٔ ملتان از تغیر نجابت خان عز امتیاز یافت ـ و امیر خان ولد قاسم خان نمکی بخلعت و اسپ و ضبط سیوستان از تغیر قزاق خان سر برافراخت ـ سید خانجهان از گوالیار با راجه امر سنگه نروری آمده دولت ملازمت دریافت ـ بیست و هفتم بادشاه مهربان عفو تقصیر جعفر خان نموده او را بمنصب سابق سربلند گردانیدند ـ

روز چهار شنبه چهارم ربیع الثانی سنه یکهزار و پنجاه و یک شروع سال پنجاه و دوم از عمر ابد طراز بزم خلد آئین بآراستگی تمام ترتیب یافته برسم معهود آن روح مجسم و جوهر مجرد تن بهم سنگی گوهر شاهوار داده مانند آفتاب ترازو نشین گشت و مجموع نقود و اجناس که هموزن اشرف آمده بود بفقرا قسمت یافت ـ سید خانجهان باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و اسلام خان را بعطای دهوپ مرصع و راجه جسونت سنگه بمرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه و راجه رای سنگه بعنایت نقاره و رای تودر مل امین سهرند فوجداریٔ لکهی جنگل و سعید خان بهادر بانعام خلعت و صوبه داری پنجاب و خانه زاد خان ولد سعید خان را بفوجداریٔ دامن کوه کانگره و جمون سرافراز نمودند ـ

روگردان شدن راجه جگت سنگه ولد راجه باسو و رسیدن او بجزای اعمال

از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمرهٔ دیگربار نیارد و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی دیگر ندهد ـ خصوص خصومت با نیکوکار خویش و بدی با ولی نعمت خود که جز خذلان ابدی و خسران سرمدی اثر دیگر بر آن مترتب نگردد ـ لاجرم پاداش افعال سئیهٔ خویش همدرین زمانه در کنار روزگار خویش بیند بلکه جزای ناسپاسی و مکافات ناحق شناسی در لباس سلب نعمت و جلب نقمت با روزگار یاور و مددگار گشته سزا

دہد ۔ چنانچہ جگت سنگھ بعد از یافتن فوجداری کانگرہ و کثرت حشم و حشر
باوجود آبادانی ملک و جاگیر زرخیز کہ سربار این معنی شدہ بود یکبارہ از جا رفتہ
سرمایۂ خودسری آمادہ ساخت ۔ و ہوای خودرائی کہ ثمرۂ خودروئی و نتیجۂ
جنگل پروریست در دماغ عجب و پندار راہ داد و رفتہ رفتہ باد نخوت او کہ
در بروت جبروت آن زیادہ سر کار صر صر می نمود بجای رسید کہ خیال عصیان
طغیان با خود مخمر ساخت و بتصورات بی صورت کہ لازمۂ این مقام است
توہمات بی جا بخود راہ دادہ باستواریٔ حصار تارا گدہ و انبوہیٔ جنگلہای
دشوار گذار پشت گرم گشتہ ہمت پست نہمت بر جمع لشکر تفرقہ اثر گماشت ۔
چون حقیقت این معنی بعرض اشرف رسید بمجرد استماع نظر بر حفظ صورت
مہابت سلطنت فرمان قضا نشان بطغرای امضا و توقیع نفاذ رسید کہ ہم از
حاضران دربار سہ فوج سی ہزار سوار بسرداری سہ سردار جلادت شعار یکی
سید خانجہان با نظر بہادر و شمس‌الدین خویشگی پسر او ذوالفقار خان و راجہ
امر سنگھ نروری و سید لطف علی جلال‌الدین محمود و راجہ مدن سنگھ
بہدوریہ و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان برقندازان و ہزار سوار شاہزادۂ
کلان بسرداری مشکی بیگ بخشیٔ ایشان ۔ دوم سعید خان بہادر باخویشان و
پسران راجہ رای سنگھ سیسودیہ و التفات خان صفوی وگوکل داس و رای سنگھ
جہالہ و کرپا رام کور و ناد علی و جمعی دیگر از منصبداران و احدیان و
برقندازان ۔ سوم اصالت خان با عبدالکافی برادرش و دیگر متصدیان و احدیان
و برقندازان و ہزار سوار آصف جاہی بسرداریٔ خسرو بیگ ملازم آن خان والا
مکان و پانصد سوار اسلام خان با بخشیٔ خان مذکور روانہ شدہ سزای کردار
ناشایست او در کنار و بر آن زیادہ سرگذارند ۔ و چون کارفرمائی این افواج
بپادشاہزادہ والا مقدار سلطان مراد بخش مقرر گشتہ بود حکم معلی بشرف
نفاذ پیوست کہ آن والا نسب با راجہ جی سنگھ و راو امر سنگھ راٹہور
و جانسپار خان و اکبر قلی سلطان گکھڑ و ہری سنگھ راٹہور و چندر من
بندیلہ و دولتخان قیام خانی و رای کاشیداس و خضر سلطان گکھڑ و خلیل‌اللہ
بیگ با ہفت صد احدی و بابو خویشگی و دیگر منصبداران صوبۂ کابل
براہ سیالکوت متوجہ پٹہان شدہ او را با لشکرش نیست و نابود سازند ۔ وقت
رخصت سید خان جہان را بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا و فیل

با ماده فیل و یک لک روپیه نقد بطریق مساعدت و ہمین قدر بسعید خان و دیگر بندہا را بعطای خلعت سربلند فرموده رخصت نمودند - و خدمت واقعه نویسئی فوج سید خانجهان بسلطان نظر و خدمت مذکور فوج سعید خان بقاضی نظاما مقرر شد -

بیست و یکم جمادی الاولیٰ از واقعهٔ اکبر آباد بعرض مقدس رسید که وزیر خان صوبه دار بعلت بیماریٔ قولنج راہگرای آخرت شد - خدمت قلعداری و صوبه داریٔ اکبر آباد براجه بیتهلداس مقرر نموده ظفر خان را که از مدتی بی منصب بود باز بمنصب سرفراز نمودند - چون ملکه بانو صبیهٔ آصف جاہی مہین ہمشیره ممتازالزمانی بنهانخانهٔ عدم خرامیده بود بمنزل یمین الدوله برای معذرت تشریف برده بمراحم بادشاہانه تسلی بخش خاطر آن والا مکان گردیدند -

آغاز سال پانزدهم جلوس مبارک

درین ایام سعادت انجام که آغاز سال پانزدہم جلوس مبارک از روز یکشنبه غره جمادی الثانیه سال ہزار و پنجاه یک ہجری موافق ہفدہم شهریور است آرایش انجمن دولت و اقبال ابواب روح و راحت بر دل ابنای روزگار کشاده ساحت روی زمین را سرشار فرح و انبساط نمود - درین تاریخ شاہزاده محمد شاه شجاع را بعنایت خلعت خاصه و لآلی یک لک روپیه و مکرمت خان را بمنصب سه ہزار سوار و نقاره و صوبه داریٔ دہلی سرافراز و بلند آوازه گردانیدند - شاد خان ناظم صوبهٔ تته و محمد زمان طهرانی از اصل و اضافه ہر کدام بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار سر بلندی یافتند - عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از اسلام آباد و قلیچ خان از ملتان آمده بسجدهٔ آستان سپهر نشان سر مفاخرت باوج گردون رسانیدند - نخستین ہزار مہر و ده فیل و دو یمین ہزار مہر و ہژده اسپ عربی از نظر اشرف گذرانیدند -

پانزدہم رجب عاقل خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و خدمت خانسامانی از تغیر مکرمت خان و رای رایان بخدمت دیوانیٔ بیوتات از تغیر عاقل خان معزز گردیدند - داروغگئی داغ بسیادت خان و امینئی آن بنورالحسن مفوض گشت - نجابت خان را بعنایت خلعت و اسپ

و فیل برنواختہ بہمراہئی بادشاہزادہ مراد بخش معین ساختند ۔ شانزدہم عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ را بخلعت و اسپ و فیل و قلیچ خان و رستم خان را کہ از سنبھل آمدہ بودند بخلعت و اسپ سربلندگردانیدہ دستوری دادند کہ ببادشاہزادہ پیوستہ باستیصال جگت سنگھ پردازند - رای تودرمل امین و فوجدار چکلۂ سھرند چون خالصات آن ضلع چنانچہ باید آباد ساختہ بود بمرحمت خلعت و اسپ و فیل مباہی گشت ۔

چون توجہ اشرف بر فراہم آوردن اسپان عراقی و عربی از حد زیادہ است لاجرم معزالملک متصدی سورت جمعی را کہ بشناسائی اسپ موصوف بودند بہ بصرہ و لحسا وغیرہ مکانہا فرستادہ بسوداگران نیز تاکید نمودہ بود درین سال ہفتاد و دو اسپ عربی بیک لک روپیہ خریدہ آوردند ۔ از آن میان سر خنگ اسپی از اسپان علی پاشا حاکم بصرہ کسان علی اکبر سوداگر بہ دوازدہ ہزار روپیہ خریدہ آوردہ بودند از نظر اشرف گذرانیدند ۔ اسپ مذکور کہ از نسل عنتر نام اسپ مشہور روم بود ببادشاہ پسند موسوم ساختہ سر طویلۂ اسپان خاصہ گردانیدہ پانزدہ ہزار روپیہ در وجہ قیمت آن بسوداگر مزبور مرحمت فرمودند ۔

چون مہم تنبیہ جگت سنگھ عبداللہ خان خوب سر نہ کردہ بود بنابر آن حکم طلب بہادر خان بجہت انصرام این کار بشرف صدور پیوستہ خان مذکور بضبط سرکار اسلام آباد از تغیر بہادر خان رخصت یافت ۔

درین وقت از واقعۂ بہار بعرض اشرف رسید کہ چون مرزبان پلامون بجبال مرتفع دشوار گذار و تراکم اشجار مغرور گشتہ تن باطاعت نمی داد شایستہ خان با فوجی شایستہ متوجہ آن حدود گشتہ ہمت بر بریدن جنگل و مفتوح ساختن قلعۂ اوگہاشت و در اندک مدت بانصرام این مہم پرداختہ جمعی کثیر را طعمۂ تیر و تفنگ ساختہ و جنگل بری از قرار واقع نمودہ بمحاصرۂ قلعۂ پلامون پرداخت ۔ پرتاب زمیندار آنجا بجز پیمودن راہ اطاعت و اختیار نمودن طریقۂ بندگی چارہ ندید و ہشتاد ہزار روپیہ برسم پیشکش گذرانیدہ مقرر ساخت کہ بعد از انقضای ایام برسات خان مذکور را در پتنہ آمدہ ببیند و من بعد سر از اطاعت برنتابد ۔

میر برکہ بعنوان سفارت در سال سیزدہم ہمراہ اوزبک خواجہ

ایلچئی بخارا نزد امام قلی خان روانه شده بود از کابل برگشته آمده بعرض رسانید که امام قلی خان از بصارت معذور گشته آئملک رو باختلال نهاده و نذر محمد خان چشم از حقوق تربیت برادر پوشیده انتزاع ملک سمرقند و بخارا پیش نهاد ہمت ساخته روانهٔ آن حدود گردیده - اگرچه در آغاز اوزبکان بسبب نارضامندیٔ سلوک امام قلی خان راضی باین معنی نشدند که جای او بنذر محمد خان برسد - اما آخرکار چون دانستند که امام قلی خان جانشینی را منحصر در نذر محمد خان دیده از ته دل راضی است پیغام بخان مذکور دادند - لهٰذا نذر محمد خان بسرعت ہرچه تمام تر روانه شده چهارم شعبان سنه یک ہزار و پنجاه و یک بمرقد منور کاشف اسرار خواجه احرار رسیده عبدالعزیز پسر کلان را نزد امام قلی خان فرستاد و خود پایان روز داخل سمرقند گشته امام قلی خان را دید - و ششم خطبه بنام خود خواند - عبدالعزیز را بپایهٔ قلیخانی که عبارت از ولی عهدیست رسانید - و از غایت بی آزرمی بد سلوکی آغاز نهاده امام قلی خان را بهمه جهت رنجانید - خان مذکور نخست احرام طواف کعبهٔ آمال و امانی یعنی دربار سپهر مدار بسته خواست که از راه ہندوستان بزیارت حرمین الشریفین روانه گردد - نذر محمد خان راضی باین معنی نگشته براه عراق رخصت داد - و ہیچ کدام از اہل حرم حتی ای خانم را که محبوبهٔ خان مذکور بود و کمال تعلق باو داشت و میخواست که درین سفر رفیق باشد رخصت ہمراہی نداده اندوختهٔ خان مذکور را بتصرف در آورد - امام قلیخان با کمال آزردگی و نہایت رنجش براه ایران متوجه سفر حجاز گشت و با ابراہیم خواجه نقیب و نذر بیگ طغائی و رحیم بیگ پروانچی و خواجه میرک دیوان قریب پانصد کس از اوزبک و غلام ره نوردی اختیار نمود -

تشریف شریف از لاہور بصید گاه کانوواہن

چون موسم برسات بآخر رسید ایام زمستان که ہنگام سیر و شکار ہندوستان است در رسید پانزدہم شعبان لوای والا و اعلام نصرت علامت بصوب شکارگاه کانوواہن ارتفاع یافت - روز اول متصل باغ فیض بخش و روز دوم سرای شمس‌الدین معسکر اقبال گردید - درین منزل بعرض رسید که

آخر روز پنجشنبه ہفدہم شعبان سنہ ہزار و پنجاه و یک ہجری یمین‌الدولہ عضدالخلافۃ کبریٰ رکن اعظم بادشاہی و فرمانروائی قانون کلی گیتی ستانی و کشورکشائی آصف وقت و ارسطوی عہد آصف خان کہ یمین دین و دولت و آئین ملک و ملت بود از تنگنای عدم بفسحت کدۂ دارالبقا رحلت نمود ۔ از استماع این حادثۂ غم اندوز خاطر مبارک بغایت اندوہگین شده مشرب صافئی عیش آلودۂ غبار کدورت گردیده جمعیت حواس شرافت اساس بتشویش گرائید ۔ نظر بر سوابق حقوق بندگی و ارادت درست در غایت مراتب وفا و عقیدت آن خان والا شان بطریق تحسر و تاسف اکثر بر زبان مبارک می آوردند کہ درین مدت احقاق حق آن والا منزلت کہ از دیر باز مستحق چندین عواطف و مستعد ہزار گونہ تلطف نمایان شده بود حیف و صد حیف کہ بمنصۂ ظہور نرسیده چنانچہ باید مراتب حق گذاری ادا نشد ۔ باوجود آنکہ شاہنشاه مہربان قدردان از جوہر شناسئی گوہر کمیاب وفا و جوہر گران قدر صداقت درباب آن درست ارادت صافی عقیدت کمال لطف و عنایت جایز داشتہ و در رعایت جانب ظاہر و حفظ مراتب صورت سر موی کوتاہی نورزیده بمنصب نہ ہزاری نہ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ کہ تنخواه آن شانزده کرور و بیست لک دام است و ہر سال پنجاه لک روپیہ از جاگیرہا حاصل داشت سر افتخارش باوج عیوق برافراشتہ مراتب عنایت و عاطفت بجای رسانیده بودند کہ از مبداء آفرینش تا حال از ہیچ بادشاہی نسبت بہ ہیچ دولت خواہی بمنصۂ شہود جلوۂ نمود ننموده بود از غایت قدردانی باز باین نوع مذکور میکردند ۔ الحمد للہ کہ آن خان سموالمکان ایام زندگانی را باستیفای لذت کامرانی بانجام رسانیده آرزو و خواہش جز این نداشت کہ حضور حضرت ظل سبحانی رہگرای سفر آخرت گردد ۔ بعد از ارتحال آن خان سعادت نشان سوای حویلئی لاہور کہ بیست لک روپیہ قیمت داشت مبلغ دو کرور و پنجاه لک روپیہ بدین تفصیل ماند ۔ جواہر سی لک روپیہ ۔ اشرفی سہ لک کہ چہل و دو لک روپیہ باشد ۔ و یک کرور و بیست و پنج لک روپیہ نقد ۔ طلا آلات و نقره آلات سی لک روپیہ ۔ دیگر اجناس بیست و سہ لک روپیہ ۔ مجملاً بادشاه بنده نواز بتسلئی خاطر غمگین بازماندہای آن خان عالی شان پرداختہ ، بمومیائی لطف جبر کسر خاطر آن دل خستگان نمودند و بملایمت

ظاہر و باطن مراہم راحت بر جراحت آن جگر ریشان نہادہ بیست و پنج لک روپیہ بہ پسر و پنج صبیۂ او مرحمت فرمودند ۔ و از متعلقانش ہر کہ شایستۂ منصب بود بمنصب و ہر کہ سزاوار ماہانہ بود بماہانہ نوازش یافت و فرمان شد کہ غربی روضۂ جنت مکانی در زمین متصل چوک جلوخانہ مدفون ساختہ گنبدی عالی از سنگ مرمر بر تربتش بنا نمایند ۔

مفتوح شدن قلعہ مؤو و نورپور

چون شاہزادہ مراد بخش حسب‌الحکم اشرف از کابل روانہ شدہ داخل پتھان گردید سعید خان و راجہ جی سنگھ و اصالت خان را بہ تسخیر مؤو و سید خان جہان را برای فتح قلعۂ نورپور مرخص گردانید ۔ اینہا متوجہ آن سمت گردیدہ چون بپای کتل پھوان[1] رسیدند راج روپ پسر جگت سنگھ با جمعی کثیر روبرو شد ۔ نجابت خان ہراول سید خان جہان بآن مقہور درآویختہ مالشی بسزا داد و اکثر ملچارہا از بالای کتل برخیزانیدہ جمعی کثیر را بقتل درآورد و آن مفسدان را تنبیہ بسزا دادہ کتل را باوجود صعوبت بآسانی بدست آورد ۔ سید خان جہان بسرعت ہر چہ تمام تر خود را بہ کتل مجھی بھون رسانید ۔ اگرچہ مخاذیل ازین مکان تا نورپور در مضایق شعاب سدی متین کشیدہ پیادہای کماندار و تفنگ انداز کوہی را جابجا بمحافظت گذاشتہ بودند اما از آنجا کہ تائیدات آسمانی ہموارہ یاور و مددگار عسکر ظفر اثر است یکی از زمینداران راہی غیر معروف نشان داد کہ عسکر ظفر اثر از آن مسلک گذشتہ بر فراز جبلی کہ بفاصلۂ نیم کروہ از نورپور مشرف بر قلعۂ آن واقع است فرود آمد ۔ سعید خان از راہ دامن کوہ ہارہ و راجہ جی سنگھ و اصالت خان از کنار آب چکی براہ درۂ آب روانہ شد در نواحئی مؤو بیکدیگر پیوستند و نزدیک باغ راجہ باسو کہ درمیان درہ در زمین ہموار واقع است فرود آمدہ در فکر پیشرفت کار شدند ۔ چہ آن حیلہ ساز ہر جا رخنہ و راہی بود بسدی استوار از گچ و سنگ مسدود نمودہ

---

[1] ۔ در بادشاہ نامہ اسم این کتل بہلوان نوشتہ‌شدہ (جلد دوم ۔ صفحہ ۲٦۱) ۔

گروہی از تفنگچیان قدر انداز بحفظ آن داشته - چون چاره گریٔ آن کار دشوار جز آنکه بر اساس اظہار تجلد و تہور نہاده شود نبود لاجرم بہادران کار طلب رو بسوی سدہا نہاده پس از استعمال لطایف حیل جریده بسر کتلہا رسیده ارادۀ پیش رفتن بخاطر راه دادند - گروہی از مقہوران بآہنگ ممانعت سر راه گرفته ابواب جنگ تیر و تفنگ مفتوح داشتند و بجمعی که برای ہیمہ و علف بجنگل می رفتند از ہر چہار طرف آسیب می رسانیدند - مجاہدان میدان دین به پناه حمایت ایزدی درآمده و عون و صون آنحضرت را سپر حفظ تن و وقایهٔ خویشتن ساخته غایت مرتبه جلادت بکار آورده بہر طریق که پیش رفت پیش رفتند چنانچه در آخرکار خود را رفته رفته بدیواربست رسانیدند - درین اثناء حکم از درگاه رسید که قلیچ خان بمؤو و رستم خان بکمک سید خان جہان شتافته سعید خان از راه راپر[۱] که سرکوب مؤو است روانه شود - و از لشکری که در نورپور بود نجابت خان و نظر بہادر خویشگی و اکبر علی کہکر و راجه مان گوالیاری بہمراہئی خان مذکور مقرر بوده ہراولی این فوج به نجابت خان متعلق باشد - سعید خان از مکان مذکور روانه شده نزدیک کوه راپر دایره کرد و سعد الله خان و عبدالله خان پسران خود را با گروہی از تابینان خود از یمین و ذوالفقار خان را با برقندازان سرکار والا از یسار برای تعین لشکرگاه بالای کوه فرستاد - آنہا بعد از بر آمدن [بر] کوه چون دیدند که تا جنگل بریده نشود برای نزول لشکر جا بہم نمی رسد بخان ظفر جنگ خبر فرستاده تا رسیدن جواب ہمانجا توقف نمودند - درین وقت پنجہزار کس از مردم آن مقہوران از بالای کوه ریخته بسبب انبوہئی جنگل و تراکم اشجار که مانع تردد بندہای بادشاہی بود از ہر جا روبرو شده و به نبرد پرداختند - و سعید خان بمجرد استماع خبر لطف الله پسر خود را با جمعی و از عقب او شیخ فرید و سرانداز خان را برای مدد روانه نمود - اتفاقاً پیش از رسیدن لطف الله به برادران گروہی از مخالفان که بکین ایشان کمربسته کمین کشوده بودند دست به کشتن و بستن برکشاده لطف الله را بزخم شمشیر بر کتف راست و زخم نیزه بر بازوی چپ از اسپ انداختند - عبدالرحمٰن ولد

۲- قلمی ''بیر'' (و - ق) -

عبدالعزیز خان نقشبندی بسرعت رسیده او را از دست کفره خلاص ساخت و ذوالفقار خان با مردم دیگر غلبه نموده بسیاری از مخالفان قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقی را منهزم ساخته با سعدالله و عبدالله به سعید خان پیوست - روز دیگر خان ظفر جنگ با همراهان براپر شتافته برای وسعت مکان نزول لشکر بقطع جنگل پرداخته دایره نمود - و بجهت دفع ملاحظهٔ شبخون منافقان دور آنرا به حفر خندق و خاربند استحکام داد - از بیم دخول عساکر منصوره ازین راه که بسرکوب می رسید مقاهیر درین طرف زیاده از جوانب دیگر فراهم آمده در انسداد طریق کوشیده باره های متین بربسته برجهای استوار مرتب گردانیدند - بیست و یکم نجابت خان و تابینان سعید خان بگریوهٔ مشرف بر باغ راجه باسو برآمدند و از جانب دیگر نظربهادر و ذوالفقار خان و شیخ فرید و اکبر قلی کهکر و سر انداز خان و راجه مان صف آرا گشته رو بمواجهه و مقابلهٔ آن تیره رایان نهادند - و گروهی از مردم نجابت خان و راجه مان بجای سپر تختها بر سر کشیده پیش دویدند و بجلادت تمام دیواری از چوب و تخته مقابل مورچال مخذولان ترتیب داده بریزش تیر و تفنگ هنگامهٔ جنگ را گرم گردانیدند - درین زد و خورد از کفار نگونسار جمعی کثیر به جهنم پیوستند و گروهی از لشکر اسلام نیز زخمدار گشته لختی جانسپار گشتند - شب بیست و نهم قریب هزار پیاده را راجه مان بر سر قلعهٔ چهت فرستاده جمعی کثیر که بیرون برآمده بودند بضرب تیر و تفنگ از پا درآوردند و دیگران سر خود گرفته بتگ و تا جان بیرون بردند - پیادهای پر دل کم هراس[1] در تعاقب آنها به قلعه درآمده حارس حصار قلعه را به قتل درآوردند و جمعی بمحافظت آن مانده گروهی با سرهای کشتگان مراجعت باردو نمودند - و در همین تاریخ برج قلعهٔ نورپور را که سید خانجهان در محاصره داشت و زلفی آقا و حسن رومی نقب را بآن نزدیک رسانیده بودند از ملاحظهٔ آنکه مقهوران پیشتر برشش نقب مطلع گشته ضایع ساخته بودند مبادا پی باین هم ببرند دو سه گز از برج مانده بباروت انباشته وقت عصر آتش دادند - اتفاقاً از ناتمامی نقب برج از یک جانب پریده از طرف دیگر بزمین فرو نشست - مقاهیر چون

---

۱ - اصل : هواس (و - ق) -

دیوار دیگر اندرون برج پیش از پریدن کشیده بودند سید لطف علی و جلال‌الدین محمود که با مردم خانجهان دویده بودند راه مسدود دیده بیلدارانرا بانداختن آن سرگرم نمودند ـ و از اطراف و جوانب بهادران جنود ظفر آمود بسوختن دروازها و برآمدن بدیوارها مشغول گشته آتش کین را اشتعال دادند ـ واز هر دو سو تا دوپهر شب هنگامهٔ تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بوده جمعی کثیر از مقهوران در سقر مقر گرفتند و از موافقان نیز گروهی شربت شهادت چشیدند ـ از آنجمله سید لطف علی زخم تفنگ برداشت ـ چون سیاهی شب درمیان جان بدخواهان در آمد و باوجود سعئی بهادران کشایش قلعه صورت نه بست دلاوران مراجعت به خیمه و خر گاه نمودند و کشایش قلعه را بوقت مقرر موقوف داشتند ـ

سلخ ماه بهادر خان از اسلام‌آباد آمده سعادت ملازمت بادشاهزاده دریافت و سامان سه هزار سوار و همین قدر پیاده نموده در وحلهٔ اول تهاری را مفتوح ساخت ـ حکم معلّی شرف نفاذ یافت که اصالت خان به نورپور شتافته بمحاصرهٔ آن پردازد و سید خانجهان و رستم‌خان و دیگر همراهان با بهادر خان که هراولئی این فوج برو مقرر فرموده ایم از راه کتل تهل بر سر قلعه مؤو رفته در تسخیر آن بکوشند که بعد از فتح آن نور پور بآسانی مفتوح خواهد شد ـ پادشاهزادهٔ والاتبار راؤ امر سنگه و میرزا حسین صفوی را در پتهان گذاشته خود نیز متوجه گشته لشکر ظفر اثر را قدغن نمایند که در فتح قلعه و استیصال کفرهٔ نگونسار بخت مراسم تاکید و اجتهاد بتقدیم رسانند ـ غره رمضان آن والا گهر از پتهان بجانب مؤو روانه شدند ـ جگت سنگه بمجرد استماع این خبر و توجه بادشاهزادهٔ والاتبار از صدمهٔ صیت اولیای دولت از جا رفته و در حوصلهٔ خود تاب اقامت و مقاومت موکب سعادت در نیافته در ظـرف (اصل : طرف) حصانت حصار گنجایش تحمل صدمهٔ مجاهدان ندید و بی اختیار از در عذر خواهی درآمده دست استشفاع در ذیل شفاعت اولیای دولت زد ـ و بدرخواست هواخواهان درگاه بجان ایمن گشته پنجم رمضان برسم مجرمان بی یراق فوطه در گردن انداخته در خدمت بادشاهزاده رسید ـ آن گرامی گوهر دودمان خلافت خاطر رمیدهٔ او را اطمینان بخشیده التماس عفو تقصیراتش نمودند ـ چون او بعضی مطالب را که درخور حال او نبود التماس نمود

بدرجهٔ پذیرائی نرسید و حسب‌الحکم بادشاهزاده او را باز رخصت نمود ـ آن مدبر ناحق شناس بعد از معاودت بقلعه مؤو ، که درمیان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است شتافته ناچار در آن بارهٔ استوار قرار تحصن با خود داد ـ سید خان جهان و بهادر خان براه کتل تهل راهی شده هر روز به بریدن جنگل و ساختن راه پرداخته هر جا مقاهیر دیواری برآورده راه مسدود ساخته بودند بچیره‌دستی با زمین برابر ساخته ، جمعی را که روبرو می شدند بضرب و زور بیجا نموده مسلک جمعیت آن بداندیشان را پریشان ساخته قدم پیش می گذاشتند تا آنکه به مؤو نزدیک رسیده پیادهای افغان که هنگام گیرودار پای کم از سوار نمی آرند در صدد سر بازی شده حمله آوردند ـ جگت سنگھ تا پنجروز باستظهار حصار قوی دل شده هنگامه آرای نبرد گردیده در عرصهٔ زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زده تا ممکن و مقدور در تردد و تلاش کوتاهی نمی نمود ـ کوتاهیٔ سخن در آن هنگام که زبانهٔ آتش کین بلندی گرامی گردیده هنگامه سودای داد و ستد جان گرم بود ، مبارزان فوج بهادر خان که از کشتها نزدبان ساخته بر ملچار مقاهیر می دویدند ؛ چنانچه هفتصد افغان از تابینان خان مذکور و همین قدر از مردم دیگران در آن داروگیر مقتول و مجروح گشته جمعی کثیر از کفار از تنگنای تفنگ راهگرای جهنم گردیدند ـ چون این مهم بدرازی کشید از پیشگاه سطوت و جلال فرمان شد که همین که سید خانجهان و بهادر خان بپای قلعه رسند دیگر افواج نیز بر قلعه یورش نمایند ـ و بعد از رسیدن یرلیغ والا شاهزاده بتازگی برسر تاکید آمده امر نمود که دیگر افواج نیز سرگرم تردد شده بهر کیف که دانند خود را به قلعه رسانند ـ بامداد هشتم رمضان سید خان جهان و بهادر خان بعون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آوردند ـ و از جانب دیگر قلیچ خان و راجه جی سنگھ و الله ویردی خان به جنگل درآمده از هر سو که امکان برآمدن بود بفراز کوه رسیدند ـ چون سید خان جهان و بهادر خان کار برو تنگ ساخته آن مدبر را مشرف بر هلاک ساخته بودند و او به مدافعهٔ این صفدران کار طلب درمانده خبر از جانب دیگر نتوانست گرفت ـ راجه جی سنگھ و قلیچ خان و الله ویردی خان بجهت آنکه به قلعه نزدیک رسیده راه درآمد شان آسان بود پیش از رسیدن خانجهان و بهادر خان

داخل قلعه شده معنئی دار و گیر را به نهایت مرتبهٔ کمال رسانیدند - و از سعید خان درین کار درنگی واقع شده موافق چشمداشت تردد بظهور نرسید و آن واژون طالع قبیلهٔ خود را پیش ازین به تارا گدھ فرستاده بود اکثر مردم خود را قتیل و جریح دیده از فرط غلبهٔ خوف و هراس مطلقاً مقید بچیزی جز هزیمت نشده فرصت گریز غنیمت دانسته با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگی افتان و خیزان خود را به تارا گدھ رسانید - بعد از دو روز از عرضداشت اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که حارسان نورپور بعد از شنیدن خبر کشایش مؤو نیم شب راه گریز پیمودند - خاقان ممالک ستان هزار سوار از منصب خانجهان و راجه جی سنگھ دو اسپه سه اسپه و دومین را بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز ساختند - و بر منصب بهادر خان هزاری ذات افزوده و هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه نمودند - و راجه مان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و مرحمت فیل و اسپ نوازش فرمودند - و هرکه درین مهم دستش بکاری رسیده بود بنوازشی خاص اختصاص یافت - بیست و سوم بادشاهزادهٔ والاتبار پرتهی چند زمیندار چنبه را که الله ویردی خان و میر بزرگ بآوردن او رفته بودند بحضور انور فرستاد - و محافظت مؤو براجه جی سنگھ و تهاری به قلیچ خان و دمتال به گوکل داس سیسودیه و پتهان بمیرزا حسن صفوی بازگذاشته و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی را با گروهی از بیلدار و تبردار ببریدن جنگل نواحئی مؤو و توسیع طرق آن و دیگر محال کوهستان گماشته خود بموجب حکم قضا توام با بهادر خان و اصالت خان روانهٔ درگاه خلایق پناه شده بیست و نهم سعادت ملازمت دریافت - غرّهٔ شوال آن والا گهر عالی نسب را بمرحمت خلعت و نادریٔ خاصه و دو اسپ با زین زرین و انعام دو لک روپیه نقد برنواخته باز رخصت نمودند که آن شوریده بخت را اسیر یا قتیل ساخته کوهستان را به قلع و قمع شجره خبیثهٔ آن ناپاک با شاخ و برگ پاک و صاف سازد -

پرتهی چند زمیندار چنبه که پدر او را جگت سنگھ مطرود به قتل رسانیده بود درینوقت بذریعه اولیای سلطنت داخل دولتخواهان گشته بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب راجگی و

مرحمت اسپ سربلند گردانیده رخصت فرمودند که بر کوهی که سرکوب
تارا گده و داخل ممالک اوست با جمعیت شایسته آمده کار بر قلعه نشینان
تنگ سازد - پنجم شوال بادشاهزادهٔ والاتبار بارشاد اقدس با سید خانجهان
و دیگر همراهان به نورپور رسیده فروکش گردید و بحکم والا سعید خان را
به جمون فرستاد - و راجه مان را که دشمن جانیٔ جگت سنگه است تعین
نموده که با جمعیت خود براجه پرتهی چند ملحق شده باتفاق از عقب
تارا گده در آیند - و از جانب دیگر بهادر خان و اصالت خان را فرمود که
با دوازده هزار سوار قلعهٔ تاراگده را محاصره نموده بهدم بنیان محصوران
پردازند - ثابت قدمان معرکهٔ پایداری جلوریز روانه شده در کشایش آن
در استوار و قلعهٔ البرز آثار کمر همت استوارتر بستند - اگرچه این قلعه فراز
کوهچه درمیان جنگل انبوه مشتمل بر اشجار خاردار در کمال بلندی
واقع است چنانچه باد را در خلال آن محال از بیم خلهٔ خاطر مجال گذار محال
است معهذا آذوقه و سرب و باروت بسیار در آن ذخیره بود و جمیع
بروجش بتوپهای عظیم آراستگی داشت - امّا شیران بیشهٔ جلادت
آغاز بریدن جنگل و پیش بردن ملچار و سر کردن نقب و ترتیب
زینه پایها و سایر اسباب قلعه گیری بر وجه احسن نموده در صدد استحکام
مقدمات حصول مقاصد یعنی استخلاص قلعه گشتند - و از آنجانب مقاهیر
در استحکام محال دشوار گذار کوشیده در گرم کردن هنگامهٔ تردد و انداختن
تیر و تفنگ و آتش دادن توپ و ضرب زن بودند - و هر روز چندین تن
زخمی و جان نثار می گشتند - از آنجمله خسرو بیگ سر لشکر آصف جاهی
که جوان مردانه تردد طلب و از آدمی زادهای گرجستان بود بعد
از رحلت آن خان والا مکان داخل بندهای درگاه گشته بود بدرجهٔ
شهادت رسید - کیفیت این واقعه برین منوال است که چهاردهم شوال
بهادر خان و اصالت خان او را با جمعی دیگر فرستادند که بحقیقت کوه
وارسیده مکانی برای نزول لشکر و برافراختن ملچار مقرر سازد - فرستادها
از کثرت انبوه جنگل پراگنده شده هر یکی بطرفی رفت - بهادر خان
جمعی را فرستاد که پراگندها را جمع ساخته باز بلشکرگاه بیارند - دیگران
برگشتند خسرو بیگ جواب داد که در زمینی که من رسیده فرود آمده ام

شب گذرانیدن ہمین جا بہتر است - چون بہادر خان و اصالت خان درین باب مبالغہ نموده باز کس بطلب خسرو بیگ فرستادند لاعلاج شده با سہ صد سوار بہ معسکر برگشت - درین اثناء مخاذیل کہ در اطراف عرصۂ مصاف بجستجوی قابوی وقت بودند این مایہ مردم قلیل را بکام خود دیده باتفاق یکدیگر از ہمہ جانب بر ایشان حملہ آور گشتند - آن مرد مردانہ باوجود کثرت اعداء و قلت اولیاء بنابر حفظ ناموس و مردی جای خود را بہ کمال ثبات قدم نگاہداشتہ زد و خورد بسیاری نموده آخر بچہارده زخم بر خاک عرصۂ کارزار افتاده درجۂ رفیعۂ شہادت یافت - مجملاً آن تبہ کار پریشان روزگار از خبر آمد متواتر خیل لشکر ہوش از سر و قرار از خاطر بباد داده چون بہ یقین دانست کہ چارهٔ کار جز در تسلیم حصار نیست لاجرم شفیعان درمیان انگیختہ درخواست امان نمود - و بسید خان جہان ملتجی گشتہ در خدمت بادشاہزادهٔ عالی گہر التماس کرد کہ از درگاه خلایق پناه درخواست عفو جرایم بندهٔ گنہگار نموده بصدور فرمان عنایت عنوان مشتملبر عفو تقصیرات مطمئن گردانند - پس از آنکہ شاہزاده در باب عفو تقصیرات و استدعای عنایت فرمان والا معروض داشتند حکم عالی صادر شد کہ چون آن زینہاری عفو طلب از راه تضرع درآمده متمسک بذیل ندامت است ہرچند عذر او پذیرفتنی و تقصیرش بخشیدنی نبود امّا چون دقایق اضطراب بیچارگی از حد گذرانیده لاجرم چشم از عصیان و طغیان او پوشیده بجان بخشی امر فرمودیم ، باید کہ قلعۂ تارا گده را باساس دیگر عمارات انداختہ و قلعہ مؤو را با خاک برابر سازند - بعد از ورود این حکم سید خانجہان بدآنجا رفتہ حصار تارا گده را از بنیاد برکند و سید فیروز خویش خود را با مردم خود گذاشت کہ شیرحاجی و دیگر حصون را برانداختہ با زمین برابر سازد و جگت سنگھ را نوزدہم ذیحجہ بملازمت شاہزاده رسانید - و چون جگت سنگھ جانب دروازهٔ کلان قلعۂ نور پور کہ سہ طرف آن جری عظیم است و از پایان تا بالای قلعہ عمارات او و مردم اوست و ہزار گز ارتفاع دارد و ازین طرف بر آمدن متعذر بود دیواری استوار کشیده بفاصلۂ صدگز ساختہ برج و باره ترتیب داده بود ، حکم شد کہ بہادر خان آن دیوار را با شیر حاجی بخاک برابر ساختہ قدغن

نماید که باز کسی دست بآن نکند و شاهزاده با جگت سنگھ بدرگاه معلی بیاید -

اکنون بتحریر وقایع حضور می پردازد که پنج فیل بابت پیشکش زمیندار مورنگ یکی با ساز طلا و چهار با ساز نقره و نه فیل بابت پیشکش سید شجاعت خان از نظر اشرف گذشت - و بشاہزادہ شاہ شجاع بہادر تسبیح مروارید با چند لعل قیمتی و چهار اسپ خاصه مصحوب ملازم آن والا مقدار که اقبال آورده بود مرحمت نموده فرستادند - مکند داس دیوان آصف صفات بمنصب پانصدی صد سوار و خدمت دفترداریٔ تن از تغیر جسونت رای و او از تغیر بهارا مل که بخدمت دیوانیٔ لاہور سرافرازی یافته بود بخدمت پیشدستئی خالصه مقرر گشتند - لطف الله ولد سعید خان بنا بر ترددی که در مهم جگت سنگھ ازو بظهور آمده بود بمنصب ہزاری پانصد سوار از اصل و اضافه و مرحمت خلعت و شمشیر با ساز طلا میناکار و اسپ سربلندی یافت - غره شوال از کانون واہن مراجعت نموده یازدہم بساعت سعید از ورود مقدم مبارک دولتخانهٔ دارالسلطنت لاہور را مورد برکات و مهبط فیوضات بی اندازه گردانیدند -

آرایش یافتن جشن وزن شمسی

کارپردازان امور سلطنت سه شنبه نوزدہم شوال سنه یک ہزار و پنجاه و یک مطابق دوم بهمن بآذین جشن وزن شمسی اختتام سال پنجاه و یکم از عمر مبارک پرداختند - عرصهٔ خاص و عام را در دیبای خسروانی گرفتند - و عیش بی قیاس نصیب اہل روزگار گشته ، ہمگنان از زر نثار ذخیرۂ دلخواه اندوخته مایهٔ جمعیت بدست آوردند - درین روز مبارک منصب بادشاہزادۂ والاگہر محمد دارا شکوه باضافهٔ پنجہزار سوار بیست ہزاری ذات و پانزده ہزار سوار و منصب ہر یکی از والاگوہران بحر خلافت و نامداری محمد شاه شجاع و بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر بافزایش ہزار سوار پانزده ہزاری ده ہزار سوار از آنجمله شش ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و منصب بادشاہزاده محمد مراد بخش باضافهٔ ہزار سوار ده ہزاری ذات و ہشت ہزار سوار مقرر شد - و بندہای دیگر بموجب

ذیل از اصل و اضافه سرافراز گردیدند ـ مکرمت خان بمنصب سه هزاری سه هزار سوار پانصد دو اسپه سه اسپه و الله قلی بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و مهیش داس بمنصب هزاری هزار سوار و سید نورالعیان بمنصب هزاری پانصد سوار و حیات خان بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار ممتاز شدند ـ علی مردان خان از کابل آمده استلام سدهٔ سنیه نمود ـ نهم بهمن یار ولد یمین الدوله از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار مباهی گشت ـ میر برکه بخدمت عدالت اردوی معلیٰ سر افراخت ـ سعید خان بهادر ظفر جنگ بدرگاه والا رسیده سعادت کورنش اندوخت و قلیچ خان باستلام عتبهٔ خواقین پناه پیشانئی طالع برافروخت ـ چون در فصل خریف در کشمیر بارانی بی هنگام بشدت تمام بارید و بسبب طغیان آب دریا وغیره بسیاری از مواضع خراب گشته غلات فراوان را آب برد متوطنان کشمیر اکثر از اوطان بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلای وطن نمودند ـ بعد از رسیدن حقیقت پراگندگی و بینوائی اهل آن دیار بسمع اشرف بادشاه گیتی پناه که بفرمان روزی دهندهٔ کاینات کلید ارزاق متوطنان قریهٔ وجود بکف کفایت اوست و فریاد نمودن قریب سی هزار کس در پای جهروکهٔ درشن لاهور ازین ممر حکم معلیٰ بشرف نفاذ پیوست که تا این جماعت در لاهور باشند هر روز دویست روپیه را طعام در ده جا پخته عموم مردم را باز میداده باشند و مبلغ سی هزار روپیه دیگر نزد تربیت خان فرستادند که بگروه بی بضاعت کشمیر که نیروی تردد نداشته باشند قسمت نماید ، و هر روز صد روپیه را طعام در پنج جا تیار نموده بمساکین رساند ـ چون خان مذکور باحوال سایر عجزه و مساکین چنانچه باید نتوانست پرداخت و نارضامندیٔ آفت زدگان این ایام از سلوک خان مذکور بعرض اشرف رسید صوبه داریٔ کشمیر از تغیر او بظفر خان که سابقاً ناظم آن دیار بود و مردم از حسن سلوک او شاکر و رضامند بودند مقرر نموده بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره سر افراز فرمودند و در وقت رخصت درباب رعایت سکنهٔ آن دیار بمبالغهٔ تمام ارشاد فرموده بیست هزار روپیه به نیازمندان آن ملک همراه او فرستادند ـ

پانزدهم منزل علی مردان خان از نزول اشرف رشک ارم گردیده سر

تفاخر او بآسمان رسید و بشکر این نعمت غیر مترقبه خان مذکور یک لک و سی ہزار روپیه جواہر وغیرہ از نظر اشرف گذرانید ـ صوبهٔ اودیسه بپادشاہزادہ محمد شجاع مرحمت نمودند و حکم کردند که محمد زمان طهرانی به نیابت ایشان در آن صوبه باشد ـ و به شاہنواز خان ناظم معزول آن صوبه یرلیغ رفت که پس از رسیدن محمد زمان به جونپور آمده بنظم و نسق آن سرکار که در تیول او مرحمت شده پردازد ـ

گذارش نوروز جهان افروز

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که سر تا سر جهان از انعام و احسان بادشاہ جهان کامیاب مرادات و سعادات دوجهانی بوده شب جمعه نوزدہم ذیحجه سنه یک ہزار و پنجاه و دو بعد از انقضای یک ساعت نجومی سرمایه ده انوار ذرات کاینات تحویل اشرف از کاشانهٔ حوت بطرب خانهٔ حمل فرموده آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحهٔ زمین و زمان را بسرکاری قوای نامیه تفویض فرمود ـ فردای آن نیر اوج خلافت بادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بهادر با سلطان محمد خلف خود از دکن آمده سعادت ملازمت حاصل نمودند و ہزار مهر نذر گذرانیده بانعام دو لک روپیه نقد سربلند گشتند ـ خلیل الله خان از اصل و اضافه بمنصب دو ہزار و پانصد دو ہزار سوار سر بلندی یافت ـ راو ستر سال ہاده و راجه بهادر سنگھ بندیله و سزاوار خان و زاہد خان که از دکن آمده بودند سعادت ملازمت حاصل نمودند ـ علی مردان خان بعنایت خلعت و دو اسپ با ساز طلا سرافرازی یافته رخصت کابل گردید ـ و سعید خان بصوبه داریٔ ملتان از تغیر قلیچ خان و آقا افضل بدیوانئی بنگاله و سرکار بادشاہزادہ محمد شجاع و رای کاشیداس بدیوانئی اکبر آباد امتیاز پذیرفتند ـ بیست و پنجم بادشاہزادہ مراد بخش با سید خانجهان و راجه جی سنگھ و رستم خان و دیگر امرا بسعادت ملازمت استسعاد یافته ہزار مهر نذر گذرانیدند ـ و بوسیلهٔ آن بیدار بخت راجه جگت سنگه با پسران فوطه در گردن انداخته در زمرهٔ اہل عصیان شرمنده و سر افگنده آمده ایستاد ـ بادشاه کریم و رحیم خرمنهای خطایای بی اندازهٔ او را بباد بی نیازی برباد داده کردہای

او را ناکرده انگاشته در جرگهٔ بند ہا جا دادند ـ و بادشاہزاده را بخلعت سرافراز ساخته منصب آن عالی نسب را که ده ہزاری ہشت ہزار سوار بود دوازده ہزاری ہشت ہزار سوار از آنجمله دو ہزار سوار دو اسپه مقرر فرمودند ـ

چہارم محرم بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر پیشکشی مشتمل بر انواع جواہر و مرصع آلات و نفایس دکن و فیلان کوه پیکر از نظر اشرف گذرانیدند ـ از آن میان جنس یک لک و بیست ہزار روپیه شرف پذیرائی یافت و آن درة التاج سلطنت را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صد اسپ از آنجمله دو اسپ عربی و عراقی با زین طلا مینا کار و ساده و فیل با ساز نقره و ماده فیل و سلطان محمد خلف آن والا گہر را بعنایت تسبیح برنواخته رخصت مراجعت بدکن دادند ـ و بالتماس آن قرهٔ باصرهٔ دولت قزلباش خان بعنایت نقاره و امان بیگ بمرحمت علم و لطف الله ولد لشکر خان مشهدی بمنصب ہزاری ذات و ہزار سوار از اصل و اضافه سربلندی یافتند ـ درین نوروز از پیشکش بادشاہزادہای والاتبار و امرای نامدار آنچه بدرجهٔ قبول آمد قیمت آن شش لک روپیه شد ـ درین تاریخ میرزا عیسی ترخان را که متصدیٔ سورت بود از تغیر اعظم خان که باوجود تنبیه متمردان از قرار واقع بحال رعایای گجرات نپرداخته بود بحکومت آن صوبه سرافراز فرموده ، از جملهٔ سواران منصب او که پنجہزاری پنج ہزار سوار بود دو ہزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند ـ و عنایت الله پسرش را بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و ضبط سرکار سورتهه و محمد صالح پسر دیگر او را بمنصب ہزاری ہزار سوار برنواختند ـ نقاوهٔ دودمان سیادت سید جلال که بحکم والا از گجرات آمده بود بانعام پنجہزار روپیه سربلند گردید ـ ہژدہم بہادر خان و اصالت خان از کوہستان آمده بدریافت دولت ملازمت مستسعد گشتند ـ نجابت خان بضبط کوہستان معین گردید و منصب راجه جگت سنگه و راجه روپ پسرش از روی کرم بدستور پیشین مقرر فرمودند ـ

رخصت یافتن بادشاهزاده محمد دارا شکوه بصوب قندهار بجنگ شاه صفی

چون قندهار که از قدیم تعلق باین دودمان رفیع مکان دارد چندی بسبب حدوث بعضی سوانح از دست اولیای [دولت] قاهره بیرون رفته بتصرف قزلباش درآمده بود بعد از جلوس اقدس که غبار شورش و آشوب از هر طرف فرونشست و ابواب امن و امان بر روی روزگار مفتوح شد داعیهٔ انتزاع ملک موروثی از خاطر عاطر سر برزد - درین اثناء فتنهٔ خان جهان و بندیله و تادیب و تنبیه فرمانروایان دکن سبب تعویق و تاخیر این عزیمت شده چون خاطر بجمعیت گرائید و پیش آمد مهات صورت تمامیت یافت توجه اشرف بتهیهٔ لشکر ظفر اثر و تسخیر قندهار مصروف گشت - علی مردان خان حاکم قندهار بعد از اطلاع بر ارادهٔ اقدس آزردگی خاطر از سلوک شاه صفی ورزیده بندگئی درگاه آسمان جاه اختیار نموده و قندهار را باولیای دولت سپرد - از آن باز شاه صفی از فرط غلبهٔ قوت غضبی که منافئی مقتضای معنی پادشاهی و مرتبهٔ ظل الهی است در آرزوی گرفتن قندهار شب و روز بیتاب و بیخواب بود ازین جهت که سلطان روم بر سر بغداد آمده بغلبه و قهر مفتوح ساخت - و جمعی کثیر از قزلباش و متحصنان را بقتل رسانیده ارادهٔ پیش [قدمی] پیشنهاد همت ساخت و شاه صفی لاچار قلعهٔ ارتنگ را بسلطان مراد خان قیصر روم داده صلح نمود - همین که خاطرش از طرف روم فراهم آمد نزدیک دو سال بتهیهٔ لشکر و سرانجام مواد سفر پرداخت - درین سال بعزم تسخیر قندهار رستم خان گرجی سپه سالار خود را با لشکر گران سنگ پیش فرستاده مقرر نمود که تا رسیدن او در نیشا پور توقف نماید - چون این خبر بتواتر و توالی از عرضداشت صفدر خان صوبه دار قندهار و عزیز الله خان حارس بست بمسامع جاه و جلال رسید حکم شد که رایات جهان کشا و الویهٔ نصرت گرای بانتهاض درآید - مهین بادشاهزاده والا قدر از خلوص عقیدت بعرض رسانید که اعلیٰ حضرت بنفس نفیس در دارالسلطنت بر اورنگ جهانبانی متمکن باشند و انجام این مهم باین فرزند ارادت پیوند بازگذارند - حضرت خاقانی چون آن والا گهر را درین خواهش راسخ یافتند تحسین نموده پذیرفتند -

بیستم محرم در ساعتی سعید با پنجاه هزار سوار و توپ خانهٔ بسیار و فیلان بیشمار رخصت قندهار دادند - در وقت رخصت خلعت خاصه با نادریٔ طلادوزی حاشیهٔ مروارید و جیغهٔ پر بها مرصع بالماس و سرپیچ لعل و مروارید و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو صد اسپ از آنجمله دو اسپ با ساز مرصع مینا کار و فیل با ساز نقره و ماده فیل و انعام دوازده لک روپیه نقد معزز ساخته باضافهٔ پنجهزار سوار بمنصب بیست هزاری بیست هزار سوار سرافراز فرمودند ـ و فاتحهٔ فتح و نصرت خوانده بکمال عطوفت در بر مهر پرور کشیده مرخص ساختند ـ و سید خان جهان و راجه جسونت سنگه و راجه جی سنگه و قلیچ خان و رستم خان و بهادر خان و الله ویردی خان و راؤ امر سنگه و مبارز خان و فدائی خان و سردار خان و اصالت خان و خلیل الله خان و راجه رای سنگه و راو ستر سال و نظر بهادر خویشگی و شیخ فرید و راجه جگت سنگه و جانسپار خان و یکه تاز خان و سرانداز خان و هری سنگه و مهیش داس و رام سنگه راتهور و چندرمن بندیله و راجه امر سنگه نروری و گوکل داس سیسودیه و سید نورالعیان ولد سیف خان بارهه و سید محمد ولد سید افضل و ترکتاز خان و شیر خان و دیگر بندهای درگاه که تفصیل آن بطول می کشد با پنجهزار سوار برقنداز و پنجهزار پیاده تفنگچی و باندار در رکاب نصرت انتساب آن عالی جناب نامزد این خدمت شدند ـ و بهریک ازین نامبردها درخور تفاوت درجات به بعضی خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و به بعضی خلعت و اسپ و بجمعی خلعت داده حکم فرمودند که بهمگی امراء و منصبداران این لشکر [که] بیشتر جاگیر دارند وکمتر نقدی سر هر صد سوار موافق ضابطه منصب ده هزار روپیه که سر هزار سوار لک روپیه باشد ورای تنخواه منصب بطریق مساعده بدهند ـ باحدیان و تفنگچی و باندار سه ماهه پیشگی تن نمایند ـ و نیّر اوج دولت و کامرانی بادشاهزاده محمد مراد بخش را همدرین روز بمرحمت خلعت و نادری و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل معزز نموده با فوجی گرانبار رخصت نمودند و حکم فرمودند که این طرف نیلاب هرجا مناسب داند و آب و علف فراوان باشد توقف ورزیده در وقت کار رفیق و مددگار برادر کامگار باشد ـ به

علیمردان خان فرمان قضا جریان عزّ صدور یافت که در کابل باستعداد تمام آمادهٔ پیکار باشد و اگر احیاناً نذر محمد خان فرصت وقت غنیمت دانسته از جای خود حرکت نماید در دفع فتنه و فساد او سعی و ترددی که باید بجا آورد ـ

درینوقت خان دوران بهادر نصرت جنگ که فرمان طلب بنام او صادر شده بود از مالوه آمده از جبهه سائی آستان آسمان نشان پیشانئی بخت را نورانی ساخت ـ و همدرین محفل بانعام خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو صد اسپ از آنجمله دو راس با زین طلا و فیل خاصه با ساز نقره و ماده فیل سرافرازی یافته بسعادت رخصت تارک اختصاص برافراخت که در زد و خورد بخدمت مهین پور خلافت ماند ـ از آنجا که سلسله جنبانئی اقبال کارساز است و مهمات این دولت خداداد از مزید سعئی کارگذاران بی نیاز پیش از ورود افواج نصرت طراز بقندهار رحلت شاه صفی بمسامع جاه و جلال رسیده باعث رفع تفرقها گردید ـ بادشاه دانش پناه از راه دوربینی فرمودند که بمقتضای مصلحت وقت بادشاهزاده محمد دارا شکوه در کابل و خان دوران بهادر در قندهار با سی هزار سوار توقف نموده بعد از آنکه خبر متواتر برسد تاخت و باخت خراسان درین وقت که خلل کلی در جمعیت متوطنان آنجا راه یافته از ممر مروت دور دانسته مراجعت بدرگاه والا نمایند ـ

اکنون برخی از احوال شاه صفی و ماند و بود او بقلم می آید ـ چون شاه عباس که در باب سیاست و اجرای عقوبات مظهر بطش الٰهی بود از برادران و خویشان و فرزندان هر که ازو مظنهٔ فساد داشت بکشتن و کور نمودن او حکم نموده ازین جهت خاطر بالکل جمع ساخته بود ـ همه پسران و پسرزادها را پیش از خود روانهٔ دیار بقا ساخته شاه صفی را که گمان سرتابی و بی اعتدالی ازو نداشت سلامت گذاشته قرار داده بود که از حرم سرا بیرون نیاید ـ بعد از آنکه شاه عباس آهنگ عالم بالا کرد و هواخواهان دودمان صفویه این را بسلطنت ایران برگزیدند او استقلال تمام بهم رسانیده افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست درگذرانید ـ و بنابر آنکه در طفولیت معتاد بافیون شده بود بشرب مدام اقدام نموده سر از متابعت عقل برتافت تا آنکه از فرط پیمانه کشی و قدح نوشی ماده صرع دیرین که اثر آن گاه گاهی بعد از ماهی ظاهر می شد قوت گرفته باعث خلل دماغ شد ـ

و بحکم کار فرمائی بادهٔ هوش ربا و رهنمائی حریفان هم بزم جرعه پیما بخونریزی راغب گشته خویشان و اعیان را بقتل رسانید - تا جای که از خوف مستئی او واهمهٔ تمام بدلها راه یافته کار بجای کشید که مقربان ترک سر گفته بمجلس او می آمدند و زنده برآمدن را فوز عظیم دانسته غنیمتی بزرگ می شمردند - آنچه در سلطنت چهارده ساله در گرفتن و داشتن ملک بر روی کار آورده کشادن قلعه از دست رفتهٔ ایروانست و بقتل دادن بیست هزار قزلباش و بای دادن بغداد بدست مراد - بر ارباب خرد ظاهر است که آفریدگار عالم عنان اختیار ساکنان قریهٔ وجود از آن بقبضهٔ اقتدار سلاطین نامدار داده که همگی سعی شان در رفاهیت برایا و انتظام امور جمهور مقصور و توجه شان در عدل و اصلاح و پرداخت احوال عجزه و مساکین مصروف باشد - نه آنکه با همگنان اصلاً رفق (اصل : رفیق) و مدارا آشکارا ننموده بی تامل بحکم عنف و شدت کار کند و مبادرت در تجرع اقداح نموده دست و پا بخونریزی کشاید - الحمد لله و المنة که مراعات این معنی از جمله قوانین معمولهٔ حضرت جهانبانی گیتی ستانی است که همواره در مقام فیض و آسایش خواهیٔ رعیت و سپاهی اند - و اصلا بیروشیهای مردم را که از لغزش کم خردی و دانشی ناشی شده باشد بنظر انتقام درنیاورده قطعاً بمقام مکافات و پاداش معاصیٔ بی پایان کسی در نمی آیند - چنانچه درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابری می زند بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر آزاری نه - بالجمله او سی چهل روز پیش از برآمدن صفاهان بسوی خراسان بباغ کومه که یک فرسخی صفاهان و ترتیب دادهٔ شاه عباس است بشکار مرغابی رفته از فزونیٔ باده پیمائی نوعی شراب زده شد که تا پانزده روز باوجود قلت مسافت بشهر مراجعت نتوانست کرد و مادهٔ صرعی که داشت قوی گردید - و اشتهای طعام و آسایش خواب که مدار پایندگیٔ قوام انسانی وابسته بدانست بنحوی بر طرف شد که در سه شبانروزی زردهٔ یک تخم مرغ بصد دشواری توانست خورد - چون بمداوای اطباء کوفتش رو به بهی آورده فی الجمله صحت روداد از صفاهان رو بکاشان نهاد و بعد سه چهار روز باز باده پیمائی آغاز کرد و عارضهٔ مذکور عود نموده از آنچه

که بود سخت تر شد - چنانچه از منزلی که میان حرم سرا و خلوت خانه بود بهفده روز بمکانی دیگر نتوانست رفت - و درین مدت بغیر حکیم احمد و مهتر داؤد و مهتر رکابخانه از مردم درون و بیرون دیگری آمد و شد نداشت - تا آنکه صبح دوازدهم صفر سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری چون خبر گرفتند از جهان رحلت نموده بود - و هیچکس ندانست که چه وقت جان را بقابض ارواح سپرد - پانزدهم ماه مذکور ارکان دولت آن دودمان سلطان محمد میرزا پسر کلانش را هرچند خورد سال بود بشاه عباس موسوم ساخته خطبه بنامش خواندند و او را از کاشان بقزوین برده سوم ربیع الاول سال مذکور که ساعت جلوس او بود بر قالیچهٔ که از اجداد آنها مانده بود نشاندند - چون این واقعهٔ عبرت افزای بر روی روز افتاد مهین بادشاهزادهٔ والا تبار معروضداشتند که اگر از حضرت خلافت فرمان رود به تسخیر ولایت فراه و سیستان و هرات بپردازم - از پیشگاه خلافت یرلیغ رفت که چون آن فساد کیش بجزای کردار خود رسید متعرض ولایت او نباید شد و بسرعت هرچه تمام تر خود را بدرگاه معلی رساند که مفارقت آن فرزند بی ضرورت زیاده برین بخود قرار نمی توانیم داد -

اکنون خامهٔ وقایع نگار باز بوقایع حضور می پردازد - هژدهم صفر هزار سوار از جمله منصب شاهزاده محمد شجاع که پانزده هزاری ده هزار سوار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - اسفند یار خان بمنصب هزار و پانصدی ذات و سوار و حسام الدین حسین بمنصب هزاری پانصد سوار و خدمت بخشی‌گری دکن سرافراز گشتند - غرهٔ ربیع الاول از وقایع اکبرآباد بعرض مقدس رسید که میرزا رستم صفوی بساط حیات درنوردید - میرزا در محرم سال هزار و دو بملازمت حضرت عرش آشیانی رسیده بود و پنجاه سال در ظل عاطفت این دولت پایدار ابد طراز بود - امیرخان بن قاسمخان نمکی از تغیر شادخان بخدمت صوبه داری تته و بمرحمت خلعت سرافرازی یافت - راجه بهار سنگه به تنبیه و تادیب چنپت بندیله و برادران او از تغیر عبدالله خان مقرر شده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردید - پنجشنبه خجسته بزم قمری آغاز سال پنجاه و سوم از سنین عمر جاوید بادشاه

دین و دنیا پناه زینت آرایش پذیرفته آنحضرت را که جان جهانست بذخایر بحر و کان سنجیده هموزن مبارک به محتاجان و مسکینان مرحمت شد ـ

بیان کیفیت ازدواج شاهزاده محمد مراد بخش بدختر شاه نواز خان صفوی

چون پیشنهاد خاطر فیض مآثر بود که لوازم کار خیر بادشاهزاده محمد مراد بخش بدختر شاه نواز خان صفوی که سابق او را بآن گرامی گوهر بحر خلافت خطبه نموده بودند بخیریت و خوبی بزودی ساخته و پرداخته آید اکنون که بادشاهزاده مذکور از حسن ابدال آمده سعادت ملازمت دریافت وقوع این امر مسعود از رهن تاخیر وقت برآمد ـ پنج لک روپیه برای سرانجام این جشن همایون بآن ارزنده اختر سمای دولت عنایت فرموده چهاردهم ربیع الثانی در ساعت مبارک یک لک روپیه را جواهر و مرصع آلات و اقمشهٔ نفیسه و چهل هزار روپیه نقد برسم ساچق مصحوب صلابت خان میر بخشی و عاقل خان خانسامان بخانهٔ شاه نواز خان صورت ارسال یافت ـ بیستم ماه بمقتضای مراعات مراسم معهوده از جانب مردم عروس خوانهای حنا آورده بحکم اشرف فضای حریم حرم مقدس بانعقاد بزم خاص حنابندان اختصاص یافته سایر مقربان بساط دولت درخور قدر و منزلت در آن بزم نوآئین جا یافتند ـ چون شاهنواز خان بخدمت صوبه داریٔ اودیسه می پرداخت و صبیهٔ عفیفهٔ او با والده بحضور پر نور آمده بود آن صبیهٔ صفیه را در مشکوی دولت طلب داشته مجلس عقد والا در دولتخانهٔ معلی ترتیب یافت ـ نخست شاهزاده را خلعت خاصه با چارقب زردوزی، و جواهر و مرصع آلات و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل با ساز نقره که قیمت آن یک لک روپیه بود نوازش فرمودند ـ چون اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان معلی آماده گشت و بزم زیب طراز زیور پرداز که زمین و زمان را فرط انبساط و اهتزاز آن از جا درآورده بود صورت آرایش یافت شب مبارک دو شنبه بیست و دوم ربیع الثانی سنه یک هزار و پنجاه و دو بعد از انقضای نه گهری در ساعت مختار انجم شناسان قاضی اسلم نکاح خوانده مبلغ چهار لک روپیه کابین قرار دادند ـ نوای کوس

شادی و صدای گورکهٔ مبارکبادی باوج فلک رسید و از عموم رسوم خرّمی و شادکامی وفور انبساط قلوب و انشراح صدور رواج پذیر گردید -
حراست قلعهٔ زمین‌داور بپردل خان مقرر فرمودند و فوجداری سرکار مندسور بذوالفقار خان مقرر شد -

آغاز سال شانزدهم جلوس مبارک

لله الحمد والمنة که روز پنجشنبه غرهٔ جمادی الثانی سنه یک هزار و پنجاه و دو موافق پنجم شهریور ماه الٰهی سال شانزدهم جلوس مبارک بخیر و خوبی شروع شده آب و رنگی تازه بر روی کار عالم آب و خاک آورد - و ابواب فتوحات آسمانی بمفاتیح تائید ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح شد - درین تاریخ عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بخدمت صوبه داری اله آباد از تغیر سید شجاعت خان و خان مذکور از تغیر عبدالله خان بخدمت فوجداری و جاگیرداری ایرج و بهاندیر و پنواری و دیگر محال اسلام آباد سرافراز گردیدند - و بادشاهزاده محمد مراد بخش را بعنایت خلعت خاصه و قدری مرصع آلات و دو اسپ با ساز طلا و آفتابگیر نوازش فرموده بملتان که در جاگیر آنوالا گهر مقرر گشته بود رخصت فرمودند - مادهوسنگه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و مهیش داس راتهور بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و جاگیر جالور سرافراز گردیدند - هفدهم بادشاهزاده محمد داراشکوه که بجهت دفع فتنه و فساد شاه صفی بکابل رفته بود چون بنواحیٔ لاهور رسیدند جملة الملکی اسلام خان و چندی دیگر از امرای نامدار باستقبال رفته آن فهرست مجموعهٔ مکارم دولت را بحضور سراسر نور آوردند - چون بمحض توجه آن بیدار بخت نقاب کشائی شاهد مقصود که عبارت از رحلت شاه صفی است بجلوه گاه شهود روی نمود لاجرم بادشاه جهان پناه آنوالا رتبه را بخطاب مستطاب بلند اقبال که در ایام شاهزادگی از القاب مخصوصهٔ آنحضرت بود و عنایت خلعت نام پرداز شهرت گردانیدند -

درین سفر چون از الله ویردی خان که زبانش باختیار او نیست بعض کلمات برخلاف نمکخوارگی بمعرض بیان آمده بود بتغیر منصب تنبیه

نموده پرگنهٔ شکرپور از مضافات دہلی که سی و چهار لک دام جمع دارد بطریق مدد معاش باو مرحمت نموده بی آنکه سعادت کورنش دریابد بدارالملک دہلی فرستادند و جاگیر او که متهرا و مهابن بود باعظم خان تنخواه شد - جامع فضایل وہبی و کسبی مولانا عبدالحکیم سیالکوتی را بزر وزن کرده شش ہزار روپیه ہموزن آن گنج ہنر بدو مرحمت نمودند - بیست و یکم سید خان جهان را بخلعت خاصه برنواخته بگوالیار که جاگیر اوست مرخص فرمودند - چون از عرضداشت ظفرخان ناظم صوبهٔ کشمیر بعرض مقدس رسید که اگرچه احوال رعایا و مساکین و عجزهٔ کشمیر بانعام یک لک و پنجاه ہزار روپیه که پیشتر از خزانهٔ خیرات بادشاہی مرحمت شده فی الجمله رو بجمعیت آورده اما اگر پنجاه ہزار روپیه دیگر ببرزگران بی بضاعت این صوبه مرحمت شود سامان کشت و کار میتوانند بهم رسانید و معموری ملک بنسق اولین باز خواہد گشت - یرلیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که پنجاه ہزار روپیه دیگر از خزانهٔ والا ببرزگران بی استطاعت آن ملک قسمت نمایند - درینولا مصحوب میرزا ابراہیم صفدر خانی یک لک روپیه را متاع از جمله پنج لک روپیه که بادشاه گردون کلاه ہنگام جلوس مبارک نذر حرمین شریفین نموده بودند بجهت فقرای آن دو مکان سعادت نشان صورت ارسال یافت -

چهارم رجب جامع معقول و منقول مولانا علاء الملک تونی که سایر اطوار و اوضاع او دستورالعمل دانشوران حال بل دانایان عهد ماضی و استقبال را می شاید و در سال ہفتم جلوس میمنت مانوس از ایران آمده با نواب آصف صفات بعنوان مصاحبت بسر می برد و بعد از رحلت آنوالا مکان داخل ملازمان درگاه گشته غرهٔ رمضان سنه یک ہزار و پنجاه و دو سنه پانزده جلوس والا بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازی یافته بود بخدمت دیوانیٔ تن و رای مکند داس آصف جاہی بدیوانئی بیوتات سرافراز گردیدند - بیست و یکم خان دوران بهادر و راجه جی سنگه و قلیچ خان و بهادر خان و رستم خان و اصالت خان از قندہار آمده ملازمت نمودند و ہر کدام رخصت جاگیر خود یافتند - لعل خان کلاونت ملقب بگن سمندر بمرحمت فیل سربلند گردید - چهارم شعبان میر برکه از اولاد قدوةالاولیا

میر کلان که خدمت عدالت عسکر فیروزی داشت برحمت حق پیوست - و خواجه ابوالخیر از نبایر قدوة العارفین مولانا یعقوب چرخی بتفویض خدمت عدالت و مبلغ پانزده هزار روپیه سالیانه سرمایهٔ مفاخرت اندوخت -

چون عمارت باغ فیض‌بخش که تاریخ اساس آن و آمدن نهر سابقاً نگارش یافته باهتمام خلیل‌الله خان حسن انجام و صورت اتمام گرفته زینت افزای هندوستان شده از تاریخ بنا تا این روز یک سال و پنج ماه و چهار روز منقضی گشته بود هفتم ماه مذکور در ساعت سعید بیمن قدوم میمنت لزوم غیرت بهشت برین گردید - طبع اشرف از تماشای متنزهات این نزهت آباد فردوس بنیاد که در رشاقت اشجار طوبلی کردار و شگفته روئی ریاحین و طراوت ازهار خاصه دلکشائی فسحت چمن و خیابان و سلاست آبهای روان هزار نکتهٔ خاطر نشان و گرفت دلنشین بر بهشت برین دارد بغایت الغایات (اصل : الغایت) منشرح و منبسط گشت - جمیع بندها تسلیمات مبارکباد بجا آورده مردم سیاح از روم و عراق و ماوراءالنهر بر زبان آوردند که قطع نظر از اغراقات شاعرانه و مبالغات سخنوری بحکم قطعی میتوان گفت که نظیر این قدسی مکان بر روی زمین موجود نشده شبیه این باغ دلپذیر بدیدهٔ هیچ آفریده درنیامده باشد - مجملاً آن منظور تربیت مبادیٔ علیه باین صورت اتفاق افتاده که تمام این باغ دلنشین مشتمل است بر سه طبقه - طبقهٔ بالا را بفرح بخش و طبقهٔ میانه را که با مرتبهٔ پایان حکم یک درجه دارد بفیض بخش موسوم ساخته اند - طبقهٔ بالا که سه صد و سی گز مربع است هشت دست عمارت دارد - چهار در وسط اضلاع چهارگانه و چهار دیگر در چهار کنج - عمارت شمالی که آرامگاه مقدس است و بطرح بدیع و هندسهٔ غریب در نهایت صفا و زینت اساس یافته و ازاره‌اش از سنگ مرمر در نهایت صافی و شفافی و در وسط آن حوضیست منبت‌کار از سنگ مرمر چهار گز در چهار بطرز چشمهٔ جوشان و در دو طرف آن دو حجره هر یکی هفت گز در پنج گز - و پیشش ایوانی است پایه دار سه چشمه بطول بیست و پنج و عرض هشت و نیم - و عقب آن شاه نشینی بطول شش و عرض دو نیم ذراع - آب نهر از جانب جنوب باین عمارت سر پوشیده گذشته بباغ سر بر می آورد و نهری که بعرض هفت گز در وسط خیابان که بعرض بیست و سه گز مرتب ساخته اند در آمده بجانب عمارت ضلع شمالی این باغ

کہ ازارۂ آن نیز از سنگ مرمر است و آن ایوان در ایوانی است پایہ دار
از ہر چہار طرف باز بطول بیست و پنج گز و عرض ہژده و در درازی
سہ چشمہ دارد و در پہنا دو میرود - و از نخستین ایوان سرپوشیده
جریان نموده از آنجا بچشمۂ میانگیٔ ایوان دوم رسیده بصورت سہ آبشار کہ
ہر کدام بعرض ہفت گز است از سہ جانب در حوض طبقۂ دوم کہ او
نیز ہفت گز مربع است می ریزد - و در زیر ہر سہ آبشار چینی خانہا از
سنگ مرمر بکمال صفا و پاکیزگی ساختہ اند کہ در روز بگذاشتن اوانئی
زرین پر از گل چون چمن رنگین دیده افروز اہل نظر است - و شب بافروزش
شموع کافوری چون طاق فلک بنور انجم نو آئین - و در وسط ضلع شرق
جہروکۂ خاص و عام است و پیش جہروکہ در جانب بیرون ایوان دیوان
خانہ است محاط بچہار دیوار مجصص[1] - و در وسط ضلع غربی[2] قرینۂ آن عمارت
عالی اساس ملکۂ دوران بیگم صاحب است - مابین ہر دو عمارت نہریست
بعرض ہفت ذراع در خیابانی بعرض بیست و سہ ذراع و در وسط باغ کہ
آب نہر از دو جانب رسیده می گذرد حوضی است مربع بطول و عرض
بیست و سہ گز کہ از کمال صفا و لطافت قطره قطره‌اش قطرۂ رطوبت
بحساب شاداب و زکٰوۃ عذوبت بدجلہ و فرات می دہد - و تمامی فوارہای
این باغ کہ صد و ہفت است ہفده در حوض مذکور و نود در ہر سہ
نہر بارتفاع چہار گز از آب چنان میجوشد کہ از فرط لطافت بیننده را در
گرداب حیرت می افگند - و در ہر کنج این باغ برجیست مثمن و بر بالای
آن چوکھندی ہشت پہلو از سنگ سرخ مرتب شده - مرتبۂ اولٰی
این باغ کہ از فرط گل و سبزه مرغزار جنات عدن را بیاد می آرد سہ صد
و سی گز طول و نود و شش گز عرض دارد - از حوض ہفت گز مربع کہ
بقلم آمده بطرز آبشار بر آمده بنہری کہ در آغاز این طبقہ بطول دوازده
و عرض ہشت گز روانی پذیرفتہ و ہر چہار طرف چینی خانہای رنگین
دارد و آب از وسط آن جوشیده بہر جانبی تراوش می نماید و درمیان آن

۱- از ''پیش جہروکہ تا دیوار مجصص'' قلمی ندارد (و - ق) -
۲- قلمی ''شرق'' (و - ق) -

کرسی از سنگ مرمر و سریری از سنگ مذکور در پیشش منصوب ساخته اند
می ریزد - و آبشارهای مذکور بحوضی که در وسط این طبقه است و هشتاد و
دو گز طول و هفتاد و دو عرض و یکصد و پنجاه و دو فواره دارد و در وسط
آن چبوترهایست بطول یازده و عرض هشت و بر کنار شرقی و غربیٔ آن دو
ایوان از سنگ سرخ واقع شده و در دو جانب شمالی نیز دو ایوان از
سنگ مرمر است درآمده درمیان ایوانهای مذکور سرپوشیده گذشته
بصورت سه آبشار که بچادر معروفست و هریک از عالم لوحی از بلور صفا
احداث پذیرفته چنانچه صفا و شفافئی آن بمرتبه که از آن تا آئینه فرنگی و
مینای حلبی تفاوت از صفای صبح تا ظلمت شام است در حوض طبقهٔ سوم
که طولش موافق عرض یک آبشار ده گز است و عرضش موافق هر یکی
از دو آبشار هشت گز می ریزد - و چینی خانهای این آبشار هم بدستور
باغ فرح بخش است - و جانب شرق این باغ حمامی پرچین کاری در کمال
تزئین و تکلف و پرکاری باتمام رسیده که در آب و تاب مثل و قرینه
ندارد - و چون مرتبهٔ ثانیه که فیض بخش نام دارد در طول و عرض
خیابان و نهر و حیاض مثل باغ فرح بخش است تفاوت همین قدر است
که در نهری که از جنوب بشمال می رود سه قطار فواره که عدد آن یک صد
و چهل و سه است بارتفاع پنج گز از آب نهر می جهد - و در وسط ضلع
شمالئی این باغ نیز رو بجنوب ایوانی است پایه دار بطول بیست و پنج گز
مشتمل بر سه چشمه و عرض هشت و نیم محتوی بر یک چشمه - و ازارهٔ
آن از سنگ مرمر است بنقاشئی حیرت افزای جهان نوردان - و در وسطش
حوضی چهار گز در سه گز بطرح آب جوش و آب نهر از وسط حقیقئی آن
گذشته بباغ میوه که آن نیز در طول و عرض مساویٔ هر دو باغ مسطور
است بر می آید - این باغ خواصپوره و عمارات دیگر آن قدر دارد که هرگاه
خدیو زمان با پردگیان مشکوی دولت باین بهشتی مکان تشریف می فرمایند
احتیاج بخیمه نمی شود - القصه این نزهتگاه کشاده فضا که سخن در
طول و عرض آن بر فرض ایجاز بدور و دراز می کشد بصرف شش لک روپیه
صورت تمامیت پذیرفته بنابر صفای نظر و حسن منظر نظیر آن بر روی
زمین کمتر سمت وقوع دارد - و بر سایر حدایق زمین بل حدایق هشتگانهٔ

بهشت برین بچندین وجه تفوق دارد -

چون توجه اشرف همیشه مصروف بر آنست که سایر نیازمندان و اصحاب حوایج بی تعب و تصدیعه از نظر گذشته فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر محتاج مدد معاش از وظایف و رواتب و نقدی و غلات می یافته باشند و برخی را دم نقد از خزاین وزن و تصدیق جیب و کنار آز و نیاز به نقود مالامال می گشته باشد و موسویخان صدر موافق مرضی اشرف بخدمت مذکوره نمی پرداخت لاجرم هشتم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو واسطة العقد ذریت آل عبا مرسلةالصدر عترت حضرت رسول مجتبی سلالهٔ سلسلهٔ آل میر سید جلال [را] که آثار شرافت ذات و صفات از سیمای حال آن صاحب کمال چهره نماست و معنی تجرد ظاهر و باطن از صورت نورانیش پیدا بخدمت صدارت کل هندوستان معزز فرمودند - و در مقام اعزاز و احترام آن والا مقام درآمده بعنایت خلعت خاصه و منصب چهار هزاری هفت صد سوار و اسپ با ساز طلا و سی هزار روپیه نقد معزز و مفتخر گردانیدند - و جانشینئی قدوة الاولیای عالم بسید جعفر مهین خلف آن سیادت مرتبت که بحلیهٔ فضیلت و صلاح آراسته است مرحمت فرمودند -

انتهاض الویهٔ نصرت طراز از لاهور بصوب اکبرآباد

چون خاطر خورشید مآثر از مهمات صوبهٔ پنجاب و کابل و قندهار واپرداخته آمد بتاریخ هژدهم شعبان سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری که ساعت مختار و مسعود بود فیل سوار از دارالسلطنت لاهور بدارالخلافه متوجه شده در باغ فیض بخش و فرح بخش نزول اجلال ارزانی فرمودند - بیست و یکم سعید خان را بعنایت خلعت خاصه و صوبه داریٔ لاهور و سید جلال را بانعام فیل بلند پایه گردانیدند - دوم رمضان المبارک از باغ کوچ کرده براه کانوواهن کوچ بکوچ روانه گشتند - و بشاهزاده بلند اقبال حکم شد که با قلیچ خان و اصالت خان قلاع و عمارات راجه جگت سنگهه را

ملاحظہ نموده باز در کانوواہن سعادت ملازمت حاصل نمایند ـ خان دوران بہادر و راجہ جی سنگھ بمحال جاگیر دستوری یافتند ـ قلیچ خان بہ بهیره خوشاب کہ در جاگیر او درینولا مقرر شده بود رخصت گشت ـ نجابت خان دستوری مراجعت بکوہستان یافت ـ میر خان از تغیر غضنفر ولد الله ویردی خان بخدمت توزک کہ پیش ازین نیز بدو متعلق بود سربلند و غضنفر بخدمت داروغگی و کوتوالئی لشکر سرافراز گردیدند ـ و بیستم بدولتخانۂ سهرند تشریف ارزانی فرمودند و رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سهرند از حسن خدمت بمنصب ہزاری ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ از اصل و اضافہ سرافراز گردید ـ بیست و سوم کوچ نمودند ـ و مکرمت خان صوبہ دار دہلی در انبالہ ملازمت نموده باضافۂ پانصد سوار بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ معزز گشت ـ بیست و ہفتم از نواحئی بوریہ برخلاف معهود آن بحر کرم کشتی نشین گشتہ شکارکنان بسوی مقصد توجہ فرمودند ـ

چهاردہم ظاہر دارالملک دہلی مضرب خیام دولت گردید ـ بقلعہ و عمارات دلکشا کہ بفرمان آنحضرت بر کنار دریای جون اساس یافتہ تشریف بردند و منازل مذکوره را کہ ہنوز بتامیت نرسیده ملاحظہ فرموده تصرفات تازه کہ بخاطر دوربین رسیده بود بمکرمت خان صوبہ دار و کارفرمای این عمارت ارشاد فرمودند ـ بعرض مقدس رسید کہ سید شجاعت علی بارہہ در پرگنۂ ایرج بعالم بقا رحلت نمود ـ پانزدہم بزیارت مرقد حضرت جنت آشیانی رسیده پنجهزار روپیہ بخدمہ و مستحقین آن مکان مرحمت فرمودند ـ و فردای آن کوچ نموده بیست و چهارم شوال در ساعتی سعادت آمود با طالع فرخنده و بخت مسعود داخل دولت خانۂ دارالخلافۂ اکبر آباد گشتہ بر سریر فرحناکی و شادکامی جلوس ہمایون فرمودند ـ علی مردان خان ناظم مہمات صوبۂ کابل بحکم اقدس از پشاور آمده شرف کورنش دریافت ـ بشاه بلند اقبال [داراشکوه] فیل دیپ سندر کہ پنجاه ہزار روپیہ قیمت داشت با یراق طلا و ماده فیل نیز بهمین قیمت مرحمت فرمودند ـ علی مردان خان بعنایت خلعت خاصہ با چارقب زردوزی و جیغہ و شمشیر مرصع مخلع و متمتع گشتہ باعطای خطاب عظیم الشان امیر الامرا و

انعام کرور دام که مجموع تنخواهش بیازده کرور دام طلب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد سربلندی یافت ـ

جشن وزن مبارک شمسی

روز پنجشنبه غرهٔ ذی قعده سال هزار و پنجاه و دوم هجری موافق سوم بهمن انجمن وزن جشن شمسی آغاز سال پنجاه و دوم بخیریت و مبارکی شروع شده مراسم این روز بر طبق معهود هر ساله بظهور آمده سایر بندها باضافهٔ مناصب سرافرازی یافتند ـ راجه بیتهلداس باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و حیات خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار مفتخر گشتند ـ قاضی محمد اسلم را بزر کشیده شش هزار و پانصد روپیه همسنگش بدو مرحمت فرمودند ـ دهم بمنزل علی مردان خان امیر الامراء که خانهٔ سیف خان بود و بطریق عاریت بامیر الامرا مرحمت شده بود تشریف برده خان مذکور را سربلند صورت و معنی گردانیدند ـ و حویلیٔ اعتقاد خان که بهترین منازل اکبر آباد است بطریق انعام بخان مذکور مرحمت فرمودند ـ و از جمله پیشکش خان مسطور متاع یک لک روپیه بشرف پذیرائی رسیده روز دیگر بمرحمت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه و فیل با یراق نقره و ماده فیل نوازش فرموده رخصت انصراف بصوبهٔ کابل دادند ـ و هفدهم عرس حضرت ممتاز الزمانی در روضهٔ منورهٔ آن قدسیه صفات که درینولا صورت اتمام یافته فرخنده محفلی بحضور فضلا و صلحا آرایش پذیر شد ـ بندگان حضرت خود بدولت نیز آن انجمن را از نور حضور متبرک ساختند و بدعا و فاتحه ماده ترویح روح آن عصمت نقاب در ریاض جنان آماده نمودند ـ

بناء روضهٔ ممتاز الزمانی

شرح عمارات روضهٔ مطهره که درینولا صورت اتمام یافته بنظر انور درآمده ـ آنکه در سال پنجم جلوس والا تاسیس این بنای آسمان بنیان که متانت و رفعت بنیاد سبع شداد هزار یک آن نمی شود مشرف بر دریای جون

که بر جانب شمالیٔ آن روان است طرح افگندند ـ و حد بنای آن بآب رسانیده بنّایان بدیع کار بنیادش را بسنگ و صاروج در کمال استحکام برآورده بسطح زمین برابر ساختند ـ و بر فراز آن کرسیٔ روضه که از آن باب عمارت بچنین کرسی و رفعت و تکلف و زیب و زینت و فسحت و ساحت در روی زمین نیست باجر و آهک چبوتره مانند بطول سه صد هفتاد و چهار و عرض صد و چهل یک لخت نموده شانزده گز بلند گردانیدند ـ و روی کار آنرا بسنگ سرخ تراشیده که صنعت بسیار از منبت و پرچین کاری در آن بر روی کار آمده برآراستند ـ و فرش آنرا از سنگ سرخ گره بندی نموده مرتب ساختند ـ و در وسط آن کرسیٔ دیگر که روی کارش از سنگ مرمر است یک لخت مسطح و مربع بطول و عرض یک صد و بیست گز و ارتفاع هفت ذراع برافراشتند ـ و در وسط کرسیٔ دوم عمارت روضهٔ فلک فرسای خلد آسا بقطر هفتاد ذراع بطرح مثمن بغدادی بکرسیٔ یک گز بنا یافت ـ و گنبد مرقد منور که در حاق[1] این عمارت است از اندرون و بیرون سراپا از سنگ مرمر انجام پذیرفته از سطح تازه مثمن است بقطر بیست و دو ذراع و ازاره را مقرنس ساخته اند ـ و ازارهٔ شقهٔ گنبد که از سطح عمارت سی و دو گز مرتفع است سنگ مرمر بطرح قالب کاری تراشیده بکار برده اند ـ و بر فراز آن گنبدی امرودی شکل که مهندس خرد از قیاس قدر اساس آن کوتاهی می نماید برافراخته بر فرق گنبد مذکور که دور منطقهٔ آن صد و ده گز است کلسی به بلندی یازده گز از زر ناب که چون خورشید تابان است نصب نمودند ـ مجملاً از روی زمین تا سر کلس یکصد و هفت گز است ـ و در اضلاع هشتگانهٔ آن هشت نشیمن دو طبقه هر یک بطول پنج و نیم گز و عرض سه واقعه شده ـ و در جهات اربعه چهار خانه مربع دو مرتبه است هر کدام بطول و عرض شش ذراع محتوی بر چار نشیمن که درازی هر یک چهار و نیم ذراع است و پهنا سه ـ پیش هر خانه مربع پیش طاق است بطول شانزده و عرض نه و ارتفاع بیست و پنج ـ و در زوایای اربع چهارخانه مثمن است سه درجه و هر چهارخانه بقطر ده ذراع مشتمل است بر هفت نشیمن و

۱ـ در قلمی جاف است (و ـ ق) ـ

درجهٔ سوم این خانها ایوانی است مثمن گنبدی مسقف - در سه ضلع این بیوت مثمن جانب بیرون سه پیش طاقیست هر یکی بطول هفت ذراع و عرض چهار و ارتفاع ده - و در وسط گنبد مضجع آن صدر نشین صحن فردوس برین است - و بالای تربت چبوتره از سنگ مرمر که بالای آن صورت قبر نمایان کرده اند و بر دور آن محجری مثمن مشبک سر تا سر پرچین کاری - و دروازهٔ محجر از سنگ یشم است بطرح بند رومی که مفاصلش را به تنگهای آهنین گرفته آنرا زرنشان کرده اند و ده هزار روپیه بر آن خرچ شده - درون این والا بنا کوکبه و قندیل از طلا میناکار آویزانست و هر چهار طاقش را بآئینهٔ حلبی گرفته در یکی راه آمد و شد گذاشته اند - و در هر چهار جانب آن بر کرسئی سنگ مرمر که از زمین بیست گز مرتفع است چهار مینار زینه دار از سنگ مرمر بقطر هفت و ارتفاع پنجاه و دو ساخته اند - پنداری دعای مستجاب از سینهٔ پاک رو بآسمان نهاده که برفعت پایه و متانت اساس چون بخت بلند و رای خردمند داد اوج گرای داده - در تمامی روضه درون و بیرون نقاران نادره کار بلطافت صنعت اقسام سنگهای رنگین و احجار ثمین که جواهر وصفش در بحر سخن نگنجد و ادنئی پایهٔ توصیفش بمیانجئی بیان و تبیان دست نمی دهد علی‌الخصوص چبوترهٔ مرقد منور بنهجی پرچین نموده اند که در برابر حسن نمود کار آن که نهایت مرتبه خوشنمائی دارد کارنامهٔ ارژنگ و نگارخانهٔ چین و فرنگ مانند نقش بر آب نه نمود دارد نه بود -

کتابهٔ درون و بیرون که سور قرانی و آیات رحمانیست بدقت طبع فرهاد فن و نوک تیشهٔ خارا شکن در کمال تکلف و تصنع پرچین کاری نموده بدان گونه آب و رنگ لطیف بر روی کار آورده اند که رواج صنعت چرخ مرصع کار برده و خط بطلان و رقم نسخ بر خط یاقوت لعل لبان کشیده - غربئی روضه مسجدیست سه چشمه از سنگ سرخ بطول هفتاد و عرض سی گز مشتمل بر سه گنبد که آن هر سه از درون از سنگ سرخ و از بیرون از سنگ مرمر است - و حاشیهٔ ازارهٔ مسجد مذکور از درون و بیرون بسنگ مرمر از سنگ زرد و سیاه بطرح موج پرچین کاری نموده اند - و بوم الواح فرش مسجد را که از سنگ سرخ است خالی کرده و سنگ زرد و سیاه بجای آن ترکیب کرده شکل محراب جای نماز نمودار ساخته اند - و پیش آن

چبوترۂ بطول ہفتاد و عرض بیست ذراع و حوضی بدرازیٔ چہاردہ ذراع و پہنای دہ ترتیب دادہ - صحن روح افزایش چون پیشانیٔ نیک بختان بنور سعادت آمادہ و فضای دل کشایش مانند صبح دولت ابواب فیض بر روی دلہا کشادہ -

قرینۂ آن شرقئی روضہ مہمانخانہ ساختہ شدہ در جمیع جزئیات و خصوصیات مانند مسجد است الّا آنکہ شکل محراب و جای نماز در دیوار و صحنش نمایان نیست - در چہار کنج بکرسئی سنگ سرخ چہار برج مثمن سہ طبقہ واقع شدہ کہ سقف گنبدی دارد و کلاہش در درون از سنگ سرخ و بیرون از سنگ مرمر است - و پہلوی ہر برج ایوانی است بطول دوازدہ و عرض شش گز کہ در دو جانب دو حجرہ دارد - و پایان کرسئی سنگ سرخ باغیست فردوس آئین و گلشنی است ارم تزئین بطول و عرض سہ صد و شصت و ہشت گز مشحون باقسام اشجار میوہ دار و ریاحین بدیع آئین - ہمانا سوادش خال جبین سر تا سر متنزہات روی زمین است و ہر چمن فیض آئینش چون چمن روضۂ رضوان دلکشا و دل نشین - سبز درختان دلکش آبحیات سرمد خوردہ و قامت ہر یک بحسب قدر مقدار بل بہمہ حساب دست از طوبئی بردہ - در ہر چہار خیابان وسط باغ کہ بعرض چہل ذراع است نہریست بعرض شش ذراع و فوارہای نورافشان در آن از آب جون جوشان و در افشان - و در وسط باغ مذکور چبوترہ ایست بطول و عرض بیست و ہشت گز کہ نہر مذکور باطراف آن گشتہ و درمیان آن حوضی است لبالب از آب کوثر بطول و عرض شانزدہ گز و اطرافش فوارہای جوشانست پنداری چراغان در دل روز گیتی افروز گشتہ -

القصہ خصوصیات این حدیقۂ خلد آئین و حقایق خیابانش کہ سر تا سر از سنگ سرخ است و شاہ نہر مجرہ نشان و حوض نو آئینش کہ از عالم لوحی از بلور صفا احداث پذیرفتہ بجای رسیدہ کہ مزیدی بر آن متصور نباشد و ادنئی شمۂ وصفش در حوصلۂ سخن گنجای ندارد - ہر یکی از ضلع شرقی و غربئی باغ ایوانی بطول یازدہ گز و عرض ہفت با دو حجرہ بنا یافتہ - و عقب آن طبنی خانہ ایست بطول نہ و عرض پنج ذراع پیش ایوان چبوترہ بطول چہل و شش و عرض دہ گز - جنوبی ضلع باغ سراسر

ایوان در ایوان است رو بشمال - و در هر کنج شرقی و غربئی آن دو برج عالی با نشیمنهای دل نشین اساس یافته - و دروازهٔ این عالی بنا که بغایت بلند و خوش طرح است چون باب بهشت بجمیع خوبیها آراسته و در کمال رفعت و رنگینی بانواع نقش و نگار پای تا سر پیراسته - درون و بیرونش هفت چوکهندیست که کلاه هر یک از آن از سنگ مرمر است و در هر چهار کنجش چهار مینار در نهایت تکلف و خوشنمائی صورت اتمام یافته و چار دیوارش از سنگ سرخ انجام پذیرفته - و پیش دروازهٔ مذکور چبوتره ایست بطول هشتاد گز و عرض سی و چهار و جلوخانه بطول دویست و چهار و عرض صد و پنجاه ذراع - در اضلاع چهارگانه جلو خانه صد و بیست و هشت حجره است - و متصل دیوار باغ دو خواصپوره است شرقی و غربئی جلوخانه - هر یک بطول هفتاد و شش و عرض شصت و چار محتوی بر سی و دو حجره - فراپیش هر حجره ایوانی مترتب گشته - و در پیش جلوخانه چار سو بازاریست سراسر بایوانهای سنگ سرخ آراسته و حجرهایش از خشت و آهک پیراسته - اضلاع غربی و شرقئی آن نود گز و شمالی و جنوبی سی گز - در اطراف این چار سو چار سرای دلکشا هر یکی بطول و عرض یکصد و شصت گز مشتمل بر یک صد و سی و شش حجرهٔ ایوان دار - از آن گذشته چوکی دیگر بطول صد و پنجاه و عرض صد واقع گشته - و در وسط آن چاربازاری - و دو سرای دیگر قرینهٔ آن که گوناگون اقمشهٔ هر دیار و اقسام امتعهٔ هر ولایت در آن بیع و شری میشود - سوای این تجار فراوان منازل پخته و سراهای متعدده ساخته اند بمرتبه که شهر کلانی گشته بمتاز آباد موسوم است - خرچ تمامی عمارات که از دوازده سال بسرکاریٔ مکرمت خان و میر عبدالکریم صورت تمامیت پذیرفته پنجاه لک روپیه است - و سی مواضع از مضافات اکبرآباد که جمع شان چهل لک دام و حاصلش یک لک روپیه است با دو لک روپیه محصول دکاکین و سراهای وقف این روضهٔ منوره نموده مقرر ساخته اند که اگر احیاناً بمرمت احتیاج افتد از مبلغ مذکور بقدر حاجت بر ترمیم این بقاع خیر صرف نموده باقی در مصارف معهوده از علوفهٔ سالیانا داران و ماهواره خواران و آش و نانی که بجهت خدمه و عواکف این مکان والا

شان و دیگر محتاجان و بینوایان مقرر است صرف کنند ـ و هرچه زیاده آید باختیار خلیفهٔ وقت است که تولیت آن بقعه باو تعلق دارد ـ

شیخ عبد الصمد عمودی که شریف مکه او را بعنوان سفارت با کلید خانهٔ مبارک بشگون کشایش هفت اقلیم روانه نموده بود هشتم ذی الحجه سعادت ملازمت دریافته و کلید مذکور گذرانیده بانعام خلعت و چار هزار روپیه نقد سربلند گردید ـ مرشد قلی بخدمت داروغگئی توپ خانهٔ کوتوالی از تغیر غضنفر ولد الله ویردی خان سرافراز گردید ـ یازدهم اعتقاد خان از تغیر شایسته خان بصوبه داریٔ بهار و شایسته خان از تغیر عبدالله خان بحراست اله آباد و شاهنواز خان از تغیر اعتقاد خان بفوجداری جونپور سرافراز گردیدند ـ و چون از عبدالله خان روز بروز ناسپاسی و ناحق شناسی بظهور می پیوست از منصب و جاگیر برطرف گشته بسالیانهٔ یک لک روپیه داخل دعاگویان شد ـ و شیر خان ترین که چندی از منصب برطرف بود درینولا بمنصب سابق دو هزاری دو هزار سوار سربلند گشت ـ

نوروز جهان افروز

سلخ ذی الحجه سنه یک هزار و پنجاه و دو خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو نزول انداخته زمین و زمان را پیرایهٔ نوی داد ـ آفتاب اوج خلافت بر سریر دولت و شادکامی جلوس دولت فرموده ابواب فیض بخشی بر روی عالم کشادند ـ سوم محرم ۱۰۵۳ هجری بمنزل شاهزاده بلند اقبال که بکمال دل کشائی و فرح افزائی بر کنار رودبار جون صورت تعمیر پذیرفته بود تشریف برده از جمله پیشکش و نثار آن والا گهر متاع یک لک روپیه بدرجهٔ پذیرائی رسید ـ هفت فیل نر و ماده با لختی دیگر اشیاء نادر از پیشکش شایسته خان و متاع دو لک روپیه از اعظم خان و یک لک روپیه نفایس از اسلام خان بمعرض قبول درآمد ـ سوای پیشکش عادلخان که مصحوب میر رجب نام ایلچی از جواهر و مرصع آلات و نه فیل بدرگاه عالم پناه فرستاده بود درین نوروز نه لک روپیه متاع از جمله پیشکش بادشاهزاده

و امرا واصل سرکار خاصه گشت ـ صلابت خان میر بخشی باضافهٔ ہزاری بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و مراد کام بمنصب ہزار و پانصدی چہار صد سوار بلند پایه گردیدند ـ و حکیم حاذق باضافهٔ ده ہزار روپیه بسالیانهٔ سی ہزار روپیه معزز گشت ـ بشیخ عبدالصمد عمودی پان با پاندان طلا و ارگجه با پیاله و سرپوش زرین عنایت شد ـ نوزدہم اعظم خان و خلیل الله خان بعنایت خلعت بلندپایگی یافتند ـ اعظم خان به متهرا و خلیل الله خان بصوب کہاؤن و ہردوار تا افیال نر و مادهٔ آن حدود صید نماید مرخص گشتند ـ بیست و چہارم میرزا سلطان ولد میرزا حیدر صفوی برای تہیهٔ مواد ازدواج خود که بصبیهٔ اسلام خان نامزد گشته بود بانعام ده ہزار روپیه کامیاب گردید ـ جان سپار خان بعنایت خلعت و فوجداریٔ مند سور از تغیر ذوالفقار خان فرق مباہت برافراخت ـ غرهٔ ربیع الاول معزالملک بخلعت و خدمت دیوانی گجرات و ماده فیل مفتخر گشته دستوری یافت ـ

خجسته جشن وزن مبارک قمری

روز مبارک دوشنبه دوازدہم ربیع الثانی سنه یک ہزار و پنجاه و سه مطابق ہشتم تیر جشن وزن انتہای سال پنجاه و سوم و آغاز پنجاه و چہارم از عمر ابد قرین صورت تزئین پذیرفته سایر مراسم معہود بدستور ہر سال بتقدیم رسید ـ درین روز عشرت اندوز بیست و چہار فیل و شش ماده فیل با یراق نقره و اصناف اقمشه که بادشاہزادهٔ والا گہر محمد شجاع بہادر مصحوب اجمیری نام ملازم خود ارسال داشته بودند از نظر اشرف گذشته قیمت مجموع آن سه لک و بیست ہزار روپیه قرار یافت ـ و بیست و نه فیل نر و ماده که خلیل الله خان صید کرده آورده بود و پنج فیل بابت پیشکش معتقد خان نیز درین تاریخ از نظر اشرف گذشت ـ و قیمت مجموع آن سه لک و ہشت ہزار روپیه قرار یافت ـ راجه جسونت سنگھ بعنایت خلعت خاصه قامت اعتبار برآراسته بوطن دستوری یافت ـ و سیادت خان برادر اسلام خان بمنصب ہزار و پانصدی چہار صد سوار از اصل و اضافه مباہی شد ـ میر رجب ایلچیٔ عادل خان بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و ہفت ہزار روپیه نقد سر بلند گشته رخصت بیجاپور یافت ـ و فیل

خاصه با یراق نقره و ماده فیل و پاندان مرصع گران بها مصحوب مظفر حسین داروغهٔ عدالت بعادل خان و بیست اسپ ببادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرحمت نموده فرستادند و خدمت عدالت بناد علی میدانی مقرر گشت ـ نظر بهادر خویشگی بمنصب سه هزار دو هزار سوار و سعد الله خان بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و حقیقت خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و حاجی محمد یار اوزبک بمنصب هزاری پانصد سوار مفتخر و مباهی گشتند ـ

تولد ممتاز شکوه از صبیهٔ سلطان پرویز و انعام ده لک روپیه

سلخ جمادی الاولی سنه یک هزار و پنجاه و سه بعد از انقضای هفت ساعت و هفت دقیقه از شب یک شنبه بادشاهزاده بلند اقبال سعادت پژوه محمد دارا شکوه را از بطن صبیهٔ رضیهٔ سلطان پرویز سعادتمند پسری بوجود آمده دیدهٔ روزگار را نورانی ساخت ـ حضرت خلافت منزلت آن ثمرهٔ نورس بوستان اقبال را بممتاز شکوه موسوم گردانیده ده لک روپیه بجهت سر انجام اسباب جشن بطریق انعام مرحمت فرمودند ـ

گذارش قانون مجدد در گهریهای شبانروزی

بر خردوران بالغ نظر پوشیده نماند که اختر شناسان هندی روز و شب را شصت گهری قرار داده اند ـ و آغاز لیل و نهار را از طلوع و غروب آفتاب قرار داده هنگام اعتدال ربیع و خریف که روز و شب برابر می شود شمار گهریهای روز متساوی اعتبار نموده اند ـ و در ایامی که در روز و شب تفاوت پدید می آید عدد گهریهای روز و شب نیز موافق کمی و زیادتی بعمل می آید ـ چنانچه در دارالسلطنت لاهور عدد گهریهای روز اطول بسی و پنج و شبهای اقصر به بیست و پنج می رسد ـ و بر طبق این ضابطه عدد گهریهای روز و شب بعمل می آمد ـ جمعی از دانایان این فن که بحلیهٔ اسلام متحلی بودند برای ضبط هنگام نماز فجر و مغرب آغاز روز پیش

از طلوع آفتاب بیک و نیم گهری و ابتدای شب بعد از غروب به نیم گهری مقرر داشته علامت تعین گجر گردانیدند ـ و این دو گهریرا از اجزای شب کاسته بر اجزای روز افزودند ـ و پیمانهٔ گهریرا بعنوانی درست نمودند که در عرض لاهور بر طبق قاعدهٔ نجومی روز اطول از سی و پنج و لیل اقصر از بیست و پنج متجاوز نگشت و ازین رهگذر در گهریهای شب و روز تفاوت پدید آمد ـ چون درین وقت ضابطهٔ مذکوره بر پیشگاه خاطر صواب ناظر خاقان جهان که در جمیع شئون عدالت وسویت که قسطاس عالم قوام بنی‌آدم است منظور و ملحوظ دارند پرتو افگند و تفاوت گهریها برفراز ظهور برآمد از القای ربانی و الهام آسمانی ضابطهٔ دیگر که باعث ارتفاع تفاوت مقدار گهریها و اختلاف پیمانه و موجب تشخیص وقت نماز فجر و مغرب بر وفق سنت سنیه باشد بادشاه دین و دنیا پناه مقرر فرمودند که وقت نواختن گجر صبح و شام را بدستور که گذارش یافت بحال داشته پیمانهٔ گهریهای لیل و نهار متساوی المقدار گردانیدند ـ و یک و نیم گهری پیش از طلوع آفتاب و نیم گهری بعد از غروب که نزد اهل تنجیم داخل شب است از عدد گهریهای شب کم نموده بر عدد گهریهای روز افزودند ـ چنانچه روز اطول اکبرآباد سی و شش و شاهجهان آباد سی و شش نیم و دارالسلطنت لاهور سی و هفت گهری و کابل سی و هفت و نیم گهری و کشمیر سی و هشت گهری و در بلدهٔ دولت آباد سی و پنج گهری قرار یافت ـ

شروع سال هفدهم جلوس مبارک و جشن ولادت سلطان ممتاز شکوه

روز دو شنبه غرّهٔ جمادی الثانیه سنه یک هزار و پنجاه و سه هجری سال خیر مآل هفدهم جلوس میمنت مانوس شروع شده روی زمین را به بساط انبساط پیراست و چاربازار گیتی رواج رونق کلی پذیرفته عنایت ربانی ابواب شگفتگی بر روی روزگار مفتوح ساخت ـ اجمیری ملازم بادشاهزاده محمد شجاع که پیشکش آن نامدار آورده بود بعنایت خلعت و دو هزار روپیه نقد سرافرازی یافته رخصت بنگاله گردید ـ و مصحوب او بآن

نیر ُبرج دولت خلعت خاصه و جواہر و مرصع آلات یک لک روپیه فرستاده دو لک روپیه نقد از خزانهٔ بنگاله مرحمت فرمودند ـ درین تاریخ سید خانجہان با پسران از گوالیار آمده دولت ملازمت دریافت ـ و ہزار مہر نذر گذرانیده او بخلعت خاصه و سید شیر زمان و سید منصور پسرانش بعطای فیل سربلند گردیدند ـ

بیست و پنجم بمنزل شاہزادهٔ والا گہر بلند اقبال بجہت دیدن تازه نہال بوستان خلافت سلطان ممتاز شکوه تشریف فرمودند ـ در وجه رونمائی آن مبارک لقا تسبیح مروارید و لعل عطا نمودند ـ شاہزادهٔ خردور بمراسم نثار و پانداز پرداخته اصناف جواہر و اقسام نفایس ہر دیار بعنوان پیشکش گذرانید ـ سید خانجہان و عبدالله خان و اسلام خان و اعظم خان را خلعت فاخره با چار قب مخمل طلا دوزی و جمدهر مرصع و بصدرالصدور سید جلال و موسویخان و جعفر خان و راجه بیتهلداس خلعت با فرجی و بچهل کس دیگر خلعت تنہا دادند ـ خدیو زمان بعد از تماشائی چراغانی که بکمال خوبی گرد دولتخانه و کنار دریا افروخته بودند بمنزل مبارک تشریف آوردند ـ و براؤ ستر سال و ملا علاؤ الملک ماده فیل و بعبد الصمد عمودی خلعت و شمشیر و سپر با یراق طلائی مینا کار و چہار ہزار روپیه نقد مرحمت نموده رخصت مکه معظمه نمودند ـ از روز ملازمت تا تاریخ رخصت بیست ہزار روپیه نقد و ظروف طلا و نقره و جز آن که از سرکار معلی و ہمین قدر از شاہزادہا و امرا به شیخ مذکور مرحمت شد ـ دہم غضنفر ولد الله و یردی خان بخدمت داروغگی فیلخانه سرافراز شد ـ و رای رایان چون از دیرباز آرزوی انزوا در معمورهٔ بنارس داشت درین تاریخ رخصت یافت ـ یازدہم ساحل جون از فروزش شمع و چراغ گیتی افروز روکش روز شد ـ شانزدہم محمد باقر ملازم گرامی گوہر تاج خلافت و نامداری بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر از دکن آمده عرضداشت مشتملبر مژدهٔ تولد پسر نیک اختر از بطن دختر زمیندار راجور سلخ رجب و خبر تولد صبیهٔ رضیه شب پنجشنبه غره شعبان از دختر شاہنواز خان صفوی گذرانید ـ پسر بسلطان معظم و صبیه به زینت النسا بیگم موسوم گشته خبر آرنده بانعام ہزار روپیه نقد و خلعت کامیاب شده رخصت مراجعت یافت ـ

توجه اشرف از اکبرآباد بصوب اجمیر

چون بادشاه حقایق آگاه از کمال خدا پرستی همواره خواهان هم نشینیٔ ارباب عرفان و زیارت مرحله پیمایان طریق معرفت الله که در معنی از واصلان حق اند می باشند لاجرم درینولا بنا بر طریقهٔ معهود آبای عظام بشوق دریافت سعادت زیارت عمده مقربان درگاه و قدوهٔ واصلان خدا آگاه سرآمد ارباب حقیقت و یقین حضرت خواجه معین الدین و الدنیا متوجه دارالبرکت اجمیر شدند - بعد از انقضای دو گهری از شب دوشنبه هفدهم شعبان باغ نور منزل از نزول اشرف منزل نور شد - سید خانجهان بحراست قلعهٔ اکبر آباد و انعام خلعت و صلابت خان بمرحمت علم و لهر اسپ خان بخدمت قوربیگی و میر صالح ملازم شاهزادهٔ بلند اقبال بخدمت قراول بیگی سربلند گردیدند - و ازین منزل کوچ بکوچ روانه گشته چون کنار تالاب جوگی مخیم سرادقات جاه و جلال گردید راجه جی سنگھ با پسران از وطن خود رسیده دولت کورنش دریافت و نه اسپ و یک فیل برسم پیشکش گذرانید - و راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگھ که در ایام حکومت پدر تا هزار سوار در رکاب نصرت نصاب بادشاه عالم در دکن بزمان بادشاهزادگی بود به تقبیل سدهٔ سپهر مرتبه جبین افروز بخت گردیده یک فیل پیشکش نمود و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و جمدهر و اسپ عراقی با ساز طلا نوازش یافت -

هشتم رمضان المبارک سال مذکور در اجمیر اول بطواف روضه ملایک مطاف حضرت معین الدنیا و الدین رسیده بعد از ادای آداب معهودهٔ زیارت و تقسیم ده هزار روپیه به فقرا و خدام آن مکان سعادت نشان بعمارت دولت خانهٔ والا که بر کنار تالاب انا ساگر است تشریف آورده آخر روز باز بزیارت ضریحهٔ منیعه تشریف برده حکم فرمودند که در دیگ مسین کلان که حضرت جنت مکان وقف آن مکان متبرک نموده بودند و یک صد و چهل و پنج من بوزن شاهجهانی در آن طعام پخته می شود گوشت نیله گاوان شکار خاصه را با برنج و مصالح دیگر طبخ نموده بفقرا قسمت نمایند - راجه جسونت سنگھ از وطن آمده دولت کورنش اندوخت -

راجه جی سنگه سپاه خود درین تاریخ از نظر اشرف گذرانید پنجهزار سوار بشمار درآمد - پانزدهم شهر رمضان المبارک از اجمیر بصوب دارالخلافه مراجعت فرموده در منزلی که سه کروهی اجمیر دولتخانهٔ معلّی برپا شده بود تشریف بردند - راجه جی سنگه و راجه جسونت سنگه بخلعت خاصه و راج کنور پسر رانا بانعام خلعت و شمشیر و سپر و یراق طلائی میناکار و فیل و اسپ و دو راجپوت عمدهٔ او خلعت و اسپ و هشت نفر دیگر خلعت یافته باوطان خود مرخص شدند - و تسبیح مروارید و شمشیر و سپر با یراق طلائی میناکار دو اسپ عربی و عراقی با زین طلا مصحوب راج کنور برانا مرحمت شد - رام سنگه و کیرت سنگه پسران راجه جی سنگه بخلعت و اسپ نوازش یافته همراه پدر دستوری یافتند - هژدهم سعدالله خان بعنایت خلعت خاصه و اضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار و خدمت میر سامانی از تغیر عاقل خان سرمایهٔ مباهات اندوخت - و داروغگیٔ غسل خانه به باقی خان و خدمت عرض مکرر از تغیر خان مذکور بمیرک شیخ تفویض یافت - و چون عبور موکب همایون بر مالپور جاگیر راجه بیتهلداس افتاد دو فیل نر و ماده بطریق پیشکش گذرانید - راجه کشن سنگه بهدوریه سلخ ماه متوجه مکانی که برای او مقرر شده بود گردید - چون او را فرزندی دیگر جز از بطن کنیز نبود و در کیش این طایفه ضاله کنیززاده حکم عبید دارد و با او طعام نمی خورند اودیسنگه نبیره عم او را به عنایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار و خطاب راجگی سربلند گردانیدند -

غرهٔ شوال عبدالله خان که از منصب معزول گشته یک لک روپیه سالیانه می یافت باز بمنصب شش هزاری ذات و سوار سرافرازی یافت - چون از وقایع کابل بعرض اقدس رسید که میان ملک مودود و میر یحییٰ دیوان کابل جنگی واقع شد و در آن زد و خورد ملک مذکور مقتول گشت لاجرم بدین تقصیر میر یحییٰ را معزول ساخته به میر صمصام‌الدوله خدمت دیوانیٔ کابل مرحمت نمودند -

پانزدهم باغ دهره که بنور منزل موسوم است مطرح اشعهٔ انوار ظل الٰهی گشت و عموم بندهای درگاه گیتی پناه خصوص سید خانجهان

و اسلام خان و سید جلال الدین صدرالصدور و موسویخان برسم معهود استقبال موکب اقبال نموده بدریافت سعادت ملازمت شرف اندوز گشتند ۔ فردای آن در ساعت مختار دولت خانۂ والا به نزول اشرف نورانی شد ۔ الله دوست کاشغری پسر محمد دوست اتالیق احمد خان والیٔ کاشغر از توران بشرف زمین بوس درگاه آسمانجاه رسیده داخل بندہا گشت ۔ چون در ہنگام بارعام از کثرت اژدحام یک میر توزک از عہدۂ اہتمام نمی توانست برآمد بادشاه عالم پناه سلخ ماه چہار میر توزک پیش مقرر نموده حکم فرمودند که یکی از ہمه کلان منصب باشد بتوزک پیش و دو ہم منصب دیگر که ازو کم منصب باشند جانب چپ و راست و چہارمی باہتمام مردم عقب که ہمراه قور می باشند بپردازد ۔

جشن وزن مبارک شمسی

روز سه شنبه ذی قعده سنه یک ہزار و پنجاه و سه خجسته انجمن وزن مبارک شمسی آغاز سال پنجاه و سوم از عمر گرامی بآئین فرخنده آراستگی پذیرفت و جشن خاطر پسند بطرح بدیع با زیب و زینت نمایان ترتیب یافته جمیع مراسم معہوده و آداب مقررۂ این روز طرب افروز از داد و دہش و بخشش و بخشایش بظہور رسید ۔ از جمله منصب مہین خلف دودمان حضرت صاحبقرانی باضافۂ پنجہزار سوار بیست ہزاری بیست ہزار سوار پنجہزار سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت ۔ و صدرالصدور سید جلال بمنصب چہار ہزاری ذات چہار ہزار سوار و زاہد خان بمنصب ہزار و پانصدی ذات ہزار سوار و سجان سنگھ سیسودیه بمنصب ہزاری چہار صد سوار از اصل و اضافه نوازش یافتند ۔ مظفر حسین والد[1] میر ابوالمعالی که به بیجاپور رفته بود با سید حسن ملازم عادلخان بدرگاه عالم پناه رسید و یک فیل با ماده فیل که عادلخان باو داده بود بطریق پیشکش گذرانید ۔ سیدحسن عرضداشت عادلخان با لختی نفایس بنظر اکسیر اثر درآورده بانعام خلعت و اسپ با زین نقره و یک مہر صد تولگی و یک روپیه بہان وزن

---

۱ ۔ در نسخۂ خطی ''والد میر ابوالمعالی'' درج نیست (و ۔ ق) ۔

سربلندی یافت - صفی قلی منصور حاکم اسفراین که فرمان روای ایران او را بپایهٔ سلطانی رسانیده بود بقصد بندگیٔ درگاه جهان پناه آمده بخلعت و منصب ہزاری پانصد سوار و پانزده ہزار روپیہ نقد سربلند گشتہ بمراد دلی فایز گردید -

انتہاض رایات عالیات بصوب سوکر

چون در مستقرالخلافہ اکبر آباد بسبب شیوع وبا و وقوع طاعون فراخنای ساحت عدم بر مردم تنگ فضا گشت بندگان حضرت کہ صحت ذات اقدس آنحضرت باعث انتظام سلسلۂ نظام عالم و آرام جملہ عالمیان است بتجویز و صلاح دولت خواہان بصوب سوکر کہ بیشہ اش پر از شیر و دیگر جانوران است ہشتم ذی حجہ متوجہ شدہ چون بفتح پور رسیدند دہم بمسجد جامع آن مکان کہ بر کوہچہ از سنگ سرخ بنا نہادۂ حضرت عرش آشیانی است و در فسحت ساحت و رفعت پایہ بآسمان دعوی ہمسری دارد بجہت ادای نماز عیدالضحیٰ تشریف بردند - ازبس ہجوم کہ مردم وقت درآمد دروازہ بالای ہم افتادند یکی بزخم جمدھر دیگری کہ از غلاف برآمدہ بدو رسید درگذشت و چندی بآفت لکدکوب گرفتار شدہ صاحب فراش گردیدند -

یازدہم بروپباس تشریف بردند و سہ روز در آن مکان بشکار آہو وغیرہ پرداختند - دوازدہم میر بزرگ ملازم شاہزادۂ والا گہر محمد شاہ شجاع صورت سندر نام فیلی کہ آن عالی قدر از بنگالہ بطریق پیشکش فرستادہ بود از نظر انور گذرانیدہ بعنایت خلعت و اسپ سرافراز گشتہ مرخص گردید - و یک تسبیح مروارید و زمرد و پنج اسپ با زین طلا مصحوب او بآن گرامی اختر اوج دولت مرحمت نمودند - چہاردہم مقصود بیگ علی دانشمندی با برادران و خویشان از بدخشان آمدہ دولت کورنش دریافتہ بعنایت خلعت و خنجر یراق طلا و منصبی در خور حال و پنجہزار روپیہ نقد سربلند گشت - روز دیگر سوکر مخیم سرادق جاہ و جلال گشت - سہ روز دیگر بہ نخچیر آنجا پرداختہ دوازدہ قلادہ شیر نر و مادہ و دیگر جانوران صحرائی شکار نمودند - چاردہم طبیعت قدسی سرشت شاہزادہ

محمد دارا شکوه از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته منتهای کار به تپ محرق کشید - چون گمان بیماری که در آن ایام شایع شده بود بهم رسیده و ماده در گردن و سورت تپ در بدن ظاهر گردید خاطر مبارک بغایت متالم گشت - خیرات و مبرّات که دافع جمیع امراض و بلّیات است زیاده از حد بعمل آمده حکمای پای تخت را نیز بعلاج ظاهر مامور فرمودند - تا آنکه بیمن توجه اشرف بکشیدن خون و خورانیدن زهرمهره بعد از چهارده روز بهبودی چهرهٔ ظهور نموده عاقبت مزاج شاهزاده با عافیت گرائید - درین چهارده روز بنابر افراط محبت هشت مرتبه بطریق عیادت بمنزل آن بلند اقبال تشریف بردند - بیستم از آن منزل کوچ کرده در عمارت روپباس نزول اجلال فرموده روز دیگر در آن منزل مقام نمودند - محمد ناصر ملازم قطب الملک از گلکنده بدرگاه والا آمده نه فیل شش نر و سه ماده از آنجمله یکی با ساز طلا و دیگران بساز نقره از نظر اشرف گذرانید - جم قلی از بندر سورت آمده اسپان عربی و عراقی با جواهر و دیگر نوادر که در بندر مذکور بجهت سرکار والا خریده بود بنظر فیض گستر درآورد - از آنجمله یک اسپ منظور نظر والا گشته بتمام عیار نامور گردید - بیست و ششم بفرخی و میمنت داخل حصار اکبر آباد شدند - و چون اثری از آن بلیه باقی بود همان روز بعمارت سموگر که بفاصله سه کروه از مستقر الخلافت واقع است تشریف فرموده چند روز در همانجا توقف فرمودند - چون بعرض اشرف رسید که صفدر خان بمهمات قندهار و احوال رعایا چنانچه باید نمی پردازد چهارم محرم سنه یک هزار و پنجاه و چهار حکومت قندهار به سعید خان و نظم صوبهٔ پنجاب از تغیر او به قلیچ خان مرحمت نمودند - و راجه جگت سنگه را بسبب آزردگی که بسعید خان داشت تعینات کابل کرده قلعداری قلات از تغیر او بخانه زاد خان پسر کلان خان مذکور مرحمت فرمودند -

مفتوح شدن ولایت پلامون

چون پرتاب زمیندار پلامون بسبب کثرت جنگل و تراکم اشجار و وفور تشابک اغصان آن مغرور بوده اطاعت صوبه دار بهار چنانچه باید نمی نمود لاجرم صوبه دار همیشه در فکر تنبیه و تادیب آن می بود - درینولا

دربارای و تیج رای اعام او آمده اعتقاد خان را دیدند و بنابر تسلی و استمالت خان مذکور قرار دادند که پرتاب را دستگیر نموده بحضور بیارند - همین که بدین قرارداد از اعتقاد خان رخصت شده مراجعت بدیار خود نمودند باتفاق جمعی که از پرتاب ناراض بودند پرتاب را بآسانی مقید نمودند و سرداری قوم را تیج رای بنام خود مقرر نموده کوس استقلال بنوازش آورده دم از بغی زد - درین وقت اعتقاد خان زبردست خان را با فوجی آراسته رخصت پلامون نمود - خان مذکور بمجرد رسیدن آنجا قلعه دیوگده را که تهانهٔ کلان پلامون بود بتصرف در آورده مردم را بقطع اشجار تعین نمود - تیج رای درپی تهیهٔ مایحتاج قلعداری و جنگ درآمده شش صد سوار و هفت هزار پیاده بارادهٔ شبخون بر زبردست خان فرستاد - خان مذکور بمجرد استماع چون باد وزان و برق فروزان شتابان گشته خود را بآن تیره روزان رسانیده جمعی را قتیل و برخی را اسیر ساخت - اعتقاد خان بعد از شنیدن این مقدمه عبدالله نجم ثانی را با جمعی از تابینان خود برای کومک او فرستاد - اتفاقاً پیش از رسیدن این مردم از آنجا که کارسازیٔ قضا و قدر است و از روز نخست باز نصرت و فیروزی بهمراهیٔ موکب مسعود خدیو زمان بیعت درست بسته سوم رمضان تیج رای بارادهٔ شکار با جمعی از هواخواهان از قلعه بر می آمد و صورت سین وغیره مردمی که در قلعه بودند با پرتاب متفق گشته بند از پای او برگرفتند و قلعه را باختیار او دادند - بعضی از همراهیان تیجرای نیز سبقت نموده داخل قلعه شدند و برخی راه فرار اختیار نمودند - و تیج رای مذکور لا علاج شده سرگردان وادی ادبار گردید - زبردست خان این خبر شنیده بکمال دلیری و چستی از جنگلهای دشوار گذار و کتل های صعب المرور گذشته تمامی مفسدان سر راه را به تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب بمقام تلافیٔ تقصیرات گذشته درآمده بخان مذکور نوشت که چون گردن اطاعت وقف طوق طاعت داشته داخل دولتخواهان میخواهم که شوم اکنون آمدن و دیدن باجازت وابسته - اگر مرا بعهد و پیمان مطمئن گردانید و در مقام ضرر و ایذای من نباشید باتفاق شما اعتقاد خان را ببینم - خان مذکور خاطر او را بجمیع وجوه جمع ساخته و لوازم دلدهی و عهد و پیمان بموجب درخواست او از قوه بفعل

آورده عهد نامه بمهر اعتقاد خان فرستاد - هفدهم رمضان پرتاب زبردست‌خان را دیده باتفاق روانهٔ پتنه گشت - و بعد از دیدن اعتقاد خان یک فیل گذرانیده قرارداد که هر سال یک لک روپیه برسم پیشکش واصل خزانهٔ عامره نماید - اعتقاد خان حقیقت بدرگاه عالم پناه معروضداشته التماس عفو تقصیرات او نمود - خاقان مجرم نواز او را داخل بندهای درگاه نموده بمنصب هزاری ذات و سوار سرافراز نموده پلامون را یک کرور دام قرار داده در جاگیر او تنخواه نمودند - شاعری امی تخلص از ایران آمده سعادت ملازمت دریافت و قصیده که در ستایش بادشاهزادهٔ عالم پناه گفته بود بمسامع جاه و جلال رسانیده بانعام خلعت و هزار روپیه مباهی گردید - چون اصلا خط و سواد ندارد و شعر میگوید باین نام شهرت یافته -

گذارش نوروز جهان افروز

روز یکشنبه دهم محرم الحرام سال هزار و پنجاه و چهار آفتاب جهانتاب به برج حمل انتقال نموده زمین و زمان را پیرایهٔ طرب و تازگی داد - خورشید اوج عز و جلال از سموگر کشتی سوار بدولت خانهٔ اکبر آباد تشریف فرموده از نور حضور انجمن عیش و سرور را زینت دیگر عطا نموده بمقتضای عموم احسان مراد خاطر سایر مردم برآوردند - درین روز بهجت افروز رستم خان از سنبهل و مکرمت خان از دهلی و مرتضی خان از لکهنؤ رسیده پیشانی بخت را از سجود آستان عرش نشان نورانی ساختند - بیست و دوم که روز وزن شاهزادهٔ بلند اقبال محمد داراشکوه بود بطریق مقرر در دولتخانهٔ والا بحضور اشرف آن گران قدر را وزن نموده کمر خاصه مرصع مرحمت فرمودند - بیست و پنجم ماه مذکور پیشکش اسلام خان از جواهر و مرصع آلات وغیره از نظر اشرف گذشته از آنجمله متاع یک لک روپیه بشرف قبول رسید - حاجی عاشور بخدمت دیوانیٔ کشمیر سرافراز گشت -

رسیدن آسیب آتش بذات مقدس بادشاهزادهٔ جهان بیگم صاحب

درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که گیتی از پرتو عهد سعادت مهد حضرت صاحبقران ثانی منظور سعود آسمانی شده جهانیان از نیل انواع آمال و امانی کامیاب مرادات جاودانی بودند - روزگار هر روز نوروز عشرت افروز عیش آموز گشته خلایق صبح تا شام بکشاده جبینیٔ صبحگاه عید و شگفته پیشانیٔ روز امید میگذرانیدند بناگاه قضیهٔ نا مرضیهٔ رسیدن آتش ببدن مبارک قرهٔ باصرهٔ جهانبانی غرهٔ ناصیهٔ سعادت و کامرانی اسوهٔ طاهرات زمان قدوهٔ معصومات دوران بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب از قضا رو نموده جمعیت حواس شرافت اساس را بتشویش مبدل ساخت و شگفتگیهای روزگار بگرفتگیها گرائیده نهایت کدورت و اندوه بصفوتکدهٔ باطن انور خدیو هفت کشور راه یافت - تفصیل این واقعهٔ نا ملایم برین منوال است که شب بیست و هفتم محرم الحرام وقت برخاستن از خدمت فیض موهبت حضرت خلافت مرتبت شعلهٔ شمعی که در آن کاشانه روشن بود بعطفِ دامان آن شمع سراچهٔ عصمت و فروغ خورشید عفت رسید - چون پوشش مقدس از عطر و روغن معطر و مدسم بود در طرفة العین بتمام ملبوس درگرفت و شرارهٔ شعله سر باوج کشیده سراپای آن منبع سعادت و طهارت برنگ چشمهٔ آتشین گشت - اگرچه درین وقت چهار کس از خوادم قریبه مانند شراره زود از جای خود برجسته با دل پرسوز شعله سان گرم خود را بآن صبح روشن ضمیر رسانیدند اما چون آتش ملابس آن شمعهای چرب پیراهن را که شبستان باطن شان از چراغ ارادت آن خورشید جهان افروز نورانی بود نیز درگرفت برنگ پروانه از گرمیٔ آن از خود بیگانه گشته بی اختیار بحال خود در ماندند - و تا اطلاع خدمتگاران دیگر و رسیدن آب کسوت بدن مقدس نورانی شد و پیکر مطهر مانند ماه در برج آتش جا کرد - درین وقت که سینهٔ فلک از حسرت این معنی پر از شرارهٔ اندوه گشته از شرم پرتو نور عصمت آن دیده افروز صفوت و صفا لرزه در تنِ آتشِ نیز افتاده بیتاب ساخت ظهر و هر دو ضلع سینه

و ہر دو دست پاک سرشت آن استظہار طہارت و ذکا محروق و مجروح گشتہ بی آرامی در دلہای عالم انداخت - ازین جہت کہ محبت و مہربانی حضرت جہانبانی بآن ملکہ زمان چہ از رہگذر پیوند روحانی و علاقہ معنوی کہ حضرت صاحبقران ثانی بآن ملکہ دوران داشتند و چہ بسبب امتیاز عزت نسبت بسایر فرزندان سعادت مند و چہ از رہگذر مکارم ذات و صفات و اضافہ خیرات و مبرات و اقسام انعام و احسان و انواع بر و امتنان آن یگانہ روزگار و برکت لیل و نہار بدرجہ کمال بود چندان غبار وحشت و کدورت بضمیر منیر راہ یافت کہ شرح شمہ از آن مافوق اندازۂ تصور و خرد است - چنانچہ آثار حزن و اندوہ از سیمای آنحضرت چہرہ نما بودہ اکثر اوقات بی اختیار دیدۂ مبارک اشکبار می شد - ہر چند درین واقعہ عنان اختیار و شکیبائی از دست رفتہ تحمل و اصطبار از جملہ مشکلات بود اما آنحضرت کہ کوہ وقار اند در عین این سانحہ ملال افزا حفظ تمکین ورزیدہ نخست بمعالجات روحانی پرداختند - و از شب بیداران زندہ دل و خلوت گزینان پیوند گسل و ارباب صدق و صفا و اصحاب ورع و تقوی التماس فاتحہ فایحہ نمودہ ابواب خیرات و مبرات بر روی عجزہ و مساکین مفتوح ساختند - چنانچہ روز اول شصت ہزار روپیہ بارباب استحقاق و احتیاج مرحمت نمودند و تا سہ روز دیگر ہر روز پنجہزار مہر و پنجہزار روپیہ بفقرا و مساکین قسمت کردند - و بیست و دوم صفر کہ روز تولد آن صفوت کونین بود ہمین مقدار زر باہل احتیاج دادند - و از غرہ ربیع الاول حکم نمودند کہ تا صحت یافتن آن اسوۂ طاہرات زمان ہر روز ہزار روپیہ بارباب استحقاق می دادہ باشند - و جمعی از اصحاب جرایم عظیمہ کہ از مدت مدید در قید و زندان بودند و بہ ہیچ وجہ خلاصی آنہا متصور نبود و دیگر عاملان و کارکنان را آزاد فرمودہ مبلغ ہفت لک روپیہ مطالبہ عین المال بخشیدند و بعد آن جراحان و حکمای پای تخت و گروہی دیگر کہ از اطراف و اکناف جمع آمدہ بودند شروع در معالجہ نمودند - آنحضرت خود بنفس نفیس در خورانیدن ادویہ و اغذیہ و وضع و رفع مراہم توجہ می فرمودند - الحق شدت این کوفت بمرتبہ بود کہ زوال آن جز بشربت عنایت حکیم علی الاطلاق و زلال عاطفت شفا بخش رنجوران

آفاق و میامن توجهات بادشاه عالم پناه و انفاس متبرک درویشان خدا آگاه صورت پذیر نبود ۔ و صعوبت این عارضہ ازینجا قیاس توان کرد کہ دو کس از خوادم چارگانہ را با آنکہ کمتر اثر آتش رسیده بود یکی بعد از ہفت روز و دیگری بعد از بیست روز گذشتند ۔ چون خواہش ایزدی بر آن رفتہ بود کہ کالبد عنصری آن ملکۂ زمان از سایر امراض مخوفہ و اعراض آن ایمن و سالم بوده در ہر صورت عافیت و تندرستی شامل حال احوال سعادت مآل باشد و خاطر فیض مآثر کہ جمعیتش سرمایۂ آرام و نظام عالم است مکدر نبوده عشرت زندگانی بتلخیٔ ناکامی مبدل نگردد از ابتدای کوفت تا چہار ماه آن صاحبۂ زمان صاحب فراش بوده از برکت نیت خیر و توجہ بادشاه حق آگاه و معالجۂ حکیم داؤد کہ طبیب مصاحب شاه عباس کلان بود و بسبب بدسلوکیٔ شاه صفی رنجیده درین ایام از ایران بدرگاه جہان پناه آمده سعادت ملازمت دریافت مفید افتاده بہبودی چہرۂ ظہور نمود ۔ روز اول ملازمت حکیم مذکور را بمرحمت خلعت و بیست ہزار روپیہ نقد و منصب ہزار و پانصدی و دو صد سوار سربلند گردانیدند ۔ مومی الیہ معالجات صایبہ بتقدیم رسانیده از جملۂ امراض شدیده کہ در مدت چہار ماه بہم رسیده تپ دایمی و لینت و اندفاع ورم بر طرف چشم و پشت پا بود کہ خاطر اشرف را بغایت متردد میداشت باتفاق حکیم مسیح الزمان کہ بفرمان طلب از لاہور بحضور رسیده بود بمعالجہ پرداختہ مورد تحسین و آفرین بادشاه جمجاه گردید ۔ اگرچہ پس از چار ماه امراض دیگر رو بہ تنزل نہاد اما معالجہ دیگر جراحان ہیچ سودی نمی بخشید تا آنکہ بمرہم عارف نامی از غلامان خاصہ زخمہا بالکل مندمل گشت ۔ بادشاه دریا نوال عارف مذکور را بزر سنجیده ہفت ہزار روپیہ ہمسنگ با خلعت و اسپ و فیل باو مرحمت فرمودند ۔

کشایش قلعهٔ کنور بحسن سعی خان دوران بهادر نصرت جنگ

چون سنگرام زمیندار کنور که بر جادهٔ ارادت و بندگی مستقیم بود رهگرای عالم دیگر گشت مارو نام غلام که از قبل او بقلعه داریٔ کنور مقرر بود سر از اطاعت پیچیده بهوپت پسر خرد سال سنگرام را بقید خود آورده باستظهار جمعی از مفسدان راه طغیان پیش گرفت - و سکنهٔ بعض پرگنات صوبهٔ مالوه به پشت گرمئی او سر از متابعت برتافته در ادای مال واجبی تعلل می ورزیدند - خان دوران بهادر اواخر محرم سنه یک هزار و پنجاه و چار هجری از قلعهٔ رایسن که اقامت گاه او بود با تابینان خود در کمال عجلت متوجه آنصوب گشته جمعی را بقطع جنگل تعین کرد و در همه جا تهانها نشانده روانهٔ پیش گردید - شانزدهم صفر نزدیک بکتل کنور رسیده هشتصد تفنگچی و هفت هزار پیادهٔ گوند را که برای محافظت کتل آن برگشته بخت تعین کرده بود بکمتر ترددی از پیش برداشته در نزدیکئی کنور برای گذرانیدن ایام بارش لشکر گاه ساخت و بنهب و غارت پرگنات و مواضع مفسدان پرداخت - مارو گوند در حوصلهٔ خود تاب مقاومت ندیده پسر سنگرام را از قید بر آورده با معتمدان خود نزد خان دوران بهادر فرستاد و در دادن قلعه تهاون نموده دفع الوقت می نمود - خان دوران بکوه لکهیره که قلعه کنور جز آن سرکوب ندارد برآمده بجنگ از چنگ مقهوران گرفت و در آنجا منزل گزیده در فکر تسخیر قلعه درآمد - چون قلعهٔ مذکور بر کوهی مشتمل بر دو مرتبه پست و بلند که هیچ یک آن محتاج بحصار نیست واقع شده در حصانت و متانت از سد سکندر محکم تر بود و دیوار و بروجهایش از کثرت آلات آتشباری برخلاف برجهای آسمانی همه آتشی افتاده تسخیر آن به نیروی شمشیر و زور بازو میسر نبود - خان دوران معروضداشته حسب الحکم دو توپ کلان از اکبرآباد طلب داشته و جمعی از بندها برسم کمک التماس نمود - فرمان رفت که رشید خان و راجه بهار سنگهه بندیله و پرتهی راج راتهور و جان سپارخان از برهانپور و جاگیر و رامپور و مندسور بمدد رسیده لازمهٔ جانفشانی و ترددات نمایان بجا

آرند - صبح یکشنبه نوزدہم ذیحجه دلیران جان نثار و مجاہدان نصرت آثار ہنگامهٔ محاصره را گرم ساختند و آتش در خرمن حیات متحصنان زده داد محاصره و مقابله داده طبقهٔ مابین را مفتوح گردانیدند - و بصدای رعد آوای دو توپ رخنه در اساس استقلال آن مفسدان انداخته راه تردد بر آن باطل ستیزان بستند - مارو گوند از غایت یاس زینهاری گشته اواخر محرم خان دوران را دید - خان مذکور روز دیگر بقلعه درآمده و برج و باره را بنظر تدقیق درآورده حوالهٔ محمد صلاح برادر خود نمود و پانصد سوار و ہفتصد تفنگچی بمحافظت آن برگماشته خود باوجین مراجعت نمود - ہجدہم صفر موسویخان رخت ہستی بربسته متوجه عالم بقا گردید - خدمت عرض وقایع صوبجات از انتقال آن مرحوم بعاقل خان مرجوع شد -

بیست و سوم بعرض مقدس رسید که پیمانهٔ عمر کشن سنگھ برادر حقیقیٔ راجه سورج سنگھ لبریز گشت - چون فرزند نداشت خدیو قدردان روپسنگھ برادر زادهٔ او را بعطای اسپ و منصب و خلعت سربلند گردانیده کشن گده وطن عمش در جاگیر او مرحمت نمودند - پنجم ربیع الاول بحکم مقدس سلیمان شکوه و اسلام خان و عبدالله خان و اصالت خان و صلابت خان باستقبال گرامی اختر اوج دولت و اقبال بادشاہزاده محمد اورنگ زیب بہادر که بعد از شنیدن واقعهٔ نا ملایم آزار بیگم صاحب بحکم اشرف بعجلت تمام از برہانپور روانه شده بنواحئی دارالخلافه رسیده بودند رفته بدرگاه آسمان جاه آوردند - بمیر نعمت الله ولد میر ظهیرالدین علی بجهت سرانجام کار خیر که بدختر میرزا مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوی مقرر شده بود ہزار روپیه مرحمت نمودند - سید حسین ایلچئی بیجا پور را خلعت و اسپ و ماده فیل و ہفت ہزار روپیه داده رخصت فرمودند و طرهٔ مرصع با خلعت خاصه مصحوب مومی الیه بعادل خان مرحمت شد - بیست و ششم گوہر افسر خلافت و نامداری محمد مراد بخش از ملتان بدیدن ملکهٔ دوران آمده چون نزدیک دارالخلافه رسید اسلام خان و عبدالله خان و بخشیان عظام صلابت خان و اصالت خان طریق استقبال بجا آورده آن عالی قدر را بحضور پرنور آوردند - شایسته خان از اله آباد و زبردست خان از پتنه آمده دولت ملازمت دریافتند - یک فیل و دو ہزار اشرفی بابت

پرتاب زمیندار پلاموں و برخی جواہر و مرصع آلات زبردست خان از نظر انور گذرانید -

جشن وزن مبارک قمری

روز پنجشنبہ سلخ ربیع الاول سال ہزار و پنجاه و چهار موافق ہفدہم خورداد جشن وزن قمری طرازندهٔ اورنگ خلافت و جهانبانی خاتمهٔ سال پنجاه و چهار و آغاز سال پنجاه و پنجم از عمر ابد مقرون آرایش پذیرفت - سایر لوازم و اقسام آرایش و پیرایش و داد و دہش بنحوی کہ تفصیل آن بشرح و بیان برنتابد و زبان خامہ از عہدهٔ تبیان آن برنیاید بظہور آمد - درین روز خجستہ شاہزاده مراد بخش باضافهٔ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ بمنصب دوازده ہزاری نہ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و زاہد خان بمنصب دو ہزاری سوار معزز و سربلند گردیدند - محمد ناصر ملازم قطب الملک بانعام خلعت و اسپ و ہشت ہزار روپیہ نقد مفتخر و مباہی گردیده رخصت گلکنده یافت - و خلعت خاصہ و طرهٔ مرصع بقطب الملک مصحوب او عنایت نموده فرستادند -

چون از دریافت فیض صحبت درویشان و برکت انفاس متبرکهٔ ایشان بادشاہزادهٔ عالمیان محمد اورنگ زیب بہادر بر آن آمدند کہ از دولت فانی خود را برکنار کشیده بدولت عزلت و گوشہ نشینی در سازند - چون این معنی از غایت ابواب عطوفت باطنی مرضی طبیعت قدسی طویت نبود چندی آن شہسوار مضمار توفیق و سالک مسالک عرفان و تحقیق را از کسوت منصب معرا داشتہ صوبهٔ دکن از تغیر آن والا جاه بہ خان دوران بہادر مرحمت فرمودند - و منصب خان مذکور از اصل و اضافہ ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار پنج ہزار دو اسپہ سہ اسپہ قرار داده بمرحمت خلعت و یک کرور دام انعام سرافراز گردانیدند - و حکم فرمودند کہ از مالوه بدکن رفتہ پرتھی راج راتھور را بہ قلعداریٔ دولت آباد و شیورام گور را بہ قلعداریٔ آسیر تعین نماید -

ششم ربیع الثانی کہ روز وزن نواب خورشید احتجاب بیگم صاحب بود

آن گرامی گوہر بحر خلافت را بطلا کہ وزن آن مخصوص ذات اشرف است برسنجیدہ طلای ہم وزن بفقرا و محتاجان دادند - و چون الم جراحت رو بہ صحت گذاشتہ بود بحکم اشرف نقارۂ شادی و گورکۂ مبارکبادی بنوازش درآوردہ مبلغی کلی بر طریق تصدیق بمساکین و عجزہ مرحمت نمودند - دو ہزار و پانصد سوار میرزا عیسٰی ترخان دو اسپہ سہ اسپہ و شایستہ خان را از اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ و عنایت خلعت و اسپ با زین طلا سرافراز فرمودہ رخصت الٰہ آبا دادند -

بیست و ششم بادشاہزادہ مراد بخش را بعنایت خلعت و قدری مرصع آلات و دو اسپ با ساز طلا نواختہ بہ ملتان رخصت نمودند - و سردار خان را بصوبہ داری مالوہ و عنایت خلعت و جمدھر مرصع و منصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و سزاوار خان ولد لشکر خان را بمحافظت جنیر از انتقال سپہدار خان کہ درین ایام برحمت حق پیوستہ بود سربلند فرمودند - و تقصیر اللہ ویردی خان بر طبق التماس شاہزادۂ بلند اقبال بعفو مقرون گشتہ باز بمنصب قدیم سربلندی یافت - و قلعداری بست از انتقال عزیزاللہ خان کہ باجل طبیعی درگذشتہ بہ پردل خان و ضبط قلعۂ زمین داور از تغیر او بخانہ زاد خان مفوض گشت - چون بجہت مکث بیماری صاحبۂ زمان خاطر مقدس مکدر گشتہ بود بیست و پنجم بآن ملکۂ زمان بمنزل بادشاہزادۂ بلند اقبال کہ متصل قلعہ بر کنار جون بکمال خوبی تعمیر یافتہ بود نقل فرمودہ چندی در آنجا توقف نمودند - سلخ ماہ ذوالفقار خان را پرگنۂ بھوجپور از توابع صوبۂ بہار تیول مقرر نمودہ بدان صوب رخصت فرمودند -

حقیقت کشتہ شدن صلابت خان میر بخشی از دست راؤ امر سنگھ راتھور و مقتول شدن او

بتاریخ روز پنجشنبہ سلخ جمادی الاولٰی سنہ ہفدہم جلوس مبارک چون خسرو زرین سریر فلک بتسخیر ممالک تحتانی نہضت فرمود و افواج تیرہ دل شب دیجور شامیانۂ نیلفام ظلام بر انجمن خواص و عوام گیتی کشید قوایم سریر سلطنت روی زمین و زمان را از پرتو جلوس مبارک سعد

اکبر فلک سروری و نیر اعظم سمای عزت و برتری ہمدوش ساق عرش برین
و زمین و زمان از فروغ جمال جهان آرای آن روشنی بخش بصایر اعیان
وجود نور پیرای جاوید گردید ـ و بسیط خاک اغبر بنور شمع و چراغ انجمن
والا زینت دیگر پذیرفته با محفل جهان افروز انجم فلک بساط برابری چید ـ
امرای نامدار کامگار ہالہ وار اطراف اورنگ خسرو قمر طلعت مهر طالع
کہ با سعادت سعد اکبر از مطلع نیک اختری طلوع داشت قرار گرفتند ـ از
آنجا کہ مقتضای قضای روزگار و نیرنگیهای تقدیر نادره کار است صلابت خان
میر بخشی راو امر سنگھ راتهور را کہ جهت عارضہ ایام معدود از دریافت
سعادت ملازمت محروم بود بشرف زمین بوس آستان سپهر نشان رسانید
و در دست چپ اورنگ خلافت در خور پایہ و حالت جا داد ـ آن
ناقص فطرت کج اندیش کہ از دریافت عواقب امور بغایت دور بود باانگیز
کوشش خویش کہ پیشۂ خون گرفتگان است چنگ و دندان گرگ اجل
را کہ ہمہ تن خارخار خونریزیست بسینۂ خویشتن تیز ساخت ـ چنانچہ
یکایک بکارفرمائی خیره روئی و تیره رائی از جای خود حرکت نموده مانند
اجل تند و تیز خود را بصلابت خان در وقتی کہ او از بالا پائین
آمده نزد شمعدان چهار شاخہ بخواندن مکتوبی مشغول بود رسانیده
جمدهری زہر آلود بعنوانی بر سینہ اش فرود آورد کہ تا قبضہ فرو رفت ـ
چون از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بر دل سعادت منزل آن
خان فردوس مکان رسیده بود ہمان لحظہ رخت ہستی از این مقام بی بقا
بربستہ با لباس خونین متوجہ فردوس برین گشت ـ ازینکہ در حضور
اقدس خدیو روی زمین آن کافر لعین مصدر این قسم حرکت ناہنجار
گشتہ بپای بی سعادتی طریق ناہموار عصیان سپرده چنین شایستہ برنا
و آدم ارجمند را کہ بیمن تربیت خاقان بنده نواز مستعد سرانجام خدمات
عمده گردیده بود بیک ناگاه از پای در آورد حسب الاشاره خلیل الله خان
و ارجن کور بدو رسیده اول خان مذکور شمشیر برو انداخت ـ اگرچہ آن
مردود نیز درین آویز و ستیز دو مرتبہ جمدهر بارجن حوالہ نمود آن مرد
مردانہ سپر برو نموده آخرکار بقوت ہرچہ تمام تر بضرب دو شمشیر کار او را
تمام ساخت ـ آنگاه بعضی از گرزداران از چپ و راست رسیده پاره پاره

ساختند - حکم شد که میر خان میر توزک و تلوکچند مشرف غسلخانه جسد ناپاک او را بمردمانش رسانند که بمنزل برده بمراسم مقررهٔ کیش باطل خود بپردازند - آن گروه گران جان سوخته خرمن که یازده کس بودند بعد از اطلاع برین حال بی ایستادگی و تدبیر آهنگ جنگ و طرح گیر و دار انداخته اول میر خان و تلوک چند را که غافل در سر دروازه ایستاده بودند بزخمهای متواتر گذرانیدند - پس از آن با کشکداران دروازه آویخته از ضرب آن دلاوران اکثری کشته و بعضی رو گردان شده در پردهٔ ظلام شب بتگ و تا جان بسلامت بردند - و گرزداران شش نفر مقتول و شش نفر مجروح گردیده مصدر تحسین و آفرین گشتند - باقی نوکران او که در منازل خود بودند براهنمائی اندیشهٔ خطا پیشه بر آن اتفاق نموده که بر خانهٔ ارجن که نزدیک باحاطهٔ امر سنگه بود ریخته او را بانتقام آقای خود بکشند - و بلو راتهور که سابقاً نوکر معتبر او بود و بهار سنگه ملازم پدرش با آنکه الیوم داخل بندگان درگاه گشته بمنصب سرافرازی یافته بودند بآنها دل نهاد مرگ گشته شریک کار گردیدند - چون برین معنی پرتو اطلاع اشرف تافت سید خانجهان و سید خان و جمعی از بندگان کار طلب را حکم شد که بر منازل آن مقاهیر رفته جزای اندیشهٔ فاسد درکنار شان گذارند - دلاوران مذکور بیدرنگ بآهنگ نمایش ستیز بر جمعیت آن پریشان خاطران تاخته از راه تهور و تجلد قدم جرأت بعرصهٔ مصاف نهاده بازوی بهادری بخصم افگنی کشادند - انجام کار آن خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای شان بیخته بود با خاک میدان مصاف برآمیخته مراجعت نمودند - از مردم جلو خاص سید عبدالرسول با پنج تن دیگر از برادران و خویشان سعادت شهادت حاصل نمودند - بادشاه حق گذار پس ماندهای جان باختگانرا نوازش فرموده محمد مراد پسر چار سالهٔ صلابت خان را بمنصب پانصدی صد سوار و پسر امیر خان را که بغایت خورد سال بود نیز بمنصبی در خور حال سرافراز فرمودند - و حضرت خلافت مرتبت بر حسن خدمت و جوانئی صلابت خان تاسف بسیار خورده هرچند باعث این جرأت برای وقوع این کار تفحص نمودند جز دوام تناول مسکرات و مالیخولیای سودای زاید مرض دیگر بظهور نه پیوست - و آنچه

در زبانهای مردم بود اینست که سرحد جاگیر امر سنگھ که ناگور بود و بیکانیر وطن راو کرن بهم پیوسته است میان نوکران امر سنگھ که در درگاه است راو کرن که تعینات دکن بود معامله از گفتگو گذشته بجنگ کشید ـ و جمعی از نوکران کار آمدنئی امر سنگھ درین جنگ مقتول گردیدند ـ چون این معنی بر طبعش بسیار گران آمد بنوکران باقی مانده نوشت که مردم فراوان فراهم آورده بجنگ نوکران راوکرن رفته تلافئی گذشته نمایند ـ راو کرن بصلابت خان این حقیقت نگاشته برای تحقیق حق و باطل التماس امین نمود ـ خان مذکور این معامله را بعرض اقدس رسانیده امینی متدین برای تشخیص حدود طرفین تعین نمود ـ دور نیست که امر سنگھ این معنی را بر حمایت صلابت خان حمل نموده برین عمل شنیع جرأت نمود ـ

آغاز سال خجسته فال هژدهم از جلوس همایون حضرت صاحبقرانی

لله الحمد والمنة که سال هفدهم جلوس مبارک که مشتمل بر بعض مکاره بود باتمام پیوسته سال فرخنده فال هژدهم جلوس میمنت مانوس که چون سراپای روزگار این دولت ابد مدت مستجمع سعادات ابدی بر منبع برکات سرمدیست و آفت عین الکمال بدان مرصاد روز جمعه غرهٔ جمادی الثانی سنه یک هزار و پنجاه و چهار شروع شده ابواب فرحت و شادمانی بر روی روزگار مفتوح ساخت ـ درینولا اصالت خان بانعام خلعت و خدمت میر بخشیگری از انتقال صلابت خان مرحوم و خلیل الله خان باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بخشیگری دوم از تغیر اصالت خان گوپال سنگھ ولد راجه منروپ از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار عزت امتیاز یافتند ـ مراد کام نبیرهٔ میرزا رستم صفوی از تغیر خلیل الله خان قوش بیگی گشت و ارجن ولد راجه بیتهلداس از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار نوازش یافت ـ

چهاردهم بادشاه دین و دنیا پناه از منزل شاهزادهٔ بلند اقبال بدولت خانهٔ قلعه تشریف آورده بهمن یار ولد آصف خان را بمنصب هزار و پانصدی

دویست سوار و ابوالبقا برادرزادهٔ عبداللہ خان را بخطاب افتخارخان و خدمت توزک و عصای مرصع از انتقال میرخان سربلند فرمودند ـ بیست و سوم احمد خان نیازی بمنصب پانصد دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و میر شمس فوجدار پتن ہر دو بعطای نقّاره سربلندی یافتند ـ بیست و پنجم از واقعهٔ صوبهٔ ملتان بمسامع جاه و جلال رسید که بر مبارز خان روہیله فوجدار دیپالپور خانه فرود آمده او را آنجهانی ساخت ـ درینولا حسن بیگ رفیع تخاص منشیٔ نذر محمد خان از بلخ آمده بخلعت و انعام سه ہزار روپیه نقد سرافرازی یافته داخل بندگان درگاه والا شد ـ اللہ ویردی خان بصوبه داریٔ ایلچپور که حاکم نشین برارست و بتیولداری از مضافات آن و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت ـ گوردهن راتهور که از راجپوتان مقرری کار کردهٔ راجه گج سنگھ است بحراست قلعهٔ آسیر سربلند گردید ـ

ولادت با سعادت سلطان سپهر شکوه

چمن طراز کائنات شب پنجشنبه یازدہم شعبان سنه یک ہزار و پنجاه و چهارم حرم سرای دولت و اقبال شهزادهٔ کلان را از یمن مقدم نخل نوخیز دولت نامدار و تازه نهال سلطنت پایدار که از بطن صبیهٔ رضیّهٔ سلطان پرویز بوجود آمده بود فروغ پیرای انوار جاوید ساخت ـ و آواز کوس شادمانی در گنبد دوار پیچیده زمین و زمان را پیرایهٔ آرایش تازه داد ـ آن گرامی اختر سمای دولت و بهروزی برسم معهود ہزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمودند ـ بندگان اعلیٰ حضرت آن گلدستهٔ بوستان را بسپهر شکوه موسوم فرموده دو لک روپیه بجهت انعقاد محفل طوی تولد آن فرخنده لقا بشاہزادهٔ کامگار مکرمت نمودند ـ

چون بجهت بعض مصالح ملکی حکم طلب بنام خان دوران بهادر شرف صدور یافته بود شانزدہم فرمان قدر توامان بنام راجه جی سنگھ زینت صدور یافت که از وطن بدکن رفته تا وصول خاندوران بهادر از آن ملک با خبر باشد ـ بیستم دولت خان ولد الفت خان بتیولداری ناگور شتافته مرخص شد ـ شش زنجیر فیل

که شایسته خان از اله آباد فرستاده بود از نظر اشرف گذشت ـ بیست و یکم میرزا ابراهیم صفدر خانی که یک لک روپیه از سرکار والا بمستحقان حرمین شریفین داده مراجعت نموده بود شرف زمین بوس والا دریافت ـ چون بمسامع جاه و جلال رسیده بود که نذر محمد خان وقت روانه شدن امام قلی خان بزیارت حرمین شریفین طریقهٔ ناجوانمردی مسلوک داشته هرچه خان مذکور زاد و راحله آن مسافرت نموده بود جملگی را متصرف شده آن والا مکان را در کمال بی سرانجامی روانهٔ آنصوب صواب نمود لاجرم آن خدیو جهان از راه فضل و احسان بمیرزا ابراهیم حکم فرموده بودند که یک لک روپیه بخان مذکور برساند ـ چون خان مذکور قبل از وصول موسی الیه در مدینه منوره برحمت حق واصل گشته بود موسی الیه از جمله مبلغ مذکور یک دانه مروارید امرودی بوزن چهل و سه سرخ از علی پاشا حکم لحسا که بیاوری طالع بمجاورت حرمین شریفین بهره اندوز سعادت است بمبلغ سی هزار روپیه و نیز چند اسپ خریده بود از نظر اشرف گذرانیده پسند خاطر مشکل پسند افتاده داخل سلک مروارید سر پیچ خاصه که در ایام جشن بر سر خورشید افسر می بندند گردانیدند ـ و آن سر پیچ عدیم النظیر که تماشای هوش ربای آن قرار از خاطر و شکیب از دل می برد مشتمل است بر پنج قطعه لعل و بیست و پنج دانهٔ مروارید که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر آن بنابر ندرت وجود در زیر چرخ فیروزه فام کبود بنظر گوهر ساز بحر و اکسیر پرور کان یعنی آفتاب جهانتاب و سحاب سیراب در نیامده ـ لعل میانگی اگرچه درقبول قیمت چون لعل نوشخند ترکان دندان به فارسی نمی گذارد و بحسب قدر و مقدار به بالا نشینئی افسر مهر انور تن در نمیدهد اما بتقویم قیمت سنجان آن گرانمایه گوهر بی بها که دوازده تانک وزن دارد دو لک روپیه قرار یافته ـ جواهر شناسان خداوند نظر جواهر کامل عیار آنرا قرار میدهند که بچهار صفت موصوف بود اول سرخیش مایل به سیاهی بود نه بشکل شفتالو که آنرا سیررنگ نامند و این کمرنگ ـ دوم بیجرم و شفاف ـ سوم خوش اندام ـ چهارم کلان ـ این گرانمایه لعل که در رنگینی و درخشانی آب و تاب آفتاب را بیتاب نمود هر چهار صفت دارد ـ و قیمت تمامئی آن سر پیچ که از غیرت صفای لون و رشک طراوت آب جوهرش اشک قرة العین عدن و

جگرگوشه یمن جگری گردیده و از حیرت جلا و شادابیش رودبار خون از دل یاقوت رمانی روانی پذیرفته باعتبار گفتگو چهارده لک روپیه است ـ و ورای آن دو تسبیح یک صد و بیست و پنج دانهٔ مروارید بسیار قیمت کمیاب در نهایت ندرت و نفاست بدانگونه است که بحسرت آبداری و درخشندگی و تابناکئی آن سیلاب سرشک لاله گون از دیدهٔ گوہر شاہوار عمانی بسیلان در آمده و مردم دیده‌ور وقت دیدن آن سلک انجم افروز طوفان چهار موجه خورده از حیرت بجای خود ماند و نوک کلک جواہر سلک در وصف لآلی شادابش ہمانا نقشی بر آب می نگارد بیست لک روپیه ارزش دارد ـ و وزن ہر یکی از دانہای مروارید سی و دو رتی است و سوای آن تسبیحی است شگفت افزا مشتمل بر پنج لعل و سی مروارید که قیمت آن ہشت لک روپیه است ـ مجملاً جواہر خاصه که درون و بیرون است سوای آنچه بشاہزادہای والا گہر و مردم محل مرحمت شده که بقدر دو کرور روپیه باشد پنج کرور روپیه قیمت آنست ـ از آنجمله جواہر که اغلب اوقات از تزئین آنحضرت زینت پذیر می گردد دوکرور روپیه قیمت دارد و سه‌کرور روپیه را بیرون تحویل تحویلداران می باشد ـ

گذارش جشن صحت ملکهٔ ملکی صفات بادشاہزادهٔ جہان و جہانیان بیگم صاحب

لله الحمد والمنه که بلطف قدیم حکیم علی الاطلاق و انواع مراحم شفا بخش رنجوران آفاق صحت کامل و شفای عاجل نصیب ملکهٔ روزگار برکت لیل و نہار سرفراز معصومات جہان ممتاز نسوان دوران صفیهٔ وفیه صفات سعیدهٔ حمیده سمات بادشاہزادهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب گشته مومیای الطاف عمیم آنحضرت بر جراحت منتظران مژدهٔ صحت نہاد - و شاہد حصول مراد بر وفق اراده از خلوت گاه بطون در پیشگاه ظہور جلوه نموده ابواب مسرت و شادمانی بچہرهٔ روزگار کشاد ـ و فراغ خاطرہا از فروغ شگفتگی جہان و جہانیان را در پیرایهٔ سور و سرور گرفته صفحهٔ روی زمین چون روی دل صاحبدلان کشاده پیشانی گردید ـ و بساط شادکامی

و خوشدلی بکام خواطر موافقان زینت پیرای صحن دولت گشت ـ بادهٔ بیغمی و ہوای خرمی نشاء صفا بدماغ عالم و عالمیان بخشید ـ مجملاً ارم آئین محفلی در منزل برکت محل تزئین یافت کہ نظارۂ آرایش آن حیرت افزای نظارگیان شد ـ و اصناف نوادر و اقمشۂ ہر دیار روپوش وجوہ در و دیوار گشتہ برنگ گلبنان زمین و زمان را بشگفتگی درآوردہ رشک افزای زینت پیشطاق این نیلوفری رواق ساخت ـ درین روز مسرت افروز گیتی خدیو گیہان پیرای مانند خورشید جہان آرا بر اورنگ مرصع کہ سریر خسروانی و تخت کیانیٔ ملوک عجم بپایۂ نردبان آن ہم نتواند شد جلوس کامرانی فرمودہ بشکر این عطیۂ عظمیٰ دست حق پرست بہ بخشش و بخشایش برکشودند ـ و خواص و عوام از الطاف خاص و انعام عام آن شایستۂ مرتبۂ بادشاہی خود را بفوز مراتب مدعیات رسانیدہ داد جمعیت و کامرانی دادند ـ شاہزادہای والا مقدار و امرای نامدار ادای مراسم مبارکبادی بجا آوردہ وظایف دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و صلحا و فقرا دست بفاتحۂ خیر و دعوات مزید عمر و دولت برآوردہ استدعای حصول مطالب اشرف از درگاہ مجیب‌الدعوات مسألت نمودند ـ و صدای شادیانۂ شادی و نوای کوس مبارکباد بلند آوازہ گشت و کوچک و بزرگ در صدد راست نمودن ساز طرب پردازی در آمدند ـ و سازندہا و گویندہای ہفت اقلیم یکجا ساز خورمی کوک نمودہ صوفیٔ فلک را بوجد و سماع درآوردند ـ

درین روز نشاط آموز نوروز کہ شد ممنون جہان از بخت فیروز
نہ تنہا ساز عشرت شد نواساز کہ برگ عیش عالم شد خداساز

از پنجم شوال کہ آن قدسی سرشت صحت یافتہ از منزل خود کہ بمشکوی دولت و اقبال پیوستہ است بعد از ہشت ماہ و ہشت روز بپای خود برای احراز سعادت کورنش رسیدند بادشاہ دین پناہ بعد از ادای لوازم نیایش اقسام جواہر از لعل و یاقوت و مروارید و زمرد و زر سرخ و سفید نثار آن خاتون صفوتکدۂ صفا نمودہ تا ہشت روز دیگر کہ این جشن دلکشا آرایش داشت ہر روز بہمین دستور بر روی کار آمد ـ و مجموع ہفتاد ہزار روپیہ از وجہ نثار بشمار درآمدہ سوای این از روی کمال عنایت و توجہ خاطر کہ بدان نخستین ثمرۂ شجرۂ خلافت عظمیٰ دارند روز اول یکصد و سی

و نہ دانۂ مروارید ناسفتہ بقیمت پنج لک روپیہ بجہت دست بند و روز دوم سربندی کہ در آن یک قطعہ الماس بزرگ بآویزۂ گوہر شاہوار منتظم بود و یک لک روپیہ قیمت داشت و در روزہای دیگر چہار لک روپیہ را مرصع آلات و ولایت بندر سورت کہ پنج لک روپیہ حاصل دارد بطریق انعام عنایت فرمودند ـ و درین ہشت روز آنچہ بدیگر شاہزادہای والا تبار و بیگمہای عصمت دثار و امرای نامدار و خدمتگاران درون و بیرون از نقود و اجناس و فیل و اسپ مرحمت شد قیمت آن دہ لک روپیہ و ہرچہ بصیغۂ تصدق بفقرا و مساکین از غرہ شہر ربیع‌الاول تا این تاریخ رسیدہ بود دو لک روپیہ بقلم آمدہ جہانی کامیاب خواہش و مطالب دلخواہ گردید ـ

در دیوان بیرون نخست بشاہزادہ محمد دارا شکوہ خلعت خاصہ با نادریٔ طلادوزی و سر پیچ یک لعل و دو دانۂ مروارید بیش بہا و دو لک روپیہ نقد بعد آن بالتماس آن ملکۂ زمان کمال لطف و مہربانی و غایت عنایت از روی قدردانی در حق بادشاہزادۂ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بہادر کہ بسبب گرانئی خاطر اشرف چندی عزلت گزین بودند جایز داشتہ خلعت خاصہ با نادریٔ طلا دوزی و یک لعل و دو مراورید بیش بہا کہ برسر می بندند و منصب پانزدہ ہزاری دہ ہزار سوار از آنجملہ شش ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ بدستور سابق مرحمت فرمودند ـ و ہر کدام از بادشاہزادہای عالی مقدار محمد شجاع بہادر کہ در صوبۂ بنگالہ و محمد مراد بخش کہ در ملتان بودند خلعت خاصہ و نادریٔ طلا دوزی و سر پیچ مرصع بالماس و یاقوت ارسال یافت ـ و سلیمان شکوہ خلف شاہزادۂ کلان را جمدھر مرصع باپھولکتارہ و خلعت و محمد سلطان اولین فرزند بادشاہزادہ محمد اورنگ زیب بہادر را بعطای خلعت و سرپیچ مرصع سربلند ساختند ـ سید خانجہان و اعظم خان و اسلام خان و صدر الصدور سید جلال و جعفر خان ہر کدام بخلعت و اسپ با زین طلا سرافرازی یافتند ـ راجہ بیتھلداس بخلعت و منصب پنجہزاری سہ ہزار و پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و سعداللہ خان بخلعت و منصب دو ہزار و پانصدی شش صد سوار و فیروز خان خواجہ سرا بخلعت و منصب سہ ہزاری ہزار و پانصد سوار و علم و زاہد خان کوکہ بخلعت و جمدھر مرصع و منصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و فیل و علم و لہراسپ خان

بخلعت و منصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و مراد کام صفری بخلعت و منصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و حکیم داؤد بخلعت و منصب دو ہزاری دویست سوار و اسپ با زین طلا و فیل و یک مہر پانصد تولگی و یک روپیہ بہمین دستور و یکہ تاز خان بخلعت و منصب ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار پانصد دو اسپہ سہ اسپہ و کرم‌الله ولد علی مردان خان بہادر بمنصب ہزاری ہزار سوار و خلعت و روپسنگھ راتھور بخلعت و منصب ہزاری ہفت صد سوار و سجانسنگھ سیسودیہ بخلعت و منصب ہزاری پانصد سوار و قاضی محمد اسلم بخلعت و منصب ہزاری پنجاہ سوار و فراشخان بخلعت و منصب ہزاری صد و پنجاہ سوار از اصل و اضافہ سرافراز گشتہ تارک افتخار بچرخ دوار رسانیدند - و حکیم مومنا کہ سی ہزار روپیہ سالیانہ داشت بخلعت و منصب ہزاری ذات و پنجاہ سوار و انعام پنجہزار روپیہ و مسیح الزمان بخلعت و انعام دہ ہزار روپیہ و اضافہ دہ ہزار روپیہ بسالیانۂ پنجاہ ہزار و حکیم حاذق باضافۂ دہ ہزار روپیہ بسالیانہ چہل ہزار روپیہ سرمایۂ افتخار و پیرایۂ اعتبار یافتند - و ہزار خلعت بہ بندہای دیگر و مبلغی گرانمند بحاجی محمد جان قدسی و دیگر شعرای پای تخت و گویندہا و سازندہا و نوازندہا مرحمت گشتہ ہمہ مردم از انواع عنایت صوری و معنوی برخورداری یافتند - چون شرح و بسط انواع زینت و زیب و فرط بخشش و بخشایش این بزم نوآئین کہ بعد از جشن جلوس مبارک چنین انجمنی فیض طراز دیگر بنظر در نیامدہ از اندازہ و دایرۂ امکان بیرون و از ظرف احاطۂ تقریر و تحریر افزونست ختم سخن بدعا می نماید کہ پیوستہ جمعیت و خورمی نصیب بادشاہ عالم پناہ کہ باعث آرام زمین و زمان است بودہ شادکامی و نشاط این دودمان رفیع الشان تا قیام قیامت مقرون باستقامت و موصوف باستدامت باشد -

چون نذر محمد خان والئی بلخ و بدخشان کہمرد و مضافات آنرا کہ بتہول یلنگتوش مقرر بود بی سببی ازو تغیر نمودہ بسبحان قلی پسر خویش داد و تردی علی قطغا اتالیق او را بضبط و حکومت آن معین گردانید تردی علی از نظر کوتاہ و خرد تباہ بر آن شد کہ لختی ہزارجات نواحئی قندہار و کابل را کہ بحدود کہمرد نزدیک اند غارت نماید - نخست بر احشام

بلوچان زمین‌داور تاخت آورد و در اثنای مراجعت برخی از الوس ہزاره سنگ پاره که با ساحل دریای ہیرمند اقامت دارند تاراج نموده و بیست کروہی بامیان بارادۀ آنکه قابو یافته دستی بتوابع آن نیز رساند توقف گزید ـ علی مردان خان بعد از آگہی خلیل بیگ تهانه دار غوربند و اسحاق بیگ بخشی صوبهٔ کابل را با جمعی از منصبداران و احدیان و فرہاد غلام خود با گروہی از تابینان خویش بیست و یکم شعبان بنہایش تردی علی فرستاد ـ اینها بسرعت تمام ره نوردی نموده صبح بیست و ششم شعبان بمعسکر اوزبکیه رسیدند ـ تردی علی بعد از اندک تلاش عنان اختیار از دست داده بر اسپ بی زین با اعوان و انصار خاک فرار بر فرق روزگار خود بیخت و از ہمراہان او یک صد و شصت کس مقتول و نوزده کس که از آن چندی خویشان او بودند ماسور گشتند ـ و زنش و تمامی اسباب بدست آمد و فراوان اسپ و شتر و گوسفند غنیمت شیران بیشهٔ وغا شد و مژدۀ این فتح در ایام جشن بعرض مقدس رسید ـ

ہفدہم شوّال عبدالله خان بہادر فیروز جنگ که سال عمرش از ہفتاد گذشته بود بساط زندگانی درنوردیده روانهٔ عالم بقا گردید ـ چون بادشاه جہان پناه مدت زیاده بجہت کوفت بیگم صاحب اصلاً توجه بسیر و شکار ننموده بلکه از قلعه بیرون تشریف نفرموده بودند درینولا که از صحت ذات قدسی صفات آن ملکهٔ حمیده سمات خاطر اشرف رو به جمعیت آورد بیستم شوال ہمعنان دولت و اقبال متوجهٔ موضع باری گشته در عرض پنج روز بدان صید گاه رسیده در عرض سه روز پنجاه نیله گاؤ و آہوی فراوان شکار نموده بصوب مستقرالخلافت مراجعت فرمودند ـ و دوازدہم شہر ذی قعده رای سنگه پسر راو امر سنگه از وطن آمده شرف ملازمت والا اندوخت ـ چون در درگاه سبحانی پسر بجرم پدر مواخذ نیست بنابرآن بمقتضای مرحمت نامتناہی که چون مراحم الٰہی سمت عموم دارد تقصیرات پدرش را بنظر مکرمت اثر درنیاورده او را بمنصب یک ہزاری ہفت صد سوار سرافراز فرمودند ـ چہاردہم برنگ خورشید خاوری دولتخانهٔ زین زرین را شرفخانهٔ جلوس نموده فضای بوستانِ سرای بادشاہزاده بلند اقبال را از

حضور اقدس رشک پیشگاه فلک چهارم و غیرت بارگاه سپهر اطلس ساختند ـ و در وجه رونمائی شهزاده سپهر شکوه تسبیح مروارید ثمین با پنج قطعه لعل گران ارز مرحمت فرمودند ـ و از جمله نثار و پانداز بادشاهزادهٔ بلند اقبال متاع یک لک روپیه قبول فرمودند ـ و آن عالی مقدار بفرمان خدیو کامران باسلام خان خلعت با چارقب و بصدر الصدور سید جلال و جعفر خان و راجه بیتهلداس خلعت با فرجی و بچهل نفر دیگر از اعیان دولت خلعت داده مابقی را بعنایت ارگجه و پان خورسند فرمودند ـ بیست و دوم شهر مذکور علی مردان خان امیرالامرا بحکم ارفع و اعلی از کابل آمده ملازمت نمود و نوزده نفر از خویشان و همراهیان تردی علی قطغا را که بقید اسیری درآمده بودند بنظر اقدس در آورد ـ بسید خانجهان حواله شدند که در گوالیار نگاهدارد ـ

گرامی جشن وزن شمسی

روز دو شنبه بیست و چهارم شهر ذی قعده سنه هزار و پنجاه و چهار هجری مطابق چهارم بهمن ماه الٰهی انجمن جشن شروع سال پنجاه و چهارم از عمر ابد قرین آرایش یافته هنگامهٔ سور و سرور جهان و جهانیان مجدد رونق پذیرفت ـ و آئین داد و دهش و ضوابط بخشش و بخشایش زیب تازه یافته مطلبی نماند که بحصول نه پیوست ـ چون بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب متکفّل سرانجام مواد این جشن سعادت آئین شده بودند بمقام سرانجام مصالح و لوازم آن در آمده در کمال دلپسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع صورت اتمام دادند ـ و جواهر و مرصع آلات به قیمت یک لک روپیه از نظر انور گذرانیده بصد کس از نوئینان نامدار خلعت مرحمت فرمودند ـ سعدالله خان باضافهٔ پانصد ذات بمنصب سه هزاری شش صد سوار و زبردست خان بمنصب دو هزاری هزار سوار و بهرام خان نبیرهٔ خان اعظم کوکلتاش بمنصب هزاری نهصد سوار و خلیل بیگ تهانه دار ضحاک و بامیان بمنصب هزاری هشت صد سوار و شافی ولد سیف خان بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز

گشتند - و سید احمد سعید مفتیٔ لشکر ظفر اثر را رخصت طواف حرمین شریفین داده بانعام چهار ہزار روپیہ کامیاب گردانیدند - از جملہ پنج لک روپیہ کہ بادشاه فلک دستگاه برای صحت بیگم صاحب نذر نموده بودند پنجاه ہزار روپیہ را متاع برای شریف مکہ و ہمین قدر برای نیازمندان آن مکان و پنجاه ہزار روپیہ دیگر بمنزویان سکنہ مدینۂ معظمہ با قندیلی مرصع کہ بفرمودۀ ملکۂ دوران بعد از حصول تندرستیٔ ایشان تیار شده بود بامید آنکہ در پیش روضۂ منوّرۀ حضرت رسول صلی‌الله علیہ وسلم افروختہ آید مصحوب سید مشارٌالیہ بدانصوب صواب انتما فرستادند -

نہضت موکب همایون بصوب دارالسلطنت لاهور و از آنجا بجانب کشمیر

روز چهار شنبہ بیست و ششم شهر ذی قعده سال ہژدہم جلوس مبارک موافق سال ہزار و پنجاه و چهار ہجری در ساعت سعادت طراز متوجہ دارالسلطنت لاہور گشتہ در مقام نور باری نزول اجلال ارزانی فرمودند و باقی خان را کہ از غلامان معتمد است بخدمت حراست قلعۂ دارالخلافہ مباہی و مفتخر گردانیدند - روز دیگر ببوستان سرای و از آنجا بفتح پور تشریف برده از یک مقام روپباس را از ورود اشرف سعادت آمود نمودند - سید خانجہان را حکم فرمودند کہ تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کہ انتظام صوبۂ اکبر آباد بدو تفویض یافتہ بود بحراست آن پردازد و بعد از آن روانۂ درگاه آسمان جاه گردد - و رای کاشیداس را بخدمت دیوانی و آگاه خان را بخدمت فوجداریٔ آنجا و رشید خان را بمرحمت خلعت و اسپ سرافراز نموده رخصت دکن فرمودند - چون قرار یافتہ بود کہ بعد از حصول صحت بیگم صاحب بزیارت مرقد مطهر قدوة الواصلین حضرت خواجہ معین الدین رسیده عنان یکران عزیمت بصوب ممالک پنجاب معطوف سازند ازین جهت کہ بنابر حرکات متواتر جراحات ملتئم شده مجدد رو بہ جوشش آورده بود بادشاه حقایق آگاه بملاحظۂ آنکہ مبادا از شدت حرارت ہوا جراحات بیشتر بجوشش درآمده باز موجب عود

عارضهٔ ناملایم سابق شود رفتن اجمیر بر وقت دیگر موقوف داشته از روپباس براه راست متوجه شدند - و بعد از وصول متهرا قطع مراحل و طی منازل بآسایش و آرامش بکشتی مقرر شد چنانچه تا سهارنپور بهمین دستور طی مراحل قرار یافت - درین اثناء محمد علی فوجدار سرکار حصار هامون نام فقیری بی سر و پا که بنان شب محتاج بود بنظر اشرف گذرانید که این شخص در ادویه خصوصاً مرهمهای ملتئمهٔ جراحات مهارت کلی دارد - از آنجا که طالعش در کار سازی موافقت نمود مرهمش بمجرد بستن سودمند آمد چنانکه در عرض سه روز تمامی جراحات رو به بهی آورد و بعد از هشت روز از استعمال مراهم در نواح دہلی مجدد صحت کامل و شفای عاجل از جوشش جراحات وغیره نصیب ملکهٔ زمان و صاحبهٔ دوران گشته باعث عشرت و جمعیت خاطر اشرف شد - و آن گدای بینوا را که درماندهٔ قوت روز بود بزر وزن نموده هم سنگش با خلعت و اسپ و فیل و موضعی بطریق التمغا و مرصع آلات بجهت تحلیهٔ سر و گردن و دست مرحمت نموده از آز و تمنا در باقی عمر مستغنی ساختند - اگرچه جرّاحان مشهور از مسلمین و هنود و فرنگی که خود را هر یکی استاد بالغ فطرت می دانستند در شناخت گوناگون مرهم و دوا حتی‌المقدور تقصیر ننمودند امّا چون قوت طالع عارف و هامون بدرجهٔ کمال بود داروی هیچ کدام اثری بجا نیاورد چنانچه مرهم این دو نفر سودمند و مفید آمده قرعهٔ دولت و اقبال جاوید بر نام ایشان انداخت -

بیست و سوم خاقان کشورستان در نزدیکیٔ قلعهٔ شاهجهان آباد که درینولا بنا یافته بود نزول اجلال ارزانی داشته بتماشای عمارات آن تشریف بردند و پنجهزار روپیه به عمله و فعلهٔ آن انعام فرموده طرحهای غریب بوضع و هندسهٔ بدیع که بخاطر بدایع آفرین رسیده بود و در طرح مهندسان تصرفات شایان بجا نموده بمکرمت خان تاقین فرمودند - بیست و پنجم اردوی گیهان پوی را مصحوب اسلام خان براه راست روانه ساختند و با چندی از مخصوصان رکاب سعادت اعتصام بصوب شکارگاه پالم نهضت فرمودند - بیست و نهم ازین منزل گوهر اکلیل دولت و بختیاری بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادری و دو اسپ با ساز

و زین طلائی میناکار و فیل با ماده فیل با یراق نقره و محمد سلطان و
محمد معظم پسران آن سرافراز مکارم دولت و اقبال را بانعام دو فیل
مفتخر و مختص ساخته بتفویض مملکت گجرات رخصت فرمودند ـ و از جملهٔ
پیشکش امیرالامرا علی مردان خان متاع یک لک روپیه بدرجهٔ
قبول رسید ـ موصی الیه را بعطای خلعت خاصه با نادری و شمشیر
مرصع و دو اسپ با ساز طلا برنواخته رخصت کابل نمودند ـ
و عبدالرحمٰن ولد رکن الدین روہیله را از تعیناتیان دکن بمنصب یک ہزار
و پانصدی یک ہزار و پانصد سوار سربلند ساختند ـ و در عرض چهار روز
در این مقام پنجاه و دو نیله گاؤ و سه قلاده شیر و فراوان آہو به تفنگ
خاص بان شکار نموده از راه راست باردوی گیهان پوی ملحق گشتند ـ حسین
بیگ خویش امیرالامرا بخدمت توزک و عطای خلعت و عصای مرصّع
و اضافهٔ منصب و جانباز خان از انتقال جان سپار خان برادر زادهٔ نقیب
خان که درینولا درگذشته بود بفوجداری منّد سور و از اصل و اضافه بمنصب
ہزار و پانصدی ہزار و پانصد سوار سرافرازی یافتند ـ ہژدہم دولتخانهٔ سهرند
از میامن نزول اقدس علو مکان و سمو مکانت سپهر پایه یافت ـ چون
بادشاہزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب دوم بار غسل صحت نموده
بودند سه روز مقام فرموده ہزار مهر و پنجهزار روپیه به محتاجان این مکان
مرحمت فرمودند ـ

جشن نوروز جهان افروز

روز دوشنبه بیست و یکم محرم الحرام سنه ہزار و پنجاه و پنج
ہجری والئی ولایت عالم علوی یعنی نیراعظم و نوربخش عیون اعیان
عالم پرتو التفات کلی بر ساحت احوال سایر جزئیات گیتی گسترده روی
زمین را به بساط انبساط پیراست خدایگان بحر و بر انجمن جشن نوروزی
را که از نوادر کانی و بحری از در و گوہر و سیم و زر زینت گرفته بود بنور
حضور فروغ دیگر بخشیده از جلوس مبارک سریر گوہر نگار را با سریر فیروزه
گون سپهر ہمپایه ساختند ـ درین روز فرخنده پیشکش صفدر خان که از قندهار
آمده بسبب شدت بیماری سعادت ملازمت لازم البرکت نتوانست یافت

اقمشهٔ ایران و سی و چهار اسپ عراق بنظر انور درآمد - بیست و دوم از شهر مذکور کوچ کرده غره صفر در سرای امانت خان قلیچ خان صوبه دار لاہور شرف اندوز ملازمت اشرف گشت - چون خاطر قدسی مآثر بتماشای گلهای پنوج و ریاحین و سبزه زار کشمیر بغایت راغب و متوجه بود مقرر شد که بدولتخانهٔ دارالسلطنت نزول نه فرمایند - دوم ماه مذکور باغ فیض بخش و فرح بخش از پرتو نزول اشرف و برکت قدم مبارک داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت - روز دیگر بسیر منازل دولتخانهٔ والا و تماشای عماراتی که سراسر از سنگ مرمر مشرف بر دریای لاہور درینولا اساس یافته بود تشریف فرموده بعضی تصرفات که بخاطر دقیقه رس پرتو انداخته بود خاطر نشان متصدیان آنجا نموده معاودت بباغ فرمودند - چون صوبه داریٔ پنجاب بقلیچ خان متعلق بود فوجداریٔ دامن کوه کانگره به خنجر خان خواہرزادهٔ خان مذکور و قلعداریٔ دارالسلطنت به مهیش داس راتهور مرحمت فرمودند - محمد قاسم نبیرهٔ قاسم خان میر بحر از اصل و اضافه بمنصب ہزاری پانصد سوار و خدمت داروغگیٔ توپخانه و کوتوالیٔ لشکر ظفر اثر که به میر آتش تعلق دارد مفتخر و مباہی گشت - ششم صفر ہمعنان دولت و اقبال از باغ متوجه کشمیر شده دہم که روز شرف موافق نوزدہم فروردی ماه بود نزدیک امن آباد خان دوران بهادر از دکن آمده پذیرای سعادت زمین بوس درگاه عالم پناه گردید - از پیشگاه فضل و احسان پیشکش روز جمعه تا یک سال بحکیم داؤد مرحمت فرمودند - چون وقت رخصت امیرالامرا از اکبرآباد ارشاد فرموده بودند که بمجرد رسیدن کابل گام ہمت فرا پیش نهاده مطابق قابوی وقت ہر قدر از مملکت بدخشانات تواند بتصرف درآورد - و اگر نتواند از عهدهٔ این خدمت برآید پس تهیهٔ اسباب مهم مذکور و سرانجام مراد عزیمت آنصوب مهیا داشته باشد که بمجرد ورود موکب اقبال بکابل یکی از بادشاہزادہای والا گہر را با جمعیت نمایان که شایان این کار باشد به تسخیر بلخ و بدخشان رخصت نموده میشود - بنابران درین تاریخ سلالهٔ دودمان صفوت اصالت خان میربخشی را بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میناکار و اسپ با ساز مطلا معزز ساخته با گروہی از منصبدار و احدی و برقنداز رخصت کابل نموده حکم فرمودند که از چغتا و دیگر الوس حوالیٔ

کابل و ثغور بدخشان جوانان کار طلب را فراہم آوردہ ہرکرا سزاوار منصب داند باتفاق امیرالامرا تجویز منصب نمودہ باقی را در سلک احدیان منسلک سازد ۔ و بصلاح و صوابدید امیر الامرا راہی کہ دشوار گذار نباشد اختیار نمودہ جمعی سنگتراشان و نقاران وغیرہ عملہ و فعلہ این کار را بجہت توسیع مضایق و تصفیہ ٔ مزالق و بستن پلہا تعین نماید کہ حتی المقدور سعی موفور بتقدیم رسانند ۔ و فرمان قضا جریان بامیرالامرا صادر شد کہ اگر امسال وقت یافتہ لشکر بہ بدخشان بکشد این معنی معروض دارد تا جمعی دیگر از تعیناتیان صوبہ ٔ پنجاب و بہادر خان از جاگیر بکومک او معین گردد ۔

یازدہم حسین بیگ بجہت ساختن راہ پنوج و رفع برف کتل حیدر آباد رخصت شد ۔ صف شکن خان بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و فراشخان بمنصب ہزاری دویست سوار و قزلباش خان قلعدار احمد نگر بمنصب ہزاری ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ و مغل خان بمنصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار سوار و اوزبک خان بمنصب دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ و غیرت خان قلعدار فتح آباد عرف دھارور بمنصب دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ و پرتھی راج راتھور حارس قلعہ ٔ دولت آباد بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار و دیانت خان دیوان دکن بمنصب دو ہزاری ہفت صد سوار و امان بیگ حارس قلعہ ٔ قندھار دکن بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و حسام الدین بخشی دکن بمنصب ہزار و پانصدی سہ صد سوار و خطاب خانی از اصل و اضافہ سرمایہ ٔ آبرو و عزت و افتخار اندوختند ۔ چون خان دوران بہادر کشمیر را ندیدہ بود بالتماس او حکم شد کہ بعد از تماشائی سبزہ و ریاحین و شگوفہ و چشمہ سار سلسبیل آثار این سرزمین ارم قرین و انتفاع از فواکہ و اثمار رخصت دکن شود ۔

از واقعہ ٔ لاہور بمسامع حقایق مجامع رسید کہ صفدر خان بمرضی کہ در قندھار بر و طاری گشتہ بود برحمت حق پیوست ۔ بیست و یکم از تہتہ بسہرنکوت تشریف فرمودند ۔ گل سرخی کہ مخصوص عقبہ ٔ پنوج است در اثنای راہ در کمال خوبی و پاکیزگی بنظر انور در آمدہ طبیعت مبارک را شگفتہ ساخت ۔ روز دیگر قصبہ ٔ پنوج مضرب خیام گردون احتشام

گردید - بیست و پنجم از کتل حیدر آباد که جانب انحطاط آن نیم کروه راه برف آموده بود عبور فرمودند - اگرچه تا نیم کروه کوچه در برف بریده راهی بجهت عبور ساخته بودند اما بسبب کثرت گل و لای حضرت خلافت منزلت تخت روان سوار از روی برف کنار راه که آنرا کوفته و زینه بریده بودند گذاره شدند - اکثر ملتزمان رکاب سعادت پیاده این راه را طی کردند - بیست و هشتم در باره‌مولا نزول اجلال واقع شد - درین تاریخ ظفرخان ناظم کشمیر با نوارهٔ بادشاهی و سایر تعیناتیان آنجا آمده ملازمت نمود - روز دیگر شهنشاه فلک جاه با پردگیان مشکوی دولت کشتی نشین شده قریب بشام نزدیک بخانهٔ قاضی محمد قاسم بخشی کشمیر رسیده شب در سفاین گذرانیدند - بامداد غره ربیع الاول موافق نهم اردی بهشت ساحت دولتخانهٔ سپهر نشانه از پرتو ورود مسعود بادشاه فرخنده مقدم مسیحا دم حسرت افزای بهشت برین گشت - موسم شگوفه و گل گذشته لاله و نافرمان و سوسن باخر رسیده بود - چهارم ماه بتماشای ارغوان باغیچهٔ منزل آصف صفات مرحوم که بجهت بودن خان دوران مقرر شده بود تشریف برده از تفرج آن محظوظ و مسرور گشتند - خان مذکور یک قطعه لعل گرانبها با دو مروارید که قیمت همگی یک لک روپیه باشد بعنوان پیشکش گذرانید - و طالب کلیم که در کشمیر بنظم مآثر دولت ابد طراز می پردازد قصیده در تهنیت مقدم مبارک بسمع اشرف رسانیده بانعام خلعت و دویست اشرفی مباهی گردید - چون رعایا و تمام مردم کشمیر از حسن سلوک ظفرخان راضی و شاکر بودند بادشاه حق پسند یک لک روپیه بمطالبه که بر ذمهٔ او بود بخشیدند - دوازدهم ربیع الاول که روز ولادت سر تا سر سعادت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و اصحابه بود شب آن روز برکت افروز محفل میلاد بزیب و زینت تمام آذین پذیرفته برسم معهود هر ساله از روی تعظیم و احترام گروهی از صلحا و فضلا و حفاظ و خداوندان استحقاق بارعام یافته بانعام مبلغ دوازده هزار روپیه کامیاب گردیدند - بیست و دوم صفاپور بسواریٔ کشتی از برکت قدوم و یمن مقدم مبارک مهبط صفا و نور ابدی گشت - هنگام شب سر تا سر خیابان و ساحل و تالاب صفاپور بافروزش

چراغان چون بحر اخضر فلک بنور انجم چهره برافروخته مسرت افروز خاطر اشرف گردید - روز دیگر براه خشکی معاودت بدولت خانهٔ کشمیر نمودند -

جشن وزن قمری

نهم ربیع الثانی سال ہزار و پنجاه و پنج جشن وزن قمری خاتمهٔ سال پنجاه و پنجم و فاتحهٔ سال پنجاه و ششم از سنین عمر ابد قرین خاقان دادگستر بدستور ہر سال تزئین پذیرفته روی زمین دولتخانهٔ والا از فرش زرکار زیورپوش گشته سقف و دیوارہایش به پیرایهٔ زربفت و مخمل خطائی و چینی تزئین فردوس برین پذیرفت - و سال پنجاه و ششم بخیریت و بہروزی شروع شده سایر مراسم و لوازم این روز از وظایف مقرره و اضافهٔ مراتب و مناصب و آئین عیش و عشرت و داد و دہش به بہترین وجہی صورت بست - سالک مسالک توفیق ملا شاه بدخشی از مریدین غواص لجهٔ حقیقت و نہنگ دریای طریقت میان میر بدین رباعی ملهم گشته مورد تحسین و آفرین گشت - **رباعی**

ای افضل بنده فضل فضل تو بود
فضلت خوش باد فضل فضل تو بود
چیزی که برابری تواند کردن
در پلهٔ میزان تو عدل تو بود

درین روز خجسته از سواران منصب بادشاہزاده مراد بخش دو ہزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده آن والا گہر را بمنصب دوازده ہزاری نه ہزار سوار پنجہزار دو اسپه سه اسپه معزز ساختند - صدرالصدور سید جلال باضافهٔ ہزاری ذات بمنصب پنجہزاری ہزار سوار و سعدالله خان باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب سه ہزار و پانصدی ہشت صد سوار و خلیل الله خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و جلال کاکر بمنصب دو ہزاری ہزار و پانصد سوار و کاکر خان بمنصب دو ہزاری ہزار سوار و عاقل خان بمنصب دو ہزاری ہفت صد سوار و مبارک رو بمنصب ہزاری دو صد سوار و عبدالکافی نیز بہمین منصب و جامع کمالات صوری و معنوی ملا علاءالملک بمنصب ہزاری صد سوار از اصل و اضافه و حکیم

فتح‌الله که پنجاه روپیه یومیه داشت بمنصب نه صدی پنجاه سوار مفتخر و مباهی گشتند ـ

ابوالحسن سفیر عادل خان بدرگاه عالم پناه رسیده عرضداشت خان مذکور و پیشکش او از قسم مرصع آلات و نه اسپ عربی یکی با زین مرصع و فیل با ساز طلا و ماده فیل و طرهٔ مرصع با دو اسپ و یک فیل از جانب خود بنظر انور درآورده بانعام خلعت و پانزده هزار روپیه نقد سرافراز گشت ـ سید حسن حاجب قطب‌الملک نیز در همین تاریخ سعادت ملازمت دریافته عرضداشت و پیشکش از جواهر و مرصع آلات از نظر کیمیا اثر گذرانیده بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نوازش پذیرفت ـ خان دوران بهادر دو فیل با ساز نقره و یک ماده فیل که قطب‌الملک مصحوب ایلچئی مذکور برای او فرستاده بود با چار هزار پارچه از نفایس دکن و مالوه بعنوان پیشکش گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر خاصه با پهولکتاره و دو اسپ با ساز و زین طلا و مغلخان ولد زین خان کوکه بعطای خلعت و نقاره بلند آوازه گشته همراه خان مذکور رخصت دکن گردید ـ و زاهد خان بمرحمت خلعت و خدمت قوش بیگی عز افتخار اندوخت ـ

چون عرضداشت امیرالامرا علی مردان خان مشتملبر التماس کومک برای تسخیر بدخشان از کابل بدرگاه عالم پناه رسید بیست و نهم راجه جگت سنگه را بعنایت خلعت و شمشیر یراق طلا مینا کار و اسپ با زین نقره سربلند گردانیده رخصت کابل نمودند ـ و فرمان شد که بهادر خان از جاگیر و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راجه بهار سنگه و مادهو سنگه و میرزا خان نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم و نظر بهادر خویشگی با پسران و سرانداز خان و شمس‌الدین ولد مختار خان و جمعی دیگر از منصبداران و هزار سوار برق انداز و دو هزار پیاده تفنگچی از دارالسلطنت لاهور به کابل رفته بصلاح دید امیرالامرا کار کرده از اندیشه و صوابدید او درنگذرند و راجه رای سنگه مبلغ بیست لک روپیه برای تنخواه بندها که نقد می یافتند بکابل رساند ـ غرهٔ جمادی‌الاولی صوبهٔ اله آباد و قلعهٔ رهتاس و حصار چنار بگرامی اختر سمای دولت و بهروزی محمد دارا شکوه مرحمت نموده منصب آن بلند اقبال را از اصل و اضافه بیست هزاری ذات و

ده ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ مقرر فرمودند ۔ و باقی بیگ ملازم آن والا گہر
بمنصب ہزاری دو صد سوار سرافرازی یافتہ بنظم صوبۂ الہ آباد وغیرہ
تعین شد ۔ شایستہ خان صوبہ دار الہ آباد از تغیر سردار خان بضبط
مالوہ دستوری یافت و سردار خان بہ تیولداریٔ دھامونی و چوراگدہ
نوازش یافت ۔

چون اعظم خان بسبب کبرسن از عہدۂ ضبط و ربط متھرا و مہابن
و نواحیٔ آن کہ در جاگیرش تنخواہ بود بواقعی نتوانست برآمد فوجداریٔ
متھرا نیز بعہدۂ مکرست خان قرار یافتہ منصبش از اصل و اضافہ چہار ہزاری
ذات و چہار ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ قرار یافت ۔ و بہ اعظم‌خان حکم شد
کہ با پسران بحضور اشرف بیاید ۔ میرزا نوذر صفوی نبیرۂ میرزا مظفر
باضافۂ شش صد سوار بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار سربلندی یافت ۔
درین روز از واقعہ دارالسلطنت لاہور بعرض مقدس رسید کہ چون سردار
ارادت کیش حقیقت شعار بی ریو و رنگ خاندوران بہادر نصرت جنگ از
لاہور کوچ نمودہ دو کروہی شہر منزل گزید برہمن پسری کشمیری
کہ خان معزالیہ او را بشرف اسلام مشرف ساختہ داخل خدمتگاران خود
نمودہ بود آخرہای شب کہ خان مذکور تن باستراحت دادہ بود یکایک
زخم کاری جمدھر بر شکم آن والا شان رسانیدہ خود نیز بقتل رسید ۔ آن
سردار کارگزار تمام روز بآگہی گذرانیدہ از نقد و جنس ہرچہ در لاہور
و اکبرآباد و مالوہ داشت بہر یک از فرزندان و زنان حصہ معین ساختہ
وصیت نامہ تمام بخط خود بقلم آورد ۔ و در آن درج ساخت کہ از جملہ نقد
و جنس این فدویٔ دیرین کہ بہ یمن بندگی درگاہ فراہم آوردہ بود مطابق
وصیت بہ فرزندان معاف داشتہ تتمہ در سرکار خاصہ بگیرند ۔ و چون وقت
رحلت ازین جہان زودگذران در رسیدہ بود بعد از انقضای یک و نیم پہر از
شب ششم جمادی‌الاولی برحمت حق پیوست ۔ ازین رو کہ آن لایق العنایت
مستحق الاحسان عقیدت کیش در ہر باب از جملہ بندگان درگاہ
در پیش بود و سزاوار و شایان گوناگون عواطف نمایان گشتہ بضرب شمشیر
و سعی تدبیر و زور بازو این مایہ دولت بدست آوردہ بمحض استحقاق
و شایستگی بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار از آنجملہ پنج ہزار دو

اسپه سه اسپه که مجموع طلبش دوازده کرور دام از قرار دوازده ماهه سی
لک روپیه می شود رسیده چنانچه باید و شاید در جمیع امور استعداد
حق گذاری اندوخته بود بهمه جهت مصدر ابواب جانفشانی و افعال شاق
و مظهر انواع دولت خواهی در دفع اہل نفاق شده متصدی خدمات
عمده و ترددات نمایان آمده لاجرم تاسف بسیار خوردند و مکرر برزبان فیض
ترجمان آوردند که کاشکی این چنین سردار کار گذار و بندهٔ عمدهٔ ارادت کیش
حقیقت شعار در ترددات عمده و معرکهٔ بزرگ مثل رزم ایران و جنگ
توران مصدر کار سترگ کلان گشته بپایهٔ شہادت می رسید تا سالهای دراز نام
و نشانش بر صفحهٔ روزگار باقی بوده این ہمه حسرت و تاسف بخاطر قدسی
مآثر راه نمی یافت - بهر تقدیر بادشاه حق گذار فرزندان او را مشمول نوازش
گردانیده بهر کدام زیاده از وصیت او مرحمت نموده ہمگی شصت لک روپیه
در سرکار خاصه گرفتند - و سید محمد و سید محمود ہرکدام از دو پسر کلان
را بمنصب ہزاری ہزار سوار و عبدالنبی پسر خرد دوازده ساله را بمنصب
پانصدی دو صد سوار سرافراز ساخته لوازم شفقت و دلجوئی زیاده از
حد بجا آوردند - و براجه جی سنگھ که ہنگام طلب خان نصرت جنگ
بحفظ و حراست دکن مامور گشته بود خلعت و فرمان والا فرستادند -
بیستم بسیر شاه آباد عرف ویرناگ متوجه شده بعد از تماشای چشمه سار
سلسبیل آثار که تعریف ہیچ یک بتوصیف راست نمی آید بیست و نہم
معاودت بکشمیر فرمودند -

آغاز سال نوزدهم جلوس مبارک

منت و سپاس خدایرا که سال ہژدہم جلوس میمنت مانوس بفرخی و
فیروزی بانجام رسید و روز سه شنبه جمادی‌الثانی سنه ہزار و پنجاه و پنج ہجری
موافق سوم مرداد سال نوزدہم شروع شد - نیراعظم روی زمین ثانیٔ
صاحب قران بدولت خانهٔ والای کشمیر نزول اجلال ارزانی فرمودند و سوم
جمادی‌الثانی اسلام خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پھولکتاره
و شمشیر مرصع و صاحب صوبگی ہر چهار صوبهٔ دکن و اضافهٔ ہزاری ذات

ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ بمنصب شش ہزاری شش ہزار سوار از آنجملہ پنجہزار دو اسپہ سہ اسپہ و دو اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقرہ و مادہ فیل سرافرازی و سربلندی بخشیدہ رخصت آنصوب دادند ۔ سیادت خان برادرش را بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و میرزا سلطان نبیرۂ میرزا مظفر صفوی داماد خان مذکور را بمنصب ہزاری چہار صد سوار و محمد اشرف پسر کلان را بمنصب ہزاری دویست سوار از اصل و اضافہ مفتخر و مباہی نمودہ تعینات آنصوبہ کردند ۔ و میر شریف و میر صفی و دیگر پسرانش را باضافہ برنواختند ۔ و سعداللہ خان کہ در فنون و علوم رسمی از سایر مردم دربار امتیاز تمام دارد بعنایت خلعت خاصہ و دیوانیٔ خالصہ شریفہ و تسوید مسودات فرامین و ترقیم معرفت خویش در تحت رسالۂ بادشاہزادہ بلند اقبال کہ در مظہر فرامین بخط خود می نگارند و اضافۂ پانصدی دو صد سوار از تغییر اسلام خان بمنصب چہار ہزاری ہزار سوار و عطای قلمدان مرصع چہرۂ اعتبار برافروخت ۔ و عاقل خان بتفویض خدمت خانسامانی از تغیر خان مذکور و ملا علاءالملک بعرض وقایع صوبجات از تغیر عاقل خان شوق تخلص سرافرازی پذیرفت ۔ حسین بیگ خویش امیرالامرا بمنصب ہزاری پانصد سوار و سید مظفر ولد سید شجاعت خان بمنصب ہزاری پانصد سوار و میرزا حسین صفوی ولد میرزا رستم بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار از اصل و اضافہ و جاگیرداریٔ فتحپور بیانہ و بہمن یار ولد آصف صفات بمنصب دو ہزاری دویست سوار بر کام خاطر فیروز شدند ۔

نہم بسیر ییلاق کودی مرگ متوجہ شدہ یازدہم بدان مکان نزہت فشان رسیدہ بنظارۂ سایر جزئیات آن پرداختند ۔ با آنکہ ریاحین آن سرزمین خاطرخواہ نشگفتہ بود چہل قسم گل بشمار درآمدہ بزبان حقیقت بیان گذشت کہ در ایام بادشاہزادگی بمراتب بہ ازین بنظر اشرف درآمدہ بود ۔ و دوازدہم مراجعت بکشمیر فرمودہ شب بیستم از تماشای چراغانی کہ در بساتین دور دل و عمارت میان آن دوم بار بر روی کار آمدہ بود قرین مسرت گردیدند ۔ شانزدہم دیگر بار بسیر و تماشای ینابیع کوثر آثار نہضت نمودہ بیستم صاحب آباد را بنزول اشرف رشک ارم گردانیدند و از تماشای عمارات دلکشایش کہ چون قصور فردوس برین از قصور معراست و شاہ نہرش

که از مبداء باغ تا انتها بامتداد عمر دراز کشیده و همه جا آبشارهای دلآویز که بچادر اشتهار دارد سرشار عرض نهر گشته ـ و اطراف و میان آن فوارهای دلآویز مانند دعا از سینهٔ پاک بسوی آسمان روانست مسرت اندوز گشته از تفرج شب چراغانی که برابر فتیلهٔ آن شمع خاور چون چراغ روز بی نور مینمود بغایت فرحناک گردیدند ـ از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت جهانبانی مقتضی نواختن برافراختهای سوابق عنایات بی نهایات امت پیوسته همت والا نهمت مصروف برافراختن دستگرفتهای عواطف بیکرانست روز دیگر سعدالله خان بخدمت وزارت کل ممالک محروسه و عنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اضافهٔ هزاری ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات هزار و پانصد سوار سرافرازیٔ جاوید پذیرفت ـ یادگار بیگ ولد زبردست بمنصب هزاری ذات و دو صد سوار از اصل و اضافه داروغگئی گرزداران منصبدار و احدی مفاخرت اندوخت ـ

بندگان اعلی حضرت از همین منزل معاودت به کشمیر نموده بیست و سوم دولتخانه را از فروغ مقدم اشرف نورانی گردانیدند ـ بیست و چهارم زاهد خان که بیماریٔ صعب داشت و هرچند حکیم داؤد بقصد مبالغه نمود او راغبی نشد آنجهانی گشت ـ بادشاه بنده نواز بنابر رعایت خاطر بیگم صاحب بمنزل او تشریف برده حوری خانم انگه بیگم صاحب والدهٔ او و پس ماندهای او را از ماتم برآوردند و فیض الله پسر ده سالهٔ او را بمنصب هزاری چار صد سوار برنواختند ـ و سه پسر خرد او را بمناصب درخور نوازش فرمودند ـ سوم شعبان عرضداشت بادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر مشتمل بر خبر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیهٔ اوگرسین راجه کشتوار بدرگاه رسیده بهجت افزای خاطر فیض مآثر گردید ـ خدیو جهان آن نوباوهٔ بوستان دولت و اقبال را بسلطان بلند اختر نامور ساخته در باب مبارکباد دو کلمه بخط خاص بقلم درآوردند ـ

بیان مجملی از احوال نذرمحمد خان و سوانح آنجا

چون نذر محمد خان برادر امام قلی خان بر مجموع اموال و اسباب او متصرف شده بایالت توران پرداخت و بکمال استقلال با عبدالعزیز خان در بخارا بوده در آغاز بهار سنه هزار و پنجاه و دو هجری پدر و پسر باسرداران لشکر از آنجا بقرشی رفته تا اواخر بهار در آنجا بشکار مشغول بودند ـ و اسفندیار خان حاکم خوارزم که با نذر محمد خان کمال دوستی داشت و با ابوالغازی برادر خود عداوت داشت از جهان عزم سفر آخرت کرد ـ و پسران او بموجب وصیت پدر خطبه بنام نذر محمد خان خوانده بعد از شش ماه آمده او را دیدند و حاکم طلبیدند ـ خان مذکور طاہر بکاول را با جمعی بصوب اورگنج تعین نمود و آن مملکت را بتصرف خود آورده ابوالغازی را در آن دخل نداد ـ ازین جهت که امام قلی خان در ایام فرمانروائی خود با اوزبکیه نهایت سلوک خوش جایز داشته ضبط محصول و بندوبست ماوراء النهر بر آن قوم واگذاشته محض باسم خانی خورسند بود ـ نذر محمد خان بعد از آنکه با کمال استقلال و نهایت استقرار بر اورنگ فرمانروائی آن دیار قرار یافت و مجاری کاروبار ملک و ملت بر نهج استقامت جاری گردید ، از حساب ہر کار شمار گرفته باز خواست عمل امام قلی خان درمیان آورد ـ ہمه رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بتصورات بی صورت بر آن آمدند که نذر محمد خان را با عبدالعزیز خان از میان بردارند ـ خان مذکور برین اراده مطلع گشته حسب الاقتضای روزگار بنا بر دفع گزند ہر یکی را بجای تعین نمود ـ سمرقند را با توابع به عبدالعزیز خان و ادو بیگ اوغلی کنکس را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او ساخته تاشکند را با مضافات به بهرام پسر سوم داد و باقی یوز را اتالیق او نمود ـ و لظر بی اتالیق امام قلی خان را که در اوزبکیه اعتبار تمام داشت و او را سر خیل فتنه انگیزان میدانست بحکومت بلخ نامزد گردانید ـ درین ہنگام بعضی از اہالیٔ اندجان از تطاول لشکر قرغز به تظلم آمدند و حاکم طلب نمودند ـ چون از ملک اند جان منفعتی نبود مقرر ساخت که ہرکرا خواہند بحکومت برگزینند و عبدالرحمٰن دیوان بیگی را با لشکری

بدفع سپاه قرغز فرستاد ـ و قرار داد که بتاشکند که سرحد ترکستانست شتافته جهانگیر قزاق را ببیند و دختر او را برای عبدالعزیز خان خطبه نماید و ازو کمک گرفته بمالش گروه قرغز بشتابد ـ عبدالرحمن بعد از دیدن جهانگیر و خواستگاری دختر او بمدافعهٔ قرغز پرداخته قتلق محمد سرگروه قرغز را بفریب و حیله بدست آورده کشت ـ و نذر محمد در آغاز فصل میوه به بلخ شتافته تابستان و برخی از موسم خزان در آنجا بسر برد ـ و در اثنای بر آمدن از بلخ قندز را که حاکم نشین بدخشان است بخسرو پسر دوم داد ـ و کهمرد را با توابع و لواحق و هزارجات که از دیرباز با یلنگتوش تعلق داشت بی سابقه تقصیر تغیر نموده به سبحان قلی پسر چهارم داد و تردی علی قطغان را اتالیق او نموده خود به بخارا شتافته زمستان در آنجا بسر برد ـ و در رمضان عبدالعزیز خان را از سمرقند نزد خود طلبیده بعد از عید دستوریٔ معاودت داد ـ قتلق محمد پسر پنجم را به بخارا گذاشته در ابتدای سال هزار و پنجاه و سوم باز بمقصد شکار رو بقرشی نهاد و سه ماه در آن سر زمین به نخچیر پرداخت ـ درین اثناء جهانگیر قزاق نوشت که لشکر قلماق بر من تاخت آورده دست به نهب ترکستان دراز کرده است و جماعتی از آن طایفه به تاشکند نیز رفته اند ـ نذر محمد خان بعد از آگهی یلنگتوش را از بخارا طلب نموده با فوجی بمحاربهٔ قلماق فرستاد ـ اتفاقاً پیش از رسیدن یلنگتوش عبدالعزیز خان بقصد نبرد قلماق از سمرقند بدآنجا رفته بود ـ اعیان قلماق بر قلت همراهان عبدالعزیز خان واقف گشته خواستند که هرگاه بتاشکند در آید دستگیر کنند ـ از آنجا که تدبیر موافق تقدیر نبود آرزوی اینان بر فراز روایٔ نیامد و یلنگتوش لختی از قلماق را که درآمدن سبقت نموده بودند از هم گذرانید ـ در خلال این حال عبدالرحمن که از مهم قرغز وا پرداخته بود به یلنگتوش پیوست ـ لشکر قلماق بعد از اطلاع اجتماع نیروی محاربه در خود نیافته رهگرای وادیٔ فرار گردید ـ پس از آنکه لشکر از تاشکند برگشت نذر محمد خان از قرشی به بلخ رسیده گرما در بلخ گذرانیده اواسط خزان باز به بخارا رفت ـ چون پیش از رفتن بلخ شنفته بود که میان بهرام و باقی یوز اتالیق سازگاری نیست بهرام را نزد خود طلبیده خواست که دختر امام قلی خان را که در عهد خان مذکور باو نامزد شده بود بقید نکاح او

درآورد ـ از آنجا که نذر محمد خان بر هیچ یکی از اوزبکان مثل عبدالرحمٰن دیوان بیگی که باستقلال تمام باین خدمت می پرداخت اعتماد نداشت اوزبکیه از تنگ چشمی و ناتوان بینی زبان پیغاره بر نذر محمد خان دراز کردند که نفع دولت او بر عبدالرحمٰن مقصور است و دیگرانرا از آن بهره نیست ـ و نذر محمدخان تیول اکثری در خالصه ضبط نموده آنها را نقدی ساخت و اکثر مدد معاش و سیورغالات قدیمه را بالتباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد ـ چون ایام دولتش بسرآمده و اقبالش رو بادبار داشت و خواست جناب الٰهی برین تعلق پذیر شده بود که نوبت کارفرمائی بدیگری رسد لاجرم همگی خواجگان توران که خورد و بزرگ آنجا حلقهٔ اعتقاد شان در گوش دارند بسبب وقوع بعضی امور رنجیدند و ازین رو که هر جا چراگاهی بود برای دواب خود قرق نموده دیگرانرا رخصت نمی داد تمام احشام رمیده خاطر گشتند ـ دیگر عبدالعزیز خان هر چند بوسیلهٔ خواجگان معتبر و سرداران معمرالتماس نمود که چنانچه امام قلی خان در بخارا سکونت اختیار نموده بلخ بشما وا گذاشته بود شما نیز بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ بمن عطا کنید قبول نکرد ـ چه نذر محمد خان چهل سال در بلخ گذرانیده اندوختهٔ عمرش در آنجا بود و آب و هوای آنجا با طبعش سازگار ـ لهٰذا دل کندن از آن مکان و نقل و تحویل نقد و جنس چندین ساله از بلخ به بخارا برو دشواری می کرد ـ ازین ممر عبدالعزیز خان را بعدم قبول التماس رنجانیده و رعایت سران و سرداران لشکر بلخ را که مدتهای مدید در تقدیم مراتب عبودیت سرموی فروگذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند اصلاً و قطعاً ننموده و چشم از مروت و حق خدمت و حقیقت شناسی پوشیده و مراتب وفا و حق گذاری را پی سپر انداخته هرکدام که از روی خیرخواهی پنهانی از بداندیشان حرفی باو میگفت بافشای آن او را در مردم شرمسار و بی اعتبار میگردانید و نسبت بهرکه مظنهٔ بد در خاطرش می بود مراعات مراسم حزم و لوازم آگاهی که رکن اعظم بادشاهیست و بی ملاحظهٔ عواقب امور هرچند تقاضای وقت در اخفای آن باشد از تنگ ظرفی بر روی کار می آورد ـ تا آنکه همه تورانیان از وضع ناپسندیده و گفتار و کردار نکوهیدهٔ او بتنگ آمده قرار دادند که عبدالعزیز خان را که از

رہگذر ندادن بلخ ازو رنجیده بود بپادشاہی بردارند ـ و یکبارگی سایر مردم
و امرا اقتدا بدو نموده از روی مبالغه و تاکید علامات مخالفت بخان ظاہر
ساختند ـ و نخست باقی یوز را که در تاشکند بود بر آن آوردند که سر از اطاعت
نذر محمد خان برتابد ـ خان برین معنی آگہی یافته عبدالرحمٰن دیوان بیگی
را باستمالت او به تاشکند فرستاد ـ باقی یوز از شنیدن این خبر متوہم
شده در قلعهٔ تاشکند متحصن شد و عبدالرحمٰن بنامه و پیغام او را مطمئن
و ایمن ساخته بر آن آورد که با متعلقان و منتسبان نزد نذر محمد خان برود
و خود در تاشکند باشد ـ چون باقی یوز از قلعه برآمده روانه شد بہر قلعه
که می رسید حارسان اورا در آنجا راه نداده نوشته عبدالرحمٰن درین باب
باو مینمودند - مومی الیه متوہم شده و گفتگوی او را حمل بر مکر و
تزویر نموده بقلعهٔ خجند در آمد ـ و سنجر نام نبیرهٔ امام قلی خان را
بخانی برداشته از تقلد قلادهٔ اطاعت سر باز زد ـ و نذر محمدخان به عبدالعزیز خان
نوشت که باتفاق بیگ اوغلی و تمام جمعیت خود از سمرقند بجہت
استیصال باقی یوز روانه شده آنچه در تنبیه و تادیب او از دست بر آید دریغ
ندارد ـ و عبدالعزیز خان بیگ اوغلی را پیشتر روانه ساخته از عقب خود بره
نوردی درآمد ـ درین اثناء یلنگتوش و سیونج بی با کنداوران [کندی داران ؟]
بلخ و بخارا که به کمک او معین شده بودند بدو ملحق گشتند ـ
عبدالعزیز خان عبدالرحمٰن را به صوابدید یلنگتوش و جمعی دیگر که او را
ہواخواه نذر محمد خان دانسته در انجام مطلب مخل می دانستند از تاشکند
طلب نموده در ظاہر برای آوردن خزانه بواسطهٔ خرج خود و لشکریان
نزد پدر به بخارا فرستاد ـ و در حقیقت مطمع نظرش دور ساختن او بود
که شاید در رفتن بخارا و آوردن زر درنگی واقع شود ـ اتفاقاً او بسرعت
ہرچه تمام تر به بخارا رسید و شش لک خانی برای عبدالعزیز خان و
ہفت لک بجہت لشکریان باستعجال تمام آورد ـ عبدالعزیز خان یلنگتوش
را پیشتر بخجند راہی ساخت که باندرز و موعظمت باقی یوز را از نافرمانی
باز داشته ره سپر انقیاد گرداند ـ پس از آنکه یلنگتوش بنواحیٔ خجند
آمده بباقی یوز پیغامہا فرستاد ـ او بنا بر مصانعتی که با یلنگتوش داشت
پاسخ داد که از مدت آرزو داشتم که ہمچو اتالیق مردی درمیان آمده

در اصلاح حال جانبین کوشد ـ اکنون که این خواهش سمت روائی یافته اگر تا دهنهٔ تنگیٔ لب آب خجند برسند ازین جانب پذیره شده در می یابم ـ یلنگتوش اگرچه برگزارد که من باوجود کبرسن هر گاه اینهمه راه نوردیده باشم او که حکم فرزند دارد بایستی این قدر راه پیش آمده مرا در می یافت ـ آخر یلنگتوش با بیگ اوغلی تا دہنهٔ تنگیٔ لب آب مذکور که سرحد ولایت شاہرخیه است شتافته منتظر نشست ـ و کفش قلماق را که ہوا خواه نذر محمد خان میدانست و در صدد دفع او بود به پیغام گزاری نزد باقی یوز فرستاد ـ باقی یوز او را بمجرد رسیدن دو زخم شمشیر زده از زین بزمین انداخت و با فوج خود برآمده بر یلنگتوش و بیگ اوغلی تاخت ـ اینان حال بدین منوال دیده خود را بمراکب رسانیدند و برو حمله آورده بستیز و آویز ساختگی از تنگی گذرانیدند ـ پس از شتافتن باقی یوز بقلعه کفش قلماق بدشواریٔ تمام از دست او رہائی یافته خود را به یلنگتوش رسانید ـ عبدالعزیز خان بعد از رسیدن این خبر بلشکر پیش پیوسته بمحاصرهٔ خجند پرداخت و از ہر جانب ملچارہا ترتیب داده خواست که این مہم را حسب المرام بانجام رساند ـ درینوقت سران لشکر به عبدالعزیز خان گفتند که بنابر مصلحت وقت از پای حصار برخاسته بر کنار آب توقف باید کرد تا باقی یوز را بخدمت بیاریم ـ خان مذکور بنابر قرارداد آنہا لاعلاج شده از آنجا برخاسته عقب آمد ـ درینوقت تمامیت لشکر ماوراءالنہر یکدل گشته از پیش باقی یوز و از عقب لشکرش او را بقید احاطه در آورده مومن بی و قزاق بی نام کسان را نزد عبدالعزیز خان فرستاده پیغام دادند که ما بندهٔ فرمانبردار نذر محمد خان و شما ایم لیکن تاب و طاقت تحکّم و تفوّق مردم بلخ نداریم اگر سایر لشکر بلخ را با عبدالرحمٰن بی نزد نذر محمد خان روانه سازند و نذر محمد خان بدستور سابق در بلخ و ایشان مانند امام قلی خان در بخارا بوده بفرمانروائی توران پردازند باقی یوز را بخدمت می آریم بشرطی که از تقصیر او در گذرند و الّا کار به پیکار خواہد کشید ـ عبدالعزیز خان ازین معنی برآشفته راضی بجدائی جمعی که ہمه وقت با نذر محمد خان بوده دقایق جانفشانی و سربازی باقصیٰ درجات

امکان رسانیده بودند نشده جواب داد که اکنونکه فرمانروائی ماوراء النهر بی مشارکت غیری بما باز گردیده باشد این مردم را از نتایجٔ خدمت گذاری محروم داشتن از طریقهٔ انصاف و مروت دور است - درین اثناء بلخیان ازین ماجرا آگهی یافته معروضداشتند که چون ماوراء النهریان از تنگ چشمی و عناد میخواهند ما را از خدمت شما دور ساخته مهیج غبار فتنه و فساد گردند و اگر شما راضی برین معنی نشوید احتمال مضرت و بیم مقدمات دیگر هم هست درین صورت اگر ما را زود رخصت دهید بهتر خواهد بود - عبدالعزیز خان بنابر مصلحت وقت قبول این معنی نموده بآنها گفته فرستاد - اوزبکان همه معروضداشتند که ما همه از مخالفت بموافقت گرائیده ایم و باقی یوز را درین دو سه روز بملازمت می آریم - یلنگتوش تا کنار اردو رفته او را استمالت نموده بحضور آورد - یلنگتوش تا بیرون معسکر شتافت و باقی یوز از یورت خویش آمد و هر دو بر پشت اسپ بکمتر فاصله باهم سخن کردند و از همانجا بمقر خود برگشتند - عبدالعزیز خان سبب نیامدن باقی یوز بازجست - یلنگتوش جواب داد که امروز ساعت نبود فردا بملازمت می آید - چون اواخر همان روز گروهی از عسکر بخارا از لشکر گاه خود بر آمده بدهنهٔ تنگی فرود آمدند عبدالعزیز خان گفته فرستاد که باعث این حرکت چیست - گذارش نمودند که ظریف بیگ دیوان بیگیٔ تاشکند بمدد شما آمده در شاهرخیه نشسته است و سیونج بی و اوزبک خواجه و طایفهٔ دیگر که سر راه بدست دارند نگاشتهٔ یلنگتوش که باو ارسال داشته بود مشتملبر آنکه اگر بساحل آب خجند رسد بهم در علاج این کار بکوشیم گرفته اند ناگزیر سدّ راه نموده آمد مبادا بتحریک یلنگتوش رفتن شما برروی کار آید - یلنگتوش پس از آگهی به عبدالعزیز خان گفت که غالباً این مردم از عهدی که بتازگی بسته بودند ندامت دارند اکنون بشکیبائی باید ساخت و اگر به نبرد گرایند رو نباید تافت - شب هنگام محمد علی خزانچی از آن مجلس بیرون آمده بلخیان را بر حقیقت حال آگاه گردانید و برگزارد که بهبود شما درین کار است که امشب هر کدام باورق خود برسید تا از شر فتنه پژوهان بجان امان یابید که فردا مفسدان با عبدالعزیز خان هنگامه آرای

پیکار خواهند شد در آنوقت رہائی شما صورت نخواہد بست - مردم بلخ ہمان شب از آنجا روانہ گشتہ باورقہای خود کہ میان بخاریان داشتند در شدند - و جز یلنگتوش و عبدالرحمٰن و چار صد پانصد کس از وشاقان و غیر اینان با عبدالعزیز خان کسی نماند - بامدادان بخاریان بہ تاراج و غارت اردوی عبدالعزیز خان پرداختند و بطرف عبدالعزیز خان کہ با جمعی از خواجگان و وشاقان یک طرف ایستادہ بود شروع در انداختن تیر نمودند - چنانچہ از عقب تیری بر پشت خان رسیدہ بسبب پوشیدن زرہ کارگر نیامد - عبدالعزیز خان قوت پایداری نمودن در حوصلۂ خود نیافتہ حسب التماس نظر ایشک آقاسیٔ امام قلی خان و فرہاد بیگ بصوب آقسو روان گردید - درین حال جمعی از یکہ جوانان امام قلی خان با عبدالرحمٰن شروع در ستیز و آویز نمودہ گفتند کہ سبب این ہمہ عناد و نزاع درمیان ما و خان توئی تا ترا از میان برداشتہ غبار فتنہ فرو نمی نشانیم تسلیٔ ما نمی شود - عبدالعزیز خان او را بخود گرفتہ گفت کہ اول مرا بقتل رسانید بعد از آن او را - خسرو بیگ و فرہاد بیگ چون دیدند کہ اگر مضرتی بہ عبدالرحمٰن برسد نذر محمد خان پدر آنہا را کہ در بلخ است بانواع خواری می کشد لاجرم بمدد او رسیدہ با اوزبکان گفتند کہ شما اولجۂ بسیاری بدست آوردہ اید عبدالرحمٰن اولجۂ ما باشد - درین اثناء بیگ اوغلی رسیدہ آن جماعت را بزجر تمام از کشتن عبدالرحمٰن باز داشت - عبدالعزیز خان با عبدالرحمٰن کہ از دست آن جماعت جان مفتی بکران برد بآقسو کہ یک منزلی خجند بسمت سمرقند واقع است شتافتہ دایرہ نمود - چون از یغمای الامانان وغیرہ با او و ہمراہان او جز اسپ و قمچی نماندہ بود محمد حکیم ولد نذر طغائی دیوان بیگیٔ امام قلی خان پنج اسپ با زین و دو قطار شتر و ہمین قدر استر کہ بر آن خیمہ و دیگر ناگزیر سفر بار بود گذرانید - درین وقت اعیان لشکر بعبدالعزیز خان گفتند کہ بیشتر یکّہ جوانان امام قلی خان با عبدالرحمٰن عداوت کمال دارند مصلحت آنست کہ او را ہمراہ فرہاد بیگ پیشتر بہ سمرقند بفرستید اگر در لشکر باشد مبادا آسیبی بدو رسد - روز دیگر عبدالعزیز خان عبدالرحمٰن را مصحوب فرہاد بیگ

روانهٔ سمرقند ساخت - یکه جوانان امام قلی خان جمع آمده باتفاق کهن سالان روز جمعه غرّه ربیع اول سال هزار و پنجاه و پنج هجری خطبهٔ خانیٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزیز خان خواندند - بعد از نماز جمعه باقی یوز با پسران آمده ملازمت نمود - و خجند و اوراتپه و محال دیگر بحاصل پنج لک خانی در جاگیر او قرار یافته باز به خجند مراجعت نمود - عبدالعزیز خان دهم ماه مذکور آمده داخل سمرقند شد - هنوز روزی چند نگذشته بود که سانحه صوفی سلطان پسر ترسون سلطان بر روی کارآمد - تبیین این مقال آنکه سابقاً نذر محمد خان بصوفی سلطان پسر ترسون سلطان برادر جانی خان نوشته فرستاد که از طالقان باورگنج شتابد و باتفاق نذر بی در محافظت آن سعیٔ موفوره بجا آورد - و ازین جهت که نذر بی در رسیدن اهمال مینمود نذر محمد خان پیغامهای درشت باو میداد چنانچه این معنی رفته رفته باعث افزایش دوروئی و بی اخلاصی او شد و بخود قرار داد که هرگاه صوفی سلطان بیاید با فوجی از اعوان و انصار و اتفاق لشکر بخارا عبدالعزیز خان را از میان برداشته صوفی سلطان را به سلطنت بنشاند - ازین جهت که در آمدن صوفی سلطان دیر شد و لشکری که باستظهار آن این کار پیش توان برد دست بهم نداد و نذر محمد خان سزاولان تندخو تعین نموده بود که او را باورگنج روانه سازند ناگزیر بآنصوب راهی گردید - و همین که صوفی سلطان از طالقان ببلخ نزدیک آمد نذر محمد خان بنذر شوایت نوشت که همین که صوفی سلطان نزدیک به بلخ برسد او را گرفته قید نماید - صوفی سلطان بعد از اطلاع این اراده بنه و بار خود گذاشته تنها خود را به سمرقند رسانید - گروهی از منافقان عبدالعزیز خان آمدن او را غنیمت دانسته خواستند که در سمرقند او را بخانی بردارند - یکی از هواخواهان این معنی بعبدالعزیز خان گفت و بامدادان باشارهٔ عبدالعزیز خان صوفی سلطان را غلامان قلماق بحجره درآورده کشتند - روز دیگر غازی بیگ پسر باقی یوز را که سنجر سلطان پسر سکندر سلطان بن امام قلی خان وا نموده بود آورده گذرانید - عبدالعزیز خان او را نیز بقتل رسانیده خاطر جمع نمود - نذر محمد خان که در قرشی بود چون دید که الهانان تمام گله ها را بتاراج

برده قرشی را بارادۀ نهب و غارت دیگر باره قبل نموده اند اورازبی و تردی علی
قطغانرا بمدافعت آنها فرستاد - پس از آنکه فریقین بی محابا بجنگ درآمدند
الهانان شکست خورده متفرق شدند - نذر محمد خان فرصت را غنیمت دانسته به
بلخ شتافت و در سه روز بآنجا رسید و قریب پانزده لک روپیه از نقد و جنس
که در بخارا گذاشته بود بتاراج رفته قلیلی بتصرف عبدالعزیز خان در آمده
اکثری لشکریان و الهانان بغارت بردند - نذر بی در حدود اندخود واقعهٔ
خجند و خانی عبدالعزیز خان را که همه بصوابدید او بود شنفته از بخارا
بسمرقند آمد - عبدالعزیز خان که قبل از رسیدن او در تفویض خدمت اتالیقی
متذبذب بود گاهی یلنگتوش را تکلیف می نمود و او پاسخ میداد که من دل
از نوکری برگرفته ام دیگر گرد سپاهگری نمی گردم و گاهی بیگ اوغلی را -
درینولا که نذر بی در رسید او را اتالیق و سیونج بی را دیوان بیگی
گردانید - و بهرام که در حصار بود از آنرو که بدولت بی اتفاق نداشت راه
سازش با اعیان حصار کشوده بمدد اینان دولت بی را برآورد - و او ناچار
از حصار بسمرقند رو نهاد - و عبدالعزیز خان از شنیدن این خبر محمد بیگ
قبچاق را دستوری داد که بسرعت هرچه تمام تر رفته ده نو را که از
مضافات حصار است بتصرف درآورد - چون محمد بیگ بده نو رسید خواجهای
حصار نگزاشتند که آنرا متصرف گردد - ناگزیز معاودت نموده بشهر صفا که
در تیول او بود رفت - نذر محمدخان برین معنی آگهی یافت و سبحان قلی پسر
خود را با اوراز بی که بخان نسبت مصاهرت داشت و او را بعد از یلنگتوش
اتالیق خود ساخته بود و تردی علی قطغان بکومک بهرام فرستاد - این
جماعت بنبرد محمد بیگ شتافته او را منهزم گردانیدند - و او مجروح از میدان
گریخته خود را بسمرقند رسانید - سبحان قلی و اوراز بی و تردی علی قطغان
به ترمذ برگشته اقامت نمودند - و خواجه عبدالخالق داماد نذر محمد خان را
از ترمذ بنظم ده نو فرستادند - عبدالعزیز خان فرهاد بیگ را بحکومت چارجوی
معین ساخته از سمرقند بدان صوب دستوری داد - اسد بیگ اندجانی که از
قبل نذر محمد خان بحراست آن می پرداخت دروازۀ قلعه بر روی او کشید -
فرهاد بیگ‌آنرا محاصره نمود - نذر محمد خان این معنی دریافته عبدالرحمٰن دیوان بیگی
را بکومک اسد بیگ فرستاد - اتفاقاً همین که عبدالرحمٰن یک منزل از

بلخ پیش رفت بنذر محمد خان خبر آوردند که افواج بادشاهی بقلعهٔ کهمرد درآمدند چنانچه گذارش خواهد یافت - ناگزیز نذر محمد خان عبد الرحمن را برگردانیده بگرفتن حصار کهمرد تعین نمود - اسد بیگ از نارسیدن کومک و شدت محاصره بستوه آمده نا چار قلعهٔ چهار جو را بفرهاد بیگ سپرد و خود به بلخ آمد - و چون محمد بیگ بسمرقند رفته حقیقت واقعه را بعبدالعزیز خان باز نمود عبدالعزیز خان بیگ اوغلی را به تسخیر حصار فرستاد و او بهرام را از قلعه برآورده و با باقی دستگیر نموده هر دو را مقید به سمرقند برد و قلعه بمحمد یار حواله نمود - درین میان عبدالرحمٰن دیوان بیگی که آوازهٔ وصول موکب والا در خنجان بسرداریٔ اصالت خان بارادهٔ تاخت بدخشان شنیده بصوب غوری شتافته بود بسبب بیماری رخت هستی بربست - و مقارن آنحال نذر محمد خان خبر رسیدن راجه جگت سنگه بحدود سرآب و اندراب و اساس نهادن حصار چوبین در آن سرزمین دریافته کفش قلماق را با جمعی انبوه بدانصوب فرستاد - چون او بی نیل مقصود مراجعت نمود و حسب اقتضای قضا و قدر خلل کلی بحل و عقد جزئیات امور خلافت توران راه یافت و نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته رتق و فتق مهمات ملکی و مالی بالکل مهمل و معطل ماند گروه بیدین الهانان از ناعاقبت اندیشی و آشفته رائی بسرکردگیٔ جنت الهان که سابق نوکر نذر محمد خان بود در ماه جمادی‌الثانی سنه هزار و پنجاه و پنج از آب آمویه گشته بتحریک اوزبکان تنگ چشم کوتاه نظر بتاخت بلاد و امصار و محالی که تعلق به نذر محمد خان داشت پرداخته انواع خرابی در سرزمین اندخود که قاسم پسر خسرو سلطان با محمد قلی اتالیق خود از قبل نذر محمد خان صیانت آن به تقدیم می رسانید بظهور رسانید - و بار دوم شعبان سال مذکور با ده هزار سوار بر آقچه و توابع آن که میان بلخ و شبرغانست تاخت آورده میخواست که جوهر بدگوهری زیاده ازین ظاهر سازد - نذر محمد خان پس از آگهی بر ارادهٔ او تردی علی قطغانرا با لشکری که در بلخ حاضر بود بر سر او فرستاد - جماعت مذکور بمجرد استماع خبر تردی علی باقامت گاه خود مراجعت نموده چون خواستند که از آب جیحون بگذرند حسب‌الاشارهٔ نذر محمد خان قباد میر آخور از ترمذ ببال استعجال رسیده سر راه بر آن فرقهٔ ضاله گرفت و جمعی کثیر را از هم

گذرانیده بقیة السیف را براه فرار انداخت و جمعی دیگر ازین کافران کلمه گو.
از مال زیردستان اطراف بلخ و بدخشان هرچه بدست افتاد بردند ـ و متعرض مال
و ناموس سادات و علما و زهاد گشته چون بر جوزجانان که در سمت مغربی بلخ
بمسافت یک روز راه واقعست و حصار مستولی گشتند سید ابراهیم نام درویشی
که در آن مکان بایزد پرستی اشتغال داشت و سکنهٔ دیار او را از جمله
اصحاب کبار حضرت سید الابرار صلی الله علیه و آله دانسته کمال اعتقاد
داشتند قریب چهار صد طفل معصوم پاک نهاد از دبستانهای آن نواحی
فراهم آورده مصحف درگردن هر یک انداخته نزد آن گروه خیره سرشرانگیز
برای شفاعت باین آمید بردند که شاید آن ظلم گرایان بتعظیم کتاب آسمانی
پرداخته باستعفای آن معصومان دست از ایذا و اهانت عار زدگان و ستم
دیدگان این دیار بازدارند و شرمی از خدا و رسول او داشته زیاده ازین
بارتکاب افعال ناشایست نپردازند از آنجا که آن تیره اختران بد سرانجام را
شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سرحدی راهنما بوده بهمه جهت مستحق عذاب
جهنم داشت بدلالت ضلالت و هدایت غوایت آن سید پاک دین را
باطفال در مسجد درآورده و در دور آن هیمهٔ بسیار چیده و از هر جانب
آتش زده همه را سوختند ـ و بتصور باطل در مقام عصیان و طغیان پا فشرده
بدین جرأت بیجا خود را مستحق و مستعد و مهیا و آمادهٔ انواع عذاب
جهنم ساختند ـ لاجرم حضرت جبّار منتقم حقیقی بشامت این عمل زشت آن
فرقه شقاوت اثر را ببلای عامّه از عالم قحط و غلا مبتلا و ازین بدتر
طامّه کبریٰ طاعون بر ایشان نازل کرد ـ و ازین گذشته عظمت انتقام
آنحضرت جنود منتصره و جیوش عالیه قاهرهٔ خویش بر ایشان گماشته ازین
راه نیز دمار از روزگار خاص و عام برآورد ـ در حصار اصناف اعمال نکوهیده
از سوختن مصاحف و کشتن سادات و هلاک ساختن اطفال در زیر سم
ستوران مکرر ازین فتنه سگالان بر روی کار آمد درین اثناء محمد یار حاکم
حصار به عبدالعزیز خان نوشت که عنقریب لشکر بلخ بر حصار می آید
اگر فوجی بمدد معین شود خاطر بجمعیت گراید ـ او شفیع دربان را با گروهی
بطریق ایلغار روانه نمود ـ نذر محمد خان پس از آگهی سبحان قلی پسر خود
را با تردی علی که بعد از عبدالرحمٰن او را دیوان بیگیٔ خود گردانیده بود

به نبرد شفیع دربان فرستاد ۔ او از آب آمویه عبور نموده در پای حصار آتش هیجا برافروخت ۔ شفیع دربان دستخوش هراس گشته در قلعهٔ بایسون متحصن شد ۔ لشکر بلخ قلعه را محاصره نمود ۔ شفیع دربان طاقت مقاومت در خود ندیده بسبحان قلی و تردی علی پیغام داد که اگر مرا امان دهید نزد عبدالعزیز خان بروم ۔ بعد از آن که امان یافته نزد عبدالعزیز خان رفت سیونج بی دیوان بیگی او را همراه گرفته با عسکر بخارا ببایسون آمد ۔ نذر محمد خان این معنی دریافته امان قبچاق چوره اقاسی و طاهر بکاول که از سفارت ایران برگشته آمده بود و نظر یساول و جمعی دیگر را از بلخ بکومک تعین نمود و هر دو لشکر در بایسون برابر هم فرود آمدند و بر دور لشکر بآئین اوزبکیه خندقها حفر نموده از خاک آن حصاری برکشیدند ۔ درین اثناء عبدالعزیز خان نظر بی بروتی اتالیق را به کومک لشکر خویش راهی گردانید ۔ نذر محمد خان نیز بهرام را باوراز بی بکومک مردم خود روانه کرد و هر دو سپاه صف آرا گشته به نبرد پرداختند ۔ و چون از هیچ جانب اثر غلبه بروی کار نیامد و روز بانجام رسید هر دو لشکر بقرارگاه خود برگردیدند ۔ روز دیگر بمردم بلخ خبر رسید که نذر بی عبدالعزیز خان را طلبیده ۔ اوراز بی با کهن سالان بلخ مشورت نمود که اکنون آمدن خان ناگزیر است یکی از معتمدان را به بلخ روانه باید ساخت که خان را ازین کیفیت آگاهی دهد که این مطلب درنگ بر نمی تابد هر کدام از پدر و پسر در رسیدن سبقت نماید در نیل مقصود پیشدستی خواهد نمود ۔ همگنان این را پسندیده طاهر بکاول را نزد خان فرستادند ۔ پس ازآنکه طاهر به بلخ رسیده این پیام را بخان برگزارد خان گفت که مثل تو خیرخواه کاردانی خالی گذاشتن بلخ چگونه تجویز نماید ۔ درین هنگام که همگی اوزبکیه باهم اتفاق و التیام دارند اگر این گروه فرصت برده احشام الهان را از خود ساخته با عبدالعزیز خان به بلخ در آیند علاج آن صورت پذیر نیست ۔ چون خان در رفتن بایسون مصلحت ندید و عبدالعزیز خان بسپاه خود پیوست اوراز بی بی آنکه جنگ نماید بهرام و سبحان قلی و محمد یار همشیره زادهٔ نذر محمد خان را برداشته به بلخ آورد ۔ و از آنجا که نذر محمد خان از اوراز بی بواسطهٔ فرار و برگردانیدن پسران و لشکر بی آنکه تلاشی و پرخاشی درمیان آید منحرف گشته بود پسران برات

حافظ را که اورازبی کشته بود بر آن داشت که او را بخون پدر از هم بگذرانند - اینان او را هنگامی که با چار پسر از مجلس خان برخاسته متوجه خانه بود کشتند - و او و پسران اوراز بی توفیقی نیارستند که بر یکی از آنها زخمی رسانند -

بالجمله بمقتضای مصلحت چندی از اعیان خواجها باشارهٔ نذر محمد خان از بلخ نزد عبدالعزیز خان رفته بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان باز گذاشتند - اگرچه خان بعد از آشتی از پیکار و تردد بر آسوده بهرچه تقدیر ایزدی رفته بود در ساخت - اما چون واهمهٔ نفاق و دورنگیٔ اوزبکان و هراس جان و مال و عرض و ناموس روز بروز در ازدیاد بود ترک صید و شکار نموده چندی درون حصار بلخ خانه نشین گشت و انجام کار روزگار مردم آزار او را از بلخ سوی ایران راند -

گذارش کیفیت کهمرد و تاخت خنجان

چون اصالت خان بکابل رسیده بصلاح و صوابدید امیرالامرا بسرانجام سپاه و دیگر مهمات تسخیر توران پرداخت سلخ ربیع‌الاول خلیل بیگ تهانه‌دار غوربند آمده بامیرالامرا گفت که درین ایام تردی علی قطغان و حارسان کهمرد بکمک بهرام و محاربهٔ محمد بیگ که از قبل عبدالعزیز خان به تسخیر حصار شادمان آمده رفته اند قلعهٔ کهمرد خالیست اگر فوجی همراه بنده تعین شود بزودی و آسانی آنرا می توانم مسخر ساخت - امیرالامرا بسبب کمیٔ آذوقه و کاه فرستادن لشکر گران مصلحت ندیده هزار سوار از منصبداران و هزار دیگر از احدیان با اسحاق بیگ بخشیٔ آن صوبه و هزار نفر از تابینان خود با فرهاد غلام خویش بآن طرف روانه ساخت - بمجرد رسیدن خلیل بیگ و مردم دیگر چندی که در آن حصار بودند راه فرار سر کرده قلعهٔ کهمرد را بی تعب و تصدیع جنگ بتصرف اولیای دولت قاهره دادند - چون خلیل بیگ و همراهانش سپاهی کارآزموده جنگ دیده نبودند برج و مرج دیار توران در نظر نداشته بی آنکه بسرانجام دربایست قلعه پردازند سرمست نبیرهٔ مبارز خان و دولت و چندی دیگر از خویشان او را با پنجاه سوار تفنگچی در آنجا گذاشته خود بضحاک برگردیدند - امیرالامرا بعد از آگهی این

مقدمه روانه شدن خود تا رسیدن جمعی که همراه او معین شده بودند موقوف داشته اصالت خان را با همراهان پیشتر روانهٔ غوربند ساخت - چون هژدهم جمادی‌الاول سال گذشته اصالت خان از کابل برآمده در جلگای میان قریهٔ ماهرو و پای مینار دایره کرده تا رسیدن خبر مشخص اوزبک در همانجا توقف نمودن مصلحت دیده بود - بیست و ششم ماه مذکور امیرالامرا باندیشه آنکه مبادا بسبب دیر رسیدن لشکر کومک قابوی گرفتن بدخشان از دست برود خود نیز با تمام لشکر کابل برآمده باصالت خان پیوست - و کوچ بکوچ روانه شده بعد از طی چهار منزل از غوربند مرتبهٔ اول خبر رسید که صد احدی و شصت سوار سرمست که ذخیره وغیره بقلعه می بردند هنگام شب از روی غفلت بخاطر جمع سه کروه از بامیان گذشته دیده را بخواب آشنا کردند قریب چهار صد سوار اوزبک در آخر شب برینها ریخته اکثری را قتیل و جریح و بعضی را اسیر گردانیدند - مرتبه دوم خبر آوردند که عبدالرحمٰن دیوان بیگی و تردی علی آمده همین که بمحاصرهٔ قلعه کهمرد پرداختند درونیان از بی استقلالی بی آنکه کار بر آنها تنگ شود امان گرفته برآمدند - از آنجا که پیمان اوزبکان بیدین و ایمان از ثبات معراست بیدرنگ باهنگ نهب و غارت آنها پرداخته اکثری را قتیل و جمعی را مجروح گردانیدند و سرمست بحال تباه مجروح بصد دشواری خود را بضحاک رسانید - بعد از سنوح این مقدمه خلیل بیگ نزد اصالت خان رفته گفت که مصلحت مقتضئی این نیست که چنین لشکر گرانبار باوجود قلت کاه و غله بدین کوهستان دشوار گذار پر برف در آید - معهٰذا تمام لشکر بلخ بنزدیکئی کهمرد رسیده جابجا در کوهستان توقف ورزیدند - و نیز دولت بیگ تهانه دار پنجشیر رسیده برگزارد که عبور چنین لشکر باوجود کثرت سپاه و کمئی آذوقه از عقبات صعبه که زیاده بر شش هفت گز عرض ندارد و نزدیک رسیدن موسم بارش برف و سختئی سرما درینوقت از مصلحت بغایت دور است - معهٰذا یازده رودبارها واقع شده که بنابر شدت سرعت و وقوع کثرت کوه و سنگهای کلان جابجا درمیان آب بی بستن پلها قطعاً از آن عبور امکان ندارد - بنا بر آن دولت خواهان نزد امیرالامرا فراهم آمده ظاهر ساختند که اگر در آغاز برآمدن از کابل بی توقف بقصد

کشایش کهمرد توجه بدخشان می نمودند بآسانی میسر می آمد اکنونکه دواب لشکر زبون شده باوجود قلت عدت و عدم غله و آذوقه عبور از عقبات صعب المرور محالست مصلحت وقت تقاضای آن می نماید که جمعی که اسپان تازه زور داشته باشند سبکبار و جریده شده و آذوقهٔ چند روز بر اسپان برداشته بایوار و شبگیر در ملک بدخشان در آیند و بادیٔ رسم تاراج و بانئی بنای غارت گردیده بدستوری جاروب پاکروب نهب و غارت را کار فرمایند که اثری از آبادانی در آن بوم و بر نماند - درین ضمن بر مداخل و مخارج کوهستان آگهی پدید می آید و هم حقیقت ملک غنیم از قرار واقع بوضوح می پیوندد - و امیرالامرا این رای صایب را پسندیده هزار سوار جرار کار طلب از بندهای بادشاهی و تابینان خود و بهادر خان که در آن ایام داخل لشکر ظفر اثر شده بود بسرکردگی اصالت خان تعین نمود - روز دیگر خان مذکور با آذوقهٔ هشت روز ببال استعجال چون باد صرصر از کتل هندو کوه گذشته بنواحئی اندراب رسید و سر تا سر مواشی و سائر اسباب و اموال و بنه و پرتال اهالئی آنجا را بباد نهب و تاراج برداده احشام علی دانشمندی و ییلانچق و کورمکی را با خواجه زادهای اسمٰعیل اتائی و مودودی و قاسم بیگ میر هزارجات اندراب را همراه گرفته عنان مراجعت از آنصوب برتافته و بهمان سرعت از کتلها و دریا عبور نموده داخل لشکر ظفر اثر شد - چون این مقدمه از روی واقعه بمسامع جاه و جلال رسید گرفتن کهمرد و بی سر انجام برگشتن خلیل بیگ و رفتن اصالت خان و مراجعت نمودن باین عنوان در نظر دوربین بادشاه روی زمین بسی ناپسندیده نمود - فرمان عتاب آمیز بنام امیرالامرا مشتمل بر این مضمون شرف صدور یافت که اگر خود با تمام لشکر کابل روانه شده به تسخیر بدخشان می پرداخت اولیٰ بود - الحال که در مصلحت وقت خطا نموده باید که بمجرد ورود فرمان عالی شان سنگتراش و درودگر و بیلدار و غیر اینان بجهت ساختن راه کتل طول بزودی روانه سازد و بهادر خان را با خود نگاهداشته اصالت خان و نجابت خان را بحضور بفرستد و راجه رای سنگه در اتک و رستم خان در رهتاس و قلیچ خان در بهیره توقف ورزیده هرگاه نفاذ عزیمت قریب الوقوع گردد آمده حاضر شوند -

رفتن راجه جگت سنگهه باندراب و ساختن قلعهٔ چوبین

چون راجه جگت سنگهه از فرط کار طلبی و تهور بعرض مقدس رسانیده بود که اگر حکم والا صادر شود از راه کتل طول بولایت بدخشان درآمده خوست و اندراب را بدست آورده بضبط الوسات و اویماقات آن ملک بپردازد بشرطی که آنچه سوار و پیاده زیاده از ضابطه نگاهدارد وجه علوفهٔ آنها از سرکار خاصه شریفه تنخواه گردد - لاجرم تنخواه طلب یک هزار و پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل مقرر گشت و فرمان شد که تهیه و سرانجام عسکر ظفر اثر نموده کوچ بکوچ روانه شود - راجه بعد از متعدد نزول و ارتحال چون از کتل طول گذشت و ارادهٔ تاخت خوست پیشنهاد همت ساخته با دلیران عرصهٔ کارزار روانه پیش شد ارباب و کلانتران خوست باستقبال آمده لوازم اطاعت را عذرخواه تقصیرات خود نمودند - و معهذا ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی بجا آورده اظهار نمودند که اگر درین سرزمین بندهای درگاه حصاری استوار بنیاد نهاده از روی استقامت و پردلی در آن اقامت گزینند هرآئینه از روی دولتخواهی مصدر خدمات و جانسپاری گشته اصلاً و قطعاً سر انقیاد از خط اطاعت بیرون نکشیم - از آنجا که مقصد راجه جز اطاعت اهالئی آنجا و ضبط محال آن حدود نبود همانجا دایره کرده جماعت مذکور را بعنایات بادشاهی مستمال و امیدوار ساخت - و بصوابدید آنجماعت میان سرآب و اندراب قلعهٔ محکمی از چوب که در آن سرزمین فراوانست ساخته و برجهای متین از سنگ بنیاد نهاده باستحکام تمام باتمام رسانید و دو چاه در آن حفر نموده بروج و دیوارهای چوبین را بانواع آلات آتشباری از توپ و امثال آن آراست - و دو طرف دهنهٔ دره که راه دخول غنیم بود بچوبهای کلان بنهجی که سوار بدشواری بگذرد برابر عرض راه افگنده محکم ساخت و گروهی قوی بازو از تفنگچی و تیرانداز بمحافظت آن برگماشت - درین اثناء کفش قلماق و جمعی تیرانداز و اوزبکان که نذر محمد خان بمحاربهٔ راجه فرستاده بود رسیده سپاه خود را سه فوج گردانیده بنبرد پرداختند - راجه نیز بکار فرمائی همت عالی و عزم راسخ و جد نافذ سه فوج

ساخته از یک طرف خود و از جانب دیگر بهاو سنگه پسرش بجنگ قیام نمودند - و فوجی از تفنگچیان بمدافعهٔ پیادهای ہزاره که بکوه بر آمده بود فرستاده فریقین از ہر طرف نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله دادند - سپاه اوزبک از دستبرد لشکر ہند حسابی برداشته پیادهای ہزاره نیز بضرب بندوق کوہیان راجه جای خود از دست دادند - بعد از معاینهٔ این احوال اوزبکیه در جای که تفنگ نمی رسید روبروی افواج بادشاہی جمع آمده بقصد انداختن اسپ منتظر وقت گشتند - راجه با بهادران موکب اقبال و یکه تازان عرصهٔ جلادت و جدال حمله آورده عرصهٔ نبرد را از اشتعال نیران جنگ و جدال نمونهٔ محشر گردانید - چون درین زد و خورد جمعی کثیر از اوزبکیه تن بشمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق‌گیر در دادند باقی ماندگان مجال و امکان مقاومت در آن مقام محال دانسته بی اختیار بمساکن خویش برگردیدند - راجه حقیقت ترددات شایستهٔ خویش بامیرالامرا نگاشته طلب کومک نمود - امیرالامرا سرب و باروت مصحوب راجروپ پسر او ارسالداشته چهار ہزار سوار از کومکیان صوبهٔ کابل و تابینان خود ہمراه ذوالقدر خان و علی بیگ و اسحٰق بیگ و فریدون غلام خود بکومک تعین نمود - راجه بسبب بارش برف توقف خود در آن مکان زیاده ازین مناسب ندانسته از استواریٔ قلعه و آذوقه خاطر جمع نموده چار صد راجپوت معتمد و پانصد تفنگچی را بمحافظت حصار گذاشته بیست و پنجم رمضان المبارک از راه کتل پرنده بصوب پنجشیر مراجعت نمود - ازین جهت که در اثنای روانه شدن اسپ و آدم از برف و دمه بسیار ضایع شد و لشکر نتوانست از کتل گذشت بی اختیار شب در آن مقام بتعب تمام بر مردم بسر آمد و بامدادان راجه بجای که ہیمه وافر بود برگشته منزل نمود - درینوقت فریدون پیش از ہمه با تابینان امیرالامرا براجه پیوسته باعث افزونئی استقلال مردم گشت - اوزبکان قابو جو از شنیدن این خبر و مسدود شدن راه دلیرانه بعزم قتال ہجوم نموده از ہر طرف نمودار گشتند - راجه بی ملاحظه و اندیشه با بهادران کار طلب و دلیران آہن سلاح فولاد صلب متوجه کارزار شد و به نیروی جلادت طرفین کارزاری مردانه بوقوع آمد - راجپوتان راجه از سردار گرفته تا احاد آنچه شرط جانفشانی است بجا آوردند و ادبار پژوہان تاب قرار

نیاورده رو بوادیٔ فرار گذاشتند و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت گردید ـ دو روز راجه در پای قلعه توقف ورزیده سوم روز براه کتل طول روانه شده پائین کتل دایره کرد و چهارم روز از کوه برف گذشته بحدود پنجشیر آمد ـ

مراجعت موکب والا از کشمیر بدارالسلطنت لاهور

چهارم شعبان ۱۰۵۵ع بدولت و اقبال از کشمیر براه شاه آباد مراجعت نموده بعد از طی منازل مقرر که سابقاً کیفیت آن مفصل بقلم آمده چون به هیراپور تشریف آوردند باران بهنگام شب شروع در ترشح نموده فردای آن در عین کوچ تا سرای سوخته که موسوم بخیر و شر است بشدت تمام بارید ـ بعد از آن برف آغاز بارش نموده تا رسیدن سر کتل پیر پنجال رو بتخفیف نهاد ـ و سرمای سخت تا گذشتن از کتل مردم را تصدیع بسیار داد و برف در بعضی جاها یک وجب و در برخی محال یک و نیم وجب حجم داشت ـ ظفرخان را خلعت و اسپ با زین نقره و اوگرسین راجه کشتوار را از اصل و اضافه بمنصب هزاری چار صد سوار برنواخته رخصت مراجعت دادند ـ

چون به بهنبر نزول اجلال ارزانی فرمودند شهزادهٔ والا گهر بلند اقبال محمد دارا شکوه که از کشمیر پیشتر رخصت بهنبر یافته بود از آنجا و اعظم خان از متهرا آمده از دریافت ملازمت اشرف کامیاب سعادت جاوید گردیدند ـ سید اسدالله برادر دیندار خان از انتقال برادر خود بخدمت قلعداری و منصب هزاری هفت صد سوار سرافرازی یافته رخصت شد ـ

هشتم از بهنبر کوچ شد و شکار کنان و صید افگنان از راه حافظ آباد متوجه شده پانزدهم رمضان بدولت خانهٔ دارالسلطنت نزول اجلال ارزانی فرمودند ـ درین تاریخ بادشاهزادهٔ عالی نسب محمد مراد بخش از ملتان رسیده دو هزار مهر و سید خان جهان دولت آستانبوس معلی دریافته هزار مهر نذر گذرانیدند ـ و اصالت خان و نجابت خان و چندی دیگر از کابل آمده بدولت ملازمت فایز گشتند ـ سعدالله خان بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه و عنایت علم و نقاره و اصالت خان بمنصب چهار هزاری

سه هزار سوار از اصل و اضافه سربلند و کامیاب گردیدند - راجه جسونت سنگه از وطن آمده بدولت زمین بوس رسیده میرزا نوذر بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و خدمت قوش بیگی و لهراسپ خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافتند - عبدالکافی برادر اصالت خان بخطاب نوازش خان نامی و مرشد قلی علی مردان خانی بعنایت خلعت و اسپ و فوجداریٔ دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان مباهی گشتند - صد اسپ عراق بابت پیشکش اصالت خان و شصت اسپ عراق بابت پیشکش پردلخان قلعدار بست از نظر اقدس گذشت - چون در پنجاب غله رو بگرانی نهاده اوقات غربا و مساکین بعسرت و دشواری می گذشت ، ده هزار روپیه بسلالهٔ آل فرخ فال صدرالصدور سید جلال مرحمت شد که باهل استحقاق قسمت نماید -

هشتم شوال چهل اسپ عراق و چهار صد شتر بلوچی بابت پیشکش شاهزاده محمد مراد بخش از نظر اشرف گذشت - دو لک روپیه بشاهزاده بلند اقبال محمد دارا شکوه برای خرچ عمارتی که بر کنار دریای جون نزدیک بقلعهٔ دارالخلافهٔ شاه جهان آباد اساس نهاده بودند و پانزده هزار روپیه بابوالحسن ایلچیٔ عادل خان مرحمت شد - حیات ترین بمنصب هزاری هزار سوار و رایسنگه جهاله بمنصب هزاری شش صد سوار و رای تودرمل متصدیٔ سهرند بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار دو اسپه سه اسپه و کشن سنگه نبیرهٔ راجه مان سنگه به منصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار و ذوالفقار خان بمنصب دو هزاری هشت صد سوار و راجه جی رام بدگوجر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و روپ سنگه راتهور بمنصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافتند - بیست و دوم سید خانجهان که بعارضهٔ فالج صاحب فراش بود روانهٔ کشور بقا گشت - چون سید مذکور سر حلقهٔ فدویان دیرین این درگاه بود لاجرم خدیو روزگار اظهار تاسف و تحسر بسیار فرمودند و حقوق خدمات او را پیش نظر حقایق نگر داشته دو پسر خورد او را که یکی شیر زمان و دوم سید منور نام داشت بمنصب هزاری پانصد سوار و سید فیروز برادر زادهٔ او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردانیدند - و سی کس از تابینان

آن قدیم الخدمت در زمرهٔ بندهای درگاه منخرط گشتند - از آنجمله بهار نوحانی بمنصب پانصدی سه صد سوار سرافرازی یافت - و سید سالار خانجهانی بفوجداریٔ پرگنات خالصهٔ گوالیار که بتیول سید خانجهان مرحوم بود افتخار اندوخت - سید منصور پسر تیره اختر سید مذکور که از همه کلان بود براهنمونیٔ ادبار مقارن فوت سید مذکور راه فرار اختیار کرده آوارهٔ دشت جنون گشت - حسب‌الحکم یادگار بیگ ولد زبردست خان داروغهٔ گرز برداران بتعاقب رفته از نواحی سهرند مقید نموده آورد - چندی بجزای افعال مقید زندان بوده حسب التماس والدهٔ خود بعد از چهار ماه رهائی یافت - معتقد خان بخدمت صوبه داریٔ اودیسه از تغیر محمد زمان طهرانی و عنایت خلعت و قاضی طاهر آصف خانی بخدمت بخشی گریٔ احدیان سرفرازی یافتند - درین تاریخ نور جهان بیگم دختر نیک اختر اعتمادالدوله و خواهر حمیده صفات آصف خان که در حبالهٔ عقد نکاح حضرت جنت مکّانی بعد از کشته شدن شیر افگن ترکمان درآمده بود و رفته رفته تصرّف مفرط در مزاج آنحضرت نموده تسلّط و اقتدار بمرتبهٔ رسانید که آنحضرت باختیار او مطلقاً بی اختیار بوده مدار معاملات بادشاهی هندوستان برگفتهٔ او نهاده خود اصلاً مقید به تنقید امور جزو کل نمی شدند و خواه نا خواه بر وفق رضای او عمل می نمودند بمرتبهٔ که سکّهٔ دولت بنام او زدند و بعد از رحلت آنحضرت بادشاه حقایق آگاه دو لک روپیه سالیانه مقرر نموده بودند بارادهٔ اقامت در سرمنزل روح و راحت جاودانی از تنگنای عالم فانی رحلت نموده در مقبرهٔ که در پهلوی مرقد یمین الدوله در حین حیات خود بنا ساخته بود مدفون گشت -

دوم ذی قعده عرضداشت شاهزاده محمد شاه شجاع مشتمل بر نوید تولّد پسر نیک اختر از دختر اعظم خان و التماس نام و هزار مهر نذر رسیده مسرت افزای خاطر اشرف شد - بادشاه عالم پناه آن گل نورس بوستان خلافت را بسلطان زین‌العابدین موسوم ساخته فرمان عنایت آمیز مبارکباد بخط خاص بقلم آوردند -

جشن وزن شمسی

روز مبارک دوشنبه چهارم ذی حجّه سال ہزار و پنجاه و پنج مطابق سوم بهمن جشن آغاز سال پنجاه و پنجم شمسی بفرّخی و میمنت بآئین ہرساله آذین پذیرفته سر تا سر این روز سعادت اثر از عیش و عشرت و داد و دہش بر وفق کام محتاجان و نیازمندان بپایان رسیده وقت بخوشی و انجمن بدلکشی انجام یافت ـ درین روز علی مردان خان امیرالامرا از پشاور و نذر شوایت ایلچئی نذر محمد خان از بلخ بدریافت سعادت ملازمت اشرف که سرمایۂ سعادت دو جهانیست رسیده امیرالامرا ہزار مہر نذر گذرانیده بعنایت خلعت خاصه با نیمه آستین سر عزت برافراخت ـ و ایلچئی مذکور نامۂ نذر محمد خان با نه قطعه لعل و سی و سه اسپ و بیست و یک شتر و دیگر اشیا که قیمت مجموع آن سی ہزار روپیه شد از نظر اشرف گذرانیده بعنایت خلعت و بکدۂ[1] مرصع و بیست ہزار روپیه نقد و چهار ہزار روپیه دیگر از زر سرخ و سفید نثار بر مراد خاطر کامران گشت ـ

درین نو آئین جشن مسرت افزا سعدالله خان باضافۂ ہزاری بمنصب شش ہزاری دو ہزار سوار و عنایت فیل با یراق نقره و صدرالصدور سید جلال باضافۂ ہزاری بمنصب شش ہزاری ہزار سوار و راجه بیتهلداس باضافۂ پانصد سوار بمنصب پنجهزاری چهار ہزار سوار و راجه بهار سنگه بمنصب سه ہزاری سه ہزار سوار از آنجمله ہزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظر بهادر خویشگی بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و میرزا نوذر بمنصب سه ہزاری دو ہزار سوار و مهیش داس راتهور بمنصب دو ہزار و پانصدی دو ہزار سوار و عاقل خان میر سامان بمنصب دو ہزار و پانصدی ہشتصد سوار و حیات خان بمنصب دو ہزاری شش صد سوار و انروده ولد راجه بیتهلداس بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و گردهر داس کور بمنصب ہزاری ہفت صد سوار و خوشحال بیگ کاشغری بمنصب ہزاری چهار صد سوار و ہر یکی از شفیع الله برلاس میر توزک و رحمت خان بمنصب ہزاری دویست سوار از اصل و

۱ـ قلمی ''دہکده'' (و ـ ق) ـ

اضافه سربلند گردیدند - نذر شوایت ایلچئی نذر محمد خان ہفت اسپ و ہژده شتر از نظر اشرف گذرانیده خود بعنایت خنجر و ہمراہانش بانعام نہ ہزار روپیہ سربلندی یافتند -

چون محمد حسین ولد میر فتّاح صفاہانی تیولدار پنوج صوبۂ کشمیر کہ پدر و برادر او در دولت صفویہ باین اسم موسوم و مشہور بودند متمرّدان کاشال را تنبیہ بواقعی نموده گوشمال واجبی داده بود بمیر فتاح ملقب گشتہ باین نام نامی و جاگیرداریٔ کاشال سرافرازی یافت - چہارم بمنزل امیرالامرا علی مردان خان تشریف برده ازین جملہ نثار و پا انداز و پیشکش او کہ بسپاس این مرحمت والا گذرانیده بود یک لک روپیہ قبول نمودند - بعرض مقدس رسید کہ راجہ جگت سنگھ بسبب بیماری کہ از آفت برف در وقت برگشتن از کتل طول بہم رسیده بود در پشاور درگذشت - راج روپ پسر کلانش را بارسال خلعت و منصب ہزار و پانصدی ہزار سوار از اصل و اضافہ بہ خطاب راجگی و انعام محال وطن کہ پدرش داشت سرافراز نموده از جملہ ہزار و پانصد سوار و دو ہزار پیاده کہ بکومک پدر او برای محافظت قلعۂ چوبین کہ مابین اندراب ساختہ بود مقرر نموده بودند پانصد سوار و ہزار پیاده بشرط مذکور بکومک او مرحمت شد و تنخواه از خزانۂ کابل قرار یافت -

توجه اشرف بفتح بلخ و بدخشان و تعیّن افواج ظفر امتزاج بآن صوب

چون بعد از وقوع واقعۂ ناگزیر بادشاه جنّت آرام گاه نورالدین محمد جہانگیر بادشاه تا رسیدن خدیو جہان ثانیٔ صاحبقران از دکن بہ دارالخلافہ بسبب ہرج و مرج کہ خاصّۂ ایام فترت و لازم ماہیت امثال آن اوقاتست خلل کلّی بحلّ و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت و ظفر خان کہ نیابت پدر بصوبہ داریٔ کابل می پرداخت بسبب گزندی کہ ز افغانان نسبت بحال او در کتل خیبر بوقوع آمده بود خود قدرت انتقام و مجال رفتن کابل نیافت و نذر محمد خان عرصہ را خالی دیده

و فرصت را غنیمت شمرده بر سر دارالملک کابل و مضافات آن ترکتاز آورد ـ و انواع خرابی در آن سر زمین بظهور رسانیده بمجرد شنیدن خبر جلوس اقدس بر سریر سلیمانی و تعیّن شدن مهابت خان خانخانان بهادر بجهت تنبیه و تادیب او بی نیل مقصود هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بوادیٔ فرار نهاد ـ و از راه غوری در عرض سه روز طی مسافت هژده روز نموده خود را به بلخ رسانید ـ این بی روشی و بیراهی نذر محمد خان بر خاطر فیض مظاهر بغایت گرانی نموده بنا بر آن همواره در فکر ترتیب این مهم و سرانجام اسباب این یساق می بودند ـ لیکن از آنجا که سرانجام امور دنیا در بند وقت مقرر است بسبب وقوع بعضی عوایق مثل بغی خانجهان و بندیله و شورش فرمان روایان دکن ارادهٔ مذکور در حیز تاخیر مانده نهضت والا بدان صوب اتفاق نیفتاد ـ و اکنونکه بامداد کار پردازان عالم بالا همه کام هواخواهان دولت بی پایان حسب المرام برآمده خانجهان و بندیله بجزای اعمال رسیده نظام الملک نیز بشامت حمایت افغانان دولت بی پایان دیرینه سال خود برهم زده بفرمان خدیو زمان از اقامت سرمنزل وجود راهیٔ بادیهٔ عدم گردید و سایر مهمات ولایت جنوبی انجام پذیرفته خاطر انور خدیو هفت کشور از رهگذر جزئیات امور آن سمت بهمه جهت فراغ کلی یافت تنبیه و تادیب گروه شقاوت پژوه الهان که در ماوراءالنهر آتش جور و اعتساف برافروخته در قتل اهل اسلام و هتک استار اخیار حتی المقدور کوتاهی ننموده خود را مستحق عقوبت ساخته بودند و انتقام جور و تغلّب که از نذر محمد خان در حق رعایای کابل بظهور پیوسته بود واجب دانسته بحکم وجوب پاس ناموس سلطنت و حفظ صورت مهابت و سطوت پروانگیٔ قهرمان قهر خدیو روزگار بطغرای امضا و توقیع نفاذ رسید که بادشاهزادهٔ والاتبار محمد مراد بخش با پنجاه هزار سوار جرّار و ده هزار پیاده تفنگچی و باندار و توپ انداز به تسخیر ولایت بدخشان و تنبیه و تادیب گروه ناهنجار الهانان راهی شده بجناح استعجال خود را بر سر کار رساند ـ تقسیم هفت فوج عمّان موج از دلیران عرصهٔ کارزار بحضور اقدس چنین قرار یافت ـ در هر کدام از قول و هراول دوازده هزار سوار و

دو ہزار پیادہ و در ہر یک از جرانغار و برانغار شش ہزار سوار و دو ہزار پیادہ و در ہر کدام از طرح دست راست و چپ شش ہزار سوار و ہزار پیادہ و در التمش دو ہزار سوار ۔ و فوج قول بوجود شہسوار عرصۂ کارزار شاہزادۂ والاتبار محمد مراد بخش و امیرالامرا علی مردان خان و نجابت خان و میرزا خان بن شاہ نواز خان نبیرۂ عبدالرحیم خانخانان و محتشم خان و شاد خان و ذوالقدر خان و شیخ الہ دیہ ولد کشور خان بن قطب الدین خان کوکہ و ملتفت خان ولد اعظم خان وغیرہ چار صد کس از امرا و منصبدار و ہزار احدی استقامت گرفت ۔ و قرار یافت کہ ہنگام آرایش صفوف امیرالامرا در یمین و نجابت خان در یسار قیام نموده نبرد آرا گردند ۔ و فوج ہراول بسرکردگی بہادر خان و راجہ بیتھلداس و راو ستر سال و مادھو سنگھ و نظر بہادر خویشگی و مہیش داس راتھور و سید عالم و شیو رام کور و روپسنگھ نبیرۂ کشن سنگھ راتھور و حیات ترین و جمال خان نوحانی و محکم سنگھ و گوپال سنگھ سیسودیہ و علاول ترین و گردھر کور و راجہ امر سنگھ نروری و سید شہاب و رای سنگھ جھالا و ارجن کور و سید نورالعیان و سید محمد وغیرہ چار صد و ہفتاد کس از امرا و منصبدار و ہزار برقنداز چون کوه البرز بپایداری و استواری اعتبار پذیرد ۔ و برانغار بسرداری قلیچ خان وغیرہ چار صد و شصت نفر از امرا و منصبدار مثل شاہ بیگ خان و راجہ دیبی سنگھ بندیلہ و اہتمام خان و خنجر خان و ترکتاز خان و مقصود بیگ علی دانشمندی و ہفت صد سوار احدی و تفنگچی زینت یابد ۔ و فوج جرانغار را بپاشلیقی رستم خان و دولت خان و مراد قلی ککھر و نور الحسن بخشی احدیان وغیرہ دو صد و پنجاہ سوار امرا و منصبدار و دو ہزار احدی و تفنگچی معتبر ساخت ۔ و طرح دست راست باصالت خان و راجہ رایسنگھ سیسودیہ و راجہ راجروپ و راجہ جیرام بدگوجر و سید اسد اللہ و شادمان پکھلی وال و جگرام و راجہ بہروز وغیرہ سہ صد و ہفتاد و نہ تن از امرا و منصبدار و ہفت صد سوار احدی و برقنداز و طرح دست چپ بہ خلیل اللہ خان و دویست و پنج کس از امرا و منصبدار کہ از آنجملہ راجہ بہار سنگھ بندیلہ و سعادت خان نبیرۂ زین خان

کوکه و چندرمن و صف شکن خان صفوی و خلیل بیگ و خوشحال بیگ و جبار قلی ککهر و غضنفر ولد الله ویردی خان و خواجه عنایت الله ولد صفدر خان وغیره با هفت صد سوار احدی و تفنگچی چون سدّ سکندر مستقیم گشت - و التمش بمیرزا نوذر صفوی و لهراسپ خان ولد مهابت خان و سید محمد ولد خان دوران و صفی قلی ترکمان و گرشاسپ ولد مهابت خان و جمعی دیگر از بندهای منصبدار محکم شد - مجملاً این دریای لشکر بی پایان که هر فوجش از جوش طلاطم و تراکم موج شور و شر با بحر زخّار برابری میکرد در اوایل ذی حجه از دارالسلطنت لاهور رخصت یافته بعون و صون الٰهی و همراهیٔ تائید اقبال بادشاهی بصوب کابل روانه گشت - نخست بوقت رخصت شاهزادهٔ کامگار محمد مراد بخش را بعنایت خلعت خاصه و نادریٔ طلا دوزی و یک قطعه لعل بیش بها و دو مروارید که بر سر می بندند و طرّهٔ مرصع الماس و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و اضافهٔ هزار سوار بمنصب دوازده هزاری ده هزار سوار از آنجمله دو هزار دو اسپه سه اسپه و بمرحمت صد اسپ از آن میان یکی با زین مرصّع و دیگر با زین طلا مینا کار و فیل با یراق نقره و ماده فیل و هفت لک روپیه بعنوان مساعدت سربلند ساختند - بعد از آن امیر الامرا علی مردان خان بمرحمت خلعت خاصه و جیغهٔ الماس ثمین و خنجر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل و محمد اسمٰعیل پسرش را بخلعت و جیغهٔ مرصّع و فیل و نه کس دیگر از همراهانش را بخلعت و قلیچ خان و نجابت خان و رستم خان و اصالت خان و راجه بیتهلداس و راو ستر سال را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصّع و اسپ و نظر بهادر خویشگی را بخلعت و اسپ و نقّاره و دیگر سرداران و امرای عظیم الشان را بقدر پایه و ترتیب مراتب بانواع عنایت و اقسام انعام از خلعت و خنجر و اسپ و فیل که این مقام بتفصیل شرح آن بر نمی تابد سرافراز و ممتاز ساخته حکم فرمودند که برخی از لشکر نصرت اثر در خدمت بادشاهزاده براه پشاور و جمعی براه بنگش بالا و پایان روانه شده چون در پل بیک دیگر کابرسند قلیچ خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر با فوج

سه گانه که بسرکردگیٔ اینان متعلق است از راه آب دره بکهمرد رفته اول حصار آنرا و بعد از آن قلعهٔ غوری را بتصرّف درآورند و بعد از مفتوح شدن قلاع مذکور بخدمت شاهزاده برسند ـ و شاهزاده با افواج چهارگانه از راه کتل طول راهی گشته به تسخیر قندهار[1] و توابع آن پرداخته تسخیر بلخ پیشنهاد همت والا نهمت گردانند ـ و دیوانیٔ لشکر نصرت اثر بکفایت خان و خدمت بخشی‌گری بملتفت خان و داروغگیٔ داغ و تصحیحه به شمس الدین ولد مختار خان مقرر نمودند ـ و خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اسپ از طویله با ساز طلا و فیل با ساز نقره مصحوب اصالت خان به بهادر خان که در پشاور بود ارسال داشتند ـ و دو هزار اسپ خاصه همراه لشکر نمودند که برخی باحدیان و تفنگچیان اسپ طلب و تتمه بامرا و منصبدارانی که اسپان درکار داشته باشند بعنوان مساعدت بدهند ـ

غرّه محرم یادگار بیگ میر توزک ولد زبردست خان بمنصب هزاری پانصد سوار و خطاب جان نثار خان بلند پایه شد ـ چون بعرض مقدس رسید که اکثر صحرا نشینان و مزارعان تهی دست صوبهٔ پنجاب بنا بر گرانیٔ غلّه فرزندان را می فروشند حکم شد که از سرکار بها داده فرزندان را بآنها باز گذارند و هر روز در ده جا غلول خانه ساخته طعام دویست روپیه بمستحقان قسمت میکرده باشند ـ قلعهٔ تاراگده که بعد از مسمار ساختن دیوارها باز براجه جگت سنگه مرحمت شده بود مرشد قلی فوجدار دامن کوه کانگره بموجب حکم والا از تصرّف راجروپ پسرش برآورده به بندهای بادشاهی سپرد ـ و خدمت قلعداریٔ آنجا از حضور اشرف به بهادر کنبو مقرر شد ـ

گذارش نوروز جهان افروز

لله الحمد و المنة که نوروز سعادت پیرا بعد انقضای دو گهری از شب چهار شنبه سوم صفر ختم الله بالخیر و الظفر بسبب تحویل اورنگ افروز طارم

---

۱ ـ این صحیح نیست ''قندز'' درست می باشد (و ـ ق) ـ

چارم از تابخانهٔ حوت بشرف خانهٔ حمل جهان را مژدهٔ خرمی و نشاط بخشید ـ فردای آن دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصهٔ عالم از خلوت سرای محل بمرکز خلافت یعنی بارگاه فلک جاه بدولت و اقبال انتقال فرمودند ـ و بحرین کف گوهربار را که پیوسته در پئی رہن کردن گرد آوردهٔ صدف عدن و عمّان است بموج درآورده دیگر بار روی زمین را گوہر نثار ساختند ـ نذر شوایت ایلچیٔ نذر محمد خان بعنایت خلعت و انعام بیست ہزار روپیہ و دو مہر صد تولگی و دو روپیہ بہمین وزن چہرهٔ اعتبار برافروخت ـ و میر ابوالحسن ایلچیٔ عادل خان بانعام خلعت و اسپ با زین نقره و فیل فرق مباہات بہ فرقدین برافراختہ رخصت بیجا پور گردید ـ و برای سربلندیٔ عادل خان خلعت خاصہ و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و سپر خاصہ با بند و بار مرصّع و صد پارچہ از نفایس اقمشهٔ احمد آباد و کشمیر مصحوب او مرحمت شد ـ و عاقل خان از تغییر خلیل الله خان کہ بخلعت و جمدهر مرصّع و اسپ با زین طلا تارک افتخار برافراختہ رخصت لشکر ظفر اثر شده بود بخدمت بخشی گریٔ دوم و عنایت خلعت و منصب دو ہزار و پانصدی و ہزار سوار و خدمت عرض وقایع صوبجات از تغیر ملا علاءالملک امتیاز یافت ـ و تقدیم خدمت خانسامانی کہ از خدمات عمدهٔ این دولت پایدار است و تلو مرتبهٔ وزارت از تغییر عاقل خان بحاویٔ فنون حکمی و ادبی ملا علاءالملک مفوض داشتہ منصبش ہزار و پانصدی دویست سوار مقرر شد ـ ہفدہم صفر سال مذکور بساعتی کہ سعادت برو مقرون بود پیشخانهٔ والا بصوب کابل برآمد و حسین بیگ خویش امیرالامرا را بخلعت و منصب ہزاری ذات پانصد سوار از اصل و اضافہ نوازش نموده اختہ بیگی گردانیدند ـ و سید بہادر را بعنایت خلعت و خدمت توزک از تغییر جان نثار خان برنواختند ـ چون محمد قاسم ولد ہاشم خان نبیرهٔ قاسم خان میر بحر کہ خدمت میر آتشی و کوتوالی داشت بیساق بلخ معین گشت مظفر حسین بخدمت داروغگی توپ خانهٔ رکاب سعادت و کوتوالی اردوی معلی سربلندی یافت ـ

فرستادن جان نثار خان بعنوان رسالت بایران

چون بعد از جلوس والا ملوک دہر و سلاطین عصر بنابر راہنمونیٔ خرد خیرخواه راه آشنائی که جلوه گاه پرتو روشنائیست کشاده تجدید عهد اخلاص و تمهید روابط آن نموده بودند و شاه عباس دارای ایران مراسلهٔ صداقت مضمون مشتملبر اظهار مراسم دوستی و مراتب یگانگی مصحوب محری بیگ فرستاده ادای مراسم تهنیت و اظهار شادمانی بر جلوس مبارک نموده بود و بعد از رحلت او از دار فنا بعالم بقا هرچند ابواب مکاتبت و مراسلت از رہگذر بی روشی و اندیشهای بیجای شاه صفیٔ مسدود شده بود باوجود کمال استغنا و بی نیازی بمقتضای مروت نخواستند که سلسلهٔ دوستی قدیم این دودمان عالیشان یکبارگی گسیخته شود ـ لاجرم هجدهم صفر جان نثار خان را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و دو اسپ عربی نژاد با ساز طلا و فیل سربلند ساخته با گرامی نامه متضمن مراسم تعزیت شاه صفی و تهنیت جلوس دارای حال شاه عباس که بنام جد خود مسمیٰ است و بامر اشرف سعدالله خان انشا نموده بود رخصت ایران نمودند ـ و حکم شد که متکفلان مهات سرکار گردون آثار طلب دو سالهٔ او و همراهان او نقد از خزانهٔ عامره تن کنند ـ و یک لک روپیه مرصع آلات و دو لک و پنجاه هزار روپیه دیگر تنسوقات و پنجهزار پارچه امتعهٔ نفیسهٔ ممالک محروسه برسم ارمغانی ارسال یافت ـ

نهضت موکب همایون از لاهور بصوب کابل بارادهٔ فتح بلخ و بدخشان

روز پنجشنبه هژدهم صفر مطابق شانزدهم فروردی ماه الٰهی سال هزار و پنجاه و شش هجری بعد از انقضای یازده و نیم گهری ماهچهٔ آفتاب شعاع اعلام ظفر علامت که تا قیام قیامت بتقویم دین و استقامت داد آنحضرت و اولاد امجاد کامل نصاب قرین انتصاب خواهد بود از مرکز محیط خلافت کبریٰ اعنی دارالسلطنت لاهور بصوب کابل قرین خیریت و خوبی ارتفاع

یافت - شهسوار عرصهٔ دین و دولت قرین تائید آسمانی و تمکین صاحب قرانی پای مبارک را که از پنجهٔ آفتاب جهانتاب پای کم نمی آرد بر خانهٔ چشم رکاب نهاده از پرتو قدوم میمنت لزوم برخلاف نیر اعظم بیک دم هلال حلقهٔ رکاب را کمال بدر تمام دادند - بعد از آن که از برکت تحویل اشرف بخت بیت الشرف خانهٔ زین برسعادت دایمی اورنگ گوهر آگین فایق آمده نقش مرادش درست نشست بدولت و اقبال یکران کامرانی را که سیارات مسمارش در دو گام نشان ثوابت و سیار چرخ هشتم بر بساط هفت اقلیم بصاحب نظران نموده و روشنگر سرعت از آئینهٔ نعلش که صورت نمای باد است رنگ درنگ زدوده و کره آسمان از آن پیوسته از زر هلال وجه نعلبندی براتش می فرستد که هنگام گرم عنانی مانند بادپای نفس بر سطح هوا هزاران جولانگری می نماید و باد از آن همواره در دست و پایش می افتد که در آمد و رفت از فرط سرعت بنهجی جولان میکند که تماشای آنرا پهان در جای خویش می بیند بجولان درآورده رخ بسمت مقصد گذاشتند - درین وقت که سران روی زمین در رکاب سعادت پا براه نهاده و شاهان سرافراز پیاده در جلو افتاده بودند و آن سرور ادب پرور از روی کمال اهتزاز و انبساط خانه خانه اسپ طرب و نشاط میراند و فرمانبران از بالای فیل فیل بالا زر حسب‌الامر بادشاه روی زمین بر اهل زمان می افشاندند تا بدین فرخنده آئین رفته رفته فروغ عنایت ایزدی و پرتو نور الهی بر ساحت منزلی که آنروی آب بجهت نزول اشرف مقرر شده بود انداخته رشک فرمای ساحت طور ساختند - ازین منزل جعفر خان را از تشریف خلعت خاصه و صوبه داریٔ پنجاب و بهرام برادرش را بخدمت واقعه نویسی و بخشی گری و نامدار پسرش را بمنصب پانصدی صد سوار سرافراز و مشرف ساخته و اعظم خان را که پانصد سوار همراه پسر خود داده بود از ممر کبرسن از همراهی رکاب سعادت محروم نموده تا مراجعت رایات عالیات بفتح و فیروزی رخصت کشمیر دادند -

بیستم جهانگیر آباد بنزول اقدس منزل سعادت گردید - کنور رام سنگه ولد راجه جی سنگه که با پانصد سوار از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت بمنصب هزاری هزار سوار فرق طالع برافراخت - چون درین ایام طبیعت حرم محترم شاهزاده محمد دارا شکوه بسبب کوفت بدنی از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته

هر روز شدت آن عارضه بفرط اشتداد منجر می شد آن بلند اقبال را با مردم محل در جهانگیرآباد گذاشته حکیم مومنا را بجهت معالجه دستوری توقف دادند - روز دیگر از آن مقام کوچ نموده سیوم ربیع الاول از آب چناب و نهم از دریای بهت براه پل سفاین که بروش معهود بسته بودند عبور نمودند -

بیست و سوم دولت خانه حسن ابدال از شرف ورود اسعد سعادت سرمد پذیرفت - و عمارات آن که بر کنار تالاب بغایت خوش و دلکش اساس یافته بود پسند طبع مشکل پسند افتاد - بعد از دو مقام متوجه پیش شده غرهٔ ربیع الثانی از آب نیلاب بر پل گذشته پنجم ماه عمارات ساختهٔ امیرالامرا در ارک قلعهٔ پشاور فیض نزول موکب جاه و جلال دریافت - چون عماراتش بطرز ایران ساخته شده پسند نفرمودند - ششم بباغ ظفر خان که در بیرون شهر واقع است تشریف بردند - بهنگام سواری بازار مسقف پشاور که امیرالامرا بگچ برآورده با دو چارسوی سرباز بطرز مثمن بغدادی ساخته بود در نظر انور بغایت محسن و مستحسن افتاد - طرح آن را نزد مکرمت خان فرستادند که درون قلعهٔ شاهجهان آباد بازاری از جلوخانه تا دروازهٔ قلعه که بجانب دارالسلطنت لاهور واقع شده بهمین دستور مسقف مرتب سازد -

جشن وزن قمری

روز پنجشنبه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و پنجاه و شش انجمن جشن وزن قمری آغاز سال پنجاه و هفتم عمر گرامی بکمال خوبی آرایش ترتیب پذیرفته مسرت افزای جهانیان گشت - دربن روز عشرت آموز سعدالله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری سه هزار سوار و راجه جسونت سنگه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار از آن جمله دو هزار دو اسپه سه اسپه بلند پایه گردیدند - بعرض مقدس رسید که طایر دستان سرای سرابستان قدس حاجی محمد جان قدسی تخلص در دارالسلطنت لاهور قفس قالب عنصری شکسته با بلبلان جنت همنوا گردید - شفیع الله میر توزک بحراست قلعهٔ لاهور از

انتقال سر انداز خان قلماق که پیمانهٔ زندگی برآموده بود بمنصب پنجهزاری چار صد سوار سرافرازی یافته رخصت شد - بیست و دوم ربیع الثانی دولت خانهٔ کابل از نزول اقدس پایهٔ کرسئی هشتمین یافته روکش پیرایهٔ نگار خانهٔ چین بل سرمایهٔ آرایش بهشت برین شد - چون هنوز عمارات آنجا باتمام نرسیده بود داروغگئی عمارات بغازی بیگ مقرر نموده بیست و هشتم حویلئی علی مردان خان را که نشیمنهای عالی داشت از فر ورود مسعود روکش قصور و منازل بهشت موعود ساخته تا اتمام عمارات خاصه در همین مکان اقامت قرار دادند -

غرهٔ جمادی الاول بطواف روضهٔ ملایک مطاف حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه و مرقد ثانئی رابعه رقیه سلطان بیگم رفته از بیرون دروازه آمادهٔ حق تعظیم و اعظام گشته پیاده شدند و بعد از ادای آداب معهود زیارت ده هزار روپیه بفقرا و مساکین آنجا قسمت نمودند - لطف الله پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ بعنایت خلعت و اسپ سرافرازی یافته رخصت قندهار یافت تا به نیابت خود خان مذکور او را در آنجا گذاشته روانهٔ حضور گردد - چون بعرض مقدس رسید که بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر برای تنظیم صوبهٔ گجرات و تنبیه متمردان آنجا جمعی کثیر نوکر گرفته و خرج زیاده از دخلست دو هزار سوار از جمله سواران آن بادشاهزادهٔ والا قدر عالی مرتبت دو اسپه سه اسپه نمودند - یازدهم سید جلال را از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری هزار و پانصد سوار سربلند ساختند - چون منازل عالی بنیاد خاصه صورت اتمام پذیرفته بآب و رنگ گوناگون نقش و نگار بتازگی آبرو افزای کهن طارم چرخ کبود گردید از حویلئی امیرالامرا بدانجا تشریف آورده سایر نشیمنهای غریب و مناظر نظارگی فریب آنرا رشک سرابستان ارم فرمودند -

روانه شدن بادشاهزاده محمد مراد بخش بفتح بلخ و بدخشان

بادشاهزاده محمد مراد بخش پس از دستوری یافتن از پیشگاه خلافت بیست روز در زمین گکهران برای آسودگئی لشکر و پنج روز در حسن ابدال و

بیست روز در پشاور توقف نموده نهم ربیع الثانی بکابل در آمد - پس از آنکه بهادرخان و قلیچ خان و رستم‌خان و خلیل الله خان و غیر اینان که براه بنگش شتافته بودند در کابل رسیدند بادشاهزاده والاتبار از کابل کوچ نموده موضع پای منار را مضرب خیام گردانید - چون هنگام تعین مواکب جهانکشا حکم معلی صادر شده بود که بمنصبداران نقدی و احدیان تیرانداز و برقندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه سه ماه پیشگی و بجاگیرداران که داغ آنها موافق حاصل جاگیر مقرر است بر وفق چهارم حصه حاصل تیول که آن نیز سه ماهه می شود برسم مساعدت از خزانهٔ حضور بدهند و چون بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند لشکر فیروزی اثر چه از این رهگذر و چه بجهت استماع بسیاریٔ برف و دشواری کتل در پیش رفتن توقف داشت - بادشاه حقیقت آگاه سعدالله خان را پیشتر روانهٔ کابل گردانیدند و فرمودند بجمعی که سه ماهه پیشگی نیافته باشند زر داده و بانجام دیگر مهام پرداخته چنان کند که هیچکس را عذری در روانه شدن نماند - علامی از باغ صفا در دو روز بکابل شتافت و در عرض پنج روز همگی مهمات را روبراه آورده تمامی عسکر را روانه ساخت - چنانچه بادشاهزاده هژدهم بهادرخان و راجه بیتهلداس را بافوج هراول پیشتر راهی گردانید و اصالت خان را با فوجی که همراه داشت برای پاک کردن راه کتل طول رخصت نمود و خود بیست و یکم از پای منار روان شده بدو کوچ بقرا باغ و از آنجا بیک کوچ بچاریکار رسید - و قلیچ خان سردار فوج برانغار و خلیل‌الله خان سرگروه طرح دست چپ و میرزا نوذر صفوی سردار التمش را شاهزاده والاگهر براه آب دره جانب کهمرد و غوری روانه گردانید - اینها پس از الحاق در باب اتحاد آرا و همم که سررشتهٔ انصرام سایر مهام بآن منوط و سلسلهٔ پیشرفت جمیع کارهای عظام بدان وابسته همگنان متوجه کار شده در انصرام این مهم بجد و جهد کوشیدند - و باتفاق تسخیر بدخشان پیشنهاد همت ساخته عزیمتهای راسخه را که در جمیع امور چنانچه مذکور شد کار عظایم آیات و عزایم مقدمات میکند بکار برده کوچ به کوچ راهی شدند - بادشاهزاده بعد از رسیدن پای کتل طول چون راه از کثرت برف دشوار گزار بود بسرعت تمام بیلداران بادشاهی را با چندین هزار مزدور که مردم امیرالامرا

از بلوکات کابل گرد آورده بودند تعین نمودند که برف از سر راه دور نموده کوچهٔ که شتر بآسانی بگزرد بسازند و باقی را چنان بکوبند که آدم و اسپ بر روی آن توانند گذشت ازین رو که مردم هندوستان ازین قسم تردد درماندگی دارند انجام این کار از بیلداران چنانچه باید صورت نیافت ـ لاجرم فردای آن بهادر خان و راجه بیتهلداس و اصالت خان بکوه برآمده بجهت کشادن و کوفتن برف سوار و پیادهٔ خود را برگماشتند ـ تمام مردم خصوص افغانان بهادر خان بسعئی بسیار تا یک کروه که برف بسیار بود برداشته بعرض دو گز کوچه بریدند ـ و روز دیگر بکوفتن آن مقید گشته راهی بجهت عبور درست ساختند ـ پایان روز اصالت خان با همراهان و دوم روز بهادر خان و راجه بیتهلداس با دلاوران تهورکیش هراول بعد آن شهزادهٔ عالی مقدار از کتل گذشته غرهٔ تیر در میدان سرآب که داخل بدخشان است منزل اختیار نمودند ـ

چون فرقهٔ تفرقه خاصیت اوزبکان و احشام بی احتشام المان که بکار فرمائی جهالت و راهنمائی ضلالت قرا و مواضع بدخشانات را بجاروب غارت پاک روفته کار بر خسرو سلطان خلف نذر محمد خان بغایت تنگ ساخته بودند خبر آمدن لشکر ظفر اثر شنیده هر یک از آن بدکیشان برنگ ناوک پران از کمان پرکش کمند بلندی زده بطرفی بدر رفت ـ درین وقت بهادران لشکر فیروزی اثر از روی عجلت بپای سرعت یکبارگی بارگی تاخته نواحئی بدخشان را معسکر گروه سعادت پژوه ساختند ـ و مرهم راحت بر ناسور جراحت دل خستگان آن دیار نهاده بحسن سلوک و معاش جمیل و رفق معاشرت دلهای خواص و عام را بدام آوردند ـ و بزرگ و کوچک آن ولایت دست بدعای مزید جاه و جلال شاهنشاه جهان پناه برآورده استدعای بقای ابدی و دوام سرمدی آنصاحب دولت موفق و موید و تمهید اساس دولت این دولت کده مخلد و مؤبد از درگاه ایزدی نموده بر کام خاطر فیروز گشتند ـ درین میانه خسرو سلطان شنید که شاه محمد قطغان و قل محمد با بسیاری از المانان از آب آمویه گذشته برسر قندز می آیند و در خود رای ستیز و روی آمیز این طایفهٔ خیره چشم نیافت بحسب مصلحت دید خرد با بدیع سلطان پسر و دو هزار خانه وار

و احشام و اہل قندز کہ بیشتر رعایای جور کشیده و غارت دیده بودند آرزوی استسعاد سعادت ملازمت نمود ـ و اصالت خان را کہ از کتل پیشتر فرود آمده بود از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت ـ و عرضداشتی مصحوب صدیق بیگ نوکر معتبر خود بدرگاه عالم پناه ارسالداشتہ التماس اجازت نمود ـ از روی کمال عنایت و نہایت عاطفت در جواب منشور لامع النور مشتملبر تسلی و استمالت بسیار بنام مومی الیہ بشرف صدور پیوست ـ اصالت خان خسرو سلطان را دیده و امیدوار گوناگون نوازش بادشاہی ساختہ مصحوب دولت بیگ قاقشال روانۂ درگاه عالم پناه نمود و اکثر احشام و رعایا و اہالیٔ قندز را کہ با خسرو ہمراه بودند بحکم معلی پیش خود نگاہداشت ـ وقتی کہ بنزدیک اندراب رسید امیرالامرا بموجب ارشاد پذیره شده بر پشت اسپ ملاقات نموده نزدیک بادشاہزادۂ عالی مقدار آورد ـ بعد از آنکہ داخل خیمۂ والا شد آن عالی مرتبت بر طبق حکم مقدس تا منتہای بساط رفتہ معانقہ نموده ہمراه آورده نزدیک بہ مسند نشاندند ـ و از روی قدردانی اقسام دلجوئی و مہربانی بظہور رسانیده یک قبضہ جمدھر مرصع با نہ تقوز پارچہ و نہ اسپ و یک فیل و ماده فیل با حوضۂ نقره و پنجاه ہزار روپیہ نقد از خزانۂ عامره لشکر باو تکلف نموده لوازم مہمانداری و مراسم ضیافت چنانچہ باید بتقدیم رسانیدند ـ و شاہزاده والا قدر قباد پسر اسد خان کابلی را ہمراه داده رخصت درگاه والا فرمودند ـ و چون خسرو سلطان از ہندوکوه گذشتہ بسلسلہ جنبانئی بخت و سعادت مرحلہ پیمای طریق دولت و رہگرای وادیٔ اقبال گردید و در نزدیکیہای کابل رسید حکم شد کہ مرحمت خان ولد صادق خان بسرعت تمام خود را بدو رسانیده در روز فرمان عالیشان مشتملبر عنایت فراوان و چہار اسپ عربی و عراقی با زین طلا و بیست تقوز پارچہ از نوادر اقمشۂ ہندوستان و یک نالکی و چہار دولی با چوبہای نقره و غلافہای مخمل برای سواریٔ عورات کہ مرکبی جز اسپ و شتر نداشتند و دو دست پیشخانۂ مکمل بدو داده آداب ملازمت تلقین نماید و ہمہ جا ہمراه بوده بدرگاه گیتی پناه بیارد ـ و بیست و پنجم ربیع الثانی وقتیکہ در ظاہر کابل رسیده متوجہ ادراک سعادت ملازمت شد بفرمان شاہنشاه گردون وقار سلالۂ آل فرخنده فال صدر الصدور سید جلال و خان

والا مکان مدارالمهامی سعدالله خان تا سر خیابان باستقبال شتافته آن سلطان سعادت نشان را بدرگاه سلاطین پناه آوردند ـ در خوابگاه مقدس شرف ملازمت دریافته بعد از ادای آداب معهوده و تقدیم مراسم کورنش و تسلیم ہزار مہر و ہزار روپیه بصیغهٔ نذر از نظر انور گذرانیده التماس قدمبوس نمود ـ بادشاه مهربان قدردان اول برخصت قدمبوس اختصاص داده پس از آن سرش را از روی کمال لطف بآغوش نوازش درآورده بحکم نشستن سر افتخارش را باوج عیوق رسانیدند ـ و انواع تفقد و دلجوئی بجا آورده عنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و سپر با بند و بار مرصع و منصب شش ہزاری دو ہزار سوار و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل با حوضهٔ نقره و پنجاه ہزار روپیه نقد ضمیمهٔ مراحم بادشاہانه نموده در منزل خان دوران بہادر نصرت جنگ که با فروش و دیگر اشیاء آرایش داده برای قیام او مقرر ساخته بودند حکم نزول فرمودند ـ سلطان مذکور دومین پسر نذر محمد خانست از جمله شش پسر که بالفعل زنده اند ـ جوانیست بلند و بالا ضعیف بنیه گندم گون کوسه سی و نه ساله افیونی گزران ـ

مفتوح شدن قلعهٔ کہمرد و غوری

چون شاہزادهٔ والا گہر مطابق حکم معلی قلیچ خان و خلیل‌الله خان و میرزا نوذر صفوی را با فوج برانغار و طرح و التمش از چاریکار براه آب دره بتسخیر قلعهٔ کہمرد و غوری رخصت دادند و خلیل‌الله خان از ہمانجا بنا بر تنگیٔ راه با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده کوچ منازل توتم دره و سوخته چنار و سرخ گنبد نوردیده بغوربند رسید و از آنجا بدوآبه و از آنجا بدو کوچ آنطرف کتل شبر که دشوار گزارست شتافت ـ راہی که از آنجا بضحاک میان دره می رود دو تنگیٔ سخت دارد که نخستین به بللی و دومین به عراق مشهور است و از تنگیٔ ثانی آب تند میگذرد ـ و راہی دیگر که جانب چپ راه دره واقع شده اگرچه کتل دارد و بعید است اما تنگی ندارد و شتر بآسانی میگذرد چنانچه بدو کوچ بضحاک میروند اردو را براه کتل روانه ساخت و خود با جمعي جریده از راه تنگی

بضحاک رفت - و پس از آمدن اردو از ضحاک ببامیان و از آنجا بآق رباط رسیده نهم از کتل گنبد که سرحد ولایت کابل و کهمرد است گذشت - و از چند نفر بازرگان که از بلخ رسیده بودند دریافت که اوزبکان هنوز از ورود لشکر ظفر اثر آگاهی ندارند - خلیل بیگ را احدیان و تفنگچیان و دیگر جوانان کارآمدنی تعین نمود که شباشب از کتل دندان شکن بکهمرد رسیده اگر تواند حصار را بدست آرد - چون نبرد آزمایان قوی بازو با خلیل بیگ ناگهانی مانند قضای آسمانی از اطراف و جوانب رسیده قلعه را نگین وار در احاطه گرفتند - روز یکشنبه دهم جمادی‌الاول موافق سوم تیر اوزبکان بهانهٔ گرفتن سر راهبهای کتل از قلعه برآمده هر یکی بطرفی بدر رفتند - خوجم شکور حارس قلعه با جمعی قلیل شروع در انداختن تفنگ نموده آخرکار باندک زد و خورد دل از دست داده امان طلبید و از روی عجز و نیاز زینهاری شده قلعه را حوالهٔ دولتخواهان درگاه نمود - خلیل‌الله خان نیز دوازدهم بکهمرد رسیده حراست قلعه بعهدهٔ خلیل بیگ مقرر نمود - درین اثناء قلیچ خان هم از عقب رسید و بعد از دو روز هردو باتفاق روانهٔ غوری گشتند - و بعد از رسیدن دوازده کروهئی غوری بساحل رود سرخاب خلیل‌الله خان غضنفر ولد الله ویردی خان را با احدیان و برقندازان و مراد قلی کهکر وغیره بطریق منقلا پیش فرستاد - قلیچ خان نیز راجه دیبی سنگه و اهتمام خان و خنجر خان را برسبیل تعجیل روانهٔ غوری گردانید - روز چهار شنبه بیستم ماه مذکور چون غضنفر وغیره نزدیک قلعه رسیدند قباد میرآخور باشی این مردم را فوج هزارجات دانسته با سه صد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - بهادران رزم دیده کارآزموده متوجه شده بکمتر آویز و ستیز ره سپر گریز ساخته بقلعه در آوردند و بمقتضای کارطلبی و ناموس جوئی از اسپها پیاده شده بازو بقلعه ستانی برکشادند - و در اندک فرصتی از خندق گذشته با آنکه از جانبین دار و گیر بهادرانه رو داده و درونیان شرط مدافعه و ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورده بودند امّا چون هجوم تمام از لشکر ظفر اثر اتفاق افتاد و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود و توقع مدد از جانبی نداشت تاب مقاومت نیاورده پناه بارک قلعه برد - و دلیران ناموس طلب دروازه را شکسته داخل حصار شدند و بهمه جهت غلبه نموده

کار بجای رسانیدند که لاچار امان خواسته برآمد و بوسیلهٔ غضنفر خلیل‌الله خان را دید - درین وقت مشاهیر غوری که پیشتر چغتا بودند گردن باطاعت نهاده زبان بازدیاد مواد دولت ابد پیوند کشادند - قلیچ خان و خلیل‌الله خان قباد مذکور را با چهار پسر و سایر اہل و عیال مصحوب ابراہیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه جهان پناه نمودند - و قلعهٔ غوری و تنظیم محال توابع آن بعهدهٔ اہتمام خان مقرر نموده حقیقت بدرگاه عالم پناه معروض داشتند - و بعد از پرداخت سرانجام ناگزیر قلعه بیست و پنجم براه ایبک روانهٔ ملازمت بادشاہزاده محمد مراد بخش گشتند -

چون بادشاہزاده ہفتم جمادی الاول با افواج قاہره از کتل طول گذشته روز دیگر جلگای سرای معسکر گردانید و یک روز برای دریافتن خسرو در آنجا مقام نموده دہم از آنجا کوچ نموده سه روز از قریهٔ تاجکان و ده میرزایان و ده خواجه اولیا گذشته بنارین رسید و اصالت خان را دستوری داد که پیشتر راہی گشته بقندز در آید - و خود از نارین به نیلبر آمد و روز دیگر در ده خواجه لقمان منزل شد - ہفدہم بشورابه که نه کروہئی قندز است رسیده ہژدہم ظاہر قندز را معسکر گردانید - چون سایر الهانان و مفسدان از بیم ورود موکب منصور و سطوت و صولت اولیای دولت راه فرار سرکرده از آب قندز گذشته بودند نوزدہم جمادی‌الاول بادشاہزادهٔ والا مقدار قندز را مضرب خیام دولت گردانیده بتسلی و استمالت و دلجوئی رعایا پرداختند - آن غارت زدگان و ستم دیدگان که مشرف بر ہلاکت شده بودند از غارہا و درہہای کوہسار برآمده جائی تازه یافتند - و از آن رو که بفزونئی قتل و غارت الهانان سر تا سر آبادانی پی سپر غارتیان شده جمعی کثیر از یتامی و ارامل و دیگر عجزه و مساکین که از فقدان قوت چون ہوام خاک خوار از غذای خاک و گیاه آب بر التهاب زبانهٔ آتش جوع می زدند وصول این نعمت و حصول این جمعیت را از جمله عطایای الٰہی دانسته بعرض حال پرداختند - شاہزاده والاگہر و امیرالامرا بفرمان اشرف بیست و پنجهزار روپیه که یک لک خانی رایج ماوراء النهر است حواله مردم دیانت دار راست کار نمودند که بتفاوت درجات قسمت نمایند - و راجروپ و اسدالله را با جمعی از برقندازان بمحافظت قندز گذاشته و دو لک روپیه بجهت دربایست

وقت حواله فرمودند -

بیست و یکم جمادی‌الاول متوجه بلخ گشتند - درین تاریخ عنایت نامه که بندگان اعلیٰ حضرت به نذر محمد خان و فرمان ذی شان بنام شاهزاده فرستاده بودند رسید - خلاصه مضمون آنکه هرچند بی روشیهای نذر محمد علی‌الخصوص ایستادگی در فرستادن فرزندان حاجی وقاص باوجود اظهار اشرف و سلوک بد او مقتضیٔ مروت و مهربانی نیست امّا چون مراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه احسن مکارم بزرگان آفاق است و درین حضرت تقصیرات و زلات سایر مردم دنیا دیده و دانسته باغماض عین پامال چه جای این نوع بزرگ کردهای خدا و برگزیدهای درگاه کبریا - اگر نذر محمد خان بسلسله جنبانئی طالع موافق و رهنمونی بخت مساعد معتصم بعروهٔ وثقیٰ دولت ابد پیوند گشته اظهار نیاز نمایند بلخ را باو گذاشته لشکری گران و سپاه بی پایان با یک سردار نامدار در بدخشان نگاهدارد - و هرگونه امری که باعث استقرار و مزید اقتدار خان مذکور باشد از قوه بفعل آورد - اگر قصد انتزاع سمرقند و بخارا و انتظام اوزبکیه و الهانان داشته باشد سرانجام جمعیت و اجتماع لشکر و خیل و حشم از قرار واقع نموده مراسم رفاقت و لوازم همراهی زیاده از حوصلهٔ توقع او بجا آرد - مجملاً چون شاهزاده و علی مردان خان از قندز کوچ نموده سه منزلئی بلخ بخلم رسیدند نامهٔ حضرت خاقان گیتی ستان مصحوب اسحٰق بیگ بخشئی کابل نزد نذر محمد خان فرستاده زبانی نیز بعضی پیغامات دادند - خان مذکور نامه را باحترام تمام گرفته اگرچه بظاهر اظهار بشاشت نموده بزبان آورد که مملکت ماوراءالنهر بدیشان تعلق دارد - اما در باطن سخت برهم شده گفت که هرگاه شاهزاده تشریف می آرند بلخ را بایشان حواله نموده متوجه کابل می شوم - و بعد از ملاقات فیض آیات دارای بحر و بر بی توقف روانهٔ تحصیل سعادت [زیارت] حرمین شریفین میشوم - اسحٰق بیگ برهمزدگئی احوال نذر محمد خان و بی اعتدالئی اوزبکان‌گرد و پیش او دیده باندیشهٔ آنکه مبادا او را از هم‌گذرانند معروض داشت که هرچند شاهزاده خود را بایلغار رساند بمصلحت وقت بهتر و مناسب تر خواهد بود - درین اثناء چوچک بیگ نام ملازم نذر محمد خان در وقتیکه شاهزاده نزدیک بآستان امام رسیده میخواستند بهانجا فرود آیند با

مکتوب خان مذکور آمده ملازمت نمود - خلاصهٔ مضمون مکتوب آنکه ملک و مال همه تعلق بملازمان حضرت خلافت منزلت دارد - اگر روزی چند بجهت تهیهٔ مواد سفر حجاز مهلت دهند میتوان ازین ممر جمعیت خاطر اندوخته قلعه را بشما حواله کند - شاهزاده و امیرالامرا آنرا خدعه پنداشته فسخ عزیمت نزول آن مکان نموده بعد از طئی پانزده کروه جریبی دیگر روز در موضع پلاس پوش دو کروهئی بلخ رفته فرود آمدند اسحٰق بیگ از بلخ آمده ملازمت نمود و دیده و شنیده را بتفصیل بر زبان آورد - بعد از نماز شام بهرام و سبحان قلی پسران نذر محمد خان با گروهی از اکابر و اعیان بلخ مثل عبدالوالی شیخ‌الاسلام و خواجه عبدالوهاب رئیس و خواجه محمد یوسف ده بیدی و قاضی احمد پسر میر مومن و بالتون پروانچی و یادگار اویرات بارادهٔ استقبال بی آنکه دولتخواهانرا از این معنی آگاه سازند سرزده داخل لشکر فیروزی اثر شده خواجه عبدالوالی و خواجه عبدالوهاب را نزد اصالت خان فرستادند - خان مذکور گفت که آمدن باین عنوان بسیار نامناسب بود - بایستی اول مطلع می ساختند تا جمعی از امرا پذیره شده بعنوان پسندیده نزد بادشاهزاده می آوردند -

چون علف سر راه بخوراک دواب کفایت نمی کرد و غلهٔ منازل ویران بستوران سپاه قاف شکوه که بحسب شمار از خیل ستاره زیاده بود نمی رسید در اثنای راه بسبب درازیٔ منزل اسپ و شتر بسیار ضایع شده خیمه و خرگاه دیر تر آمده آنچه رسیده بود برپا نگشته لاعلاج در طلب اینان توقف روداد - پس از آنکه باربردار آمده خیمه و خرگاه دولت استاده شد اصالت خان باوردن مامور گردیده امیرالامرا تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشانید و مراسم مهربانی و لوازم قدردانی بوجه احسن بجا آورده گفتند که در خدمت خان عالیشان بعد از دعای فراوان بگویند که لشکر ظفر اثر از پیشگاه اقبال بمدد و اعانت آن رفیع مکان رسیده - هرگونه مددی که در تنبیه گروه حق ستیزان باطل کوش مطلوب باشد از قوه به فعل می آید - و تا برآمد کار با موکب ظفر آثار پای آرام در دامن استراحت نه پیچیده به نیروی کارگزاریٔ توفیق و مددگاریٔ دستیاریٔ تائید حتی‌المقدور کوتاهی نخواهد رفت - پس از آن

خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا بهرکدام از خانزادها و بهمراهان خلعت داده رخصت نمودند ـ

روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی‌الاول مطابق بیست و یکم تیرماه الٰهی بادشاهزاده مؤید و منصور و بختیار و امیرالامرا و دیگر سران لشکر فیروزی اثر بآئین شایسته و شایان و توره و توزک نمایان چهرهٔ دولت و اقبال برافروخته و رایت جاه و جلال برافراشته متوجه بلخ شدند ـ سکان آن سرزمین که هرگز چنین لشکر سنگین بدین زیب و تمکین ندیده بل نشنیده بودند از مشاهدهٔ تسویهٔ صفوف و آرایش بیسال موکب جاه و جلال و بسیاریٔ کوس و علم و خیل و حشم و پیادهٔ بیشمار از برقنداز و باندار و نیزه گزار و فیلان کوه پیکر تنومند صف شکن مزیّن به پوشش های دیبای زرکار چینی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و یراق نقره و صدای زنگ و جلاجل و نوای گورکه و غریو کرنا و شیهه اسپان عربی وعراقی که همه با ساخت مرصع و ستام زر پریوار انداز پرواز داشتند و همچنین سایر لوازم این مقام از انواع زیب و زینت تمام که بحلیهٔ حسن توزک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش یافته بودند بشگفت درمانده خورد و بزرگ از مهابت و شکوه و دبدبه و شان کوکبهٔ اقبال دم در گلو کشیده نفس در کام دزدیدند ـ بالجمله شاهزاده بافواج قاهره بآئینی که در سواری مقرر بود بجلگای پیش طاق که پیش دروازهٔ شتر خوار حصار و بلخ واقعست نزول نموده رستم خان و قاسم خان میر آتش و مردم توپخانه را تعین نمودند که داخل قلعه شده بضبط مداخل و مخارج پرداخته آوازهٔ کوس دولت را بلندی گرای سازند ـ و اسحاق بیگ را نزد نذر محمد خان فرستاده پیغام دادند که چون خاطر نیازمند بعنایت آرزومند دریافت مواصلت ایشانست هرگاه خواسته باشند که از شهر برآیند از روی مهربانی اطلاع دهند تا شرایط استقبال بتقدیم رسانیده گرامی ملاقات دریابد ـ و بعد از آن اگر خواهند تا منزلی که بجهت نزول ایشان مقرر شده باشد همراه رفته صحبت بدارد ـ و باز روز دیگر ایشانرا بمنزل خود برده بسرانجام ضیافت پردازد و اگر همان روز بی تکلّفانه بمنزل ما تشریف آرند روز دیگر ما را مهمان خود سازند ـ در وقتیکه اسحاق بیگ این پیغام رسانید نذر محمد خان بغایت متغیر شده از غایت گرفتگیٔ طبیعت بطعامی که در مجلس

چیده بودند میل نفرموده حضار مجلس را بخوردن طعام مشغول داشت - بعضی از دانایان از گفتگوی او معلوم نمودند که بنابر کبر سن متوقع آن بود که شاهزاده یکسر بمنزل او رفته مهمان می شدند - چون روزگار دولت او بسرآمده و ایام سلطنتش بر پایان مدت بقا مشرف شده بودند لاجرم رفتن خود بباغ مراد بجهت ضیافت شاهزاده شهرت داده پیشتر خیمه بدانجا روانه ساخت و مرصع کمری که لعل چند گرانبها در آن نصب نموده بود بر میان بسته بالای آن زره و بر روی زره جامه پوشیده و اشرفی و طلا و لعل وغیره نیز هر قدر توانست گرفت همراه برداشته با دو پسر سبحان قلی و قتلق و چندی از اوزبکان و غلامان را همراه گرفته بوقت ظهر بیست و هشتم ماه مذکور راه فرار سرکرد - ازین جهت که حصار بلخ بسیار وسیع است و پنج و نیم کروه دور آن و مداخل و مخارج آنرا فرستادها چنانچه باید ضبط نکرده بودند و سواری خان از دیگران امتیاز نداشت از دولتخواهان درون و بیرون کسی مطلع برین اراده نگشت تا آنکه بعد از نماز پیشین مقصود علی دانشمندی برین حقیقت واقف شده بامیرالامرا گفت و امیرالامرا بخدمت بادشاهزاده معلوم نمود - از آنجا که بندوبست محالات بلخ بر قرار واقع میسر نیامد و درون و بیرون از اوزبکان آشفته مغز پریشان اندیش پر بود رفتن خود مناسب ندیده بهادر خان و اصالت خان را با گروهی بتعاقب او مامور فرمودند - و سرداران مذکور بعد از یک پهر از رفتن نذر محمد خان با جمعی از صفدران در همان ساعت با شتاب تمام مرحله پیما گشته جریده رو بمقصد نهادند - و بنابر شدت حرارت هوا آخر هر روز سوار شده تا یک پهر اول بی توقف و اهمال قطع راه میکردند - سوم روز از زبان یکی از غلامان خاصه او که در راه اسیر گشته بود ظاهر گردید که نذر محمد خان در جمعیت اوزبکان که بعد از استماع خبر ورود لشکر ظفر آمود از نواحئ بلخ گریخته با احشام آلچین و قطغان و غیر اینان که در شبرغان فراهم آمده اند داخل گشته خواهش نبرد دارد و بآن انداز سپاه چیچکتو و میمنه را نیز طلبیده - بهادر خان و اصالت خان بمقتضای صلاح وقت یک پهر روز مانده سوار شده تا دو نیم پهر روز آینده بمحنت تمام بعد از قطع مسافت منازل بی آب ریگ بوم و راههای دشوار گذار شش کروهئ شبرغان

در موضع غوطی نزول نموده مترصّد اخبار و آماده و مستعد پیکار نشستند ـ و هنگام سحر بعزم رزم باتفاق چهار هزار سواری که از جمله ده هزار سوار همراه رسیده بود سادات را هراول و راجپوتان را جانب یسار و افغانان را در یمین خود قرار داده راهی گشتند ـ از آنجا که کارگزاری بخت موافق و یاوریٔ اقبال مساعد است از صدمهٔ باد حملهٔ شیران شرزه تزلزل در ارکان ثبات اوزبک و الهان افتاده از بیم اسیر شدن عیال و بغارت رفتن اموال با اهل و عیال روانه اندخود گشتند ـ نذر محمد خان از شنیدن خبر ماندگیٔ دواب لشکر و قلت مردم از فرط بیخبری و نادانی فتح و ظفر را از فروغ هجوم جنود و تابع وفور توابع دانسته و کثرت و قلّت اعوان و انصار را علّت اقبال و ادبار انگاشته باجمعی از اوزبکان که برفاقت او آمادهٔ پیکار شده بودند از شبرغان چهار کروه پیش آمده سه فوج ترتیب داد و خود کارفرمای سپاه شد ـ نخست سبحان قلی و قتلق محمد را روبروی فوج چپ و راست بهادر خان باز داشت و با جمعی از اوزبکان رو بمواجهه خان مذکور آورده همت پست نهمت بر جلب دولت و سعادت روزی ناشده گماشت ـ در آغاز گرمیٔ هنگامهٔ جنگ از نزدیک و دور بنفس درازیٔ تفنگ گرمیٔ بهم رسانید ـ همین که گرم خوئی تیغ سرد دم در رسید پلنگان شیر افگن دندان و چنگال بخونریزی مخالفان تیز کرده صفوف اعدا را از یکدیگر شگافتند ـ آنگاه همگی افواج اهل وفا و وفاق بیکبارگی بارگیها را انگیخته در هر گوشه مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند و بمعاضدت یکدیگر و مساعدت همت کارگر با مخالفان بشدت درآویخته عاقبت بنیروی تائید آسمانی کامیاب نصرت و فیروزی گشتند ـ و بحملهای مرد افگن دمار روزگار آن کم فرصتان بر آورده جمعی کثیر از مردم غنیم را از پا در آوردند ـ نذر محمد خان از دیدن این حال بی اختیار رو برتافته با فراوان پشیمانی و پریشانی بجانب اند خود شتافت ـ و جمعی از اوزبکان سبحان قلی را بدست آورده بجانب چارجو و بخارا راه فرار سرکرد ـ بهادر خان و اصالت خان شاد کام و مقضی‌المرام بمراسم تعاقب تا شبرغان پرداخته چون از نذر محمد خان نشان نیافتند تا رسیدن خبر مشخّص همانجا توقف ورزیدند ـ اوزبک و الهان که

باتفاق یکدیگر شعلهٔ افروز آتش عصیان شده اموال که از رعایا بترکتاز فراہم آورده بودند پیش انداخته با اہل و عیال بهر طرف گریختند و از غایت تذبذب احوال بدشواری تمام اہل و عیال را گریزانیده مال و اموال بتصرّف اولیای دولت دادند و بتوجه والای بادشاه عالم پناه که ہمواره برفاہیت خلایق مصروف است ذکور و اناث رعایای بلخ و بدخشان و ہزاره جات که درین مدت اسیر ستم و جور طایفهٔ ضالّه شده بودند از حبس مؤبّد رہائی یافته رو بجا و مکان خود آوردند - اگرچه اوزبک و الهان غارت زدهٔ لشکر ظفر اثر شدند امّا اگر بهادر خان قناعت بفتح ننموده پی نذر محمد خان ریزکنان بتعاقب میرفت بیشک او با پسران گرفتار صفدران لشکر ظفر اثر می شد - چنانچه بعد از دو سه روز زبانی طاہر بکاول و خواجه کمال ارباب اندخود که آمده خان مذکور را دیدند این معنی بوضوح پیوست -

اکنون حقیقت اندوخته و اموال خان مذکور بزبان قلم می آید - چون شاہزاده و امیرالامرا بسبب تعین نمودن لشکر بتعاقب نذر محمد خان فرصت ضبط اموال او نیافتند و رستم خان و محمد قاسم میر آتش از ملاحظهٔ آنکه مبادا از سبب آخر شدن روز اسباب از قرار واقع بضبط درنیامده موجب بازخواست گردد متوجه نشده لختی بتاراج اوزبکان و سکنهٔ شهر دادند - و تتمّهٔ دوازده لک روپیه از مرصع آلات و نقره آلات و جز آن و دو ہزار و پانصد اسپ و مادیان و سه صد شتر نر و ماده خلیل الله خان با ملتفت خان و شیخ موسی گیلانی و قاضی نظاما و محمد مقیم رفته بضبط درآوردند - و ازین جهت که خان مذکور مدخلات خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود بر کاغذی نوشته در آنجا میگذاشت و مقالید ہمه وقت با خود داشت از قرار واقع معلوم نشد لیکن آنچه از زبانیٔ تحویلداران و متصدیان مهات او از قرار تخمین بظهور پیوست اینست که ہمگی فراہم آورده او از نقد و جنس ہفتاد لک روپیه بود که ہیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - از آنجمله دوازده لک روپیه و کسری بسرکار اقدس آمد و قریب پانزده لک روپیه در بخارا ہنگام فرار او از قرشی قلیلی عبدالعزیز خان و بیشتری الهان و اوزبک بغارت بردند - تتمهٔ چهل و سه لک

روپیه وقت اضطرار قدری در علوفهٔ سپاه خود صرف نموده باقی در حضور او اوزبک و قلماق و المان پیش از ورود عساکر منصوره بده پانزده روز بتاراج بردند ـ

محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن سر تا سر ماوراءالنهر و ترکستان که در تصرف این دو برادر بود از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات و نقدی و غله و جمیع خراج از بقاعات و زکٰوة قریب یک کرور و بیست لک خانی است ـ از آنجمله شصت و چهار لک خانی که شانزده لک روپیه می شود مداخل امام قلی خان و پنجاه و شش لک خانی که چهارده لک روپیه بحساب در می آید تعلق به نذر محمد خان داشت ـ هنگام قسمت هرچند باعتبار وسعت ملک و حاصل حصهٔ امام قلی خان زیاده بود اما از بی پروائی و غفلت او آنچه بود هم نماند ـ و از پرداخت نذر محمد خان و بسعئی او در تکثیر زراعت و تعمیر عمارت حصه اش افزون گردیده ـ بعد از تاخت و باخت اوزبکان و درآمدن بتصرف اولیای دولت قاهره در سال اول نصف و در دویمین بربع رسید ـ الحمد لله و المنة که مبلغ درآمد هردو خان برابر بحاصل جاگیر خان دوران بهادر است بلکه جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کده ابد انجام برابر هرکدام ازین دو خان عالیشان بل بیشتر درآمد جاگیر دارند ـ چنانچه از جاگیر آصف صفات سپه سالار هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل بود که از مداخل آنها بعنوان سه برابر بلکه زیاده از آنست ـ چون مبلغ این بجمیع اقلیم اکبر هندوستان که هشت صد کرور دام و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد لهٰذا نسبت دادن بیوجه و بیحساب است ـ امید که مواد تزاید جاه و جلال این دولتکدهٔ بیزوال لمحه بلمحه در ازدیاد و سر رشتهٔ بقای خلافت ابد مقرون باطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مد مدّت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته باد ـ

آغاز سال فرخنده فال بیستم جلوس مبارک و کیفیت فتح بلخ و بدخشان

خدایرا شکر و سپاس که غرّهٔ جمادی الثانی سنه هزار و پنجاه و شش سال بیستم جلوس مبارک که مانند سراپای روزگار این دولت ابد پایان مجمع سعادات ابدی و منبع برکات سرمدیست بخیر و خوبی شروع شده جهان را مژدهٔ مسرّت داد - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه بر سبیل تواتر و توالی از عالم بالا ورود نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت خود قرین سعادت بر در آمد - چنانچه بسلسله جنبانیٔ اقبال حضرت صاحبقران ثانی درینولا فتح و نصرت آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع بدخشان و بلخ بکمال آسانی نصیب اولیای دولت گردید - هشتم جمادی الثانی از عرایض شاهزاده و امیرالامرا و بهادر خان و اصالت خان بمسامع جاه و جلال رسید که چون بتاریخ بیست و هشتم جمادی الاول بلخ بتصرف اولیای دولت درآمده نذر محمدخان آوارهٔ دشت ادبار گردید بهرام و عبدالرحمٰن پسران نذر محمد خان را با رستم ولد خسرو سلطان که هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهیٔ خان باز مانده در ارک نزد عیال او بودند حوالهٔ لهراسپ خان نموده مردم معتمدی بمحافظت ازواج و بنات و جواریٔ او مقرر ساختند - و سوم ماه مذکور چون ماهچهٔ رایات فتح و فیروزی مانند اختر نیک پرتو نیک اختری و بهروزی بر سر بلخ گسترده آن محیط یمن و برکت مرکز اعلام نصرت و نقطهٔ منطقهٔ دولت و اقبال و مدار پرکار جاه و جلال گردید در ساعتی که سعود آسمانی سعادت دوجهانی از آن اکتساب می نمود در مسجد بنا نمودهٔ نذر محمد خان خارج دروازهٔ خانهٔ خان مذکور همگی اشراف و اهالی و موالیٔ آن مملکت مانند طیب خواجه و سنگی خواجه و محمد صادق ده بیدی و خواجه عبدالغفار و خواجه عبدالوالی را حاضر ساخته خطیب فصیح زبان بعد بیان مراتب حمد جناب الٰهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلّم بذکر اسم سامی و القاب گرامی بادشاه دین پرور مدارج منبر بلند پایه گردانیده در همان ساعت چهرهٔ زر از سکّهٔ مبارک صفای نور و ضیا پذیرفته رشک فرمای

مہر انور شد و لختی از آن نقود برکت آمود فیض نظر انور دریافت ـ خدیو خدا شناس و خداوند حق اساس کہ برخلاف سلاطین دیگر مواد غفلت و غرور را اصلا در نظر دوربین جا نداده از قہر آنحضرت پر حذر و از خویش سر حساب اند و پیوستہ در باطن با خدای خود در مقام نیاز بوده ہمہ وقت توجہ آن قبلۂ روی و دل مردم خدا آگاه بجانب آن والا جناب است بمجرد آگہی شکر و سپاس بیقیاس و منّتہای بی منتہای واہب بی منّت و جوّاد بی ظنّت بجا آورده از روی شگون برسم معہود امر بنوازش نقّارۂ شادیانہ فرمودند ـ ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تہنیت بجا آورده تسلیمات مبارکباد ادا نمودند ـ نوبتیان دولت از نوازش کوس دولت و کامرانی و نواختن گورکۂ شادمانی بانواع دبدبہ و رفعت خم روئین و طاس سیمین سپہر برین را پرطنین ساختند ـ و رامشگران و سرود سرایان نیز آہنگ ساز عیش و نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست نموده بنغمۂ ہوشربا فلک فرتوت را برقص درآوردند ـ لله الحمد و المنة سرمایۂ انبساط جاودانی و مادۂ نیل آمال و امانیٔ دوجہانی آماده گردید ـ و از بسط بساط طرب و نشاط عقدۂ قبض خواطر خورد و بزرگ و گرۂ چین جبین خواص و عوام کشاده گشت ـ و بامر معلیٰ گرامی جشن این فتح نامی تا ہشت روز آرایش داشت ـ و ہر یک از اعیان دولت و ارکان سلطنت بتخصیص بہادر خان و اصالت خان و ہمراہان آنہا کہ در تعاقب نذر محمد خان ترددات نمایان بظہور آورده بودند بانعام خلاع فاخره و اضافۂ نمایان سرافراز شدند ـ و این جشن دلفروز تا ہشت روز زینت افزای روزگار بوده ہیچ گسستہ امید را مقصدی نماند کہ بحصول نہ پیوست ـ شعرای بلاغت دثار شعری شعار قصاید غرا متضمن ادای تہنیت و تاریخ معروضداشتہ مورد تحسین و آفرین گشتند ـ از جملہ نصیرای شیرازی باین تاریخ بطریق تعمیہ برخورده از انواع عنایت برخوداری یافت ـ

شکر لله کز عنایات خداوند جہان
کرد فتح ملک توران سرور مالک رقاب

بادشاه غازیٔ عادل شہنشاه جہان
آنکہ کرد او را جہان از جملہ شاہان انتخاب

گشت در تسخیر عالم ثانیٔ صاحبقران
ایزد او را کرد در کشورستانی کامیاب
در دلش عزم جهانگیری شبی گر بگزرد
گیرد اقبالش جهانرا صبح پیش از آفتاب
سال این تاریخ جست از عقل دانشور نصیر
گفت با طبعش زراه تعمیه کای نکته یاب
والیٔ توران برآر از ملک توران وانگهی
ثانیٔ صاحبقران بنشان بجایش کن حساب

اکنون خامهٔ حقایق نگار بتفصیل انواع عواطف که نسبت بامرای عظام خاصه بهادرخان وغیره همراهان در آنروز بهجت افروز بظهور آمده می پردازد - هر یک شاهزاده و امیرالامرا خلعت خاصه با نادریٔ طلادوزی و بمحمد بدیع پسر خسروسلطان که بوسیلهٔ پدر شرف اندوز ملازمت گشته بود خلعت خاصه و جیغهٔ مرصّع و خنجر مرصّع و اسپ با زین مطلّا مرحمت نمودند - مدارالمهامی سعدالله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و جامع فضایل صوری و معنوی ملا علاءالملک تونی میرسامان که در صناعت تنجیم صاحب خبرت و مهارت کلّی بوده در دقایق این فن ذوفنون درجهٔ علیا و ید طولیٰ داشته چندی قبل از تسخیر بدخشان و بلخ از قواعد نجومی استخراج این فتوحات نمایان نموده بعرض مقدس رسانیده بود باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزاری دویست سوار و بهادر خان بخلعت و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و انعام دو لک روپیه نقد و اصالت خان بخلعت خاصه و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و مهیش داس راتهور بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و هر یک از روپ سنگه و رام سنگه راتهور و راو روپ سنگه چندراوت و حیات ترین بخلعت و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و علاول ترین بخلعت و منصب هزاری شش صد سوار و عجب سنگه و چتر بهوج و چندر بهان و سنگرام و نیکنام و سید چاون و بلو چوهان وغیره بندها که تفصیل آن طولی دارد از اصل و اضافه سربلند گشته بکام دل رسیدند - قباد میرآخور که بعد از کشایش غوری همراه ابراهیم حسین ترکمان بدرگاه خلایق پناه آمده بود با دو

پسر سعادت زمین بوس حاصل نموده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و منصب هزاری پانصد سوار و مرحمت اسپ و انعام بیست هزار روپیه رایت افتخار برافراخت - سعید خان بهادر ظفر جنگ که بحکم معلی از قندهار روانه شده بود دولت ملازمت دریافته هزار مهر نذر و هژده اسپ پیشکش گذرانید - راجه راج روپ بعنایت خلعت و جمدهر مرصّع و گوشوارهٔ مروارید و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و منصور حاجی که قلعهٔ ترمذ را بسعادت خان سپرده به بلخ آمده بود بخدمت صدارت بلخ که در عهد نذر محمد خان نیز داشت و منصب دو هزاری هزار سوار و محمد حسین پسرش بمنصب پانصدی دویست سوار غائبانه سرافراز گردیدند -

التجا کردن بادشاهزاده محمد مراد بخش از روی نادانی در باب طلب خود بدرگاه جهان پناه و نتیجهٔ که بر آن مترتب شد

در نظر حقایق نگر ارباب بصیرت که از کحل‌الجواهر الهام نور پذیر است اثر نیک اختری و علامت استحقاق خلافت از جبههٔ هر که تابان باشد مانند فروغ آفتاب جهانتاب نمایان و هویداست - چه هر نظر یافتهٔ عنایت الهی که مشیت ازلی ببادشاهیٔ او تعلق پذیرفته باشد در جمیع امور ظاهر از آن مظهر اتم کمالات بشری درخور همان رتبهٔ والای سلطنت فنون تدبّر و تفکّر بظهور می آید - و هر که خداوند این بخت مادر زاد و صاحب این دولت ازل آورد خداداد نباشد آثار بی رشدی و امارات نادانی از سیمای او چهره نما بوده همه آن کند که بآداب جهانگیری و جهانبانی و مراسم کشورگیری و گیتی ستانی تناقض و منافات تمام داشته باشد - غرض از تسوید این معانیٔ حکمت مبانی بیان کیفیت احوال شاهزاده محمد مرادبخش است که بتصوّر ناقص و فکرهای دور از راه پس از فتح ملک موروثی که بمحض عنایات ربّانی و تائید آسمانی بکمال آسانی روداده حکومت

چنین مملکتی که از مبدای بنیاد طلسم آباد دنیا تا اکنون که پرتو تسخیر اولیای دولت روز افزون بر آن تافته هیچ بادشاه زبردستی از فرمانروایان ہند دست تصرف صاحب آن دیار را برنتافته و به ہیچ وجه دست استیلا بر آن نیافته - بلکه فوز این آرزو بخواب و خیال ہم سلاطین ہند را ننموده به ہیچ و پوچ از دست داده نکونامی را مبدل به بدنامی ساخت و بخت رو آورده و دولت بر در آمده را رد نمود - ہمین آمدن خود را بحساب فیروزی مجرای داشته برہنمونئی جمعیت از ملازمان نا دولتخواه بعد از درآمدن بلخ نخست التماسی که داخل عرضداشت کرد این بود که یکی از بندگان معتمد بجهت نظام مہمات بلخ و محافظت این ولایت تعین شود تا ملک را باو سپرده خود عازم دریافت سعادت حضور شود - این التماس بر طبع مقدس بغایت گران آمده در جواب بخط خاص فرمان والا شان شرف صدور یافت - مضمونش آنکه درین وقت که بعنایت الٰہی چنین مملکتی که فتح آن مفتاح تسخیر تورانست اضافهٔ ممالک محروسه شده الوس چغتا از سالهای دراز مترصد این نعمت غیر مترقبه بودند از چهار طرف بخوشوقتئی فرمانروایی صاحب قدیم و ولی نعمت دیرینه سال بجهت دریافت ملازمت او رو به بلخ آورده اند - و ہنوز ساحت بلخ و بدخشان از خس و خاشاک وجود نا پاک اوزبک و الهان رفت و روب واقعی نیافته خواہش این معنی بغایت ناپسندیده و بدنما و بسیار نامناسب و بیجا بود - ہرگاه مکرر بر زبان فیض بیان رفته باشد که بعد از فتح ملک توران را باو عطا نموده ہر قدر خزانه و لشکر که می خواہد در فرستادن و تعین نمودن آن ہرگونه توجہی که می باید مبذول خواہیم داشت باز از عدم بصارت ظاہری و باطنی از بینش عواقب امور بغایت دور بوده این نوع التماس و آرزو نمودن چه معنی دارد - اگر در خود تاب و تحمل و طاقت بی توجہی و بی عنایتئی ما در می یابد بار دیگر باظہار این مطالب بپردازد و الاّ پیرامون این التماس نگشته روا دار برہمزنئی کار صورت یافته نشود - و بودن خود ببلخ قرار داده مردم جا بجا تعین نماید - و باتفاق امیرالامرا در نظم و نسق معاملات آن دیار و تنبیه و تادیب شورش انگیزان فتنه گر کوشیده طریقهٔ عدل و احسان با خلایق مرعی و منظور دارد - باوجود گزارش چنین مقدمات چون شاہزاده از رزق خبرت و نصیب بصیرت

بهرهٔ نداشت از خواب غفلت بر نیامده دیگر باره عرضداشت نمود که تا یک مرتبه از ملازمت لازم البرکت استسعاد نیافته حقیقت معامله را خاطر نشان و دلنشین نسازد به هیچ وجه بودن خود به بلخ قرار نخواهد داد - و فی الحال از فرط عدم تمیز بهادر خان و اصالت خان را که بعد از شکست نذر محمد خان از شبرغان باندخود راهی گشته بودند و یک دو ماه توقف آنها در آن ملک ضرور بود بی آنکه خاطر از ربط و ضبط احشام آنجا فراهم آورده استحکام قلاع دهند با خلیل الله خان که از بلخ بکمک سپاه ظفر دستگاه تعین شده بود واپس طلبیده خواست که بلخ را بآنها سپرده متوجه کابل گردد - ازین ارادهٔ ناصواب شاهزاده برخی از ناقص اندیشگان کوتاه دید از امرا و منصبدار بمقتضای محبت عزیزیٔ موطن و نفرت از آمیزش مردم آندیار و ناموافقت آب و هوای آن ملک نیز ارادهٔ مراجعت نمودند - این معنی موجب شکسته دلیٔ رعایا و پریشانئی احوال سپاه و الوساقی که از هر جانب رو به بلخ نهاده بودند گشت - و اکثری از قصور فطرت و فرط عدم تمیز دست تطاول بمال مردم دراز نمودند - و بندوبست از میان برخاست - رای صواب آرای حضرت شاهنشاه حکیم منش حقایق آگاه بمقتضای وقت اقتضای آن نموده که یکی از بندهای معتبر مزاجدان بجهت بندوبست آن تعین نمایند که کل عساکر را ازو دقایق بیم و امید بدرجهٔ اعلیٰ باشد و همگنانرا از متابعت صلاح دید و عمل مقتضای تدبیر او گزیری نبوده گریز نباشد - لاجرم مدار المهامی سعدالله خان را که در فنون دانش و بینش ثانی ندارد نامزد فرمودند - و مقرر نمودند که اگر شاهزاده از ارادهٔ ناصواب نادم نگشته البته باین طرف آمده باشد او را ندیده حکومت بلخ و تنبیه و تادیب مفسدان بعهدهٔ بهادر خان که سردار جمعیت دار است و بالذات در شجاعت و شهامت کوتاهی ندارد و کار خزانه و سپاه و داد و ستد و حراست رعایا و پرداخت احوال سکان آنجا باصالت خان که بحسن سلوک و اصابت تدبیر موصوفست مقرر نموده تاکید کنند که بموافقت و موالفت یکدگر کارها را صورت میداده باشند - و بحکم قضیهٔ زمین بر زمین عمل نموده بجهت انصرام هر کاری سرداری را بهر سرزمین با سپاه درخور آن تعین نماید - از جمله نجابت خان ولد شاهرخ میرزا که آباء و اجداد او بیمن نیکو خدمتئ این درگاه بحکومت

بدخشان مقرر بودند اگر ببدرقگئی بخت راهنما و همراهئی همت کار فرما صوبه داریٔ آنجا قبول داشته باشد باو و اگر از بی رشدی و پست فطرتی در رفتن جای آبا و اجداد استادگی کند قلیچ خان را با جمعیت آراسته به بدخشان با توابع و رستم خان را با لشکری شایسته بحفظ اندخود و مضافات آن معین گرداند - و تحقیق جمیع حاصل آنولایت هر جا مناسب داند تخفیف و هرجا ببرزگران و فالیزسازان از عبور لشکر یا بی اعتدالیٔ احادالناس نقصانی رسیده نقد از خزانه بدهد - و بمنصبداران نقدیٔ سه ماهه و بجاگیرداران باندازهٔ جمعیت هر قدر که مناسب داند بطریق مساعدت تنخواه نماید - و برخی از بندگان جاگیر پژوه را بر طبق دستور حضور اقدس از امکنهٔ مفتوحه تیول تنخواه نماید - و برای مرمت حصار بلخ از بیلدار و دیگر عمله هرچه درکار باشد نوکر و اجوره دار از روی تاکید بکار دارد - و فرزندان و وابستگان درونی و بیرونئی نذر محمد خان را همراه راجه بیتهلداس و خلیل الله خان و لهراسپ خان و مهیشداس راتهور روانهٔ درگاه شاه عالم پناه گرداند - و از نوکران خان و خواجها و علما و مشاهیر بلخ هرکه رجوع آرد مثل طاهر بکاول از روی کمال ارادت خواهان بندگئی درگاه باشد دلاسا نموده روانهٔ حضور سازد - و هرچه از اسباب و اسپان خان مذکور لایق سرکار بود بحضور پرنور بفرستد - و بجهت کان لعل امینی متدین تعیّین نموده ضبط جانوران شکاری بعهدهٔ میرزا نوذر مقرر کند - و از بندهای درگاه هرکه خواهش آمدن درگاه یا در قبول خدمت ایستادگی کند او را بتغییر منصب و جاگیر متنبه سازد - و چون مدار بیع و شرای آن دیار بر خانی بوده و اکنون از روی روپیه در سودا و معامله مردم آن دیار تصدیع می کشند باید که خانی را که بمس آغشته فرمانروایان آنجا سکه زده اند یکسر گداخته برابر ربع روپیه بسکهٔ سامی مسکوک و باسم شاهی موسوم ساخته رواج دهد - و حکم اقدس صادر شد که بعد از رسیدن علامی به بلخ امیرالامرا بقندز شتافته تنبیه و تادیب گروه المان که از آب جیحون گذشته در حدود بدخشان سر بشورش برداشته اند از قرار واقع نموده بعد از رسیدن صوبه دار بدخشان بکابل بیاید - القصه خدیو دین و دولت همگی مراتب مذکوره را بمدارالمهامی ارشاد نموده بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و

شمشیر خاصه و دو اسپ با زین طلا و مطلا سرافراز ساخته شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الثانی با جمعی از بندگان رخصت فرموده بهادر خان را بارسال شمشیر مرصع مصحوب سعدالله خان عز و افتخار بخشیدند - و بعلامی حکم شد که از راه خنجان که بغایت دشوارگزار اما از راهہای دیگر نزدیکتر است روانه گردد - و بسید فیروز حکم شد که بیست و پنج لک روپیه خزانه برای مواجب سپاه نصرت دستگاه و مصالح دیگر از راه پنجشیر به بلخ رسانیده برگردد - سعدالله خان از راه خنجان در عرض یازده روز شب دو شنبه ہشتم رجب به بلخ رسید و ہرچند بشاہزاده برای فسخ عزیمت که موجب رضامندیٔ پادشاه صورت و معنی بود از زبان اشرف کلمات موعظت انگیز پیام نمود از بیدانشی قبول نکرده قدم در راه نافرمانی نهاد - لاجرم بندہا را از رفتن خانهٔ شاہزاده منع نموده بهادر خان و اصالت خان را تسلیم صوبه داریٔ بلخ فرمود - و چون نجابت خان دلنهاد حکومت بدخشان نشد قلیچ خان را با نظر بهادر و نورالحسن بخشئی احدیان با دو ہزار احدی و چندی دیگر که جمعیت شان پنج ہزار سوار بود ببدخشان و رستم خان را با راجه بهادر سنگھ و راجه بیتی سنگھ و چندرمن بندیله و محمد قاسم میرآتش با دو ہزار سوار برقنداز و پنج ہزار سوار دیگر باندخود روانه گردانید - و شاه بیگ خان را بغوری و شاد خان را بمیمنه و حیات خان ترین بخان آباد و خنجر خان بروستاق و جبار قلی ککھر را بشبرغان و خوشحال بیگ کاشغری را بسان چاریک تعین نموده محافظت آقچه بشادمان پکھلی وال و خلم بعبدالعزیز خان ولد صفدر خان و درۂ گز به بهادر نوحانی و بابا شاہو بمحمد شاه قدیمی و مومن آباد بشیخ فتح الله و ایبک بافلاطون و رباط زیرکان به پسران ہمت خان و آستانهٔ علویه بنظام میواتی و نارین بشاه محمد گرزدار و خنجان بمیرک بیگ و دو شاخ به عبدالغفور و فتح آباد بفرخ حسین خراسانی و کلنه و گرگان باوگرسین کچھواہه و قرشک بمحمد زمان و اندراب بقاسم بیگ و کولاب بجلال الدین محمود مقرر گردانید - و ہمگی خدمات را در عرض بیست و دو روز سرانجام داده مراجعت بدرگاه عالم پناه نمود - و میر قریش و میر عبدالله و میر حسین و میر کلان اعیان کولاب خطبه باسم سامیٔ بادشاه فلک دستگاه خوانده الهانان را که در آن نواحي بودند

یک قلم رانده همراه جلال الدین محمود دروازی با پنج شش هزار کدخدایان معتبر به بلخ رفته سعدالله خان را دیدند - خان مذکور همه را بنوازشهای بادشاهانه و عنایت مناصب سرافراز ساخته بوطن گردانید -

درینولا که رستم خان روانهٔ اندخود گردید خسرو بیگ ترکمان قوش بیگیٔ نذر محمد خان رسیده از جانب او ظاهر ساخت که جمعی از المانان اویماقات این حدود را تاخته مال و مویشی را بغارت برده اراده دارند که بر یورت بنده ریخته آنچه از دست برآید تقصیر نکنند امیدوارست که به لوازم کومک پرداخته از اشرار فجار رستگاری بخشند و درین ضمن خود نیز آمده رستم خان را دید - درین اثناء ظاهر شد که المانان زشت سرشت اساری و اموال بسیار در پناه رباطی که درین حوالی است فراهم آورده و خود بالای پشته برآمده ایستاده اند همین که سپاه ظفر دستگاه نمایان شد رفته رفته پیش آمده باتفاق بر صف رستم خان جلو انداختند - آن شیر دل از تاخت آن روباه صفتان کم فرصت که در لباس گاو تازی اسپ انداخته بودند از جا نرفته و چون کوه ثبات قدم ورزیده حملهٔ ایشان را بکاهی بر نداشت - و باعتضاد و تائید الٰهی و همراهیٔ اقبال بادشاهی نیروی تازه و مدد نصرت بی اندازه یافته بضرب تیر و تفنگ در یک نفس جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت و تتمه را آوارهٔ وادی فرار گردانید - و آنچه از اسپ و شتر و گوسفند و جز آن بغارت برده بودند بدست آورده بر غارت زدگان بموجب شناخت هرکس قسمت نمود - خسرو بیگ در آن روز تلاش رستمانه نموده بیاوریٔ بخت بیدار در سلک بندهای درگاه بمنصب هزاری پانصد سوار سرافرازی یافته با قوم و قبیلهٔ خود باندخود رفت -

اکنون قلم وقایع نگار به تحریر واقعات حضور می پردازد - شاهزاده محمد دارا شکوه که در جهانگیر آباد معروف بهرن مناره بواسطهٔ کوفت حرم محترم خود توقف ورزیده بودند در شانزده روز طیٔ مسافت چهل روزه نموده بحوالیٔ کابل رسیدند - سعید خان بهادر فیروز جنگ و صدرالصدور سید جلال باستقبال شتافته بسعادت ملازمت رسانیدند و آن کامگار هزار مهر نذر گذرانیده بخلعت خاصه مفتخر گردیدند - بیست و نهم شاهزاده مراد بخش را پسری بوجود آمده بمحمد یار موسوم گشت -

فرستادن میر عزیز را با نامهٔ عاطفت مضمون نزد نذر محمد خان بصوب ایران

اگرچه مکارم و مآثر بادشاه دانشور که تقدیر مقادیر آن باندازهٔ وہم و حد مقیاس قیاس نیست و تن بشرح و بیان نمی دہد اما شمهٔ از عنایتهای که درین ایام در حق نذر محمد خان که باعانت نامساعدی بخت رو از قبلهٔ مراد برتافته متوجه ایران شده بود بقلم می آید - باوجود آنکه در اوایل جلوس از تیره رائی و تباه اندیشی مصدر حرکات شنیعه شده کمال ناحفاظی و بی آزرمی ازو سرزده بود درین وقت بمقتضای عطوفت و رافت جبلی و ترحم و شفقت ذاتی یکسر ہمه را پایمال ہجوم افواج بخشایش ساخته خواستند که از مراتب عطوفت و رافت که نسبت باو در خاطر فیض مظاہر داشتند آگاه سازند - لاجرم میر عزیز ملازم شاہزاده محمد دارا شکوه را که سابقاً نیز از جانب آن بیدار بخت بجهت ادای نامه و پیغام دوستی نزد خان مذکور رفته بود بانعام خلعت و چهار ہزار روپیه نقد برنواخته با نامهٔ عاطفت مشحون که حسب الحکم سعدالله خان بقلم آورده و نقل آن درین کتاب نوشته میشود[1] با مکتوب بادشاہزاده بلند اقبال ہشتم رجب رخصت فرمودند - میر مذکور بعجلت تمام راہی شده نزدیک بفراه به جان نثار خان یرلیغ قضا لفاذ که بخان مذکور ارسال یافته بود رسانید - چون دریافت که نذر محمد خان بصفاہان شتافته است پیش از جان نثار خان از راه طون و طبس روانه شد - و چون وارد صفاہان شد خبر یافت که نذر محمد خان از غلبهٔ سودا در آنجا توقف ننموده بجانب میمنه برگشته در فکر آن شد که از عقب راہی گشته در ہرجا در خورد نامه باو برساند - شاه عباس دارای ایران او را ازین اراده باز داشته پیغام داد که درین وقت شورش دماغ و آشفتگی طبیعت او بحال خود نیست رفتن نزد او بجز خفت نتیجهٔ دیگر نخواہد داد - باید که روز عیدالضحیٰ ہمراه جان نثار خان ما را دیده حقیقت را بآستان خلافت معروض

۱- نقل نامه در بادشاه نامهٔ عبدالحمید درج است لیکن درین کتاب نوشته نشد - مصحح -

دارد - میر مذکور مقدمات مذکوره بسمع رضا شنیده حقیقت را بتفصیل عرضداشت نمود - حکم معلیٰ در جواب بشرف صدور پیوست که اگر آن برگشته بخت را سعادت راه‌نما و دولت کار فرما می بود از وصول این نامه محروم نمی شد الحال رفتن در پی او سودی ندارد باید که با نامه روانهٔ درگاه عالم پناه گردد -

پانزدهم سعید خان بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و حکومت ملتان سرافرازی یافته رخصت آن صوب گردید - و خواص خان بخلعت و جمدهر مرصع و صوبه داریٔ قندهار از تغییر سعید خان و باضافهٔ هزاری ذات و هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و حیات خان بخلعت و داروغگئی مردم جلو از تغییر خواص خان و منصب دو هزاری هزار سوار و راجه راجروپ بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و شادمان بمنصب هزاری نهصد سوار و جبار قلی بمنصب هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافته عز افتخار جاوید حاصل نمودند - و غضنفر ولد الله ویردی خان و محسن ولد حاجی منصور از بلخ آمده سعادت ملازمت حاصل نمودند - محسن مذکور بعنایت خلعت و کمر خنجر طلا و شمشیر و اسپ با زین نقره و سعادت خان قلعدار ترمذ بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت نقاره سرافرازی و بلند پایگی یافتند - مبلغ پانزده لک روپیه و هفتاد هزار اشرفی که مجموع بیست و پنج لک روپیه باشد مصحوب عاقل خان روانهٔ بلخ نموده حکم شد که بشاه بیگ خان قلعدار غوری رسانیده برگردد - و به بهادر خان حکم فرمودند که آنرا مصحوب جمعی به بلخ طلبیده بیست و پنج لک روپیهٔ سابق و مبلغ حال که پنجاه لک روپیه میشود در وجه علوفهٔ لشکر و دیگر ضروریات صرف نماید -

بیست و دوم شهزاده مراد بخش بآق سرا رسید - حکم معلیٰ صادر شد که او خود را از منصب و جاگیر برطرف و از دریافت سعادت ملازمت محروم دانسته بشهر درنیاید و بعد از تشریف شریف به لاهور از جای که هست به پشاور رفته اقامت گزینند - بیست و پنجم سه اسپ با ساز طلا به بهادر خان و اصالت خان و رستم خان مصحوب شیر مرد خواجه مرحمت نموده فرستادند - بیست و هفتم ماه مذکور خلیل‌الله خان و راجه بیتهلداس و

لهراسپ خان پسران و متعلقان نذر محمد خان و سه دختر خان مذکور را با دو زن محمد یار که دخترزادهٔ دین محمد خان و پسرزادهٔ پاینده سلطان است و از آن دو زن یکی سابق زن امام قلی خان بود پس از آن بنکاح محمد یار درآمده از بلخ همراه آورده در جلگای ماهرو فرود آمدند - روز دیگر صدرالصدور سید جلال تا خیابان پذیره شده بهرام و عبدالرحمٰن را با رستم ولد خسرو بملازمت کیمیا سعادت رسانید - بادشاه فلک دستگاه بهرام را بمرحمت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع و پهولکتاره و منصب پنج هزاری هزار سوار و دو اسپ با ساز طلا و دو تقوز پارچه و بیست و پنج هزار روپیه نقد و عبدالرحمٰن خان را بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم پسر خسرو را بخلعت و اسپ سرافراز ساختند - و عبدالخالق داماد نذر محمد خان را و بالتون پروانچی خسر نذر محمد خان را بانعام خلعت سرافراز گردانیدند - و عبدالرحمٰن را از غایت عنایت بشاهزاده محمد دارا شکوه سپرده صد روپیه روزینه مقرر فرمودند - تفصیل اسامئی عورات و دختران نذر محمد خان که بکابل رسیدند بدین وجه است - سه منکوحهٔ او یکی دختر اورازبی دوم دختر بالتون پروانچی سیوم مادر خسرو است - سه دخترش یکی شانزده ساله دوم چهار ساله سوم یکساله - اکنون بذکر امهات اولاد نذر محمد خان می پردازد - والدهٔ عبدالعزیز خان خانه زاد قاضی تولک است که خواهر نذر محمد خان خریده بود - چون جمیله بود نذر محمد خان میل طبیعت بهم رسانیده ازو گرفت - بیست سال است که در گذشته - والدهٔ خسرو سلطان از مردم کم پایهٔ بلخ است - والدهٔ بهرام و عبدالرحمٰن نیز از مردم اعیان نبودند و هر دو درگذشته اند - والدهٔ سبحان قلی نیز ازین نوع است - در وقت فتور نذر محمد خان از بلخ گریخته نزد عبدالعزیز خان رفت - و مادر قتلاق و سه دختر که از کنیزان قلماق اند بحضور آمده - و نذر محمد خان زوجهٔ عبدالعزیز خان را که دختر خواجه عبدالرحیم جوئباریست از بطن خواهر باقی محمد خان و ولی محمد خان با دو دختر عبدالعزیز خان که از همین منکوحه متولد شده اند در بلخ پیش خود نگاهداشته دستوریٔ بخارا نمی داد سه روز قبل از ورود عسکر منصور به بلخ پیش عبدالعزیز خان فرستاد - نواب قدسیه القاب بیگم

صاحب ہمہ را نزد خود طلبیده انواع عواطف و اقسام مراحم در حق ہریک جدا جدا بظہور رسانیده درخور رتبہ و حال زیور و اقمشہ عطا نموده فرمودند کہ چون این نوع حرکات مقتضئی گردش افلاک است و تلخ و شیرین روزگار ہمہ وقت بر مذاق خواص و عوام درکار خاطر بہ جمیع وجوه جمع داشتہ تفرقہ را بخود راه ندہید کہ انشاءالله تعالیٰ درین نزدیکی بہ نذر محمد خان ہرجا کہ باشد خواہید رسید ـ و تا این جا خواہید بود بکمال عزت و نہایت رفاہیت وقت بسر برده بہ ہیچ وجہ گلہمند نخواہید شد ـ حضرت خاقان خدا شناس ہر دو دختر خان مذکور را بدستور فرزندان دیگر بارادۂ آنکہ ہر کہ شایستگئی ازدواج داشتہ باشد برای یکی از دارای سپہای خلافت خطبہ نمایند بحضور طلبیده مشمول انواع عنایات و عاطفت گردانیده از جواہر و مرصع آلات مبلغی گرانمند و اقسام پارچہ ہر دیار انعام فرموده رخصت دادند کہ با پسران نذر محمد خان یکجا باشند ـ

غرۂ شعبان بگلگشت محال دامن کوه کابل[1] کہ سراپایش مانند پای تا سر محبوب مرغوب افتاده و ہر گل زمینش چون گوشۂ ابروی دلکش دلبران خوبی و خاطر فریبی را بر طاق بلند نہاده بفزونئی اشجار میوه دار و آبشار فیض آثار از روضۂ رضوان و انہار ارم یاد میدہد و باعتبار نزہت حدایق و صفای آب آب و تاب سبزۂ گلزار کشمیر بی نظیر را از یاد می‌برد تشریف ارزانی فرموده بعد از سیر و شکار بکابل مراجعت نمودند ـ فرامین طلب گوہر درج دولت و اقبال شاه شجاع از بنگالہ و گرامی اختر اوج عظمت و جلال بادشاہزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بہادر از احمد آباد بشرف صدور پیوستہ صوبہ داریٔ بنگالہ باعتقاد خان ناظم بہار و حکومت احمد آباد بشایستہ خان صوبہ‌دار مالوه مرحمت فرمودند ـ و شاہنواز خان بخدمت صوبہ داریٔ مالوه و منصب پنجہزاری پنجہزار سوار و فوجداریٔ جونپور از تغیر خان مذکور بمیرزا حسن صفوی و صف شکن پسرش را بمنصب دو ہزاری دو ہزار سوار از اصل و اضافہ سرافراز ساختہ مصحوب او نقاره بمیرزای مذکور مرحمت نمودند ـ غرۂ شعبان سعدالله خان از بلخ برآمده براه خنجان روانہ شده در عرض چہار روز بکابل رسید و سعادت ملازمت اشرف دریافت ـ چون ہمگی خدمات را مطابق حکم

۱ـ کوه دامن کابل (و ـ ق) ـ

اقدس بتقدیم رسانیده بود بانعام خلعت و اضافهٔ ہزار سوار بمنصب شش ہزاری پنجہزار سوار سرافراز گردید ـ

چون در کابل عمارتی شایستهٔ نزول نبود لاجرم باغ اورته را که در ایام بادشاہزادگی بجہت نزول خود ترتیب داده بودند درینولا با باغ مہتاب که متصل آنست بجہت محل و دیوانخانه برگزیده در ہر دو عمارات عالیه طرح افگندند ـ و در سال نوزدہم جلوس جمیع عمارات که در حدایق حکم شده بود بصرف پنج لک روپیه صورت تمامیت پذیرفته قابل ورود اشرف گردید ـ از آنجمله دو لک و پنجاه ہزار روپیه بر دولت خانهٔ مقدس و دو لک و پنجاه ہزار بر عمارات شہرآرا و جہان آرا و چہار باغ و باغات دیگر و روضهٔ حضرت فردوس مکانی صرف گشته ـ چو حصن کابل بفرمان حضرت جنت مکانی بگچ و آہک بر آمده ارک خام مانده بود درینولا بفرمان اشرف آن نیز به گچ و آہک برافراخته آمده ـ و از آنرو که آب نداشت حکم شد که باولئی جنوب را داخل ارک نموده دیواری بر گردش بکشند ـ

معاودت موکب ظفر طراز از کابل بدارالسلطنت لاہور

چون درین احیان ہمه کام ہواخواہان دولت بی پایان بتائید و دستیاریٔ کارسازان عالم بالا حسب المرام برآمده بلخ و بدخشان بکمال آسانی میسر آمد لاجرم شادکام مظفر و منصور بسمت قرار گاه اورنگ خلافت معاودت فرموده عزیمت سر کردن دیگر مہات و تہیهٔ اسباب قرارداد خاطر خطیر پیشنہاد ہمت والا گردانیدند ـ از منزل اول ذوالقدر خان را بخلعت و منصب دو ہزاری دو ہزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و قلعداریٔ کابل و ضبط بنگش بالا و پائین و اکرام خان را که روزینه دار بود بمنصب سابق دو ہزاری دو ہزار سوار سرافراز نموده اولین را بکابل و آخرین را بفتح پور رخصت فرمودند ـ و مرحمت خان را بمنصب ہزار و پانصدی چہار صد سوار از اصل و اضافه معزز ساخته سند اضافه که سعدالله خان در بلخ تجویز نموده بود مرحمت فرمودند ـ

فرستادن ارسلان بیگ با فتحنامهٔ بلخ و بدخشان نزد دارای ایران

چون اختر بخت نذر محمد خان از اوج رفعت و عزت بحضیض وبال و نحوست افتاده ولایت آبا و اجدادش خصوص ولایت بلخ که دارالملک آن ضلع است و هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نرسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب اقبال شده مال و اموال اندوختهٔ سالهای درازش بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و تنبیه و تادیب الهانان بیدین و آئین که از نحوست سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی زبان زد خذلان سرمد و خسران جاوید اند از قرار واقع دست داده خاطر اشرف از رهگذر جزئیات امور این سمت فراغ کلی یافت سپاس تائیدات ربانی و اظهار عطایای سبحانی بر طبق کریمهٔ امّا بنعمت ربّک فحدّث در ضمن عرض کیفیت محبت و دوستی واجب دانسته برای مسرّت طبع دارای ایران شاه عبّاس حسب الحکم اشرف مفصّل مرقوم قلم عطارد رقم وزیر صایب تدبیر سعدالله خان که نقل آن درین اوراق نگارش یافته گشته[1] مصحوب ارسلان بیگ بلوچ با یک قبضه شمشیر مرصّع قیمتی ارسال یافت - و چون در اموال نذر محمد خان که درین فتح بتصرّف اولیای دولت درآمده تحفهٔ که شایستهٔ ارسال سلاطین باشد نبود یک قبضه خنجر مرصّع که سابق باو ارسال یافته بود انتخاب نموده ضمیمهٔ شمشیر گردانیدند و ارسلان بیگ مذکور بانعام خلعت و جمدهر و شمشیر با ساز طلا و اضافهٔ منصب سربلند گشته نهم شعبان رخصت رسانیدن نامه و شمشیر یافت -

یازدهم از بگرامی کوچ فرموده هفدهم بچهار باغ که براه راست سی و چهار کروه جریبی است تشریف آورده در موضع نیمله که مکانی است دلکش حکم فرمودند که باغی و نشیمنی طرح انداخته نهری بعرض چهار

۱- نقل نامه درین کتاب درج نیست لیکن در بادشاه نامهٔ عبدالحمید (جلد دوم - صفحه ۵۹۶ طبع ایشیاتک سوسائیتی بنگال) نگارش پذیرفته -

ذراع از میانش گذرانند - بیست و ہشتم به پشاور و غرهٔ رمضان از نیلاب گذشته بعد از طی دو منزل باغ حسن ابدال را که چشم و چراغ این محال است از فیض نزول رشک فردوس برین ساختند - و ہژدہم رمضان از آب بهت و بیست و سوم از آب چناب بر پلهای سفاین عبره نموده ہشتم شوال فرّخ فال در ساعت سعادت طراز دولتخانهٔ دارالسلطنت لاہور را از ورود موکب مسعود رو کش فردوس برین گردانیدند -

از واقعه دارالخلافه اکبرآباد معروض حجاب بارگاه سلطانی گشت که چهارم شعبان سنه ہزار و پنجاه و شش نواب عصمت نقاب سلطان النسا بیگم مهین دختر حضرت جنت مکانی که از بطن ہمشیرهٔ راجه مان سنگه والدهٔ سلطان خسرو بوجود آمده بود بمرض استسقا رحلت نموده زینت افزای محفل حوران جنت گردید - و در طاق ایوانی از ایوانهای دور گنبد روضهٔ عرش آشیانی که ہنگام در آمد روضهٔ منوّره جانب راست واقع شده بموجب استدعای خویش مدفون گشتند - و طاق ایوان چپ روضهٔ مطهره باستدعای مسند آرای حرم عصمت و ذکا شکرالنسا بیگم برای مدفن آن عفت نقاب مقرر شد - میرزا نوذر از بلخ جانوران شکاریٔ نذر محمد خان که در آن میان پنج باز طویغون بود آورده بمنصب سه ہزاری دو ہزار و پانصد سوار و محمد ہاشم کاشغری حسب التماس رستم خان در اندخود بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشتند - مبلغ بیست لک روپیه مصحوب سید بهادر ولد سید لطف علی و جلال برادر بهادر خان روانهٔ کابل ساخته حکم فرمودند که به قلعدار آنجا سپرده برگردند - اعظم خان که از کشمیر آمده در راه ملازمت نموده بود بمرحمت خلعت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و صوبه داریٔ بهار نوازش یافته مرخّص گردید - چون از جاگیر شاہزاده محمد شجاع بهادر ہشت کرور دام بخالصه شریفه تعلق گرفته بود رای کاشیداس را بدیوانیٔ بنگاله و شیخ عبدالکریم را از تغیر او بدیوانیٔ اکبرآباد سربلند ساختند -

علی اکبر سوداگر پسر حاجی کمال اصفهانی که سوداگر عمده بود بموجب حکم والا بعد از تلاش بسیار و سازش با علی پاشا حاکم بصره چند اسپ عربی بهم رسانیده بدرگاه فلک جاه آورد - از آنجمله اسپ کمیت از اولاد عنتر سرطویلهٔ اسپان عربی گشته به لعل بی بها موسوم گردید - و بر زبان

مقدس گذشت که بعد از جلوس مبارک این قسم اسپی داخل اصطبل معلی نشده مگر در زمان شاهزادگی عنبر حبشی فتح لشکر نام اسپی که در نکوئی منظر و کلانی بهتر ازین بود براجه بکرماجیت فرستاده و او بعنوان پیشکش بما گذرانیده بود - و در بهای شش اسپ بیست و پنجهزار روپیه و قیمت لعل بی بها پانزده هزار روپیه بعلی اکبر مرحمت شد و بنا بر وقوف اسپ و جواهر بخلعت و منصب پانصدی صد سوار و ضبط بندر سورت سرافرازی یافت - بخسرو پنجاه هزار روپیه و به بهرام بیست و پنجهزار روپیه و به عبدالرحمٰن ده هزار روپیه مرحمت نموده جای ایستادن هر دو برادر بجانب چپ مقرر نمودند - سعدالله خان بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و نوازش خان بمنصب هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافتند - طاهر شیخ و خواجه عبدالوهاب رئیس بلخ و فولاد خواجه و خواجه طاهر و خواجه بقا و خواجه نورالله از بلخ رسیده جبین بخت را بپرتو زمین بوس درگاه والا فروغ سعادت جاوید دادند - طاهر شیخ بانعام خلعت و خنجر مرصّع و ده هزار روپیه و دیگران را بعطای سه صد مهر و خلعت و خواجه عبدالوهاب را بانعام خلعت و چهار صد مهر کامیاب عزّت گردانیدند - و مکرمت خان را بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند گردانیدند - و گردهر کور را بقلعه داریٔ اکبر آباد و منصب هزاری هشت صد سوار و آگاه خان فوجدار اکبر آباد را بمنصب هزاری هزار سوار برنواختند - و ملا سلطان محمد دیوان و عبداللطیف و عبدالرؤف مستوفیان و ملا عاشور دیوان بیوتات نذر محمد خان بآستانهٔ والا رسیده سرمایهٔ سعادت اندوختند - عبدالرحمٰن بانعام ماده فیل با زین نقره و خواجه عبدالوهاب بمنصب نه صدی دویست سوار و عبدالخالق داماد نذر محمد خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب نه صدی صد و پنجاه سوار و طاهر شیخ بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلا میناکار و منصب هشتصدی چهار صد سوار چوچک بیگ بمنصب هشتصدی دویست سوار و حسن سعید بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار و خواجه نور الله بمنصب پانصدی پنجاه سوار معزز و مفتخر گردیدند - و صد لک روپیه که از خزانهٔ اکبر آباد طلبداشته بودند پرتهی راج راتهور آورده از سجدات آستان معلی پیشانی بخت

را برافروخت - قاضی محمد اسلم و خواجه ابوالخیر میر عدل بحکم معلی طیب خواجه ولد خواجه حسین جوئباری را که از بلخ آمده بود استقبال نموده بسعادت ملازمت اشرف رسانیدند - خواجهٔ مذکور هژده اسپ و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانیده بانعام خلعت و هزار مهر سرافراز گشت -

چون صوبهٔ پنجاب بشاهزادهٔ کلان مرحمت شده بود دو کرور دام از محال کوه دامن بطریق انعام بآن درة التاج خلافت دادند - ششم شاهزاده محمد مراد بخش را که منصب دوازده هزاری ذات ده هزار سوار شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه داشت و بسبب نافرمانی از منصب و جاگیر باز داشته حکم اقامت در نواحیٔ پشاور داده بودند بمنصب دوازده هزاری ذات نه هزار سوار سرافراز فرمودند - حیات خان ترین را بخطاب شمشیر خان و محمد قاسم میر آتش بلخ را به معتمد خان مخاطب و سرافراز ساختند - اسوهٔ مطهرات زمان قدوهٔ مکرمات دوران نواب قدسیه القاب شکر النسا بیگم عمّهٔ محترمهٔ خاقان بلند مکان برای ادای مراسم تهنیت فتح بلخ و بدخشان از اکبرآباد روانه شده چون نزدیک دارالسلطنت لاهور رسیدند نوزدهم بفرمان اقدس مهین گوهر بحر عظمت و جلال بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه باستقبال رفته بمشکوی دولت آوردند - بادشاهزاده والا جاه مقدم مبارک آن مستورهٔ ستر عفت را بغایت گرامی داشته مراتب تبجیل و تکریم بتقدیم رسانیدند و یک لک روپیه نقد گذرانیده در هر باب اصناف عواطف مبذول فرمودند - آن زینت افزای حریم عزت و عفت لعلی بقیمت چهل هزار روپیه بطریق راه آورد از نظر اشرف گذرانید -

بیست و هفتم بعرض مقدس رسید که مقرب خان کیرانیه که نوّد سال عمر و در فن جرّاحی مهارت تمام داشت بعالم بقا رحلت نمود -

اکنون سوانحی که بعد از معاودت علامی سعدالله خان از بلخ در آن صوبه رو نموده برمیگذارد -

سوانح صوبهٔ بلخ

چون به بهادر خان خبر رسید که المانان بیدین و ایمان که مدار کار شان بجز بردن اندوختهٔ مردم و سپردن راه بیداد و ریختن خون ناحق و

سلوک طریق ضلالت امری دیگر نیست و آئین آن بدمنشان در جنگ غدر و مکر است بیک ناگاه بریزند و هرچه بیابند برداشته بگریزند و برای یغمای گرگین خری ده برادر را بکشتن دهند و تا بدست نیارند دست از آن باز ندارند و از بزدلی پیرامون جنگ صف نگردند و اگر اندک قوتی در غنیم ببینند بگریزند و چندی نمایان شده غنیم را بجنگ گیرند و تا جای که جمعی کثیر نشسته باشند برده درمیان گیرند و در سفر یک خیمهٔ کهنه برای ده نفر سردار و غذا تلقان جو و قمیز ترش کفایت میکند - و گیاه اسپان شان بجز درمنهٔ خودرو چیزی دیگر نه - معهٰذا باین خوراک روزی چهل و پنجاه کروه طی می کنند و مانده نمی شوند - بسیار بوده از بلخ و بخارا بخراسان و یزد رفته مال را بدر بردند و قزلباش بر اسپان اصیل بگرد ایشان نیارستند رسید - و از دریای جیحون چون سگ آبی روزی ده مرتبه بآسانی میگذرند و هنگام عبور زینهای چوبین را یکجا بسته و جلو هر اسپ بر دم اسپ دیگر بسته ازین رو بآنسو یک نفر چندین اسپ را می برد - و هر سوار از نی که بر ساحلش میروید پشتواره بسته و بر آن نشسته از آب می گذرد - داعیهٔ تخریب آن ولایت نهب و اسر رعایا و اهالیٔ آن پیشنهاد ساخته تاخت و باخت از هر طرف شروع کردند - خان شهامت نشان بهادر خان که سردار معامله دان کارگزار است باعزیمت کارگر و همت عزایم اثر آهنگ تنبیه و تادیب آن گروه شقاوت پژوه نموده از بلخ برآمد - و بگرمیٔ شعله آتش بر سبیل تعاقب سر در پی آن مردودان مطرود گذاشته هر جا یافت گروهی انبوه را علف شمشیر انتقام ساخت - و سر هر راهی از آنجا که سر بر می آوردند گرفته جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افگن بدرک اسفل سعیر فرستاد - و بقطع و فصل تیغ برّان مغفر شگاف معاملهٔ مصاف را فیصل داده مظفر و منصور بشهر مراجعت نمود - هم چنین راجه راجروپ بر اوزبکان و الهانانی که در بدخشان سر بشورش برداشته و رستم خان بر مفسدانی که در جانب اندخود بمواد فتنه و فساد پرداخته بودند سواری نموده به نیروی همراهیٔ دولت قاهرهٔ بادشاهی بمجرد مقابله بر آن مقهوران غالب آمده جمعی کثیر را گذرانیدند [و بقیةالسیف را مغلوب و منکوب ساختند - و تا سرحد خود باقامت مراسم تعاقب پرداخته پس از آوارگیٔ آن مخذولان معاودت بجد و مکان

خود نمودند ـ از آنجا که سنّت شنیعهٔ نفاق کیشان خلاف اندیش است سبحان قلی خان با پنج شش هزار اوزبک که سابق در بلخ بودند و المانان دیگر که نزد او فراهم آمده آخر شب ششم ذی‌القعده بر ترمذ هجوم آورده بمددگاریٔ زینه بدرون حصار ریخته با میرزا کوهاتی که بجهت نگاهبانیٔ حصار مذکور با پانصد پیاده افغان مقرر بود هنگامهٔ زد و خورد گرم گردانیدند ـ و پس از تردد بسیار آن مرد مردانه بزخم نیزه بدرجهٔ شهادت رسید ـ سعادت خان بمجرد اطلاع مهتابیها برافروخته باعوان و انصار از هر گوشه کمان طعن زه کرده تیغ سرزنش را فسان داده سرداران مخالف را بباد تیرباران گرفته همگنانرا پی سپر شمشیر تقدیر ساختند و تا صبح هنگامهٔ زد و گیر گرم ساخته بیشتر از آن پرخاش جویان را از پا درآورده بقیة‌السیف را آوارهٔ دشت فرار گردانیدند ـ از مخاذیل روشناس بای محمد ایشک آقاسی و شاه کوچک سرای و دین محمد یساول و الله ویردی پسر حاجی محمد اتالیق و سبحان قلی برادرزادهٔ اورازبی راهگرای وادیٔ نیستی گشتند ـ

اکنون وقایع بلخ را بهنگام آن موقوف داشته بوقایع حضور می پردازد ـ شهسوار میدان دلاوری و دلیری فارس مضمار صفدری و شیری فرخنده اختر سمای بسالت و کامگاری فروزنده نیر اوج خلافت و بختیاری تاج سلطنت را گرامی در بادشاهزادهٔ عالی قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بعد از ورود فرمان طلب از کار پژوهی و رضا جوئی بکمتر زمانی از احمد آباد بدارالسلطنت رسیده بودند شب بیست و سوم ذی‌الحجه سعدالله خان استقبال نموده بدولت ملازمت رسانید ـ محمد سلطان و محمد معظم پسران آن کامگار نیز شرف ملازمت دریافتند ـ

وزن مبارک شمسی

بیست و چهارم ذی حجه سنه هزار و پنجاه و پنج هجری موافق دوازدهم بهمن سال پنجاه و ششم از سنین عمر ابد قرین شروع شده جشن نوآئین تزئین یافت ـ و بدستور هر سال آن ذات مقدس را بطلا و دیگر اجناس وزن نموده بفقرا و مساکین قسمت نمودند ـ بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر از لعل و یاقوت و مروارید پیشکش گذرانیده بانعام

خلعت و عطای ولایت بلخ و بدخشان سرافرازی یافتند - و از سواران آن قرةالعین دولت و بخت هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه نموده سربلند ساختند - سید جلال صدرالصدور بمنصب شش هزاری دو هزار سوار و راجه جسونت سنگهه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب پنجهزاری سه هزار و پانصد سوار و سعادت خان قلعدار ترمذ که مصدر ترددات شایسته شده بود بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و طیّب خواجه بمنصب چهار هزاری چهار صد سوار و لهراسپ خان و راجه راج روپ بنوازش نقّاره رعایت پذیر و بلند آوازه گشتند - پنجاه لک روپیه که همراه بادشاهزادهٔ معز الیه برای یساق بلخ مقرر شده بود به پرتهی راج حواله نمودند که همراه گرفته پیشتر راهی شود - مهتر یوسف سرآمد غلامان علی مردان خان را حسب التماس او داخل بندهای درگاه کرده بمنصب پانصدی صد سوار سرافرازی بخشیدند -

بیست و هفتم بعرض مقدس رسید که عمدةالنسا ستّی خانم برحمت حق پیوست - تاسف نموده بعلاءالملک میر سامان فرمودند که ده هزار روپیه از خزانهٔ عامره بجهت تجهیز و تکفین او داده با چندی از بندهای درگاه تا منزل معهود رسانیده برگردد - و قبل ازین حکم معلّی صادر شده بود که مبلغ دویست روپیه را آش هر روز بفقرا قسمت مینموده باشند - غرّهٔ محرم ۱۰۵۷ھ از وفور عاطفت و کمال شفقت سی هزار روپیه بپانزده بندهٔ معتمد حواله نمودند که بمحتاجان و مسکینان قسمت نمایند - پانزدهم محرم مذکور در ساعت مسعود و آوان محمود بادشاهزادهٔ بلند اقبال نصرت مند فتح روزی محمد اورنگ زیب بهادر را بمرحمت خلعت خاص با نادری و دو تسبیح مروارید منتظم به لعل و زمرّد و شمشیر خاصه و دو اسپ عربی مزّین بزین زرّین و صد راس ترکی و فیل با یراق نقره و ماده فیل و انعام پنج لک روپیه نقد اختصاص بخشیده فاتحهٔ فایحه بجهت حصول فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی از روی توجه تمام خوانده عنایت الٰهی بدرقهٔ راه آن نور حدقهٔ اقبال ساختند - و حکم فرمودند که ایام نوروز در حدود پشاور گذرانیده در آغاز بهار که کتلها از برف صاف شده و هوا رو باعتدال نهد و صحرا از

علف سرسبز گشته راه با شایستهٔ عبور گردد با امیرالامرا و جمعی از راجپوتان وغیرہم مانند راؤ ستر سال و راجه امر سنگھ و نظر بهادر خویشگی و راجه روپسنگھ و راجه رایسنگھ نروری و دیگران که از بی توفیقی و ناامعامله فهمی از بلخ و بدخشان برخاسته به پشاور درآمده حسب الحکم از آب اتک نمی توانستند گذشت روانهٔ بلخ شوند ـ و هرکدام از نجوم سمای معالی محمد سلطان و محمد اعظم را تسبیح مروارید مرحمت نموده با پدر والا مرخّص ساختند ـ خلیل الله خان را بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلّا و هر یکی از خواجه عنایت الله خان و غضنفر و آی محمد و راوت دیالداس جهالا و مرشد قلی بخشیٔ فوج مذکور و آقا علی دیوان بعنایت اسپ مفتخر و مباهی گشته در خدمت پادشاهزادهٔ فلک جاه رخصت یافتند ـ

توجه مبارک همایون بصوب کابل و گذارش نوروز جهان افروز

بعد از پانزده گهری و چهار پل شب پنجشنبه چهاردهم صفر سنه هزار و پنجاه و هفت هجری جشن نوروز دل افروز بآئین هر سال آذین پذیرفته روی زمین دولت خانهٔ والا از غرایب امتعهٔ هفت کشور و بساطهای ملوّن پیرایهٔ غیر مکرر یافت ـ درین روز خجسته اثر بادشاهزاده شاه شجاع باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار سرافراز شدند ـ سعدالله خان یک لک روپیه را جواهر و مرصع آلات بنظر اشرف درآورده بانعام فیل با ساز نقره سرمایهٔ امتیاز اندوخت ـ درین روز سعادت اندوز پیشخانهٔ والا بصوب کابل برآمد ـ چون از عرایض بهادر خان وغیره بندها بعرض اشرف رسید که عبدالعزیز خان باجتماع لشکر توران پرداخته میخواهد که بر بلخ بیاید فرمان قضا توامان در باب جمع آمدن سپاه نصرت دستگاه اصدار یافته هژدهم صفر بعد دوپهر و چهار گهری بساعت مسعود درخور توجه همایون ماهچهٔ لوای والا مانند نیر اعظم از افق دارالسلطنت لاهور طلوع نموده بصوب کابل ارتفاع پذیرفت ـ صدرالصدور سید جلال را بسبب بیماری و ملا علاء الملک میرسامان را بجهت سرانجام برخی امور معظمهٔ دولت رخصت بودن لاهور داده بهرام ولد صادق خان را

بخدمت بخشی گری و وقایع نویسی آنجا سربلند ساختند - بادشاهزادهٔ بلند اقبال محمد داراشکوه نیز دستوریٔ معاودت لاهور یافتند - سعدالله خان بعطای شمشیر مینا کار و اسپ با زین طلا و حکیم محمد داؤد بخطاب تقرب خان سرمایهٔ افتخار اندوختند - از آنجا کوچ بکوچ راهی شده دهم ربیع‌الاول از آب نیلاب گذشتند - ازین منزل سعید خان بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادریٔ طلادوزی و شمشیر به یراق طلا و دو اسپ با زین طلا و مطلّا و فیل با ساز نقره مختص ساخته رخصت دادند که بزودی خود را بشاهزادهٔ عالی مقدار رسانیده در خدمت آن والا رتبت روانهٔ بلخ گردد - و سه لک روپیه برسم مدد خرج ضمیمهٔ مراحم عمیمه نموده شفیع الله میرتوزک را بعجلت تمام فرستادند که تا غوربند رفته هرکدام از تعیناتیان بلخ بشاهزادهٔ عالی مقدار نرسیده باشد سزاولی نموده بایشان رساند - سلخ ربیع‌الاول در ساعتی مسعود امن آباد کابل را دارالسرور ساختند -

جنگ قلیچ خان و راجه راجروپ باالمانان

چون اوزبکان و الهان زشت سرشت ناقص نهاد که از آشفته مغزی و خیال پوچ پیوسته سودای خودکامی در سر بی هوش شان در جوش است شعله افروز آتش عصیان شده بدمدمه و افسون ادبار هنگامهٔ افسردهٔ بغی و طغیان را گرم ساختند و نوزدهم ربیع الاول بطالقان رسیده ظاهر آن را بسیاهئی سپاه چون باطن تیره درونان الهانان بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - قلیچ خان و چندی دیگر از بند های درگاه مثل راجه راجروپ و نورالحسن بخشئی احدیان راضی بتحصّن نشده بر آن آمدند که در بیرون بایشان روبرو شوند - لیکن چون مقتضای مصلحت وقت ضرور بود و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم حزم نمودن از طور دانش دور مینمود ناچار بنای کار بر استصواب خرد صلاح اندیش نهاده درین باب عمل بمقتضای کارفرمائی شجاعت اصلی و شهامت جبلی نمودند - چه بنابر آنکه حصار قصبه که آنرا از گل و خشت خام اساس نهاده بودند از مرور ایام وهن و فتور اندراس و قصور برآن راه یافته جابجا رخنهٔ مرور بهم رسانیده بود و بسبب قلت اولیای دولت و کثرت عدد و عدت اعدا بیم آن بود که اگر از حصار برآمده دست

بعدوبندی برکشایند مبادا غنیم قابوی وقت و فرصت غنیمت شمرده از راه دیگر به شهر درآمده حصار بدست آرد - لاجرم قرار بدان دادند که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده بعد از آن یکبار بهیئت اجتماعی برآمده در یک دم دمار از روزگار آن جماعت پریشان احوال برآرند - برین قرار داده قلیچ خان جا بجا مردم کارآزموده بنگاهداشت مداخل و مخارج بازداشت - ضلع غربی را براجه راجروپ که در آنجانب بیرون قلعه با نورالحسن بخشی احدیان پهلوی هم فرود آمده بود سپرد - و حراست سمت شرقی بابوالبقا ولد قاضی خان و مقصود بیگ علی دانشمندی و طغرل ارسلان برادر زادهٔ خود و گروهی از نوکران خویش مقرر نمود - و اطراف باقی را بسایر بندهای بادشاهی حواله نمود - و مورچلها مقرر ساخت - و قدغن نمود که هر کس از مورچلهای خود خبردار بوده از جا و مکان خود حرکت ننماید - تا آنکه قریب دوازده هزار سوار بسرداریٔ ترکبای[1] قطغان و شاه مراد کلچی و دیگر سران الهانان آغاز پیکار نموده از جانب مورچال شرقی بیکبار اسپان برانگیختند - ابوالبقا و مقصود بیگ و طغرل ارسلان بضرب تفنگ و سیبهٔ تیر خاک وجود نابود آن خاکسار انرا که قصد درآمدن شهر داشتند بصرصر فنا داده چندی دیگر را بضرب تیغ آبدار شعله آمیغ جهاد که بمخاصیت دعای سیفی است آتش در خرمن حیات شان زدند - چون راجه راجروپ بیرون قلعه فوج خود آراسته و متصل او نورالحسن فوج احدیان را توزک ساخته ایستاده بودند و پیش روی اینان میدان وسیع بود فوجی گرانبار از مخالفان تباه اندیش بانداز آویز جلوریز رسیده بایشان درآویختند - و جمعی دیگر با احداد مهمند و محمد مراد داروغهٔ توپخانه که بیرون قلعه دست راست راجه راجروپ و نورالحسن ایستاده بودند روبرو شدند - درین اثناء جوقی از الهانان که اسپان سپاهیان لشکر از چراگاه رانده پیش انداخته متوجه مکان خود بودند مردم بادشاهی را دیده از روی مکر و تزویر رو بفرار آورده دلیران را بجانب خود کشیدند - وقتیکه احداد مهمند مانند برق جهانسوز بر غنیم تیره روز سیاه گلیم جلو انداخته گرم ستیز و آویز گشت جمعی کثیر از اطراف و جوانب بر احداد مذکور ریخته کار برو بسیار تنگ ساختند - راجه راجروپ و نورالحسن

---

[1] - قلمی توقبای (و - ق) -

بعد از مشاهدهٔ این حالت بی اختیار با گرزداران بمدد او جلو انداخته جنگ کنان بمیدان درآمدند - هرچند قلیچ خان گفته فرستاد که از کنار شهر این همه دوری گزیدن از مصلحت وقت بسیار دور است و کمک نمودن بنابر هجوم مردم مخالف و محاصرهٔ قلعه متعذر - باید که پیش از هجوم و ریزش الهانان و فراهم آمدن عسکر غنیم جنگ کنان مراجعت نموده به پناه ملچار برسند - این گفتار در دلهای آن جماعت که گرم نبرد بودند جا نگرفته مطلقاً از سر قرارداد خود فرود نیامدند - تا آنکه غنیم از بالای کوه فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بجانب بهادران ناموس دوست آورده مردانه بی محابا در آویختند و با دلی پرکین و جبینی پرچین مانند تیر و کمان دست و بغل شده از هر دو طرف پروانه وار خود را بیدریغ برشعلهٔ تیغ آتش آمیغ زدند - هرچند ازین طرف مردم توپ خانه سیل بنگاه و برق خرمن آن سیاه بختان شده جمعی کثیر را رهگرای وادیٔ فنا ساختند اما باز مخالفان از راه کمال تهور روبروی توپ و تفنگ شده بازو بسربازی و جانفشانی کشادند - مجملاً از هر دو سو جنگ تیر و تفنگ بکمال رسانیده غریب کارستانی برروی کار آوردند و فریقین باهم آمیخته بفرط سعی علاقهٔ پیوند روان و کالبد یکدیگر از هم گسیختند - و محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپ خانه و چندی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند - رفته رفته کار باین حد رسید که هیچ خون گرفته را آرزوی پیش آمدن در عرصه گاه خاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرأت و جلادت از خانهٔ رکاب پیش گزارد - قضا را درینوقت بارش عظیم شده رفته رفته رو بشدت گذاشت و از کهسار سیلی عظیم بغایت تند و تیز شور انگیز فرود آمده لشکر ظفر اثر را آب رود و سیل کوه و بارش باران و شدت باد روبرو از هر چهار جانب در چارموجهٔ طوفان بلا گرفته بی پا و بی جا ساخت - و فتیلهٔ آتش افروز از گیرائی و اژدهای دمان شعله فشان توپ و تفنگ قدر اندازان از کار بازمانده غنیم لئیم را دلیرتر گردانید - تا آنکه هراول راجه با جمعی کثیر جوهر مردی و مردانگی بظهور آورده جان درباخت - و راجه با جمعی نیز با سه زخم تیر از اسپ افتاده بدشواریٔ تمام بر اسپ یکی از تابینان برآمد و اکثری ازیکه سواران عرصه مردمی نقد جان نثار نموده باقی ماندها تمام زخمی گشته لاعلاج بی خویشتن داری

از عرصهٔ مصاف برآمده نبرد کنان رو بجانب شهر نهادند - و در اثنای معاودت بسبب کثرت گل و لا و تنگی و باریکیٔ کوچها غایت زیر و زبر گشته بسیاری از شیبهٔ تیر مخالفان ره گرای وادیٔ فنا گردیدند - بعد از آنکه کوتوال راجه با پیادهای برقنداز و تیرانداز پس دیوارهای باغ مخالفان را در باد تیر و تفنگ گرفته از پس فراریان پراگنده ساخت راجه با مردم قلیل داخل قلعه شد و خود را بقلیچ خان رسانید - و اوزبکان نیز از بس تردد بستوه آمده از شهر بفاصلهٔ دو کروه رفته فرود آمدند و هر روز از صبح تا شام گرد قلعه گردیده چون از استحکام و خبرداریٔ مردم مجال درآمد نیافتند بنامیدیٔ تمام که پیوسته نصیب اعدای دولت روز افزون باد برگشته بند نهری که از میان آبادانی میگذشت شکسته شهر را بی آب ساختند - و بتاخت و تاراج سرحد نشینان طالقان پرداخته هر روز دور شهر دست و پا میزدند - و درونیان بازو بمدافعه و ممانعه بر کشاده بضرب تیر و تفنگ و حقهای باروت جمعی کثیر را به بئس المصیر باز گشت میدادند - آخر کار بیست و دوم ربیع الاول نا امید شده معاودت بمکان خود نمودند - عیاذاً بالله اگر دیر شده دو سه روز دیگر توقف مینمودند از بی آبی کار بر قلعه نشینان تنگ گشته بی تردد آن مخذولان خود بخود هلاک می شدند - و راجه راجروپ و نورالحسن

قلیچ خان گفتند که چون طالقان شایستهٔ اعتماد نیست صلاح دولت آنست که ازین جا برآمده در قندز یا فرخار هرجا که مناسب باشد اقامت اختیار باید نمود - خان مذکور حسن قلی آغرا را در طالقان گذاشته خود باشکمش آمده قلعهٔ آنرا بعد از مرمت باقامت برگزید - راجه و نورالحسن بقندز رفته نزول نمودند -

سانحهٔ دیگر

المانان و اوزبکان در نواحیٔ غوری بتاخت و تاراج درآمده بمجرد استماع آوازهٔ آی آی موکب اقبال و برآمدن شاه بیگ خان اموال و مواشی جا بجا گذاشته بمدد دو سه هزار سوار که در پس کوه پنهان شده منتظر قابو بودند هنگامهٔ ستیز و آویز را گرم ساختند - درین زد و خورد خنجر بیگ و نظام بیگ و میر فرخ و منصبداران و جمعی کثیر از احدیان بتلاشهای مردانه بسیاری از مخذولان بد اصل را در بئس المصیر جا داده خود نیز جان درباختند -

و چون سه چهار هزار سوار از جانب دیگر قصد گرفتن قلعه داشتند شاه بیگ خان جنگ کنان بسوی قلعه مراجعت نموده بمحافظت شهر پرداخت - و بامداد و اعانت مردم آن سر زمین که مال و مواشی و اهل و عیال خود بشعاب و جبال درآورده جریده مستعد جنگ بودند بکوششهای بلیغ و حملهای سخت سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام مخالفان انداخت - و سوای این فوج فوج از اهل عناد نشانهٔ تیر و تفنگ قدراندازان غوری شده روانهٔ عدم آباد فنا و برخی رهرو راه راست فرار گردیدند - و قاضی خواجه‌کلان و قاضی تیمور و بعضی دیگر که باولیای دولت مخالف و با بدسگالان موالف بودند و بکمتر تهدید معترف گشته بودند باشارهٔ شاه بیگ خان بیاسا رسیدند -

سوانح اندخود

جمعی دیگر که بسوی اندخود سربفساد برداشته بودند و جمعی از محافظان چراگاه را قتیل و اسیر نموده بمکان خود برگشته بودند با جمعی از منصبداران و احدیان که بموجب تاکید رستم خان از عقب رسیده مال و اساری خلاص نموده بودند بمدد جمعی که از پس کوه برآمدند در آویخته اکثری کشته گشته هزیمت را غنیمت شمردند و چندی از بند های بادشاهی نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند -

وقایع حوالئی بلخ ششم ربیع‌الاول چون از خبر جواسیس و مکتوب شمشیر خان تهانه دار خان آباد بهادر خان را معلوم شد که خوشی لب چاک باشارهٔ عبدالعزیز خان با پنج هزار سوار الهان از گذر کلیف گذشته اراده دارد که بصوب درهٔ گز و شادیان که چراگاه دواب لشکر فیروزی اثر است شتافته دست تاراج بمواشئی رعایا و احشام و اسپ و شتر لشکر ظفر اثر دراز نماید - سردار جلادت آثار بتهیه مواد جنگ پرداخته خواست که متوجه آن ضلع گردد - اصالت خان تنبیه و تادیب مفسدان این مرتبه بعهدهٔ خود گرفته با راجه بهار سنگه و معتمد خان و جمعی دیگر متوجه شد و بعد از سواری به هیچ چیز نپرداخته و تا ممکن همه جا تاخته بر سر آن مفسدان ریخت - و رستمانه بآنها درآویخته در کمتر فرصتی آن کم فرصتان را شکست داده آنچه از مال و مواشی بدست آورده

بودند همه را خلاص نموده بمالکان رسانید - ازین جهت که همه روز جبه پوشیده تردد کرده بود یکبارگی برای وضوی نماز مغرب فرود آورده برهنه شد و بتصرّف هوا گرفتار کوفت تپ گشت و بموجب نوشتهٔ بهادر خان مراجعت نموده بمقتضای ربانی بیست و دوم ربیع الاول این جهان فانی را پدرود نموده در جوار رحمت حق منزل گزید -

واقعهٔ دیگر

هشتم ربیع الاول پانزده هزار سوار بسرکردگی خنجر و حبیب الامانان برخصت عبدالعزیز خان بر تهانهٔ خان آباد رسیده هزار سوار نمایان گشت - و بقیه برسم کمین جا بجا پنهان گشته همین که شمشیر خان و مراد قلی ککهر جمعیتی کم دیده از قلعه برآمده مخالفان از راه مکر جنگ و گریز کنان این مردم را بسوی افواج خود کشیدند - و همین که بآن مردم رسانیدند باتفاق آن قوشون کمین کشاده و کمان کشوده بیکبار از موضع خود بارگیها را برانگیختند - و بآنکه جمعیت آن تهانه عشر سپاه مخالف نبود نبرد پژوهان هنگامهٔ جانستانی و سربازی گرم نمودند - و سید سادات پسر سید صدر جهان بخاری و بهلول برادر شمشیر خان و چندی دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند - و آن مرد مردانه و مراد قلی باعتماد عون و صون الٰهی با مردم خود بدار و گیر و زد و خورد در آمده جمعی کثیر را جریح و قتیل ساختند - و تا شام مانند کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده در تاریکئی لیل مراجعت بقلعه نمودند و مداخل و مخارج قلعه را مستحکم ساخته بندوقچیان قدر انداز را جابجا بانداختن توپ و تفنگ مامور ساختند - بهمین وتیره تا دو شبانه روز درون و بیرون هنگامهٔ آویز و ستیز گرم بود - چون نهم ربیع الاول این خبر به بهادر خان رسید اصالت خان را چنانچه نگاشته آمد باستعجال تمام از دره طلبیده دهم که اصالت خان به بلخ آمد محافظت شهر را باو باز گذاشته بدفع اهل خلاف روانه شد - مخاذیل از شنیدن خبر توجه بهادر خان دل بای داده روز سوم دست از محاصره کشیدند و بادیه پیمای فرار گشتند - بهادرخان بخان آباد رسیده یک روز برای دریافتن خبر مقاهیر مقام کرد - چون از گذارش جاسوسان دریافت که آن جماعت بصوب چشمهٔ

علی مغل رفته قصد آن دارند که باخوشی لب چاک و حق نظر مینک که در درۂ گز از اصالتخان فرار نموده بودند اتفاق کرده باز بتاراج حدود درۂ گز بروند - بہادر خان سرب و باروت و بان و دیگر لوازم قلعداری سرانجام داده از خان آباد بصوب درۂ گز روان شد - چون بسرپل امام بکری رسید از بلخ خبر آمد که اصالت خان بعارضه که مادۂ آن در یساق درۂ گز بہم رسیده بود برحمت حق پیوست - بنابر آن رام سنگھ راتھور و عجب سنگھ کچھواہه را فرستاد که مراسم صیانت ارک بلخ باتفاق محکم سنگھ سیسودیه و پہلوان درویش سرخ حارسان پیشین آن بتقدیم رسانند و محافظت شهر پناه باہتمام شیخ فرید ولد قطب دین خان کوکه مقرر گردانید -

سانحۂ دیگر

بسیاری از الهانان فتنه نشان سه پہر گذشته ناگہان بر سر تھانه دار کلته آمدند - اوگرسین کچھواہه نروکا تھانه دار کلته و گرگان خبر به بلخ فرستاده خود با جمعی از منصبداران و تفنگچیان از قلعه برآمده مخاذیل را راند - درین اثناء راجه راجروپ و روپسنگھ راتھور از بلخ رسیدند و تا کنار جیحون تعاقب نموده ببلخ برگردیدند -

واقعۂ دیگر

جمعی از الهانان بگذر نیلگران که از کلیف پائین‌تر است از جیحون عبره نموده و از شبرغان گذشته بجانب شبرم و سرپل رفتند - بہادر خان پس از آگہی راجه دیبی سنگھ و راجه جیرام و روپسنگھ راتھور و معتمد خان میر آتش را برای تنبیه مخاذیل فرستاد - آخر آن روز که لشکر فیروزی اثر باقچه رسید الهانان مذکور احشام نواحئی شبرم و سرپل را غارت کرده و اسپ و شتر و گاو وگوسپند فراوان گرفته بجانب جیحون راہی شده بودند - سرداران لشکر حقیقت حال دریافته نیم شب پی مقاہیر گرفته روانه شدند و دو پہر شب و دو نیم پہر روز بر اثر شتافته بآن زیانکاران دین و دنیا رسیدند - و جمعی را رہگرای ہلاک گردانیده بقیة السیف راه فرار پیمودند - دلاوران عرصۂ وغا تا پایان روز تعاقب نموده شب در ہمان چول فرود آمدند - اتفاقاً

پس از گذشتن یک پهر از شب پنج شش هزار سوار دیگر از آب گذشته هنگامهٔ نبرد گرم ساختند و بعد از ستیز و آویز بسیاری بگوی نیستی فرو رفتند و دیگران بصد جان کندن بدر رفتند - و از کنداوران سپاه فیروزی نیز چندی جان درباختند - و درمیان رؤس مقاتیل المانان سر بعضی اوزبکیه که خود را در سلک بندهای درگاه منسلک ساخته بودند و همّت پست برای غارت مال مسلمانان بآن جماعت بد سگال پیوسته بکیفر اعمال خود رسیده بودند هویدا گشت - و سر نظر مینک را که در آن قوم بتهوّر و اعتبار شهرت داشت شناختند - و اولیای دولت مظفر و منصور معاودت نمودند -

سانحهٔ دیگر

حشری از المانان بگذر کلیف از آب عبره نموده موضع اخته چی و قروتچی و دیگر مواضع را پنج کروهیٔ بلخ تاخته فراوان مواشیٔ رعایا و برخی اسپ و شتر لشکریان را که در چراگاه سر داده بودند بردند - چون شمشیر خان تهانه دار خان آباد خبر گذشتن طایفهٔ ضاله از آب شنفته آمادهٔ پیکار گشته بود بمجرد آگهی برین ماجرا با همراهان سوار شده در دو پهر خود را بمقاهیر رسانید و بار سر از تن گروهی ازین مقاهیر برگرفته و دواب سپاه و رعیت را برگردانیده از آنجا عود نمود - در همین ایام سه فوج دیگر از مدابیر بآستانهٔ علویه و آقچه و فتح آباد تاخت آوردند - جمعی که بآستانه رفته بودند آنها را نظام میواتی تهانه دار آنجا و اسحٰق بیگ بخشیٔ کابل که بفرمان قضا نفاذ از بلخ روانهٔ قدسی آستانه شده بود و در آنروز بدان مکان رسیده و چندی دیگر از بندگان بادشاهی که از اتفاقات بآنجا وارد شده بودند مالش بسزا دادند - و طایفه که بآقچه رو نهاده بودند شادمان پکهلیوال به نبرد آنها پرداخته تنبیه قرار واقع نمود - و جماعتی که بفتح آباد آمده بودند تاب تفنگ فرخ حسین خراسانی نیاورده برخی را بکشتن داده بپای ادبار فرار گشتند -

واقعهٔ دیگر

گروهی از مخاذیل المان با قاضی نفاق پیشهٔ شبرغان پیغام دادند که بستن بند آب شبرغان که پیشتر اوزبکان شکسته اند و عمارات ولایت و فزونیٔ

زراعت بآن باز بسته است نا گزیر است و بی آنکه خود بیرون آمده بر انجام این کار همت برگمارند صورت نمی بندد - جبّار قلی از حصار برآمده بدانصوب راہی گردید - مقہورانی که بکمین فرصت آمادۂ نبرد بودند بقصد پیکار نمودار گشتند - چون جبّار قلی بر آہنگ این گروہ بی فرہنگ آگہی یافت باندیشۂ آنکه اگر بنبرد پردازد مبادا طایفۂ دیگر بر سر قلعه شتافته آنرا متصرف گردد بجانب قلعه برگشت و جمعی کثیر از ہمراہان او تلف گردیدند - مخاذیل روز دیگر حصار را دایره وار احاطه کردند - درینولا از شگرفئ اقبال راجه دیبی سنگھ و ترکتاز خان که بی دستوری از اند خود ببلخ روانه شده بودند بشبرغان آمده قلعه نشینان را مستظہر گردانیدند و با محسن قلی برادر جبار قلی از قلعه برآمده الہانان را مالش بسزا داده ازدور قلعه را ندند -

سوانح بلخ

چون اصالت خان از دارالفنا بعالم بقا رحلت نمود و الہانان بیدین و ایمان از ہر طرف ہنگامۂ شور و فساد گرم کرده بودند خصوص درینولا که عبدالعزیز خان اغوای آن جماعت ضاله می نمود و جمیع گروہای الہانان و گروه اوزبکیه را اجازت داده بود که از ہر چہار طرف در نواحئ بلخ سر بشورش بردارند بہادر خان بودن خود را در بلخ مصلحت ندانسته سرپل‌امام قرار اقامت داده ہر طرف جواسیس فرستاد - چون از گفتار جاسوسان آگہی یافت که الہانان از آب جیحون گذشته اند و عبدالعزیز خان از قرشی باین صوب راہی گشته و بیگ اوغلی را با لشکر بسیار از اوزبک و الہان روانه پیش ساخته بہادر خان خود از آستانۂ امام معاودت نموده ببلخ رسید و استعداد نبرد نموده یک کروه از بلخ گذشته بجانب گذر کلیف منزل گزید - و قرار داد که اگر بیگ اوغلی بآن صوب بیاید رزمی که از ترددات رستم یاد دہد و نبردی که نگارش آن آرایش صفحات تاریخ شود بر روی کار آورده آن بد اصل را مستاصل سازد -

حقیقت رفتن نذر محمد خان بایران و ملاقات نمودن بشاه عباس و از آنجا مایوس برگشتن بماوراء النهر

چون نذر محمد خان از مخالفت سپاه تنگ چشم اوزبک و تطاول آن لشکر کوتاه نظر بعد از هزیمت شبرغان با قاسم نبیره و قتلق پسر خود و جمعی از اوزبکان قریب سه صد سوار که سرآمد آنها محمد قلی اتالیق قاسم و دو برادر باقی دیوان بیگی یکی محمد بیگ ایشک آقاسی و دیگری یادگار و عاشور قلی حاجی شقاول و محمد امین بیگ کوکلتاش پسر صالح کوکلتاش و دین محمد خان و عبدالله بیگ و قتلق اویتاق ترکمن و قربان علی میر آخور باشی بودند از اندخود براه چول در هفت روز بمرو و بعد از هفت مقام در عرض پانزده روز بمشهد مقدس رسید - و پانزده روز بارادهٔ معاودت در همانجا توقف نمود - مرتضی قلی خان ناظم آنجا از برگشتن خان بصوب دیار خود آگاه شده چار صد تفنگچی خراسانی را بعنوان کشک بر در خانهٔ او نشاند - خان از مرتضی قلی رنجیده بی طلب شاه عباس از مشهد روانهٔ صفاهان شده چون به بسطام رسید محمد علی بیگ که سابقاً بعنوان حجابت از ایران بدرگاه جهان‌پناه آمده بود با نامه و برخی از نقود و اجناس برای مهمانداری رسیده خان را دید و در چهل روز از کاشان بصفاهان رسانید - و در راه همه جا مراسم ضیافت و مهمانداری بطریق شایسته بتقدیم رسانید - از آنجا که بزرگ داشت بزرگان لازمهٔ بزرگی است شاه در مقام تعظیم و احترام خان شده روز درآمد از در خانه تا یک فرسخیٔ صفاهان پا اندازی که بیشتر آن پارچه رنگین و باقی قطنی و درآئی و مخمل و نیلک و زربفت بود گسترده اعیان و اکابر و امراء را باستقبال فرستاد و جز خلیفه سلطان اعتماد الدوله بقیه هیچ یکی خانـرا در خانهٔ زین در نیافته هر که رسیده فرود آمده برسم متعارف قزلباشیه تواضعی بجا آورد - و بعد آن شاه نیز پذیره شده مقدم او را باعزاز و اکرام تمام پیش آمد و بر پشت اسپ بمصافحه و معانقه پرداخته مراعات لوازم مهمانداری بمرتبهٔ کمال رسانید و هر دو دستی بدوش یکدیگر رسانیدند - و بباغ قوشخانه بیرون دروازهٔ طوغچی همراه برده باخود بر یک مسند نشانید -

و پس از تناول ماحضر باتفاق سواره تا میدان صفاہان رفته از آنجا شاه بمنزل خود رخصت شد و نذر محمد خان را بخانۂ ماروتقی وزیر سابق که برای نزول او قرار یافته بود فرستاد ـ فردای آن متصل صبح چون شاه باز بدیدنش آمد خان از مسند خود قدمی چند پیش آمده بدستور روز گذشته ہر دو به یک مسند جا گرفتند و شاه باستمالت پرداخته و دلجوئی بسیار نموده مراجعت بخانۂ خود نمود - روز دیگر نذر محمد خان بی طلب بخانۂ شاه رفته بعد تناول طعام برگشت ـ سوم روز دارای ایران خان را بعنوان ضیافت خوانده سبب آمدن پرسید ـ او حقیقت طغیان و عصیان اوزبکان و نافرمانی پسر و نفاق بزرگ و کوچک ماوراء النهر مفصّل بر زبان آورده اظهار خواہش کومک نمود ـ شاه لوازم تعظیم و تکریم و شرایط مراعات جانبش بجا آورده بهمه جهت درخواست او قبول نموده گفت که در ہر باب امداد و کومک آنچه لازمۂ دوستی است از قوه بفعل می آید ـ خلیفه سلطان بر زبان آورد که ہرگاه پسر و اوزبکیه و اہالیٔ آن ولایت راضی بایالت شما نیستند از کومک ما چه می کشاید ـ خان جواب داد که شما بنابر کارفرمائی مروت لشکر ہمراه داده صلاح و فساد معامله بمن واگزارید - آن روز مجلس بهمین قدر گفت و گو بآخر رسیده شب ششم از روز درآمد صفاہان بتماشای چراغان که در میدان صفاہان برافروخته بودند طلبیدند ـ او بکمال آشفتگیٔ طبع و انقباض خاطر و گرفتگیٔ دل زمانی بتفرج چراغان مشغول بوده بعد از آن خود را بر در تمارض زده دیگر بخانۂ شاه نشتافت ـ درین میانه شاه روزی بخانۂ نذر محمد خان برای دلجوئی و تسکین خاطر او آمد و خان از غایت قباحت فهمی باستقبال شاه نپرداخته پسر و پسرزاده را نیز قدمی چند پیش نفرستاد و تواضعی که بعد از ملاقات درخور حال باشد بجا نیاورد ـ شاه ازین ادا رنجیده بمقربان گفت که این مرد نادان از راه ناعاقبت اندیشی با من آن سلوک می نماید که گویا بدر خانه اش بدریوزه رسیده ام ـ و سوای این از سودا و برہمزدگیٔ طبیعت او اداہای خارج آہنگ ازو بظهور رسید که باعث کمال بی توجهیٔ شاه شد ـ روز دوازدہم از تاریخ ورود محمد علی بیگ را طلبیده گفت که آمدن من برای خوردن طعام و تنقّلات و تماشای چراغان نبوده بل از حوادث

بد روزگار و سلوک ناهنجار پسر غدّار و اوزبکان نابکار که بحرام نمکی مرا باین حال تباه روز سیاه افگنده اند پناه باین آستان آورده متوقع از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن بودم که بامداد مهربانیٔ شاه تلافیٔ بی اندامیٔ اوزبکان از قرار واقع بر روی کار آورده بنوعی انتقام بکشم که خاطر از تدارک بیروشیٔ ناسپاسان حقیقت نشناس بیاساید - اکنون که شاه جم جاه از مهربانی چشم پوشیده در مقام امداد و اعانت نیستند من هم از کل توقعات درگذشته ناچار از ایشان میخواهم که چون بیماری عارض گشته و مزاج از قوت افتاده این مشتی استخوان را بمدفن اسلاف خود برسانم - شاه در جواب گفته فرستاد که در اعظام و بزرگ داشت درجهٔ قدر پله مقدار شما دقیقهٔ فروگذاشت نکرده قدم شما را بهمه جهت گرامی میداریم این همه اضطراب برای چه باشد - خواهش خاطر ما اینست که روزی چند بسیر باغات و عمارات این دیار خاطر اشرف را از گرفتگی برآورده بعد از آن بسرانجام امور پیشنهاد متوجه شوند - خان بر زبان آورد که زیاده ازین مرا طاقت بودن این ملک نیست کام و ناکام میخواهم که متوجه ماوراءالنهر شوم - در همین ضمن خلیفه سلطان آمده از جانب شاه اقسام تلطف و انواع مهربانی ظاهر ساخته چون دریافت که خان به هیچ وجه رای بودن ایران ندارد گفت که در توقف و حرکت اختیار با شما است اما اگر برخصت شاه متوجه دیار خود شوید بهتر است - خان جواب داد که من در بند رضای کسی نیستم فردا روانه می شوم - روز دیگر که روز پانزدهم درآمد او بصفاهان بود از شهر برآمده در همان باغ قوشخانه فرود آمد - دوم روز شاه خلیفه سلطان و قورچی باشی را فرستاد و فردای آن برای دیدن خان خود آمده تفقد و تلطف بسیار بظهور رسانید و گفت که چون عزم سفر مصمم است از لشکر وغیره هرچه لازم است سرانجام خواهیم نمود و فاتحه خوانده بمنزل خود برگشت - و از نقد و جنس مبلغی دیگر فرستاده سارو خان تالش را با جمعی از سپاه خراسان و عراق همراه نمود و گفت که از هرات پیش نروند - القصه نذر محمد خان روز چهارم قتلق محمد پسر خود را با لشکر شاه براه راست روانه نمود و خود با قاسم خان نبیره از راه فرخ آباد و استر آباد و بسطام گذشته و از آنجا

براه متعارف متوجه مشهد مقدس شد - و بعد از رسیدن بآن شهر سعادت بهر
چون حقیقت کار دریافت که این کومک نامی بیش نیست بسارو خان
که پیش بمشهد مقدس رسیده بود گفت که من براه مرو راهی می شوم
این جمعیت را با خود بآن راه نمی توانم برد - شما در هرات باشید
هرگاه طلب نمایم خود را برسانید - و از آنرو که در وقت رفتن از حاکم
مرو رنجیده بود بمرو نیامد و در کنار بند خان مقام کرد - چون این خبر
بسمع بادشاه فلک دستگاه رسید و بوضوح پیوست که از اول تا آخر نقد و
جنس همگی دوازده هزار تومان که چهار لک روپیه باشد شاه
بنذر محمد خان داده بی اختیار بر زبان مبارک رفت که اگر خان
بمددگاری بخت کار ساز و رهنمونی طالع دولت طراز رجوع بدرگاه خلایق
پناه می آورد صد مرتبه زیاده ازین رعایت یافته طعن زینهار و عار التجا
بمخالف مذهب که پدرش در جنگ یکی از اجداد او بکشتن رفته و داغ منت
چار لک روپیه بر چنین حال بقبیلهٔ نبیلهٔ چنگیز خان ننشسته تا قیامت
زبان زد مردم نمی گشت -

چون در منزل مذکور کفش قلماق آمده ملازمت خان نمود باتفاق او
از آنجا کوچ نموده بقور ماچ آمد و الوس قلماق و جمعی دیگر فراهم آورده
بمحاصرهٔ قلعهٔ میمنه پرداخت - شاد خان قلعه دار از روی تهور تمام باستحکام
برج و بارهٔ آن حصار پرداخته چون اوزبکان رو به قلعه گیری نهادند شرایط
ممانعه چنانچه حق مقام بود بجا آورد - و در مدت سه ماه محاصره دو بار
پیادهای بندیله و مردم شاد خان از قلعه برآمده بر ملچار اوزبکان
ریختند - مرتبهٔ اول دار و گیر بهادرانه از هر دو جانب رو داده همگنان کام
خود از زد و خورد گرفتند - مرتبهٔ دوم در ملچار یادگار برادر باقی
دیوان بیگی کارزاری نمایان بوقوع آمد - و دست چپ یادگار بیگ بضرب
شمشیر باقی بیگ خواهر زادهٔ شاد خان بریده شد و او نیز بدرجهٔ
شهادت رسید - و برخی دیگر از مناکیب مقتول و جمعی مجروح گشته بمکان
خود برگشتند - روز دیگر از جمله انقاب چارگانه که سه نقب را شاد خان
یافته برهم زده بود و نقب چهارم را بسلامت رسانیده بودند بباروت انباشته
هشتم ربیع الاول آتش دادند - با آنکه بیست و پنج گز دیوار پریده بود

ہمین کہ بد سگالان از چار طرف بدان راہ وسیع بر قلعہ دویدند امّا دلاوران درون ہر مرتبہ بتازگی بر سر ستیز و جنگ و پرخاش آمدہ مقاہیر را بضرب تیر و تفنگ برگردانده مجال ندادند کہ از جای خود قدم پیش توانند نہاد و در حال بیلداران و عملہ و فعلہ را سرگرم انسداد آن فرجہ ساختہ در عرض دو پہر بگل و سنگ از خاکریز تا کنگرہ برآوردند ۔ چون دیوار از بنیاد برآمده بود روز دیگر فرو غلطید ۔ اوزبکان فرصت جو خبر این معنی را بکام خود دانستہ از طرف نذر محمد خان و از جانب قتلق محمد بر سبیل تہیہٴ یورش از اسپہا پیادہ شدہ بہیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشادہ آوردند ۔ و بافروزش نیران جنگ و جدل از سر جان گذشتہ بجہت در آمد قلعہ باجل دست و گریبان شدند ۔ درین وقت چندین تن اوزبک از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعہ و نگاہبانان دیواربست بیرون حصار در فرزین بند اجل افتادہ جان درباختند ۔ و برخی دیگر از صدمہٴ تیر و تفنگ بہ پناہ تنگنای عرصہٴ خندق کہ فیل مات شہسواران عرصہٴ دلاوری بود گریختہ اکثر بزخمہای کاری دست از تردد بازداشتند ۔ و جمعی دیگر بتگ و تا جان بسلامت بردند ۔ نذرمحمدخان و اوزبکان از ترددات مردانہٴ متحصنان و راہی شدن مردم بسیار بعدم آباد در معرکہٴ زد و خورد حسابی گرفتہ بفکر دیگر افتادند ۔ و نیز از استماع وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاہ و جلال بسرداری سپہدار برگزیدہ و شہسوار مصاف دیدہ سخت کوش صلابت کیش سپہر تمکین قضا اندیش پلنگ شیر افگن نہنگ صف شکن دل قلبگاہ دلاوری چشم و چراغ انجمن سروری شاہزادۂ فریدون فر محمد اورنگ زیب بہادر در نواح بلخ مانند مورچہ در طاس سراسیمہ و حیرت زدہ گشتہ و از دہشت خیل اقبال سررشتہٴ چارہ گری از دست دادہ بہ بیل چراغ نام جای کہ سی کروہی غرجستانست رفتند ۔ نذر محمد خان بمصلحت اوزبکان ناکردہ کار قتلق پسر خود را با پنجہزار سوار بعنوان شبگیر و ایوار بہ بلخ فرستادہ مقرر ساخت کہ در چنین وقت کہ بہادر خان از بلخ برآمدہ بمدد اہالی و موالی اگر توانند نہانی بہ شہر درآمدہ قلعہ را متصرف شوند مجرای عظیم است ۔ بعد از روانہ شدن قتلق بخان سعید قلماق گفت کہ اوزبکان بخاری کہ بہ قتلق محمد ہمراہ کردہ اید اگر بافسون و افسانہ او را

نزد عبدالعزیز خان برده وسیلهٔ دولتخواهی خود سازند شما چه می توانید کرد بهتر اینست که خود نیز باو ملحق شده آنچه در خاطر است برروی کار آرید ـ نذر محمد خان قول او را پسندیده به پسر نوشت که هر جا رسیده باشد توقف نماید ـ جماعتی که همراه قتلق محمد بودند گفتند که دولت از خان رو گردانیده بهتر آنست که شما نزد عبدالعزیز خان رفته شریک دولت او باشید ـ آن بی سعادت باغوای آن گروه فتنه پژوه سر از اطاعت خدای مجازیٔ خود گردانیده چندی از معتبران پدر را که همراه داشت رخصت مراجعت داد ـ و وقتی که به پل خطیب رسید دو هزار سوار الهان که با محمد بیگ قبچاق وغیره از طرف بیگ اوغلی بقراولی آمده بودند او را دیده گفتند که عبدالعزیز خان سبحان قلی خان را با چهل هزار سوار فرستاده که در تنگئی درهٔ گز سر راه بر لشکر ظفر اثر گرفته هرچه از دست برآید دریغ نکنند هنوز که او نرسیده اگر شما دستبردی نمائید هرآئینه باعث مجرای عظیم خواهد بود و او را برداشته بصوب درهٔ گز راهی گشتند ـ

رفتن بادشاهزاده درّة التاج محمد اورنگ زیب بهادر و زد نمودن با اوزبکان

چون درّة التاج خداوند خلافت هفت کشور قرة العین اعیان سلطنت جاوید اثر بادشاهزادهٔ عظیم الشان بلند اختر والاگهر فرخنده سیر محمد اورنگ زیب بهادر که بالغ نصیب فطرت خداداد و کامل نصاب طالع ازل آورد مادرزاد است هشتم ربیع‌الاول داخل کابل گشته بتهیهٔ مقدمات پیش نهاد اندیشهٔ صواب پیشه پرداخت و باستظهار تائید الٰہی و اقبال بیزوال بادشاهی متوجه بلخ گردیده موضع بونی قرا را مرکز الویهٔ نصرت ساخت از زبان اکثری چنین بسمع شریف آن والا جاه رسید که اوزبکان و الهانان شرارت سرشت بد نهاد بارادهٔ ناصواب ستیز و آویز با مجاهدان دین به تنگئی درهٔ گز نزدیک رسیده اند ـ غرهٔ ناصیهٔ خلافت و نامداری قبچاق خان و طاهر خان را که حقیقت دانان این ملک اند با عطاء الله بخشئی خود و جمعی از ملازمان خویش عقب خلیل بیگ که برای تحقیق نمودن خبر پیش رفته بود فرستاده منتظر خبر تحقیق غنیم مهیا و آمادهٔ پیکار نشستند ـ اتفاقاً

خلیل بیگ از دره پیش گذشته وقتی خبردار شد که فوج اوزبکیه از دهنهٔ دره برآمده او را باحاطه قبل گرفت ـ آن مرد مردانه با گروهی کارآزموده دلیرانه بزد و خورد درآمده گروهی را بضرب تیر و تفنگ بی جا و بی پا نموده جمعی را در عرضهٔ مصاف عرصهٔ تیغ اتلاف ساخت ـ درین اثناء فوج هراول بادشاهی از دور نمودار گشته خلل در اساس ثبات و استقرار و سنگ تفرقه در جمعیت آن باطل ستیزان انداخته همه را متفرق گردانید ـ صبح روز دوم چون سردار شهامت شعار اعنی شاهزادهٔ والا مقدار که از روز ازل فتح و ظفر روزیٔ آن سعادت اندوز است از منزل مذکور کوچ نموده متوجه پیش شدند اوزبکان و الهانان فوج فوج در درها و گریوها نمودار شده شروع در شوخی نمودند ـ فرمان شد که امیرالامرا از آب اولنگ و آب درهٔ ملکان که بهم پیوسته و از درهٔ گز گذشته بجانب بلخ میرود گذشته آن گروه شرانگیز خیر سر را که مردود خدا و خلق اند به تنبیه بلیغ آوارهٔ دشت ادبار و جاده پیمای راه فرار سازد ـ آن تجلّدمنش تهوّرکیش مطلقاً بامری از امور مقیّد نشده بیمحابا از آب گذشته بهر طریقی که پیشرفت پیشرفته ارادهٔ مقابله و مواجههٔ آن بدنهادان نمود ـ و از کمال دلیری و فرط کار طلبی از فراز پشته‌ها سیلاب آسا راه نشیب فرا گرفته صرصر وار بادپا را برانگیخت و با صولت هژبر و شدّت ابر در آن جنگل و کهسار راه نورد شده مرحله گرد گشت ـ درین حال اکثر سپاهیان نیز از عقب جلوریز رسیده و باهنگ ستیز و آویز ارباب نفاق و شقاق عنان بتاب داده رو بسوی ایشان نهادند ـ و در حملهٔ اول جمعی کثیر را راهیٔ دارالبوار ساخته مردم زبون اسپه را که ستوران شان زمین گیر شده بود همگی را به بئس‌المصیر باز گشت دادند ـ و چنگ ستیز بخونریزی تیز کرده و بازو بمقابله کشاده آنچه در قوت امکان سعی بود بفعل آوردند ـ و دیگر مجاهدین میدان کین و شیران بیشهٔ جنگ بمدد رسیده با صدمهٔ دم شمشیر خود را بر قلب اعدای ملک و ملت زده گرد از نهاد و دود از روزگار مخالفان برآوردند ـ چون سه پهر مدار کاروبار بر زد و خورد و گیر و دار بوده هنگامهٔ رزم بدیر کشید و بسی مردم و مرکب بر خاک هلاک افتاده ادای حق مردی و مردانگی بکمال رسید بفرمودهٔ امیرالامرای ظفر نشان شیرافگنان قوی بازو تکبیر گویان و نعره

زنان جلوریز تاختہ دست و بازو بکشش و کوشش برکشودند و جمعی کثیر را بہ تیغ بیدریغ گذرانیدہ سلک جمعیت تفرقہ اثر ایشان از یکدیگر پاشان و پریشان ساختند ـ تا آنکہ از غریو کوس و غلغلۂ کرنا و جوش و خروش فیلان بدمست عربدہ آئین کرۂ زمین بزلزلہ درآمدہ نعرۂ دلیران شیر اوژن علامت رستخیز بظہور آوردہ بی اختیار از ہجوم ہراس و ہول چون دیو از لاحول گریزان گشتہ افتان و خیزان نیم جانی خشک و خالی با ہزار گونہ رعب و بیم بدر بردند ـ و بباد حملۂ دلیرانہ کہ در حقیقت صبای غنچہ کشای گلزار فتح است جملہ آن خس طینتان کہ خار راہ کشایش کار شدہ بودند از پیش برخاستہ آوارۂ راہ وادیٔ فرار گردیدند ـ سردار کارگذار سپاس گذاران معاودت نمودہ با مجاریح مقاہیر کہ در راہ دستگیر شدہ بودند ہمعنان فتح و نصرت آسمانی بمعسکر اقبال جاودانی نزول نمود ـ چون اول درآمد بلخ بطریق شگون این فتح نمایان نصیب اولیای دولت روز افزون شدہ بود شاہزادۂ والا گہر تحسین و آفرین بیشمار بر امیرالامرا و سرداران دیگر نمودہ ہر کدام را بعنایتی و رعایتی خورسند ساختند ـ از تقریر گرفتاران ظاہر شد کہ سردار این دہ ہزار سوار نابکار قتلق محمد آشفتہ روزگار بود کہ بکمال ناکامی و قرین ہزاران تلخ کامی برگشتہ بہ بیگ اوغلی پیوست ـ

سلخ ربیع الثانی بہادر خان از بلخ گذشتہ درکنار پل نذر محمد خان ملازمت نمود و کیفیت گرد آمدن پراگندگان دین و دنیا در حوالیٔ آقچہ پس از فرار جنگ درۂ گز بتفصیل معروضداشت ـ شاہزادہ مظفر و منصور تادیب و تنبیہ جماعت مقہور از ہمہ کارہا مقدم و اہم داشتہ غرّۂ جمادی‌الاولی یک کروہ از بلخ گذشتہ منزل نمودند ـ روز دیگر حصار درون و بیرون را ملاحظہ نمودہ بندوبست مداخل و مخارج از قرار واقع فرمودہ اہالی و موالی و اکابر شہر را درخور پایہ و حال بانعام کامیاب گردانیدند ـ و از چندی مثل خواجہ عبدالغفار ولد صالح خواجہ کہ برادر خواجہ ہاشم دہ بیدی و پیر عبدالعزیز خان است و خواجہ عبدالوالی را کہ گمان نفاق داشتند ہمراہ گرفتہ بمعسکر اقبال برگشتند ـ و مادھو سنگھ و شمشیر خان را با جمعی از منصبداران بمحافظت قلعۂ بلخ گذاشتہ سہ روز برای تنخواہ مواجب سپاہ نصرت دستگاہ توقف نمودہ پنجم جمادی الاولی با نیت صادق

و رای صایب و اندیشهٔ درست و عزم نافذ کوچ نمودند - و هراولیٔ تمام سپاه نصرت دستگاه بلخ به بهادر خان و امیرالامرا با دیگر بهادران تهوّر شعار در برنغار و سعید خان بهادر ظفر جنگ با بعضی دلاوران در جرنغار و خود در قول فوج آرا گشته ترتیب و تـوزک صفوف لشکر ظفر اثر و آراستگیٔ یسال عسکر منصور بدین عنوان نموده متوجه شدند - و بر رودها و نالها پل بسته بدو روز بحوالیٔ علی آباد رفتند و روز پنجشنبه نهم موافق بیست و سوم خورداد ازین سوی علی آباد کوچ نموده بموضع تیمور آباد که یک کروهیٔ فتح آباد است رسیده به ترتیب فرود آمدند - لشکر ادبار اثر اوزبک اطراف اردو هجوم نموده از افواج اقبال هرکه بطرفی فرود آمده بود بفوج مقابل خود گرم پیکار گشت - درین حال بهادر خان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزیٔ خار مهمیز سرعت انگیز و گرم عنان ساخته بفوج روبروی خود جلوریز رو بستیز آورد - و آن مردودی چند مطرود را برسم معهود طرید نموده عرصهٔ مصاف به سلحشوری بیاراست - جمله آن سست رایان سخت کوش بمجرد حملهٔ نخستین سلک انتظام و اجتماع صفوف را از هم گسسته بفوج کلان خود پیوستند - خان شهامت نشان مراسم تعاقب بجا آورده جمعی از آن گروه ناعاقبت اندیش را متعاقب یکدیگر بعالم دیگر فرستاد - درین اثناء فوجی دیگر از باغستان نواحیٔ اردو که پر از سپاه اوزبکیه بود بآرزوی نمایش دستبرد رو بعرصهٔ مصاف نهاده در اطراف معسکر صف کشیدند - و فوج امیرالامرا را که از راه رسیده بود بچشم کم دیده بحسب این تصوّر که لازمهٔ کوتاه بینی و تباه اندیشی است از ایشان حسابی برنداشتند - امیر صایب تدبیر بحکم غلبهٔ تهوّر بر سر اظهار تجلّد درآمده و از کثرت عدد و عدت اعدا نیندیشیده بدانصوب راهی گردید - و چون نزدیک بباغ رسید مردم غنیم لئیم با کمال اطمینان قلب و فراغبال از باغ بیرون تاخته اطرافش را فروگرفتند - درین مقام که جای تردد بجا بود دلاوران موکب اقبال بفرمودهٔ خان شهامت شعار بتازگی دل بر کارگری توفیق و تائید بسته ترددهای نمایان بجا آوردند - و اصحاب وفا و وفاق بارباب خلاف و نفاق چون نور با ظلمت و حق با باطل با یکدیگر برآمیختند -

با آنکه خلقی بیشمار از طرفین زخمدار گشته توده توده بر روی هم افتادند بهادران هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و جریح نهاده پیشتر دویدند ـ چنانچه جمعی کثیر ازین طرف بدرجهٔ شهادت رسیده و جمعی غفیر از آن جانب از پای درآمده باقی جماعت مخالفان ناگزیر راه گریز سپردند ـ بهادران جنود ظفر آمود در همان گرمی از دنبال آن سبکسران جلو ریز شتافته هرکرا دریافتند امان نداده تیغ تیز را برو حکم نمودند ـ خصوص گروهی از آن قضا رسیدگان را درکنار جوئبار و آبکندها که بر سر راه واقع شده بود پا بگل رفته چون دواب در خلاب مانده بودند همگی را در آن مکان سر از تن جدا ساخته برخاک هلاک انداختند ـ و اوزبکان دیگر که مانند رمهٔ نخچیر رم خورده براه فرار بی محابا می شتافتند جمعی از تفنگچیان در آبکندهای سر راه مخالفان بکمین نشسته ایشان را بباد تفنگ گرفتند و در یک دم اسپ و آدم بسیار بخاک هلاک انداختند ـ و تا لشکرگاه بیگ اوغلی تعاقب نموده و خیمه و دواب قتلق محمد وغیره تاراج نموده همراه نصرت و ظفر بمقرّ خود باز گشتند ـ سعید خان بهادر ظفر جنگ که محافظت جانب چپ بعهدهٔ او بود بسبب ضعف بیماری و کوفت بدن صادق بیگ بخشی و جهان خان افغان صاحب شمشیر لشکر خود را با پانصد سوار فرستاد که این طرف جوی که از کنار اردو میگذشت به ثبات قدم و کمال هوشیاری سر راه غنیم گرفته نگذارند که احدی از آن مقهوران از آب بگذرد و حرکت از آنجا مناسب ندانسته از همه جا آگاه باشند ـ چون این جماعت موجب فرمودهٔ خان برکنار جو آمده ایستادند گروهی از اوزبکان کید اندیش نزدیک نهر بشرانگیزی و سلحشوری در آمده شوخ چشمی آغاز نهادند ـ و بمجرد گمان خالی بودن بیشهٔ این ضلع از شیران شیرک شده شروع در انداختن تیر نمودند ـ بهادران آزرم خوی رزم جوی اندرز سعید خان را فراموش ساخته از سر تجلّد و تهوّر بی اختیار از آب گذشتند و رو بمواجههٔ غنیم نهاده همین که نبردکنان قدری راه پیش رفتند سرداران فوج مخالف با سایر همراهان از کمینگاه برآمده این مردم را مرکز وار در دایرهٔ احاطه گرفتند ـ هرچند این محروسان حمایت خدائی آنچه در قوت امکان بود جدّ و جهد بفعل آورده در زد و خورد پای کم نیاوردند و غرامت سر بدر بردن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشتن

روا نداشته بانداز دریافت نیکنامی لیکن فی الحقیقت از نادانی و بی تدبیری نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی مصرف تلف ساخته خود هم بقتل رسیدند و هم سردار را خفیف ساختند ـ بالجمله سعید خان بهادر خانه زاد خان و لطف الله خان پسران خود را بکومک فرستاده تاکید کرد که از معسکر والا بسیار دوری نه گزینند و آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از دور لشکر خود رانده با فوج خود معاودت نمایند ـ این بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان خود را بمیان آن روبه منشان حیله‌گر زبون گیر انداخته سینه را از کینه پرداختند ـ و بزور سر پنجه و نیروی بازو شعلهٔ تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نموده بر خیل اعدا حکم ساختند ـ درین وقت تمام لشکر اوزبک که از بهادر خان مالشی بسزا یافته مجال روبرو شدن باو در خود نمی یافتند و از بیم تیغ گذاریٔ آن سردار جلادت شعار در پناه دیوار بست باغات درآمده سر بگریبان و دستها در آستین دزدیده و پایها در دامن خجالت پیچیده مجال حرکت نداشتند درین جانب جمعیت کمتر دانسته فوج فوج پی هم تاختند ـ از آنجا که خواست الهی بوهن و ضعف این مردم تعلق پذیر گشته مقتضای قضا و قدر امری دیگر بود ـ سعید خان نیز باوجود ضعف بدن و نقاهت بیماری بکومک پسران دلیرانه بی اختیار بر قلب آن آتش سوزان زد ـ و در آن قسم نبرد مرد آزما دست و دل از جان برداشته سرپنجهٔ قدرت بدشمن مالی و عدو بندی برکشاد ـ کوتاهیٔ سخن در آن عرصهٔ دار و گیر ـ **مثنوی**

غریویدن کوس گردون شگاف زمین را درافگند پیچش بناف
ز نیزه نیستان شده روی خاک ز گوپالها کوه گشته مغاک
نفیر دلیران در آمد باوج ز هر گوشه میرفت خون موج موج

در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بزور بازو افتاده فرق از میان دلاوران موافق و مخالف برخاسته سررشتهٔ عنان گیری از دست رفته یکایک پای اسپ سعید خان بگوی در شده او را از روی زین بزمین آورد ـ باوجود هجوم مخالفان آن خان شهامت نشان نهنگ احتشام پیاده چون ببر بیان بزد و خورد در آمده چندین تن را بضرب تیغ از پا در آورد ـ و سوار و پیادهٔ طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار بهم

برآمیخته هر تنی بسر خود بازو بخون حریف خویشتن کشوده بباد حملهٔ مرد
افگن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر انگیخته هر یک را جز کشتن
و کشته شدن امر دیگر پیشنهاد همت نبود ـ خانه زاد خان و لطف الله خان
که همواره خارخار دریافت پایهٔ شهادت داشتند درین وقت بمدد رسیده
حق مقابله و مقابله ادا نمودند و انتقام از غنیم کشیده کام خود خاطرخواه
گرفتند ـ و بعد از تردّد بسیار در حضور پدر گلدستهٔ زخمهای نمایان بر سر زده
و غنچه آسا چلقد و مغفر با خون آغشته بهان پا سر زده تا گلشن ریاض
رضوان شتافتند ـ و خان والا شان نیز به برداشتن نه زخم کاری که بهانا
التمغای اقطاع ابدیٔ نیکنامی و کامگاریست فرمان و منشور ادّعای
مردی و مردانگی بطغرای جراحتهای نمایان که نشان اظهار تجلد و تهور است
بهم رسانیده ازین رو توقیع اقبال قبول بدست آورد ـ چون این خبر بشاهزاده
تهّور شعار شیر شکار شهسوار عرصهٔ کارزار تاج خلافت را گرامی در
اورنگ زیب بهادر که همواره مانند شیر ژیان بی مددگار یک تنه رو بعرصهٔ
کارزار آورده چون آفتاب عالمتاب بمجرد طلوع در یکدم آفاق را مسخر خود کند
رسید دو فیل بدمست عربده آئین اژدها صولت اهرمن منظر رزم آفرین را که هنگام
معرکه آرائی باد خرطوم شان یاد از صور اسرافیل میداد و در حالت چالشگری
که بر مثال دو کوه بیستون بقوایم چارگانه بحرکت درآمده شور بامداد
نشور و غوغای عرصهٔ محشر برخاسته علامات روز رستخیز بظهور می آمد
با جمعی از پلنگ خویان سخت کوش سرکش که جز در کنام قربان و نیستان
ترکش آرام نداشتند بی خویشتن یکسر تا قلب لشکر اعدا شتافته بیکدم صفها
را از هم شگافتند ـ و آن دو فیل نبرد آزموده چون رعد خروشان و مانند برق
سوزان خود را بر سپاه لشکر آن تیره روزان زده بیک نفس خرمن حیات چندین
تن بباد فنا داده خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان و منهزم
ساختند ـ درین فرصت بهادران نصرت شعار سعید خان را از آن مخمصه بیرون
آورده باز بر آن مشتی زشت سرشت حمله آور گشتند و باحیای مراسم
جلادت و حق گذاری بعضی از هواخواهان چهره بخون زخمهای کاری که
گلگونهٔ مردی و غازهٔ تازه روئیست افروخته به تیغ شعله انتقام دود از
وجود و دمار از روزگار اهل خلاف برآوردند ـ افواج غنیم لئیم چون باین

طریق تجلّد از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا گردیده قطع آمید
از خود کردند و ہمت بر التزام طریقۂ فرار گماشته تاب ژالۂ آتشین تفنگ
و آب بی پایان شمشیر نیاورده بهزار جرّ ثقیل خفیف و ذلیل جان بدر بردند ـ
و فوجی دیگر از اوزبکان که روبروی توپ خانۂ والا مستعد و آمادۂ جنگ و
قابو بودند بعد از توجه گوہر تاج خلافت بکومک سعید خان بهادر باعتضاد
فرقۂ باطل کوش که از عقب آنها بمدد رسیده بودند روش سرکشی پیش
گرفته بر مردم توپ خانه حمله آور گشتند ـ اہل توپخانه سایر آلات آتشباری
را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتشی انگیخته
جمعی کثیر را روانه بئس المصیر ساختند ـ و از جانب دیگر بهادر خان که
غنیم خود را برداشته معاودت نموده بود بر اینها نیز اسپ انگیخته بباد
حملۂ قلب شکن و صدمۂ بادپایان مرد افگن آن تباه اندیشان را پاشان
و پریشان گردانیدند ـ از آنرو که افواج قاہره از صبح تا نصف النهار ره نورد
بوده و تا شام رزم ساز و نبرد آرا بودند اسپ و آدم بیتاب و طاقت گشته
جابجا بحال خود درمانده بودند سالار سپاه اقبال یعنی نیّر اوج عظمت و
اجلال عنان انصراف بمعسکر دولت برتافت و خان شهامت نشان امیرالامرا
علی مردان خان نیز بعد از نماز شام مظفر و منصور مراجعت نموده بمحافظت
ملچار پرداخت ـ بامدادان که شاه شرقی مکان یعنی آفتاب از دشت خاور
برآمده بانداز تسخیر کشور باختر بر سر خیل اختر ترکتاز آورد شاہزادۂ والا
ہمت گیتی ستان که از روی شجاعت ذاتی و کار طلبیٔ جبلّی ہمواره آرزوی
رزم جوئی و نبرد آزمائی داشتند درین مقام که تردد بجا بود باز بر سر پرخاش
جوئی آمده بازو بعدوبندی برکشادند و بنواختن گورگۂ نصرت روانۂ منزل پیش
شدند ـ گروه خوش اسپۂ اوزبکیه گاه در میدان نبرد بنیاد دست بازی و تیر
اندازی نموده بهر طرف تاخت بجا می آوردند و گاه از بیم حملۂ بهادران
تهور شعار پراگنده شده از میان میدان چون باد بدر می رفتند ـ بهادران
جنود ظفر آمود که برابر صفوف غنیم در عرصۂ مصاف یسال آرا بودند بی
توقف اسپ انداخته ہرکرا در می یافتند سر از تن جدا ساخته بر خاک
ہلاک می انداختند ـ و در ہمان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب کمین
گران ساخته دنبال آن سبکسران جلوریز می شتافتند ـ انجام کار ادبار پژوہان

مکرر از ہر طرف نمایان گشتہ و بہر فوج طرح جنگ انداختہ گروہی را در یمین و یسار افواج قاہرہ گذاشتند تا از دور خود را مینموده باشند و بسیاری را گرد آورده ہمہ یک مرتبہ بفوج ہراول رو نہادند - چون مردم توپخانہ و دیگر بندہای بادشاہی کہ با بہادر خان در آن فوج بودند در دفع اشرار مساعیٔ جمیلہ بتقدیم رسانیدند مخاذیل جمعی را بکشتن داده از عرصۂ پیکار رو برتافتند و بہ بنگاه خویش راہی شدند - درین اثناء بیگ اوغلی از برابر پیدا شده مقاہیر را از راه برگردانید و جوقی را بر روی فوج ہراول نگاہداشتہ خود با فوجی کلان بآراستگی تمام یک مرتبہ رو بہ فوج امیرالامرا علی مردان خان نہاد - خان شہامت نشان خاطر بہ عون و صون الہی و ہمراہیٔ اقبال بادشاہی جمع نموده بی مدد غیر با جمعیت خود ترددہای نمایان بجا آورده یکبار سایر آلات آتشباری را کار فرمود و بسی سرکشان سخت کوش از ارباب نفوس قویۂ خیل غنیم را کہ خود را بر آتش تیغ شعلہ بار دلیران تہوّر شعار زده بودند بآتش بلا سوخت - آنگاه جلوریز رو بہ ستیز آورده از زد و خورد کام خود گرفت - و جنگ از ہر طرف ترازو شده بی اختیار پلّۂ غنیم بہوا رفت و از ہجوم افواج جنود رعب تزلزل در بنیان تمکین کہ داشتند راه یافتہ طریقۂ فرار مسلوک داشتند و چون دانستند کہ این مرتبہ نیز نقش مراد درست نہ نشست جوق جوق از ہم جدا شده از دور جنگ و گریز می کردند - افواج قاہرہ ہم بمقابلہ و مجادلہ و ہم بصیانت اردو پرداختہ راه می نوردیدند تا آنکہ بمعسکر بیگ اوغلی کہ در موضع پشائی از مضافات آقچہ بود رسیدند - از آنجا کہ مقاہیر از طعن و ضرب دلاوران دست خوش رعب و ہراس شده در بنگاه خود نیارستند ثبات ورزید تمامی جیبہ و اسباب و اسپ و شتر کہ در بنگاه مخاذیل بود بدست مجاہدان لشکر افتاد - و ہزار نفوس از مواضع آن نواحی کہ اسیر ظلمہ شده بودند رہائی یافتند - و بادشاه زادهٔ والا گہر با افواج قاہرہ در معسکر اوزبکان نزول فرمودند - روز دیگر چون خبر رسید کہ قتلق محمد و بیگ اوغلی و دیگر اوزبکیہ بصوب علی آباد شتافتہ اند و سبحان قلی کہ عبدالعزیز خان او را خطاب قتلغ خانی داده بخان خورد موسوم ساختہ با جمعی کثیر از آستانۂ علویہ گذشتہ باین جانب آمده اراده دارد کہ

بر بلخ رفته شورشی در آن جانب برانگیزد بنابر آن بادشاهزادهٔ والا قدر ازین منزل که موسوم به پشائی است به بلخ مراجعت فرموده همین که از علی‌آباد گذشتند فوج فوج از میان باغات آن موضع برآمده جمعی با هراول و گروهی با برانغار و دیگر افواج درآویختند ـ و سرداران غنیم باگروهی انبوه با قول دو چار گشته افواج دیگر اطراف تمام لشکر ظفر اثر را فرو گرفتند ـ درین حال شاهزاده بحکم آنکه یکدفعه اسپ انداختن در اکثر احیان سبب پراگندگیٔ فوج میشود از روی حزم و احتیاط مصلحت در تاختن ندیده فیل سوار رخ بعرصهٔ پیکار آوردند ـ و قدم ثبات بر جای خود محکم نموده مقرر ساختند که تفنگهای کلان و گجنالها که فراز فیلان استوار نموده بودند دفعه دفعه آتش داده از هر طرف که مخالفان هجوم آرند بهادران در دفع ایشان بکوشند ـ هواخواهان دولت ابد طراز این تدبیر صائب را دستورالعمل ساخته بهر جانب که آن خیل سبک سر بادسار روی می آوردند بباد حملهٔ صرصر اثر گرد از بنیاد وجود نابود آن گروه گرانجان برانگیخته بنابر فرط کشاکش سعی و کوشش علاقهٔ پیوند روان و کالبد همگنانرا از هم گسستند ـ و به شعلهٔ تیغ جهانسوز دمار از روزگار آن بدطینتان برآورده کام حریف افگنی و تیغ زنی گرفتند ـ درین اثناء بعضی سرداران لشکر فیروزی بی ملاحظهٔ پاس خویشتن داری که لازمهٔ سرداریست بیک مرتبه خود را بیخودانه بر ایشان زدند و با قشونی عظیم از فوج غنیم که متوجه آن خصم افگنان شده بود روبرو گشته بگیر و دار رستمانه غنیم را پریشان و پاشان ساختند ـ و حق تلاش ستیز و آویز بآن گروه باطل ستیز از قرار واقع بجا آورده بعضی را قتیل و برخی را بر خاک عرصهٔ کارزار بی جان و بی هوش انداختند ـ الحاصل چون بضرب تیغ جانستان و نیزهٔ سینه سوز هنگامهٔ رزم گرم بوده از روز روشن بشام رسید و هر دو لشکر بقرارگاه خود برگشته همین که مقدمهٔ کفایت افواج ظلمت شب داج ساحت گیتی را از طلوع عساکر انوار خالی دیده آفاق را بهجوم سپاه سیاه در دنّ ظلام گرفت باشارهٔ عبدالعزیز خان یلنگتوش وغیره که درین شب سیزدهم جمادی الاول به لشکر خود پیوسته بودند فوج فوج لشکر تیره باطن مخالف در حمایت پردهٔ ظلمت از همه جهت جمعیت اندوخته بترکتازی

در آمدند ـ و اطراف عساکر منصوره فروگرفته دیگر باره بر سر خیره چشمی
و چیره دستی رفتند ـ شاه آفاق گیر عدو بند جمعی از دلیران شیردل پیل تن
را که برخلاف شیران و پیلان بیشه بی اندیشه خود را بردریای آتش می زنند
بجهت محافظت اردو تعین نموده حکم فرمودند که افواج قاهره هم چنان سواره
ایستاده مترصد جنگ باشند و بهر طرف زور آورند بر آن سوخته اختران چون
برق فروزان حمله آورده همه را آلهٔ امتحان تیغ تیز گردانند ـ و خود
نیز آن شیر صولت قوی بازو بمعاضدت توفیق و نیرومندیٔ مساعدت
تمام شب گاه بر کمان تکیه کرده در آن چله خانه راستان و پاکان مانند
خورشید سواران شب زنده دار مراقب وقت و حال بودند ـ و گاه در تکیه
خانهٔ زین معتکف وار غنچه شده تا گل صبح بدینگونه گذرانیدند ـ سرداران
و ملازمان سرکار بطریق اہل وفا و حقیقت سلوک نموده دور دوایر آن والا
مکان را مرکزوار درمیان گرفتند ـ و هم در آن مکان باین طریق از سر شام
تا پایان سحر مژه برهم نزده شب را در عین احیا بسر بردند ـ چون درین
شب بمسامع والا رسیده بود که اوزبکیه محمد طاہر را که حسب الطلب از
فتح آباد و شادمان پکهلی وال از آقچه روانه شده در راه ہر دو بیکدیگر
پیوسته وقتیکه بموضع شیخ آباد رسیدند قبل نموده ہرچند خواستند بر آنها
غلبه نمایند آن دو مرد مردانه بمدد صد تفنگچی خراسانی داد تلاش داده
جمعی کثیر را از ضرب پلارک خصم افگن بدرکهٔ اسفل سعیر فرستاده اکثر
روزہا برآمده خود را بر مخالفان میزدند و بانتظار رسیدن کوکب بآن گروه
متمردان زد و خورد مردانه نموده درین سه روز نزدیک به ہلاک رسیده اند
حسب الحکم فوجی از بہادران بکمک آن گرفتاران چون برق فروزان حمله آور
گشته محمد طاہر و شادمان را سالماً بملازمت عالی آوردند ـ

روز دیگر وقت توجه اختر برج دولت و کامرانی بسوی فیض آباد از
آغاز سواری لشکر ظفر اثر تا انجام منزل اوزبکان تنگ چشم که چون مور و
ملخ در آن صحرا پراگنده شده بودند از ہر طرف بر اردو حمله آور گشته
بصدمه حملهٔ نخست بہادران مشہور تا صفوف کلان خود ہیچ جا مالک عنان
خود نشده پای ثبات ہیچ جا نمی فشردند ـ درین اثنا باد گرد انگیز
برخاسته روی ہوا را تیره گردانید ـ مخالفان قابو جو در آنوقت باردو درآمده

جمعی از اہل آنرا مقتول و مجروح ساختہ چند قطار شتر با بار گرفتہ برآمدند ۔ امیرالامرا ازین معنی آگاہی یافتہ جلوریز بر آنہا ریختہ گرد از بنیاد و دود از نہاد فساد انگیزان شرارت سرشت بر انگیخت و انتقام اہل اردو کشیدہ ہرچہ بردہ بودند خلاص ساختہ باز باردو رسانید ۔ و پس از لحظہ کہ قدری بارانی باریدہ گرد را فرو نشانید بہادر خان و دیگر سرداران بفرمان شاہزادۂ والا دستگاہ بترتیب صفوف پرداختہ ہر کدام خود را بر صف بدخواہ زدند ۔ و فریقین بر یکدیگر ریختہ بدم تیغ شعلہ افروز و نوک ناوک دلدوز خون ہم بخاک ہلاک ریختن آغاز نمودند ۔ درین مصاف کہ شیر دلان فیل زور را از فرزین بند ممات و خانہ مات راہ کشاد و امید نجات نبود شاہزادہ پلنگ صولت شیر سطوت بمدد ہر یک رسیدہ ہر یک را امیدوار ساختہ دلی دیگر دادند ۔ لاجرم از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در ساحت معرکۂ جنگ باہنگ خونریز اہل ستیز رنگ قرار و درنگ ریختہ از سر نو بکارزار درآمدند ۔ و نظر بر کارگریٔ اقبال انداختہ از قوی اثری دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوختہ خیل اعدا را از جا برداشتند ۔ و ہزیمت غنیم کہ در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننمودہ شرایط تعاقب نیز بجا آوردند و با ہمراہان مظفر و منصور بہمراہی عون وصون عالم بالا لوای والا را ارتفاع دادہ راہی سمت مقصد گردیدند ۔ بنابر آنکہ فضولان مخذول مکرر خویشتن آزمائی کردہ جز مقتول شدن و مجروح گشتن بہرہ نیافتہ بودند زیادہ بر آن خودنمائی را بادپیمائی شمردہ دیگر تا منزل نمایان نشدند ۔

چہارم جمادی‌الاول مطابق بیست و ششم خورداد چون ہنگام طلوع طلیعۂ بامداد شاہزادۂ اقبالمند فیروزی نصیب بآرایش لشکر نصرت اثر پرداختہ قول و ہراول و جرانغار و بر انغار را بہ پیرایۂ وجود بہادران پیکار آزمودہ پیراستہ بانداز مواجہ غنیم لئیم :

برآمد بر آہوی توسن دلیر — چو خورشید رخشندہ برپشت شیر

گردون شد از نای زرّین خروش — بدریای لشکر در افتاد جوش

بیرقہای نشان غازیان موکب عظیم الشان کہ سر در پی اوزبک و المان تیرہ روز داشت سر بعیوق کشیدہ صحرا و دشت پر از شیر و پلنگ و ہزبر گشت ۔ و کتائب افواج موکب ہمایون کہ باعتبار ترا کم چون امواج

دجله و جیحون از سر حصر و حد بیرون و بحسب شمار چون خیل ستاره از حساب و شمار افزون بودند کوه و هامون را فرو گرفت - بی مبالغه از شعشعهٔ زره بهادران لشکر شکن که شعلهٔ خرمن اعدا بود پنداری از وزش باد دریای آتش موج باوج زده - و از بانگ هیونان جهان نورد و صدای زنگ و جلاجل ژنده فیلان عربده جوی که نهنگان دریای نبرد اند گوئی صور اسرافیل قیامتی قایم نموده - **مثنوی**

چو گشت از دو جانب صف آراسته سلامت شد از راه برخاسته

دو لشکر نگویم که دو کوه قاف رسیدند در جلوه گاه مصاف

ز تیر و کمانها که در کار بود بیابان نیستان و گلزار بود

چون سوار و پیادهٔ طرفین مانند سپاه دو رنگ مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار برابر یکدیگر یسال بستند و انداز آن کردند که با یکدیگر برآمیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند نخست قوشونی به تیزی و تندیٔ برق جهانسوز از سواد اعظم افواج بحر امواج که جوق جوق مانند حلقهای پیلان مست سحاب آسا پی در پی جوشان و خروشان گرم شتاب بودند جدا شده جانب غنیم بحرکت در آمدند و بانجماعت واژون بخت که از گریبان کشی اجل بتقاضای خون گرفتگی گرفتار سرپنجهٔ بلا گشته بودند دست و گریبان شده بالمشافهه مافی‌الضمیر خود را بزبان خنجر پهلو شگاف سینه در و دشنه بخون تشنه ابلاغ نمودند - هرچند مخالفان هجوم آورده مساعئی بی اندازه بجا آورده دست و پا زدند و قبضه آسا دو دسته تیغ بیدریغ گرفته درکار شدند و غلاف وار پای تا سر تن بزخم تیغ دو دم در داده داد کشش و کوشش و داروگیر می دادند بجای نمی رسید - و بهادران این طرف نیز هرچند خواستند که از جوئبار سرشار شمشیرهای آبدار آب بر آتش شعله خیز ستیز زده التهاب آنرا فرو نشانند نفعی نه بخشید - درین حال شاه فرخ فال عدو مال با دلی قوی و پیشانئی کشاده بر سر قتال و جدال آمده بمصاف اہل نفاق و خلاف رو نهاد - و با جمعی از بهادران شیر اوژن که چون پلنگان هژبر افگن بر کوههٔ زین خدنگ بقصد پیکار برآمده ناخن و چنگ بخون خصم رنگ کرده بودند باز از سر نو آهنگ نخچیرگیری و انداز شکاراندازی نمودند - و مصافی عظیم و حربی نمایان درمیان آمده بهادران

ہر دو طرف از کمال دلیری مانند گوہر کشادہ جبین خندان خندان بر روی خنجر و دشنہ می دویدند و کار بکارزار دست و بغل رسانیدہ در عرصۂ زد و خورد چون آب تیغ خود را بر دم تیغ زدند ۔ چون بہادران ہر طرف از اثر بسیاریٔ زخمہای کاری از کار بازماندہ عرصۂ کارزار را تنگ دیدند بی اختیار مانند جوہر تیغہا بدندان گرفتہ اکثری را روانۂ ملک عدم گردانیدند ۔

برآمد ز قلب دو لشکر خروش   رسید آسمان را قیامت بگوش
ز نیزہ نیستان شدہ روی خاک   ز گوپالہا کوہ گشتہ مغاک
نفیر دلیران در آمد باوج   ز ہر گوشہ می رفت خون موج موج
ز بس کشتگان گرد بر گرد راہ   چو بازار محشر شدہ حرب گاہ

درین ہنگام بمقتضای وقت دلیران قوی دل ہر یکی نہنگی خونخوار شدہ بر دریای لشکر موّاج یعنی افواج غنیم زدند ۔ و در آن محیط زخار بسان مرغابیان سرخ بی محابا غوطہ خوردہ بدار و گیر درآمدند ۔ آخر کار نسیم نصرت شمیم تائیدات ایزدی بر مشام اولیای دولت وزیدہ غنچۂ ظفر را بہ شگفتہ روئی در آورد و باد صرصر اثر قہر الٰہی روی عرصۂ مصاف را از کدورت وجود نابود غنیم پاک ساختہ زنگ از دلہا برد ۔ مجملاً بعون عنایت الٰہی بدانسان آن اہرمن سیرتان انسان صورت از لمعۂ تیغ و سنان خصم افگنان میادین دین یعنی اولیای دولت سرمدی حضرت شہاب الدین محمد نیست و نابود شدند کہ شیاطین از تیر شہاب و دیوان از تاثیر ام الکتاب ۔ درین حال ہوا خواہان بشکرانۂ روزی شدن فتح و نصرت بر بقیۃ السیف رحم آوردہ تعاقب ننمودہ از ہمانجا باز گشتند ۔ و بہادران موکب اقبال را کہ بیافتن زخمہای منکر کہ باعث رو سفیدیٔ مردانست چہرہ بگلگونہ خون آلی ساختہ بودند بہ لشکر گاہ آوردند ۔ جمعی را کہ زلال حیات جاوید یعنی شربت خوشگوار شہادت چشیدہ در میدان مصاف افتادہ بودند بمنزل باقی رسانیدند ۔

شانزدہم جمادی الاول شاہزادۂ بلند اقبال موکب جاہ و جلال را کوچ فرمودہ ہمین کہ دو سہ کروہ راہ طی نمودند باز آن مخذولان از باغہا برآمدہ شروع در تیراندازی نمودند ۔ و یادگار بیگ نام سردار پیکار دیدہ بر صف امیرالامرا اسپ برانگیختہ خود را بآن امیر صائب

تدبیر رسانید و پرخاش جوئی آغاز نهاده خواست که بنفس خود بامیرالامرا بزد و خورد درآمده آتش افروز کین توزی گردد ۔ و اتفاقاً پیش از آنکه سردار متانت شعار که مکرر نبرد مردان مرد آزموده تیغ و سنانرا برو کارفرماید از دست غلامانش زخمدار گشته تن بغل اسیری داد و همراهانش رو از مصاف تافته بعد یکروز او نیز راه فرار بسوی عدم آباد سر کرد ۔ بعد از آن روز شنبه هژدهم جمادی‌الاول که شاهزادهٔ والا فطرت با دلاوران یک جهت و یکدل خورشید آسا تیغ کشیده و سپر کشاده طی منازل نموده در ظاهر بلخ نزول اجلال ارزانی فرمودند الهان اوزبک گاه چون گرد گرد اردو برآمده خاک بر سر روزگار خود بیختند و گاه چون دود از دور سیاهیٔ بخت خویش بروز و ظهور داده از بیم قدم پیش نمی گذاشتند ۔ بنابر آنکه درین مدت سایر سعیهای نامشکور آن گروه مقهور هباً منثور شده دستباف خیال آن مشتی محال کوش باطل کیش از فرط وهن و ضعف از بیوت عنکبوت گشته تدبیرات و اندیشهای آن کج گرایان آشوب انگیز ضایع و ناچیز گردید دست از ستیز و آویز بازداشته از روی صلح دو سه هزار اسپ بدست مبارزان نبرد آرا فروختند ۔ چون ارادهٔ عالی آن بود که اردو و احمال و اثقال را در بلخ گذاشته جریده باز متوجه جنگ گردند و باین توزک شایسته مرحله نورد گشته بانصرام قرارداد خاطر بپردازند حکم فرمودند که این طایفه پر ریو و رنگ را در اردو آمدن ندهند ۔ درین اثناء خبر رسید که سلخ ماه مذکور عبدالعزیز خان از آب گذار ایواج دریای جیحون برجاله از آب گذشته دیگر مردم از هر طرف که راه یافتند خود را بر آب زده بعضی غریق گشته و جمعی بسلامت رسیده هرکدام بطرفی پراگنده شدند ۔ بر ارباب دانش و فرهنگ ظاهر است که نصرت و ظفر تابع کثرت و بسیاریٔ اعوان و انصار نیست بلکه محض وابسته به عنایت ربانی و تائید آسمانی است ۔ بجهت اثبات این مدعا دلیلی بهتر از ظفر یافتن شاهزادهٔ والا مقدار نیست که بامردم کم برلشکر گران سنگ اوزبک و الهان غلبه نمود ۔ بسط مقال درین مقال ایهام اشتمال آنکه چون شاهزاده جوان بخت صایب تدبیر نصرت نصیب محمد اورنگ زیب بهادر که ادب آموز خرد پیر است و بنفسه کار هفت کشور سر میتواند نمود از حضور پرنور رخصت مهم بلخ شد از جمله پنجاه هزار

سوار که همراه بادشاهزاده محمد مراد بخش بجهت تسخیر بلخ و بدخشان تعین گشته بود بعد از داخل شدن آن ملک در ممالک محروسه جمعی حسب الطلب روانهٔ حضور گردیده بعضی از نامداران مثل قلیچ خان و رستم خان بحراست قلاع و ضبط حدود معین و مقرر گشته و بعضی بندهای جمعیت دار مثل راجه جی سنگهه که دو هزار سوار همراه داشت و چندی دیگر موفّق بصدور خدمتی نگردیده در رسیدن تاخیر نمودند ـ و بعضی مثل الله وردیخان و نجابت خان وغیره که از بی توفیقی بکابل نیار ستند رسید به بلخ چه رسد ـ درین صورت عدد آن معلوم است که از نصف لشکری که در سال گذشته باین ولایت معیّن شده بود زیاده نبود بل کمتر بود ـ و جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم از اوزبکان علوفه دار و علف خوار زیاده بر یک لک سوار همراه عبدالعزیز خان و سبحان قلی خان برای پیکار آمادهٔ کار شده بود ـ چنانچه کهن سالان این طایفه می گفتند که در هیچ یساق ماوراءالنهر این قدر فراهم نیامده ـ بنابر آنکه آن شاه سرداران آزمونکار کثرت اعوان و انصار را علّت پیشرفت کار دولت نمی دانستند بمجرد داخل شدن آن ملک باوجود عدم اطلاع بر کیفیت راه آن سرزمین باعتماد عون و صون الهی به بلخ در نیامده لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب غنیم ارتفاع بخشیدند و کوچ بکوچ طی مراحل نموده و بترتیب افواج و تورک قوشونها پرداخته خود با دل قوی و عزم درست در ایام هفتگانهٔ جنگ بجوشن و جبه پوشیدن و سپر داشتن متوجه نگشته بهر سمتی که غلبهٔ غنیم ظاهر می شد جلو ریز راهی آنصوب گردیده داد مردی و مردانگی می دادند ـ و به تندی و تیزیٔ برق جهانسوز بسوی مخالفان تیره روز بحرکت در آمده بزور بازو و ضرب دست آن باطل ستیزان را براه فرار می انداختند ـ الحق درین یساق آن کامگار نصرت شعار و سردار آزموده کار که از صدمهٔ کوه البرز رو نمی گرداند در هیچ مقام ایستادگی ننموده چون پروانه که بی پروا خود را بر شعلهٔ آتش میزند کارستانی در عرصهٔ کارزار به روی کار آورده که سالهای دراز رو کش کارنامهٔ رستم و اسفندیار و ترددات شایستهٔ سام سوار بوده روزگاران در ضمن صحایف تاریخ بر روی کار خواهد ماند ـ وقتی که این حقیقت از عرایض منهیان آن صوبه گوش زد ایستادهای انجمن حضور اقدس گردید بی اختیار بر زبان

فیض ترجمان گذشت که چون مراعات حزم و احتیاط و ملاحظهٔ عاقبت نگری و خاتمه بینی رکن اعظم جهانداری و جهانبانی است از ناآزموده کاریٔ سرداران چندین خطاهای عظیم بوقوع آمده ـ بی آنکه تامل و تانی در پیشرفت مهام نمایند از روی اضطراب و نامعامله فهمیٔ آنها معامله برنگی دیگر صورت بر کرد ـ و بمقتضای نیامد کار و خواست الٰهی چندین کار ناشایسته در یساق بلخ بوقوع آمده باعث تشویش خاطر اشرف شد ـ اول التماس شاهزاده محمد مراد بخش در باب طلب خود پیش از بندوبست آن صوبه و استیصال المان و اوزبک و مصروف ناداشتن همت بر ناگزیر حال ـ اگر آن نا کرده کار را بخت کارفرما و اقبال راه‌نما بودی مطلق این ارادهٔ ناصواب را بخاطر راه نداده بنابر رسوخ عزم کوه وقار از جانرفتی بلکه سخنان دوستان ناز پرورد هندوستان بسمع رضا اصغا ننموده همچنان برسرکار خود بوده مرتبه بمرتبه بر مراتب جد و جهد افزودی ـ و به تسلی و تسکین الوس چغتا که بهزاران شادمانی و آمیدواریٔ فرمانروائی صاحب و ولی نعمت خود گروها گروه مردم در بلخ رسیده آرزومند دریافت ملاقات او بودند پرداخته ادای حق عنایت تربیت خداوندگار خویش وجه همت بلند نهمت ساختی ـ امّا چون عقل درست و فکر رسا نداشت چنین قابو را از دست داده خلل در اساس رسوخ عزیمت همگنان انداخته قدم در راه مراجعت گذاشت ـ و بدین سبب مادهٔ معامله قوام تمام نیافته همگنان دل از دست داده خود را از جد و جهد باز داشتند و مردم رجوع شده بهر گوشه متفرق گشته بفکر کار خود افتادند ـ و اوزبکان به بیدلیٔ سپاه هندوستان مطلع گردیده از چهار جانب سر بشورش و فتنه برداشتند ـ و از صفحات صفایح اعمال و جراید مساعیٔ ایشان که عنوان تکاسل و تهاون داشت آیات وہن و ضعف مطالعه نموده از درها و کوها برآمده فوج فوج بهر طرف تاختن شروع نمودند ـ دوم تعاقب نکردن بهادر خان و اصالت خان نذر محمد خان را بعد از شکست و مراجعت آنها محض بگفتهٔ شاهزادهٔ ناعاقبت فهم بی ضبط و ربط حدود شبرغان وغیره تهانجات و تسلّی نکردن مردم آن سرزمین که ارادهٔ بندگیٔ درگاه داشتند ـ سوم توجه نمودن بادشاهزادهٔ والا گهر بلند اختر به تنبیه و تادیب اوزبکان و المانان و جنگ با عبدالعزیز خان بی توقف و تامل از بلخ باردو ـ چه اگر آن سردار عالی

مقدار در چهار و پنج کروہیٔ شہر توقف نموده بتہیهٔ مواد رزم می پرداخت هم احمال و اثقال زاید در شهر می بود و هم تردد مردم بشهر بآسانی میسر آمده بجهت جریده گشتن احتیاج معاودت به بلخ نمی افتاد ـ بلکه وہن و فتور و خلل و تصور در بنای رسوخ عزیمت عبدالعزیز خان افتاده ـ همگنانرا از سرگرمیٔ این اشتعال باز میداشت ـ و اگر او بارادهٔ جنگ صف قدم از حد خود پیش گذاشته این اراده با خود مصمم می ساخت بحسن سعی و تاثیر تدبیر و ضرب شمشیر بهادران موکب اقبال شکست درستی خورده دیگر کمر تردد نمی بست ـ و بعد از تعاقب کشته یا بسته از غایت اضطراب در آب جیحون غرق می گشت ـ و اگر بارادهٔ تاخت و تاراج آن ملک در آن نواح توقف می ورزید الهانان و اوزبک غیر علوفه دار در اندک ایام متفرّق گشته او را با جمعیت باقی که در جنب کثرت جنود اقبال حضرت سلیمان مکان قدر و مکانت خیل موری ندارد مجال مقابله و مجادله نمی بود ـ لله الحمد و المنة که حضرت صاحبقران سعادت قرین قایم مقام ائمّهٔ دین بعنایت ربانی و تائیدات یزدانی بزور تدبیر و ضرب شمشیر چاردانگ هندوستان را مانند خورشید عالم‌گیر بزیر تیغ و نگین درآورده بر تختگاه چندین صاحب تاج و سریر متولی شده خداوندان آن را مستاصل یا باج ده و خراج گذار ساخته سر تا سر این کشور اکبر هندوستان که مافوق فسحت ساحتش در فراخنای حوصلهٔ تصّور نمی گنجد و ایران و توران در جنب فسحت آن داخل حساب نیست امروز در تصرف اولیای دولت است ـ و وفور خزاین و دفاین و کثرت لشکر ظفر اثر و سامان و سرانجام که از آلای عظیمهٔ ربانی و نعمای کبیرهٔ یزدانی است و بادشاهان دیگر را در خواب و خیال میسر نیامده بمرتبه ایست که محاسب فهم و اندیشه از تعداد و شمار بعجز می گراید و امتداد طومار روزگار را گنجای شرح آن نه ـ اما بنابر ناگزیر مقام مجملی از حقیقت صوبجات و خزاین و جواهر آلات و لشکر علوفه خوار نگاشتهٔ قلم حقایق نگار میگردد ـ

ذکر مملکت روز افزون

طول این مملکت جاوید آباد از بندر لاهری تا سلهت دو هزار کروه بادشاهی ـ هر کروه پنج هزار گز و هر گزی چهل و دو انگشت ـ و از قرار

متعارف چهار ہزار کروه رسمی ـ و عرضش از قلعۂ بست تا قلعۂ اودیسه دکن ہزار و پانصد کروه ـ بنابر اطلاع بر کیفیت ملک و بندوبست و ضبط و ربط این سواد اعظم را بیست و دو صوبه قرار داده بعهدهٔ سرداری که فی نفسه کار ہفت اقلیم تواند سربراه کرد نموده دیوان و بخشی با لشکر گرانبار در آنجا تعین نمودند ـ و ہر صوبه چندین سرکار و ہر سرکار چندین شهر و ہر شهر چندین پرگنه دارد ـ اکثرش ازین باب که ده لک روپیه حاصل دارد که برابر تمام ولایت بدخشان است ـ و بهر پرگنه فراوان قریٰ و مواضع متعلق است ـ از آنجمله چندین قریه است که حاصل ہرکدام بیست ہزار روپیه است ـ عدد پرگنات چهار ہزار و سه صد و پنجاه است و شمار قریات را عالم‌الغیب والشهاده بهتر می داند ـ و جمع تمامی ولایات ہشتصد و ہشتاد کرور دام است که ہشت ارب و ہشتاد کرور دام باشد ـ دارالخلافۂ شاہجهان آباد صد کرور دام ـ مستقر الخلافت اکبر آباد نود کرور دام ـ دارالسلطنت لاہور نود کرور دام ـ اجمیر شصت کرور دام ـ دولت آباد پنجاه و پنج کرور دام ـ برار پنجاه و پنج کرور دام ـ احمد آباد پنجاه و سه کرور دام ـ بنگاله پنجاه کرور دام ـ اله آباد چهل کرور دام ـ بهار چهل کرور دام ـ مالوه چهل کرور دام ـ خاندیس چهل کرور دام ـ اوده سی کرور دام ـ تلنگانه سی کرور دام ـ ملتان بیست و ہشت کرور دام ـ اودیسه بیست کرور دام ـ کابل پانزده کرور دام ـ کشمیر پانزده کرور دام ـ تته ہشت کرور دام ـ صوبۂ بلخ ہفت کرور دام ـ صوبۂ قندهار ہفت کرور دام ـ بدخشان چهار کرور دام ـ بکلانه دو کرور دام ـ از جملۂ این صد و بیست کرور دام خالصه مقرری است که موافق دوازده ماه سه کرور روپیه حاصل دارد و تتمه تنخواه جاگیر بندها ـ

شرح خزاین موفوره

اگرچه خزاین که در مدت پنجاه و یک سال فرمانروائی خود اکبر بادشاه جمع نموده بودند و اکثر آنرا جهانگیربادشاه در مدت بیست و دو سال سلطنت خود خرچ نمودند از ہیچ یکی سلاطین را میسر نشده ـ اما در عهد میمنت مهد حضرت صاحبقران ثانی باوجود کثرت اخراجات لشکر و مهاتی

که در آن کرورها بخرج رفته و انعامات متکاثره که در هیچ عهد نصف بل ربع آن نشده چنانچه از آغاز سریر آرائی تا این وقت نه کرور و شصت لک روپیه نقد و جنس انعام شده و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر عمارات دولتخانها و مساجد و حدایق و قلاع که در هندوستان بنا یافته صرف گشته ـ بدین موجب یک کرور و دو لک روپیه بر عمارات دولتخانهٔ اکبر آباد از آنجمله شش لک روپیه بر مسجد سنگ مرمر اندرون قلعهٔ مبارک و پنجاه لک روپیه بر روضهٔ منوره تتمه بر عمارات دولتخانه و دیگر بقاع و باغات و پنجاه لک روپیه بر عمارات قلعهٔ شاهجهان آباد و ده لک روپیه بر مسجد جامع و پنجاه لک بر عمارات و باغات دارالسلطنت لاهور و دوازده لک روپیه بر عمارات کابل در قلعه وشهر و هشت لک روپیه بر عمارات و متنزهات کشمیر و هشت لک روپیه بر قلاع قندهار و حوالئی آن و دوازده لک روپیه بر عمارات اجمیر و احمد آباد وغیرها ـ

بیان کواکب مواکب شمار

لشکر علوفه خوار این دولت پایدار سوای جمعی که برای عمل پرگنات با فوجداران و کروریان وغیره معین اند موافق ضابطهٔ داغ چهارم حصه دو لک سوار است هشت هزار منصبدار و احدی و برقنداز هفت هزار سوار و یک لک و هشتاد و پنجهزار سوار دیگر تابینان شاهزادهای کامگار و امرای عظام و سایر منصبداران ـ و چهل هزار پیاده تفنگچی و توپ انداز و گوله انداز و بان انداز از آنجمله ده هزار در رکاب سعادت می باشند و سی هزار پیاده در قلاع و صوبجات تعینات است ـ تنخواه باشاهزاده محمد دارا شکوه چهل کرور دام است که حاصل آن از قرار دوازده ماهه شصت لک روپیه باشد ـ و تنخواه بادشاهزاده محمد شجاع و بادشاهزاده والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر بیست و چهار کرور دام که دوازده ماههٔ آن [برای هر یک] سی لک روپیه می شود ـ و تنخواه محمد مراد بخش دوازده کرور دام که دوازده ماههٔ آن سی لک روپیه میشود ـ و تنخواه سرآمد امرای والا شان سعدالله خان و نو آئین بلند مکان علی مردان خان امیرالامرا نیز دوازده کرور دام ـ

اکنون به تحریر وقایع حضور که بسبب تحریر نبرد اوزبکیه و کیفیت

و تشریف شریف بادشاہزادہ بلند قدر محمد اورنگ زیب بہادر ماندہ بود می پردازد ـ چون از عرضداشت بہادر خان حقیقت درگذشتن اصالت خان بعرض مقدّس رسید بادشاہ قدردان کہ گوہر شناش جوہر وفا و اخلاص ارباب حقیقت اند بر فوت او تاسّف بسیار نمودہ فرمودند کہ آن بندہ نجیب و اصیل کہ ہنوز چہل مرحلہ از مراحل عمرطی نمودہ و بکمال لذّت عمر نرسیدہ ہمیشہ بہ تحریک بخت کارفرما مصدر ترددات شایستہ می گشت و اگر اجل امان میداد خدماتی کہ ازو متوقع بود بظہور رسیدہ بر مدارج علیّہ ارتقا می نمود ـ از فرط بندہ پروری سلطان حسین پسر کلانش را بمنصب ہزاری پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصب درخور سربلند گردانیدند ـ چون خلیل اللہ خان در ضحاک این خبر شنید از فرط علاقۂ محبت و فزونی رابطۂ مودّت دل از اسباب تعلق برگرفتہ بخانہ نشینی و زاویہ گزینی رضا داد ـ با آنکہ بادشاہزادہ عالمیان اورنگ زیب بہادر بہ تعزیت او رفتہ نصایح صبرافزا نمودہ فرمودند کہ در چنین وقتی و چنین مہمی کہ کار لشکر فیروزی بعہدۂ شہاست خود را از جمیع امور بازداشتن از مراتب عقیدت و ارادت بسیار دور است قبول نہ کردہ از ارادۂ خود برنگشت ـ لاجرم حکم عزل منصب و جاگیرش نمودند ـ

جشن وزن قمری و سوانح دیگر

روز سہ شنبہ ہشتم ربیع الثانی سال ہزار و پنجاہ و ہفت موافق بیست و چہارم اردی بہشت محفل جشن وزن قمری آغاز سال پنجاہ و ہشتم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین ہرسالہ آذین و تزئین یافتہ بدستور معہود سایر رسوم این روز مسرت اندوز بظہور رسید ـ و گروہی از اہل احتیاج کابل بانعام زر سرخ و سفید دامن امید برآمودہ کامیاب مطلب گردیدند ـ سعداللہ خان از اصل و اضافہ بمنصب ہفت ہزاری ذات و سوار و دولت خان صوبہ دار قندھار بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار و پردل خان قلعدار بست بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار سوار و عاقل خان بخشئی دوم بمنصب سہ ہزاری سہ ہزار سوار و مرحمت علم و تقرب خان بمنصب سہ ہزاری سہ صد سوار و حیات خان بمنصب دو ہزاری پانصد سوار و سید فیروز بمنصب دو ہزاری

ہزار سوار و عنایت علم و نوازش خان بمنصب ہزار و پانصدی پانصد سوار و ارجن کور بمنصب ہزاری ہفتصد سوار و اسلام خان صوبہ دار دکن باضافۂ ہزاری ہزار سوار بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار از آنجملہ پنج ہزار دو اسپہ سہ اسپہ و معتمد خان میر آتش بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار و قبچاق خان بمنصب دو ہزاری ہزار سوار از اصل و اضافہ سرافرازی یافتند ـ ذوالقدر خان تھانہ دار غزنی را بمنصب سہ ہزاری دو ہزار سوار پانصد سوار دو اسپہ سہ اسپہ مقرر ساختہ مصحوب او پانزدہ لک روپیہ بہ بلخ فرستادند ـ

بیست و چہارم سعداللہ خان باستقبال فروزندہ اختر سپہر دولت و اقبال شاہ شجاع کہ حسب‌الطلب اشرف از بنگالہ روانہ شدہ نزدیک بکابل رسیدہ بودند شتافتہ بادشاہزادہ محمد مراد بخش را کہ بوسیلۂ التماس آن بلند مرتبہ رخصت دریافت ملازمت سعادت یافتہ از پشاور ہمراہ بدرگاہ جہان پناہ آمدہ بود بحضور پرنور آوردہ از ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت سربلند جاوید گردانید ـ ہر یکی ازین دو والا گہر ہزار مہر بعنوان نذر گذرانیدند ـ شاہزادہ محمد شجاع بعنایت خلعت با نادری و تسبیح مروارید و سرپیچ لعل و جیغۂ مرصع الماس و برخی مرصع آلات کہ مجموع یک لک روپیہ قیمت داشت معزز و مفتخر گشت ـ و در ہمین تاریخ راجہ جی سنگھ کہ از دکن روانہ گشتہ و جعفرخان از لاہور با خزانۂ یک کرور و بیست لک روپیہ در خدمت شاہزادہ محمد شجاع آمدہ بود از تلثیم عتبۂ فلک رتبہ فرق افتخار بفرقدین رسانیدند ـ خان مذکور بخدمت میر بخشی گری از تغیر خلیل‌اللہ خان و منصب پنجہزار چہار ہزار سوار سربلند صورت و معنی گشت ـ

غرہ جمادی الاول از واقعۂ لاہور بعرض اشرف رسید کہ محیط مکارم و مفاخر عمان مناقب و مآثر نقاوۂ آل کرامت مآل صدرالصدور سید جلال بیست و سوم ربیع‌الثانی بناہر امراض متعددہ از کثرت‌آباد این فناخانۂ دیر بنیاد بزاویۂ دارالبقای وحدت منزل گزیدہ صدر آرای انجمن فردوسیان گردید ـ بادشاہ حق آگاہ بر فوت آن سید عالی فطرت تاسف بسیار نمودہ از جناب ایزدی آمرزش او خواستند ـ و از جملہ سہ پسر نیک اختر آن والا منزلت اولین نشان فیض ساقئی کوثر سید جعفر سجادہ نشین آبای کرام

است - دویمین سلالهٔ عزت والا فطرت مظهر لطف ازلی سید علی که آثار شرافت ذات و صفات از سیمای حال آن زبدهٔ آل والا جلال چهره نماست باضافهٔ ده بیست بمنصب هزاری دویست سوار سربلند گردید - و سیومین سید موسیٰ را بسبب دوام بیماری وجه معیشتی مقرر نموده حکم فرمودند که در احمد آباد بدعای دولت ابد پیوند مشغول باشد - سید هدایت الله ولد سید احمد قادری را که بدیوانئی قندهار مفتخر بود بمنصب هزاری ذات و صد سوار نوازش فرموده بحضور اشرف طلبیدند - راجه جی سنگه را که با دو هزار سوار بملازمت اقدس رسیده بود بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع و اضافهٔ دو هزار سوار که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد دو لک روپیه مساعدت عنایت نموده به بلخ رخصت دادند - و شیخ ناظر که در اقامت مراسم فرایض و سنن شریعت مطهر چنانچه شرط عبودیت است بجا می آورد و از ایام بادشاهزادگی در خدمت بوده در سفر و حضر و هنگام خلوت و انجمن بدریافت فیض حضور پرنور یک لمحه بی صله نمی بود از صبح تا شام و از شام تا بام بر در خوابگاه مقدس بسر می برد درین شب بعلت فواق که بعد از نماز شام برو طاری شده بود پنج گهری شب مانده رخت هستی بربست - حسب‌الامر اشرف قاضی اسلم و جمعی از فضلا بر جنازه اش حاضر شده در دامان کوه عقابین بطریق امانت سپردند و بعد از چندی بمقتضای وصیت او بدارالخلافهٔ اکبرآباد برده پهلوی مسجدش در مقبرهٔ که خود بنا نموده بود گذاشتند -

[جلد دوم بپایان رسید]

غلط نامه شاهجهان نامه

جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷		مرتب	مرتبت
۱۳		قرموده	فرموده
۱۴	۲۵	بسته	بسته
۱۵	۸	و حوش	وحوش
۱۶	۱	قروسایه	فروسایه
۴۰	۲۶	از را	از راه
۴۸	۲۶	گلبانک	گلبانگ
۵۱	۱	تّفرد	تفرّد
۸۴	۲۱	کم فرصت بر نفاق	کم فرصت پُرنفاق
۸۶	۱۳	معاودت تنبیه یافته	معاودت یافته
۱۱۴	۵	ز	از
۱۲۰	۱۳	اصرار	اضرار
۱۳۱	۱	بریده	بریده
۱۴۲	۲۳	نمابد	نماید
۱۶۰	۱	جهالت	جهات
۱۶۰	۳	نیرین	نیرین
۱۶۱	۸	سهذا	معهذا
۱۰۳	۱	نحقیق	تحقیق
۱۹۳	۱۴	تدبن	تدین
۲۰۰	۷	زینهاد جوی	زینهارجوی
۲۲۹	۱۶	براق	یراق

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۲۲	حسب الالتماس	حسب الالتماس
۲۴۵	۱۸	تشربف	تشریف
۲۶۸	۹	رویان	رومیان
۲۹۴	۱۳	گرامی	گرای
۳۱۰	۱۶	منطور	منظور
۳۱۱	۲۱	یباد	بیاد
۳۸۳	۲۳	ز افغانان	از افغانان
۳۸۶	۲۷	بل بیک دیگر کا برسند	کابل بیک دیگر برسند
۳۹۳	۱۴	ہاغ صفا	باغ صفا
۳۹۸	۲	پیشتر	بیشتر
۴۳۱	۱۷	قلیچ خان	بہ قلیچ خان
۴۴۲	۱۵	نمودن	نبرد نمودن
۴۴۳	۴	عرضۂ مصاف عرصۂ تیغ	عرصۂ مصاف عرضۂ تیغ
۴۶۰	۷	بزبر	برابر
۴۶۱	۱۸	باشاہزاده	بادشاہزاده